Presented to the Medical Library,
McGill University
by
W. Casey Wood

WKu.1

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

دستور العلاج

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ بطبع مزین مقبول جہان شد

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

[illegible] جزو
[illegible] ورق

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُنہین بعض کتب طب فارسی و اُردو وغیرہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو -

نام کتاب	قیمت
کتب طب فارسی	
غایۃ الشفا - اسم بامسمی -	۲؍
قرابادین کبیر - تین کالم مین کامل در دو جلد مصنفہ حکیم سید محمد حسین خان - اسمین مؤلف علامہ نے بڑی عرقریزی کو کام فرمایا ہی کہ کل قرابادینون کا مجموعہ اس کتاب مین ایسا تحریر کر دیا کہ آجتک کبھی نہوا تھا اور مقدمۂ کتاب مین بہ ضمن بیس فصلون کے نہایت ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہی یعنے کل امراض کے صدہا نسخے اپنے خاندانی مجربات سے بھی مندرج کر دیے ہین اور اُنکے طریق استعمال و منافع بیشمار کو مع دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشرح و بسط ایسے عمدہ و لاجواب پیرایہ مین لکھا ہی کہ خوبی اُسکی مطالعہ پر موقوف ہی کاغذ سفیدہ	صہ؍ پ
الیضاً حسب مراتب بالا کاغذ سفید گندہ	صہ؍ پ
اکسیر اعظم - اسم بامسمی از حکیم محمد اعظم خان ناظم جہان نہایت جامع اقوال قدما و تحقیقات	

نام کتاب	قیمت
لائقہ کلی نظری عملی از سرتاپا بعد نظر ثانی مصنف موصوف و بعد عطاے حق تالیف بمطبع دو مرتبہ مطبع ہذا سے طبع ہوکر شائع ہو چکی تھی اب بار سوم بمزید اہتمام تصحیح و صفائی طبع چھاپی گئی ہی چار جلد مین کاغذ دو قسم بتفصیل ذیل -	
(۱) کاغذ سفید گندہ -	لعہ پ
(۲) کاغذ حنائی گندہ -	عہ پ
نیر اعظم - اسم بامسمی از حکیم محمد اعظم خان صاحب مصنف اکسیر اعظم و قرابادین اعظم -	۷؍ پ
طب اکبر - محشی از علامۂ دوران حکیم محمد اکبر ارزانی -	عہ؍ پ
جامع شفائیہ - و افادات کیمبرنیہ از شفاء الدولہ سید افضل علیخان بہادر فیض آبادی جامع طب یونانی و ڈاکٹری بے نظیر کتاب -	صہ؍ پ
شرح رباعیات یوسفی - مصنفہ حکیم عبد العلیم نصر اللہ خان صاحب خورجوی	۱۰؍
قرابادین جلالی - از حکیم جلال الدین امروہوی	۴؍

بعون صناع مکین مکان فضل خلاق زمین و زمان

دستور العلاج

در مطبع نامی منشی نولکشور لکهنؤ بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و ثنا خاص ابزد عزّ و جلّ که حکیم حاذق است و ستایش و شکر بیقیاس رحیمی را که شفا بخش خلائق است و مفرح شکری که زیب آن نوشدار وی دلهای رنجوران است و تحفهٔ بارگاهی که مسجود هر عزیز و ذلیل و معبود هر صحیح و علیل است که از دار الشفای او دردمندان دوا یافته و صنع جهان آفرین او بی واسطهٔ کام و زبان با مر موجز بیان ترکیب عناصر و ارکان ساخته و ماهیت موجودات از قدرت حکمتش بی وسیلهٔ طبائع بدار الشفای وجود شتافته و درود نامعدود و نثار جان بخشی که از دارو خانهٔ وی شفٔ صدور و رقوم مؤمنین علاج بیماران است فرمود و صلوة نامحدود اینار مسیحا نفسی که لعل دُربارش آئین زنادقه و فلاسفه را منسوخ نمود و نوید ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين بر زبان عذب البیان جاری داشت و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام صلی الله علیه و آله و سلم و علی من تشبث بذیل شفاعته بعد عرضه میدارد فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی که سبب تالیف این کتاب آنست که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلوة و السلام فرموده اند که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر بر زبان در بار آنحضرت جاری شد لکل داء دواء فاذا اصاب الدواء الداء برئ باذن الله تعالی و بحضرت موسی الکلیم الله علیه التحیة و السلام از روی عتاب خطاب رسیده زمانیکه تناول دوا نمیکرده وحی گفته درد تو داده و درمان هم عنایت فرمای حدیث قدسی نازل شد اتریدان تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فبعزتی و جلالی لا اشفیک حتی تستعمل ما عینوا مدت مدید و عهد بعید بوده که نقد حیات بتحصیل علم شریف طب صرف مینموده و درین مدت انچه از کتب معتبره تحقیق و تجربه نموده بزبان فارسی کتابی موشح بالقاب همایون انتساب حضرت اعلی خاقان سلیمان مکانی ظل سبحانی صاحبقرانی مسمی بدستور العلاج نوشته شده بود و از بعضی اعزه چنین اشارت شد که اگر بر کلیات طب و احوال نبض و بحران و غیره و نیز چیزی نوشته شود هر آئینه این کتاب سهل یا بد و بر صفائح ایام یادگاری ماند بنا بر ان بموجب المامور معذور جزوی چند بر سبیل آنکه مقدمهٔ این کتاب باشد مرقوم گردانیده و برسم تحفه بکتابخانهٔ عالی

قوله نازل میکنیم از قرآن چیزی را که آن شفا کننده است و نازل میکنیم از قرآن چیزی را که آن رحمت کننده است مومنان را ۱۲ منه لطائف الهی میخواهی که باطل نمائی حکمت من بسبب توکل تو بر کسیکه نهاده است آن نفعها درین اشیاء پس قسم بعزت و جلال خود که نه شفا دهم ترا تا آنکه استعمال نمائی اشیاء را که معین شده ۱۲ منه

حضرت کیوان رفعت بهرام صولت جم جاه انجم سپاه ظل الله خورشید فلک جهانبانی خلاصهٔ نقاوهٔ خاندان اعلی خاقانی مهر سپهر سلطنت
و کامگاری درج برج رفعت و بختیاری رباعی شاهی که زمانه تابع دولت اوست ⁘ آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست
بر اوج سپهر نور ماه و خورشید ⁘ از قبهٔ چتر آسمان رفعت اوست ⁘ المتفرد بالجود و الاحسان المستغنی من الملک المنان السلطان
بن الخاقان ابو الغازی سلطان ابو سعید بهادر خان رفع الله تعالی احکامه و اعز الملک بوجوده و افاض علی القریب و البعید
آثار عدله و جوده کرده شد مقرر است که بلندی علم و علمای تربیت پادشاهان صاحب دانش و خسروان زبدهٔ آفرینش میسر میشود
و توفیق تصنیف این مختصر بیمن توجه آنحضرت میسر گردید زیرا که مدت بست سال در ملازمت آنحضرت بانواع الطاف و عنایات
سرافراز گشته بود و بعواطف او از ابنای زمان ممتاز شده امیدوار است که درجهٔ قبول یابد متوقع است از مخادیم داعزه که
اگر بر عیبی مطلع شوند قلم عفو بر آن کشند و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و دو مقاله مقدمه
در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال نبض و غیره مشتمل بر شانزده باب هر بابی چند فصل مبین میشود
مقالهٔ اول در امراض مختصه بعضو معین و این در بست و پنج باب است و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد
مقالهٔ دوم در امراض غیر معین بعضو تا آخر کتاب و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع بیان
کرده میشود مقدمه که در بیان حد طب و حفظ صحت و نبض و بحران و غیره مذکور است بر شانزده باب

باب اول در بیان حفظ صحت و آن بر شانزده فصل است

فصل اول در تدبیر هوا باید دانست که هیچ سبب بمردم نزدیک تر از هوا نیست جهت آنکه قوام تن بسه قوت است
طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتوانند کرد مگر بمددگاری روح و مادهٔ روح هواست که مردم آنرا بنفس میکشد
و اگر چه هوا گرم و تر است اما این هوا که نزدیک ماست قیاس با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است و این هوا که بدم زدن بما
حرارت غریزی میرسد و باروح بیامیزد گرم شود و چون هوا تازه بروح رسد راحتی عظیم یابد و باید دانست که این هوا که
نزدیک ماست هوای محض خالص نیست بلکه بدود و بخار و غیر آن آمیخته است و از هر یک از اینها اثری دارد و همچنین در فصلهای سال
از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد و هرگاه فصل سال از طبع خویش بگردد موجب بیماری شود و بهترین هواها هوائی باشد که از
بخار دریا و دیگر آبها و بخار مغزارها و بخار بیشهها و گیاهها آید و درختان مثل جوز و انجیر و پاکیزه و تره که در وی گندنا و ثلی و سیر و پیاز و جرجیر
نباشد و بوی گلخن و آهک و عفونتها در آن نباشد و هوای گرم تن را لاغر کند و روی را زرد و تشنگی آرد و دل را گرم سازد و قوتها
ضعیف کند و رطوبتهای عفن پدید آید و مردم سرد مزاج و بیماری سرد را سود دارد و مسام بگشاید و رطوبت را تحلیل دهد
هوای سرد بیشتر اوقات مردم تندرست را سود دارد و بادها را غلیظ کند و زکام و نزله بسیار افتد و مسام مسدود شود و هوا تر مردم
لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک ضد این بود و هوای غلیظ آنست که ستارگان خود در شبها نمایند و دم زدن در وی
ناخوش بود و هوای غمناک یا نکار نزار هوای غلیظ بود و هوای خانه گرانتر از هوای صحرا باشد و هرگاه هوا ابر شود و با قولد کند و معنی و با آن است که هوا

بد شود و بخارهای بد بوی بیامیزد و بیماری و مرگی بسیار گردد و چون آن پدید آید عود و عنبر و کندر و مصطگی و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب گز و بادام تلخ سوختن سود دارد و سرکه که در وی انگزه داخل کرده باشند در خانه و حوالی آن بپاشند یا هر که تنها

فصل دوم در تدبیر طعامهای سال فصل بهار باید که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه بحرارت تابستان بحرکت آید بدو طریقه پاک باید نمود یکی آنکه طعام کمتر و لطیف تر خورند و هر بامداد پیش از طعام ریاضت نفع دارد و از طعام گرم و شراب و گوشت بسیار و طعام تلخ و شور و تیز پرهیز کنند و دوم آنکه استفراغ کنند تا ماده کمتر شود و اولی آنکه استفراغی در موسم بهار خون گرفتن بود کسی که قی تواند کرد قی نماید و مسهل قوی نشاید خورد مگر ضرورت بود و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و در فصل خزان از گوشت قدید و نبید و جماع و آنچه خشکی و خشکی نزاید دور باید کرد و شبها بر امتلاء معده نشاید خواب رفت و جای گاه خنک نباید خفت و در گرمی نیم روز و سردی بامداد خود را محافظت نمایند و در آب سرد در نیایند و در آخر فصل زمستان یعنی خزان اگر دارو خورند تن را از اخلاط که از میوه ها جمع شده پاک گردانند و قی کمتر باید نمود و در فصل زمستان غذا قلیه خشک و نخود آب و لباب و مانند آن کنند و دارچینی و غیر آن و هر که در زمستان بیمار شود در تدبیر او باید کرد با استفراغ از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در سرمای زمستان بحرکت نیاید و در زمستان مسهل از قی اولی بود

فصل سوم در تدبیر شهر و خانه و مسکن هر منزل که بلندتر و اقسام آن خنک و تر و دم زدن از هوای آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخار آن بدتر و دم زدن در وی ناخوش تر و هر منزلیکه از یک جانب او کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوای آن تر باشد و باران با بسیار بارد زمین آن صلب و خشک و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر بر عکس این بود زیانکار بود و اگر مزاج ولایت گرم بود در نشیب واقع شده و عفونت و بیماری بسیار بوده اگر با این حالها شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب بود و در آن شهر وبا و بیماری بسیار واقع گردد و منزلیکه بسیار شوره زار و معدن گوگرد و نفط و مانند آن بود و هوای آن از اعتدال دور بود و مسکن در بیابانها و منزل بیابان خشک و مسکن جبال هوای آن درشت و مردم او قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند و منزلیکه زمین و گل آن پاکیزه و کوه و دریا از وی دور بود هوای آن معتدل و نیک باشد و مسکن که بر کنار دریا بود هوای آن نیک باشد جهت آنکه دریا عفونت پذیرد و اگر بنا شهر بد واقع شود کسی خواهد که خانه و مسکن خویش بر نهاد نیک کند خانه بلند کند و گذر شمال در وی رو با قفاب الجبال باشد و چنان سازد که از دریچه شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سازد

فصل چهارم در تدبیر جامه پوشیدن جامه گرم آنست که از پشمینه و پوستین مثل سمور و روباه و قلقم و فاقم و سنجاب بود و پوست بره در گرمی اینها نیست و جامه سرد مثل کتان و جامه که آن را شسته باشد و جامه پنبه میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر است و از پنبه خنک تر از بهر آنکه املس است و پرزه ندارد و چنانکه پیغمبر وارد و جامه نرم تن را گرم کند و در زمستان پوشیدن او مناسب بود و جامه درشت تن را لاغر و پوست را درشت سازد

فصل پنجم در تدبیر غذا باید دانست که غذای نیک آن است که در وی هیچ معنی دارویی نباشد چون خربزه و میوه و هر چه

زین نوع باشد که در وی معنی دارو است آن را دواے غذائی گویند و بر سبیل علاج خورند جهت آنکه زود صفرا
از دوده خون را بسوزد آنچه لطیف بود و آنکه غلیظ است تری و بلغم فزاید و غذاے نیک نان پاکیزه که بگندم او آفت
رسیده و گوشت گوسفند و مرغ و امثال آن که پخته باشد مردم تندرست را سود دارد و از میوها لهذا نیک ست
انگور و انجیر رسیده و خربزه فایده کلی دارد و صفراوی مزاج بعد از و سکنجبین و آب غوره و شربت لیمو و مثل آن میل نماید
و هرگاه از غذاے نیک در بدن ثقلی پیدا آید زود استفراغ باید کرد بطریقی که آسان بود و هرگاه از غذاے بد و دوائی چیزے
خورده شود مثل کدو و سبزی و مانند آن مقداری سیر و گندنا و پودینه از عقب آن باید خورد و اگر طعام غلیظ مثل هریسه
و پاچه و نان فطیر خورده شود چیزے مثل آبکامه و سرکه و پیاز و خردل و شربت سکنجبین خورند و طعام همیشه از روے رغبت
میل نمایند و چون اشتها پیدا آید و شهوت راسخ بود در طعام خوردن تاخیر نباید کرد و هنوز میل طعام باقی باشد که
دست از طعام باز دارد و اگر معده گران شود و بعد از خواب گوارش خود و غیره موافق بود و در خوردنها ترتیب نگاه باید
داشت هرچه لطیف تر و نازک تر بود اول آن را خورد و بعد از ریاضت برنج و شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد
که معده گرم شده تباه گردد و از غذاے بد بود در بدن خلط بد تولد کند و موجب بیماری گردد و طعام مختلف خوردن در یک
مجلس بسیار بد باشد و بهترین طعام خوردن آن است که در روز سه نوبت خورند یک نوبت در صباح و یک نوبت آخر
روز و یک نوبت بعد نماز پیشین و خداوند معده گرم را مناسب آن است که بامداد چند لقمه نان بشربت لیمو و آب غوره
و امثال آن بخورد تا صفرا ساکن شود و هرگاه معلوم شد که طعام فاسد گشته زود معده و روده‌ها را از آن پاک باید کرد
و چون بعد از طعام بخواب مشغول خواهد شود زمانی مرتفع باید آرمید تا قوت جاذبه طعام را جذب کند و پاره راه به آهستگی باید رفت
تا طعام از فم معده رود و بعد بخسپد و هرگاه ریاضت کمتر کند قوت هاضمه ضعیف گردد و چنین مردم را طعام لطیف و کمتر باید
خورد و صفراوی مزاج را غذاے سرد و تر باید خورد چون قلیه کدو و آش غوره و غذاے خداوند سودا باید که شوربائے گوشت
فربه از مرغ و گوسفند و کباب و بط با دارچینی و زیره و عنبر باشد و بلغمی مزاج را قلیه خشک اگر با روغن زیت یا روغن جوز بریان
سازند اولی بود و غذا از گوشت مرغ و دراج و تیهو و مانند آن تندرستی بهتر نگاه دارد و غذاے غلیظ قوت بیشتر دهد
الوان بسیار در یک نوبت نباید خورد از بهر آنکه معده متحیر و عاجز آید و هضم نیک نیابد و هر یک نوع اختیار باید کرد و غذاے
خشک چون ارزن و گاورس نمک سود و عدس شهوت طعام ببرد و لون بشره تباه کند و غذاے چرب معده را ضعیف و
شهوت طعام را زائل کند و گرانی آرد و غذاے سرد سستی و گرانی کند و ترشها اعراض پیری پدید آرد و غذاے شور دید چشم
را زیان دارد و بسیار غذاها است که در یک روز یک نوبت بهم نباید خورد چنین دوغ و غوره و برنج و سرکه و کبوتر بچه و شیر و
پیاز و سکنجبین و شیر و خرمات و ماهی تازه و انجیر و یک مجلس نشاید خورد که بیم بود که بهق و برص آرد و از میوها سیراب نشاید خورد
و شیر و پیاز یکجا نخورد و گوشت بریان که از تنور برآرند نشاید پوشید اگر پوشند نشاید خوردن که بهق آرد و پیاز بسیار کلف

آرد و سرشتن شیر بشراب در یک روز نقرس آرد و اید از فصد و حجامت چیزے شور خوردن بہق آرد و سرکه و شیر
و روغن در حمام مس درویدن نشاید داشت و ماهی تازه و شیر و تخم مرغ نیز باهم نخورند و قلیه و جزرات بیک جا نخورند

فصل ششم در دانستن تدبیر آب بباید دانست که آب سرد و تر است و به سبب نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا گرم
گردد بی آنکه چیزے بادی بیامیزد و همچنین بسبب سردی هوا طبع او بگردد و سردی او زیاده گردد و هرگز آب خشکی
نه پذیرد که فعل آب تری و سردی دارد و آب باران لطیف است و تری او افزون از آبها بود و زود متعفن شود و برف
که از زمین پاک گیرند و یخ که از آب نیک گرفته شود فرق نیست که در آب افگنند یا آب را از بیرون بدان سرد سازند
بهر تقدیر آب سرد عصب ها را زیان دارد و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و استسقاء معده و شانه را زیان دارد و آب شور در
مردم را لاغر سازد و استسقا و فالج را نفع رساند و آب شور و تلخ خارش و اسهال آرد و آب تیره سده و سنگ مثانه
و گرده تولد کند. و آب گرم طعام را بر سر معده آرد و تشنگی ساکن گرداند و خدر و نازله و قولنج و مالیخولیا و درد چشم را نفع دارد
و آب سرد باعتدال معده گرم و دل گرم را بجاے هواے خنک بود و بخار از دماغ باز دارد و آب چاه و کاریز قیاس
بآب جوی بد باشد و آب جوی و آب چاه نباید باهم آمیخت و آب ایستاده خاصه در میان درختان و نیستان بد باشد
سپرز را بزرگ کند و احشا را زیان دارد و استسقا آرد و آب بد را باصلاح توان آورد تدبیر بسیار و آسان تر آنکه آب را
با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک شهر خویش و بجوشانند و بنشانند و پخته سازند بهتر بود و اگر همچون گلاب بچکانند
نیک بود و آب غلیظ گفته اند با شراب خورند و آب شور با سرکه و اگر چیزے قابض چون خرنوب و حب الآس در
وے افگنند یک شبانه روز مضرت باز دارد و تریاق همه آبهاے مخالف و نیز دافع سده است و در حدیث آمده است
من اکل فجی الارض لا یضره ماءها هر چند فجی بمعنی دیگر افزاست لیکن مراد اینجا پیاز است چنانچه جوهری تصریح فرموده
پیاز است خاصه که بسرکه پرورده بود و بآب ایستاده هیچ چیز گرم نباید خورد و چیزهاے خنک خورند و اگر آب اندکے بو
و هوا گرم و سمی بود آب را بسرکه بیامیزند تشنگی کمتر آرد و اگر شیره خرفه بسرکه بیامیزند و نان در وے زنند بآب کمتر حاجت آید
بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر صبر نتوانند باید مزید آب سرد را و صبر بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور
را زیان دارد و آب ناشتا و از پس ریاضت جمله زیان دارد و اگر کسے صبر نتواند کرد با شراب ممزوج کند زیان کم
کند و در شتا گرم کرده باید خورد و در تابستان سرد و آب خوردن بشب که از خواب خیزند زیان دارد و مخمور و محرور
مزاج را زیان ندارد و پس طعام آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب را زمانی در دهان نگاه باید داشت و بعد
از آن فرو برد و اگر تشنگی در روے غلبه کند صبر باید نمود و بخواب رفت تا آن ماده تحلیل یابد و اگر بر تشنگی
روغن آب خورده شود تشنگی زیادت گردد و آب برگ بادیان سبز و تخم او تشنگی را برطرف سازد.

فصل هفتم در تدبیر شراب شراب در دین اسلام حرام است و در ملتهاے دیگر مباح و طبیبان در کتب سود و زیان آورده

...تی مردم از اہل اسلام منفعت آن طلب می نمایند از انجا که طریق طب ست پس شرط آن ست که منفعت و مضرت آن
...کرده شود منافع شراب که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی ست حرارت غریزی را بیفزاید و طعام نیک
...رد و خلطها بعضے باد رار و بعضے باسهال و عرق و قی دفع کند و هر کس بشراب خوردن عادت دارد چون ترک آن نماید روان
...ان هضم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اندامها ضعیف شود و خلطها در تن بماند و بیماریها تولد کند و از خوردن او رنگ
...ے برافروزد و قوت روح و اندامها بدهد و قولنج و سده بگشاید و غذا بهمه تن رساند و ناقه را سود دارد و خواب آورد
...مضرت زهرها مثل افیون و غیره باز دارد و کژدم گزیده را شراب گرم کرده آرام دهد و این منفعت آن وقت باشد که
...را کم خورند و باندازه خورند و اگر بسیار خورند و اندازه نگاه ندارند منفعت ندهد و تمام سفر نماید و حرارت غریزی را منفعت
...ند و قوت هاضمه و غاذیه عاجز کند و هر گاه افراط کند بیم باشد که بمفاجات در خواب مستی ہلاک شوند و موجب سکته و صرع و سرسام
...ناق و تپهای محرقه و هذیان و استسقاء و تقرس و انواع علتها گردد و شراب رقیق و سفید گرم مزاج را موافق باشد و شراب
...د قوی تر باشد مرطوب را شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد و حرارت آن شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف و
...ش بود خوش طعم صاحب خفقان و غشی را شاید و شراب ناخوشبو دماغ را زیان دارد و شراب شیرین تن را فربه کند و سده
...ند کند و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زود هضم شود و سده بگشاید و شراب رقیق زود مست کند و شراب غلیظ بخلاف
...ن باشد و از شراب خام مستی و هوشیاری زودتر باشد و شراب جوشانیده انچه تلخ باشد هوشیاری از وے بدیر و خمار
...قوی بود و انچه شیرین باشد ریگ و سنگ مثانه پیدا کند و باشد که باستسقا کشد و شراب و غیره را حرارت و رطوبت کمتر بود
...نفخ کند و انچه از کرنج و برنج و گاورس و چینه و غیره سازند منفعت شراب ندهد و دماغ ممتلی کند و به شراب کنه عکس از
...نارسیده جگر را زیان دارد و گاهی اسهال کبدی آرد و محرور را غذاها با شراب باید خورد و مثل آش غوره و زرد ک
...سماق و مانند آن و نقل انار و لیمو و نارنج که شراب و ردسر آرد و نقل آبی و انار میخوش در میان هر دو سه قدح اندک
...ب سرد باید خورد تا قوت شراب از دماغ باز دارد و آنرا که معده ضعیف و گرم بود نقل حب الآس و آبی ترش
...ساید و اگر معده سرد بود نقل قرنفل و سداب و گوارش کمونی و اگر غثیان و قی آرد نقل زیره و تمک و پوست که بر شغال
...سته بود و شراب ناشتا دماغ و عصبها را زیان دارد و تشنج آرد و حزن زائل کند و شراب متواتر و مستی دایم جگر و
...دماغ را تباه کند و بیم سکته و مرگ مفاجات بود و شراب کودک نارسیده را زیان کند و اگر سرکه با آب بیامیزد و
...دوغ ترش خورد و کافور و صندل بوے کند و سرکه و روغن گل بر سر نهند زود از مستی هشیار شود و کسے را خواهند که
...رود مست شود تا جراحتی را علاج کنند بزرالبنج و پوست بیروج با آب بپزند تا آب سرخ شود و از آن آب
...با شراب بیامیزند و اشنه و عود خام در شراب آمیخته کنند و صاف نموده دهند زود مست گردد

فصل هشتم در تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی از برای خواب آن زمان باشد که طعام از فم معده گذشته باشد

و بر معدهٔ خالی خفتن لاغر کند و خواب روز بیماریها آرد مثل نزله خاصه در ممتلی و سقوط شهوت آرد و زیانکارترین چیزها خواب
سرور را خواب بسیار بود و کسیکه بر خلاف عادت خواب دارد و بتدریج از آن باز گردد و خواب روز بجای خواب شب نباشد و روی
را زبر و سازد و وقت خفتن اول بر پهلوی راست یکزمان تکیه کند پس از ان بپهلوی چپ راست نماید و شکم را بجل سمور گرم
دارد و اگر بر شکم خسپد غذا نیک هضم شود و بپشت تکیه نمودن زیان دارد و بسبب آنکه منفذهائی که از دماغ به پشت می آیند
بسته شوند و آنچه در دماغ ماند کابوس پس صرع و سکته تولد کند و بیخوابی شب تعبیر را کم کند و قوت را ضعیف کند و خواب
بامداد زیان دارد بجهت آنکه غذای شب هضم شده معده خالی باشد و آواز خوش معتدل و آواز آب و درخت و مالیدن
بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و اگر خواب نیاید و زحمت یابد نگران نا که تکیه کند و چشم را بپوشد و اطراف را ببندد و پیش
او جماعتی کتاب تاریخ و افسانه بخوانند آن مقدار که ملول شود پس یکبار از پیش برخیزند و روشنائی شمع بردارند در حال بخسپد

فصل نهم در تدبیر حرکت و سکون باید دانست که بسبب حرکت اندامهای مردم گرم شود و حرارت غریزی برافروزد
و مدد یابد و آن حرکت را ریاضت گویند و ریاضت در تدبیر تندرستی اصلی بزرگ بود و فضله که از غذای روز مانده بود
بتحلیل خروج بپذیرد و بهترین زمانی جهت ریاضت آن وقت بود که طعام روز هضم یافته و طبع اجابت کرده باشد.
نخست که بریاضت مشغول خواهند شود اندامها نرم بمالند و بتدریج محکم بمالند پس بریاضت مشغول شوند این مالیدن
را استعداد گویند و چون از ریاضت فارغ شوند باز بمالند و در میان این مالیدن دو دم چند بار اندامها بکشد و باز
دنفس نگاهدارد آنمقدار که تواند تا اگر فضله مانده باشد دفع شود و طبیبان این مالیدن را استرداد گویند و ریاضت بمقدار
کنند که رنگ روی افروخته شود و چون عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و در حالت گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها
چهار است قرحی و تمددی و ورمی و فتقی قرحی چنان باشد که اگر دست بروی نهی یا حرکتی کند الم یابد چنانکه از قرحه
و سبب آن فضله باشد رقیق بسیار که از سرما در تپ و لرزه تولد کند علاج مالیدن بروغن بابونه و شبت و غیره و حمام
و آبزن و غذای لطیف و ماندگی تمددی آنست که در اندامها امتلا و تمدد و حرارتی همی یابد در رگها و بندها و سبب
آن فضله باشد یا بادی و غلیظ علاج حمام و روغنها و آبزن و غذای لطیف و ماندگی ورمی آنست که رگها ممتلی
بود و چون دست بر وی نهند الم یابد علاج اگر ورم بود و امتلا استفراغ و اگر حرارت بود شربتهای خنک و الم آنرا بمالیدن
روغن مالیدن و بآبزن تسکین دهند و فتقی آنست که در اندامها خشکی یابد و سبب آن عرق بسیار در هوای
گرم سفر و رنجی رسیده باشد و کم خوردن و روزه داشتن علاج حمام و آبزن و روغنها مالیدن مثل روغن بادام و غذا مرغ و باچه

فصل دهم در تدبیر داروی مسهل و غیره مردم تندرست کوچک خشک اندام و لاغر و کسیکه گوشت و عضلهای شکم
او اندک بود و آنکه بجای حرکت نبض تا گوید این چند گروه را مسهل مناسب بود و خاصه در هوای گرم و فصد و حجامت
نکنند مگر ضرورت کلی باشد که جائز داشته اند آن زمان و مباشرت در هوای گرم و چله زیان دارد و کسیکه فهمی کلی دعمی

درگ یا شادی دارد و قوت احتشار اشه ضعیف سازد و کسیکه دارو خوردن عادت ندارد و طبیب او را دارو دهد و اگر چاره نباشد
دارو مناسب خلطی که دفع باید نمود دهند و چند روز پیش از دارو جلاب بندند اگر زهرهای دارو کشاده خلطی پخته شود و دارویی
مسهل باید که بسیار شیرین نباشد تا معده آنرا غذای نسازد و اگر دارو قوی بود پیش از آنکه در کار آید بجلاب برود و تا کار داد
ی بود و اگر تخیه دارو ضعیف بود تحلیل او کمتر شود و کار خوش نکند و آب گرم باید انداخت دارو قوت دارد ضعیف کند و بعد از حب
ت او اقوی و در معده حل شده کار کند تا دارو کار تمام نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از داروی
جلاب یا چند لقمه آن شربت خورد و اگر بفصد و اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کنند و اگر اخلاط بلغمی مسهل دهد
دارو اگر کار نکند و بی آرام گردد و تمدد در اعضا پدید آید شافه یا حقنه یا بگلاب گرم مدد نمایند و آب سیب دفع غثیان
کند و دارو در کار نمی آید و بعد از خوردن دارو بخایند و بوی نمایند و اگر اجابت نکند چنانکه تن و معده پاک نشود دیگر بار دارو
خورد و چند بار بحمام در آید تا عرق کند و ماده میل بجلد نماید و بعد از دارو از اعراض جماع و شادی مفرط و حرکت زانگاه دارد
بدون از دارو فالج شود بلغمی را تخم ریحان و صفراوی و معتدل مزاج را اسپغول و چهار عرق بزنند و اگر دارو کار بسیار کند شیر تازه
دهند تا قی کند و قوت دارو از روده باز دارد و اگر پیچ و پیچش شود اسپغول بروغن گل چرب کرده با آب سرد دهند و اگر تخم لسان الحمل
بریان کوفته باشند و بدهند در حال بهبود و اگر تب شود اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی با شربت آبی و حب الآس و تریاق فاروق
اسهال باز دارد و اطراف ببندند و عطسه آرند و لوک اهل نعمت و کسانیکه دارو دشوار توانند خورد تدبیر لطیف باید کرد از ادویه
و شربت و جلاب مناسب استفراغ بلغم و صفرا و سودا بجهت قوت باید نمود و این مطبوخ خداوند زله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم
سوس تراشیده ده درم در یک کاسه آب بپزند تا نیمه آن بماند صاف سازند و بیست درم شیرخشت در حل کرده یک شربت بود

فصل یازدهم در تدبیر قی کسی را که در سینه علت باشد و سینه تنگ دار و گوشت بر سینه و گردن دراز و حنجره بیرون آمده
و دماغ و اعضای سر ضعیف باشد قی نباید کرد و کسیکه بسیار فربه بود دارو مسهل او را قی نازک بود و منفعت قی آن است که معده
را پاک کند و میل طعام پدید آرد و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و فواق را سود دارد و کسانی را که دارو قی حل
غثیان و قی آرد پیش از دارو سه روز قی نمایند و چون دارو خورند قی و غثیان نباشد و مضرت قی آن است که معده را زبون
کند و اخلاط را به بیرون آرد و دندان و چشم را زیان دارد و بیماری سینه را و اگر قی بوقت اندازه کند گرانی سر و گوش
و تیرگی چشم زایل کند و در روزی که قی خواهد نمود طعامهای مختلف باید خورد و اگر شراب خورده باشد بعد شراب و طعام
خوردن مقدار صبر کند که بهم آمیخته شود بعد از آن قی کند و اگر قی دشوار آید شراب در روغن سه روز میل نماید و بحمام
و روغن بر تمام بدن مالد و غذا شوربای چرب و در حمام قی نمایند و اگر هوا سرد شود خانه را گرم سازد و در وقت قی
گردن را تازه بر پشت چشم بندند و چون فارغ شود چشم را در دست آب سرد بشوید و دهان را با آب گرم و غرغره سکنجبین و آنگاه خوب تر
انی که قی کند تابستان است و بلغمی مزاج را قی پیش از طعام و بعد از ریاضت باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قی

باید کرد و پس از قے غرغره یک مثقال عود و مصطگی باندک قند سوده با آب سیب میل نمایند تا ماده را که رو بمعده دارد باز دارد و باقی فضله معده بجانب روده دفع کند و اگر بجای مصطگی گلقند با اطریفل خورند شاید و اگر از داروی قے سوزشی در معده شود شوربای مرغ فربه آنرا زائل کند و اگر فواق آید جرعه آب گرم و عطسه سود دارد و اگر در سینه و پهلو دردی ظاهر شود روغن بابونه و گل و بادام بمالند و داروی قے آنچه بے خطر است این است تخم ترب دو مثقال تخم شبت دو درم بوره درم با انگبین آمیخته نمایند و پیش از طعام میل نمایند و یک کاسه آب گرم بعد از آن بخورند داروی ترب را پاره سازند بر یک مقدار درمی و بهر توی اندک نمک پاشند و یک شب بگذارند و مقداری سکنجبین عسلی بدان آمیخته نمایند و دیگر روز پیش از طعام بخورند و بعد از طعام تدبیر قے کنند و اگر پیاز نرگس دو سه درمیان طعام یا ماهی بخورند قے آرد ❊

فصل دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت فصد را استفراغ کلی بود جهت آنکه مرکب همه اخلاط خون ست و هرگاه فصد شود از هر خلطی چیزے کم شود بدین سبب فصد را استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد آنست که هر وقت رگ بگشایند رنگ و قوام خون میتوان دید و آن مقدار که مصلحت باشد میتوان گرفت و داروے مسهل وقے اگر افراط یا تقصیر میکند تدارک آن مشکل بود و معلوم است که جگر گرم است و تولد خون در جگر باشد و معدن قوت طبعی ست و همه تن را از ان بهره است و بدان پرورده شود و هرگاه خون بیشتر گیرند ضعف و غشی تولد کند و دیگر آنکه رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و خون بدل میرساند و آن خون در دل موجب قوت حیوانی گردد و از همه شریانها بهمه تن رسد و هر وقت خون از شریانها بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بمیرد و منافع خون آن ست که پوست رنگین و تازه دارد و مردم پیشین خون گرفتن روا نداشته اند و این رائے خطا ست جهت آنکه هرگاه خون فاسد در بدن جمع شود سبب بیماری گردد و حکمای متقدمین در عذری گفته اند که بغذای لطیف و اندک اصلاح مزاج خون باعتدال باز آید اگرچه این تدبیر صواب ست مدتی باید تا خون باعتدال باز آید و شاید مهلت ندهد پس ضرورةً مقداری از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و طبیب در حال فصد دست بر نبض دارد تا اگر اثر ضعیف و تغیر ظاهر گردد رگ باید بست و قے کردن پیش از فصد غشی باز دارد و خاصه کسیکه در معده او صفرا تولد کرده باشد و فم معده ضعیف بوده در حال خون آمدن غشی کمتر واقع شود و پس از بستن رگ بود و پیش از فصد بزمانی اندک آب انار و آب غوره یا شربت سیب ترش دهند غشی باز دارد و سرد مزاج را شربت پودینه یا مینه جلاب که در دادویه گرم باشد و مشک بوی کنند و دوا ء المسک کبیر بگلاب یا آب انار دهند و کسے را که روز نوبت تپ باشد رگ نزنند و روز حقنه هم اگر امتلا بود فصد نمایند و میان درد که در غایت صعوبت باشد در درا تسکین دهند بعد از ان فصد نمایند و در روز فصد و بعد از ان تا دو روز طعام لطیف و کمتر خورند و چیزیکه صفرا بنشاند خاصه صفراوی مزاج میل نماید و بعد از جماع و اسهال و قے و هیضه و نزد بسیار که مسام گشاده شود رگ نباید زد و اگر ضرورت شود بعد از سه روز فصد نمایند و هیچ چیز خوشبو در سر رگ نگذارند و اندک

انگ بر سر رگ باید گذاشت و مرطوب مزاج را بیش از فصد ریاضت معتدل فائده دارد و حرارت را برافروزد و رطوبتها
لید از دامار گهاکه آنرا گشایند قیفال است و اکحل و باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و ابطی و صافن و مابض و عرق النسا
هر یک را منفعتی گفته فصد قیفال علت سر و چشم و بینی و کام و زبان و لب و دندان را سود دارد اکحل همه تن را سود دارد و
باسلیق علت جگر و سپرز و ذات الجنب و برسام و درد سرین و زانو و ساق و قدم را فائده دارد و اسیلم دنبال باسلیق است
از دست راست درد جگر را فائده دارد و از دست چپ سپرز را و گرد خارش را نفع دارد و حبل الذراع در بعضے دستها با رگ
باسلیق بود و در بعضے با اکحل آمیخته باشد و فصد صافن حیض بگشاید و گرد خارش که بر ران و خصیه و قضیب بود دفع نماید و
مابض بعضی گفته اند که دنبال رگهاست و شاخهای آن یک رگ شده و فصد او درد پشت و احتشار سود دارد و فصد
عرق النسا درد او را زائل کند اما قیفال را به پهنا یا بوریب در بوده باید زد تا نیش بر عصب و غشا نرسد و اکحل در زیر او
عصبی نیست داو باد را ز باید زد و باسلیق از زیر او شریان ست به یکسو باید برد و بوریب زنند که اگر بدرازا زنند
باز گردد و باسلیق الطی را بسیار باید مالید و بابهام باید گرفت پس از آن باید کشود و در فصد اسیلم ساعد باید بست
بوریب زنند و دست در آب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید برود و رگ صافن از بالای شتالنگ باید بست و از
نیش رگ دو رگ با دوست از دو جانب او صلی را باید زد و مابض در زیر زانو است و از جانب انسی ساق در آن هر دو باید بست
رگ پدید آید و عرق النسا از میان او تا شتالنگ به پیچید و خستے در زیر پاے او نهند و فصاد میان خنصر و بنصر رگ بجوید اگر
یافت از خطا ایمن باشد و اگر رگ نیاید از پس شتالنگ از جانب وحشی بدرازا باید زد و سر نیش بعصب و غشا نباید ساید
رگ را باریک زند خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ کبود یا سیاه شود و نشان آن بود که خون باقی است از دست
دیگر فصد کنند و اگر از شریان خون رفته باشد این ادویه ببسازند چون بیا و نشان آن زرد شب یمانی قلقطار زاج قاقیا گلنار
صبر کندر از هر یک یک درم صمغ عربی سه درم بکوبند و به سپیده تخم مرغ و خانه عنکبوت بر جراحت و حوالی او نهند و
ببندند و چند روز نگشایند بعد از آن برفق بگشایند و خون شریان رقیق تر بود اما حجامت کودکان و پیران را بجائے
فصد بود و هر عضوے که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و تا ضرورت نشود حجامت نشاید کرد و کسیکه شصت ساله بود
حجامت نکنند از بهر آنکه خشکی بر پوست غالب گردد و در چهاردهم و پانزدهم ماه رگ ممتلی بود و اخلاط در بدن حرکت
کرده میل بجانب پوست نمایند فصد نشاید نمود و چون نقصان پذیرد و آن هفته هم بود رگ زدن نشاید و هرگاه نور ماه
نقصان گیرد فصد و حجامت فائده عظیم دارد *

فصل سیزدهم در تدبیر استفراغ هاے دیگر و آن هفت نوع بود ادرار بول و عرق و مخاط که از بینی آید و لعاب دهان
جماع و استفراغ بشیاف و استفراغ بحقنه ادرار بول معلوم باد که هر طعامی که خورده شود آنرا سه هضم بود هضم اول در معده
هضم دوم در جگر و هضم سوم در اندامها و از هر سبب چیزے که قوت مغیره آنرا تمام نکرده باشد ماند و هر فضله بطریقے دفع شود

فضله اول نفث و اسهال و تدبیر آن یاد کرده شد و دفع فضله دوم با درار بول باشد و منفعت ادرار بول آن است که در ورمها و پشت
و استسقا و بسیار بیماریها که از سردی بود زائل کند و تدبیر عرق بباید دانست که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن
گذرهای باریک که آن را مسام گویند و بعضی فضله بخار است که از همه تن دفع شود و آن را نتوان دید و بعضی موضع که بر پوست
بماند و بعضی عرق است که از مسام بیرون آید و بر وقتیکه بیمار عرق کند احتمی یا برد و هوای گرم در حمام غایظ عرق آرد و عرق
بسیار که رطوبت اصلی کم نماید موجب دق و ذبول بود و تدبیر مخاط که رطوبتی غلیظ است از سر براه بینی فرود آید و بیماریهای دماغ
بدان پاک شود مثل سکته و صرع و مانند آن عطسه و غرغره و بخار سرکه و شراب که بر سنگهای گرم ریزند و بخار طبیخ بابونه و پودینه
کوهی و خربق سپید و فلفل و عرطنیثا و صبر سوده بوئیدن عطسه و مخاط بسیار می آرند تدبیر لعاب که از دهن و زبان و کام
آید آمدن دماغ و چشم و گوش و حلق و گلو و حنجره و فم معده را نفع دارد و خاصه در زمستان و مردم مرطوب را غرغره
با بکامه و سرکه و خردل و عاقرقرحا و مویزج و صعتر و ایارج فیقرا به تنهی یا مجموع در حمام یا جای گرم فایده دارد و تدبیر
شیاف فعل او در استفراغ ضعیف بود و ماده که بدو نزدیک باشد آرد و در درد پشت و سرین و حوالی آن را مناسب است
گرم مزاج را و کسیکه تپ دارد از بنفشه و قند و اندک محموده باید ساخت و بلغمی مزاج را از جاوشیر و سکنبیج و مقل و نمک هندی
و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس یا از جندبیدستر و قسط و زرنباد و اندک از زردت و برگ سداب و ماهی زهرج
شافه سازند و تدبیر حقنه فعل او از شیاف قوی تر بود و کسی را که معده او ضعیف باشد و دارو غثیان آرد یا اماسی و جراحتی بهر
بود هیچ تدبیر بهتر از حقنه نیست از بهر آنکه بخار و ماده از دماغ فرود آرد و به ناهار حقنه نباید کرد جهت آنکه گاه باشد که بعده در
روده باریک بر آید و اگر حقنه از جهت درد پشت و گرده و کمرگاه میکنند بیمار بقفا خسپد و سر بر بالش نهد و اگر از بهر زرداب
میکنند بیمار بر زانو خسپد چنانچه شکم او آویخته و سر و سینه بر بالش افراشته و بیمار را باید که در آن حال از عطسه و سرفه خود را نگاه
دارد و مقدار معتدل از حقنه پنجاه مثقال است و شکم را بسبوس و آب تخبه و آب چقندر در روغن زیت یا روغن زرد
پاک سازد و در حقنه صاحب تپ نمک بوره شاید و اماء بهار و بنفشه و کشک جو شاید و در حقنه درد معده و قولنج از حلتیت
و قنطوریون و زیره و تخم کرفس و سداب چاره نباشد و در بعضی حقنها آبکامه و فرفیون و جندبیدستر و از بهر درد
سر و چشم و گوش شحم حنظل و از بهر سوزش روده و ریش آن از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و در حقنه افیون و آب
کشنیز تر باید کرد و صبر در هیچ حقنه و شیاف نکنند **صفت** طلا که بر شکم مالند طبع را نرم سازد روغن بید انجیر
و سوراخ خانه مگس و عسل و اندک محموده یا شحم حنظل و با زهره گاو و موم و روغن سازند و یکی یا مجموع آمیخته
بر شکم طلا سازند استفراغ تمام کنند و تدبیر جماع آن است که نوعی از استفراغ بود و از جمله اسباب سته است
هر گاه جماع بوقت اتفاق افتد و نشاط و سبکی یابد و اندیشه و وسواس و عشق بدان زائل شود و اگر این استفراغ
باتفاق نیفتد در تن گرانی یا بدنی گرم گردد و بسوزد و بخار آن به دماغ رسد و تپ و مالیخولیا و طپیدن دل و تیرگی چشم

و سرگشتن پدید آید و از اسراف جماع ضعیف زیاده از ضعف شود دلیل است بر آنکه منی از خون صافی تر و بایسته تر
است و اوعیه منی بدو جماع یا به پنج جماع منی گردد و اگر مبالغه کنند بجای منی خون بیرون آید
و آن خونی باشد که با غذای اندامها خواهد شد و هرگاه این غذا خرج شود مدتی باید تا عوض آن بجای باز آید و
جماع بر گرسنگی و از پس ریاضت و قی و اسهال و حمام تن را خشک سازد و چشم تاریک و پای سست گردد و از حرارت غریزی
کم کند و از پس طعام امتلاء در بندها و سستی اعصاب سده و استسقا و ضیق النفس و رعشه تولد کند و اگر در حال جماع سرما
و وحشت یابد و یا بالذت جماع المی یابد یا بوی ناخوش آید علامت آنست که در بدن خلط بد بود و تنقیه بدن باید کرد و خداوند
مزاج گرم و تر در کار جماع قوی بود و مضرت کمتر یابد و کسیکه مزاج گرم و خشک است اثر خشکی و مضرت بزودی
ظاهر شود و لاغر گردد و خداوند مزاج سرد و تر و سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت باشد هر دو زود پدید آید ::

فصل چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی و اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت و ایمنی و ترس و خجلی و اندیشه کارها
و هم و الهامای باریک و امید و نومیدی و هر یک از اینها در تن اثری دارد و فزودن از طعام و شراب و دیگر اسباب
بدان زودی اثر نکند که اعراض نفسانی چنانچه اثر سختی یا چیزی خوش و ناخوش بشنود در حال رنگ روی تغیر کند و
حرکت و آواز دیگر شود و این حال دلیل است که اثر اعراض نفسانی قوی تر از اثر دیگر سببهاست و بعضی اعراض
نفسانی تن مردم گرم کند و اخلاط و ارواح مثل خشم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی سرد کنند چون غم و ترس
و نومیدی و خشم عظیم صفرا را بحرکت آرد و رنگ روی زرد سازد و مردم گرم مزاج را زیان دارد و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی
رنگ روی را افروخته کند و فربه کند و مردم شادکام را اثر سیری بر تر پیدا شود و شادی مفرط که از دل تمام شاد شود و گشاده
گردد و در وی طلب شادی بیرون رود و بمفاجات هلاک شود و اندوه و ترس بسیار حرارت را از اندرون بدل رسند
و آنجا خفته شود و بمفاجات بمیرد و مردن مفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر باشد از آنکه از جهت شادی بیک بار بمیرد و خجلی
رنگ روی سرخ کند و عرق روان گردد و با خرد شود و منفعت امیدداری همچون شادی معتدل و مضرت نومیدی همچو مضرت
اندوه و از اندیشه خالی بودن خاطر و طبع کند و از حرارت غریزی ضعیف گردد و اندیشه و مشغولی و سفر کردن شهرها و کارها
عجیب دیدن از بیماریها و سوسه عشق برهاند و علاج خشم نشستنهای سرد و حکایتهای خنده ناک و خاطر نمودن دوستان و
محتشمان و علاج اندوه و ترس بامیدهای قوی و سماع نغمه دلفریب آوازهای بلند و شراب و سفرهای گرم ::

فصل پانزدهم در تدبیر پیران مزاج مردم پیر سرد و خشک بود و هرگاه مردم پیر شود تدبیر او بگرمی و تری باید نمود و گرمابه
و روغنهای معتدل مثل روغن سوسن و یاسمین و شراب اندک و در بستر نرم تکیه نماید و خوشدلی و شادی و از ترس و اندوه و
چیزهای مثل کافور و نیلوفر و ترشیها دور باید بود و از هوای بد و بویهای ناخوش نیز نگاه دارند و غذا بتقایق و اندک اندک
باید خورد و بعد از بیرون آمدن حمام پیران را طعام موافق بود و در گرمابه طعام نشاید خورد و چیزها تیز و شور و آلکامه و غیر آن

نشاید خورد مگر در معده رطوبتی بود بر طریقه علاج روا باشد و شیر تازه اگر در معده باز گیرد و ترش نشود سود دارد و برنج با شیر یا
عسل و قند فائده دارد و گرسنگی زیان دارد و اگر طبع خشک بود پنج درم بسفایج با یک دسته برگ کرنب بجوشانند و مقدار هفت درم
تخم معصفر کوفته در وی بجوشانند سود دارد و اجابت کند و دو درم مصطگی با قند کوفته میل نماید امتلا را پاک سازد و افتیمون و
چند بیابا ستر و انجیر خشک قدری تخم معصفر هم بکوبند و بخورند اجابت کند تا ضرورت کلی نشود پیرا از فصد بناید کرد و طعام
ایشان بگوشتابه و حلیم گندم و هریسه که در وی دارچینی و اندک زنجبیل بود و در فصل سرما تریاق و دوا المسک بادة الحیوة ٭

فصل شانزدهم

در تدبیر مسافران چون عزم سفر نمایند بیشتر از آنکه بسفر روند بدانند آنچه که در سفر خواهد بود از تشنگی و گرسنگی
و بیخوابی و سرما و گرما و پیاده رفتن و آب شور و مانند آن مثلاً اگر هوای گرم بود تنعم ترک باید کرد و گرمابه عادت اگر سرما
بود جایگاه گشاده باید قرار گرفت تا مناسب هوای صحرای خو کند و اول فصد باید کرد یا مسهل تن را پاک سازند و در امتلا
بدستور نباید نشست و چون در منزل فرود آیند طعام باید خورد و اگر در سفر تشنه شوند دو مثقال تخم خرفه بسرکه بخورند که تشنگی
زائل کند و آب بسرکه آمیخته تشنگی زائل کند و سر از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سواری شربت آب سرد باید
خورد و در منزل بینی و ناف و کف پا و عضلها بروغن بنفشه و کدو و مانند آن چرب باید کرد و اگر هم باد سموم باشد بینی
و دهان پوشیده بر آن زحمت صبر نمایند و پیاز پزیده بدوغ ترش دارد و روغن به بینی برکشیدن و اگر کسی را سموم دریافته
باشد آب سرد بر دست و پای بسیار باید ریخت و او را در آب سرد نشانند و روغن گل و گلاب و آب بید بر سر او گزارند و
خیار و بادرنگ و برگ خرفه بخورد و هر لحظه از آب غرغره کند و جرعه آب بخورد و اگر تپ نکند شیر و دوغ موافق بود و اگر
سرما بود چون بمنزل برسد و پیش آتش نرود خویش را بتدریج گرم کند و دست و پای بروغن فرفیون و زیت چرب
کرده گرم سازد و در طعام سیر و روغن بیشتر باید اگر روغن نخورد دو سه پیاله مثلث با شراب گفته اند تا سرما تاثیر نکند
و سرمازده را یک درم انگزه با مثلث یا با ماء العسل حل کرده بدهند سود دارد و هنگام سواری پیش آتش نباید رفت
البته اگر پای رنگ بگرداند و افسرده شود در آب گرم باید نهاد تا خون برود پس بگل ارمنی و اندک سرکه و آب طلا
نمایند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشان تباه شدن شود بغیر از جدا کردن تدبیرے نیست و اگر از باد و آفتاب رنگ
روے متغیر شود لعاب اسبغول با سپیده تخم مرغ یا کتیرا حل کرده یا صمغ بر روے طلا کند اثر آن باز دارد و پیاز و سیر
بسرکه مضرت آن باز دارد و روغن شبت و بابونه در عضلها مالیدن ماندگی زائل کند و مسافر دریا اول که در کشتی
در آید اگر قے بسیار کند تسکین نباید داد که بخود آرام گیرد و اگر از حد گزرد شربت انار و پودینه و آبے و انار و زرد
و سماق و عدس بغوره پخته قم معده را قوت دهد خاصه اگر با پودینه باشد

باب دوم در بیان حد طب منفعت جزو علمی و عملی و ارکان و مزاج و اخلاط و این مشتمل است بر نوزده فصل

فصل اول

در بیان حد طب و موضوع آن طب علمی است که طبیب بآن علم برحال تندرستی بروی نگه دارد و اگر بیمار گردد

بحال صحت باز آرد بدانچه ممکن بود و موضوع طب آنست که بدانی که اسباب جملهٔ کائنات از تن مردم از تندرستی و بیماری
است طبیب این سبب احوال و کیفیت تصرف در آن معلوم نماید و آن چهار سبب است مادی و فاعلی و صورتی و غائی
اول مادی که نزدیکتر تندرستی و بیماری پدید آید عضو است یا روح دوم سبب فاعلی و آن چنان باشد که احوال تن مردم بر حال
خویش نگاهدارد و سبب تندرستی گردد و اگر بر خلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند و سبب بیماری شود طبیبان آنرا اسباب
ستهٔ ضروریه گویند یکی هوا است دوم طعام و شراب داروها سوم خواب بیداری چهارم حرکت و سکون پنجم استفراغ و عرق
و چیزیکه از تن بیرون آید ششم اعراض نفسانی چون غم و شادی سوم سبب صوری و آن ترکیب قوت ها است که از این مزاج
پدید آید چهارم سبب غائی و آن قوت افعال است که از معرفت قوت و ارواح که مرکب تنهاست حاصل گردد

فصل دوم در بیان منفعت علم طب معلوم باد که تن مردم مرکب از ماده و صورت است ماده آن است که چهار چیز با یک دیگر
ناسازند و آمیزش ندارند و فعل و طبع هر یک دیگر باشد بسبب ناسازندگی ماده های او تباه شونده است که هر یکی بجانب
خویش دارد بالطبع و صورت همیشه سعی آن دارد که ماده های باهم افتاده آمیزشی دارد و جدا نشود و کار صورت کاریست
بکوشش و قهر و کار ماده بطبع و هرگز کاریکه بقهر و کوشش باشد با کاریکه بطبع بود برابر نباید از این سبب بود تغیر احوال این
مردم را اسباب بسته که در باب گذشته مذکور است که همیشه در وی اثر میکنند پس ضرورت چیزی بایست که صورت را
مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی ارزانی داشته و منفعت طب آنست که بسبب تدبیر آن احوال تن او بسلامت تر
از احوال تن دیگری باشد که از تدبیر طب خالی بود و اگر این کسی را بیماری شود آسان تر و زود تر بحال خویش آید

فصل سوم ـ در بیان منفعت جزو علمی و عملی منفعت طب نگاهداشتن تندرستی و زائل کردن بیماریها چیزهای سودمند
و دور داشتن آنچه زیان کار بود و طبیب را باید که اول موضوع طب بداند و تندرستی و بیماری هر دو بداند و سبب هر یک
بداند این جمله را جزو عملی گویند و جزو علمی آنست که بداند که تندرستی چگونه نگاه توان باید داشت و بیماری چگونه
زائل توان شود و هر شخصی که این معانی برین جمله بداند طبیبی کامل باشد اگر عمل کند و اگر نکند جهت آنکه غرض از جزو علمی
و شرط طبیبی آن است که عمل کند بلکه غرض آن است که بداند که چگونه عمل باید کرد

فصل چهارم در بیان ارکان انواع آن چهار است خاک و آب و هوا و آتش و هر چهار مخالف یک دیگر اند اگر چه ماده اول
در همه کائنات این چهار اند هیچ یک را بطبع و صورت او نتوان یافت و میان هر چهار که آمیخته شده اند مزاجی پدید آمده
و صورت و قوت هر یک باطل شده و از این چهار دو گران است و آن خاک و آب است و دو سبک اند و این هوا است و آتش

فصل پنجم در بیان شناختن زمین و احوال آن زمین جسمی بسیط است و جای او پائین دیگر ارکان است و آنجا آرام دارد
و اگر جزوی از و بقهر بیرون آید باز بجای خود رود و گرانی او این است که فرود از همه است و بدین سبب او را ثقیل مطلق
خوانند و طبع او سرد و خشک است و منفعت او در عالم آن است که هر چیزی بدو پایدار گردد و مر آن گداختن که بته بماند

فصل ششم در بیان آب احوال آن آب جسمی بسیط است وجایگاه او آن است که گرد همه روی زمین در آمده و از زمین
سبک‌تر است و نسبت با هوای گران است و قیاس با زمین سبک و سبب آنکه پاره از زمین برهنه شده بعنایت آفریدگار
تبارک و تعالی که ربع شمالی را برهنه از آب کرد تا آرامگاه مردم و جانور باشد و هوا خوشتر و مردمان تندرست باشند و چون
معلوم است که بعضی جانوران را از آب چاره نیست ازین سبب جایگاه آب زمین یکجا کرده و آب را در زمین پراگنده
کرده تا همه جایها را برسد و طبع آب سرد و تر است و خاصیت او آن است که پراگنده شود و آسان بهم آید و منع شود
و نقشها زود قبول کند لیکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم آن است که دیگر ارکان بسبب او قبول هیأت نمایند.

فصل هفتم در بیان هوا و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالاتر از آب و فرود از آتش و طبع او گرم و تر است در
هوا از آب فرمانبردارتر است و از غایت لطافت اوست که جایئه را اثر نکند و قوام آب غلیظ‌تر از قوام هوا است
و هرچه غلیظ بود بهرچه رسد او را آلوده کند مثل عسل و هوا در غایت لطافت است بدین سبب آلودگی نکند.

فصل هشتم - در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالای همه ارکان و در غایت سبکی
داو را خفیف مطلق گویند و طبع او گرم و خشک است و منفعت او آنکه همه چیزها بدو پخته و رسیده شود و اجزا هوا بقوت
او در همه جسمها گذر کند و سردی آب و زمین از او شکسته شود و در معنی همه کائنات ازین چهار ارکان حاصل است

فصل نهم در بیان مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشته مذکور است حکما صورت و ماده گویند و
بصورت مخالف یک دیگر اند پس هرگاه صورت در رکن شکسته گردد و صورت طبیعی در میان پیدا آید آن را مزاج معتدل
گویند و آنکه در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکی بر تری غلبه کند گویند مزاج خشک است و اگر تری غلبه کند بر خشکی
گویند مزاج تر است و اگر تری و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غلبه کند گویند مزاج گرم است و اگر سردی
بر گرمی غلبه کند گویند مزاج سرد است این انواع را مزاج مفرد گویند و هرگاه دو صورت برابر نباید دو صورت
غالب و دو صورت مغلوب بود چهار مزاج مرکب پدید آید گرم و خشک و گرم و تر و سرد و خشک و سرد و تر و بیرون
ازین مزاجی دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج نه است یکی معتدل و چهار مفرد و چهار مرکب

فصل دهم در مزاج معتدل معتدل آنست که ترکیب اجزای ارکان در و برابر و قوت و صورت در استادست
باشد و این اعتدال در عالم موجود نیست و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که از هر اندام از اندامها
چون عصب و گوشت و استخوان هر یک را آن مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که باید و مزاجی که او را شاید پدید آمده
باشد و هر اندامی از اندامها مزاجی و اعتدالی دارد که هرگاه از مزاج خود برگردد اعتدال آن اندام و اعتدال آن
شخص باطل گردد و مزاج هر اندام شخصی را حدی است که اگر بدان حد بود آن شخص معتدل بود و اگر از آن گردد اعتدال
باطل گردد و این اعتدال عنایت آفریدگار است سبحان الله تعالی تا مزاج اندام گرم و خشک چون دل مزاج

اندام سرد و تر چون دماغ برابری کند و مزاج اندام گرم و تر چون جگر با مزاج سرد و خشک چون استخوان برابری کند
چون مزاج اندامها برابری کند تن را مزاج معتدل پدید آید و نه معتدل حقیقی و از مزاج اندامها مزاج پوست
باعتدال نزدیکتر است خاصه مزاج پوست سر انگشت دست که مردم چیزهای سرد و گرم را بسر انگشت و کف دست دریابند

فصل یازدهم در بیان مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن اوست چون قیاس کنند دل از همه گرم تر
باشد پس خون شریانها پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها و گوشت پس گوشت و چون اندامها و اخلاط سرد را قیاس
کنند بلغم سردتر از همه باشد پس موی استخوان و غضروف و رباط و وتر و غشا و عصب و نخاع و چون اندامها و اخلاط تر
را قیاس کنند بلغم است و دماغ و مری و شحم و جگر و سپرز پس گوشت عضله و گوشت گرده و چون اندامهای خشک را
قیاس کنند نخست موی و استخوان و غضروف و رباط و وتر و غشا و رگ و عصبها و دل

فصل دوازدهم در بیان سال و عمر مردم از روز ولادت تا پانزده سال حال پروردن و بالیدن بود و این
روزگار کودکی گویند و بعد از پانزده سال تا مدت سی سال حال جوانی و پس از آن تا سی و پنج سال و بعضی
تا چهل سال حال جوانی باشد و بعد از آن تا شصت کهل باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک
گرم و تر باشد و نزدیک جوانی تری بتدریج کمتر میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوانی
معتدل تر از مزاج همه عمر باشد لیکن به نسبت مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پیری گرم مطلق باشد و
در سن کهولت گرمی و تری کمتر میشود و در پیری گرمی و تری خرج میشود تا آخر عمر پس مردم همیشه پایدار و زنده
نماند پس حرارت و رطوبت در چهل سالگی کم میشود و پاره خرج میگردد و گرمی و هوا و کارها در یافتها چنانکه
فروغ چراغ روغن را کم میکند و پاره بغمها و اندیشها خشک میگردد و بخشی بشادی تحلیل می پذیرد و این خرجهاست
و از غذا بدل آن بناید و هضم نقصان گیرد و بدل آنچه خرج شده حاصل نشود و تری غریب سرد و تر جمع
گردد تا آن حرارت را فرو گیرد بدین سبب همیشه باقی نباشد و طبیبان این را مرگ طبیعی گویند

فصل سیزدهم در بیان مزاج اصلی و احوال مزاج هر کس که مایل بخشکی بود حرکات او در همه عمرها با احوال
جوانان ماند و آنکه مزاج اصلی او بسردی و تری گراید احوال و حرکات او به پیران ماند و پیری زود تاثیر کند
و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد در جوانی خشکی و گرمی بر وی غالب شود و چون از آن درگذرد بهتر گردد و اگر مزاج
اصلی او سرد و تر بود در جوانی و در پیری بد حال باشد و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کهولت نیک حال باشد

فصل چهاردهم در بیان خلط و آن رطوبتی است روان در تن مردم و جایگاه طبیعی آن رگهاست و اندامها
که میان آن گشاده است چون جگر و معده و سپرز و زهره و اخلاط از غذا خیزد بعضی نیک بود و آن را طبیعی گویند
و آنچه بد است نا طبیعی باشد و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا

فصل پانزدهم در بیان احوال خون پس باید دانست که خون گرم وتر است و قوام او در جگر باشد و طعامی که در معده هضم شود در رنگ و قوام آن همچو کشکاب و آن را کیلوس که از معده بجگر در آید بگرمی جگر هضمی دیگر یابد و برنگ جگر خون گردد و از رگهای جگر بهمه تن پراگنده شود و غذا گردد آنچه از جگر بجانب دل آید از حرارت دل گرم‌تر شود و قوام آن رقیق و رنگ آن رقیق‌تر و رنگ آن اشقر و خون و رنگ آن سرخ و بوی آن خوش و طعم آن شیرین و قوام آن معتدل گردد و خون ناطبیعی دو نوع باشد یکی آنکه مزاج او گرم‌تر یا سردتر باشد دوم آنکه خلطی با او بیامیزد و نوع دوم آنکه فضله صفرا و بلغم و سودا بدو آمیخته میشود و رنگ و بوی و طعم او بگرداند و صفرا قوام او رقیق و طعم او تلخ کند و سودا قوام او غلیظ و رنگ او تیره و سیاه و طعم او ترش کند و بلغم سرخی او کمتر و طعم او تفه و اگر حرارت قوی بود طعم او شور و قوام او غلیظ کند و اگر حرارت ضعیف باشد قوام او رقیق و طعم او ترش کند

فصل شانزدهم در بیان احوال بلغم باید دانست که بلغم دو نوع باشد طبیعی و ناطبیعی طبیعی آنست که طعم آن شیرین بجنه و قیاس با مزاج صفرا و سودا سرد باشد و نسبت با مزاج تن سرد سخت باشد و بلغم ناطبیعی چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد آن را رطوبت مائی گویند نوع دوم غلیظ‌تر بود آن را مخاطی گویند و نوع سوم غلیظ‌تر آن را زجاجی گویند نوع چهارم بسیار غلیظ باشد آن را جصی گویند اما طعم رطوبت مائی شیرین‌تر باشد و اگر حرارت بیامیزد طعم آن شور شود بلغم غلیظ طعم ندارد و آن را تفه گویند یعنی بی مزه و آنچه بصفرا آمیخته شود تلخ بود و آنچه بسودا بیامیزد ترش و عفص باشد

فصل هفدهم در بیان صفرا و احوال آن صفرا دو نوع بود طبیعی و ناطبیعی طبیعی قوام او رقیق‌تر از قوام خون بود و بوزن سبک‌تر از جهت آنکه صفرا کف خون است و رنگ او سرخ و طعم او تلخ و تیز و طبع او گرم و خشک و تولد او در جگر باشد و صفرای غیر طبیعی سه نوع است یکی آنکه در تن زیاده گردد از آنکه باید دوم آنکه بسوزد و گرم و تیز و تیره گردد سوم آنکه چیزی بادی بیامیزد و اگر خون آمیخته بود رنگ او سرخ باشد آن را احمر گویند و اگر بلغم با او بیامیزد قوام غلیظ کند و گرمی او کمتر و رنگ او همچون زرده تخم مرغ باشد آن را محی گویند و اگر تولد صفرا در معده گرم باشد و رنگ او سبز آن را کراثی گویند تپ از او کمتر شود جهت آنکه معده آن را بقی دفع نماید یا باسهال باشد که صفرا بسوزد و برنگ زنگار گردد آن را صفرای زنگاری گویند و بدترین انواع صفرا که بسوزد و رنگ او سیاه آن را صفرای سوداوی گویند طعم او تیره و ترش و زمین از آن بجوشد و مگس نزدیک آن نرود و از وی پرده‌ها اگر گذرد سمی پیدا شود اما زنگاری او بدتر باشد حکم زهر دارد و منافع صفرا آنست که خون بقوت او در رگها گذر کند و باطراف رسد و دیگر آنکه شش را بصفرا حاجت بیشتر است از آن که متخلخل و سبک‌تر است و همیشه متحرک و تخلخل و سبکی و حرارت در وی پیوسته بقوت صفرا بود و از زهره صفرا بروده فرود آید و در آنجا نیز بلغم غلیظ بود و ثقل را هم دفع کند و تیزی آن عضله مقعد را خبر دهد تا بحاجت برخیزد و هرگاه آن منفذ بسته شود و صفرا بروده نیاید نوعی قولنج تولد کند و گاهی در روده‌ها کرم دراز و کدو دانه پدید آید و در

تابستان صفرا بیشتر باشد و در وقت خشم و از غذاے گرم و خشک و از کارہاے قوی زیادہ گردد

فصل هیژدهم در بیان سودا خلطی است و او دو نوع بود طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دردے خون است و گران تر از خون بود در طبع او سرد و خشک و رنگ او سیاہ و طعم او آمیخته از ترشی و شیرینی و تولد او در سپرز بود و از غمها و اندیشها و رنجها و غذاہا سرد و خشک متولد گردد و در فصل خریف بیشتر بود و سودا غیر طبیعی انواع است یکی آنست که هر خلطی که سوخته شود ثقل آن سودا گردد اگر خلط بلغم رقیق بود سوخته آن شور بود اگر غلیظ بود طعم آن ترش یا شور باشد و اگر خون سوخته شود طعم آن آمیخته از شیرینی و شورے و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و زمین از آن بجوشد و مگس بگرد آن نه گردد و اگر صفرا سوخته شود طعم آن تلخ بود و علتها که از آن تولد کند آشفته تر از علتهاے دیگر بود و لیکن علاج زود پذیرد و نوع دیگر از سودا غیر طبیعی آنست که هرگاه سپرز ضعیف بود سودا اکثر بجوشد و سودا با خون در رگها پراگنده شود و در همه تن علتها تولد کند مثل مالیخولیا و یرقان سیاه و هر خلطی که در تن دیر بماند لطیف او بتحلیل یابد و غلیظ او سودا گردد و هر وقت بیماری دراز در ماندہ شود و جگر ضعیف در هضم ثانی و ثالث باطل گردد و خلطے که در اعضا بود همه سودا شود و اگر جگر گرم بود کیموس لسوزد لطیف آن صفرا غیر طبیعی و غلیظ آن سودا غیر طبیعی باشد و منافع سودا آن است که خون بدو قوی گردد و هر عضوی که در غذا او سودا باید بدو رسد مثل استخوان و غضروف و آنچه فضله باشد از خون جدا گردد و بسپرز در آید بمنفذے که میان سپرز و جگر بود و پارهٔ سودا بمعده ریزد و میل طعام پدید آید و خون پیران و مردم که اندیشه و فکر بسیار کند سیاہ بود +

فصل نوزدهم در بیان هضم و احوال آن هضم چهار است اول در معده دوم در جگر سوم در رگها چهارم در اندامها و از هر هضم فضله هضم نایافته بماند اول بروده ها دفع شود و فضله هضم دوم سه حصه شود حصه اول بطریق بول دفع گردد و حصه دوم صفرا باشد و بزهره در آید و حصه سوم سودا بود و به سپرز در آید و فضله هضم سوم و چهارم بعضی بتحلیل دفع شود و مخصوص نباشد و بعضے بعرق و وسخ دفع شود و بعضی بمنفذ محسوس و نامحسوس دفع شود و منفذ محسوس چون بینی و گوش و منفذ نامحسوس مسام است و آنچه بجانب مسام آید بعضے طبیعی بود مثل موے و ناخن و بعضے غیر طبیعی باشد چون خارش و آبله و برص و بهق و آماسها و ریشها

باب سوم در شناختن اندامهای بسیط و آن هفت فصل است

فصل اول در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب بسیط اندامها یکسان بود مثل استخوان و گوشت و عصب که همه یک جنس اند بدین سبب این اندامها را بسیط گویند و هر یکے این اجزا همان نام دارد چون استخوان سر و پا و گوشت دست و پا و اندامهای مرکب که آلتهای مردم اند چون دست که آلت گرفتن و دادن است و پا که آلت رفتن و بمقصد رسیدن بود و مرکب از بهر آن گویند که از استخوان و عصب و گوشت و پوست و رگ و غشا ترکیب یافت

فصل دوم در شناختن استخوان و احوال آن استخوان جسمی خشک بود و سخت تر از همه اندامهاست و او را حس نیست

و بنیاد همه تن و اعتماد حرکتها بر وست و پاره ها بسیار است و عدد پاره های استخوان دویست و چهل و هشت پاره است
بدین تفصیل استخوانهای سر و روی پنجاه و نه بود و عدد پاره ها از درزها که بر سر و چشم و بینی و رخسار ست پیدا است استخوان
سر هفت پاره است دو استخوان قحف از چهار درز اکلیلی و لامی و غیره و چهار پاره دیوارهای سر است یکی استخوان پیشانی و دو
استخوان بناگوش و یک استخوان پس سر و یک استخوان سطح زیرین که حمال سر و قاعده دماغ است و همه استخوانها که سر بدو پیوسته
است دیگر چهار پاره استخوان صدغ ست از هر سوی دو پاره استخوان صدغ ظاهر است استخوان فک چهارده پاره بود و دو پاره
اصل بینی است و دوازده پاره از درزها معلوم است و ازین جمله دو پاره فک زیرین ست که دندان بر وست از جمله استخوان
روی توان شمرد و عدد آن سی و دو ست جمله پنجاه و نه پاره باشد و مهره هانی[۲] پاره است هفت مهره گردن دوازده مهره پشت و
پنج مهره کمرگاه و سه مهره سرین و سه مهره نشستگاه استخوانهای هر دو پهلو بیست و چهار پاره است از هر سوی دوازده پاره بود
با مهره پشت پیوسته و از جمله پهلوها هفت پاره را پهلوی سینه گویند با استخوانهای سینه پیوسته است و استخوانهای سینه هفت پاره
بود و از هر دو جانب با پهلوهای سینه پیوسته است و چنبر گردن دو پارهٔ استخوان است کتف که شانه گویند دو پاره است
بعضی اصحاب تشریح گفته اند سر شانه مردم دو پاره استخوان ست مخصوص با دست انسان بود دیگر حیوانات را نیست استخوان
دست شصت پاره بود بدین تفصیل بازو یک پاره ساعد دو پارهٔ خرده گوست هشت پاره و عظم زائد که بکف در آمده استخوان
پشت دست چهار پاره بود بتازی مشط گویند بچهار انگشت پیوسته است از دهم نهاده شود استخوان انگشتان پانزده پاره
است هر انگشت سه پاره جمله سی پاره استخوان نهی گاه دو پاره است استخوان پای از ران تا بقدم شصت پاره هر پای
سی[۳] پاره بدین تفصیل استخوان ران یک پاره استخوان ساق دو پاره بر سر زانو یک استخوان است که عین الرکبه گویند تا لنگ
پاره استخوان پاشنه یک پاره استخوان کف پای بر جانب و حشی قدم دو پاره استخوان ست که بشکل کعبین است و زورق
چهار پاره و استخوان پشت پای پنج پاره بود استخوانهای انگشت پای چهارده پاره هر انگشتی سه پاره دو پاره جمله
دویست چهل و هشت پاره است بغیر از استخوان لامی که بشکل لام بود که در حنجره است و انچه در دل و میان انگشتان ست
فصل سوم در شناختن غضروفها غضروف جسمی است نرم تر از استخوان و سخت تر از وی بر سر شانه و دندانه پهلوها پیدا است
و اگر آسیبی رسد عضله و از استخوان کوفته نشود و حنجره غضروف است و دائم در حرکت است که اگر استخوان بودی
آسیب او بجوانب حلق و لهات رسیدی پرهٔ بینی غضروف است و منفذ دم زدن در خواب بسبب آنکه راست استاده بسته
نشود و گوش غضروف است مثل بادبانی تا آواز باز و بدو در آید و قصبه شش غضروف است تا ماه نفس کشاده باشد و
ماده نزله اثر نکند و مهرهٔ آخرین آن است که نشست مردم بر آن است سه مهره بود تا راست بر آن توان نشست
که اگر استخوان بودی موجب درد و رنج میشدی
فصل چهارم در شناختن عصب عصب جسمی است نرم و شکسته نشود آلت حس و حرکت بود و از جمله عصبها یک عصب مجوف

است از دماغ رسته و بچشم درآمده نور بینایی در آن تجویف بگذرد و بچشم رسد و عصبها سه نوع است هر سه نوع بصورت مانند
یکدیگر و منفعت هر یک دیگر است نوع اول که از دماغ رسته یا از نخاع که خلیفه دماغ ست و قوت حس و حرکت بقوت این عصبها در
همه تن است نوع دوم که از سر استخوان رسته و با استخوان دیگر پیوسته و قوی تر و محکم تر از اول بود و این را رباط گویند نوع سوم آمیخته
از هر دو نوع است آنرا وتر گویند سرهای عضله ازین نوع بود و این را هم از حس و حرکت بهره است و اصل قوت حس و حرکت از دماغ است
و آلت هر دو عصب ست و همچنان که در چیزهای بافته گشادگی هست در پوست از عصبها و رگها نیز هست آنرا مسام گویند و مسام
بگوشتی لطیف اندکی پوشیده است و حس در پوست بدین عصبها بود و سرخی رنگ پوست مردم از گوشت و خون و هم از پایان رگهاست
و موی و عرق و دود و سوخ که بر پوست پدید آید از مسام ظاهر گردد و قوت حس و حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که بتوسط
عصب قوتها از دماغ باندامها میرسد اگرچه حس لمس پوست و گوشت همه تن راهست اما حس دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن
همه در سر است و عصبها هم جفت ست یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ برابر یک دیگر از پهلوی مهره پشت و گردن بیرون آمده
و باندامها پیوسته مگر یک عصب که پائین نخاع واقع شده که آن فرد است اما عصبها که جفت هست هفت از دماغ و هشت از گردن
و دوازده از نخاع پشت و پنج جفت از نخاع کمرگاه و قطن و یکی از پایان نخاع مهرها رسته جمله سی و هشت جفت و یک فرد بود و میان
معده و دماغ مشارکتی هست و بعضی از عصبهای دماغ که یک شاخ آن در غشای سینه و عضله آن در دل و شش و معده و جگر
و احشا پراگنده شده بدین سبب هرگاه مردم بوی ناخوش یا چیز کریه توهم کند غثیان و قی شود و چون معده ضعیف بود هضم
نیک نشود و بخار بد کیلوس بسر بر آید و مضرت آن بدماغ رسد و فایده دانستن عصبها آنست که اگر در اندامی تشنج یا سستی واقع شود
سرهای عصبهای آنرا علاج کند و بر سر مهرها بر گردن و مهره پشت ضماد گذارند تا قوت دارد بسر عصبها رسد باذن الله تعالی

فصل پنجم در شناختن عضلها و اصل عضله عصبی است که آنرا وتر گویند یک سر عضله وتر از استخوان رسته و یک شاخ
میان وتر راست کشیده شده این شاخ را محور گویند باقی بریسمان لیفی از هم باز شده و میان لیفها گوشت در شده تا بدیگر
سر عضله پس دیگر باره سر لیفها باهم باز آمده تا محور و استخوان دیگر عضو پیوسته شده و لیفها میانه گاه عضله فراخ تر باشد
بدان سبب میان وی ستبر و هر دو سر او باریک بشکل هلیله مجموع این وتر و محور و لیفها و گوشت و غشا را عضله گویند و
غشا جسمی است لطیف از عصب و رباط بافته شده و منفعت غشا دو گونه است اول آنکه عضوی در میان او باشد حس
دهد دوم آنکه عضوی را بر شکل و نهاد خویش نگاهدارد و اندرون و بیرون شکم را چون استر و بطانه عضله اندامهای روی چون
عضله پیشانی و رخساره و عضله دو چشم و کناره بینی و لب و فک چهل و پنج عدد است و عضله پیشانی و لب بقعد با پوست آمیخته بود
و عضلها که حرکت سر سوی پیش ازان باشد یک سر آن عضله از استخوان گردن رسته و از استخوان سینه و بسر استخوان بناگوش
پیوسته هرگاه سر از پیش بر نتواند داشت آفت درین عضله باشد ضماد بر چنبر گردن و استخوان سینه و بناگوش گذارند و هشت
عضله باشد که حرکت سر سوی قفا بدان باشد اوتار آن از مهره گردن رسته و با استخوان پس سر پیوسته هرگاه سر سوی پیش تنها ماند آورد

آفت در آن عضلها باشد و چهار عضله که حرکت سر بسوی راست و چپ بدان باشد و دو در پیش گردن و دو در پس سر علاج آن مثل دیگر عضلها باشد عضلهای حنجره و عظم لامی بست و دو بود و عضله حلقوم شش است دو از آن از کنار استخوان که سوراخ گوش در وست و دو پس از سر و دو عضله از کنار زیرین رسته و عضلهای کتف دوازده است سه عضله از پس گردن و چهار از عظم لامی بر آمده کتف نزدیک گوش بدین چهار عضله و دو عضله دیگر از مهرهای پشت رسته و حرکت کتف بزیر بدین دو عضله باشد و عضلهای بازو بست و شش است و عضلهای ساعد سیزده است و عضلهای خروه و نسط و میانه و عضلهای انگشتان بست و شش است و عضله دم زدن سینه و عضله که درمیان پهلوها ست و عضلهای سینه و حجاب بست بود و عضلهای که درمیان پهلوها ست هشتاد و هشت بود و حجاب دو عضله است یکی بسوی راست و دیگر سوی چپ سر هر یکی از مهره دوازدهم رسته از مهرهای پشت و از آنجا بسر پهلوی آخرین پیوسته و بر استانی پهلوها بر آمده و استخوان سینه بدو پیوسته و عضله اول در دم زدن از مدد اوست از بهر آنکه دم زدن آنرا در خواب و در غشی حرکت حجاب است و دیگر عضلها در دم زدن یاری دهنده است عضلهای پشت چهل و هشت بود و دو عضله است که بتازی عضلة الصلب گویند لیکن هر یکی از آن بست و سه عضله جمع شده دلیل برین آنکه سرهای عضله هر یک مهره از مهرهای پشت و کمرگاه و سرین و نشستنگاه بدو پیوسته است پس عضله بست و سه باشد هرگاه این دو عضله کوتاه شود پشت بسوی قفا میل کند و اگر از دو یکی کوتاه شود پشت بجانب آن میل کند و عضلهای شکم هشت است و عضلهای خصیتین چهار است و عضلهای انثیین مردان چهار است و زنان را دو بود و عضله مثانه یکی بود و عضله مقعد چهار است و عضله آلت نهالیست و دو است و عضله بندگاه و زانو سیزده بود و عضله بندگاه قدم هفت است و عضله انگشتان بست و دو است

فصل ششم در شناختن رگها که در تن انسان است دو نوع بود نوع اول که از دل رسته آنرا شریان گویند و نوع دوم که از جگر رسته آنرا اورید گویند و اورده دو نوع است یک نوع از جانب مقعر کبد برسته و آن را بیخ شاخ بود و هر شاخی از وی شاخهای بسیار دارد بر سان بیخ درخت که در زمین پراگنده باشد آنجا که از جگر بیرون آمده باب گویند و هشت رگ از وی برخاسته این رگها را بلغت یونان ماساریقا گویند و هر یکی از این رگها شاخها زده بقعر معده و جمله رودها پیوسته فعل همه آنست که کیلوس را بجگر آرند آنچه بمعده پیوسته از معده آرد و آنچه برودها پیوسته است باقی کیلوس که از معده با ثفل برودها فرود آمده بقوت مصاصه از ثفل جدا کند و بجگر آرد تا غذا گردد و نفع این آنست که آنچه غذا را شاید از کیلوس جمله غذا گردد تا مردم را زود بطعام حاجت نیاید و زود گرسنه نشود و نوع دوم از ورید از جانب محدب جگر رسته از اندرون جگر شاخ و بیخ کرده چنانکه رگ دیگر که یاد کرده شده و سرهای شاخ و بیخهای هر دو نوع بیکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر چه شاخهای ماساریقا کشد و در بیخ هر دو بگذرد و در جگر پراگنده شود تا جمله کیلوس بقوت جگر پخته شود و خون گردد و هر وقت که تمام پخته شود بدان رگ که از جانب محدب رسته بر آید و آن را اجوف گویند آن هم آنجا بر آمده دو شاخ کرده از هر شاخی رگها بسیار برخاسته و شاخهای یک بخش بالا بر آمده در همه اندامها اندرون و بیرون پراگنده شده غذا میرساند و شاخهای که به نیمه پائین فرود آمده

همه اندامها غذا میرساند و این رگها را اجوف از بهر آن گویند که میان تهی است و گشاده تا خون باسانی دروی بگذرد
میان رگهای ماساریقا چنان گشاده نیست لیکن قوت کشیدن و بریدن او قوی است و هیچ جزوی از ثفل که
ماساریقا اندروی راه نیابد و حاجت باب از پس طعام دریابد و بدین سبب گفته اند که آب گوارش است از بهر دو کار
یکی آنکه قوام کیلوس باب رقیق شود دوم آنکه سر معده بسبب وی آب فراهم آید و معده بدان سبب طعام مشتمل گردد و زودتر هضم کند

فصل هفتم در شناختن شریان بباید دانست که شریان رگهاست دو تو که از دل رسته در جانب چپ دل حرارت
غریزی و روح حیوانی در وی بگذرد و از دل بهمه تن رسد یک رگ از رگهای شریان یک تو ست بدین سبب آنرا شریان وریدی
گویند و شریان آنجا که از دل بر آمده دو شاخ شده یکی کوچک از دل شش در آمده شریان ورید نسبت بشاخ دیگر بزرگ
است تازی ابهر گویند این نیز دو شاخ بود از هر شاخی رگهای برخاسته رگهای یک شاخ بالا بر آمده و رگهای شاخ دیگر زیر فرود
آمده و این همه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی باندامها میرسانند بامر کردگار تبارک و تعالی باروح حیوانی و حرارت غریزی
شریان را که جایگاه و منفذ هر دو ست دو تو آفریده تا گذر هر دو در و استوار باشد و شریان وریدی یک تو است از جهت
آنکه غذا دهنده شش است و گوشت شش نرم است و همیشه متحرک است و شریان هم متحرک پس نخواست که این شریان که در میان آدمی
ستبر و صلب باشد تا از حرکت هر دو آسیبی به شش نرسد و غذا باسانی ازین شریان بیرون آید و از جمله رگهای دیگر که اورده
گویند رگیست دو تو همچون رگ شریان آنرا ورید شریانی گویند و دو رگ باریک از وی برخاسته در حجاب پراگنده شود و آنچه از حجاب
بیرون آمده چون برابر دل رسیده از وی رگهای باریک چون موی برخاسته و در غلاف دل پراگنده شده و باقی چهار شاخ شده یک
شاخ بگوشه راست دل آمده در دل در آمده ورید شریانی است و بزرگترین رگی اندر رگهای دل این است ازین سبب که رگهای دیگر
نسیم دهد و آب دل میرسانند و این غذا میرساند و قوام غذا غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا فراختر باشد و شریان بزرگ که آنرا ابهر
گویند رگی معروف است از و دو رگ برخاسته و هر دو گرد دل در آمده اند یکی در اجزاء دل پراگنده شده و دیگری در تجویف راست
دل پراگنده شده و باقی آن دو بخش گشته یکی خرد و دیگر بزرگ الخ و بسوی بالا بر آمده و از سینه بگذشته و نزدیک دو اجین آمده و این
را وداج و وداج ظاهر گویند پس سه شاخ شده دو شاخ نزدیک وداج غائر از هر سو یکی را عرق سباتی گویند و یک شاخ تجویف
دماغ آمده و شبکه از زیر دماغ است از شاخها یافته شده و هر دو شاخ بدماغ در آمده اما وداج رگی است اندر رگهای گردن
یکی سوی راست و دیگری سوی چپ و او شاخی است از شاخهای رگ اجوف که بسوی بالا از جهت گردن بر آمده و بگردن
نزدیک قصبه شش و مری نهاده در پس شریان و حیوان را که بسمل کنند تا آن هر دو رگ بریده نشود بسمل تمام نباشد

باب چهارم در شناختن اندامهای مرکب و آن هفده فصل است

فصل اول در بیان اندامها مرکب و قوتها و آلت با که مردم محتاج اند بدان تا زنده باشند و تا غذای که مدد قوتهای تن است
بباید و فرزند آرد و آن غذاست که آفریدگار تعالی از بهر بدست آوردن و بکار بردن آن خاصیتهای ارزانی داشته تا نیک ادراک بدو شود

از زبان بشناسد و از بهر آنکه تا غذا بر وجه خوبتر بکار برند تا در تن او هضم شود و به زندگانی او گردد او را چهار قوت داده اول است قوت
النفسانی گویند و حرکت نفسانی و شناختن سودمند از زیانکار بدانست و معدن آن دماغ است دوم را قوت حیوانی گویند و حرارت
غریزی و روح حیوانی از دست و معدن او دل است سوم را قوت طبیعی گویند که پرورش تن و اجسام را گردانیدن از دست و
معدن او جگر است چهارم را قوت مولده گویند که غذا او را ماده شایسته تخم کردن بدست و معدن او اندامهای توالد و تناسل است
بباید دانست که اندامهای که معدن قوتهاست آلت بدست آوردن غذاست یا آلت غذاست یا بکار داشتن و گواریدن و تخم جدا
کردن و فضله از تن بیرون آوردن ماده پرورش تن خون است و مرکب قوت طبیعت این قوت با خون از جگر بیرون آید و بشاخهای رگ اجوف
بگذرد و به اندامها غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکب آن خون شریان است از دل بر آید و بشاخهای شریان بگذرد
و بتمام اندامها برسد و همه تن بدان زنده باشد و حس تن یعنی دریافتن سردی و گرمی پوست همه تن بدانست و حس بینائی و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و ساحت
و آلت آن چشم و گوش و بینی و کام و زبان است و مبدا این قوتها و کارها بجمله عصبها است که از دماغ فرود آمده و قوت نفسانی است

فصل دوم - در بیان تشریح دماغ و احوال آن دماغ عضویست مرکب از ماده نرم و چرب شبیه بمخ و از شاخهای باریک که از شراین و اورده
در وی پراگنده شده و از دو غشا که در وی پوشیده است یکی لطیف و نرم است ملاصق او و دیگری ملاصق قحف دماغ است غلیظ و صلب و مزاج او
سرد و تر است جمله او بدو بخش شده از کار یعنی بخش پیشین سر تا پس سر و در وی سه تجویف است آنرا بطون دماغ گویند و غشا و تجویف هر بخشی بدانست
و جدائی هر بخش در پیش دماغ پیداست که آنرا شبیهتان بحلمتی الثدی گویند و بوئیدن بدانست و منفعت سردی مزاج او آنست که
از ادراک محسوسات و از قوت تفکر و تذکر گرم نشود و حرارت روح حیوانی و حرارت غریزی که دائم از دل بدو میرسد او را
معتدل دارد و منفعت نرمی آنکه از حرکتها و حرارتها خشکی درو نتواند نکند و منفعت چربی و لزجی آنکه عصبها از و رویند و شکسته نشود
و منفع نرمی آنکه مدرکات و محسوسات را زود دریابد و اورده و شراین که بدماغ در آمده و در هم بافته شده و دهن های باریک گشاده شده
و فراخی حاصل آمده طبیبان آنرا معصره گویند و خون که در رگهای گذرد نخست آنجا گرد آید و در شکنهای او بگردد و بمزاج
دماغ نزدیک شود و شایسته غذا او گردد و از جمله تجاویف دماغ تجویف اول و بزرگتر است و میانه خردتر و آخرین از میانه کمتر تا بیرون
چنان پنداری که نخاع دنبال دماغ است و هوا که درین تجویفهاست حکما آنرا روح گویند و محل قوت ادراک محسوسات روح تجویف
نخستین است و تجویف میانه همچو منفذی است میان هر دو تا هر چه بچیزهای نخستین ادراک افتد بر اجزاء میانه بگذرد و بجزو بازپسین سپرده
شود و بدین سبب تجویف میانه محل قوت تفکر آمد تا هر چه ادراک می افتد تصرف کند و از بهر آنکه بدو باید داد محل قوت حافظه پدید و هنگام یاد آوردن
از وی باز خواهد و بمحل ادراک باز آرد اما شکنهای که در جرم دماغ است بسان پارهای جوشن است که در هم بافته و پیوسته بود طبیب آنرا
تنازید گویند و اجزاء دماغ که قاعده سقف میانه است دو جانب مجوف آنرا دوده گویند از بهر آنکه پاره دراز لیست در طول دماغ
و حرکت انبساط و انقباض آن بسان کرم است و اجزای دماغ که از دو جانب پیوست و قاعده سقف او را دوده گویند و معنی دوده
آنست که گاهی دراز میشود و گاهی کوتاه مثل حرکت کرم و فضله دماغ در دو مجری یعنی براه دفع شود اما این دو مجری که یاد کرده

یا آغاز مجری یا نهایت آن برسان قمع است بر گشاده و آخر او تنگ بدین سبب او را قمع گویند که از میان دماغ آمده در
هردو غشاء دماغ فرو رفته و در میان غشاء صلب و استخوان شکلی است گشاده و فضله دماغ بدان مجری میگردد و مجری که شبهان
بحلمتی الثدی گویند و سوراخ آن استخوانی که بشکل مصفات است و فضله بیشتر بدین مجری فرود آید باذن الله تعالی +

فصل سوم در تشریح چشم و احوال آن چشم عضوی است مرکب از طبقها و رطوبتها و عضلها و عصبها و غشاها و رگهای اجوف و غیر اینها
ترتیب هر یک چنان است که اول سه طبقه در کاسه چشم خلق کرده اول را که مماس استخوان است طبقه صلبیه گویند دوم را مشیمه
سوم را شبکیه گویند و سه رطوبت را در میان این سه طبقه نهاده اول زجاجیه دوم جلیدیه سوم بیضیه اول را زجاجیه از بهر آن گویند
که مثل آبگینه گداخته رنگ او سرخ بود جهت آن که از گوهر خون است دوم را جلیدیه گویند صاف است و روشن همچون یخ و
شکل او گرد است برسان ژاله برویه نیز گویند و رطوبت سوم را بیضیه گویند که قوام او همچون سپیده تخم مرغ است و جلیدیه در میان زجاجیه
بیضیه است زجاجیه غذا میرساند و بیضیه قوت آفتاب و چیزهای درخشان از او باز میدارد تا بتدریج بوی میرسد و چهار طبقه دیگر است
اول را عنکبوتیه گویند از بهر آنکه چون تار عنکبوت است دوم را عنبیه گویند جهت آنکه بر موضع دیدار برمیانه خود ثقبه
برسان دانه انگور است هرگاه آن ثقبه بسته بود بینائی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گون است از بهر آنکه هیچ رنگی نور دیده را موافق تر
از آسمان گون نیست و اندرون این جهتها است زیرا که آلات آب که در چشم فرود آید بدستکاری در آن خللها پنهان کنند تا
حمل آن را نگاه دارد و نگذارد که دیگر باره پیش ثقبه گیرد طبقه سوم را قرنیه گویند از بهر آنکه صلب و صافی و شفاف است و تراشیده
طبقه چهارم را ملتحمه گویند که همه او گوشتی سپید و چرب است عضلهای چشم آمیخته بود و به طبقه قرنیه سخت شده و گوشت پذیرفته بدین
سبب ملتحمه گویند و عصبها دو نوع است یکی عصب بینائی است و مجوف است برخلاف همه عصبها و دوم عصب حرکت هست
اما عصب مجوف از کنار تجویف اول رسته اند از دماغ گذشته و بیرون آمده یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ آنکه از سوی راست
رسته بسوی چپ آمده و آنکه از سوی چپ رسته بسوی راست آمده و بضرورت بهم رسیده اند بدین شکل × آنجا که بهم رسیده
اند در هم پیوسته اند و تجویف هردو در هم گشاده دید آن تجویفی فراخ تر پدید آمده دو تجویف یکی گشته و تجویف هر یک بیش از آن
نیست که سوزنی باریک در وی گذرد و نور دیده که آن را روح باصره گویند در این تجویف گذرد و در رطوبت جلیدیه در آید و آنجا که این
هردو عصب بهم رسیده اند آن را مجمع النور گویند از آنجا عصب راست بچشم راست آمده و عصب چپ بچشم چپ آمده و سر هردو عصب
ایشان فراخ شده و منتشر شده و گرد رطوبت زجاجیه و جلیدیه در آمده و طبقه شبکیه از اوست و شریف تر اجزاء چشم رطوبت
جلیدیه است از همه رطوبتها و طبقها از جهت مصلحت آنست رطوبت زجاجیه و طبقها که از پس آنست تا یک نیمه جلیدیه رسیده
گرد او در آمده و رطوبت بیضیه و طبقها که در پیش اوست گرد نیمه او آمده از بهر نگاهداشتن او و او در میان همه نهاده و عضلهای
چشم بیست و چهار است در هر چشمی دوازده و بر پلک چشم پنج عضله است سه آنست که پلک را بردارد و فرو خواباند و یک عضله
از اندرون چشم عصب مجوف را نگاه دارد تا چشم بیرون نجهد و شش عضله که حرکات چشم بدان است جمله دوازده باشد

فصل چهارم در تشریح گوش و احوال آن گوش عضوی است از غضروف و عصب و گوشت خلق شده برسان بادبان کشتی تا هوا که از آواز سخن گوئی بجنبد در سوراخ گوش بگذرد و در عصب حس در آید و سوراخ گوش پیچیده و دراز تر است تا آوازهای قوی بیکبار عصب سمع نه گوید و ضرر نه رساند و در درون گوش فضائیست و عصب حس آنجاست هرگاه هوای بیرون از آواز سخنگوئی بجنبد و بگوش در آید و این هوا اندرون گوش بحرکت آید و شنودن حاصل گردد باذن الله تعالی

فصل پنجم در تشریح بینی آلت حس بوئیدن و فضله دماغ بیرون آوردن و صافی کردن از اوست و ترکیب او از استخوان و غضروف و عصب و عضله نیمه بالا او نزدیک ابروست و حرکت کناره بینی بدو عضله بود که با عضله رخسار آمیخته است و سوراخ بینی از سوی بالا بدان استخوان که مصفاة گویند میرسد و از آنجا بر گذشته و در دو غشاء دماغ برابر این استخوان منفذی است بو بهوا از آن منفذ بدماغ رسد و حس بوئیدن بدان دو فزونی که آنرا حلمتان گویند معلوم میکند و از دو بینی منفذ بکام کشاده است آواز بدین منفذها صاف گردد و هرگاه این منفذها گرفته شود آواز گرفته مثل کسیکه او را زکام باشد و در مجری بینی در گوشه چشم منفذ است که بوی سرمه به بینی از آن منفذ آید که آواز صافی کند طعم سرمه بحاسه ذوق رسد باذن الله تبارک و تعالی +

فصل ششم در تشریح زبان و آن گوشت سفید و نرم و غشاء در کشیده و رگهای بسیار وریدی و شریانی در گوشت پراگنده شود و سرخی او از خون رگهاست و از عصب حس نصیبی در غشاء اوست حس ذائقه بدانست و گوشت زبان دو شاخ است همچون زبان مار هر دو شاخ در یک غشاست زبان یک است و غشاء دو شاخ هست بهم پیوسته و دوری میان او پیدا است +

فصل هفتم در تشریح حلق و حنجره و آلتهای او و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن از سوی پیش فضائی است خالی بری که مجری طعام و شراب است و قصبه شش که مجری آواز و مجری دم زدن است هر دو درین فضا است و مری جانب مهره گردن است و قصبه شش در پیش اوست هر دو بهم پیوسته این فضا را حلق گویند و آلت آواز کناره قصبه شش است آنرا طبیبان بلسان مزمار گویند و عضلهای حنجره و لهات و لوزتین و علقمه و عضلهای سینه و حجاب همه یاری دهنده اند اول چیزی که هوا را بحرکت آرد و ماده آواز گرداند حجاب است و عضلهای سینه هوا را با آلت آواز رساند و لهات عضوی است بر بالای حنجره آویخته و هر چه از حنجره بر آید مثل آواز نفس و آنچه بدو فرود رود و چون هوای گرم و سرد و غبار و دود اول بدو رسد و قوت آن از حنجره و قصبه شش و مضرت باز دارد و بدین جهت هر کرا ملاذه ببرند آواز او متغیر شود و حنجره او را زحمت رسد و لوزتان دو فزونی است که بن زبان برسان دو گوش برداشته هر دو دو اصل اند گوش را و آن گوشتی بود غلیظ چون غدد و طعام از میان دو لوزتین گذرد و بر پشت حنجره و علقمه گوشتی همچون صفاقی و غشاء بکام پیوسته بر سر قصبه شش ایستاده و کام همچون قبه بود که آواز اندر وافتد مضاعف گردد و هوا که ماده آواز است چون بکنار قصبه آید آواز گردد و حنجره راه آنرا میکشاید و میکاهد و میفزاید و حرکت زبان بیاری دندان حرفها پدید آرد و آواز سخن گردد اما قصبه شش که بلسان مزمار گویند قصبه او مثل نی است که بتازی مزمار گویند هوا از مزمار از بالا فرود آید و بکناره آن رسد و آواز گردد و

حنجره در آن تصرف کند و قصبهٔ مزماری بازگونه بود و حنجره سه غضروف است یکی را درقی گویند برین زبان پیوسته است و وقت طعام خوردن که بسوی مهرهٔ گردن آرد و مجری طعام را بپوشد دوم طبیبان قدیم گفته‌اند هنگام گشادن حنجره پشت آن سوی مهرهٔ گردن باشد سوم را مکبی گویند هر دو بوقت طعام خوردن سوی درقی آیند و آنرا بپوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب بمجری آواز فرو نرود و بوقت سخن گفتن غضروف مکبی از پشت درقی دور شود و حنجره کشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام پس سخن گویند و چیزی در قصبهٔ شش افتد سعال پدید آید و قوت دافعه آنرا بسعال بازگرداند و شش را منقذی دیگر نیست پس بضرورت هم بدان منفذ برآید بسعال و بسبب دشواری علت سعال این است و از جملهٔ حنجره رطوبتی است چرب لزج در میان غضروفها آواز بدان صاف باشد و اگر کسی را تپ محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز نتواند داد و در هوای گرم و خشک سفر کند یا سخن بسیار گوید آواز ضعیف شود و درازی قصبه بمقدار درازی هفت مهرهٔ گردن است آنجا که از چنبر گردن فرود آید و دو بخش گردد و فضای سینه دو بخش است و حائل در میان غشای است و شش دو بخش است یکی سوی راست و دوم سوی چپ و دل در میان هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر و سه بخش است و حصه سوی چپ کوچکتر است و دو بخش بود از بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و خزانهٔ نسیم هوا گوشت شش است و جرم او نرم است تا همیشه از نسیم هوا در وی ذخیره باشد و شش مروحهٔ دل است و حرکت او از بهر درآمدن نسیم تازه تا بوی رساند و تازگی و خنکی آنرا بدل رساند و هوای گرم و سوخته از وی دور دارد تا پیوسته روح تازه باشد و از نسیم خوش مدد یابد و بعضی گمان برده‌اند که هوا روح گردد اما همچنان که آب مرکب غذا میگردد و غذا در رگهای باریک میگذراند و بهمه تن میرساند هوای تازه مرکب روح میگردد و او را بهمه تن میرساند و قصبهٔ شش غضروفها حلقه درهم ساخته بعضی حلقها کوچک تمام و بعضی بزرگ و ناتمام و پیوند حلقهای تمام و ناتمام بغشائیست بوقت دم زدن فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و بیرون قصبه بدو غشا پوشیده است و غشا اندرون صلب و املس تر تا ماده نزله که بدو فرود آید بدوی اثر نکند و بیرون لطیف تر و با گوشت آمیخته تر تا بحرکت انبساط فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و شاخهای قصبه که در میان شش است همه حلقهای تمام است و منفعت آنکه قصبه از غضروف است آنست که منفذ دم زدن پیوسته کشاده باشد بهم نشود و پیوسته نسیم هوا در وی گذرد و مدد روح دائم بدل رسد و هوا گرم شده و سوخته از وی بیرون شود و تشریح حجاب که اول آلتی است از آلتهای دم زدن در تشریح عضله یاد کرده آمده است +

فصل هشتم در تشریح دل اجزای دل گوشت است و عصب و غضروف و رگهای شریان که از وی رسته و رگ اجوف که از جگر بدو در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی که در تجویفهای اوست و خون غذائی و خون شریانی که در رگهاست و غشای که غلاف اوست و گوشت او گوشتی سخت تر و شکل او صنوبری است و طرف بزرگتر او بسوی بالا بود و شریانها و رباطهای دل بر جای خویش میدارد و غضروف او قوی تر از همه غضروفهاست جهت آنکه بنیاد دل است و غشای او صلب تر از غشاهای دیگر اندامهاست از بهر آنکه عضوی بس شریف است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است و غشای او از وی جداست و اندک

فراخی وارغناء دل بحرکت انبساط در دوازده تا گردد و تجویف دل است و آن دو بزرگ‌تر یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و ما بین
کوچک چون منفذی که هر دو تجویف بدان بهم کشیده و قاعده تجویف است فروتر است تا راه غذا بود و نزدیک باشد و
این تجویف بزرگتر است تا غذا بسیار یابد و گوشت جانب چپ سخت‌تر از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر از خون بود و خون او رقیق
بود و بر طرف بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت غلیظ رسیده بر شکل دو گوش راه در آمدن نسیم هوا ازین دو گوش بود هر گاه دل
حرکت انبساط کند هر دو منبسط گردد تا نسیم بیشتر گیرد و هر وقت حرکت انقباض نماید هر دو منقبض گردد تا نسیم بدل در شود بفرمان حق تعالی

فصل نهم در تشریح مری و معده اجزای مری گوشت و غشا و رگهاست که غذا بدو و شریان که قوت حیوانی بدو آرد
و عصب که قوت حس بدو رساند و مری براستی مهره‌های گردن فرود آمده و عصب نیز همراه است تا نزدیک حجاب آنجا برابر
مهره‌ها چهارم رسیده و از مهره‌های پشت اندکی بسوی راست میل دارد تا راه شریان که از دل می آید خالی باشد و مری و دو
عصب که همراه اوست هر یک بر باطی ازین رباطها استوار است و از یک دیگر جدا تا هر گاه که مری طعام فرو برد تنها
و عصبها که در حجاب بر و نزدیک باشد زحمت ندهد و نشان مری که به حجاب فرود آمده بتدریج فراخ‌تر باشد جای فراخ شدن
را فم معده گویند و جرم مری بمعده پیوسته است اما مری از گوشت سست و غشاء معده و مری و غشاء اندرون دهان همه
یکی دیگر پیوسته بود و بدین سبب دهان قوت هاضمه است و چیزی که مردم نخایده در حال تهٔ هضم در وی پدید آید و متغیر شود و
اگر گندم خاییده بر دنبل نهد او را پخته سازد و اگر گندم جوشیده و پخته نهد هیچ اثر نکند و غشای روده با هم بدین غشا
پیوسته و مری فراخ‌تر از بهر آنکه مری مجرای طعام ناگوارید است و روده مجرای چیزهای پخته و گوارید و معده دو طبقه است
و لیفهای طبقه اندرون بعضی دراز و بعضی باوریب هر دو بهم بافته تا لیف دراز جذب کند لیف موریب نگاه دارد تا جذب
و امساک هر دو حاصل گردد و قوت ماسکه در اندام لیف موریب است و شکل معده گرد است و طبقه بیرون معده آنجا که
فرو است گوشت بیشتر است تا گرمتر باشد و هضم بیشتر کند و قعر معده از میانگی جگر و دل که او را گرم دارند دورتر است و
نشانی [illegible] حس در فم معده است و حس گرسنگی و تقاضای غذا از فم معده پدید آید و شریان و رگ جهنده در وی دیگر
بجانب [illegible] معده [illegible] اند و در هم بافته شده [illegible] از آن است و از شاخهای صفاق که بر همه اعضا پوشیده
و دو طبقه چرب که [illegible] پیش ثرب آن است و ظاهر معده در رگهای ماساریقا گرم همی دارد و در طبیعت چرب حرارت را بهتر
نگاه دارد و [illegible] که اصل ثرب و حرارت خویش آنرا مدد میدهد و از جانب بالا حرارت دل بدو میرسد و از جانب
راست جگر گرد نیمه معده در آمده و از سوی چپ سپرز در زیر او نهاده است و بدو متصل شده و از پیش ثرب بدان این
اندامها آورد و گرم میدارد و از سوی پشت رگی بزرگ شریانی بزرگ بدل از راه صلب فرود آمده حرارت هر دو هم
بصلب و هم بغشای معده میرسد و بر بالا ثرب غشای قوی است آنرا صفاق گویند و بر بالای صفاق عضلهای شکم است
آنرا مراق گویند و این عضلها حرارت [illegible] نگاه دارد و اصل صفاق از سوی بالا از حجاب [illegible] پهلوها بالا

اندرون شکم گذشته در زیر مثانه در آمده و آنجا دو منفذ تنگ باندازهٔ رگها در باطنها که بجای مردم پیوسته در وی گذار یافته هر گاه که
زین منفذ بسببی گشاده تر شود روده بدان منفذ فرود آید و فراخ شدن این منفذ را فتق گویند و روده ها را نیز همین صفاق
نگاه میدارد و منفذ ماده را که ثفل طعام از آنجا برود اثنا عشری فرود آید بواب گویند از بهر آنکه تا طعام هضم نشود این
منفذ فراهم آید و بسته باشد و چون هضم طعام نشود بواب گشاده شود و تا قوت دافعه کار خویش تمام نکند بواب گشاده باشد ✦

فصل دهم در تشریح جگر و احوال او جگر عضویست که کیلوس از معده بقوت مصاحبه بطبع خویش کشد و آلت او درین کارها
ماساریقا است که از جانب مقعر او رسته و آن موضع که این رگها از وی رسته باب گویند و درین رگها قوت است مانند قوت
جگر فشرده است در وی تجویفی نیست که کیلوس آنجا جمع شود ولیکن در رگهای باریک که با گوشت آمیخته شود پراگنده شود تا چنان
باشد که همه اجزای کیلوس را با اجزای جگر ملاقات افتاده باشد تا قوت و حرارت جگر همه اجزای کیلوس را هضم کنند و خون گرداند
و هر گاه کیلوس تمام پخته شود و خون گردد جگر بهرهٔ هر اندامی بدو فرستد و آلت او درین کار رگهاست که از جانب محدب او رسته
و هم از جانب محدب آب که خورده شده از خون جدا کند و در دو رگ که از وی بگلیتین پیوسته است بدو فرستد و قوت جذب گرده ها
و قوت دفع جگر درین کارها یار باشد و کف خون را که صفرا است از جانب مقعر در منفذی که زیر باب است بزهره فرستد و درد خون که سوداست
از جانب مقعر بسپرز فرستد و غشا او از عصب دیر گوشت جگر پوشیده تا گوشت و رگهای او نگاه دارد و هم بدین غشا با معده و روده های
پیوسته باشد و هم حس الم بیابد و بر جگر فروتها است برسان انگشتان بدین فروتها گرد معده در آمده چنانکه کسی چیزی با انگشتان
بگیرد و این فروتها معده را همچنان گرفته است و این فروتها را زوائد کبد گویند و در بعضی مردمان چهار باشد و در
بعضی پنج و زهره بر بزرگ ترین زائده نهاده است و بدان پیوسته و در بعضی مردم پشت جگر حاس بعضی پهلوهاست ✦

فصل یازدهم در تشریح زهره بباید دانست که زهره جای صفرا است خریطه ایست یکنوع از سه نوع لیفها بافته در زائده
بزرگترین از زوائد جگر نهاده است و بدو پیوسته و از جانب مقعر جگر منفذی در وی گشاده و صفرا بدین منفذ در شود منفذی
دیگر از زهره بر روده اثنا عشری گشاده است و پارهٔ صفرا بدین منفذ بمعده در آید و ثفل را دفع کند و روده ها را از رطوبت
بشوید و در بعضی مردم این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در روده ها گشاده است بدان سبب صفرا بمعده بیشتر آید و
صاحب این معده دائم از صفرا و تلخی دهان و تباه شدن هضم غذا در معده و خشکی طبع و غثیان برنج باشد و اگر زهره صفرا
جذب نکند جگر آماس کند و اگر صفرا در جگر عفن گردد و تبهای گرم تولد کند و اگر بیش از آن مقدار که بباید بول دفع کند
ریش و سوزش مثانه پدید آید و اگر دفع آن ماده بعضوی دیگر افتد حمره نمله در آن عضو پدید آید و اگر در همه تن پراگنده
شود صفرا و یرقان پدید آید و اگر بروده فرود آید اسهال صفراء و سحج پدید آید

فصل دوازدهم در تشریح سپرز چنانکه زهره جای صفرا است سپرز جای سودا است و شکل او مستطیل الشکل زبان است و موضع او سوی چپ معده
بود و پیشتری آنرو در زیر معده است و گوشت متخلخل است تا غلظ سودا در میان اجزای او تواند بود و رگ شریان

بسیار دارد تا نگذارد رگهای و شریانها بسردی سودا برابری کند و غشا دروی پوشیده تا او را بشکل خویش نگاهدارد و اورا حس
دهد بدین غشا او را با حجاب شرکتی و از یک سوی سپرز منفذی بقعر جگر پیوسته آلت سپرز در جذب سودا از جگر و آلت جگر در
دفع سودا آن منفذ است و از باطن سپرز منفذ دیگر بمعده گشاده است پاره سودا ازین منفذ بمعده بر آمده فم معده را خبر دهد
و شهوت طعام را بجنباند و هرگاه سپرز سودا جذب نکند در تن مردم بیماریهای سوداوی تولد کند مثل مالیخولیا و بهق
اسود و ابیض و جذام و قوبا و دوالی و داء الفیل و اگر جذب کند و دفع نکند سپرز آماس بگیرد و شهوت طعام نباشد و اگر
بیش از اندازه بمعده آید شهوت کلبی تولد کند و اگر سودا بمعده آید ترشی و عفوصت بیارد و اگر اندک بود غثیان آید و
اگر بسیار باشد قی آرد و اگر سودا ترش بروده آید سحج سوداوی تولد کند و هلاک کند

فصل سیزدهم در تشریح رودها روده آلت دفع ثقل طعام است و گوهر او عصب و لیفها است و ازین ها بود و جمله رودها
شش نوع است و همه بهم پیوسته اول روده اثنا عشری است و بقعر معده پیوسته و بواب هم او است که از معده در وی گشاده
و اثنا عشری بسبب آن گویند که در هر شخصی مقدار دوازده انگشت او بود از نهاد این روده راست فرود آمده و در وی هیچ خمی
نیست تا دفع او قوی باشد نوع دوم بدو پیوسته است آنرا صائم گویند جهت آنکه همیشه از بخار صفرا خالی باشد و سبب خالی
بودن آنست که منفذ زهره که صفرا از وی بروده آید در روده ها از سفل بشوید درین روده گشاده است نخست بدو فرود آید صفرا
صرف باشد او را زود بشوید و ثقل را بقوت دفع کند روده سوم را الفائق و دقائق گویند بروده صائم پیوسته
بود روده دراز تو بر تو نهاده تا هرچه غذا را شاید و با ثقل بدو فرود آمده باشد و در شکن و توهای او میگذرد تا رگهای
ماساریقا غذا را از ثقل جدا کنند و بکشند و بواسطه در ماندن ثقل تقاضای برخاستن دیر باشد این سه نوع روده را دقاق
گویند و گوهر این روده ها لطیف تر است تا حرارت اندامهای گرم زود بدو رسد و آنچه غذا را شاید زود پخته شود و از ثقل
جدا گردد و ماساریقا آنرا بجگر رساند و این روده ها حرارت بیشتر دارد و بظاهر او پیه نیست و از درون او رطوبت لزج که
طبیبان آنرا صهروج امعاء گویند بیشتر است تا صفرا او را نگزند و او را نخراشد و سه نوع دیگر بدین روده ها پیوسته آنرا امعاء
غلاظ گویند و اگر کیلوس که غذا را نشاید بدین روده ها کمتر فرود آید هم از آن خالی نیست و ازین امعاء غلاظ اول روده
چون خریطه از سو راست نهاده و اندکی میل بجانب پشت دارد و او را یک منفذ بیش نیست و آنچه بدو فرود آید هم از آن منفذ
بیرون آید بدین سبب او را اعور گویند و او چون معده دیگر است که چیزی در معده هضم تمام نیافته در وی هضم یابد بسبب
نزدیکی جگر و در علت تنقیه این روده است که بحقنه فرود آید بسبب آنکه بهیچ رباط پیوسته نیست و روده دوم از امعاء غلاظ روده
قولون است که با اعور پیوسته و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس بسوی چپ آمده تا بیغوله ران باز بسوی راست برگشته تا برابر مهره
قطن و چون نزدیک سپرز رسیده تنگ شده بدین سبب بگذارد آماس سپرز که باد از روده ها بآسانی بیرون آید و خاصیت
بمالیدن باشد و نام قولنج از نام این روده ها گرفته اند و سوم را روده مستقیم گویند و بقولون پیوسته این است و فراخی او

نزدیک بفراخی معذور بود و بر مهره قطن اعتماد کرده و لیف او جاذبه دارد تا قولون و اعور را پاک تواند کرد و فائده فرخی آن است که ثفل در وی جمع شود تا بحاجت که برخاسته شود بیک بار فارغ گردد و هر زمان بر نیاید نجاست و بر بیرون این سه روده چربی پوشیده است تا در روده‌ها حرارت نگاه دارد و رباطها با مهره پشت پیوسته تا هر یک بر نهاد خویش بماند همه دو تو بود تا تولد کرم و کدو دانه در اعور باشد و ثفل در اعور و قولون عفن گردد و بوی بگرداند و بر آخر روده مستقیم چهار عضله گرد وی بر آمده یکی عضله مقعد را در هم کشیده دارد چون صفرا تا ثفل بیرون نشود بغیر اراده و دیگری بر بالای اوست تا وقت دفع ثفل قوت کند و ثفل تمام بیرون شود و دو عضله دیگر مورب است بر بالای عضله دوم هر دو عضله مقعد را بر جای میدارند که اگر سست شوند مقعد بیرون می آید

فصل چهاردهم در تشریح گرده و احوال آن گرده دو هست یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و گوهر او گوشت است و مزاج او میل بسردی و تری دارد از بهر آنکه در رگها و شریانها بسیار نیست و غشای عصبانی در وی پوشیده تری حس او بدان جهت بود و میان گرده و جگر منفذ نیست بمجوری که آب از خون جدا شده از جگر بیرون آید بدین منفذ بگرده آید و آلت گرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا یابند و چهار یک آب فزونی باشد و تا مردم در علت استسقا نیفتند و هرگاه از خون جدا شده حاجتمندی بدو زائل شد چیزیکه تن را بدان حاجت نباشد اگر در تن بماند بیماری تولد کند و بسیار باشد که در آماسها و ریشها گرده از دهان بوی ناخوش آید و بخارها از ریش گرده بدل رسد و خفقان و غشی آورد و از هر گرده منفذی بمثانه کشاده است و آب از این منفذ بمثانه آید و طبیبان این منفذ را برنج گویند و جانب محدب سوی مهره پشت است تا مردم بآسانی پشت را خم تواند داد و گوشت او حس نیست تا از تیزی صفرا که با آب آمیخته بود بیخبر باشد و مقدار خونیکه با آب بدو آید آن را هضم نموده غذا را او گردد بواسطه سردی و تری مزاج او تیزی صفرا شکسته شود تا خون بمثانه برسد آزار نسوزاند و گوهر او سخت است تا جز آب رقیق در وی گذر نیابد والله اعلم

فصل پانزدهم در بیان تشریح مثانه بباید دانست که مثانه آلت دفع بول است و شکل او همچون خریطه و هر دو جانب میلی نیز دارد چون خایه مرغ و فراخ و جرم او عصبانی است و دو تو است توی اندرونی از عصبهای جاذبه و ماسکه و دافعه بافته است تا هر سه کار حاصل میشود و توی بیرونی صفاقی است قوی تا وقتیکه مثانه پر شود این صفاق او را نگاه دارد تا از هم باز نشود و هرگاه مثانه پر شود راه منفذ غشا بسته شود و مثانه را گردن است که آب از مثانه بدان بیرون شود و در گردن مثانه مردان سه خم بود و در زنان یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شوند از بول و بر دهانه مثانه که آب بیرون آید عضله از لیفها از بهنا گرد دهنه در آمده است آلت بول کردن و باز داشتن بوقت حاجت این عضله است هر وقت مردم خواهد که آب بیرون کند بوقت حاجت لیفها سست گردد و دهنه مثانه کشاده شود بامر الله تعالی

فصل شانزدهم در تشریح قضیب و خایه بباید دانست که خایه آلت و محل تولد منی است و ماده منی از همه اندامها بدو میرسد

و آن مادهٔ خونی است که همه اندامها از هضم آن فارغ شده باشند و از پس هضم چهارم از هر اندامی چیزی بدین عضو می آید و آن فضلهٔ هضم چهارم است و مادهٔ منی خون است در غایت پختگی مزاج و قوت همه اندامها در وی موجود است و گویند که گوشت غددی سپید مثل گوشت پستان چنانچه خون در پستان سپید گردد و شیر شود مادهٔ او درین عضو سپید گشته منی شود تجربه پس که از اندامها در رگهای اجوف و شریان بدین عضو می آید و مستعد سپیدی گشتن گردد و علامت بسیاری رگها در حال منی کردن معلوم میشود که از همه رگها بریده شده و اثر آن از آواز و تدبیر عقل او ظاهر است و از رگها و منفذها و آب بر جوالی گرده بگذرد و بوقت مباشرت بادی برانگیزد و باوعیه منی آرد و قوت بیرون جستن منی بقوت آن باد باشد و قضیب مرکب از رباطها و عصبها و شاخها و رگهای اجوف و عضلها و شریان ها بود و اصل او در باطن است که از استخوان زهار رسته و در وی تجاویف بسیار است و انگیز آن وقت بسیار باشد که تجاویف پر باد شود و عصبها از مهرهٔ سرین رسته بدو پیوسته و او را چهار عضله است دو از استخوان زهار رسته و برده و پهلوی او نهاده بوقت نعوظ دراز شود و منفذ منی بدان جهت فراخ شود و دو عضله دیگر از استخوان زهار برین قضیب پیوسته هرگاه هر دو عضله کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب راست ایستد چون یکی کوتاه شود قضیب بجانب آن دیگر میل نماید و چون هر دو کوتاه شوند قضیب بجانب زهار میل کند

فصل هفتم در تشریح رحم و احوال آن رحم جایگاه تولد فرزند بود و شکل او همچو آلت مردان بازگونه و فم رحم بجای خریطهٔ خایه‌ها و گردن رحم بجای قضیب و رحم میان مثانه و رودهٔ مستقیم است و از سوی بالا از مثانه درازتر است و درازی آن شش انگشت بود بهم باز نهاده تا یازده انگشت و رباطها آنرا بر نهاد خویش میدارد و بمهرهٔ پشت و بجانب ناف و مثانه پیوسته و رحم دو توست توی اندرون و دیگری بالای آن پس گویا دو رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر توی بدا کنند دو رحم پدید آید و گردن یکی و منفعت این دو بودن آنست که اگر یکی را آفتی رسد جانب دیگر درست باشد و درون رحم عصبی است همچون طوق گرد و حس او بدان عصب بود و گردن رحم جسمی است چون گوشت با غضروف سخت تر از دیگر گوشتها و شکن بر شکن نهاده است و مقدار آلت مرد که بدو رسد دراز گردد و تجویف رحم تمام گشاده و به پستان و شاخها و رگهای برهم پیوسته و عضله که بحیض بیرون آید از آن رگها بر آید و رحم غشائیست که بعصب ملتحم چون فرزندی در وی بزرگ میشود او کشیده میگردد و چون فارغ گردد بهم باز آید و او را حس نیست و دو خایه کوچک دارند و هر یک را غشائیست جدا و در دو جانب فرج نهاده و اوعیهٔ منی زنان برسان مردان است اما اوعیهٔ ایشان بخایه پیوسته بود و مجری که منی از وی بیرون آید سوی رحم است منی در رحم افتد و بر کنار فم رحم دو فروتنی از پیغوله ران آمده یکی سوی راست و یکی سوی چپ و بوقت مباشرت هر دو طرف بجنبند و فم رحم در آن طرف خیدگی بیشتر آید باستقبال منی برابر راست گشاده تا منی در وی افتد و در رحم دو تجویف است بعدد پستان و در جانوران تنها بعدد پستانها باشند تجاویف رحم تمام شد تشریح اندام بسیط و مرکب

باب در شرح قوتها و آن پنج فصل است

فصل اول در بیان قوتها معلوم باد که اندامهای جانوران را قوتهاست و فعلها و فعل از قوت ظاهر گردد و قوت بفعل توان

ست سوم قوت نفسانی جای هر قوتی عضویست مخصوص اثر آن قوت وفعل آن عضو پدید آید آن عضوها را اعضای رئیسه گویند ÷

صل دوم در بیان قوت طبیعی قوت طبیعی دو نوع است یکی آنست که اثر آن در غذا پدید آید و تن بدان پرورده شود و اثر
ن فعل ها زین قوت بی قصد و اختیاری پدید آید و جای این قوت جگر است و دیگری نهایت کار او آن ست که تخم از منی از
مشاج هر اخلاط از تن حیوان جدا کند و معدن این قوت در حیوانی خصیه اوست و آلت هر دو نوع رگهاست که از جگر رسته د
ند قوی ست یعنی جاذبه و ماسکه و هاضمه و غاذیه و بعضی گفته اند از پس غاذیه قوتی است آنرا نامیه گویند و از پس هاضمه قوت دافعه
ست که هر چند غذا را نشاید دفع کند و این قوتها بعضی خادمه و بعضی مخدومه است خادمه مطلق جاذبه است و مخدومه مطلق غاذیه است
بقول بعضی نامیه است و کار هاضمه چند نوع است گاهی چیزیکه ماسکه دارد که هضم کند و گاهی فضله را بپزاند تا غذا گردد و گاهی فضلها
مستعد دفع گرداند و همه قوتها بمعده راه دارند و هر حیوانی نصیب خویش جذب کند و آنچه استخوان و دماغ را نشاید غذا را آنها سازد
ان هاضمه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس را خون گرداند و خون از جگر باندامها رسد و جاذبه هر اندامی آنچه او را شاید
ذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه کیموس گرداند و غاذیه کیموس را بدان عضو مانند کند نامیه قبول کند و بدان اندام پیوند د این قوتها
اسباب بقای شخص کرده تا چندانکه ممکن باشد باقی ماند بامر آفریدگار تبارک و تعالی و دو قوت دیگر که بسبب بقای نوع
رده یکی قوت مولده است و دیگری مصوره است قوت مولده تولید نر و ماده از منی جدا کند از هر جزوی از وی عضوی دیگر
بیان آن جزو که از وی استخوان و عصب را شاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان آن را مغیرهٔ اول گویند و قوت مصوره اندامها و خطها و شکلهای
ندامها پدید آرد و هرگاه در کار معده و جگر و قوتها تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها نیز تقصیر کند استسقا لحمی تولد کند
و اگر جذب کرده و مانند او نشده بهق و برص تولد کند

فصل سوم - در بیان قوت حیوانی - قوت حیوانی قوتی است که اندامها بوجود او قوت حس و حرکت
دارد و معنی حیات در همه وجود پدید آید و روح نزدیک طبیبان گوهر لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط
تولد کند چنانچه ماده اندامها کثافت اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط بود و لطافت طعام در جگر خون شود
لطافت خون در دل روح گردد هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی گردد همه اندامها قابل قوت
نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی از عضوی زائل شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو زنده بود چون عضو
مفلوج که حرکت ندارد و زنده باشد و تباه نشود و عضو مرده جهت آنکه قوت حیوانی او باطل شد و زود تباه
گردد و عضو مفلوج چون علت او زائل گردد حس و حرکت یابد نزدیک طبیبان تا روح در هر اندامی مزاج این اندام
نگیرد شایسته قبول حس و حرکت نگردد و تا هر اندامی استحالتی نیابد و مزاج آن اندام نگیرد قابل قوتهای نفس نگردد و فعل
قوته او راندامها پدید نیاید چون حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس از اندامها که قوتها پدید نیاید که روح حیوانی قوت نفسانی
از دماغ بعصب سمع و بینی و زبان رساند تا افعال قوتهای نفسانی و راندامها پدید آید و معلوم گردد که روح بمجرد مزاج

خویش قابل قوت نفسانی نگردد تا قوت حیوانی درو موجود نگردد

فصل چهارم در بیان قوت نفسانی ـ قوت نفسانی حس و حرکت را گویند و قوت حس دو نوع است یکی را حس ظاهر گویند و د
را حس باطن حس ظاهر پنج است بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و حس لمس و گروهی حس ظاهر را هشت گفته اند و چهار دیگر
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست داخل حس لمس کرده اند چنانکه قوت بینائی با قوت لمس در چشم موجود است اما حس
باطن پنج است یکی حس مشترک است این قوتی است که ادراک همه محسوسات اول بدو رسد و درو مجتمع گردد بدین سبب
حس مشترک گویند جزو اول از مقدم دماغ است دوم قوت متخیله سوم قوت متفکره است چهارم متوهمه پنجم حافظه اما متخیله
قوت است که صورتی را ادراک کند آن صورت غائب شود قوت خیال آنرا نگاه دارد و آلت جزو پسین است از مقدم دماغ
نظر طبیب در سه قوت بیش نیست یکی مشترک و دیگر قوت متفکره و دیگر قوت حافظه پس نزدیک طبیب قوت دوم متفکره است و بعضی محققان
این قوت را گاهی مخیله گویند و گاهی متفکره در صورتها که ادراک افتاده تصرفهای عجیب کند گاهی صورت محسوس از قوت
حافظه جوید و تصور کند این صورت انسان برنده و آنکه دو سر دارد یا سر ندارد و صورت نامحسوس چون کوهی از زمرد
از یاقوت و محال و این قوت مبائن است از دماغ و قوت مخیله در حیوان بجای متفکره بود و انسان و حیوان را قوت متو
نیست و مخیله ضعیف بود و صورت محسوس نیز چندان نگاه دارد که مخیله انسان و این قوت مخیله در حیوان آلت قوت متوهمه
است و متوهمه در حیوان قوتی ست چنانکه از صورت گرگ درندگی ادراک کند و حکم بر وی بدشمنی کند و از صورت آنکه
علف دهد دوستی ادراک کند که او دوست هست اما قوت سوم نزدیک طبیب قوت حافظه است که نزد محققان قوت
پنجم است و این قوت را قوت مذکره گویند در خزینه معانی نامحسوس است که متوهمه از صورتهای محسوس ادراک کرده و حالت محل
قوت جزو آخر دماغ است و بر طبیب آنست که این سه قوی را محل هر یک را بداند که اگر آفتی و تقصیری واقع شود علاج آن موضع قصد کند

فصل پنجم در بیان دانستن آنکه هر فعلی از افعال اندامها بچند قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی اندامها فعل بیکقوت
تمام شود و بعضی را بدو قوت آنکه بیک قوت فعل اندامهای متشابهة الاجزاست که هر یک غذا موافق خویش جذب کند مثل استخوان که
سرد و خشک جذب کند و گوشت غذا گرم و تر و دیگر اندامها برین قیاس کار همه بمجرد قوت طبیعی باشد و فعل زهره و سپرز و گرده و
کشیدن خون و جذب غذا خویش همه بقوت طبیعی مجرد است و فعل اعضاء و دفع امعاء مستقیم و دفع مثانه بمجرد قوت اختیاری نه
و آنچه بدو قوت تمام گردد فعل معده و رحم و مری است اما فعل معده بقوت حس بود و دلیل آنکه هر غذا که در گرسنگی خورده شو
معده آن را بمیل میرباید هر غذا که در سیری واقع گردد معده در قبول آن گران باشد و چون معده ممتلی گردد حس گرا
یابد دافعه او در جگر حرکت آید و احوال رحم نیز چنین ست که هرگاه حس مباشرت یابد جاذبه او در حرکت آید و فعل مری بقوت
اختیاری غلغله حلق است و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است آن است که دارو که طعام او بد باشد اگرچه دارو خوار که
که بقوت اختیاری فرو برد جاذبه آنرا جذب بدشواری کند و به سبب نفرت بر گردد و قی شود حرارت قوت جاذبه او را قو

د مادهٔ غلیظ را رقیق و قوت ماسکه را برودت بیاری دهد بدانکه مادهٔ را غلیظ کند تا امساک قوت ماسکه بکمال بود
مان الله تعالی و بعض طبیبان گفته اند که باطن معده از کیلوس که در تجویف اوست غذا مییابد مجمل بحث جهت
ه تا کیلوس از معده بجگر و رنباید و مستحیل نشود و خون نگردد و فضلهٔ خون که صفرا و سودا است و آب که بدو آمیخته جدا نشود
را نشاید چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا معده شود و مزاج بر صحت نماند آنرا چگونه هضم کند که غذای
ر دو و رای صواب آنست که قوتهای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه معده هر یک دو نوع است جاذبه اول از مری و از
ان جذب کند از بهر همه تن و جاذبه دوم غذا حقیقی را از شاخهای رگها بر جگر جذب کند و قومی گمان برده اند که طعام رقیق
ہم ناشده بزودی از معده فرود آید گمانی باطل است جهت آنکه کار ماسکه نگاهداشتن ست رقیق را چنان نگاه دارد
غلیظ را و بران چنانچه باید مشتمل شود که بر غلیظ تا هاضمه کار خود تمام کند بعد از ان بدافعه گذارد باذن الله تعالی +

باب ششم در بیان شناختن تندرستی و بیماری که بسبب عرض و بیماریهای شرکتی و مزاجی و بیماری هاے اندامهاے مرکب و غیر آن مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول - در تندرستی و بیماری مطلق تندرستی مطلق آنست که مزاج و ترکیب اندامهای مرکب و بسیط بر منوالی
د کافعال اندامهای همه تن بصحت تمام و بی آفت و علی مزاج اندامهای بسیط معتدل باشد بر طریقه که هر یک را باید و تما
مزاج و ترکیب که متغیر گردد ضرر افعال او پدید آید بیماری بود اما بیماری حالتی است نا طبیعی که در یک قوت یا در جمیع
اندامها آفت پدید آید تندرستی مطلق یک جنس بود و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج اندامهای بسیط معتدل نباشد
آنرا سوء مزاج اعضاء بسیط گویند دوم آنکه ترکیب اندامهای مرکب بر شکل و عدد که باید نباشد سوم آنکه اجزای اندام
پیوسته نباشد تا پیوستگی او گسسته شود آنرا تفرق الاتصال گویند و بسیار باشد که قوتها از کارها باز ایستند و آن توقف ضرر نباشد
بیماری نباشد چنانکه جاذبه و ماسکه و دافعه کار خویش نکنند و گروهی گمان برده اند که قوت متغیره را هیچ توقف نیست و بر خلاف
این بسیار توقف شود چنانکه مردم متفکر که در وقت فکر از احوال خویش بیخبر شوند و در بعضی مردم نیز از جهت ترس توقف نماید و
در زمستان جانوران پنهان شوند و حذر کردن غذا نخورند مغیرة الشان متوقف شود و توقف این قوتها مرض نباشد بلکه
عرض باشد و چنانکه توقف هاضمه عرض باشد و ضعف معده مرض والله اعلم

فصل دوم - در فرق بیان سبب عرض و مرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از هستی آن حال نو پدید و مرض
حالی باشد نا طبیعی که بر بیمار پدید آید و بیماری در باب گذشته گذشت و عرض سبب ملاق بیماری ست مثال سبب عرض هرگاه در
تن عفونتی باشد و از ان عفونت تپ تولد کند و نبض مختلف گردد عفونت سبب بود تپ مرض و اختلاف نبض عرض مثالی
دیگر خلطی گرم در عضوی جمع گردد و عضو آماس گیرد و پوست عضو و رگها طرنجیده شود و درد پدید آید سبب او آمدن خلط و
مرض و آماس و عرض طرنجیدگی و درد و مقصود طبیب همیشه زائل کردن مرض باشد و در علاج اول سبب زائل کند تا

مرض زائل گردد و مرض را گاهی عرض گویند طبیبان و گاهی علامت و بسیار باشد که یک چیز از یک روی مرض باشد همان چیز سببی از جهت دیگر مثل آنکه سده که در منفذ بینی پدید آید از آن رو که منفذ بسته مرض باشد و از آن رو که آواز متغیر شد سبب بود و باشد که مرض سبب مرض دیگر باشد چنانچه قولنج سبب غشی و فالج سبب صرع شود و گاهی عرض مرض بسبب مرضی دیگر شود چنانچه درد عصب سبب ورم گردد و صداع صعب که عرض تپ بود چون قوی گردد مرض شود

فصل سوم در بیان بیماریها که بسبب مشارکت اندامها ظاهر گردد بیماریهای مشترک پنج است یکی بمشارکت معده و دماغ که بسبب عصبی که از دماغ بمعده پیوسته و بقوت حس این عصب بوی ناخوش بدماغ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن درد دماغ بیاید دوم آنکه چون دو عضو بهم نزدیک باشند یکی قوی و دیگر ضعیف بود فضلهٔ قوی ضعیف قبول کند چنانکه گوشت بغل فضلهٔ دل و غدد کش ران فضلهٔ جگر و پس گوش فضلهٔ دماغ سوم آنکه فضلهٔ عضو بالا بعضو زیرین ریزد مثل نزله که از دماغ بشش آید چهارم آفتی بسبب مشارکت پدید آید چون شش که آلت دم زدن است و مبداء او حجاب است بدین مشارکت آفت حجاب در دم زدن که شش آلت آنست پدید آید چنانکه حنجره آلت آواز ست اگر وی را آفتی رسد آواز ضعیف یا باطل گردد پنجم آنکه عضوی را با عضوی مشارکت باشد و میانجی عضو دوم عضو اول را با عضو سوم مشارکت افتد چنانکه دماغ را با جگر مشارکت است برگهای که از جگر بدماغ است و غذا میرساند و جگر را با گرده مشارکت است غذا دهند و بمنفذی که آب از خون جدا میشود و بدان منفذ بگرده آید و پس بمیانجی جگر دماغ را با گرده مشارکتی باشد

فصل چهارم در بیان بیماریهای مزاجی هرگاه مزاج شخصی از مزاج صحت بگردد چنانکه در گرمی و سردی افراط شود و یا خشکی و تری و اینکه مزاج هر یک تغیر یابد سوء مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک شود یا گرم و تر یا سرد و تر بود و این را سوء مزاج مرکب گویند و این هشت نوع است چهار مفرد و چهار مرکب از این هشت مزاجی دیگر ممکن است چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب با آنکه چهار ساده و چهار با ماده مثال سوء مزاج گرم بی ماده تپ دق و مثال سوء مزاج گرم با ماده تپ از خون و صفرا و مثال سوء مزاج سردی بی ماده جمود است که در هوای سرد و باد و برف باشد و مثال سوء مزاج سرد با ماده فالج بود و مثال سوء مزاج تری بی ماده نرمی گوشت و نرمی پوست و آنرا ازہل گویند و مثال سوء مزاج تر با ماده استسقای لحمی و مثال سوء مزاج خشک بی ماده تشنج که بعد استفراغ ها و از پس رنج و ریاضت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک با ماده سرطان و جذام و این شانزده سوء مزاج گاه در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر خلط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف تر گردد و سبب بیماری باشد مزاج از اعتدال بیرون برد و گاه خلط عفونت پذیرد و تپ تولد کند و هرگاه از سوء مزاج آفتی در عضوی پدید آید درجهٔ اول باشد و اگر سوء مزاج طبیعت عضو را از اعتدال بیرون برد و تباه کند درجهٔ دوم باشد

فصل پنجم در بیان بیماریهای اندامهای مرکب غیر آن انواع بیماریهای بسیار است بعضی در اشکال اندام افتاده باشد خلقی

باشند چون عضوی که صحت و منفعت آن در شکلی مخصوص است و بشکل دیگر بود چون قحف دماغ که مسطح باید و رطوبت جلدیه
که مفرطح باید و معده که همه جانب او گرد نباید هر وقت بر خلاف این باشد ناطبیعی باشد و چون شکل زبان که بمقداری
مخصوص باید هرگاه بزرگ تر گردد ناطبیعی بود و بعضی زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنهٔ چشم و سنگ و ریگ گرده
و مثانه و داء الفیل و دوالی در پای و ثولول و بواسیر و آنچه نقصان در عضو بود چون چشم کوچک تر باشد و علت ذبول
و بعضی چنان باشد که اندامی که از جای خویش بیرون آید چون فتق و لقوه و مور سرج در چشم و بعضی در منفذها و مجاری
افتد چون انتشار و سبل که در چشم افتد و خناق و صرع و سکته که بسبب سدهٔ دماغ و یرقان که به سبب سده جگر و مانند آن
و بعضی از درشتی و نرمی چون خمل معده که در شب باید نرم شود و حنجره و حلق که املس باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال
باشند چون قطع و کسر و خلع و آماسها هم نوعی از تفرق اتصال باشد از بهر آنکه ماده آماس تا در میان اجزاء عضو جای
نگیرد آماس پدید نه آید و آماس مرضی است مرکب جهت آنکه هیچ آماس از ماده و سوء مزاج و تغییر
شکل حجم عضو خالی نباشد و آماس بیشتر در اندامهای نرم واقع شود و گروهی گمان برند که در اندامی که در غایت نرمی و سختی
باشد آماس نیفتد و این گمان باطل بود جهت آنکه دماغ در غایت نرمی است و استخوان در غایت سختی هر دو آماس پذیرند
و اگر دندان فضلهٔ اخلاط نیافتی رنگهای ناطبیعی در وی ظاهر نشدی و حس درد و ضربان دندان گواهی دهد که در وی
عصبی است و عضوی که حس و حرکت شریان بدان باریکی در یابد چرا ممکن نباشد که آماس در وی نفوذ کند و همچنین
مردی که در تن او خلط بد یا نیک آمیخته بود اگر او را جراحتی رسد و خون بسیار از وی رود خلط بد در تن او بماند بر تن او آماس
و بثره پدید آید و بعضی حالها است که طبیب آن را از جمله بیماری شمرد چون داء الحیه و داء الثعلب و ریختن موی و از رنگ خویش
برگشتن چون بهق و برص و نمش که بر پشت پدید آید و بعضی پوست را بخراشد چون سحج و حصف و بعضی بیماریهاست که در قبیله باشد
و بمیراث یابند چون سل و نقرس و برص و جذام و صلع و هر عضوی که از پدر ضعیف بود از فرزند همان عضو ضعیف بود در بیشتر
احوال و بعضی بیماریهاست که بد بوی از یک دیگر گیرند خاصه در خانهای تنگ چون درد چشم و آبله و تپ و باد و سل
و برص و جذام و برتو ضا که خداوند بواسیر نشسته باشد زیان دارد از آن دور باید بود

باب هفتم در بیان احوال نبض و مشتمل بر بیست فصل بود

فصل اول در بیان نبض و حرکت و احوال آن نبض حرکت شریان است و هر نبضی بدو حرکت و دو سکون تمام شود
حرکت اول که گشادن و بالا آمدن رگ است و آن را انبساط گویند و سکونی از پس آن و حرکت دوم را انقباض گویند
و آن درهم کشیدن و بزیر رفتن رگ است و سکونی از پس آن جهت آنکه ممکن نیست که چیزی بجایی حرکت کند و بنهایت
آن جانب رسد و از آن جانب باز نگردد و بجانب مخالف باز آید و در میان این دو حرکت سکونی نباشد زیرا که دو
حرکت مخالف بیکدیگر پیوسته محال باشد و در میان نهایت رسیدن حرکت انبساط و آغاز حرکت انقباض سکونی باشند

و انبساط حرکت ظاهر تر بود و دائم آن را با انگشت توان دانست مگر وقتیکه ضعف قوی بود حرکت انقباض پیش بعضی چنان ست که در نتوان یافت و درست آنست که در نبض عظیم و صلب و قوی و بطی در توان یافت و حرکت همه شریانها با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی بجراحت و قرحه نزدیک بود حرکت او زود تر از حرکت دل بود بسبب الم و حرکت شریانهای دیگر اعضا که آنجا المی نه باشد بحرکت دل برابر باشد از بهر آن که شریانها شاخهای ولی است دازوی رسته ❊

فصل دوم در بیان منفعت نبض و آنچه از نبض معلوم شود باید دانست که دل مثل خوان شریان همه تن است و شریانها هر یک چو اجل یک عضو است و روح را که در دل است حاجت بدم زدن از راه شش ست و اجزا را که در شریانهاست همان حاجت از راه مسام پس فائده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار دود ناک از وی دور کردن و حرکت دل و شریان بیک طور بود و مبدا و حرارت غریزی و قوت حیوانی دل ست و تن بقوت روح حیوانی زنده بود و بحرارت غریزی گرم و قوت حیوانی در همه اندامها بقوت حرارت غریزی رسد و اندامها همه قوتهای بدنی نفسانی بقوت حیوانی قبول کنند و قوام تن بقوت حیوانی و حرارت غریزی است و جای این هر دو در دل است و حال همه قوتها است از حال دل معلوم توان کرد و حال دل از حرکت شریان طبیب را ضرور یست که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها و حال روح بداند و این حال از حرکت شریانها باید جست و در تجویف دل و شریانها خونست و روح پس طبیب که دست بر نبض دهد گرمی و سردی و تندی و دلیری و قوت و کوتاهی و آنچه در تجویف دل و شریانهاست از احوال مرض از بسیاری و کمی و سببها تمام دریابد ❊

فصل سوم در بیان آنکه نبض از کجا و چگونه باید جست نبض از شریان ساعد باید جست جهت آنکه زود بیرون توان آمد و از نمودن آن شرم نباشد و این شریانها دل ست و گوشت در میانه بسیاری از بخار حائلے نیست چون شریان صدغ و طریقه گرفتن او آنست که مسبحه و وسطے و بنصر و خنصر بر وی گذارند و ساعد بر پهلو باید داشت و دست آسوده باید و تکیه و اعتماد بدست بر چیزی نکند و نبض اگر قوی باشد بقوت میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان بر وی سبک باید داشت و برفق باید جست و طبیب دست آن مقدار نگاهدارد که حال او معلوم گردد از عظم و صغر و گرمی و سردی و تفاوت و تواتر و قوت و ضعف و دریافتن آن منفعتی کلی بود و انگشتان طبیب لطیف باید و بسر انگشت کاری نکند که پوست سخت شود و هر گاه انگشت بر شریان نهد تمام انواع نبض که در وهم باشد و مناسب حال بیمار بود ملاحظه نماید تا نبض آن شخص دریابد و نبض وقتی باید گرفت که از خشم و شادی و اندوه و ماندگی و ریاضت و حمام و از خواب بافراط و از بیداری بافراط و از گرسنگی و سیری و مانند آن دور باشد و نبض مزاج هر شخصے دیگر بود در خور عمر و فصل و سال و هوا و مسکن و طبع او باید ملاحظه نمود و طبیب نبض کسے که میگیرد اولی آنست که بارها گرفته باشد و عادت حرکتهاے آن آزموده تا اگر تفاوت و تغیری دریابد بر آن حکم تواند کرد و همه انواع نبض قیاس بمعتدل باید کرد تا سریع و بطئ و قصیر و طویل و غیر آن معلوم گردد ❊

فصل چهارم در بیان اجناس و انواع نبض اجناس نبض هفت است جنس اول که از مقدار حرکت رگ جویند و

انواع آن ده است طویل و قصیر و عریض و دقیق و عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل و جنس دوم که از قوت حرکت جویند و آن سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل و جنس سوم که از کوتاهی و درازی زمان حرکت جویند و آن سه نوع است سریع و بطی و معتدل و جنس چهارم که از زمان سکون رگ جویند و آن سه نوع است متواتر و متفاوت و معتدل جنس پنجم از کیفیت رگ جویند و انواع آن پنج است سرد و گرم و صلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان رگ ست جویند و آن سه است ممتلی و خالی و معتدل جنس هفتم از راستی و ناراستی حرکت رگ جویند و انواع وی شش است مستوی و مختلف و منتظم و نامنتظم و موزون و ناموزون که آنرا ردی الوزن گویند اما طویل نبض آنست که از درازی رگ و انگشتان زیاده خبر دهد و قصیر کمتر انگشت را خبر دهد و عریض نبضی باشد که انگشت از سطبری حرکت رگ تمام خبر یابد و سطبری رگ بمنتهای او بود و دقیق ضد عریض و عظیم نبضی بود که حرکت او در درازی و پهنائی رگ تمام شود و صغیر ضد عظیم است و شاهق آنست که مرتفع و افراشته شود و عمیق نیز گویند و منخفض نبضی افتاده بالا نیامده و ضد شاهق بود و معتدل میانه بود در سرعت و بطوء و نبض قوی آنست که بر انگشت بقوت کوبد و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که زمان حرکت انبساط او کوتاه باشد و بطی ضد اوست و متواتر نبضی بود که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض گرم و سرد بشرح حاجت نیست نبض نرم آنست که قوت انگشت حرکت انبساط او را فرونشاند و دفع و صلب ضد او باشد نبض ممتلی آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان رگ باشد دریابد و خالی ضد ممتلی باشد اما نبض مستوی آنست که حرکت بازپسین او بحرکت اول ماند در همه حال بدین جهت او را مستوی گویند و مختلف نبضی بود که حرکت اول او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار بنوعی حرکت کند و نبض منتظم آنست که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر مخالف آن ظاهر شود نامنتظم گویند اما نبض موزون آنست که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض و زمان هر دو سکون که از پس هر دو حرکت باشد همه مناسب بود آنرا مستقیم الوزن گویند و اگر حرکتها متناسب نباشد ردی الوزن گویند و آن چنانکه وزن نبض کودک چون وزن نبض جوان باشد یا وزن نبض جوان چون وزن نبض پیر بود آنرا متغیر الوزن گویند و نوع دیگر آنرا متباین الوزن گویند چون وزن نبض کودک مثل نبض پیر بود یکی دیگر آنست که خارج الوزن گویند و آنچنان بود که وزن نبض کودک چون وزن نبض جوان و نه چون نبض پیر و کیفیت نبض جوان و پیر و کودک در موضع خویش گفته شود انشاء الله تعالی

فصل پنجم در بیان اسباب نبض اسباب نبض اصلی و ذاتی سه است آنرا اسباب ماسکه گویند اول دل ست و شریان آنرا آلت گویند دوم قوت حیوانی و آن را فاعل گویند سوم در کشیدن دل ست و شریانها هوای تازه را بحرکت انبساط و بیرون کردن هوای گرم را بحرکت انقباض و آنرا حاجت گویند و هرگاه نبض از حال طبیعی بگردد سبب آن زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانائی قوت آن یا ضعف یا صلابت یا نرمی آن از بهر آنکه اسباب ماسکه جز این سه نیست و اسباب زیادت حاجت سه است یکی زیادتی حرارت دوم درد صعب یا تعب و ماندگی مفرط سوم بسیار بخار دخانی که از عفونت اخلاط تولد کند و سرعت نبض دلالت برین سه جنس دارد و قوت بسبب حرارت غریزی مثل خشم و ریاضت و گرمابه زود زائل شود و نبض بحال خود باشد و قوت

بسبب حرارت عارضی ضعیف نگردد و بسبب حرارت تپ ضعیف گردد پس معلوم شد که هرگاه اسباب ماسکه معتدل باشد همه احوال بدن معتدل و نبض نیز باعتدال باشد و نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوت ضعیف و آلت صلب نبض سریع نتواند شد و آنجا که قوت ضعیف و آلت صلب حاجت اندک نبض متفاوت آید نبض بطی و درازتر بود و اگر ضعف قوت بود نبض صغیر باشد و ضعیف و صغیر نبضی بود که حرکت او بدرازی و پهنائی رگ تمام نشود و سبب آن قوت استفراغ دنایافتن طعام و شراب بیافت بافراط و بیماریها و دردها باشد و سبب صلبی نبض حرارتهای محترق و ورم و راحشار و بیخوابی و غذا خشک کمی غذا و گاهی نزدیک بحران نبض صلب میشود مگر بحرانیکه بعرق باشد نبض موجی بود و بحران نیک در تن تندرستی سالمی معتدل و طعام و شراب باعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر مانعی از عرض و ارتفاع باز دارد و صلبی آلت و فربهی و گوشت که بر سر رگ آمده و بسبب نبض عریض نرمی و خالی شدن گوشت و اسباب نبض قصیر اسباب نبض صغیر ست و بر ضعف و قوت و صلابت آلت ✦

فصل ششم در بیان انواع نبضهای مختلف و اسباب آن

حرکت سوء مزاج در دل و شریانها پدید آید حال قوت متغیر و نبض بدان سبب مختلف گردد و امتلای بدن بوسته و اعراض نفسانی موجب اختلاف نبض میگردد و بسیاری خون درین سبب اختلاف نبض باشد و آن اختلاف بفصد زائل گردد و از خون غلیظ و امتلا آن در حوالی دل خناق و سکته پدید آید و هلاک کند و این امتلا مردم را که شراب بافراط خورند بسیار واقع شود و از انواع نبضهای مختلف ذنب الفار است و این ذنب الفار گاهی در یک نبض بود و در نبضهای بسیار چنان باشد که نبض قوی یا عظیم یا سریع و غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا صغیر یا بطی میشود تا بحدی رسد که هیچ نماند و آنرا ذنب منقطع گویند تا بحدی کمتر باز آید و آغاز کند بتدریج باز می آید قوی یا عظیم یا سریع تر میشود و اگر کمتر از آن باز آید ذنب راجع گویند و اگر بدان حد که آغاز کرده نه رسد ذنب ناقص الرجوع گویند و آنچه در یک نبض باشد بانگشت خنصر نبض را قوی یابد و بنصر بتدریج ضعیف تر یابد و وسطی و سبّابه هم بدین نسق باز آید و ذنب الفار ضعیف قوت بود و آن زمان که ضعف او قوی بود ذنب الفار دلالت بر بدی حال دارد و نبض مسلی نبضی باشد که در قوت دوباره ذنب الفار باشد و اگر از افزودن او حرارت مصلحت بهست دلالت او بر خیر است و اگر بر سان ذنب الفار دلالت او بر ضعیف بود دلیل خیر نیست و نبض منقطع چنان باشد که حرکت انبساط نزدیک انگشت سبابه تمام پدید آید و بانگشت وسطی نیک ظاهر نشود و نبض ذو القرة مانند این بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود این نبض که حرکتی آغاز کند و زود مانده شود و دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض غزالی همچون منقطع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی باشد و نبض ذو القرعتین آنست که باندازه حاجت در حرکت آید و بسبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود بیک بار نتواند حرکت نمود و در میانه اندک توقفی افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانچه یک حرکت بدو دفعه آمده باشد و نبض مختلف القرعه آن است که اول او ضعیف باشد و آخر آن بالعکس این بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن در بلندی معتدل و دراز و پهن بر سان موج باشد و بعد از حمام و شراب و عرق ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکته و ذات الریه و اگر در تپ پدید آید این علامت نشان عرق بود و سبب این نبض ضعف

ت باشد و نبض دودی آنست که مانند موج بود اما این صغیر تر و متواتر چون حرکت دود کند و گمان برند که سر بیست و نبا شد
دران مانند که مرکب از نبض بطی و متواتر و مختلف و این هر سه نوع در یک نبض باشد و سبب این سقوط قوت بود و
ن نملی آن است که متواتر و صغیر تر از دودی باشد و افتاده و مانند نبض طفلے که نوزاده بود و دلالت بر غایت ضعیفی قوت
رد و نزدیکی مرگ و نبض منشاری آنست که بموجی ماند جهت آنکه اجزائے رگ بلند نرم و ناهموار باشد بدین سبب منشارے
بیند و این نبض نیز در ذات الجنب باشد بسبب آماس که در غشا باشد و نبض متخلل دو گونه باشد یکے آنکه حرکت گوئی دارند
ملوئے افتد و بسبب سقوط قوت بود و این را ذوالفترة گویند دوم آنکه سکون گوش دارند حرکت واقع شود و سبب آن آمدن
ت باشد و این نبض را واقع فی الوسط گویند و نبض متشنج و متواتر رگها و ملتوی در این انواع همچو دوالی کشیده باشد
ملتوی بر خود همی پیچید و متواتر کشیده و پوشیده این انواع بعد از استفراغها و بیماریہائے خشک بود چون دق و ذبول نبض
لشیدگی صلب تر از دیگر انواع باشد و نبض مرتعش آنست که لرزان بود و سبب ارتعاش اخلاط بسیار رو به توانائی و
ت کوشیدن جهت دفع علت و نبض ناموزون بیشتر بسبب مواد فاسد که در بدن جمع شود و قوت عاجز گشته و

در زمان حرکت گاہے بسبب ضعف واقع میشود

فصل هفتم در بیان نبض و سالها عمر نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در عظمی میانه قیاس بابدن ایشان عظیم و پاین بلنغ
عظیم نه باشد اما سبب سرعت و تواتر بسیاری قوت ناتمام و بسبب بخارہا تر و پیوستگی هضم باشد و بسبب ناتمامی قوت نه
می اندامها نا تمام نارسیدگی بود و نبض جوان قوی باشد جهت آنکه قوت دل و اندامها او تمام شده و تری کودکی رفته و
نبض کهل قیاس با نبض جوان صغیر و بطے باشد و در عظیم قوت میانه و نبض پیر ضعیف و متفاوت باشد و بسبب رطوبتهائے غریب نرم بود
فصل هشتم در بیان نبض مزاجها مزاج طبیعی گرم باشد و نبض قوی و عظیم و اگر گرمی مزاج ناطبیعی بود و قوت ضعیف
چنانکه در تپ های محرقه و غیر آن و نبض مزاج سرد صغیر یا متفاوت یا بطے باشد و نبض مزاج تر یا موجی یا عریض بود و نبض
مزاج خشک در بیشتر و قتها دقیق و صلب و اگر قوت قوی گردد حاجت بسیار رود القرعتین باشد متشنج یا مرتعش
فصل نهم در بیان نبض نر و ماده نبض نر قیاس با نبض ماده قوی و عظیم باشد از جهت آنکه مزاج مرد گرم و تر بود و نرم
ایشان صلب تر و بسبب آنکه تر و دو کار مردان بیشتر و قوی تر پس نبض مردان قیاس با نبض زنان متفاوت باشد
فصل دهم در بیان نبض مردم فربه و لاغر نبض لاغر قیاس با نبض فربه عظیم و بطے باشد عظیم از بهر آنکه حرکت او را
در طول و عرض و عمق مانعے نیست و چون متفاوت است بطے بود و نبض فربه قیاس با نبض لاغر صغیر و سریع باشد

اگر فربهی از گوشت بود سرعت و قوت بسیار باشد و اگر پیر باشد بر خلاف آن حرکت کند

فصل یازدهم در بیان نبض فصلهاے سال نبض بهار معتدل و در قوت زیاده بسبب اعتدال فصل و نبض اقلیم
چهارم و شهرهاے معتدل چنین باشد و نبض تابستان سریع یا متواتر و صغیر و ضعیف باشد و سبب سرعت و تواتر حرارت

فصل باشد و بسبب صغیری و ضعیفی بسیار تحلیل و عرق و نبض شهرها و مسکنهای گرم همچنین باشد و نبض خریف معتدل بود و بضیه
میل دارد و بسبب اختلاف هوا و ضد طبع و فصل مرطبیعت حیوانی را و نبض زمستان متفاوت بود یا بطی یا صغیر و نبض
محرور قوی تر باشد و نبض شهرها و مسکنهای سرد همچنین باشد و اسباب این چند نبض را اسباب طبیعت لازمه گویند از بهر
آنکه مردم از کودکی و جوانی و کهلی و پیری و محروری و تری و خشکی و ماندگی و فربهی و لاغری از فصلهای سال و مسکن
خالی نتواند بود و هرگاه چنانچه طریقهٔ اغذیه و اشربه و خواب و بیداری وغیره ملاحظه نمایند تندرست باشد و اگر برخلاف
آن کار باشد بیمار گردد و این سببها را اسباب سته گویند و آن حرکت است و سکون و طعام و شراب و هوا و مسکن خواب
و بیداری و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی و احوال تن مردم در تندرستی و بیماری بدان اسباب بگردد
تغیر مبضها یاد کرده آید اگر خدای تعالی توفیق بخشد

فصل دوازدهم در بیان کسی که ریاضت کشیده ریاضت معتدل نبض بتدریج قوی و عظیم شود و از بهر آنکه حرارت
غریزی و قوت حیوانی قوی میشود و در آخر ریاضت سریع و متواتر از جهت آنکه حرارت تمام افروخته میشود و هرگاه ریاضت
از اعتدال بیرون آید نبض صغیر و ضعیف و اگر قوت قوی باشد سریع گردد سبب صغیری و ضعف گشاده شدن مسام باشد
و تحلیل بسیار و مانده شدن و اگر ریاضت بافراط شود و نبض دودی یا نملی بود و سبب آن بسیاری تحلیل و ماندگی باشد

فصل سیزدهم در بیان خواب و بیداری احکام خواب مختلف بود نبض در اول خواب صغیر و ضعیف شود یا صغیر و متفاوت
باشد یا بطی از بهر آنکه حرارت غریزی در خواب بقعر تن باز گردد و به هضم غذا و پز انیدن فضلها مشغول گردد و هرگاه طعام هضم
شود و حرارت غریزی و روح از غذا مدد گیرد و بظاهر تن میل کند نبض عظیم و قوی گردد و بر وقت خواب بافراط شود و صغیری
و ضعیفی و متفاوت و بطور باز گردد از بهر آنکه فضلهای غذا در تن بماند و بحرکت بیداری تحلیل پذیرد و بخارات آن باندرون
بدن باز گردد و نبض صغیر و ضعیف شود و اگر وقت خواب در معده چیزی نباشد که طبیعت آنرا هضم کند نبض بطی و ضعیف و صغیر
گردد و حکم نبض بیداری آنست که بعد از خواب عظیم و سریع باشد پس بحال اصلی باز گردد و نبض کسیکه ناگاه بیدار کنند
بترساند ضعیف بود جهت آنکه روح بسبب ترس هزیمت نماید بعد از آن نبض عظیم و سریع و مختلف و مرتعش گردد
اگر ترس حقیقی نباشد آن حال زود باطل شود و نبض بحال طبیعی باز آید و اگر ترس حقیقی باشد مدتی بر آن حال بماند

فصل چهاردهم در بیان نبض و طعام و شراب طعام اندک خورده شود یا بسیار یا معتدل یا چیزی بد یا گرم
یا سرد خورده باشد از آنکه محرور باشد یا مبرود یا معتدل و نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض کسیکه طعام و شراب
باعتدال خورد قوی و عظیم و سریع بود و نبض اندک خوار باعتدال و مائل بضعف بود و نبض محرور که چیزی گرم خورد ضعیف
گردد جهت آنکه مزاج او گرم تر گردد و سوء مزاج گرم موجب سرعت و تواتر نبض بود و اگر چیزی سرد میل نماید مزاج
معتدل شود و نبض قوی گردد و اگر مبرود چیزی سرد خورد سوء مزاج سرد تولد کند و نبض او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی

ود واگر چیزی گرم خورد معتدل گردد و نبض او قوی شود و اگر چیزی بد یا نایاب خورد به حسب نفع و مضرت آن نبض
ود و طبیب را تصرف باید کرد و نبض را با اعتدال باید آورد و شراب که خمر ست بسیار آن نبض را مختلف کند و افراط
راب رگها ممتلی کند و بیم باشد که در مستی بسبب امتلای آن هلاک شود و از بهر آنکه غذا را بگذارد و قوت را مدد دهد نبض
قوی گردد و حکم بسیاری آب همچون بسیاری طعام است

فصل پانزدهم در بیان نبض که بعد از دارد و استفراغ و احتقان بود نبض استفراغ تهی و ضعیف و بطی
شد و اگر استفراغ بافراط شود دودی و نملی گردد و نبض احتقان ممتلی باشد و اگر احتقان بافراط بود نبض مختلف باشد

فصل شانزدهم در بیان نبض اعراض نفسانی باید دانست که اعراض نفسانی شادی است و غم و ترس
شم و مانند آن نبض شادی عظیم و متفاوت بود و نبض غم ضعیف و صغیر باشد یا متفاوت و بطی بسبب میل روح
ر جهت غم بباطن و نبض خوف سریع و مرتعش و مختلف و مضطرب بود و نبض غضب عظیم و شاهق و سریع و متواتر
بسبب آنکه غضب حرارت را برافروزاند و نبض غضب اگر با خوف و خجالتی آمیخته باشد عظیم و مختلف بود و نبض لذت
عظیم باشد از بهر آنکه لذت قوت را برفق حرکت دهد و موجب سرعت و تواتر نبود

فصل هفدهم در بیان نبض که در گرمابه حاصل گردد اگر آب گرم استعمال کند نبض عظیم و قوی و نرم شود پس سریع
متواتر پس حرارت و اگر بسیار توقف نماید و حرارت تحلیل پذیرد نبض ضعیف و متفاوت و بطی شود و اگر آب سرد ریزد
نبض صغیر و متفاوت و ضعیف و بطی گردد و اگر ظاهر تن سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نبض قوی و عظیم و سریع
شود و آب معدن آنچه خشک کننده است چون آب معدن زاج و گوگرد و آب شب نبض را صلب کند یا سریع

فصل هیژدهم در بیان نبض دردها و آماسها نبض درد سریع و متواتر بود و اگر درد عظیم باشد و بطاقت ضعیف
صغیر شود و دودی و نملی و بسبب سرعت بر جای بودن و هرگاه از درد بی طاقت شود قوت ضعیف گردد و نبض صغیر
ضعیف شود و نبض آماس گرم منشاری بود و مرتعش و سریع و متواتر و نبض آماس صلب منشاری بود هر چند آماس
بیشتر منشاری نبض زیاده تر نبض آماس گرم موجی باشد و نبض آماس سرد بطی و متفاوت و نبض آماس نخچه موجی
بود بسبب آنکه هرگاه آماس نخچه شود تمدد زائل گردد و آلت نرم و نرمی تموج آرد

فصل نوزدهم در بیان نبض بیماریهای سر نبض سرسام گرم صغیر و صلب و ضعیف که با صلابت تموج کند هرگاه
تپ گرم شود عظیم و سریع و متواتر بود و با عظمی و سرعت مختلف مرتعش باشد بسبب صلابت آماس که در غشار
دماغ شده و در ابتدای تپ صغیر و ضعیف باشد و آنجا که قوت ضعیف باشد ارتعاش مقاربه غشی بود و نبض سرسام سرد
متفاوت و بطی بود و بسبب ماده بلغمی موجی باشد و نفس نیز بواسطه بسیاری بلغم تنگ گردد و نبض صداع گرم سریع
باشد و متواتر و نبض درد سر متفاوت و بطی بود و نبض مردم دیوانه بسبب ماده سودا خشک صلب و صغیر باشد و نبض

عاشق نامنتظم بود و هرگاه نام معشوق شنود یا او را ببیند عظیم و معتدل گردد از جهت خوشی آمدن دیدار و نام او و نبض لقوه با تمدد و صلب بود و اگر استرخا بود متفاوت باشد و نبض فالج موجی و ضعیف و متفاوت و بطی و اگر قوت ضعیف باشد نیز نامنتظم گردد و نبض صرع اگر از ماده بلغم باشد بطی و متفاوت و اگر از سودا بود صلب و صغیر باشد و نبض سکته موجی بود ٭

فصل ششم در بیان نبض انواع تپها نبض حمی یوم میل به عظمی و تواتر دارد و اگر مختلف بود منتظم باشد و اگر نامنتظم گردد حمی یوم نباشد و نبض تپ که از عفونت بود در اول نوبت غائر و صغیر و سریع و مختلف بود و در میانه تپ عظیم باشد و نبض شطر الغب در اول مختلف بود و در میانه تپ بعظمی مائل گردد و نبض تپ بلغمی در اول منخفض و ضعیف و صغیر و متفاوت بود و در آخر متفاوت و مختلف شود و نبض تپ مطبقه ممتلی و نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون عفن باشد عظیم و سریع و مختلف باشد و نبض تپ ربع اگر ماده بلغم باشد نرم و بطی بود و اگر صفرا باشد سریع و متواتر و اگر خونی نرم و عظیم و اگر سوداوی بود صلب و صغیر باشد و نبض تپ حصبه و جدری که لغزکان گویند سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد

باب هشتم در بیان منفعت دم زدن

نفع دم زدن همچون منفعت حال دل و نبض است و حالهای تن و قوت و حال روح بسبب دم زدن بگردد بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است از احوال روح و تن و اسباب دم زدن همچون اسباب ماسکه نبض است فاعل و آلت و حاجت اما فاعل قوت حیوانی ست و آلت قصبهٔ حلق و حنجره و شش و حجاب و سینه و عضلهائیکه در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم و هوا و خوش بسوی دل کشیدن و هوا و دود ناک از دل بیرون کردن هرگاه این شیها طبیعی بود اگر یکی یا دو یا سه از حال بگردد نفس نیز بگردد و عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی ازین انواع مرکب باشد و هر نوعی از حالتی نشان دهد و اگر در تپ مانند آن دم زدن طبیعی بود نشان قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد و نشان سلامت و بی آفت دم زدن و چون معده و جگر و سپرز و دم زدن ناطبیعی نشان بیماری صعب و آفت احشا و آماس و درد باشد و جمله نشانهای دم زدن همچون نشان های نبض است و تغیر این شکل تفاوت نبض بدین سبب درین کتاب بدین مقدار اختصار کرده شد

باب نهم در شناختن پیشاب طبیبان پیشاب را تفسره گویند و دلیل نیز گویند و این مشتمل بر بست فصل است

فصل اول در بیان آنکه آب که تفسره میگویند بر احوال هضم معده و جگر و غیره بر احوال اخلاط دلالت دارد و هضم سه است اول در معده طعام کیلوس گردد و هضم دوم در جگر ست که کیلوس در جانب مقعر جگر خون گردد و هضم سوم در نزدیک اندامها خون آنجا بقوت مغیره هر اندامی غذا گردد و قوام تن بغذا ست و خلط صفرا و سودا از لوازم هضم جگر بود و کیلوس بقوت جگر خون گردد و نخته شود پاره کفک شود و صفرا بود و پاره ثقل شود سودا باشد و انچه صافی ماند خون ست

و بیشتری از صفرا و سودا از جانب مقعر جگر از خون جدا گردند و آب که خورده شود قوام خون را رقیق کند و در رگها باریک بگزراند و بجانب محدب جگر بر آرد و آنجا بیشتری از آب خون جدا گردد و بجانب گرده و مثانه فرود آید و پارهٔ غذا بگذراند و بعضی بعرق دفع شود و بعضی باز به گرده و مثانه آید پس از هر چه خون تولد شود اثری بآب بمثانه رسد بدین سبب گفته اند که آبیکه از مثانه بیرون آید از احوال همه تن و هضم معده و هضم جگر و اخلاط خبر دهد

فصل دوم در بیان آن که پیشاب کے باید گرفت و چگونه عرض باید کرد دلیل که بر طبیب عرض کند اول شام که عادت است نباید خورد چیزیکه رنگ آب را بگرداند مثل زعفران و سبزی و آب کامه و صبر و غیره و خضاب دست و پای نگزارند که رنگ پیشاب بگرداند و گرسنگی و خشم و ماندگی آب را رنگین کند و مزاج را گرم سازد و بیخوابی دلیل را تیره سازد و کم رنگ از بهر آنکه در بیخوابی طعام نیک هضم نشود و بعد از جماع پیشاب چرب و ثفل و سپید باشد بدین جهت از پس احوال بر دلیل اعتماد نه باشد و حیض و نفاس آب را تغیر دهد و قاروره بعد از یک ساعت عرض نماید تا آنچه بر سر آب است آمد بر آید و آنچه رسوب بود به نشیند و پیش از آنکه شیشه قاروره نماید شیشه را ساکن باید داشت و بروشنائی هوا عرضه باید کرد و از آفتاب دور باید داشت و از پس شش ساعت نباید نمود از بهر آنکه لون و قوام او بگردد و شیشه صافی و سپید شسته باید و میانه بود و در وقت دیدن شیشه بدست چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت

فصل سوم در بیان آنکه چند چیز از پیشاب باید جست طبیب از دلیل هشت چیز جوید رنگ و قوام و روشنی و تیرگی و بسیاری و اندکی و ثفل و کفک و بوی بباید دانست که روشنی و تیرگی آب از قوام معلوم گردد جهت آنکه بسیار چیزها است که غلیظ است لیکن روشن است و شفاف مثل سپیدی مرغ و بسیار چیزها است که قوام آن رقیق و تیره است چون آب تیره

فصل چهارم در بیان عدد و رنگ پیشاب اخلاط چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ و زرد و سیاه اما هر یک انواع بسیار دارد و سپید چهار نوع اول مثل آب دوم پیه صفائح سوم چون مسی چهارم برنگ شیر بود و زرد شش نوع است تبنی و ترنجی و اشقر و نارنجی و زعفرانی و ناری و سرخ چهار است گلگون و سرخ که احمر قانی گویند و سرخ که بسیاهی زند که احمر اقتم گویند و سرخ که برنگ خون بود و سیاه دو نوع است یکی سیاه مطلق و دیگر که زرد به سیاهی آن بود مثل پیشاب یرقان و در همه انواع تفاوت بسیاری واقع بود و رنگها مرکب بعضی دو رنگ و سه رنگ چهار رنگ بدین سبب رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و آنچه خاص نام دارد اغبر و رصاصی و آسمان گونی و کراثی و نیلگونی و حماطی و ازرق و زنگاری و اغوانی و غسالی و زیتی است و رنگ دیگر است که آمیخته بود آن را شیح گویند

فصل پنجم در بیان پیشاب سفید و اسباب آن اول سپید دلیل بسبب میوهای مثل خیار و خربزه و غیره دوم بر آمدن صفرا حرارت آن بجانب دماغ متوجه بود و در آب سوب نباشد مقدمه اختلاط ذهن و علامت بد بود سوم آنکه در تپ صفراوی دماغ بسلامت بود و پیشاب سفید گردد بسبب آمدن صفرا بروده و دیم اسهال صفراوی سحج بود چهارم سپیدی پیشاب بجهت بسیاری بلغم

بود و رسوب سپید همچون منی باشد و این انواع بر سکته و فالج دلالت کند پنجم نسبت گداختن پیه آب سپید شود اگر باین نوع تپ آید نشان دق یا نشان بدی حال بیمار نزدیک مرگ باشد که بسبب گداختن پیه ضعیفی زود باد و اسهال تولد کند ششم بجهت ریش مثانه و امتلاء بول آب رنگ نقاح باشد و رقیق و بعض بلیم و اگر سلیم نباشد نشان بسیاری بلغم خام یا نشان سنگ مثانه و در اصل قضیب خارش و سوزش باشد هفتم در بحران بیماری بلغمی آب غلیظ و ثقل بسیار باشد هشتم سبب آب رقیق بود نهم سرد مزاج سرد پیشاب مثل آب صاف باشد دهم در علت ذیابیطس آب صاف باشد و تشنگی غالب و هرگاه آب که میل نماید در حال بیرون آید یازدهم بسبب آماس بول سفید بود و در امراض حاده که بغیر انتهاء بود باید دانست زود سپید شدن آب پس از بحران نشان رنگش باشد و اگر روز اول که تپ آید سپید بود و دماغ سلامت باشد و آب بدان سفیدی نماید علامت آن بود که تپ سریع باز گردد و اگر در بیماری حاده بول سپید و غلیظ و تیره باشد و تشنج ظاهر شود نشان موت بود و اگر مدتی آب رقیق و سپید بود و دماغ بسلامت بود نشان انتقال بحران باشد بخراج و آماس در عضوی که زبون تر باشد آب سپید در رقیق که بر سر آن ثقل رقیق و زرد باشد و کفک ناک بود و کفک علامت اضطراب و زردی نشان حرارت بجانب دماغ و اگر این نشانها بر صاف شود خطرناک بود و اگر پیشاب مرطوب و غولت بود سفید باشد خطر بود

فصل ششم در بیان دلیل زرد و اسباب آن و آنچه بر آن دلالت دارد آب زرد اول درجه نضج بود و دلیل اعتدال است و ترنجی نزدیک باعتدال است و اندک میل بگرمی دارد و آب ناری و رقیق هم نشان این دو حال بود هرچند آب زردتر دلالت او بر حرارت قوی تر پس اشقر ناری در غایت گرمی باشد و هرگاه که سرخ تر شود حرارت کمتر باشد از جهت آنکه در غایت سرخ اجزای تر و زمینی بیش باشد و در رنگ زرد اجزای آتشی و هوائی زیاده بود و اشقر ناری گرم تر از همه رنگها باشد و بعض از حکما گفته که بسیار بیماریهای حاده دیدم که از روز اول آب ترنجی بود و بدان بماند بیمار پیش از روز چهارم هلاک شده و در سرسام گرم کننده همه آب اشقر دیده ام و اشقر ناری اگر رسوب نکند بد باشد و بمردم تندرست

بسبب ریاضت و کمی طعام آب زرد شود و موجب آن حرکت صفرا باشد

فصل هفتم در بیان پیشاب سرخ و اسباب آن آب سرخ سلیم تر از آب زرد است جهت آنکه سرخ علامت غلبه خون بود و خون بهترین اخلاط است و اگر سرخی رقیق باشد نشان درازی بیماری باشد از بهر آنکه رقت نشان خامی بود و آب سرخ بے رسوب نشان غلیظی ماده و آماس جگر و اگر در آب سرخ رسوب سفید پدید آید نشان سلامت بود و اگر آب سرخ صفراوی و سوزنده بود دلیل آن باشد که بحران زود خواهد بود و آب سرخ که قطره قطره آید نشان قرحه گرده و مثانه و آب سرخ اندک و رسوب زرد بد باشد و پیشاب سرخ بعد از آنکه تپها زائل شد علامت گرمی جگر باشد و اگر سرخ و رقیق با ضعف معده و خارش اندامها بود مقدمه یرقان باشد و سرخی آب با خشکی طبع و با سعال نشان میل بود خاصةً اگر مدتی بماند و اگر آب با خون و اخلاط آمیخته بود و در شیشه زود از خلط جدا گردد نشان آن باشد که منفذ گرده کشاده فراخ شده و اسباب سرخ پیشاب اول

در دصعب چنانکه در قولنج سرد بسبب درد جگر گرم شود و صفرا تولد کند آب رنگین شود دوم سده که از منفذی که میان زهره و جگر صفرا در آن منفذ از جگر پرورده فرود آید بسبب سده او آن صفرا براه بول فرود آید و بدان سبب قولنج سرد تولد کند سوم بسبب ضعف جگر چنانکه در استسقا و بیماری جگر آب همچو غساله گوشت باشد چهارم آنکه سده در میان رگها افتد و رطوبت در رگها عفن گردد پیشاب سرخ بود پنجم بجهت غلبهٔ صفرا و حرارت سرخ شود ششم از ضعف معده گرده آب سرخ شود ؛

فصل هشتم در بیان بول سیاه و آنچه بر آن دلالت دارد بول سیاه رسوب او سیاه باشد و مدتی بماند بد باشد رسوب سیاه معلق آنچه بر شراب ایستد امیدوار بود از بهر آنکه رسوب سیاه همه رسوب سفید است بول سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد و همچنین هر چند غلیظ تر بد تر اگر در اول بیماری باشد و آنچه در آخر بیماری پدید آید بیشتر بر سبیل بحران باشد رسوب سرخ بر سر بول سیاه در بیماری حاده علامت ورم دماغ و نزدیکی موت باشد و بول سیاه و رقیق بوی تیز در بیماری حاده نشان درد سر و هذیان باشد و ممکن بود که برعاف یا عرق تحلیل یابد و بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه و رقیق بود نشان تشنج باشد اگر راحتی پدید آید و اگر راحتی پدید نیاید نشان خراج یا سل بود و در تپ محرقه بول سیاه رقیق و ثقیل پراگنده باشد و گرانی گوش مقدمه رعاف باشد و بول سیاه و رقیق در ذات الجنب و ضیق النفس نشان مرگ بود و بول رقیق که میل بسیاهی دارد نشان بیماری دراز و خطرناک باشد و بول یرقان که از سرخی بسیاهی زند اگر غلیظ و تیره باشد علامت خیر و گشادن سده بود در بیماری سپرز اندک ثقل نشان صعوبت سده باشد و بول سیاه در زنگاری بدتر بود و بول مردم تندرست اگر سیاه باشد نشان سنگ گرده و مثانه بود و سبب سیاهی بول سوختگی ماده و حرارت بود در اکثر اوقات ؛

فصل نهم ـ در بیان دلائل رنگهای مرکب و مختلف بول سبز نشان ترکیب علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه سبزی نبات از ترکیب آب و زمین تولد شده و بول سبز مقدمهٔ تشنج باشد و مقدمهٔ جذام بود و سبزی بول اطفال قتال باشد و بول آسمان گون کسی را بود که او را زهر داده باشند و اگر در بول ثفلی بود امید خلاصی باشد رسوب زیتی نشان سل بود و زیتی در روز چهارم و ششم نشان مرگ بود و بول نیلی نشان خامی اخلاط باشد و بول ازرق نشان اول حمل بود و آخر حمل سرخ شود و بول حامله اگر بجنبانند تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره نشود هنوز اول حمل بود و بول ارغوانی نشان سوختن صفرا و سودا باشد و بد بود و بول بدرنگ مثل آب پاچه و شراب تیره و آب نخود نشان آماس احشا بود و بسیاری رقت بول حامله بدین رنگ باشد و بول مستسقی بیشتر بقوام کشکاب و بعضی سرخ بول اگر هر چند روز برنگی بود نشان اخلاط گوناگون باشد ؛

فصل دهم در بیان دلائل قوام بول غلیظ بود و یا رقیق و یا معتدل و فرق آنست که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره چیزی بر و آمیخته باشد اسباب بول رقیق نه است یکی ناگواریدن طعام و دوم سده سوم مزاج سرد و خشک چهارم ضعف حرارت غریزی پنجم خوردن بسیار ششم ضعف گرده هفتم سده در گرده و مجاری بول هشتم آماس نهم عاجزی طبیعت چنانکه هر چه خورده شود فرود آید بول کودک آنچه طبیعی باشد غلیظ و سپید بود و رقیق ناطبیعی باشد بول رقیق از بالغ نیز بد باشد خاصه در بیماری

حادہ اگر بعد از مدتی نشان نضج ظاهر شود نشانهای دیگر باشد علامت بحران انتقال باشد بول رقیق از مردم تندرست اگر
المی بهمی یابد نشان آماس باشد اگر غلیظ نشود والمی نباشد لیکن در پوست خارشی و در تن گرانی بود علامت بثرها و آبله در
گرده و غیره آن باشد و بول رقیق در تندرستی نشان سردی مزاج چون مزاج پیران و در همه بیماری نشان خامی ماده
باشد و نشان شده یا صداع و بول زرد رقیق در بیماری نشان آغاز نضج باشد و اگر بر آن حال بماند بد باشد و زردی
از آمیختن صفرا بود و بول سرخ رقیق نشان رنج و ریاضت باشد و بول سرخ صافی رقیق نشان درازی بیماری بود و بول
رقیق بعد از بحران علامت نکس بود و اگر رقیق با درد میان بود و ضعف ساق پای باشد نشان آماس گرده بود و بول
رقیق بسیار از پس گرانی اندامها و سفرها و قوت نشان نیز و پاک شدن تن باشد و بول غلیظ بیک بار بیشتر آید و عقب آن
راحت بود و توانائی قوت باشد و اگر اندک آید ضعف قوت و بسیاری خلط غلیظ بود و تیرگی نشان بسیاری ماده و انتشار باشد
و بول غلیظ مثل بول حمار بعد از آنکه موجب درد سر بود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر بعد از یک ساعت رسوب نکند
نشان حرارت و ماده غلیظ و اگر در تب محرقه پس از آنکه رقیق بود غلیظ شود نشان بحران ابرق و علامت الم در دل و جوف
جگر و آنچه سبب آن بسیاری غذا بود و ریاضت ناکردن باشد و رسوب مثل ریم و صدید تن بدان پاک شود و رسوب
همچون ایم سبب آبله مثانه و سنگ گرده باشد اگر گرانی بساق روان فرود آید و اگر بن قضیب میسوزد و بخارد سنگ مثانه باشد
و آنچه نمانی بیرون آید پس تیره شود علت هنوز در حرکت بود و اضطراب زیاده خواهد بود و نشان دیوانگی باشد بول سپید
و غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظ و سرخ از غلبه خون و اگر با درد معده و خارش همه تن باشد مقدمه یرقان و بول
تیره دگنده و با غلظ نشان سقوط دهد

فصل یازدهم در بیان بسیاری اندکی بول بسیاری بول بی تشنگی نشان استفراغ رطوبت باشد در قولنج اگر بول غلیظ و بسیار آید
علامت حل قولنج و زوال علت آن بود و بول بسیار در تبهای مردم تنهم و کم ریاضت سودمند بود و در زحمت سپرز و نقرس خوشی
اگر رسوب بسیار و لزج باشد و بول سفید دانه که از پی طائفه بد بود و مقدمه استسقا بود و تقطیر بول بی اراده در بیماری حاده
نشان آفت دماغ باشد و اختلاط عقل علامت رعاف و بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه یا اغبر در درد و پهنای
باد و نشان سوختگی ماده و کمی رطوبت و هم اختلاط عقل و بول اندک رقیق و سرخ در یرقان قوت سده و نشان استسقا بود

فصل دوازدهم در بیان دلائل کف بسیاری کف از نفخ بسیار بوده بزرگی قبها کف و ناگشادن قبها بزودی
در لزوجت خلط باشد و در بیماری گرده بد بود و کف هر رنگ بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد و کف همچون شیر نشان
بیماری شش بود و کف همچون کف دریا در بول سرخ نشان سودا و خون و دیوانگی باشد

فصل سیزدهم در بیان دلائل رسوب در بول تولد او مثل ریم است در آماسها و ریشها و اخلاط در رگها عفن گردد همچنانکه
در ریشها و هم چنین نشان پختن ماده باشد در بیماری رسوب علامت بزائیدن ماده و از خون جدا کردن بود و رسوب بد نشان

ضعف قوت همه تن راست و همچنان که ریش که سر او بگشاید درد زائل شود بیماری چون نهایت رسد و صعوبت آن باکن
شود پختگی در بول پدید آید و رسوب ظاهر شود و اگر طبیعت از هضم غذا و پزانیدن باز ماند سبب بیماری گردد از بهر آنکه طبیعت
تندرست غذا را معتدل تمام هضم کند در بول او رسوب نباشد مگر در بول مردم فربه و کم ریاضت و چون رسوب نشان پختگی
قوت طبیعت است اعتماد بر پختگی ماده بر رسوب توان کرد و در بول مردم لاغر رسوب سپید املس محمود باشد و خلها را آن یعنی
بقیه میل سوی بن قاروره دارد و طبیب از قاروره که رسوب دارد هفت حال ملاحظه نماید اول پختگی و ناهمواری دوم حال کمی
و بسیاری سوم حال رقیقی و غلیظی چهارم حال رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه پدید آید در آن هفتم آمیختگی آن
و جدا گشتن از آب فرق میان رسوب نیک و بد آنست که رسوب نیک ته قاروره باشد و سپید و هموار در روی آن
رقیق تر و اگر بجنبانند باز بجای آید و رسوب خام غلیظ باشد و اگر بجنبانند پاره پاره شود پس اعتماد بر همواری قوام رسوب
باید کرد و بسیار دیده اند که رسوب سپید بود در روی آن درشت و قوام آن ناهموار نبوده بیمار هلاک شده و رسوب ها بیشتر هم رنگ
بول باشد و آنچه همرنگ نباشد سرخ بهتر پس زرد و ترنجی و قوام رسوب بد آنچه ناهموارتر و اجزای آن پراگنده تر بهتر و رسوب
طبیعی سیزده جنس اند عجینی مدی مخاطی خراطی سویقی نخالی کرسنی لحمی شحمی رمادی ورقی شعری دموی اما عجینی همچون پاره
خمیر گداخته باشد اما مخاطی غلیظ و سپید و قوام آن مخالف قوام رسوب پخته باشد نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت
غلیظ بود در تن و در مجاری بول نشان بحران عرق النسا و اوجاع مفاصل و نشان زوال علت آن اما مدی ریم
باشد علامت گشاده شدن قرحه گرده و مجاری بول باشد و فرق میان ریم و رطوبت خام آنست که ریم نشانه گنده باشد
اگر بجنبانند پراگنده شود و از هم بگسلد و اگر با آب آمیخته شود برنگ آب سپید گردد و مثل شیر و سرخ اگر گرده باشد
سبب آن قرحه گرده باشد اما خراطی سرخ سپید یا زنگار نباشد اما نخالی کوچک از خراطی است لیکن سطبرتر و سفید
جرب مثانه باشد اما کرسنی بزرگتر از نخالی باشد و رسوب آن اگر از جگر بود سیاه بود و آنچه از گرده بود همچون گوشت
پاره تازه و لون آن بزردی زند و گاهی بسیاهی اما سویقی بزرگتر از نخالی بود نشان سوختن خون باشد یا گدازش گوشت
آنچه گداخته شود و زرد آب بود پس از قوت حرارت خشک شود و چون سویق بعضی همچون دانه ارزن بود و رسوب لحمی
باشد لحمی بیشتر از گرده بود و گوشت باشد و شحمی نشان گدازش پیه باشد و گاه مثل آب زرد باشد اگر بسیار بود و از آب
جدا شود از گرده باشد و شعری بعضی سرخ و انوار آن از رطوبتی باشد که ورمی دمی باریک خشک غلیظ گردد بر شکل
موی بسته شود و جالینوس میگوید از آن هیچ باک نیست رسوب رملی علامت سنگ و ریگ باشد در گرده و مثانه
آنچه از گرده باشد سرخ بود و آنچه از مثانه باشد سپید بود و مادی نشان بلغم غلیظ است که در عضو باند و موی رسوب
و هرگاه برنگ خون بود نشان ضعیف جگر باشد و اگر آمیخته نباشد گاهی بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش گرده باشد
اگر در بول مطحول پارها از خون بسته آید سپرز بدان پاک شود و رسوب مثل خمیر دلیل ضعف معده بود

بیشتر اوقات از خوردن شیر و پنیر و مانند آن باشد

فصل چهاردهم در بیان اندکی و بسیاری رسوب در بول زنان رسوب بسیار باشد و رنگ اندک و بسیاری رسوب پس از نضج علامت زائل شدن علت بود و اگر رسوب نیک بسیارتر از آن بود که بدان شخص لائق باشد نشان فضله بسیار بود در تن و نشان احتیاج استفراغ

فصل پانزدهم در بیان آنکه رنگ رسوب دلالت دارد سیاه بر بدی حال بیمار دلالت کند یا بر افراط حرارت بود یا نابود شدن حرارت غریزی با فراط برودت و رسوب سبز مقدمه آسمان گون نشان سردی مزاج بود و رسوب سرخ علامت غلبه خون و تخمه و خامی ماده و درازی مرض بیشتر بسلامت باشد و رسوب زیتی نشان سل بود

فصل شانزدهم در بیان قوام و رسوب و دلائل رسوب در همه بابها یاد کرده شناخته در باب فرق میان رسوب نیک و بد رسوب هر چند هموارتر قوام او معتدل تر و املس بود بهتر باشد و رسوب بد آنست که ناهموار و پراگنده و نامعتدل بود

فصل هفدهم در بیان پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم غمامه سرخ پدید آید در هفتم بحران شود و اگر پس تر پدید آید در چهاردهم بحران بود یا بیست و یکم و اگر روز چهلم رسوب سبز پدید آید نشان بود که بحران نخواهد بود و بیماری بتحلیل منحل خواهد شد و اگر روز شصتم رسوب نیک پدید آید روز هشتادم بحران کند و اگر غمام یا رسوب متعلق در اول بیماری پدید آید و همچنان بماند نشان بحران خراج باشد

فصل هیژدهم در بیان بوی بول تیره و گنده در بیماری و در ناقهی نشان افراط حرارت بود و ترشی بوی بول نشان مستولی شدن حرارت باشد بر اخلاط سرد و عفونت گرفتن اخلاط و بوی ناکردن بول بیمار علامت سردی مزاج و خامی ماده و بوی ترش در بیماری دلیل حرارت و غلبه سودا بود و بول سپید و رقیق و گنده در تپ علامت اخلاط عفن بود و نشان خامی و عفونت و بدحالی و هرگاه در تپ حاده بول گنده بود و ناگاه بوی بگذارد و تپ بر حال خویش باشد نشان سقوط قوت و عاجزی طبیعت و باز ماندن از کار باشد

فصل نوزدهم در بیان فرق بول زنان و مردان بول زنان غلیظ و سپیدتر و بی رونق تر در همه حال از بول مردان باشد جهت آنکه فضول در بدن ایشان بسبب کمی حرارت بیشتر بود و سرخی و زردی بول ایشان بد باشد و بول مردان هرگاه بجنبانند تیره شود و تیرگی میل بسوی بالا دارد و بول زنان تیره نشود و اگر پاره شود میل سوی زیر دارد و بول آبستن صافی بود و بر سر بول حبابی باشد و بیشتر برنگ نخود آب و آب باچه بود و زردی آن ازرقی زند و در میان آب ثقل رقیق می نماید و در اول آبستن ازرقی ظاهرتر باشد و در آخر بسرخی زند و اگر بجنبانند تیره شود و در اول گفته اند تیره نشود و هرگاه بر سر آب غمامه باشد که همه روی بپوشد پسر خواهد بود و اگر بر یک جانب باشد دختر خواهد بود و اگر غمامه دانه دانه بود آبستن نباشد علامت ماه ها گفته اند بول آبستن دو دو ماهه تا سه ماهه رقیق و صافی باشد پس از آن رقیق و نخجی شود و بر سر بول

کفک اندک باشد همچون چیزی چرب و از پس چهار ماه تا پنج ماه بسرخی گرآید و اندک تیره شود و گاهی تیرگی بسیار گردد و بچه
سپید و اگر تیرگی اندک باشد و در میان شیشه باشد سلامت بود و اگر تیرگی بر سر شیشه باشد علامت بادها باشد و بچه را کشد

فصل بستم در بیان تمره دربا بهار گذشته بول حمی یوم از بول تندرستی دور نباشد مگر حمی یوم که سبب آن غذا گرم
شده ان سبب پاره تیرگی دارد و اگر تیرگی در میان شیشه باشد حمی یوم عصبی گردد و اگر زرد بود و غب گردد و اگر سرخ باشد
سوب مطبقه گردد و اگر سپید بود بلغمی گردد و بول تب صفراوی زرد باشد و توام در میان شیشه باشد و این دلیل خیر بود و اگر بول
تب مطبقه سرخ و غلیظ و تیره باشد بیماری سکتر گردد و اگر تیره باشد و سرخ نباشد بیماری دراز باشد و بول تب بلغمی غلیظ و تیره باشد
مدت آن دراز باشد و اگر رنگ آن زرد باشد زود بگذرد و اگر بول تب ربع صافی و ارزق بود مدت آن دراز باشد و بسرخی
زند و زود بگذرد و بول دق صافی و زرد و اندک سرخ و روی آن چرب باشد و بول یرقان زرد بسیاهی زند و کفک هم رنگ
ب بود و بول خداوند سپرز بیشتر سیاه و تیره باشد و بول درد جگر سرخ و غلیظ و تیره بود و بول درد سپرز سپید بود و اندک زردی
زند و بول خداوند سرفه زرد و رقیق و صافی باشد و درد ی رسوب سپید بود و بول درد پشت و درد مفصل در بیشتر حال سپید
غلیظ باشد و ثفل آن هم سپید باشد و این جمله آنست که در بیشتر حالها چنین باشد و آنچه ازین بگذرد علامت و حال در باب
گذشته یاد کرده آمده است تمام شد سخن در باب بول بحمد الله و منه

باب دهم در بیان شناختن احوال تندرستی و بیماری از احوال ثفل که از طعام حاصل میشود و این هفت فصل است

فصل اول در بیان بسیاری و اندکی ثفل اما سبب بسیاری براز دو نوع ست یا ضعیفی قوت غاذیه و یا فرود آمدن
اخلاط بجانب روده و نشان ضعیفی قوت غاذیه کاهش تن و ضعیفی و لاغری و نشان فرود آمدن اخلاط بجانب روده آنست
که ثفل با اخلاط آمیخته باشد اگر بلغم آمیخته بود و بر معده بلغم بسیار بود و اگر با صفرا بود بسیاری تولد صفرا در جگر باشد و اگر با سودا
آمیخته بود نشان تولد سودا در سپرز و ضعف آن و اگر ثفل بارها خون سیاه باشد علامت سده باشد در رگها و اگر در ثفل چیزی
چرب و لزج باشد ازان نوع که بر روده ها اندوده اند نشان گذشتن طعام با خلطی تیز باشد که روده را بگیرد و اسباب اندکی
ثفل سه نوع است یکی سده که در راه صفرا افتد دوم تولد کرم در روده ها سوم ضعف جگر در کشیدن کیلوس بخویشتن و آنرا
خون گردانیدن و باید دانست که ثفل طعام فضله بود که تن را بدان حاجت نیست و باز ماندن آن در روده اعور و قولون
نشان ضعف قوت دافعه باشد و زیانکار باشد و غذاهای لطیف زود تر هضم شود و خون گردد و ثفل آن کمتر باشد غلیظ غذا
زود تولد خون کمتر تواند بود و ثفل آن بیشتر باشد و غذا که میانه باشد ثفل باندازه آن باشد *

فصل دوم در بیان تری و خشکی ثفل سبب تری ثفل آنست که تری و لطافت کیلوس بجگر نرسد و با ثفل بروده فرود میاید
بدین سه حال باشد یکی ضعیفی جگر در جذب کیلوس و ضعیفی رگهای ماساریقا دوم سده که در رگهای ماساریقا افتد سوم آنکه
طعام که بسبب طعام زیاده خوردن باشد تا طبیعت از هضم آن عاجز ماند جمله ثفل گردد و تری کیلوس با آن فرود آید تا هضم دوم

اگر طعام از اندازه خورده آید غلطی بمعده آید که طعام را بهضم دفع کند سوم فرود آمدن تریها از دماغ آمیخته شدن با ثفلی و این حالها از رنگ ثفل معلوم گردد هرگاه ثفل همرنگ غذا باشد دلیل ضعف جگر و سده ماساریقا بود و اسباب خشکی ثفل شش نوع است یکی ریاضت قوی دوم ادرار سوم بسیاری عرق چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذاهای خشک ششم ماندن ثفل در روده اعور و قولون و هرگاه قوام ثفل مختلف بود علامت ناهمواری هضم و ناگواریدن و تقبیض از طعام باشد پس بهترین ثفلی آن بود که قوام او هموار پیوسته باسانی آید و بقوام عسل بود و مقعد از اندک بسوزد و بزردی مائل شود و بدبوی با قراقر باد نباشد و بوقت عادت آید و ناهمواری قوام ثفل ناطبیعی بد باشد و نشان گدازش تن بود و گاهی باشد که صدید گرم از جگر برده آید چندان در رنگ نکند تا با ثفل بیامیزد و بدان سبب ثفل بعضی خشک بعضی نرم باشد

فصل سوم در بیان رنگهای ثفل زردی غالب نشان بسیاری صفرا باشد و زرد شدن ثفل در آخر بیماری علامت پرداختن ماده بیماری باشد و ثفل سبز یا رصاصی یا تیره که سبب آن طعام نباشد نشان سردی احشا باشد ثفل سفید رنگ دلیل ناگواریدن طعام باشد یا نشان سده منفذ مره یرقان و ثفل با ریم آمیخته علامت انفجار دبیله باشد و سیاهی ثفل بد باشد اگر در اول بیماری بود و نشان آفتی و حرارتی عظیم باشد در جگر و نشان اخلاط و عفونت سودا و مضرت این نوع ثفل مضرت تباه شدن طعام در معده بود و در رنگ ثفل سوداوی همچون رنگ خون سیاه باشد محترق آنست که خون فسرده باشد و سودا افسرده نباشد و رنگ دار و ترش بود مقعد را بسوزد و بوی ترش دهد و زمین را از وی برجوشد و ثفل سودا که در آخر مرض خیر بود و ثفل سوداوی صرف بد باشد و نشان سوختگی رطوبت باشد

فصل چهارم در بیان ثفل منتفخ و سبک ثفل منتفخ همچون سرگین گاو باشد و علامت غلبه بادها در بر سر آب بایستد و ثفل خداوند قولنج بادی چنین باشد

فصل پنجم در بوی ثفل بباید دانست که ثفل بسبب آن خوردن چیزهای بدبو باشد که بوی ثفل را ناخوش کند چون انگوزه و سیر غیر آن دلیل بسیاری خلط عفن باشد و ترش بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیاری بلغم ترش باشد

فصل ششم در بیان کفک ثفل و قراقر کفک ثفل نشان حرارت عظیم باشد که اخلاط را بجوشاند یا علامت بادها باشد که با اخلاط آمیخته گردد و اگر ثفل باواز بیرون آید نشان تولد باد باشد و آواز باریک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر قوت دافعه قوی بود ثفل باواز بیرون آید و در معده و روده بیرون هیچ تولد نکند و معده گرم بخارها را لطیف کند و بادها بشکند و حرارت معتدل رطوبت را تحلیل کند و بخارها انگیزاند و بادها تولد کند

فصل هفتم در بیان چربی ثفل بباید دانست که ثفل چرب و لزج که بسبب معتدل خوردنی چرب نباشد علامت گدازش اندام باشد لیکن ثفل چرب نشان گدازش پیه باشد و لزج علامت گدازش گوشت و اندامهای ممتلی باشد

باب یازدهم در بیان حالها از عرق و سبب آن و این پنج فصل است

فصل اول در آنچه عرق از چه چیز و غذا که در رگهای باریک بمصاحبت آب گذرد و آن را رقیق سازد و پاره صفرا که آمیخته کرده بسبب تیزی گرمی آن باندامها رساند و چون غذا باندامها رسد بیشتر از آب گرده و مثانه آید و اندکی با غذا از رگها

بیرون آید انچه غذا صرف بود اندامهارا فواید و آب و بعضی بخار گردد از مسام بیرون آید آن را توان دید و بعضی با فضله که آنجا باشد بیامیزد و عرق گردد و از عرق هر کس بوی آن خلط آید که در تن او زیاده باشد و اگر فضله غلیظتر باشد باقی آب را نشف کند و بصحبت آن از مسام بیرون آید و بر ظاهر پوست تن بماند و آن سرخ باشد و گفته اند که عرق از حال گندگی خون و هضم خبر دهد و آن را حال فضلهاے که در اندامها باشد

فصل دوم در بیان بسیاری و اندکی عرق از رطوبت رقیق و کشادگی مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق بیشود و سودمند باشد چه تندرستی و چه بیماری انچه در روز بحران شود بیمار سبکتر شود و عرق بسیار در تندرستی بی سبب نشان آن باشد که طعام بیشی ازان خورد که قوت باید و اگر بسیاری خوردن نبود با استفراغ حاجت بود و بسیاری عرق با اسهال و ادرار بد باشد و عرق اندک با علامت امتلا بد بود و هرگاه عرق در سر و گردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف قوت حیوانی باشد یا نشان ضعف خواهد شد خاصة در تپ حاده و محرقه که عرق طبیعی سه نوع است یکی آنکه سبب قوت دافعه باشد چون عرق بحران دوم آنکه سبب آن حرکت و ریاضت باشد سوم آنکه سبب آن هوا گرم باشد چون تابستان و عرق گرم آید و عرق ناطبیعی پنج نوع است یکی آنکه سبب گدازش اندامهای باشد دوم آنکه سبب ضعف قوت ماسکه بود سوم سبب ریاضت بافراط چهارم بجهت آنکه در گرمابه افراط باشد پنجم آنکه سبب صعوبت مرض باشد و نه در روز بحران بود و عرق این نوع را طبیعی خواسته از بهر آن گویند که رطوبتهای طبیعی در وی خرج شود و بسیاری عرق در یک عضو علامت ماده بسیار بود در آن عضو بد

فصل سوم در بوی و رنگ و طعم و حال عرق بباید دانست که عرق سپید و ترش علامت رطوبت باشد و عرق زرد و تلخ تیز نشان غلبه صفرا بود و عرق برنگ سرخ دلشان غلبه سودا باشد و گاهی عرق خون بود بد باشد و عرق بود ار و گنده نشان عفونت اخلاط باشد

فصل چهارم در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد در تپهاے حاده بد باشد و در تپ آهسته بدان مرتبه بد باشد و تپ حاده قوت را زود ضعیف کند و عرق گرم در همه تپها و بیماریها امیدوار تر باشد

فصل پنجم در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان رقیقی ماده باشد عرق لزج علامت غلیظی و ضعیفی و دشواری و درازی بیماریها باشد

باب دوازدهم در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است

فصل اول در بسیاری و اندکی نفث رطوبت پخته را گویند که در نزله و علت ذات الجنب ذات الریه بسرفه برآید و انچه خام بود بزاق گویند اما پدید آمدن نفث خام رعونی و عجز طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز نفخ بود و نفث باعتدال نشان آن بود که بیشتر از ماده شد و نفث بسیار اگر بسیاری بسرفه برآید نشان پختگی باشد و بیمار ازان راحت یابد و اگر مریض راحت نیابد بسیاری ماده باشد دلیل آنکه هر وقتے نزله تازه میگردد

فصل دوم در بیان رنگهاے نفث سپید از خامی باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بدشواری برآید و پخته باسانی برآید و زردی نفث نشان نزله صفرا باشد و سفیدی و تیرگی و سوختگی علامت حائل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی و کبودی نشان

سوختگی و نفث سرخ علامت غلبهٔ خون یا نشان تهیدن رگی در آلتهای دم زدن و آلودگی سپیدی بسرخی نشان بیماری سل باشد

فصل سوم در بیان بوی و طعم نفث شیرین آواز غلبهٔ خون و بلغم طبیعی بود و فرق میان هر دو برنگ بود و نفث بی طعم نشان بلغم معتدل باشد نفث شور دلیل بلغم گرم شده بود و آنچه از شوره رگ زرد و تیز شود نشان سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت و ضعف باشد و نفث بد بو ناخوش مزه نشان عفونت بود

فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق بود نشان خامی و آغاز نضج باشد و غلیظ علامت ضد آن و معتدل نشان پختگی بود و نفث گرد نشان آنست که ماده غلیظ و قصبهٔ شش سست و حرارتی عظیم آزاد و وقت بر آمدن گرم میسازد بقراط گفته که نفث هائی کسیکه در ابتدا بود نشان ذبول باشد و میگوید که بسیار دیدم که بیمار از علت درون باز گشت و اگر با لاغری با نفس کردن تپ باشد و علامت غلط باید بدباشد

فصل پنجم در بیان زودی و دیری و دشواری و آسانی نفث زودی و آسانی نفث نشان سلامت و قوت طبیعت بود و دیری و دشواری علامت خامی و ضعف قوت و عجز طبیعت باشد

باب سیزدهم در بیان شناختن احوال که در تن پدید آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این شانزده فصل است

فصل اول در شناختن اجناس سببها و انواع آن سبب احوالی بود که طبیب اول آنرا جوید و تدبیر زایل کردن آن کند تا آنچه هر یک تولد کرده باشد زائل گردد و این سببها را طبیبان اسباب ستّه گویند و ذکر کرده شد و اسباب سه است اول را سابقه گویند و آن امتلائے هست از اخلاط دوم را اسباب واصله گویند و این پری رگهاے تولد شده و تباه شدن اخلاط و گذر نا یافتن مواد عفونت و مانند آن سوم را اسباب بادیه گویند و آن نشستن در آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیز گرم مثل فلفل و سیر خوردن و تولد تپ از آن و چون زخمی بر سر آید و آب بچشم آید و آنرا انتشار گویند و هر چه مانند این بود اسباب بادیه گویند و طبیب باید که اسباب که اصل مرض و از آن سنت باز جوید تا آنچه بسبب عرض شده اول آنرا دفع نماید چون پلپل خوردن تولد گرمی را و افیون خوردن تولد سردی را و بعضے باشد که بعرض سبب گردد چون نشستن در آب سرد و بسته شدن مسام و چون سقمونیا گرم است استفراغ صفرا لسبب سکون حرارت گردد بعرض

فصل دوم در بیان سببها که تن را گرم کند یازده است ده سبب تن را گرم کند طبیعی و یک سبب سوزنده و گرم کننده ناطبیعی است آنچه گرم طبیعی کند اول طعام و شراب معتدل بمزاج دوم مقدار دوم حرکت در ریاضت معتدل سوم ضمادها و طلاها معتدل و حجامه گذاشتن خون بیرون ناکردن چهارم گرمابه معتدل پنجم خواب و بیداری معتدل ششم غم باعتدال هفتم شادی معتدل هشتم نالیدن باعتدال نهم داروی معتدل دهم در آب سرد نشستن چنانکه باید سبب گرم کننده ناطبیعی عفونت است که مزاج بگرداند رقیق را بتحلیل خرج کند و باقی را غلیظ کند و بسوزاند و این را عفونت احراقی گویند و گرم کردن ناطبیعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و آن را از اعتدال بیرون نبرد

فصل سوم در بیان سببها که تن را سرد کند آن سبب که تن را بر درساند یازده است اول خشک ریاضت با فراط دوم حرکت

وریاضت ناکردن سوم بسیار خوردن طعام و شراب هضم ناشدن و رطوبت تولد کند چهارم غذا نا یافتن پنجم طعام و شراب ادویه
سرد بکار داشتن ششم هوا گرم در غایت و ضمادهای گرم و غسل بآب گرم تحلیل کند هفتم غسل بآب قابض که مسام را به بندد هشتم ضمادهای
سرد بفعل و قوت نهم استفراغ ها بافراط و بسیاری جماع از آن جمله است دهم سُده از بهر آنکه گذر حرارت غریزی بسته شود
و اندامها حرارت نیابد و سرد شود یازدهم شادی بزرگ دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم لذت عظیم چون جماع و مانند آن
چهاردهم صداع ها که سردی آرد چون خدمت گرمابه که حرارت را تحلیل دهد پانزدهم بسیاری خلط خام

فصل چهارم در بیان سببها که از وی تری حاصل شود سبب تری یازده نوع است اول آسودگی و ریاضت ناکردن
موجب آنست که هضم نیک نباشد و رطوبت خام تولد کند دوم بسیاری خواب سوم باز ایستادن استفراغ ها که عادت بود
چهارم استفراغ صفرا که بافراط باشد پنجم بسیاری غذا و بسیاری مستی ششم بسیاری خوردن شیر و خیرات و میوه تر هفتم گرمابه بعد
از طعام هشتم در هوای سرد مسکن ساختن نهم هوای معتدل از بهر آنکه رطوبت را در حرکت آرد و تحلیل ندهد دهم نشستن در آبهای
خوشگوار هنگام اعتدال هوا یازدهم شادی معتدل که حرارت را بجنباند و تحلیل ندهد

فصل پنجم در بیان سببها که خشکی آرد و آن یازده است حرکت و ریاضت بافراط و استفراغ بافراط و مجامعت بسیار و
نا یافتن غذا و داروهای خشک و خشم بافراط و اندیشه بسیار و سرما سخت که باندامها برسد و غسل کردن بآب قابض که منفذ
غذا بسبب سده بسته گردد و ضمادهای گرم تحلیل کننده دیگر مایه که در و بسیار باشند و عرق بسیار آوردن
فصل ششم در بیان اسباب سده اسباب سده هفت چیز است تولد سنگ در مجاری بول و خون بر سر جراحت بسته شدن و ملتحم شدن ریشی و جراحتی و
گوشت فزونی رستن ثولول و غدد پدید آمدن و آماس که منفذ را تنگ کند و داروهای قابض ضماد کردن و غبار بشره مسام را به بندد
غذای لزج و مغزی خوردن مثل نان میده و تره و حلوا که از نشاسته بود و هریسه و پاچه و مانند آن خاصه که بعد از این غذاهای
فصل هفتم در بیان گشاده شدن مسام و سُده سبب گشاده شدن مسام سه نوع است اول داروهای گشاینده بکار داشتن
دوم داروهای که رگها و اندامها نرم کند سوم نفس و یر باز کشیدن و بخود فرو خلتن و گرفتن

فصل هشتم در اسباب نرم کننده اسباب نرمی سه است یکی بکار داشتن چیزهای نرم و لزج چون لعابها و کثیرا و مانند
آن دوم چیزهای نرم و چرب چون مسکه و روغن گاو و شیر سوم شیرینی ها چون فانیذ و شکر و مویز و انجیر و بادام
فصل نهم در سببهای درشتی سبب درشتی پنج نوع است اول داروهای قابض مثل هلیله و خرنوب و مانند آن دوم غذاهای
تیز چون انگبین و سرکه و خردل و جمله ترشی ها سوم هوا سرد چهارم دود و گرد پنجم غذای درشت چون ارزن و بلوط
فصل دهم در اسباب تخمه و امتلا و آن پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب بمرتبه که قوت هاضمه از هضم آن
عاجز آید بدان سبب تخمه و امتلا حاصل آید دوم گرمابه که طعام باندامها کشیده شود و امتلا تولد کند سوم استفراغ و جماع و
ناخفتن و ریاضت و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیف قوت هاضمه و دافعه

فصل یازدهم در ضعیفی اندامها و اسباب آن باید دانست که فعلهای اندامها بقوت لیفها و عصبها است قوت مطلق آنست که
بافتگی و نهاد آن سست گردد معلوم شده که قوت جاذبه از قوت لیفها حاصل آید که از دراز نهاده است و ماسکه از لیفها که بوریا نهاده
و دافعه از لیفها که پهنا نهاده است و فعل اندامها بیافتگی و قوت آن حاصل میگردد حاصل قوت عضوها و لیفها و عصبها پیچون
حال جامه که از بسیاری داشتن سست گردد و این سستی را تحلیل گویند ضعف مطلق این است و ضعف پنج نوع است اول
آنکه گوهر عضو ضعیف گردد دوم آنکه در آفرینش گوهر نازک باشد سوم آنکه روح ضعیف گردد چهارم آنکه قوت ضعیف گردد
پنجم آنکه در عضوی مرضی باشد از امراض ترکیب و سوء مزاج سرد که حس عضو را باطل کند سوء مزاج گرم عضو و روح را ضعیف
گرداند سوء مزاج منفذها و راهها بسته شود و سوء مزاج تر اندامها را نرم کند و هرگاه سوء مزاج تر با ماده باشد سده گردد انواع
استفراغها ضعف آرد چون تباهی آب و غذاها و بویها ایستاده و ناخوش و بخار آب ایستاده و بخار زهرناک که در هوا آمیخته
گردد و دردهای صعب و ضعیف در دمعده و ضعیفی سر معده و ضعیفی آن سبب ضعیفی همه تن باشد و کشادن آب در استسقا و خون
بسیار بیرون کردن و شگافتن دبیله بزرگ و ریم بسیار از اسباب ضعف است -

فصل دوازدهم در بیان سببهای درد معنی درد آگاه بودن عضو است بر گشتن حال ناطبیعی و درد را اسباب دو نوع است یکی آنکه
مزاج عضو بگردد و بیکبار و این را سوء مزاج مختلف گویند دوم تفرق اتصال و هرگاه این مزاج گردد مزاجی چندان پدید آید
این آگاهی درد باشد و سوء مزاج دو نوع است یکی مختلف دوم متفق از بهر آنکه گویند که حس را از پدید آمدن آن آگاهی و باشد و
آن نباشد از جهت این است که خداوند تپ دق از حرارت تپ خویش آگاهی نیابد با وجود حرارت که بیشتر از تپ غب است و دق از جهت
که دق بتدریج متمکن شود و حرارت غب ناگاه پدید آید و چون تپ برطرف شود و مزاج غریب باطل گردد و مزاج اصلی بحال
خویش آید و سبب حس الم سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج گرم و سرد سبب الم است و سوء مزاج تر هیچ وجه سبب الم
نیست و سوء مزاج خشک بوجه سبب الم بود و جالینوس گفته که حس الم از مزاج سرد و گرم سبب تفرق اتصال بود از بهر آنکه گرمی
باطل است و تحلیل موجب تفرق و سردی و اجزای اندامها بهم آرد و اجزای آن از دیگر بهم شود و بضرورت از جزوی دیگر دور شود
این دوری تفرق اتصال بود پس اولی آنست که گویند که سبب حس الم سوء مزاج است یا تفرق اتصال

فصل سیزدهم در بیان انواع و اسباب یک یک المها باید دانست که الم آگاهی است از حال ناموافق و نسوت آگاهی بود از
حال موافق و الم پانزده نوع است یکی خارش است و سبب آن خلط شور یا تیز باشد دوم الم است که گویی چیزی درشت بدان
میرسد سبب خلطی تیز باشد و چیز غریب مثل ریگ مثانه و گرده سوم الم است خلنده و آنرا ناخس گویند و سبب آن سبب تفرق
اتصال که غشای عضو را هم بکشد چهارم الم بود که موضع را میفشارد و ضاغط گویند و سبب آن خلط بسیار و باد بسیار که جایگاه
بر عروق تنگ کند پنجم الم را گویند که آن عضو اجزای آنرا میکشند و ممدد گویند و سبب ماده بود که عضله را هم بکشد ششم آنست
که اجزا از عضو همه از هم باز میشود و متفسخ گویند و سبب آن ماده باشد در میان گوشت و غشاء عضله هفتم ضعفی پدید آید در

سوضع و سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله و عصب نارسیده هشتم المی بود که سوراخ میکند و عضو را میکشد و آنرا اکثر گویند سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله و عصب نارسیده و نهم المی بود که عضو را گوئی سوراخ میکند ثاقب گویند و این الم در علت قولنج یافته شود و سبب آن بادی غلیظ باشد در روده قولون و دهم المی بود که گویا جوالدوز سوراخ میکند یازدهم آنست که مزاج عضو سرد شده باشد که منفذ روح حساس که بدان عضو آید بر بندد دوازدهم ضربان گویند سبب آن آماس بود گرم یا سرد سیزدهم المی باشد که آنرا ثقیل گویند و سبب آن آماس بود در عضوی که آنرا حس نباشد مثل شش و جگر و گرده و سپرز بجهت ایس کشیده شود چهاردهم انواع ماهر کیست و اعیان گویند و سبب آن امتلاء همه تن باشد و اندامها را بزیدن گیرد نوع پانزدهم المی سوزنده است و مراع گویند سبب آن خلطی باشد گرم یا تیز در آن عضو۔

فصل چهاردهم در سببهای که اندامها از جای خویش بیرون آرد و این چهار نوع است یکی کشیده شدن رباط و سستی عصب سقوط و انسی و مانند آن دوم رطوبت لزج سوم غلیظ در مفصلی بماند و سر استخوان از مفصل بیرون آرد افتاده چنانکه در نقرس چهارم ماده که گوهر عصب و رباط را تباه کند چنانکه در اعضا علت جذام

فصل پانزدهم در بیان سبب آماس و این هفت نوع است اول آنکه گوهر قبول اخلاط کند چون وق شیوخ و بخار خالی که مسام بیرون آید و بخار و خالی که ماده دموی است دوم آنکه گوهر نرم متخلخل باشد فضلها پدید آید و چون گوشت نرم بس گوشت ران و بغل سوم آنکه عضوی که نیک بود در دو ماده بسیار آید و موجب آماس گردد چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا بسبب آفت ضعیف شده باشد پنجم آنکه بسبب وجع و الم از زیر بر عضو رسد ماده روی بدان آرد و موجب آماس گردد ششم آنکه عضو باشد که او یا غست تعبیب کمتر یابد و تحلیل نیابد آماس بود هفتم آنکه مزاج عضو گرم بود گرمی ماده را بسوی خویش کشد *

فصل شانزدهم در بیان آنکه بعضی چیزها که در اندرون تن اثر نه کنند و بعضی در بیرون نکند هر چیز که بجز ملاقات در پوست اثر کنند و بسوزد و اگر بخورند اثر اندرون اثر نکند چیزی باشد گزنده و تیز و طبیعت آن قوتی باشد قوی بدان قوت اجزا را در مسام اثر شود و آنرا بسوزد و چیزها دیگر است که بجز درون اثر کند و بیرون هیچ اثر نکند آنچه از بیرون اثر نکند چیزهای تیز است چون سیر و پیاز و دیگر تند مردم از این نوع چیز با نان و گوشت و غیره بخورد و با اندرون مردم آمیخته و سرد شده رسد و اثر او پدید آید اما آنچه از بیرون اثر نکند و در درون اثر کند چون حشیش و مانند آن اجزا آنرا قوت نیست که در مسام بگذرد و بمنفذ روح برسد بر حال خویش بماند اثر او نیابد

باب چهاردهم در بیان احوال ادن و مردی و آن شش فصل است

فصل اول در لذت جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بساید یا گرم و نرم باشد از سودن آن لذت یافته شود چنانکه دست و پای گرم و نرم بمالند و سینه باز نهند و گرم کنند از آن لذت یابد قضیب عضوی عصبانی است حس او قوی از سودن با رحم لذت بسیار یافته شود اما سبب بیرون جستن آب آنست که بسبب حرکت جماع حرارت بجنبد آن باد قضیب را بر انگیزاند و هر دو یار شود و سبب بیرون جهانیدن آب باشد

فصل دوم در بیان باز ایستادن حیض در مدت آبستن و سبب باز ایستادن حیض در مدت آبستنی آنست که آنچه بحیض خواهد آمد از جهت پروردن نطفه بکار آید و از بهر آنکه تندرستی زنان در آن است که حیض ایشان بوقت و باندازه برود اخلاط بد از تن ایشان باین طریق پاک شود هرگاه آبستنی بود از پاک شدن فرزند در بیشتر حالها تندرست و خوش و قوی و آفت آبله که بزرگان ست کمتر رسد و بد پرورش فرزند از غذاء پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگتر شود و آن غذا که در رحم همی یابد اد تمام نباشد از جهت طلب غذا ار حرکت کند و پیوندهاے که رحم پیوسته است گسسته شود و چون پیوندهاے گسسته شود زیاده نتواند بود و راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب زادن اینست

فصل سوم در سبب آنکه بچه بهفت ماهه زیاده تندرست باشد و بقاے یابد و آنچه بهشت ماهه زاید زود بمیرد و نطفه در رگها بیش چهل روز جنین گردد و بچه که در شکم مادر باشد جنین گویند آنچه زود جنین گردد در سی و پنج روز باشد و آنچه دیرتر جنین گردد در چهل و پنج روز جنین گردد و بعد از نود روز چند هر وقت بدن که در وی جنین گردد و مضاعف شود جنبیدن آغاز کند و هرگاه سه پاره گردد وقت زادن بود بدین آنچه در مدت هفتاد روز جنید از پس هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود روز جنید نه ماه تمام آید درین حساب کم و بیش بسیار افتد تحقیق آن در کتاب ذخیره قانون مذکور است

فصل چهارم در سبب افتادن دندان و دندان بهفت سالگی ماده دندان نخستین ماندگی و ضعیفی در خورد اندامهای طفل باشد و هر که قوی تر شود و نیز اندر قوی حاجت آید قوت دندان نخستین همه عمر بخدمت خائیدن و شکستن غذا ها غلیظ وفا نکند دندان اول را بیرون اندازد و دندان قوی تر آرد و پس از بلوغ بعضے مردمان را دندان خوردگی بر آید و آنچه بعضے بر آن دندانهاے افتاده باز بر آمد نتواند بود

فصل پنجم در بیان بر آمدن موے بر روے و دمیدن ناخن موے از بخار دخانی روید و همیشه بخار ها از مسام بیرون شود آنچه لطیف بود درنگ نکند و آنچه کثیف باشد در مسام بماند و موے گردد در حال کودکی چون بخار دخانی کمتر بود موے کمتر روید و چون از کودکی در گذرد موے روے بر آید و زنان را از بهر آنکه بخار دخانی کثیف و رطوبت غلیظ است موے نروید و آنچه بکناره انگشتان بیرون کند ماده ناخن است

فصل ششم در مرگ طبیعی و مرگ مفاجات معلوم باد که سبب زندگانی حرارت غریزی است که در دل بود و از دل بهمه تن میرسد چنانکه در خانه آتش باشد از آن آتش در هوا آن خانه پراگنده میشود و همه خانه گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و شرح آن یاد کرده شد و معنی زندگانی آنست که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و مرگ باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی بود و باطل شدن ادراک و حرکت بدان سبب بود و ترکیب تن حیوانی ترکیبی پایدار نیست و ماده ها و تباه شوند همه انواع سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی که از هواے سرد بر دل غالب گردد حیوان را هلاک میکند و سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند و هوا ر مزاج خشک بافراط بد و زخ منقطع گرداند و سوء مزاج تر مفرط طبع سرد است و آنچه از جهت ترکیب ده های آنست که تن حیوان را از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه به تحلیل میرود باز توان آورد بدین سبب بضرورت ماده منقطع گردد و پایدار نماند و مزاج تواند معتدل تر از مزاج همه عمر باشد.

و بعد از جوانی عمر گرمی نقصان گیرد تا چون بکهولت رسد گرمی و تری بسیار نقصان گرفته باشد و روی در نقصان دارد تا هیچ
نماند و اسباب نقصان بسیار است پاره بجز کیتهای و رنجهای تحلیل پذیرد و هر دو پاره حرارت اصلی خرج میکند چنانکه فروغ چراغ
روغن را پاره باسباب دیگر چون شادی و غم و مانند آن خرج شود از غذا بدل آن بجای بیاید و در پیری هضم کمتر باشد و سردی
و تری بسیار و حرارت اندک و این هر دو بتدریج حرارت غریزی میراند بدین سبب تن حیوان همیشه پایدار نباشد و انده تمامه
طبیبان آن را مرگ طبیعی گویند اما مرگ مفاجات بیرون آمدن روح باشد از دل بیکبار چنانچه در شادی مفرط سرمای قوی یا
در غم بزرگ ناگاه افتد یا تیر شدن تجویف دل از خون منفذهای و رگهای ممتلی گردد و روح و حرارت غریزی را جای دم زدن
نماند و روح بیرون گریزد و حرارت فرو میرد و تجویف دل و منفذهای روح همه ممتلی گردد و خناق قلبی تولد کند و مردم
بمفاجات بمیرد و ملمس گرم باشد و طبیب جاهل پندارد که سکته است و مرده باشد این حال کسی را افتد که پیوسته شراب
خورد و گوشت بسیار و قت مستی بیشتر واقع شود خاصه که فصد استفراغها نکرده باشد

باب پانزدهم در بیان شناختن احوال از نضج و نشان سلامت امید نشانهای بد و ناامیدی و آنچه از ذات بیمار جویند و در حالهای که در تن بیمار از خیر نشان بد و از بیماری دیگر زائل شود این باب ده فصل است

فصل اول در بیان آنکه طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض چگونه جوید و بر حقیقت بیماری که کدام نوع است و کدام بیمار است
واقف گردد طریق آنست که جنس بگیرد و گوید بیمار است و علاج بیماری باید پس انواع که در زیر جنس باشند بجوید و هر یک را بالفصل
از یکدیگر جدا کند و انواع بیماری بسیار است آماس و درد و تپ و اسهال و قولنج و مانند آن مثلاً گوید این بیماری تپ است
و تپ انواع است حمی یوم تپ دق و عفونت اخلاط باشد پس تپ عفونی انواع است و فصل هر یک بدست آرد این تپ
غب است و تپ غب خالصه است و غیر خالصه و شطر الغب است و فصل بجوید تا خاصه بیماری بدست آرد مثلاً گوید این بیماری غب
خالصه است و از عفونت صفرا است تا بدین طریق بیماری او مشخص گردد و حقیقت آن بداند که این بیماری گرم است
و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا ضعیف باشد که یک نوع را باشد چون تلخی دهان در تپ صفراوی و عرض خالی
باشد که تابع بیماری بود چون تکسر و صداع و غیر آن هرگاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری بدین
ترتیب باز جوید زود واقف گردد و اگر ازین طریق غافل شود ممکن نیست که بر هیچ بیماری وقوف یابد

فصل دوم در بیان نضج و آن پخته شدن ماده بیماری بود و نضج دو نوع است یکی حقیقی که قوت مغیره ماده بیماری را ساخته دفع
طبیعت گرداند و بر وی غالب شود و نضج ناشده ماده و بیماری بر قوت مغیره غالب شود دیگر ادبار به آید مثال نضج شده آنکه در ذات الجنب
برقه رطوبتی پدید آید بقوام معتدل و سپید و اندکی بزردی زند و آسان برآید و اگر با آتش گزارند بوی ناخوش ندهد و اگر بقوام غلیظ
یا رقیق و برنگ سیاه یا سبز ناخوش بوی بود علامت عفونت و تباهی باشد و اگر هیچ بر نیاید نشان تمامی عجز قوت و دوری از نضج بود

فصل سوم در بیان منفعت نضج خطر و قوت در بیماری پیش از پدید آمدن نضج حقیقی باشد و بر وقت نضج پدید آید و

بیماری در نقصان افتد و خطر نکند و مگر در علاج غلطی رود و نضج نشان سلامت بود و اگر نضج نشود علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریهاست که دراز گردد و بتحلیل دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر قوت ضعیف باشد با خطر بود و در آماس یا ریم سفید و هموار پدید نیاید پخته نباشد و در تب نیز در بن شیشه رسوب سفید نباشد ماده تپ در رگهای پخته نشود و از پس نضج ایمنی از خطر باشد و نضج حقیقی با علامت مرگ یکی نباشد و در بعضی بیماری نشان نضج با علامت خطرناکی یکجا افتد و با نضج خطر کمتر باشد و طبیب جاهل این معنی را گوش ندارد و در غلط افتد

فصل چهارم در بیان که نضج چگونه پیدا آید و اثر آن از کدام عضو جوید چنانکه در بیماری آلت دم زدن اثر از نفس جوید و در بیماری روده در حال ثقل نگاه کنند و در مرض جگر در حال بول و در دماغ چون زکام و سرسام از رطوبتها که از بینی فرود آید و در مرض چشم از رمص و در تپ و در رسوب نگاه کنند از بهر آنکه ماده تپهای عفونی بیشتر در رگها باشد و اگر با تپ آماسی باشد آثار نضج در بول و هم در موضع آماس باید جست و در بیماری جگر و سپرز و معده و روده طبع خشک باشد و در تپهای دهان خشک و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام بینی خشک بود و در آماسها و ریشها موضع آن سخت باشد و چیزی کمتر بالا آید

فصل پنجم در بیان فرق میان نضج ناقص و نضج تام هرگاه که در بیماری سر چون زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز و بالون گیرد آغاز نضج بود و اگر بر آن ایستد نضج ناقص پایند و اگر قوام آن معتدل شود نضج تام باشد و در درد چشم اشک رقیق و گرم نشان خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود نضج ناقص بود و اگر باز آید و ماندگی رفع کند نضج تام باشد و در ریشهای حال زرد آب و ریم و در زحمت سفید حال نفس برین قیاس بود و در بول نشان سفید رقیق تیره باشد و رسوب نکند و برنگ ناری بود و همه آغاز نضج باشد و اگر بدر رسوب بر سر آب یا در میان چیزی چون ابر سپید پدید آید نشان نضج ناقص است و اگر نضج ناقص بحران هم ناقص باشد و هوا را سرد و نضج را پس افگند و شیربهای خشک نیز گرمابه و نطولها و شربتهای معتدل نضج را یاری دهد

فصل ششم در بیان نشانهای سلامت و خلاص از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری نه است اول قوت طبیعت و آن چنان باشد که نبض قوی و دم زدن طبیعی و نشستن و خواستن و حرکتهای آسان بود و اگر بر پهلو خسپد و آن باشد و پشت نخسپد و در بستر بجانب پا نگردد و در شب خواب بود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نگردد و نباشد و اگر برین حال نباشد و قوت بود زود خلاص یابد دوم از حال دماغ جوید و آن چنان بود که حواس او بسلامت داد و درست عقل و اندیشه درست و سوزندگی و صداع نباشد و در آخر بیماری عطسه نشان قوت دماغ بود سوم از حالت تپ باید جست اگر تپ در همه تن یکسان باشد بر موضع دل و معده و احشا کمتر از جای دیگر نباشد و لرزه در تپهای مطبقه نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از رگهای خاصه اگر در روز بحران بود و بثره که در لب و بینی پدید آید و عرق خالصه نشان خیر باشد چهارم از حال سحنه باید جست و آن چنان باشد که روی بر حال خویش باشد و تغیر رنگ روی و چشم اگر بسبب تفکر و استفراغ و بیخوابی پدید آید باکی نبود و زود بحال باز آید و اگر خلاف این باشد بد بود پنجم از حال بحرانها جویند و آن چنان بود که در روز بحران نیک رعاف یا رطوبتها

پدید آید و صداع زائل شود یا در روز بحران از بیماری حاده یرقان پدید آید یا در بیماری عفونی یقی و اسهال و در روز
این گرمی بزرگ بیرون آید نشان دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر خداوند مالیخولیا و سرسام را نشان بحران انتقال باشد
ید آمدن نفث پخته در ذات الریه خراجی نزدیک سینه نشان انتقال و امیدواری باشد و گاهی خراج ناصور گردد و دانه‌ای
خجه سعال مزمن انی ایل شود و داء الثعلب والی زائل کرده باشد که جرب و بهق و برص بحران انتقال بود از مرض قوی بدان
یا پنجم ششم از حال نفث و آن چنان باشد که از پس نفث رقیق و سپید نفثی با قوام معتدل آمدن گیرد و رنگ آن بزردی
و آسان برآید پختگی ماده باشد و در ذات الجنب ریم سفید و ناخوشبوی نباشد علامت پختگی بود که خاصه از پس آن تب زائل شود
تم از حال شهوت و هضم باید جست که شهوت غذا پدید آید و آنچه بخورد هضم شود و در قوت پدید آید و هشتم از استفراغ و افعال جو بیند
در بیماری صفراوی گوش گران گردد و علامت بر آمدن ماده باشد و بر سر و خشکی طبع و اگر اسهال پدید آید گرانی گوش
ل گردد و درد چشم با سهال صفرا برطرف گردد و استسقا با اسهال رطوبت زائل شود نهم از حال بول جو بیند و آن چنان بود که اگر
ن ترنجی بود در میان آب غمامه باشد معلق و خملهای آن میل بزیر دارد نشان سلامت و ابتدای نضج اگر در بن قاروره ثقلی
سپید و هموار علامت تمامی نضج و آنکه نکوی بول رسوب نیک در نتیجه بیماری احشا و آماس نشان نیک خاصه در بیماری دماغ
فصل هفتم در بیان علامتهای بد که نشان ناامیدی باشد نشانهای بد بسیار است و بقراط حکیم نشان که بد باشد بغایت در بعضی
بیماریها مهلک و در بعضی قتال و در بعضی جایها الموت قریب گوید و اگر دون آن بود مذموم جدا گویند و آنچه دون باشد مذموم و گاهی
ی گردد و بهترین نشانها گفتنی ست و نشانهای بد که در میگردد اول سحنه جو بیند آنچنانست که چشم مدور شود و بنیه رود و بینی تیز و گوش
ر دو نرمه گوش بازگردد و پوست پیشانی کشیده و رنگ روی سبز یا زرد و سیاهی و غبار بر روی پدید آید و رونق و تازگی رنگ نماند مرگ
نزدیک باشد سبب آنست که روح تحلیل یافته و حرارت غریزی ضعیف شده دوم از حال سر جو بیند آن چنان بود که قوت ضعیف
شده و بیماری گرم و با صداع علامت بد ظاهر شود و بیماری قتال باشد و اگر علامت بد باشد و در پیشانی گرانی و صداع بود و بیمار
ان بود و در روز هفتم رعاف کند و اگر رعاف نشود و رطوبتی از گوش و بینی و خراجی پس از گوش پدید آید بعد از آن بستد و زرعاف
شد و اگر صداع پدید آید روز چهارم و پنجم صعب شود و هفتم زائل گردد و اگر روز پنجم آغاز کند و روز چهاردهم زائل شود سوم از احوال حاسه‌ها
بیند چنانکه از بیماری چیزی نبیند و نشنود و بوی نخواهد آمد و صداع نباشد بقراط مهلک گفته نشان ضعیفی روح نفسانی و باطل
شدن قوت حس بود و اگر دست پیش روی می آرد و بوسان انگشت گیرد و یا پره از جامه چیند که ناگاه از دیوار کند و بود و اگر
ن حلل پیوسته گردد و قوت ضعیف باشد مهلک بود و اگر خیالی بیند که قصد او میکنند و از آن بترسد از سودا سوخته بود در دماغ
اگر در میان نیز بیند که برف میبارد یا در میان برف است علامت خلط خام باشد چهارم از هیئات چشم جو بیند چنانکه اگر چشم را
شد سپیدی چشم پدید آید و عادت او تندرستی چنین باشد علامت ضعیفی عصبهای چشم از دیگری فرد شدن علامت باطل
شدن قوت بود سرخی از ماده بسیاری دماغ باشد اشک از چشم از ضعف قوت ماسکه دماغ است بیرون خواستن چشم از زلزله

بود واگر چشم کشاده ماند چنانکه اگر انگشت بوی نزدیک برند بر هم نزند قاتل باشد ورمص خشک ردی بو
واگر بر دیده چیزی مثل خانه عنکبوت پدید آید وبکناره چشم آید موت نزدیک باشد چشم فراخ باز کردن وهذیان گفتن قاتل بو
چنان سیاه علامت قی باشد وسرخ نشان رعاف ورعاز صفرا وهرگاه ودر زیر چشم بثره سفید مثل عدسی پدید آید پس از ده رو
شیر بتی آرزو کند هلاک شود پنجم از احوال بینی جویند اگر بینی بپیچیده یا بهن شود علامت تشنج باشد هرگاه بیمار گوید که بوی مشک
یا بوی گل تر گرد وبوی روغن گاو میاهم ردی باشد واگر زرد آب از بینی کشاده شود موت نزدیک بود واگر گوید از وی
عطسه آرند وعطسه نیاید علامت باطل شدن قوت حس باشد وهلاکت نزدیک بود واگر بینی پاک کند بی سببی ردی بود ششم
احوال گوش جوید نرمه گوش خشک شدن وباز گفتن ردی بود ودرد گوش در تپ حاده قاتل باشد واگر ریش باشد وریم گرد دامید
پدید آید ودرد گوش بر آن ممکن است که ریش گردد وریم آید اما چون بسبب قبض جسم پیش از آنکه ریش گردد وهلاک شود هفتم از احوال
دندان معلوم نماید چنانکه بر هم زدن دندان برسان آنکه کسی چیزی خورد مذموم بود وبر هم سودن دندان وحریر آن ردی است علامت
تشنج فک وعلامت دیوانگی باشد واگر پس دیوانگی پدید آید قاتل بود لزوجت بر دندان نشان ماده غلیظ وافراط حرارت
خاصه در تپ حاده هر ساعت دندانها پاک کردن بی آنکه عادت او باشد وسبز شدن دندان ردی بود هشتم از احوال دهان
زبان جویند خشکی دهان وزبان وکمی آب دهان ردی باشد زبان اگر اول درشت گردد پس خشک شود ونزدیک بتها پس سیاه گردد قاتل
باشد کشاده ماندن دهان از سقوط قوت بود گنده دهان بهن در بیماری حاده علامت سقوط قوت بود اگر بسیار گنده باشد مهلک
بود ترفیدن لب علامت خشکی بود اگر در بیماری حاده بر زبان بثره سیاه مقدار نخودی بر آید وبیمار چیزی بالکیر آرزو کند نشان
آفت که در مجاری غذا شراب بسیار است ونزدیکی هلاک باشد نهم از فم معده باید جست چنانچه در بیماری حاده فواق خاصه بعد
اسهال ردی بود علامت تشنج فم معده باشد وسوزش معده وگرمی آن وطپیدن در تپ ردی بود دهم از احوال حلق
وبدی جویند در بیماری حاده خناق ردی باشد وکوز شدن گردن وچیزی بحلق نارفتن مذموم بود وآب بدهان نارفتن وبجانب
بینی آمدن هم مذموم باشد واگر آماس خناق از اندرون بود وبر ظاهر تن وحلق وسینه خراجی تولد کند ویقی ریم نیاید ودرد
خناق ساکن شود علامت نزدیکی هلاکت بود واگر بقے ریم آید امید وار باشد یازدهم از دم زدن جوید چنانکه متواتر دم
زدن از حرارت عظیم با فراط باشد ودر بیماری حاده دم زدن سرد ومنقطع علامت آفتی بود ودر عضله دم زدن گنده نشان
عفونت باشد در بیماری حاده ودر آخر آن گرم زدن ضعیف ومتواتر وشکم منتفخ گردد وگاه نفس بر مرگ مثل تنفس صد
بود اگر دو وقت هلاک نزدیک بود دوازدهم از خواب وبیداری جویند خواب روز وبیداری شب مذموم جهت آنکه مخالف طبیعی
بود وبیخوابی شب وروز بسبب خشکی دماغ باشد ردی ومذموم بود وغنودن بسیار نشان ضعف وچون بیداری شدید
بسر رود باشد علامت بیماری صعب وعجز طبیعت بود سیزدهم از هیات خفتن جویند هر شکلی که عادت تندرستی نباشد
مذموم بود خاصه اگر بر پهلو خسپد وبے اراده به پشت افتد ودر بستر نشیب فرود آید وپای واطراف برهنه کردن واز

بجانب انداختن زیر عادت گرمی عظیم باشد در باطن و اگر بیمار فربه بود اندامها او گرانی کند در تندرستی سست
ان عادت او بوده باشد سلیم تر بود و فتادن بیمار بپشت بی اختیار فرق نیست میان مردم فربه و لاغر از بهر آنکه از سقوط قوت
از غلبهٔ اخلاط باشد در احشا و بر شکم خوردن نشان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد چهاردهم از احوال پوست
بدن چنانچه اگر بلند روی بخار دود علامت تمیزی رطوبت غریزی باشد دم زدن سرد و بخار گرم از پوست علامت باطل
شدن حرارت غریزی بود و آن بخار گرم از حرارت غریب می خیزد و زود ایستد پانزدهم از پهلو و عضلهای شکم گویند چون
سست عضلهای شکم از ضعیفی و خشکی یا احشا کمتر گواریدن طعام باشد بسبب نحافت هضم یا تقصیر بود خاصة استطلاق با آن بود
در دم باشد گرفتن و هضم بد یا استطلاق علامت نزدیکی مرگ باشد خاصة اگر بشره پهن و رنگ تیره پدید آید برین دم
و طرنجیده شود و یک جانب برخاسته مذموم باشد و اگر شکم بر آید نه از جنبیدن باد ها و پوست شکم خشک باشد علامت آماس
احشا بود شانزدهم از احوال رگهای خرد که در حوالی چشم و پیشانی و آنچه در حوالی بساعد و بندگاه او یا بند دانست سپید
شدند مذموم بود هفدهم از احوال مقعد گویند چنانکه از مقعد بیرون آید و سرخ بوده باز گردد و بی آنکه بیمار را زحیری بود
علامت سقوط قوت بود هیژدهم آنکه اگر قضیب و خصیه هر دو متقلص و تغیر گردانیده یا هم سفت شوند در بیماری حادة از دردی صعب
و باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه در بیماری و آماسیدن مذموم باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی
مدت و در آخر نافع باشد بیرون آمدن تخم در تپ حادة مذموم بود نوزدهم در احوال اطراف گویند سرد گشتن انگشتان دست
در آماس احشا و ضعف حرارت غریزی با مقدمه غشا باشد و مهلک بود کبودی اطراف و ناخنان نشان نزدیکی مرگ است
و سبزی و بنفشی قوی تر و اگر با این حال علامت نیک پدید آید و اطراف بپوشد بیمار خلاص یابد سوزش و ملونست اطراف درون
دنشان مرگ است اگر خشکی گذارد هذیان و تپ مقدمه موت بود بستم از احوال دهان گویند درد و سخت در احشا و تپ گرم
علامت آماس خراج یا حرارت یا قوت بود و ساکن شدن درد بی سببی معلوم مذموم باشد بست و یکم از احوال آواز و سخن مریض
گویند هذیان از اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی و هیچ سخن ناگفتن مذموم است با علامت دیگر
از سبب عضله یا آفت دماغ باشد و بسیار گفتن از مردم کم سخن از اختلاط عقل بود سخن بشتاب گفتن از حرارت و آفت دماغ باشد
دم مرده و آواز دادن مرده از مرگ ترسیدن و سوختن ماده باشد و هذیان و حرکت سر و اطراف و بینی و دیگر اندامهای ساکن
مهلک بود بست و دوم از گرسنگی و تشنگی گویند باطل شدن اشتها در بیماری مزمن مذموم باشد و در بیماری حادة سلیم بود هر گاه
در تپهای محرقه تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوت طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان و دندانها سیاه شود بست و سوم از
آلت گویند بیمار بیقراری اختلاط عقل بر آمدن بخارهای بد باشد سوی دماغ لرزیدن دست و پای و سر که بسبب بحران نباشد از سستی
عضلهای و سقوط قوت باشد بر جستن بیمار و در کس آویختن از بخار خلط سوخته و اختلاط عقل بود و برخاستن و نشستن هر ساعت
نشان آماس آلت دم زدن باشد و آنکه خفته نمی تواند زد و دم نتواند زد و هر ساعت اندام باز یدن و دهان باز کشیدن

کمتمطی و تثاوب گویند علامت آنکه فضله و نشان آنکه طبیعت آن فضله را دفع میکند بست و چهارم از احوال آماسها جوینا
هرگاه در تپ حاده در اطراف و بغل و ران آماس پدید آید مذموم باشد و آماس پس گوش اگر پخته نشود بد باشد و اگر پخته شو
مغرور نباید بود که گاهی مهلک بود همه شرها و آماسها که باز گردد بد بود مگر باز بیرون آید که امید سلامت باشد بست و پنجم
از ریشها جویند و اگر بر تن بیمار ریش کهن باشد و رنگ آن سبز یا سیاه گردد مرگ نزدیک باشد و اگر بر زانوی مریض بثره مقدا
دانه انگور چهار دانه پدید آید و گرد آن سرخ شود در دو هلاک گردد و در تپ حاده بثره مقدار گاورس ظاهر شود بد باشد بثره بیاد
مقدار نخود در تپ حاده هم باشد که بیمار در روز دوم هلاک شود و اگر بر رگ گردن بثره چند دانه مثل انجیر پدید آید در هشتم
هلاک گردد و اگر از تپ گرم بر انگشتان آماس سیاه مقدار دانه آبی یا در عصب بود روز چهارم هلاک شود و اگر بر تن سبات
و گرانی و خشکی طبع بود بعلت سرسام میود بست و ششم از احوال یرقان جویند در تپ حاده پیش از هفتم یرقان شود
باشد و اگر بعد از یرقان اسهال افتد بد باشد و اگر کفک ناک و زمین ازان برجوشد بد بود و اگر در تن بدان و اسهال
پاک شود یا عرق کند امیدوار باید بود سختی جگر در یرقان بد باشد و با استسقای ادا کند بست و هفتم از احوال ناقص
جویند ناقص اگر معاودت بسیار کند و بتهای نوبت صعب و قوت قوی نباشد مهلک بود و اگر قوت بود بسبب ناقص تپ ناقص
گشته نشود بد باشد و اگر اسهال نشود علامت آنست که ماده متحرک است و طبیعت عاجز و اگر بیکبار ناقص شود بر اثر آن عرق
شامل کند و خفت شود نیک باشد بست و هشتم از احوال عرق باید جست بسیاری عرق از یک عضو علامت بسیاری ماده بو
و در آن عضو اگر بیمار بر آن پهلو که تکیه کرده عرق نکند یا کمتر نکند چون بر آن جانب تکیه داد مسام آن گرفته باشد عرق بسیار د
خواب سستی نشان آن باشد که غذا زیاده از آن میخورد که طبع او بر دارد و اگر بسیار نمی خورد حاجتمندی بود باستفراغ و عرق
بسبب تیزی هوا و بسیاری بار انها بیشتر باشد و در اول مرض عرق علامت خلط عاجزی از هفتم باشد قشعریره بعد از
عرق بد است نشان پراگنده شدن خلط باشد در تن عرق سرد در تپ حاده بد باشد و عرق گرم نیز اگر همه تن نباشد چه
از سر و گردن بود بد باشد و سرد بدتر باشد و علامت غشی و اگر با عرق سرد تپ گرم قوی باشد نزدیک آمدن مرگ بود و عرق
بسیار که تپ بدان منقطع نشود و بیمار ازان راحت نیابد از بسیاری ماده ضعف قوت و درازی مرض باشد بست و نهم
نشان بد و نیک از رعاف جویند رعاف اندک و بسیار و رعاف سیاه پراگنده که بر سبیل ترشح آید علامت طاعون باشد
در دماغ رعاف زرد سپر از صفرا سوخته بود و سوزانیدن آن بود دماغ در رعاف را نیک آن باشد که از بینی آید که بیماری
در آن جانب است و آنچه از بینی دیگر آید بدان نیکی نباشد بحران رعافی در بیماری حاده نیک باشد سی ام نشان نیک
و بد از ثفل جویند ثفل سیاه و سبز گنده و چرب در بیماری حاده قاتل باشد ثفل زرد بعد از اول بیماری از صفراست و بد در
آخر نیک بود و اگر از پس ثفل صفراوی راحت نیابد اخلاط همه صفراوی شده و نشان سقوط شهوت باشد ثفل زرد
که بر زمین پهن شود و کناره آن باریک بود زرد آب جگر باشد و اگر در ثفل چیزی بیند چون پوست ترمس مهلک باشد در همه بیماریها

واگر چیزی بیند چون گوشت پاره در ثفل علامت ریش روده عفونت و ثفل سوداوی از پس بیماری دراز و بعد از اسهال
کهن هلاک کننده باشد و رنگ مختلف براز او روز بحران خوردن دارو سودمند نیست و یکم از احوال بول جویند هرگاه بول
گاهی اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز گردد علامت غلظی ماده و درازی بیماری باشد سپید و رقیق بول در مرض ماده
از عجز طبیعت یا علامت بازگشتن ماده از مجری بول اگر بجانب دماغ برآید سرسام تولد کند اگر بجانب احشا میل کند آماس تولد
کند و در از سافل و سر شیف خراجی کند و بول رقیق و سپید دشوار بیرون آید از ضعف قوت طبیعت باشد و بول سپید و رقیق
غلیظ شود و تیره شود و بر آن تیرگی بماند و در بیماری حاده علامت تشنج و هلاک باشد و اگر بول سیاه و رقیق باشد و بیمار طعام
آرزو کند نشان مرگ باشد و اگر بول سرخ و رقیق بود علامت نیک باشد نزدیکی بحران بود و اگر نشان بد باشد دلیل
نزدیکی مرگ باشد بول رنگین که در وی رسوب نباشد علامت نخجگی و خیر نباشد و بسبب درد یا بجهت حرارت یا غذا نایافتن رنگین
شود و باز گرفتن بول در ابتدا یا درد سر بود و عرق بسیار کند علامت گداز تن باشد تقطیر بول در ابتدا آهسته علامت رعاف
ضعف طبیعت باشد و اگر در تپ محرقه بود آفتی در دماغ باشد سی و دوم نشان نیک و بد از قی جویند که تا صفرا و بلغم آمیخته نباشد
نیک نیست و قی صفراوی صرف و بلغم صرف بد بود از بهر آنکه صفرا علامت مزاج گرم و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد و هر
قی که مخالف رنگ بود سپید و زرد و بلغم آمیخته و رنگ گشکاب باشد و آنچه منتن و نیست گرانی بود و بدتر از زنگار است و سیاه
سی و سوم از احوال نفث دم جویند نفث نیک آنست که بسرفه اندک برآید و خلط صرف نباشد و با آب دهان آمیخته باشد و اندکی
زردی زند برآمدن نفث صرف همچون قی صرف بود و نفث سرخ و زرد و سخت و آنچه با سرفه بسیار و نفث سبز کفک ناک و سیاه
همه بد باشد و هر نفثی که در سینه بدان سینه زائل شود بد باشد خاصه سیاه و نفث اندک و برآمدن بدشواری در علت
سل بسیار بد باشد علامت ضعف ضعیف و قوت دخانی ماده و قتال باشد در نفث انقطاب نفث تا بودن دلیل
آماس بود و در التهاب دم زدن دلیل ضعیف و قوت نفث ریم و رطوبت صفراوی علامت عجز طبیعت بود هرگاه در
ذات الریه در اول و چهارم نفث ریم باشد روز چهارم بکشد و اگر علامت نیک باشد ممکن است که تا هفتم یا بستم
مهلت دهد و اگر قوت ضعیف بود در نهم و یازدهم بکشد علامت ذات الجنب در پیری بد باشد علت ذات الصدر
در جوانی بد باشد تپ محرقه رطوبت اصلی را بگدازد و باز ایستادن نفث در علت سل نشان ضعیفی قوت و نزدیکی مرگ باشد
و اگر ریم در سینه بماند شش را بسوزد و فساد آن بدل باز دهد و بکشد و این حکایت بقراط کرده در مجربات خود سی و چهارم
انتقال بیماریها جویند چنانکه اگر قرانیطس بشیر غس گردد ماده گرم به تحلیل دفع شده ماده غیر او مانده و اگر بارعشه
اختلاط عقل پدید آمده رعشه از رگها العصبها انتقال کرد و مضرت آن بدماغ باز دهد و یک بیماری دو گردد

فصل ششم در دلالتهای مختلف که از ذات بیمار و انواع و احوال بیماریها جویند هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار
مخالف مزاج عمر و سال و فصل باشد و هر بیماری که پرهیز و علاج نواب وی اثر نکند بد باشد و هرگاه بیماری زائل شود

باز قوی تر پدید آید بد باشد و اگر مرض زائل شود و در عضو شریف پدید آید بد بود و صداع قوی و یا تپ علامت اماس دماغ بود و اگر علامت ضعیف پدید آید بد باشد و اگر بیمار جوان باشد روز بستم رعاف کند سرسام یا صداع گرانی سر گواره و قی زنگاری نزدیک بود از بهر آنکه صفرا را بسوزد و غشا را خشک کند از پس قی سه روز مهلت دهد یا در حال بکشد ذات الجنب هرگاه ذات الریه گردد علامت بسیاری ماده بود اگر ذات الجنب جایگاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک بود پیش از روز هفتم و در ذات الجنب و ذات الریه اسهال بد باشد علت سل و اسهال و اختلاط عقل و درد سر و موی ریختن و بے طاقتی درین مرض علامت نزدیک آمدن مرگ بود عرق بسیار نشان گدازش و تحلیل ترهابود خفقان غشی بسیاری سبب مقدمه موت مفاجات بود و استسقا یا تپ پس از بیماری حاده بد باشد از بهر آنکه علاج تپ استفراغ است نباید و استسقا یا اسهال صفراوی بد است از بهر آنکه بسبب اسهال صفرا استسقا محکم شود و فواق و قی در قولنج بد باشد قولنج ایلاؤس با تقطیر بول در روز هفتم بکشد و اگر تپے دارد و ادرار بول شود امید سلامت باشد مغص و قی اختلاط بهم باشد مهلک بود به قی و اسهال خلط گوناگون آید یا عرق پراگنده و تیره و رنگ بر اندامی دیگر باشد علامت خلط بد بود و اسهال سبز و گنده ماده بد از تن پاک ناشدن فساد آن بدل و دماغ رسد و بکشد اختلاج شراسیف و اضطراب حرکت چشم خاصه در تپ بد باشد پدید آمدن خفقان ناگاه در تپ با امساک طبع مقدمه موت بود سرد شدن ظاهر تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی در تپ لازم کشنده بود و بول صفراوی که اول سپید بوده باشد و با کف آن خونی سیاه از بینی آید بد بود و نشان غلبه حرارت و جوشیدن ماده و سوختن خوار باشد

فصل نهم دربیان آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود و اعتماد بر کدام اندام بیشتر باشد و دلالت چشم بسیار قوی بود بر انواع حرارت جگر از و معلوم شود و سبب قوت زبان آنست که در وی رگهای گوشت متخلخل است بادهای و رنگهای زود قبول کند و سپیدی زبان دلیل سردی معده و سردی جگر است و نشان بسیاری رطوبت و خشکی و درشتی زبان با سرخی علامت آماس خونی در معده یا در دماغ و زردی زبان و سبزی رگهای زیر زبان دلیل صرع ست و سلامت خواب اگر باران و برف و سرما باشد نشان غلبه رطوبت بود و اگر اشتهای گرمی و چیز زرد بیند نشان غلبه صفرا و سرخی علامت غلبه خون باشد و حرارتی و تاریکی دودها و چیزهای بیمناک نشان غلبه سودا بود

فصل دهم دربیان حالهای که به تن پدید آید که بر اثر آن بیماری خواهد آمد سر گشتن دائم و کابوس بیم کننده است از صرع و سکته اختلاج همه اندامها بیم کننده از تشنج و سکته و اختلاج یک چشم و نیمه روی منذر به لقوه است خدر و کندی حاسه بیم کننده باشد بفالج اشک بسیار و سرخی چشم در روی و کراهت از روشنائی بیم کننده سرسام ناخوشی مل و ترسیدن و غم بی وجی مقدمه مالیخولیا بود روی سرخ و تیره ممتلی مقدمه جذام باشد گرانی همه تن و امتلای رگها بیم کننده باشد نزول آب در چشم سیاه و خلطهای سیاه و دود و جناتے پیش چشم پیوسته دیدن مقدمه نزول بود حکم بجاے هرگاه در جانب پشت و حس

گرانی ماند عادت معهود در بول بگردد علامت آفتی باشد در گرده خارش پیوسته در مقعد که نسبت گرم نبود مقدمه بواسیر باشد حس گرانی در پهلوی راست علامت المی باشد در جگر براز سپید هم کننده باشد به یرقان براز زرد سوزان هم باشد بر سحج دل و بثرات بسیار مقدمه خراج سلعه درمله باشد قوبا بسیار مقدمه برص بود و بهق سفید مقدمه برص سپید سقوط شهوت و قی و نفخ در امعا درد و اطراف مقدمه قولنج بود پیچیدن ناف و درد پشت هر دو با یکدیگر دائم باشند و مداروی مسهل و غیر آن دفع نشود مقدمه استسقای طبلی باشد کند شدن حاسها و مدر شدن موضعی از تن

هم کننده باشد بخراجی در آن موضع

فصل یازدهم در بیان بیماریهای که به بیماری دیگر زائل شود صرع را نقرس و دوالی و داء الفیل و اوجاع پدید آید از صرع خلاص یابد از بهر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند و اصلی داء الثعلب و دوالی زائل شود و درد چشم مزمن باسهال صفرا زائل گردد و آبلی باسهال زائل گردد و گرمی باسهال صفرا اگر مزمن نباشد زائل گردد و صداع و صعب پر ماند بسیلان ریم از گوش زائل شود و یا از بینی اسهال مزمن هر نوعی که باشد بقی زائل شود مالیخولیا بعرق مدینی زائل گشته و درد جگر که سبب آن باد غلیظ بود تپ گرم زائل گشت درد سرین و کلیه و رحم بسیلان خون مقعد زائل شود و نقرس بلغمی و درد مفاصل و دوالی تپ حاده زائل شود گرد خارش و درد سوداوی تپ ربع تشنج امتلائی تپ حاده کشاده شود بیماریهای حاده و تپهای محرقه بحران یرقان زائل شود و فواق امتلائی بحرکت عطسه زائل گردد کسی را که طعام در معده او خشک شود علت ذات الجنب باشد جهت آنکه در معده که طعام ترش شود صفرا تولد نکند و ذات الجنب از ماده صفراوی بود

باب شانزدهم در بیان بحران و آن هشت فصل است

فصل اول در دانستن آنکه بحران چیست بحران در لغت یونان لفظی است شگافته از متوجه شدن خصمی بر خصمی دیگر که چگونه دست یابند که بوقت فرصت کار خویش بکنند و مهلت ندهند یا دو بیمار بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد و بر حالت علامت قوت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده مرض مستولی گردد و نشان عاجزی طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیماست از حالی بحالی بهتر یا بدتر

فصل دوم در بیان بحران و آن شش نوع است اول آنکه طبیعت بیک بار مرض را دفع کند این را نیک و تمام گویند دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیماری حاده باشد سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را همی پزاید و دفع میکند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام می ماند بعد از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و مریض هلاک شود و این را ذبول و کاهش گویند پنجم بحران مرگ باشد و آخر سلامت بود و این چنانست که نخست بحرانی بد کند سره لیکن ناقص باشد و باقی تمام کند این هم از جمله بحران نیک باشد ششم آنکه بحران مرگ باشد و نخست [illegible] بد کند و ناقص و قوت مریض ضعیف میشود تا آخر ساقط گردد و بموت انجامد و این همه از جمله بحران ناقص بود و اضطراب و صعوبت

کمتر بود بسیار باشد که طبیعت غالب آید و بحران پیش از وقت آید و بسیار باشد که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و از
اعضای دیگر و اطراف نتواند کرد و این را انتقال گویند و مثال این چون پادشاهی که شهر نگاه دارد و ناحیت با دشمن گذارد و بحران
انتقال را بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و اگر قوبا و بهق و آنچه بد باشد آماسها و خراج و دبیله و طاعون و نمله و آبله و خونه و
خناق و برص و داء الفیل و دوالی و لقوه و درد پشت و درد زانو و اگر چه بیماری بدین علتها زائل شود مدتی درین علتها ماند

فصل سوم در بیان بحران نیک و بد باید دانست که بیماریها ابتداست و زیاده شدن که بوقت تیز آید گویند و نهایت رسیدن
و آن را وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آن را وقت انحطاط گویند و بحران تمام در وقت انتها باشد و موت در وقت نیز
آید و در وقت انتها باشد و هرگز در وقت انحطاط نه بحران بود و نه مرگ و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده
باشد و آنچه در وقت نیز آید باشد که اگر نیک بود بیمار در آن بحران بد حال شود و آنچه در وقت انتها باشد تمام و بیمار بیکبار از خطر
بیرون آید مستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار هلاک شود هر بحران بود امیدوار باشد و هر چه پیش از آن افتد نشان ماده بسیار بود

فصل چهارم در بیان روزهای بحران روز چهارم هرگاه بحران خواهد بود انذار پیش دهد بحران گشته و اگر حرکت بحران پدید
آید روز هفتم و روز بیم کردن یازدهم علامت بحران نیک باشد و هم بدین سبب است که در بیماریها نا علامت بحران بوقت
خویش باشد و هرگاه بعد بحران آن نیک بود دفع کند علامت پدید آید بسیار بد بود و باید دانست که روزگار بیماری بعضی
روزهای بحران خبر دهنده باشد آن را ایام باحور گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود آن را انذار گویند
و بعضی روزهای در میان این روزها باشد خبر نه دهد آن را ایام واقعه در وسط گویند و بحران را حرکت قویات تا روز چهاردهم
باشد تا روز بستم پس تر باشد بتدریج قوت بحران قوت ضعیف تر شود تا چهل روز حاصل این سخن آنست که بحران
صحت قوی تا روز بستم باشد و آنچه از پس بستم باشد آهسته باشد و بقراط بعد از چهل روز هیچ روزی را از بحران نه شمرده است
مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بستم از بحر آنکه قوت بحران انتها بستی تا صد و بست روز باشد و این نادر بود ظاهر نباشد
باید دانست که بعضی بحران انتها در روز چهارم و بعضی بست روز قوت بحران چهارگانی تا بست روز تمامتر باشد و از پس بستم
ضعیف تر بود و از جمله روزهای خبر دهنده باشد و قوت بحران بعضی تا چهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوت بحران بستی
تا صد و بست روز بود یا از پس چهارده سال یا از بست و یکسال و بحران همه بیماریهای حاده بیشتر در روز طاق باشد
و بدین سبب بحران تپ غب که همچون روز یازدهم بیشتر از چهاردهم چشم دارند و بیشتر مرض و در تپ ها همچون عدد روزهای
بحران باشد مثل هفت روز غب که همچون روز نوبت محرقه بود و در بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماری
حاده باشد خلاف تپ ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه مثل هفت نوبت غب باشد و روزها خبر دهنده از بحران بیماریهای مزمنه خبر دهنده
از روز بیماری حاده باشد و در بحران بیماری مزمنه نیز تقدیم تاخیر افتد همچنان که در بحران بیماری حاده چنانکه یاد کرده اند
روزهای بحران و در آن وقت آید آن را انذار ایام واقعه در وسط گویند و آن روز سوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما اگر

ران روز چهارم نخواهد بود و روز هفتم و یازدهم شود و بحران از ایام واقعه در وسط روز نهم قوی تر است لیکن پنجم در روز سوم پس
نیز دهم ضعیف است در روز ششم از بحران کند بد بود و هرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران روز
هفتم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم اگر روز انذار چهارم باشد و نشان بد نماید بحران روز ششم باشد و اگر روز انذار از هفتم
باشد بحران در یازدهم یا در چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زده و تر آید و تپ گرم شود و از نضج پدید آید بحران
در چهاردهم پدید آید بحران در هفتدهم یا هیژدهم یا بستم یا بست و یکم و بیشتر در بستم باشد

فصل پنجم در بیان ایام انذار ایام انذار ایامی بود که اگر دست یافتن بر ماده مرض با ثر از عجز طبیعت و برانیدن
پدید آید چون دو لشکر مخالف که جنگ کنند نعره و غبار خیزد و پس ظفر و هزیمت ظاهر گردد و در ایام انذار بسبب سعی
طبیعت با ماده و بیمار اثر پدید آید چون عرق و درد سر و خیال پیش چشم و نفس تنگ می شود و گرمی و اضطراب پدید آید یا
باشد این حال و تمام است از روز بحران باشد مثل روزها که در میان آن افتد چون یکم که از انذار بچهارم کند و چون سوم که انذار
روز پنجم کند و اگر نشانها که روز سوم پدید آید باشد که بحران بروز ششم افتد و چون روز پنجم که انذار روز نهم کند و اگر علامت
روز پنجم بد باشد بحران روز هشتم کند و اگر پس از روز انذار آن علامت ها باشد نشان گرمی و حرکت مریض بود و

فصل ششم در بیان دورهای بحران دورهای بحران سه وجه است چهاری و هفتی و بستی چنانکه مدت چهل روز دو وازده
بحران بیماری افتد یا شش بحران هفتی و پیوستن دورها بیک دیگر هر دو وجه یکے انفعالی و دیگر انفصالی اتصالی چنان
باشد که یک روز در میان دو دور روز مشترک بود یعنی یک نیمه روز از حساب نخستین باشد و دیگر نیمه از حساب روز دوم
چون روز چهارم آغاز دور دوم باشد آخر آن روز هفتم باشد از بهر آنکه چون روز آغاز با روزهای دور دوم بیماری روز
چهارم که تمام ست دور ست در روز هفتم باشد و در سوم از دور دوم متصل باشد یعنی پیوستن آن بدور دوم بروز سوم
روز سے مشترک باشد و روز هفتم میان دو دور دوم مشترک تا باشد بدین سبب بحران سوم در روز چهارمی روز یازدهم پیوستن
انفصالی بدین گونه پیوستن دور چهارم بدور سوم اتصال باشد و روز یازدهم میان هر دو مشترک بدین سبب بحران در چهاردهم
افتد از بهر آنکه روز چهاردهم روز چهارم باشد از چهاردهم اگر انفصالے باشد بحران در بستم افتد از بهر آنکه روز چهارم از روز هفتم
روز بستم باشد و اگر انفصال باشد بحران در بست و یکم افتد و روز هفتم بدور ششم انفصال باشد و بحران در بست و چهارم
افتد و در ششم بدور هفتم اتصال و بحران در بست و هفتم و دور نهم از بست و هفتم تا سی و یکم انفصال باشد
و در دهم از سی و یکم تا سی و هفتم اتصال باشد و در دوازدهم از سی و هفتم تا چهل اتصال باشد اما بحران هفتی
پیوستن در دوم بدور نخستین انفصالی بود بدین سبب بحران اول روز هفتم باشد و بحران دور روز چهارم و هفت و سوم
بدو هفت دوم متصل باشد بحران روز بستم کند و روز چهاردهم مشترک باشد میان دو دور دوم و سوم بدین سبب در هر بست
روز به سه دور افتد دور اول و دور دوم متصل و سوم با دوم متصل نا تمام است تا چهل روز و دور چهل تا شصت و

تا هشتاد و تا صد و بست و بحران چهارمی تا روز بستم قوی باشد پس ضعیف شود و از جمله روزهای انذار باشد و بحران
هفتی تا چهل روز قوی بود پس ضعیف و قوت بحران بستی تا صد و بست روز باشد پس از صد و بست روز بحران تا هفت ماه و هفت
سال و چهارده سال یا بعد بست و یکسال و بحران همه بیماری حاده در روزهای طاق بود بدین جهت بحران تپ غب روز
یازدهم از ان چشم داریم مثلاً هفت دور غب چون هفت روز تپ محرقه باشد و در مرض مزمن عدد ماه و سال همچون عدد
روز مرض حاده بود چنانچه در تپ ربع هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و در بحران بیماری مزمن تقدیم و تاخیر افتد
همچنان که در بحران بیماریهای حاده باید دانست که حرکت بحران ها بر حرکت و گردش ماه قسمت کنند و جهت آنکه هر کاریکه
زود متغیر شود بحرکت و گردش ماه منسوب کنند و ماه بدین عالم نزدیک تر است از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنان ست
که هرگاه از نقطهٔ اجتماع چهل و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثرے پدید آید چهل و پنج درجه نیمهٔ
تربیع بود و جملهٔ فلک را سی صد و شصت درجه قسمت کرده اند و چهل و پنج درجه هشت یک فلک باشد و نود درجه
تربیع تمام بود و نود درجه چهار و یک فلک بود و صد و سی و پنج درجه تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابله
و نیمه فلک و برابر نقطهٔ اجتماع باشد و نیمه تربیع روز چهاردهم بود و اثر آن قوی نباشد و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن
قوی بود و تربیع و نیمه تربیع روز یازدهم باشد اثر آن ضعیف از اثر روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثر آن قوی تر
از روز هفتم باشد و روز هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور باشد و شکل دوری او از نقطهٔ مقابله نیمه تربیع
باشد و از نقطهٔ اجتماع تربیع و نیمه تربیع و دو بستم از نقطهٔ مقابله نود درجه دور باشد و روز بست و چهارم از نقطهٔ مقابله
صد و سی و پنج درجه دور شده و هر چهار روز که ماه بدین جایها میرسد و این شکلهاے پدید می آید در کارها که بحرکت ماه منسوب
است اثرے و تغیرے پدید می آید و اگر ماه درین روزها بدین جایها به ستاره سعد پیوندد و بجاے نیک باشد اثرها که پدید
آید خوب باشد و اگر به ستاره نحس پیوسته یا بجایگاه نیک نباشد اثرها که پدید آید بد باشد و جهت آنکه بیماری حاده از جمله
کارها است که زود بگذرد و گفته اند که هرگاه از ان نقطه که در ابتداے بیماری بود بدرجات نیمه تربیع بدرجات مقابله
دور شود باندازه آن تغیری در مریض پدید می آید و اگر بیماری گرم باشد بحران در نیمه تربیع کند و اگر آهسته تر باشد
در تربیع یا در مقابله کند وجه دیگر آن ست و گردش ماه در فلک بروج در بست و نه روز و یک روزی تمام شود و به
مدت بران نقطه باز رسد که از وی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع ازین مدت بیفگنند بست و شش روز و نیم بماند و ایام دو روز و نیم و یک روز که بست و دو ماه درین
ایام در نور آفتاب ناپیدا شود و اگر مدت بست و شش روز و نیم را که ماه پیدا شود و بست و نه روز و یک روزی است که مدت گردش ماه و هیئت فلک و روج هفته هفته قسمت
کنند هفته مدت گردش ماه در فلک بروج دراز از پیدا بودن ماه باشد و چون روزگار پیدا بودن ماه بچهار هفته
قسمت کنند هر هفته شش روز و نیم و هشت یک روزی باشد و سه هفته بست روز بود و هشت دیگر بدین جهت گفته اند
بحران بروز بستم اولی تر از ان بود که بروز بست و یکم از بیماری مزمن بحران قیاس با گردش آفتاب باشد آنچه مزمن تر

ند بحران قیاس بگردش زحل بود بحران آفتاب شش ماه باشد همچون چهاردهم و بحران زحل چهارده سال همچون چهارده
باشد بحران که آفتاب صد و هشتاد درجه که نیمه فلک است بشش ماه رود و زحل بچهارده روز و میان طبیبان در روزهای
ران تا چهارده روز هیچ خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است بقراط حکیم گفته که روز هفتم هفدهم نیم روز
ران است که انذار کند و بحران روز بیست و یکم و از جهت آنکه روزهای هفتی را هفت هشت گرفته و گرفتن و گردهی دیگر چهل و
دو چهل و هشتم را از جمله روزهای بحران شمرده اند و بسیار باشد که نکس در روز بحران بود و حرکتهای بیماری حاده حادث میشود
بسبب پیوستگی دورهای یک دیگر مرض دراز بماند و طبیب نادان در غلط افتد و خیال کند که بیماری مزمن است

فصل هفتم در بحران بیماریها که چگونه باشد مدت بیماریهای گرم هفت روز باشد روز هفتم بحران کند و انچه بدان
ن نباشد مدت آن چهارده روز باشد بحران روز چهاردهم زائل شود و آنچه آهسته تر باشد مدت آن بیست روز بود
سل روز بحرانهای بدان ترتیب افتد و نوبت تپ محرقه روزهای جفت گرم تر شود در روز ششم بحران بد کند در روز
رم از آن خبر دهد و عرق سرد و مانند آن پدید آید و بحران سرسام گرم بیشتر در پانزدهم باشد و بعد از روز سوم و چهارم
ن گردد و بحران هفتم و بحران بیماری تابستان مزمن در زمستان باشد و بحران مرض زمستان در تابستان بحران تپ
پ محرقه بعرق یا بقے یا باسهال و بحران محرقه خالصه شفاف و بحران سرسام گرم بیشتر بعرق یا برعاف در بحران تپ بلغمی
پ ربعه بعرق یا باسهال و اگر آماس جگر در جانب مقعر باشد بحران بعرق یا بقے یا باسهال بود و اگر در جانب
ب باشد بعرق بود و ادرار بول و بحران بیماری شربت بیشتر فخاط یا بدمعه یا برعش بحران بیماری سینه بنفث بود
ر باشد که یک بیماری دو گونه بحران کند چنانکه تپ محرقه بحران برعاف آغاز کند پس بعرق باز گردد و عرق بسیار کند
شد که بعرق بحران کند و بقے یا برعاف باز گردد و زن حامله باسقاط بحران کند و خلاص یابد و بسیار است که نشان بحران
آید و بحران باز گردد و یا پس تر افتد و باشد که بسبب باز گردیدن بحران بسبب نزدیکی مرگ یا دشواری بحران باشد

فصل هشتم در بیان علامتهای بحران بحرانهای خالی نباشند از آنکه ماده میل سوی بالا کند و دفع آن به رعاف یا
و دمعه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کنند و دفع آن باسهال و ادرار بول و طمث بود یا بظاهر پوست میل
و دفع آن بعرق و جرب و بثره و کرد بهق و برص و یرقان یا بعضوی میل کند و آماس و جراحتی کند و بحرانهای نیک
باشد و علامت میل کردن ماده بسوی بالا آنست که صداع ناگاه و گرانی در سر پدید آید و سر گشتن و طنین و دوی
نمانند گردد و خیالها پیش چشم و گوش ناگاه کر شود و نفس تنگ و سر پهلوها و عضلهای شکم بالا کشیده شود و بے رودے
این نشانها لب زیر اختلاج کند و لعاب رقیق و غثیان پدید آید و معده درد کند و دل طپیده و نبض پست نورده
نبض آید نشان آنست که بحران بقے خواهد بود خاصه اگر مریض صفراوی باشد و اگر بیمار پیش چشم خیالهای سرخ بیند و
چشم و بینی سرخ گردد و اشک آمدن گیرد و نبض بلند و سریع و موجی و رنگها جریان کنند و بینی خاریدن گیرد و علامت

رعاف بود خاصه اگر مرض دموی باشد و عمر کم از سی سال و گاه ماده صفراوی نیز رعاف کند و علامت صفرا خیالهای
زرد بود وانچه علامت رعاف است سرخی روی و خیال سرخ و خارش بینی و دمعه و انچه علامت قی است خاصه تنگی نفس
و برکشیدن سر پهلوها و اختلاج و سرما یافتن روز بحران و خشکی پوست هم از علامتهای رعاف است و دیگر نشانها علامت سلامت
باشد و اگر نه علامت موت است و علامت میل ماده بطریق اسهال گرانی است در زیر ناف و نضج و عرق نکند و نبض
صغر او بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض حاد بیشتر اوقات طبع نرم بود علامت میل ماده بطریق بول گرانی مثانه و
سوزش قضیب و طبع خشک و عرق ناکردن و بول غلیظ جمله نشان آنست که بحران با درار بول خواهد بود خاصه در
زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض آنست که در پشت و رحم گرانی پدید آید
خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد و علامت کشادن رگهای مقعد مفصله آنست که در آن موضع گرانی یابد و پشت
کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پوست و بحران عرق آنست که بول کمتر بود و طبع
خشک و ظاهر بشره سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تب در روز بحران قوی تر باشد و ابتدای تب ناقص و بخار گرد
از پوست او خیزد و بول رنگین سبز علامت عرق بود جهت آنکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب بحران
انتقال آنست که تبها قوی بود و هیچ استفراغ نباشد و علامت بحران نبود و در بول اثر نضج نباشد و علامت آنکه انتقال
بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی حرارت و الم زیاده از اعضای دیگر باشد و بوقت دیگر آن عضو الم عادت بد
یا پیش ازان در آن عضو آماس و آفتی باشد که در آن سبب بودن دیگر اعضا رشده آماس و خراج انتقال بیشتر در
بیماریهای سرد و در فصل خزان و زمستان و در پیری شود از بهر آنکه در فصل سرد ماده سرد و طبیعت را از نضج و تحلیل باز دارد
و در سردی قوت ضعیف بود و نه نضج تمام تواند و نه دفع تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت قوتی یابد دفع ماده بخ
بطریق انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بحران انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بحران انتقال پدید آید استفرا
با درار شود و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال باطل گردد و هرگاه هر عضوی که در بیماری عرق بیشتر کند
انتقال بدان عضو گوش باید داشت و اگر در وقت زیادتی تب بول بسیار آید نشان آن باشد که در نیمه انثیین
درد تولد کند و اگر مریض میل بگرمی دارد و هیچ بحران نکند و از بست روز بگذرد ناگاه در عضو المی پدید آید علامت
آن باشد که در روز آن روزها بحران در آن عضو خراجی پدید آید علامتهای آنکه بیماری به بیماری دیگر خواهد شد آنست
که بیماری حادث اگر نزدیک انحطاط قوی تر باشد و با عارضی دیگر زیاده شود خاصه اگر در علاج و تدبیر خطای زده دلیل
آنست که بیماری مرض دیگر حادث شود و علامت آنکه بیمار در بحران است زردگرمی آن و بیقراری و بیمار گشتن از دو
بجانب دیگر و برجستن و برکس دلاویختن و سبات و اختلاط عقل و غفلت و کندی حواس و تنگی نفس و سرخی روی و چشم
علامت بحران در روز نیک از روزهای بحرانی و انداز کردن روزی مناسب آن روز و استفراغ از ماده مرض ندارد

تن تقصیری وافراط وبدان طریق که مناسب آن بیمار باشد چنانکه در تپ محرقه ورعاف و در غب عرق باقی ونبض چنانکه
بود وبسیار باشد ونشانهای صعوبت بحران پدید می آید ونبض قوی تر و بانتظام میشود پس در همه حال اعتماد بر قوت باید کرد
علامت بحران بد بر خلاف بحران نیک پیدا آید از بهر آنکه بسبب حرکت از بحران بسیار وتری ماده انست و طاقتی و طبیعت

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس وستایش حضرت علیمی را که نسخه بے سقم الذی انزل الدوا از کلیات حکمت بالغه او موجزیست وجهت مزاج
انسانی از دار الشفا فیض بخش ما هو شفاء ورحمة للمومنین غذاء هو یطعمنی ویسقین ودوای جان افزای واذا مرضت فهو
یشفین ترتیب نموده وفرمان جریان سلاطین نامدار وخواقین روزگار را جهت نظام اسباب صحت مزاج ملک وملل
وعلامات علاج علل وخلل عالم چون روح وآورده وشرایین بدین ملک روان فرموده وطبیب لسبب مرحمت
ایشان را دستگیرے مرضی که حرکت نبض ایشان بسبب غرض مرض او را از قانون اعتدال انحراف نموده باشد به شفا ارزانی نموده و
صلوة وافیات وتسلیمات زاکیات نثار سلطان مسند رسالت وشاه سریر جلالت حکیمی که کلیات قانون شفا که جامع
اسباب تخلیص ابدان دوستان ملت وحاوی آداب تشفی امزجه بیماران ست طبیب شرع منظر اوست ماهران عامل
که بر منهاج متابعت او سلوک نموده از بحران مرض خلاصی یافته وبرآل عظام واصحاب کرام با احترام او که مراقلن
نقاء اسرار صحت ظوب ونجات وصافان عقود واظهار تداوی زنوب معالجانند واصل ومتواصل باد و بعد سبب
تالیف این کتاب آنست که چون احتیاج تمامی آدمیان باحکام طبیه وقواعد علاجیه روشن ومعلوم ست ومخفی نیست و
در نفس امر علمی شریف چنانچه حضرت رسول خدا علیه الصلوة والسلام فرموده العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان و دیگر
بر لفظ دُر بار آن حضرت گذشته لکل داء دواء فاذا اصاب الدواء الداء بری باذن الله تعالی و بحضرت موسی الکلیم علی نبینا و علیه التحیة والسلام
امر فرموده است در محلی که تناول نمیکرده ومیگفت درد تو داده درمان هم عنایت بنماے خطاب رسیده اترید ان تبطل
حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فبعزتی وجلالی ما اشفیک حتی تستعمل ما عینوا وچون از زمان
هجرت نبی علیه الصلوة والسلام نهصد وسی وسه سال گذشته بود مدت چهل سال بود که بحث وعلوم شریف طب
علاج در خراسان وماوراء النهر بتخصیص در بلدهٔ محفوظ سمرقند صانها الله تعالی عن الآفات والبلیات اشتغال
می نموده در ملازمت حضرت اعلی خاقانی بعون عنایت ربانی وبیمن هدایت سبحانی عروج بر معارج شوکت بادشاهی
باسهل وجود میسر گشته کیخسرو فریدون دستگاه لطف اله الخاقان ابن الخاقان حضرت المنصور کو چکونجی حسان خلد الله تعالی
ملکه ودولته وافاض علی العالمین بره واحسانه میسر گردیده بود وبانواع عنایت والطاف سرافراز گشته واکثر سلاطین
عظام وامرا کرام وخاص وعام جهت علاج رجوع برین بنده داشتند وتا آنکه حضرت کیوان رفعت سکندر حشمت
المؤید من الملک المنان المنصور من الکریم المستعان حضرت ابوالمظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ظلال دولته

در دفعه مرضی کلی در ولایت احسنی واقع شده بود و این فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی المحامدی را طلب فرموده بودند لهذا بصحت مزاج شریف اشاره فرمودند که اگر کتابی نوشته شود که خواص و عوام ازو بهره و فائده گیرند طریق علاج نیز مشروح نوشته شود مناسب می نماید باوجود کثرت اشتغال بنابران فرموده حضرت که المامور معذور آنچه از کتب معتبره و تجربه معلوم نموده رساله شرح مرقوم گردانیده جهت استعمال نام نهاده شد دستور العلاج امید وار است که اگر بر عیبی مطلع شوند مخادیم و غیره قلم عفو بر و کشند و نظر عنایت غایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل بر دو مقاله

مقاله اول در امراض مختص بعضو معین و این بست و پنج باب است و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع معین میشود

مقاله دوم در امراض غیر معین بعضو و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد

مقاله اول در امراض معین است و پنج باب میشود باب اول در امراض سر و مشتمل است بر سیزده فصل

فصل اول در صداع و این بست و پنج نوع است

نوع اول در صداعی از سوء المزاج گرم بی ماده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد جهت آنکه در آفتاب بسیار بوده باشد یا نزدیک آتش یا حرارت گرمابه که در حمام گرم بسیار توقف نموده یا از کثرت غضب یا سخن کردن بلند و بسیار یا چیزهای گرم خوردن و بوئیدن یا تاخیر غذا از وقت معتاد و علامت این درد سر از چند وجه معلوم میشود اول آنکه جلد گرم باشد و گرانی کمتر بوده باشد دوم در چشم و بینی خشکی ظاهر گردد سوم آنکه در حواس تغیری و صدای در گوشها باشد چهارم اعتدال در بول و براز و بول یک رنگ و رقیق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و چیزهای سرد راحت یابد علاج آنست که شربت لیمون و نارنج و آب انار و آب تمر هندی و اسپغول و آب هندوانه و عرق کاسنی و شیره تخم کاسنی و امثال این شربتها با آب سرد میل نمایند و غذا مرغ یا گوشت گوسپند جوان در آب آن اگر ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و کشنیز تر و قطیفه کدو نیز مناسب است و نقل آب تمر هندی و آب غوره و آب انار رین سازند اگر حرارت بسیار بوده باشد و ساکن اقلیم سوم و چهارم باشد کشک جو مناسب است طلا از صندل و آب کشنیز و گلاب اندک سرکه با آب بید و صندل و اسپغول آرد جو بر مقدم سر گذارند و بر سر گذارند که بید غضبهای حرکت است و ضمادهای سرد آن موضع را زیان دارد و اگر درد عظیم باشد اندک مخدری مثل افیون و خشخاش و بزر البنج آمیخته نمایند بصندل طلا سازند و در شقیقه بمالند و گلاب بسیار در سر ریزند و در اندک او فائده نیست و روغن بنفشه و بادام یا کدو در بینی چکانند و بنفشه و بید و کشنیز تر پیش دارند و در سایه بید موضع خوش که هوا او معتدل باشد قرار گیرند

نوع دوم صداع سرد بی ماده و سبب این صداع سردی هوا است یا در برف گشتن و در آب سرد در آمدن و از حمام بیرون آمدن و سرد خوردن و غذاهای سرد میل نمودن و این قسم بر کام میگردد و علامت این صداع آنست که گرانی در حواس بوده باشد و در سر گرانی نباشد و در دماغ خشکی بوده و فکرهای فاسد از جنس رعونت و احمقی و چیزهای

غیر موجود خیال کردن و بول رقیق و سفید باشد علاج آنست که ارزن یا سبوس یا نمک گرم ساخته بر سر گذارند و نان
گرم در دستمال پاک گرم ساخته بر سر نهند و اگر تسکین نیابند در حمام گرم در آیند و آبی که در وی بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه و مرزنجوش و صعتر و شبت از هر یکی جوش داده باشند بر سر ریزند و در جای گرم باشند و یاسمین و خس و عنبر و مشک و عود
بوییدن و بابونه و بنفشه از هر یک دو مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و سر به بخار آن دارند و شربت از بزار الاصول سازند
برین موجب پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و انیسون و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال و سلیخه و سنبل مثقال
در یک کاسه آب بجوشانند تا نصفی باند صاف نموده بشصت مثقال قند بجوشانند و بقوام آرند یک قاشق آب گرم حل نموده
اختیار نمایند و این هفت روزه شربتی است دیگر تجربه کرده شده است و درین نوع سرکه طلا نمودن فائده کلی دارد و غذا
نخود و نیم کوفته در آب گوشت مرغ یا گوسفند که در و دارچینی و زیره و کرنب باشد و مطبخات و قلیه که در وی فلفل و دارچینی بود
یا آب کامه مناسب است و با غذا سخن لازم دارند نوع سوم درد سر که از یبوست و خشکی دماغ باشد جالینوس گفته که
صداعی که از حرارت و برودت است شدیدتر است از صداعی که به یبوست باشد آنکه از پس بود خفیف تر از آن دو قسم
است و صداعی که از رطوبت باشد کمتر است ازین جهت که موجب المیت بذات خود و سبب درد سر که از جهت یبوست
و خشکی دماغ باشد بسبب خوردن چیزهای خشک و در سفرها بادهای گرم به بادیها که سموم باشد علامت او سبکی درد سر و خشکی بینی
و اندک آب دهان و بیخوابی و لاغری طبیعه روی علاج آنست که شربت از آب هندوانه و شیره خرفه با لعاب تخم بهی و اسپغول
دهند و غذا ماء اللحم و شوربای مرغ فربه با اسفاناخ و قلیه خیار و کدو مناسب است و نخچه آب برین موجب سازند و بنفشه
و گل خیرو و برگ بید و بادرنگ و کدو در دو کوزه آب بجوشانند و آن آبرا بانی تنگ توقف نمایند و گوشت ذرد و تخم مرغ
و پاچه نیز مناسب است و روغن کدو و روغن بادام و روغن پاچه در بینی چکانند و در حمام که آب شیرین داشته باشد در آیند
و آب گرم بر سر بسیار ریزند و طلا از آرد گندم و آرد جو و روغن بادام نیکو بر سر گذارند نوع چهارم صداعی که از رطوبت دماغ بود
بسبب ادمان مداومت حمام و در آبهای بسیار در آمدن و چیزها که از و رطوبت حاصل شود میل نمودن علاج آنست که
غذای مطنجن یا مرغ بریان دهند و غذا که در وی اگرم باشد مثل دارچینی و قرنفل میل نمایند و در حمام در آیند و آب کمتر ریزند
و عرق بسیار نقیع تمام دارد و آبیکه در وی بابونه و قیصوم جوشانیده باشند صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند و بوییدن مشک و عنبر
فائده دارد و شربت از گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان و ماء العسل مناسب است نوع پنجم در صداعی که از دوران
گرمی خون باشد سبب درین درد سر آنست که گوشت و حلواها و اشربه ها بسیار خورده باشد علامت او آنست
که در سر گرانی تمام باشد و بر آمدن رگهای حرکت عروق و تیرگی ذهن و گرانی کاسه چشم و سرخی روی و چشمها و تمیازه و
گرانی اعضاء و جستیدن و اهتزا در لب باقی بدن و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره یا غلظ آن علاج آنست
که رگ قیفال بکشایند و اگر دانند که اکتفا بدان نه شود رگ پیشانی بکشایند و اگر مانعی باشد از فصد و یا حامله بود حجامت

نمایند در میان دو شانه یا بر ساق هر دو پای و رگ پیشانی فائده کلی دارد خصوصاً اگر درد پس سر باشد و بعد از فصد آب
تمر هندی و آب انارین و رب ریواج و آب لیمون ساده یا بقند یا به نبات شربت ساخته اختیار نمایند و اگر اندک صفرا
معلوم نماید طبیعت بشربت نرم سازند تمر هندی بست مثقال آلو بخاره سی عدد و عناب بست عدد سپستان سی عدد
بنفشه خشک دو مثقال گل سرخ دو مثقال در یک کاسه آب تر سازند و شیرخشت هیژده مثقال در آب این ادویه حل
نمایند تا بجوشانند و صاف ساخته شیر گرم اختیار نمایند و غذا ماش مقشر با عدس و اگر او اسفاناخ و کشنیز تر رقیق
و آب تمر هندی یا آب انارین یا آب لیمو یا نارنج یا غوره و اگر درد عظیم نباشد مرغ یا گوشت گوسپند جوان در
آب آن اگر اسازند و اگر سرفه باشد یا درشتی در حلق این شربت مناسب است بنفشه مثقالی عناب بست عدد بیخ سوس
دو مثقال تخم آبی درمی پرسیاوشان مثقالی بادیان درمی در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده قند بست مثقال حل
ساخته بسه نوبت میل فرمایند **حب شبیار** بدین طریق بسازند صبر دو مثقال محموده دو دانگ تربد درم گل سرخ نیم درم
پوست هلیله درم مصطگی درم کتیرا نیم درم بنفشه درم ادویه را نرم کوفته بیخته حب سازند سر یک بمقدار نخودی و در محل خواب
فرو برند پنج قاشق آب شیر گرم بعد از حب میل فرمایند تا در معده حل شود و درین حب مصطگی جهت قوت معده و هلیله از برای
دفع بخار و محموده جهت آنکه صبر باد در معده بسیار نگذارد و اخلاط مراری را از دماغ دفع نماید پس وقتی که این درد تسکین
یابد جائز ست که گوشت تیهوج و مرغ و دراج یا آب انارین و سماق و زردک با سرکه میل نمایند و در غذا کشنیز جهت
منع بخارات مناسب است و طلا آب گلاب و صندل و آب کشنیز و اندک سرکه و آنچه در صداع حار ساده مذکور شده موافق
نوع ششم در صداع صفراوی سبب این درد سر آنست که در گرما سفر بسیار کرده باشد و ادویه و اشربه گرم خورده و بیخوابی
و غم بسیار در هوای گرم داشته **علامت** او آنست که رنگ روی زرد باشد و لاغری و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان
و بینی و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم با اضطراب و سرعت غضب و حمرهٔ قاروره و راحت یافتن از اشیاء سرد
علاج آنست که اولاً تسکین نمایند و آب انارین و شربت لیمو و نارنج و شربت سکنجبین مناسب است و فصد نمایند و اندک خون
بردارند اگر مانعی نباشد و پس ازین مسهل صفرا دهند برین موجب پوست هلیله زرد پنج مثقال عناب بست عدد تمر هندی پانزده
مثقال شاهتره سه مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال بنفشه مثقالی انگور شفا دو درم سنا مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته دو
مثقال تخم خیره مثقال در یک کاسه آب بجوشانند تا یک پیاله بماند شیرخشت بست مثقال یا ترنگبین سی مثقال در آب ادویه
حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از فراغ مسهل شربت از گلاب و عرق کاسنی و بید مشک و عرق گاوزبان و اسبغول مثقال و قند
ده مثقال اختیار کنند و آب تمر هندی مکرر ساخته جهت تسکین صفرا فائده تمام دارد و یک دانگ محموده در آب تمر هندی
یا آب آلو بخارا یا آب انارین که معصوره باشد میل نمایند **طریقه عصر** آنست که انار را بکارد بگیرند تا پردها و آنچه در میان است
بمالند و آب آنرا بگیرند و بقند ده مثقال اختیار نمایند و آب تمر هندی و آب انار فائده تمام دارد و مبالغه در تبرید و ترطیب

رصداع صفراوی زیاده از صداع دموی نماید واسپغول بجهت تسکین حرارت درین شربتها مناسب است وگلاب صندل
وآب کشنیز تر وآب سیب در پیش بینی دارند وروغن کدو در بینی چکانند واگر درد قوی باشد از زردت درم صندل دو درم افیون
نیم درم شیاف مامیثا دو درم همه را نرم کوفته بآب کاهو یا گلاب اندکے ادویه ازین حل ساخته بر شقیقه مالند ویک طسوج کافور
ویک طسوج افیون با آب برگ بید حل نموده یک دو قطره ازان در بینی چکانند وضماد بر سر نگذارند مادام که تنقیه تمام نکرده
باشند از جهت آنکه ماده را بدماغ میکشد وبدتر از اخلاط پاک نکرده باشند ودر صداع دموی اشیا سرد وخشک استعمال
نمایند ودر صداع صفراوی اشیا سرد وتر بکار دارند واز چیزها که صفرا ازو متولد میشود واعراض نفسانی ست مثل غم واندوه
وغضب وبیداری وبیخوابی وروزه وطعام کم خوردن وتاخیر طعام از وقت واجتناب از غذاهای گرم وشربتهای گرم
واز چیزها بخار بسر رساند مثل جوز وسیر وپیاز دگندنا وهمچنین مثل اینها ملاحظه نمایند نوع هفتم در صداع بارد که از ماده
بلغم شود وسبب او آنست که غذاهای سرد وتر بسیار میل نموده وریکجا نشسته وطعام میل نموده وهمان زمان بحمام درآمده واجمال
بسیار کرده واستفراغ اخلاط کمتر واقع شده علامت او آنست که گرانی ودرد سر وچشم باشد وکاهلی وبسیاری خواب و
نسیان وسردی جلد سر وروی وآب رفتن از دهان وبینی واذی یافتن از هوای سرد وچیزهای بارد وراحت یافتن از
چیزهای گرم وسفیدی بول وغلظ آن وعظم نبض واین صداع پیران را واهل نعمت وراحت ودر بلادی که هوای
آن سرد باشد وبلغم مزاج را وعورت را وکسانی را که چیزهای سرد میل نماید بسیار میشود واین صداع را اگر در علاج کنند بیم
آنست که بعمی وکوری ولقوه وفالج وصرع وسکته منجر میشود وباید که اهتمام نمایند ودر ابتدای علاج این مسهل است واگر
دیر باشد بدشواری علاج پذیرد **علاج** آنست که تنقیه دماغ وجمیع بدن از بلغم غلیظ بحبوب مسهله نمایند مثل حب صبر وایارج فیقرا
وحب ایارج وحب اصطمخیقون وماده را بدین جلاب نضج دهند بدین موجب بیخ سوسن چهار مثقال انیسون سه مثقال انجیر ده عدد
سپستان پنجاه عدد تخم خیر وسه مثقال انگور شفا سه مثقال پوست بیخ بادیان سه مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال گلسرخ
دو مثقال تخم کرفس دو درم قند چهار یک بجوشانند وبقند به قوام آورده یک هفته میل نمایند وبعد ازان حب صبر میل نمایند
صفت آن تربد دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال مصطگی درم گلسرخ نیم مثقال پوست بلیله کابلی مثقال شربت حب دو درم
با آب کرفس یا عسل در محل خواب اختیار نمایند وبعد ازان چهار قاشق آب گرم خورند **صفت ایارج فیقرا** حب بلسان
عود بلسان سنبل سلیخه مصطگی اسارون دارچینی زعفران از هر یک مثقالے صبر سقوطری شانزده مثقال شربتے مثقالی تا دو
مثقال در محل خواب نموده اختیار نمایند **حب اصطمخیقون** ایارج فیقرا درم پوست بلیله درم تربد سفید مجوف مثقالی صبر
سقوطری درم حب النیل درم شحم حنظل محموده از هر یک دو دانگ مغز انزق درم بآب انیسون حب ساخته بهر دو نوبت اختیار نمایند
صفت حب ایارج تربد سفید خراشیده وبروغن بادام چرب کرده درم ایارج فیقرا مثقالی حب النیل وانیسون غاریقون
سفید از هر یک نیم درم ونمک هندی دانگے ونیم شحم حنظل دانگے کوفته بیخته حب سازند بآب بادیان هر یک مقدار نخودی دو در

عسل آلوده یا بقند سحرگاه اختیار نمایند حب قوقایا درین مرض و در امراض بلغمی فائده دارد صفت آن ایارج فیقرا پنج درم تربد اسطوخودوس از هر یک پنج درم مقل نیم درم شحم حنظل یکدرم و نیم سقمونیا این پنج شربت است صفت مطبوخ که درین مرض مناسب است سنا مکی پنج مثقال پوست هلیله زرد و هلیله سیاه نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تربد کوفته بنجیه دو مثقال بیخ سوسن دو مثقال انیسون مثقالی اسطوخودوس دو مثقال زبیب منقی هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده بشیرخشت پانزده مثقال و نبات پنج مثقال اختیار نمایند و اهتمام نمایند تا ماده میل باسفل نماید بحب یا جلاب یا عمل حقنه بسیار مناسب است و یا غرغره نمایند بسکنجبین عسلی و آبکامه که در وی قیجین عاقرقرحا هر یک مثقالی نیم کوفته آمیخته باشند و سر بخار بابونه و مرزنجوش و پودینه و قیصوم و شیح ارمنی از هر یک سه مثقال در آب بجوشانند و بدارند و غذا نخود آب مطبخه با ادویه گرم مثل دارچینی و مثل زنجبیل غذا سازند و قیجین و آبکامه مناسب است و فرفیون نرم سوده بروغن بابونه یا گل آمیخته بر پیشانی مالند و بوی نمودن مشک و عنبر و غالیه فائده دارد **نوع هشتم** در صداع که از ماده سوداوی شود و سبب او آنست که غذا های غلیظه که از و سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند مثل عدس و کرنب و گوشت گاو و بز و اسپ و آهو و نخچ که بسیار گرمی داشته باشد علامت این درد سر آنست گرانی یا خشکی وجه و بیخوابی و تیرگی رنگ روی و بدن و باریکی نبض و سفیدی بول و خشکی چشمها و بینی و خیالات و فکرهای فاسد و وسواس **علاج** آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون صفت آن افتیمون دو مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال بنفشه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بادیان درم گلسرخ مثقال شیرخشت هشت مثقال ادویه در یک کاسه آب بجوشانند و با شیرخشت صاف نموده شیر گرم میل نمایند و این حب نیز مناسب است افتیمون نیم درم غاریقون درم شحم حنظل دانگی صبر دو درم مصطگی درم انیسون نیم درم محموده دانگی نرم کوفته حب سازند و در وقت سحرگاه پیش از مطبوخ نمایند و هر روز صباح این شربت اختیار نمایند افتیمون دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال سپستان سی عدد برگ گاوزبان چهار مثقال انگور شفا دو مثقال بادیان مثقال بجوشانند و با چهل مثقال قند بقوام آرند یک قاشق شربت به هفت قاشق آب حل نمایند پنجروزه شربت است و غرغره بشربت عسلی که در وی بیخ کبر کوفته با ایارج فیقرا بعسل حل کرده باشند و آب گرم آمیخته غرغره سازند و در بینی روغن نیلوفر با روغن نرگس و روغن زعفران چکانند و بر سر آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و بادرنجبویه و قرنفل جوشانیده باشند ریزند و غذا نخود آب بگوشت مرغ یا گوشت کبک و تیهوج یا عصافیر سازند یا اگر آماش مقشر که در شوربا های گوشت گوسپند جوان بوده باشد و کرویا و زیره و دارچینی درین مناسبست و وقتیکه آب انار درین بسازند و حمام نفع کلی دارد و منزل در موضعی که هوا معتدل که میل برطوبت دارد و از مقام گرم حذر نمایند و روغن شبت در سر مالند و در گوش چکانند و در بینی مانند **نوع نهم** در صداعی که از باد غلیظه که در دماغ است سبب او آنست که غذا های غلیظ خورده باشند و هضم نیک در معده نیافته باشد علامت او آنست که در وی باشد بی ثقل و باشد دوی در چشمها و آوازها در گوش و انتقال هر زمان در موضعی **علاج** آنست که

وش ومبنی روغن بابونه وگل وشبت نیز گرم چکانند دو سه قطره واگر از برودت وسردی حاصل شده باشد اندکی
مشک درین روغن حل کرده در گوش چکانند وحب ایارج مذکور شده در صداع بلغمی اختیار نمایند ومداومت بحمام نمایند
ن که در وی بابونه واکلیل الملک وصعتر جوشانیده باشند ریزند ومشک وعود بوی نمایند **نوع دهم** صداعی که از بخار گرم
دماغ حاصل شود وسبب این بخارات حاده ادمان بشرب خمر وعرق وادویه گرم وغذاهای گرم وبخار خلطهای گرم علامتش این است درد سر
بعد از شربت گرم یا غذا گرم این درد زیاده شود **علاج** آنست که حقنه نمایند وآب گرم بر سر ریزند ودستها را ویا پاها را
آب گذارند وآب انار میخوش یا شربت لیمون یا شربت فواکه میل نمایند وآب غوره وسکنجبین مناسب است وسر بروغن گل
ب سازند وخواب درین الم نفع کلی دارد وبنفشه تر وآبی وسیب بوی کردن فائده دارد وغذاهای شوربای مرغ یا گوشت
سفند جوان که در آب آن اگر او کشنیز تر واسفاناخ متن آب غوره یا سماق یا ترشی میوه ها انار وهندوانه اگر بدین اشیا تسکین
ید استفراغ خلطی که بسبب آن شده باب تمر هندی وآلو بخارا از هر یک بیست مثقال در یک کاسه آب تر ساخته آب آن
نمایند **نوع یازدهم** صداعی که بمشارکت معده یا جگر یا سپرز یا دستها وپاها یا گرده یا مثانه یا رحم یا بمشارکت جمیع
ت باشد واستدلال جسته میشود برین درد سر بمشارکت بزیادتی این درد وکم شدن آن گاهی واین درد اولا در آن
مثلا در معده ویا جگر میگردد واز آن درد سر میشود اما صداعی که بشرکت معده باشد از جهت خلط صفراوی که در فم معده
معده است علامت او آنست که قی تلخ آید وغثیان وعطش والم در معده وپیچش وتلخی دهان **علاج** تنقیه معده بقی
ماء وقی بسکنجبین وآب شیر گرم ومسهل از تمر هندی سی مثقال آلو بخارا سی عدد شیرخشت پانزده مثقال
چهار قاشق شیرخشت را به گلاب حل ساخته شیر گرم میل نمایند وآلو در یک پیاله آب تر ساخته اول شیرخشت وگلاب
نمایند وبعد از آن آب تمر هندی وآلو اختیار کنند ونان گندم با آب انار یا شربت انار وپودینه مناسب است
ه را قوت میدهد وصفرا را از جوشش می نشاند اما صداعی که از بلغم لزج که در معده بوده باشد علامت او تقدم تخمه
آروغ باد ونفخ در معده وبسیاری آب دهان وقی بلغمی **علاج** معده را بقی از تخم ترب وشبت وبیخ سوسن تنقیه نمایند ومسهل
مذکور شده دهند وگلقند که در وی بادیان رومی ومصطگی باشد فائده دارد یا صداعی که از سودا که در معده بوده است
ست او بوزش معده ومیل طعام بسیار وخفت بکی از قی سودا **علاج** معده را بقی پاک سازند یا شربت افتیمون دهند
موجب افتیمون دو مثقال برگ گاؤزبان سه مثقال گلسرخ مثقالی بادرنجبویه دو مثقال سپستان سی عدد هلیله سیاه
فته سه مثقال بجوشانند وصاف ساخته با سی مثقال قند چهار روز مسهل نمایند دیگر بسبب باد ونفخ که در معده باشد علامت
معده وتمدد بودن صداع در یافوخ وساکن شدن درد سر بسکون درد معده وبسیاری درد از طعام نفاخ **علاج**
معده با یارج فیقرا تقویت به معجون وگلقند که در وی مصطگی باشد وروغن مصطگی در معده مالیدن وتقویت بطلاء روغنها که
دماغ باشد مثل روغن آس وروغن بادام وغذاهای غلیظ مثل هریسه وکباب وبستن دستها وپاها در آب گرم نهادن

دیگر صداع از جهت ضعف معده و بسیاری جنس آدمی باشد و بشرکت دماغ میباشد و سبب او ذکاوت حس معده و دماغ
و بسیاری بخارات بسوی دماغ علامت او آنست که در خلای معده و در تاخیر غذا و به اندک اعراضی متغیر شدن و اندک
بخاری فهم کردن **علاج** آنست که لقمهٔ نان با آب غوره یا آب انار یا رب ریواج خوردن و اگر معده سرد باشد گلقند
انیسون و دارچینی و زنجبیل پرورده اگر معده بسیار گرم باشد کاهو و خرفه اما صداعی که از جهت گرمی جگر باشد علامت
او آنست که در جانب راست سر درد باشد **علاج** او در وقت هیجان آب انار و آب غوره و آب آلو یا آب کاسنی
یا آب سرد خوردن و نان بسرکه منع بخار از سر میکند اما صداعی که بشرکت سپرز باشد علامت او آنست که درد جانب
چپ باشد و ضعف سپرز و الم او **علاج** نان بسرکه کبر و عرق پودینه اما صداعی که بشرکت دستها و پایها باشد علامت
او آنست که معلوم کند که بخاری مرتفع میشود مثل مورچه **علاج** استفراغ خلط زائد و اصلاح مزاج و تقویت سر
دوازدهم صداعی که از ضعف دماغ محدث شود علامت او آنست که هیجان او از ادنی سبب بود و کدورت
حواس شود و آفت در افعال دماغ **علاج** تقویت دماغ بروغن گلاب و اندک سرکه و شربت فواکه و صندل
و غذا کباب با زعفران و نخود آب **نوع سیزدهم** صداعی که از شدت حس دماغ باشد علامت او آنست که
انفعال از اندک محسوس و سلامت افعال دماغ و ذکای حس **علاج** او آنست که غذاهای غلیظ مثل هریسه از گوشت
گاو اگر قوت هاضمه قوی باشد و اگر قوی نباشد از بقول بارد مثل کاهو و کشنیز تر و خرفه از جهت آنکه گاهی محتاج میشود
درین درد سر بمخدری مثل شربت خشخاش **نوع چهاردهم** در درد سری که از خوی و مبیس شود و این را نا
گذاشته اند خفه علامت این صداع آنست که عقب استفراغ بسیار که از اعضای سر باشد مثل نزله و خوا
غرغره یا استفراغات بسیار مثل قی و اسهال و فصد و ادرار بیشتر ازین صداع که او را خفه میگویند عورات را که خون نفاس
حیض بسته اند رفته باشد میشود و یا بر خون بواسیر و یا بسبب بیخوابی یا بسبب غم و اندوه بسیار **علاج** آنست که تدبیر مریض نما
بغذاهای مرطب مثل کشک جو و شوربای گوشت مرغ فربه و ماء اللحم و روغن بادام و نیلوفر و کدو در بینی بالیدن و روغن مغز قلم گا
چربی مرغ نیز در دماغ مالیدن فایده کلی دارد **نوع پانزدهم** در صداعی که بعد از جماع شود بسبب آنکه استفراغ بسیار
کثرت او در د سر خفیف حاصل شود و بدن نیز خفیف گردد **علاج** آنست که غذاهای مرطب مثل ماء اللحم و شوربای مرغ و گوسفند
در زرده تخم مرغ نیم پخته و از خولنجان و خصیة الثعلب و شقاقل و بهمنان از هر قدری نرم کوفته و بعسل آمیخته هر روز دو مثقال میل نم
تا گرده گرم گردد و اگر مزاج گرم باشد رب آبی و سیب اختیار نمایند یا بسبب آنکه اخلاط ردیه در بدن بسیار باشد و ا
صحبت گیرد و در مجلس مستی موجب درد سر گردد علامت آنست که گرانی در سر بود و امتلای بدن و احساس به بویهای ناخوش از بد
علاج فصد اگر امتلا از خون باشد و اسهال اگر از غیر خون باشد و تقویت سر مثل طبیخ آس و بابونه و مربای سیب و آبی و رو
گل و گلاب و اندک سرکه بر سر طلا کردن و غذا از گوشت بط و امثال آنچه مذکور شده و مادام که طعام هضم نشود در حالت امتلا

سدو دیگر بسبب ضعف اعصاب مجامع میشود و دماغ الم می یابد و تعب آن علامت آنست که ضعف حرکات و لرزیدن
عضا و این ضعف موجب رکاکت و اذی میشود و مثل سکته و موت فجاءة در حالت جماع علاج آنست که تقویت دماغ نمایند و
ط و غذا گوشت گوسفند جوان و بوی خوش نوع شانزدهم در صداعی که تابع باشد اورام دماغ را علامت او سرخی
شم و درد و درد سر و کراهیت از روشنی و ظلمت و غلظ قاروره علاج فصد قیفال و جلاب بنفشه و شیلوفر و عناب و ترنجبین
زنبق باشد یا بقند اگر طبیعت نرم باشد غذا اگر اکرده اسفاناخ و کشنیز باشد و بینی و اطراف بروغن بادام چرب نمود و شیر
رت از سینه بر پیشانی ریختن نوع هفتدهم در دردسری که تابع باشد تبها را علامت او آنست که هرگاه تپ شود این
صداع پیدا شود و بزوال تپ زائل شود و حدوث این درد از چند وجه باشد اول آنکه از حرارت تپ در دل گرمی
صل شود و بخار آن متوجه گردد و بسبب آشوب الم شود و دیگر ضعف دماغ و سفیدی بول علاج آنست که گلاب جزو
تن نصف آن سرکه ربع جزو اگر هوا گرم باشد سرد بر پیش سر گذارند و اگر هوا سرد بود زمستان شیر گرم بگذارند و پایها را بالند
طلا از صندل و گلاب آب خرفه و آب بادرنگ بر سر گذارند و بنفشه و جو کشک کرده و خشخاش را در آب بجوشانند
ر تابستان باشد سرد کرده بر سر ریزند و در زمستان شیر گرم و اگر بیخوابی غالب باشد شیر عورت از سینه بر سر ریزند
دوم این امتلاء سر از بخارات می باشد از اخلاط ردی فاسد که در معده جمع آمده علامت او آنست که خفقان و غثیان
شد علاج قی کردن بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده به تلیین و گلقند جهت قوت معده با آب تمر هندی مناسب است
وم این درد سر از خلطی که در جمیع بدن باشد علامت او گرانی سر و گرانی تمام اعضا و درد زانوها علاج اگر امتلاء از خون
شد فصد نمایند و اگر صفرا باشد مسهل صفرا و اگر بلغم و سودا باشد مسهل آن دهند چهارم این صداع از ضعفی که در نفس
سر باشد علاج تقویت سر بضمادی که از صندل سفید و گلاب و آب برگ بید سازند و شمع بخار نمایند بکشنیز خشک و قند و اسپغول
شربتی که از عرق گاوزبان و عرق کاسنی و بیدمشک و نبات سازند میل نمایند و پایها را در آب گرم گذارند سرکه و گلاب بهم آمیخته
مناسب است غذا مرغ جوان و دماغ بز اگر ماش مزعفر کشنیز رقیق آبغوره یا سماق سازند نوع هیژدهم در صداعی که تابع بحران
باشد علامت او آنست که در روز بحران شود و بول سفید رقیق علاج این درد سر بد وقوع نمایند اگر میل ماده بجانب
معده باشد علامت او غثیان دار بود بچیزی سبک مثل شربت سکنجبین و آب گرم قی نمایند و اگر قراقر و نفخی و اضطرابی و شور
در شکم و مراق باشد اسهال با آب تمر هندی و شیرخشت و گلقند و چیز خفیف یا بحقنه نرم شاقه نمایند و اگر سرخی و خیالات و
شعاع و درخشش چشم نمایند معلوم میشود که برعاف بحران خواهد بود نوع نوزدهم در درد سری که از ضربه و سقطه باشد ضربه آنست که چوب
یا آلتی دیگر بر سر زده باشند و سقطه آنکه از بالا بزیر جائی آمده کوفته باشند علاج فصد نمایند اگر مانعی یا خردسالی نباشد و الا
اسهال یا حقنه نرم نمایند اگر بیداری و خوابی غالب بود بروغن بنفشه و بادام بینی و کف دست و پا را چرب سازند و نگذارند که اگر او آب
مزاج اگر اقلیم دوم و سوم و چهارم باشد کشنیز و کاهو و بادرنگ اگر درد بسیار بود روغن گل گرم کرده بر سر گذارند و اگر دوم و تپ

حرت بود طلا از آب انگور شفا و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی نمایند و اگر درد دفع شود و ورم باقی ماند انار شیرین در شراب پخته ضماد نمایند نرم کوفته طلا سازند و اگر اختلاط عقل ظاهر گردد آرد جو و گل خیری و نیم خرد برگ بید و روغن گل طلا سازند و غذا شوربای گوسپند جوان و مغز مرغ و امثال آن و آب انار این سبیل نمایند و بنفشه و آبی و سیب و گل فائده دارد نوع بیستم در صداعی که آن را بیضه میگویند بیان شد این درد سر از اخلاط و بخارات آن جالینوس گفته که این صداع مشتمل است بر تمامی سر با تب و فرمود با صعوبت و هیجان هر ساعت در هر لحظه میشود و علامت آنست از ادنی سببی درد عظیم شود و صاحب این درد اذیت یابد از آواز و بوی سخن گفتن و شنیدن و مکروه دارد روشنائی را دوست دارد وحدت و تاریکی و آسایش را و قادر نباشد بر کشودن چشمها و احساس میکند آنکه گوبها زده میشود و بطرقه یا گمان میبرد که هر زمان سر او شق خواهد شد از بسیاری این درد و اگر سبب در حجاب داخل باشد احساس این درد میشود صاحب او را در کشش آن تا اصل چشمها و اگر در حجاب خارج باشد معلوم میشود بگذاشتن دست بر جمجمه دگر [illegible] یابد [illegible] الم یابد و [illegible] کشش درد خود می یابد از برای آنکه این حجاب پرده احاطه کرده تمام سر را از این جهت این صداع تمام بیضه خود نامیده اند علاج آنست که ملاحظه نمایند که از بخارات کدام خلط پیدا شده اگر از غلبه خون واقع شده اگر کلان سال بود و مانعی نباشد از فصد خون بگیرند و الا حجامت نمایند و آب انار مناسب است اگر سودا سبب این الم شده باشد شربت افتیمون و عرق گاوزبان با تخم ریحان و قند شربت نمایند و اگر از جهت صفرا این درد عارض گشته چهار شربت و آب ثمر هندی و شربت لیمو و آب غوره مناسب بود و اگر ماده غلیظ باشد چهار شربت و با اسهال رجوع شود و سر تراشند و این طلا المذکور بیکدیگر [illegible] میگذارند فرفیون [illegible] مثقال و سداب سپند دانه و [illegible] از هر یک مثقالی نرم کوفته با آب مرزنجوش یا گلاب آمیخته شیر گرم کرده مناسب است و اگر از گرمی این طلا آزار یابد طلا از سفیده تخم مرغ و روغن گل قدری مخلوط کرده سازند و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک اگر از غلط سر و تنها باشد طلا نمایند و یا بجوشانند و آب آن را بر سر ریزند نوع بیست و یکم در صداعی که حادث شود از سده که از خلط غلیظ شود و سبب این درد خوردن طعام بسیار و راحت و ترک حمام می باشد علامت امتلای وجه و گرانی سر و فرق میان آنکه درد سبب ورم است آنست که تب لازم بود در ورم و آنکه به سبب سده بود در آن تب نبود و علاج آنست که اگر خلط بلغمی بود آنچه در صداع بلغمی مذکور شده از حب و طلا و غیره رجوع نمایند و اگر خلط سوداوی بود که باعث این صداع شده شربت افتیمون و سبب آن که در صداع سوداوی یاد کرده آمده علاج نمایند اگر بیخوابی درین درد سر غالب شده شربت خشخاش بدین نوع بسازند سی مثقال خشخاش نیم کوفته کرده شب [illegible] آب [illegible] سازند و صباح [illegible] بالند و بجوشانند با شصت مثقال قند بقوام آرند کما لا یخفی شربت نوع بیست و دوم در صداعی که از بخار ریاح حاصل شود اول آنکه از گوشت گاو و غیره پیدا گردد علاج گوشت گاو خوردن سبب آن گشنیز تر و روغن بادام و کدو در بینی بالند دوم آنکه اگر این صداع بواسطه بوی [illegible] پیدا آمده باشد علاج آنست که بوهای که ضد آن باشد بینی دارند مثل صندل [illegible] یا درنگ و کشنیز و [illegible] آلمن و آب گرم بر سر ریختن و فتیله بسرکه و گلاب ساخته در بینی گذارند تا

نتن عفونت بو آید باشد از دماغ **نوع بست و سوم** در دردِ سری که گاهی است از گرمی که در ذات دماغ باشد علامت او
...د شد بوی شمیدن بوهای بد با وجود آنکه هیچ چیز نباشد هرگاه که حرکت کند درد زیاده شود و هرگاه که ساکن گردد تسکین یابد
علاج تنقیه بدن بحب ایارج و اطریفل صغیر و مطبوخ افتیمون ماء الجبن و ایارج فیقرا با آب سرد ترکی حل ساخته در بینی چکانند گرمی را که در دماغ
...شد بکشد و درد تسکین یابد و دیگر برگ کاهو و دو مثقال خرما دانه بیرون کرده پنج مثقال قسط مثقال مغز چوز چهار مثقال
...بنو ترکی مثقال ادویه را نرم کوفته بهم آمیخته در عمل خواب میل نمایند و از فواکه و از میوه های آنها در اول طعام ملاحظه نمایند
...**ع بست و چهارم** در صداع سری که از ضربه یا سقطه دماغ میشود یعنی حرکت دماغ و این نوع از ضربه و از سقطه و از آنکه چیزی
...ان رسیده باشد علامت او احساس نمود عصبها و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان **علاج** فصد نمایند و طبیعت را
...م دارند آب انارین و شیرخشت و صندل و گلاب بر سر مالند و شیر عورت بر سر ریزند و روغن کدو و بادام در بینی چکانند و حفظ روغن
...میل ساخته در سر مالند **نوع بست و پنجم** در صداعی که از خوردن شراب صرف شود و بخارات آن بدماغ رسد و این را
...ر گویند علامت او آنست که سر و بدن گران باشد و غثیان و اندوه و وسواس **علاج** پاک ساختن معده از شرابی که در
...بقی اگر میسر شود بمسهلی مثل آب تمر هندی و آلو بخارا و گلاب و شیرخشت با آب انارین یا شربت فواکه یا شربت سیب مثل
...گر حرارت بسیار باشد شیره خرفه بقند شیرین ساخته و چهار عرق که گلاب و عرق کاسنی و عرق بید مشک و عرق گاوزبان است
...سب خوردن و روغن این بر سر مالند و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان با آب کریج یا اگر افتد آب زرشک یا سماق یا آب غوره
...ب ریواج و اگر حرارت کم نشود و باشد و مغز ترش خشک ساخته اختیار نمایند قدحها را در آب گرم گذارند و پاها را بسیار
...د اما در شقیقه دردیست که بیک شق سر درد شود و از جهت کمی و قلت ماده در تمامی سر نبود و اکثر اوقات در رگهای جهنده
...شد **علاج** آنست که بشناسند که اگر از خون بود فصد نمایند و اگر از سودا یا بلغم یا صفرا باشد مسهل آن دهند و طلا از تخم کاهو
...بذر البنج و نفلح و افیون گذارند و بر رگهای جهنده شقیقه این بر کاغذ گذاشته بر و چسپانند صمغ عربی دو درم زعفران نیم درم
...لی درم افیون درم خون سیاوشان درم ادویه را نرم کوفته اندکی بسفیده تخم مرغ حل ساخته بر شقیقه گذارند اگر بدین طلا
...ساکن نشود این اجزا را بسازند کاهو بذر البنج مرکی افیون کتیرا بگلاب حل ساخته طلا نمایند ❊
فصل دوم در سرسام سرسام لفظی فارسی است که معرب کرده اند از سر و سام که بمعنی آماس است و عبارت از آماس حجاب
...غ است و این مرضی مخوف است و انواع بسیار دارد **نوع اول** در سرسام که از بسیاری خون باشد علامت او تب
...ی و هذیان و اختلاط عقل و نبض مضطرب غیر منتظم و بول رقیق یا سرخ هرگاه مائی شود دلالت کند بر هلاکت و عظم نبض و
...نار یا سوجی آن در دسر گاهی خیال میکند که چیزی بر جامه او است میل بچیدن نماید و سرخی چشم و آرزو رفتن آب از چشم و
...میدن و فریاد و سرخی زبان مائل بسیاهی **علاج** پیش از آنکه عقل او زائل شود فصد قیفال نمایند و خون بسیار و فصد
...ارند بقدر قوت و این قوت از احوال اعضای رئیسه معلوم میشود و اگر عقل و حس و حرکت بحال خود است دماغ صحیح است و اگر

نفس و نبض خوب است و دل صحیح است و اگر میل بطعام است جگر صحیح است اگر از فصد مانعی باشد حجامت بر ساق یا میان دو شانه یا رگ سر و
یا پیشانی مناسب است و در روز اول تا سوم شربت نارنج و آب تمر هندی و آب غوره و شیره تخم کاسنی و آب آلو و غذا اگر هی ماش مقشر یا عدس
و اسفاناخ و کشنیز و کدو در اقلیم پنجم و چهارم و سوم ماش مقشر و عدس در آب کشک جو بعد از سوم شربت عناب نیلوفر و طبیخ
عناب سی عدد گل نیلوفر دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال بادیان نیم درم بجوشانند و صاف نموده چهل مثقال قند بازیچه شان
و بچهار روز اختیار نمایند و تخلخه صندل سفید مثقال آب کشنیز نیم قاشق گلاب یک قاشق سرکه سه قطره در شیشه گیرند هر زمان در پیش
دارند و روغن گل نیم قاشق و گلاب یک قاشق و سرکه سه قطره شیر گرم بر پیش سر گذارند و بادرنگ و کدو تر بو کردن فائده کلی دارد و پا
در آب گرم گذارند و پاشویه ازین اشیا نمایند بنفشه بابونه گل خیرو از هر یک ده مثقال سبوس گندم کفی سرکه دو مثقال در سه کاسه آب بجوشانند
و پاها را شیر گرم بدان بشویند و صندل و گلاب و سرکه بمالند و هرگاه مرض رو بصحت آید شوربای مرغ مناسب است و بعد از ان بحمام
روند و غذا بسیار میل نفرمایند از تعب و غضب و حرکت بسیار تا بحال صحت نرسد ملاحظه نمایند **نوع دوم** در سرسام صفراوی
علامت او تپ و بیخوابی و خواب مضطرب و درد سر و کراهیت از روشنائی و خشکی چشمها و بینی و زردی روی و زبان و سرعت نبض
و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخی قاروره **علاج** اسهال صفرا نمایند بآب فواکه و ترنگبین و شیر خشت و درین قسم سرسام تسکین حرارت
زیاده از سرسام که از غلبه خون بود نمایند و از آب سرد خوردن منع نمایند و شربت از عناب و شربت از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و
سازند و کشک جو برین موجب سازند جو را در هاون بکوبند و هر لحظه آب بر پاشند و شیره او بگیرند جو مقدار سی مثقال باید و آب آن یک گا
و نیم بآب صاف ساخته بجوشانند چون پخته شود بچند نوبت میل نمایند و ده درم اسبغول با عرق کاسنی و گاوزبان بقند شیرین ساخ
میل نمایند و اگر خواب نیاید از شیره خشخاش و تخم کاهو شربت نمودن موافق است و اندکی افیون و مقدار آن کافور آمیخته بر پیش
طلا سازند و حقنه ازین ادویه سازند شیره جو بنج قاشق لعاب اسبغول ده مثقال روغن گل پنج مثقال سفیده تخم مرغ ده عدد
همه را مخلوط ساخته عمل نمایند و آبی که در و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و جو مقشر و پوست خشخاش و تخم کاهو جوشانیده باشند بر سر
ریزند و خرقه کتان بروغن گل و گلاب و اندک سرکه بر سر گذارند و دفع بخار از سر نمایند و بر سینه و جگر خرقه بگلاب و اندک سرکه و کافور
آلوده گذارند و دفع التهاب و حرارت می نماید مرض تسکین یابد مرغ جوان در آب اگر او ماش مقشر قلیه آب تمر هندی اگر
قبض باشد و اگر تلیین بود بآب لیمو قلیه سازند **نوع سوم** سرسام سوداوی است علامت او آنست که تپ اندک و درد
خفیف و زوال عقل و بیخوابی و نفس زدن پیاپی گویا که خناق شده است و چشمها کشوده و خیالات و هم ناک
علاج تنقیه سودا نمایند بعد از نضج بجلاب افتیمون چنانچه در صداع سوداوی مذکور شده روغن کدو و بنفشه و بادام در
و کف دستها و پایها و ناف و مقعد بمالند هر شب حقنه از بسفایج فستقی سه مثقال افتیمون دو مثقال بنفشه دو مثقال انگور
سپستان سی عدد گل خیرو چهار مثقال خارخسک نیم کوفته هفت مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشان
تا نصفی بماند فرافروت پنج مثقال ترنگبین بست مثقال روغن گل سه مثقال بدو نوبت عمل نمایند و آبیکه در و بنفشه

بابونه جوشانیده باشند بر سر ریزند **نوع چهارم** در سرسام بلغمی و نام گذاشته لیثرغس و بعضے از قوم او نسیان گفته اند جهت آنکه درین مرض چیزها را فراموش میکنند سبب او بلغم متعفن است که در حجاب دماغ قرار یافته و موجب ورم او شده علامت او تپ مطبقه غیر قویة الحرارت بود و گرانی و ثقل جمیع حواس و خواب بسیار و نسیان و سفیدی زبان و تشادب یعنے چیزے از جامه گرفتن و اختلاط عقل و سفیدی بول و قلت عطشه و بر روی زبان چیزهای زرد مائل بسفیدی **علاج** شربت از بادیان شقاقل موبزی سی عدد بجوشانند و آب آنرا به نبات آمیخته میل نمایند چند روز این شربت مناسب است و جهت آنکه ماده بسهل مسهل نماید این عمل قوی بسازند سنا مکی پنج مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال تخم شبت چهار مثقال تخم سعصفر نیم کوفته پنج مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال بادیان دو مثقال انجیر پنج عدد انگور شفا سه مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و تیر خشت لبست مثقال و قراقروت پنج مثقال آبکامه یک قاشق بوره دو مثقال روغن بادام یا بابونه سه مثقال چنانچه مذکور شده بسازند و به نوبت عمل نمایند و غذا نخود نیم کوفته و ماش مقشر که در و گرم باشد اگر تپ قوی نباشد حب ایارج برین موجب اختیار نمایند شحم حنظل دو دانگ غاریقون نیم مثقال افتیمون نیم درم تربد درم مقل دانگی حب ساخته هریک مقدار نخودی و قے درین مرض نفع کلی دارد و از خواب بسیار که در و مستغرق شوند بگزانند و گاہے موے از شقیقه بگیرند روغن گل که در و جندبیدستر و عاقرقرحا اند کے حل کرده باشند در مفصلها و پیشانی بمالند و عسل و سرکه در لب و دهان بمالند اگر مرض دیر کشد و برودت غالب شده و احتیاج شود باستفراغ از جندبیدستر نیم درم و از محموده دانگی نرم کوفته حب بکنند و ده فرو برند و ماء العسل پیاله بعد آن بیاشامند و غرغره از سکنجبین و ایارج فیقرا و آبکامه و گلاب نمایند و نمک ارزن گرم نموده بر سر گذارند بعد از ان که سر تراشیده باشند و مریض را در موضع خوش هوا که بسیار روشن بود نگاه دارند و هرگاه مرض رو بانحطاط و تنزل آرد نخود آب که از گوشت عصافیر و کبک که در و دارچینی و زنجبیل و زعفران باشد میل نمایند غذا بیشتر اوقات خبیره سبوس گندم که در و قند یا عسل باشد موافق دانند و از ترشیها و چیزهای سرد و میوها و شیر و حجرات ملاحظه نمایند و اندکی شراب ریحانی بعد از غذا بتدریج مناسب دانند و در حمام آب گرم بسیار ریختن بر سر فایده دارد **نوع پنجم** آنکه مرکب از صفرا و بلغم باشد و گاهی ازین دو غالب میشود اگر صفرا غالب باشد می نامند این را سهر سباتی و اگر بلغم غالب است باشد نام میگذارند این را سبات سهری و اگر علت قوی بود و شربت بنگلوئیر و دود از بینی بیرون می آید و این علت بد است و علامت آنکه اگر بلغم غالب باشد خواب گران و کاہلی در خواب انچه پرسند و گمان شود که در خواب است اگر صفرا غالب بود بیخوابی و هذیان و چشمها گشاده نمی شود و اختلاط عقل و نبض صغیر و ضعیف و متواتر **علاج** آنست که چون مرض مرکب از بلغم و صفرا است پس واجب آنست که علاج مرکب بهترین علاج درین مرض فصد است جهت آنکه از همه خلطها کم میشود به تخصیص هرگاه رگهای آمدن و سنگریع افروخته باشد حقنه معتدل مناسب است برین موجب تربد سفید دو مثقال سنا مکی پنج مثقال انیسون مثقال بابونه دو مثقال ساق نیلوفر دو مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال سپستان سی عدد انگور شفا سه مثقال

با دیان نیم کوفته دو مثقال بنفشه دو مثقال سپوس سه مثقال عناب بست عدد در دو کاسه آب بجوشانند و شیر خشت بست
مثقال مغز فلوس دو مثقال ترانگبین پنج مثقال شکر قلم هفت مثقال بوره دو مثقال آب برگ چقندر چهار قاشق
در آب او به حل کرده از آرد بیز موئینه گذرانیده روغن بادام دو مثقال آمیخته بسه نوبت عمل نمایند شیر گرم و روغن شبت
و روغن سداب سرکه اندکی بر پیش سر گذارند و شربت سکنجبین و گلقند با گلاب و غذا نخود نیم کوفته و ماش مقشر و اندک
ارده بینه مثل اگر خنجر و شوربای مرغ و گوشت مرغ در آخر این مرض نمایند و درین مرض اگر دو روز از غذا منع نمایند فائده
کلی دارد و شربت نیلوفر اختیار نمایند و مو کندن نفع تمام دارد **نوع ششم** در سرسام که تابع باشد ورمی را که حادث
گردد میان معده و جگر حجاب این هر دو متصل بدل پس ظاهر میگردد در اعراض سرسام دمی نامند این را برسام و
علامت او وسواس بسیار و الم در جانب راست و شدت تپ و گرمی در شراسیف یعنی استخوان سر سینه **علاج** آنچه
مذکور شده در سرسام دموی و صفراوی و شربت از برگ گاؤزبان سه مثقال با درنجبویه دو مثقال پرسیاوشان دو درم
عناب پانزده عدد تخم کاسنی نیم کوفته ده مثقال قند بست مثقال سه روز بدهند و غذا ماش مقشر و عدس و اسفاناخ
و کشنیز تر **نوع هفتم** در ورمی که مخصوص است بپرده های دماغ و نام گذاشته اند مر این را سرسام و شقاقلوس
در سه روز هلاک میسازد و اگر ازین گذشته امید خلاصی است و علامت آن علامت سرسام دموی و صفراوی بلکه این
مرض سخت تر و بد تر است از آنها **علاج** این علاج آن دو قسم ست بعد از سه روز یا زیاده و غذا ها و شربتهای سرد تر
مثل شیره خرفه و آب هندوانه و کاهو و عرق کاسنی و عرق بیدمشک و اسپغول و اگر که در و کدو و کشنیز تر و کشک جو
کنند مناسب است **نوع هشتم** در سرسامی که خارج سر شود و تاثیر میکند هم خارج و هم داخل ورم کنند و این بدترین
اقسام سرسام است اعراضا و اقبح منظرا یعنی در غایت بدشکل میسازد صاحب خود را و درد او در شدت
میباشد و خیال میکند که سر او پاره میشود و چشمها در ته افتند و گاهی غشیان دست میشود و علاج او آنست که مبالغه نماید
در گرفتن خون و غذا و شربت آنست که در سرسام دموی مذکور شده **نوع نهم** در فلغمونی و این ورمی ست که در نفس دماغ
میشود و علامت او آنست که در روی ورمی سرخ بود و چشمها سرخ و بر رفتن و صاحب او میل میکند که به پشت تکیه نماید
بخلاف آنچه عادت داشته و نفخی در شکم او ظاهر میشود **علاج** او هرگاه از چهارم بگذرد علاج سرسام دموی نمایند
نوع دهم در جمره که بسبب صفرا در دماغ میشود علامت او زیادتی درد و اندوه و سردی روی و زردی و تپ
نیز و این مرض کودکان را بسیار عارض میشود و مغز ایشان ته میرود و خشکی بدن و دهان بمرتبه میگیرد که هیچ گوشت
نمی ماند و در چهار روز هلاک میسازد و اگر ازین گذشت خلاصی موجودست **علاج** او علاج سرسام صفراویست و معالجه
صبیان بدین نوع نمایند زرده تخم مرغ با روغن آمیخته سرد کرده هر زمان بر یافوخ که گوره میگویند گذارند با درنگ و مغز کدو و
کاهو و شیره خرفه و عرق بیدمشک و در آب اطفال طباشیر و کتیرا اندازند تا دفع آب خوردن ایشان کند و بدن ایشان هم همین

از روغن بادام و موم ساخته باشند چرب نمایند ؛

فصل سوم در سدر و دوار سدر آنست که بر وقت برخاستن چشم تاریک شود و در سر خود ثقل عظیم یابد و در گوش آوازها بداند مرتبه بمرسد که ثقل
شود و دوار آنست که خیال نماید که سر میگردد نوع اول سبب او بخار غلیظ که بسته شده باشد در دماغ و یمنی باید مخرجی و لازم است
اگر این سامعه و تاریکی چشم و درد سر و علامتی شبیه برسام است و انواع او مرقوم است نوع اول در دوار که از ماده خون
که در دماغ است علامت حمرت چشم و سرخی روی و برآمدن رگهای پیشانی و شقیقه علاج فصد قیفال و رگ پس گوش و حجامت
ساق‌های نمایند و بر سر روغن گل و سرکه یا روغن مورد و سرکه نهند و پایها به گل بابونه و سبوس گندم پاشویه کنند و شربت سکنجبین با اسبغول
ریحان و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان قلیه با غوره یا آب لیمو در آب آن و اگر با کرنج و کشنیز در غذا جهت بخار مناسبت و از غذا گرم
نابجا بپرهیزند و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله اختیار نمایند و طلا صندل گلاب باقی علاج آنست که در درد سر دموی مذکور شد
نوع دوم دوار که از ماده صفرا شود علامت زردی لون و تلخی دهان و سرعت نبض و بیخوابی علاج اسهال بدن به مطبوخ هلیله زرد
بدین موجب هلیله زرد چهار مثقال شاهتره پنج مثقال گل سرخ دو مثقال بنفشه دو مثقال بجوشانند در دو کاسه آب تا یک پیاله بماند
صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال ترنجبین بیست مثقال در این آب ادویه داخل کرده شیرگرم میل نمایند و بعد از آن آب انار و شیره خرفه
تمرهندی و سکنجبین و از میوه‌ها انار و آلو و سیب و آلوچه و غذا مرغ در آب آن اگر قلیه آبکاق یا آب انار و شیره خرفه یا آب آنا بین
بنفشه صندل بو نمایند و آنچه در علاج درد سر صفراوی مذکور شده عمل نمایند نوع سوم دوار که از ماده بلغم بود علامت
گرانی سر و غفلت و عطش و بسیاری خواب و لین نبض و بیاض قاروره علاج تنقیه دماغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و آنچه در صداع بلغمی
مذکور شده و غرغره سکنجبین عسلی نمایند غذا نخود آب که در آن دارچینی و زنجبیل و کشنیز جهت دفع بخار و زیره باشد میل نمایند
عنبر و نرگس بوی نمایند و از غذاهای سرد ملاحظه نمایند نوع چهارم در دوار و سدر که از ماده سودا شود و در دماغ علامت او
فکر و بیخوابی و تخیل چیزهای فاسده و صلابت نبض و ضعف او علاج تنقیه دماغ و بدن از سودا به مطبوخ افتیمون و حب
افتیمون نمایند بدین موجب هلیله کابلی نیم مثقال اسطوخودوس مثقالی تخم حنظل دانگی نرم کوفته و بیخته حب سازند و وقت صبح میل نمایند
با پنج قاشق آب گرم میل نمایند و روغنهای گرم بر سر طلا سازند از روغن شبت بابونه و باقی علاج آنست که در درد سر سوداوی
مذکور شده است نوع پنجم دوار و سدر که از بادها و بخارها گرم شود در دماغ علامت او خفت سر و خشکی انف و تشنگی
و گرانی نبود علاج تنقیه بدن به مطبوخ بنفشه بدین موجب بنفشه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال لیمو مثقال گل سرخ
اسطوخودوس دو مثقال تمرهندی پانزده مثقال بجوشانند با ترنجبین یا شیرخشت هفت مثقال میل نمایند و روغن گل
بر سر گذارند و بهی پروردن و کشنیز خشک نیم کوفته مقدار نیم مثقال اختیار نمایند دفع بخار از سر کنند و باقی علاج آنست که در
که از اخلاط حاره بود مذکور شده نوع ششم دوار که از بادها و بخارهای سرد شده در دماغ علاج حب قوقایا
و آبکامه در روغن بابونه و اکلیل الملک و سداب ... نمایند و باشد به سر بپزند و سر به بخار آن دارند و غذا مطنجن یا نخود آب که

و سوداوی گرم باشد میل نمایند نوع هفتم دوار و سدر که از ماده صفراوی از معده و سر و دماغ پیدا شود علامت او عدم اشتهاء و خفقان و قے و جوشش معده والم و در سر معده علاج آنست که اولاً قے نمایند بسکنجبین و آب گرم و اندک نمک بعد ازان آب غوره یا آب انار ترش یا آلوی بی میل نمایند و در غذا کشنیز خشک اندازند و قتق و سماق و رب انار سازند و باقی علاج از دوار دموی و صفراوی جویند نوع هشتم دواریکه از ماده بلغم شود علامت او غثیان و قلت هضم و بسیاری جشاء و نفخ و برآمدن لعاب از دهان بی اراده علاج او قے بماهی شور یا تخم ترب نیم کوفته سه مثقال تخم شبت سه مثقال بیخ سوسن دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف کرده با هفت مثقال شربت سکنجبین آمیخته شیر گرم میل نمایند و بعد ازان قے کنند و بعد از قی اطریفل صغیر و گلقند با مصطگی و عود جهت قوت معده مناسب است و غذا از گوشت کبک و عصافیر و دواروهاے گرم سازند و حب قوقایا که مذکور شده اگر ضرورت شود میل نمایند نوع نهم دواریکه بخار معده که بسر رود علامت او آنست که در معده الم یا بد و درد ناف و راحت یافتن بخروج بادی و نفخی بهر طریقی که باشد علاج او آنست که در دوار که از ماده گرم که در سر بود مذکور شده نوع دهم دواریکه حادث شود از بادهای سرد که متصاعد شود از معده علامت او نفخ و دل به برآمدن چیزی بقے بر نیامدن و کشش و تمدد در معده علاج معجون کمونی و بادیان و قند و شربت بزوری نوع یازدهم در دواریکه متصاعد میشود از شرائین یعنی در رگهای جهت هر شقیقه و پس گوش ثابت علامت او آنست که هرگاه دست بر شقیقه و با بر آن عضو که بخار از آن پیدا شده نهند ساکن گردد و امتلاء و حرکت آن رگها علاج حجامت بر ساق و بر پس سر و فصد آن رگها و بریدن او و گذاشتن روغن گل و سرکه بر سر نوع دوازدهم دوار و سدریکه باشد از ماده که متصاعد شود از رحم و مثانه و گرده و بابها و مراق که زیر شکم است علامت او احساس بوجود بخار و آفت در آن عضو علاج اصلاح آن عضو و تقویت سر از اطریفل مثقالی در محل خواب خوردن نوع سیزدهم دواریکه از ضربه یا از سقطه واقع شود علاج او علاج صداعے که از ضربه بود یا بهارایه بابونه و بنفشه که در آن آب بجوشانند بشویند و حجامت نمایند و شکم نرم دارند بشیافه و یا بعرق و غیره نوع چهاردهم دواریکه از گرمی آفتاب باشد بسبب ضعف دماغ علاج اگر ماده باشد در بدن استفراغ نمایند و روغن گل و سرکه بر سر گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و آنچه مخصوص است بدوارے که از ضعف دماغ باشد شیره سبوس باندک کشنیز خشک و قند خاره کلی دارد مداومت آن نوع پانزدهم دواری که در عقب فساد هضم یا در عقب غم شود علاج اگر حرارت نباشد و در روی سرخی نبود قے نمایند و معده را بمثل گلقند که از مصطگی ساخته باشند و جوارش عود و مصطگی قوت دهند نوع شانزدهم دواریکه بسبب تاخیر غذا شود علاج او پیش از طلوع آفتاب شربت لیمون یا فواکه یا سیب یا صندل و یا لقمه نان بر رب انار و یا آب غوره یا رب آبی و سیب میل نمایند نوع هفدهم دواریکه حادث میشود بسبب مرض که منجر شود به بحران و دوار انهم خصوصاً اگر بحران را باشد منجر به سکته شود پس باید که تدارک آن زود نمایند و تنقیه معده با ایارج فیقرا و ماده را به مخالف میل دهند و گاهی صداع بدوار زائل میشود و گاهی دوار بصداع بر طرف میشود ٭

چهارم در سبات سبات خوابی گرانست در کمیت دراز و در کیفیت قوی و بدشواری بیدار شود و انواع
ع اول سباتی که از سوء مزاج بارد شود که هیچ یک از اخلاط سبب او نباشد علامت او آنست که خوابیکه بعد از سرسام سخت
ندت که بسر رسیده باشد یا عقب ادویه مخدره مثل افیون غیره که خورده باشد و رنگ رو مایل به تیرگی و کبودی و نبض صلب
سفیدی زبان و سفیدی رنگ روی علاج تدبیر مسخن از ادویه حاره مثل تریاق اربعه بزین موجب جنطیانا و مر و حب الغار و
بل از هر یک قدری برابر گیرند و با سه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربت یک مثقال یا دو مثقال اغتیا نمایند و طلا که بر
ز فرفیون عاقرقرحا و میویزج و صمغ عربی و سداب از هر یکی اندکی نرم کوفته بگلاب یا روغن سداب آمیخته بر پیش بر خواست
یا روغن سداب یا روغن بابونه یا روغن گل حل کرده فایده دارد و بستن ساق یا دمالیدن پایها و از بیدار [illegible]
ازم کوفته بسرکه کهنه آمیخته بر ساق یا طلا سازند و کندش و جبر بیش بینی دارند تا عطسه آرد و موی از سر کندن
د مشک و جند بید ستر و عود می بویانند و غذا نخود و نیم فلکته گوشت کبک یا عصافیر سازند و دارچینی و خولنجان در شوربا اندازند
ن و حبة الخضرا میل نمایند و از خوردن میوه های سرد و آب خوردن بسیار ملاحظه نمایند نوع دوم سبات که از
م در مقدم دماغ شود علامت او خواب گران که بیدار نشود مگر بجهد بسیار و گرانی در سر و تشنج و سفیدی زبان و
بیان و قلت تمیز و نبض موجی علاج قی نمایند یا حقنه تیز و قوی یا حب قوقایا یا ایارج و آنچه در صداع بلغمی
بدان تنقیه دماغ نمایند بمعاجین دفع بلغم نمایند مثل ماء الحیوة و ماء العسل و گلقند و آب تیر گرم بعد از آن میل
غن ها گرم در سر مالیدن و بابونه و سداب بجوشانند و سر بر بخار دارند و باقی علاج او علاج سرسام بارد است
سوم در سبات که از بخارات گرم و تر و موی که دماغ از آن متغیر شود علامت او آنست که قادر نباشد بر خواب
ی او قانند در خواب [illegible] اندک نمانی وزود بیدار گردد و بانده و تنگدلی و در خواب سخن بسیار گوید و تشنه شود و میل
و غلبه نمایند فکرهای فاسده غیر صحیح علاج فصد قیفال و حجامت بر ساق پای نهند و روغن گل و سرکه و گلاب
مع یا بارها به بابونه و اکلیل الملک خیر و بشویند و غذا آب نخود و ماش مقشر و شوربای مرغ میل نمایند و غذا آن
رکه در معده فاسد نشود نوع چهارم سبات که از بخار تپها شود علامت او آنکه در وقت تپ شود و بزوال
گردد علاج آنست که از خواب آگاه سازند تا حرارت غریزی متوجه بباطن نگردد و قدمها را بمالند و بشویند
و علاج تپ نمایند نوع پنجم سبات که از بخار معده شود علامت او دوار و آواز باد در گوش و خیالات و
سیاه و سرخ در پیش چشم علاج تنقیه معده و تقویت آن بهلیله و آمله پرورده و روغنهای بارد مثل روغن
در پیشانی و مقدم سر مالند نوع ششم در سباتی که از بخار اعضا مثل دستها و پایها و غیره شود علاج اسهال آن
تقویت سر نوع هفتم در سباتی که از بخار سینه و شش و پهلو شود علامت او علامت ذات الریه و ذات الصدر و
ب و علاج او علاج آنها نوع هشتم در سباتی از ضربه که بر شقیقه رسد یا بسبب یبس سر واقع شود و بسبب باد که در مسالک

روح احساس نشود علاج او علاج ضربه و تقویت سر نوع نهم در سباتی که از ضعف روح شود علامت او آنست
که بتدریج زیاده گردد علاج او خوردن شوربا و چربه و کباب بعفوح و دوالمسک اگر گرم مزاج بود مفرح طباشیر آمیخته نماید
و شربت فواکه و سیب و صندل و آب انار بن و ماء اللحم یا گلاب یا عرق بید مشک و کاسنی و اگر سرد مزاج بود با عسل یا مید
و گفته اند که ماء اللحم یا شراب ضعیف روح را فایده دارد و باقی علاج آن از علاج غشی جویند

فصل پنجم در سهر و بیخوابی مفرط است و انواع او نه است **نوع اول** در سهری که از سوء مزاج دماغ بود بسبب
یبوست علامت او خشکی دهان و زبان و چشم و ترومنی و احساس نکند در گرمی و خفت در حواس **علاج** او آنست که دماغ را
بروغن بنفشه بادام و روغن کدو چرب سازند و روغن گل و روغن نرگس و روغن سوسن و شیر عورت بر پیش سر گزارند و در بخشخاش
کاهو و بادرنگ سیل نمایند و غذا ماء اللحم و گوشت مرغ فربه یا گوسفند جوان در آب آن نخود و ماش مقشر یا اگر اقلیه کدو نیز
مناسب است **نوع دوم** در سهر که از سوء مزاج گرم خشک بی ماده بود علامت او تشنگی و خشکی دماغ و حرارت و اندوه
علاج او آنست که دماغ را بروغن بنفشه و نیلوفر چرب سازند و شیر عورت بر پیشانی بجهت جلب نوم دافته و زعفران در
پاپیش نهند بخاصیت خواب آورد و آب که در وی پوست خشخاش و بنفشه و گل و تخم کاهو بجوشانند و بر سر گذارند و پا نهادند
و مقعد را بروغن گاو یا روغن بادام چرب نمایند و بر سر شب از روغن بنفشه دو قطره شیر گرم در گوش چکانند و غذا
کشک جو یا اگر او ماش مقشر که در کدو و اسفاناخ و کشنیز تر باشد و شوربا مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند و قلیه
خیار فائده دارد و از اشربه منومه مثل شربت خشخاش و کاهو اختیار نمایند **نوع سوم** در بیخوابی که از یبوست سوداء
علامت او علامت غلبه سودا و علاج او علاج مالیخولیا و صداع سوداوی و روغن ها در دماغ مالیدن و مداومت
با حمام **نوع چهارم** در بیخوابی که از ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا **علاج** او تنقیه سر و بدن از صفرا
و باقی علاج آنچه در صداع صفراوی مذکور شده **نوع پنجم** در بیخوابی که از رطوبت شور که در دماغ ست حادث شود
علامت او تری دماغ و مینی و چرک در عین و اندک گرانی در سر و سرعت انتباه **علاج** او حقنه تیز و تنقیه بدن بدین
موجب صبر دو مثقال پوست بلیله بادیان رومی از هر یک ربع نیم درم نمک هندی اهلی محموده دو دانگ کوفته بیخته بدو نوبت با ب
گرمی یا آب جب ساخته میل نماید و غرغره نماید و مداومت در حمام و ابزن معتدل در آیند و گوشت مرغ و گوسفند جوان در
آب آن نخود نیم شکسته و ماش مقشر و اگر او گوشت ماهی که در آب شیرین و تند باشد و از چیزهای شور و تیز اجتناب نمایند و گلقند
شکری یا عسلی میل نمایند و آبیکه در و بابونه و تخم کاهو جوشانیده باشند بر سر ریزند و دماغ را بروغن بابونه و بادام چرب
سازند و جالینوس گفته اگر بر شب اندکی از دارچینی و تخم کاهو میل نمایند خواب آورد **نوع ششم** در بیخوابی که بسبب
تب شود علامت او آنکه هرگاه تب شود بیخوابی عارض شود و محلی که ساکن گردد تپ سهر برطرف شود **علاج** او منع بخار المحلل
از دماغ نمایند و پیشانی و شقیقه بروغن خشخاش و کاهو چرب نمایند و مزورات و رق کاهو اندازند و از مجربات آنست که پلیله

هم افیون زعفران از هر یک نیم درم بکوبند و بروغن گل آمیخته اندکی از آن در پیش بینی مالند خواب آورد و صواب
ست که اطراف علیل را محکم ببندند اندک زمانی و جمعی در گرد او بنشینند و حکایت غریب و آوازهای ملایم و آواز آب و آواز
نجار فایده کلی دارد نوع هفتم سهری که بسبب درد شود علامت او آنکه هرگاه بدرد بیخوابی عارض گردد علاج او تسکین
درد است نوع هشتم بیخوابی که بسبب امتلا شود علامت او آنکه هرگاه ممتلی باشد سهر غالب گردد علاج او استفراغ
تقلیل غذا و دفع امتلا نوع نهم بیخوابی که از سوء هضم شود علاج او تقویت معده بشربت ملینه و اصلاح هضم

فصل ششم در فساد فکر و ذکر و تخیل و این سه نوع است **نوع اول** در فساد ذکر و این نسیان است و دو قسم میشود
قسم اول در نسیان که از سوء مزاج بارد رطب و غلبه رطوبت که بر موخر دماغ بود حادث گردد علامت او خواب بسیار و گرانی
سر خاصه در پس سر و بیرون آمدن رطوبت از بینی و دهان علاج حقنه حاده دهند و حب ایارج و گلسرخ و اسطوخودوس از هر یک دو مثقال با
دوازده مثقال عسل معجون سازند و سه روز با آب گرم میل نمایند و اگر خورد سال بود پنج وزن مناسب است و عاقرقرحا و مویزج و تخم پوست
بیخ کبر از هر یک نیم درم بکوبند و بعسل هفت مثقال و آب کامه ده مثقال و گلاب و قاشق و قدری آب آمیخته نمایند و غرغره سازند و عطسه آورند
فلفل کنند شونیز و جوزبویه از هر یک پنج مثقال نرم بکوبند و در پیش بینی دارند تا عطسه آرد و یا آب چقندر دیده و آب چقندر آمیخته اندکی در بینی
چکانند عطسه می آید و سیاه دانه و پودینه و جند بیدستر از هر یک اندکی نرم بکوبند و بو بیند یا روغن بادام آمیخته در بینی چکانند دماغ پاک سازد
بابونه و اکلیل الملک در آب جوشانند و در حمام سر را با آب نیمگرم بشویند سکنجبین عسلی از بهر که عنصل درین علت فایده کلی دارد و این علت
را از جهت کبر سن بسیار میشود و این معجون مناسب است **صفت** آن کندر اگر سعد و فلفل زنجبیل فلفل دراز جوزبویا از هر یک سه مثقال
هم کوفته با دو چهار روانگ عسل آمیخته شربتی درم تا یک مثقال میل نمایند عقل و ذهن را فایده کلی دارد و خواب بسیار بعد از طعام
مخصوصا اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد و غذا گوشت کبک و کبوتر و نخود آب و روغن جوز بادام و روغن دانه زرد آلو و گوشت مرغ صحرائی که تر و دل
باید مناسب جوهر دماغ است و فایده دارد شراب کهنه اندکی گفته اند نفع تمام دارد و در بسیار فایده نیست **قسم دوم** در فساد ذکر
بسبب یبوست و یبس بود علامت او بیخوابی دایم و خشکی بینی و گلو و دشواری تکلم نمودن و در بعضی اوقات خیال نماید که خناق
شده است بسبب یبوست که بر وسط دماغ غالب شده و بلادت و رعونت بمثل انچه پیران و مشایخ را میشود علاج روغن خیرو و روغن
سوسن بعد از تراشیدن سر بمالند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک با هم بجوشانند آب آنرا صاف نموده در حمام ریزند و غذا ها گرم تر
میل نمایند و گوشت مرغ فربه با زر اللحم و اندک مثلث فایده دارد **نوع دوم** در فساد فکر علامت او آنست که ممکن نبود که
تعلم هیچ شی کنند و کاهلی نمودن دران فکر چیزی نمایند و نقصان و بطلان حفظ **علاج** آنست اشیائیکه قوت حافظه را نفع
رسانند میل نمایند این معجون فایده کلی دارد فلفل دار فلفل اگر دارچینی قرفه سنبل از هر یک پنج مثقال جوزبویا دو مثقال
زعفران درم مشک دانگی آمله پنج مثقال نرم کوفته بیخته سه یا چهار چند عسل کف گرفته آمیخته شربتی مثقالی اختیار نمایند
جوهر دماغ را قوت دهد **نوع سوم** در فساد تخیل آنکه ضعفی یا نقصانی در امور تخیل واقع شود یا باطل شدن بمرتبه که

صورت محسوسات از خاطر بیرود چنانچه درخواب یا بیداری واکثر فساد تخیل از یبوست می باشد و از رطوبت کمتر میشود و گاهی ج
واقع شود که چیزی خارج که وجود ندارد بسبب غلبه خلط مرار که برمقدم دماغ است تخیل نمایند اشیا را بدین طریق و این بوا
حرارت است نه از قبیل بطلان و نقصان علاج تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله و حقنه نرم فایده دارد و طلای و روغنها دگا
فساد تخیل در تپهای گرم موجب اختلاط عقل میشود و لخلخه از صندل و گلاب و آب کشنیز تر و دو قطره سرکه در شیشه گرفته د
دماغ دارند و شیر عورت بر پیش سر ریزند و پاشویه از بابونه و بنفشه و سبوس گندم در آب جوشانند و بشویند و روغن بنفشه یا ب
و یا نیچه و کدو در بینی مالند و غذا گوشت مرغ فربه و شوربای چرب سازند و دماغ را بقرص بنفشه که مذکور میگردد و پاک نم
صفت آن بنفشه خشک مثقالی پوست هلیله درم رب السوس نیم درم محموده مشوی و انگبی کوفته قرص در او
شب یا در وقت سحر بگلاب بنفشه یا شربت قند آمیخته میل نمایند

فصل هفتم در مالیخولیا و آن تغیر فکر با وگمانها که اساسات بفساد ترس و معنی مالیخولیا به یونانی خلط سیاه است از این ج
صاحب این مرض متفکر و غم و وحشت و متنفر از خلق و دوستدار وحدت است و آن هفت نوع است **نوع اول** در مالیخو
که از سودای دموی بود علامت او اختلاط ذهن و خنده و سرخی روی و چشمها و عظم نبض علاج فصد نمایند اگر مانعی باشد حجامت
ساق یا بر میان دو شانه و رگ پیشانی کشادن فائده دارد و بعد از فصد شربت بنفشه و خشخاش و آب انار میل نماید
و شربت افتیمون بدین طریق سازند افتیمون دو مثقال بادیان هفت مثقال بنفشه دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال
گلسرخ دو مثقال برگ گاوزبان چهار مثقال قند سی مثقال بچهار ورز شربت ساخته میل نمایند و بعد از شربت افتیم
این حب اختیار نمایند افتیمون درم غاریقون دو درم اسطوخودوس مثقال نمک هندی نیم درم حب النیل نیم مثقال کتیرا د
نرم کوفته بدو نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات معجون نجاح که مذکور میگردد اختیار نمای
صفت آن هلیله سیاه هلیله آمله از هر یک پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس افتیمون تربد از هر یک چهار مثقال
نرم کوفته بهیچه هفتاد مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال تا سه مثقال میل نمایند و اگر بسبب بسته شدن حیض بود این مرض مانع
درد تخم هلیله و قنطوریون از هر یک سه مثقال اندازند و حقنه نمایند و اگر خواب کمتر باشد شیر عورت بر پیش سر بریزند و این اش
بجوشانند و آب آن در حمام بر سر ریزند شیر بقشر هفت مثقال بنفشه و نیلوفر و گلسرخ و خشخاش و تخم کاهو و بابونه از هر یک مثقا
این اشیا یا بعضی آن مناسبت و پنبه بروغن بنفشه و یا شیر عورت تر ساخته بر پیش سر گذارند و اطریفل صغیر به هفته دو یا دو مثقال
میل نمایند و غذا مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان و نخود آب و زرده تخم مرغ و بابونه بروغن بادام مناسب و از میوه ها انجیر و بادام و ا
و زردآلو فایده دارد و اکثر شیرها گفته اند که مالیخولیای مراقی بود که آنجا ضرر دارد و اجتناب از بادنجان و کرنب و عدس و باقلی
چیزهای شور و گوشتهای صید و بز و کثرت شراب تر نسیها نمایند **نوع دوم** در مالیخولیای که از دو احادث شود که از صفرای سوخته در بدن
حاصل شده باشد علامت آن کثرت عطش و جنون و فریاد و بیخوابی و غضب و قلت آسایش و نفرت شل سباع و مزاج این کس گرم وخشک

بود و لقربت و زردی رنگ و قبض طبع علاج آنست که حمام بسیار برند که آب شیرین داشته باشد و در آبزن که در و بنفشه و خیرو و کدو و
شعیر مقشر جوشانیده باشند و بدن را بروغن بادام که در واندک موم حل کرده باشند بمالند بعد از ان بآب گرم بشویند و بر پیش سر روغن
گل و گلاب و صندل مالند آمیخته گذارند و اگر خواب نیاید آبجو که در و خشخاش و بنفشه و شربت نیلوفر دهند و آن اگر او ماش مقشر و اسفاناخ و
ندو باشند و زرده تخم مرغ مناسب است و مسهل صفرا برین موجب دهند پوست هلیله کابلی سه مثقال شاهتره چهار مثقال ثمار کی پنج مثقال افتیمون
رومی دو مثقال آلو بخارا بست عدد تمر هندی پانزده مثقال بجوشانند تا یک پیاله بماند سیزده مثقال شیرخشت حل نموده سحر میل نمایند
اگر مسهل عمل نکند این حب دهند ایارج فیقرا درم هلیله نیم درم غاریقون درم محموده دانگی غاریقون را بمویز گندانیده باقی
ادویه را کوفته حب سازند جمله یک شربت است و درین مرض ادویه قوی و ایارجات کبار منع نموده اند جهت آنکه حرارت زیاده میشود
و بتجربه جنون میگردد و سزاوار آنست که در استعمال مطولات و ضمادات از محلل گرم بسیار باعتدال غافل نشوند جهت آنکه چیز بار
سرد اگر بسیار بود مادّه را غلیظ میسازد و اگر محلل گرم بسیار شود لطیف را تحلیل میدهد و باقی غلیظ میسازد پس واجب آنست که ضمادی
برین موجب ترکیب نمایند بنفشه و نیلوفر دو مثقال و ورق خرفه و برگ کدو و کاهو از هر یک قیراطی بابونه و اکلیل از هر یک نیم درم مورد و آبی و
گلسرخ جهت قوت دماغ از هر یک قدرے آمیزند و اگر از اسهال مانعی باشد عمل نمایند **نوع سوم** مالیخولیا که از احتراق سودای
طبیعی شود که همان نفس سودای سوخته باشد علامت او بسیار فکر و هموم و ترس و اندوه و گریه و خیالات بد و حب حدت و تنهائی
ضعف بدن و رنگ مائل بسودا و علاج آنست که اگر خون غالب بود فصد نمایند بچند دفعه و عورات را رگ صافن کشایند صافن رگی
است بر ساق باطراف انسی جهت اورار حیض نفع عظیم دارد و اگر از فصد مانعی باشد حجامت نمایند و آب جبن که پنیر گویند گرفته دهند و
مطبوخ افتیمون دهند و اگر قوت بر داشتن دارند و شاب باشند این سفوف بسازند افتیمون هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال قند چهار مثقال
درم کوفته میل نمایند و بعد از ان آب پنیر اختیار نمایند و چند روز بدین طریق مداومت کنند تا اثر عقل ظاهر گردد و اگر عقلے و سکون بحال
نبود باز نیاید این حب مناسب است صبر درم غاریقون دو درم افتیمون دو درم لاجورد مثقال محموده درم قرنفل درم نرم کوفته یک شربت نیم مثقال
تا یک نیم مثقال سحرگاه میل نمایند و اگر از عوارض چیزی باقی مانده باشد و در نبض سرعت نبود و در بدن حرارت نباشد جهت قوت
دل دواء المسک شیرین و تریاق کبیر نفع دارد و اگر در نبض سرعت بود و در بدن حرارت باشد این دوا بسازند گلسرخ صندل
سفید از هر یک دو درم طباشیر تخم خرفه درونج از هر یک یکدرم مرجان کهربا ابریشم خام سوخته از هر یک نیم درم بادرنجبویه درم گل ارمنی عود
قماری لسان الثور کشنیز قرنفل حب الآس از هر یک درم همه را نرم کوفته و بیخته بشربت سیب معجون سازند دو مثقالی میل نمایند
بعد از ان عرق گاؤزبان چهار تا شش فایده دارد و درین مرض علاج خفقان ملاحظه باید کرد و معجون نجاح درین مرض فایده کلی
دارد و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخود آب چرب و میوه ها و آب انارین و روغن بنفشه و بادام و روغن پاچه در بینی و اطراف
مالند و مداومت حمام لازم دارند **نوع چهارم** در مالیخولیا که از سودای بلغم سوخته باشد علامت او گرانی در سر و بسیاری خواب
و کاهلی و عظم نبض علاج آنست که تنقیه بدن نمایند بدین حب تربد درم غاریقون درم لاجورد نیم درم پوست هلیله نیم درم محموده

دو دانگ کتیرا درم صبر دو درم سه دو نوبت کوفته بیخته سحر حب ها ساخته میل نمایند و روغن ها شیر گرم مثل بنفشه بادام و گل روغن بابونه بهم آمیخته
در سر مالند و غذا گوشت مرغ جوان گوشت گوسپند جوان و گوشت بزغاله و پالوده نشاسته و قند و خشخاش در روغن بادام سازند مداومت
حمام فایده دارد **نوع پنجم** در مالیخولیای مراقی مراق زیر شکم را گویند و حدوث این علت از خلط سودائی که در معده است
با این خلط محترق در ماساریقا حادث میشود سده اگر معده ضعیف است در سر سپرز یزد و اگر مراق ضعیف است در قرار میگیرد یا در سپرز
حادث میشود در معده یا در ماساریقا و ام یا درم در سپرز شود و چنانچه رای جالینوس و رای ثابت بن قره است و بخارات آن بسوی دماغ میرود
و در هر عضوی که باشد اجتماع او علامت جشای ترش سوخته و بسیاری آب دهن و درد و سوزش فم معده و رباین سر زیر و بدانها ر پهلو
نفخی در شکم و نرمی و فراقر و بادهای مختلف و درد در میان هر دو کتف و کرب و جوع مفرط و احساس بخارات شبیه بدود که بگلو میرسد و عظم
سپرز **علاج** اگر عظم طحال باشد قی نمایند بدین ادویه که سودا را برآرد افتیمون دو درم جوز القی کوفته سه عدد تخم شبت سه مثقال
نمک هندی و بوره درم ادویه را در یک کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده شربت سکنجبین ده مثقال آمیخته شیر گرم اختیار
نمایند و بعد از ان قی نمایند و سه روز آسایش نمایند و غذا نخود آب سازند در روز چهارم شربت افتیمون و حب ایارج فایده دارد و فصد باسلیق
در امراض طحال و اسلیم از دست چپ نفع کلی دارد و طلاها بر سپرز گذارند و اصلاح مزاج جگر نمایند جهت آنکه بسبب گرمی او خلط
سوداوی متولد میشود در معده و اگر این سودا بسیار گردد مطبوخ تمر هندی و آلو بخارا و سنا مکی و تخم کاسنی و بادیان به شیر خشت
دهند و بشربت بزوری و آب غوره و آب اناریں و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی مداومت نمایند و صواب آنست که در مالیخولیای مراقی
ترک استفراغ نمایند و دارو نخورند مگر ضرورت کلی شود و اقتصار بر غذا که از مرغ گوشت گوسفند جوان و زرده تخم مرغ نیم پخت نمایند
و گفته اند که در هر چهل روز اندک خون بردارند بقدر قوت از رگ باسلیق و قوت معده نمایند بگلقند و اگر احتیاج شود بدارو هفت مثقال
سفرجل بیاییکه در دو مثقال افتیمون و چهار مثقال برگ گاوزبان و سه مثقال بادرنجبویه و دو مثقال افسنتین جوشانیده باشند
حل نموده و صاف ساخته میل نمایند و اگر از کثرت ریاح شکایت نمایند امر نمایند بجوارش معتدل و بجامع در آیند **نوع ششم** در
قطرب شیخ ابوعلی گفته قطرب اسم دابه یعنی جانور که بر روی آب حرکت میکند حرکتی مختلف و سریع بلا انتظام و وجه تسمیه این مرض باین
نام آنست که صاحب این مرض حرکات مینماید سریع و مختلف و سبب این مرض خون سوخته که مستحیل شده بسودا علامت او
فساد عقل و اندوه دائمی و گریختن از مردم و رفتن مختلف و خشکی دهان و بر ساق های پا جراحت و غور عین و غبار غماکی در روی
علاج آنست که فصد نمایند چند دفعه و مسهل سودا که مطبوخ افتیمون است که مذکور شده میل نمایند و غذا گوشت گوسفند جوان
و مرغ فربه و نخود آب اگر اکه در و کدو و اسفاناخ باشد و روغن کدو و بادام مبالغه نمایند که در بینی و اطراف بمالند مداومت حمام
آب شیرین و آب پنیر و قند یک هفته هر روز یک پیاله مناسب است درین مرض بتجربه معلوم شده فایده آن و آبی که در و بابونه
و بنفشه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بسر بدان شستن نفع دارد **علاج** این مرض علاج مالیخولیائی که از غلبه سودا باشد همان
طریق ملاحظه نمایند **نوع هفتم** آنچه بمالیخولیا نزدیک می ماند عشق ست و عشق از عشقه است و عشقه نوعی از لبلاب است

ہرگاہ بر درخت بپیچد آن را خشک میسازد و وجہ تسمیہ عشق مر این مرض را موافق ست ازان جہت کہ صاحب خود را خشک
سازد و در دق حیات آدمی بر دو این مرضی ست سوداوی و سبب او انفعال حرکت فکریہ و در استحسان بعضے از صورت
شمائل معشوق ہر چند در نفس امر بدان مرتبہ نباشد و گفتہ ارسطاطالیس حکیم کہ عاشق کور است از ادراک عیب از آن جہت
مستغرق خیال و شمائل اوست تعقل ہیچ چیزے دیگر نمی نماید علامت او بیخوابی و بتہ رفتن چشم و لاغری بدن و خشکی
ن و چشم و ضعف نبض بلا انتظام خصوصاً محلے کہ یاد معشوق یا ذکر احوال او گذارد و اگر سخن وصل ظاہر میگردد و نشاط گیرد
از ذکر فراق شود غالب میشود حزن و حرکت نبض او درین وقت صغیر و ضعیف و متفاوت می باشد و در حالت امید وصال
نبض او عظیم و لین و متفاوت و نفس او مثل تنفس صعدا کہ بدرد و کشش زنند و کلام او با تبسم و اندک خوشحال و اشارت چشم
علاج آنست کہ با آواز خوش و سازہا و نغمہاے دلفریب و سماع و طرب مشغول دارند و اگر در بدن خلطے باشد مسہلے مزلق
بسیار قوی نباشد مسہل چہار شربت از تمر ہندی بست و پنج مثقال آلو بخارا سی عدد و شیر خشت سیزدہ مثقال گلاب
عاشق چنانچہ مذکور شدہ میل نمایند و اگر قوت ضعیف باشد ملاحظہ احوال و حفظ صحت او مرعی دارند و نوعی سازند
وصل معشوق میسر گردد و یا قوت قوی گردد بعد ازان شربت ہای مرطب دہند و شربت فواکہ و شربت سیب و صندل
عرق بید مشک و عرق گاؤزبان و کاسنی و گلاب و اسبغول و تخم ریحان و قند و شربت ساختہ اختیار نمایند و از غذاہاے
مثل قلیہ کدو و آش شوربا مرغ فربہ مناسب است و حمام کہ آب شیرین داشتہ باشد فایدہ دارد و شرابے کہ بعرق
بید مشک یا گلاب یا عرق گاؤزبان ہر یک یا مجموع آنکہ مناسب دانند میل نمایند و سزاوار آنست کہ امور العلوم آموختن
لیب نمایند و بصناعت و صید و سیر مشغول سازند تا معشوق را فراموش نمودہ سبب تسکین عاشق گردد و میان ایشان
مفارقت بسفر نفع تمام دارد و ہیچ علاج برابر وصال نیست و بطریقہ شرعیہ و بصحبت احباب و برادران عادل فایدہ کلی
رد و اگر بدین طریق تسکین نیابد کسے را بفرمایند کہ بدی افعال و قبح کردار معشوق را بعاشق بگوید تا سبب تفرقہ
بود و روغن بنفشہ و کدو در بینی و اطراف مالیدن فائدہ دارد و از میوہ ہای انار شیرین دہند و انہ و خربزہ و بادرنگ نفع دارد
فصل ہشتم در جنون و این دو نوع ست **نوع اول** درمانیا گویند و ترجمہ او بہ یونانی جنون سبعی گویند یا غضب
اضطراب و برجستن می باشد و بعضے متاخرین ہائج گویند کہ یعنے دائم در سوزش است و حدوث این از صفرای تیز
شدید الالتہاب و از خلط سوداے سوختہ می شود علامت او بیخوابی فرط برجستن و اختلاط عقل و تحیر آن در نگاہ کردن و
خفیف بدن و متفکر بودن و سکوت مدت مدید و اگر سخن از و مکرر از اندازان مقدار گوید کہ او را تسکین نتوانند داد علاج فصد
بند و خون فاسد بچند دفع اندک اندک بردارند و تبرید و ترطیب مزاج بخورند آب شعیر و روغن بادام یا مرغ فربہ بدان
شانند و کدو و اسفاناخ و کشنیز و اگر او گاہی کرنج و ماش مقشر و گوشت گوسفند جوان و فتق انار و آب تمر ہندی و آب
غورہ سازند و اگر طبع قبض باشد آب تمر ہندی و آب آلوی بخارا یا شراب نیلوفر میل نمایند و ہرگاہ در طبیعت لینی پیدا شود جہت

خوردن آب تمر هندی و آلو بخارا این مسهل را دهند سنا مکی پنج مثقال هلیله زنگی نیمکوفته سه مثقال اسطوخودوس سه مثقال افتیمون
دو مثقال بنفشه مثقالی گلسرخ مثقالی تمر هندی پانزده مثقال انگور شفا مثقالی مویز دانه بیرون کرده چهل عدد مجموع را
بیک کاسه آب بجوشانند و با بست مثقال شیرخشت که در وحل کرده باشند اختیار نمایند و اگر خوردن دارو سے تعذرے داشته
باشد مناسب است حب شبیار و حب غاریقون را برین موجب سازند غاریقون درم صبر درم کتیرا نیم درم افتیمون محموده
نیم درم کوفته و غاریقون را بطبیخه بیز گندرانیده بدو نوبت حب ساخته در وقت سحر فرو برند و بعد از آن شربت افتیمون یا گلقند و گلاب
میل نمایند و بعد از عمل او قوت دهند بغذاهای خوب و گاهی اندک شراب گفته‌اند فایده دارد و اگر ممزوج باشد و بر پیش سر شیر عورت گذارند و روغنهای
شل و روغن بنفشه بادام و کدو در بینی و اطراف مالند و حیله سازند شربت خشخاش و بعضے منومات تا خواب آید و حمام فائده دارد
و اگر بیخودی نماید و جنون بسیار غالب گردد او را بزنجیر مقید ساخته گاهی تر سانند تا تاثیر شربت میل نمایند فایده کلی دارد **نوع دوم**
داء الکلب و این جنونی ست که از خون ساخته حادث میگردد علامت او غضب مختلط بلعب و ملائمت و خود را بکس مالیدن چنانچه
عادت کلاب ست **علاج** آنست که فصد نمایند و شربتها و غذاهای سرد و تر دهند و مسهل بکنند بچند دفعه و روغنها در بینی مالند از روغن کدو
و بابچه و باد رنگ آبی و سیب بو کنانند و سبزه و آب روان دیدن فایده دارد **نوع دیگر** راصبار اگویند و او لفظ ست سریانی و معنی او جنون
سودائی ست در غلبت افراط با سرسام حار صفرائی علامت او بیخوابی بسیار **علاج** او علاج سرسام صفرائی است از زیادتی ترطیب در
شربت و غذاهای او واجب آنست که اطراف او را اکثر اوقات به بندند تا اضطراب نماید و دیگر آنکه مواد میل باطراف نمایند بواسطه بستن
نوع دیگر حمق و رعونت ست و این نقصان و بطلان افعال فکریه است و احوال این شخص شبیه است بحال کسیکه خرف شده باشد و سبب او برودت و یبس بود که بر سطح
دماغ عارض شود یا برودت و ماده بلغم که در تجاویف در آمده علامت او خشکی دماغ و افراط غم و وهم **علاج** آنست که چیزهای گرم و شل الرزن بر سر
گذارند و حمام و آب گرم بر سر ریختن نفع کلی دارد و تنقیه بدن بحب افتیمون نمایند و روغن بابونه بادام و روغن سداب بسر مالیدن و غذا گوشت
مرغ فربه نخود آب که در دو دارچینی و خولنجان و زعفران و حلوا و فالوده جات که از قند باشد و بنفشه و بابونه بروغن گل و کدو طلا ساختن
فصل نهم در کابوس این مرض چنانست که خیال میکند در خواب که چیزی بر او میگردد و این مقدمه ست بصرع و شل و دوار و دایم که منجر بسکته
میشود و سبب او ارتفاع بخارات اخلاط غلبه است بمقدم دماغ رفته و آنجا قرار گرفته و این چند نوع است **نوع اول** از بخارات
خون غلیظ شود علامت سرخی روی و چشم و بسیاری خواب **علاج** فصد قیفال یا اکحل و اگر مانعی باشد از فصد حجامت بر پس
سر یا بر ساق پا گذارند و شربت سکنجبین و آب انار ربّ آن غوره و تلیین طبیعت بآب تمر هندی و آلو بخارا و جلابی که مناسب دانند اختیار
نمایند و طلا از صندل و گلاب بر سر نهند و معده را بسیب شربت و رب آبی قوت دهند و غذا مرغ که تنک او سماق با غوره سازند **نوع دوم**
که از بخارات بلغم بود علامت او بلادت حواس و بسیاری تاریکی و آب بینی و کاهلی بدن **علاج** اسهال بلغم بحب قوقایا نمایند
یا حب ایارج فیقرا درم محموده دانگی شحم حنظل ربع درم انیسون ثلث درم کتیرا نیم درم با برگ کرفس حب سازند و در وقت سحرگاه
خورند و گلقند در چهار مثقال با پنج قاشق گلاب یکهفته مداومت نمایند فایده دارد و آبی که در و عود و گل جوشانیده باشند تا ان میل نمایند

ج از صداع و دوار بلغمی جویند **نوع سوم** کابوس سوداوی علامت و بسیاری فکر و قلت نوم و غم و تخیل چیزهای سیاه
ا استفراغ سودا بشربت افتیمون و آب انار **نوع چهارم** کابوس که سرمای قوی یا بارد شدید دفعة نزدیک نوم بسر رسد
یشود و می سوزد دماغ را بسبب آن ماده که آنجا جمع شده **علاج** استعمال روغنهای گرم قابض مثل روغن آس و روغن زعفران و طلاها
اهم در صرع در لغت انداختن است و یونانی قازونا هندی صبیانی است از جهت آنکه صبیان را بسیار عارض میشود بسبب
دماغ ایشان و ضعف اعضا و تناول غذا که بغیر ترتیب میخورند و رازی گفته که بعضی آدمیان توهم میکنند که این فعل شیاطین
غیر واقعیت و سبب صرع سده ایست که عارض میشود در بعضی از بطون دماغ یا در مجاری عصبهای محرکه مر اعضا را از خلط
ج پس منع میکند روح را از سلوک طبیعی در دماغ و مجاری آن و تشنج جمیع بدن میشود و حادث میگردد صرع و فرق میان سکته و
ت کر در سکته سده تام است و اینجا سده غیر تام علامت آنکه این مرض خواهد شد که بیشتر از گرفتن معلوم میگردد المی یا ثقلی در دماغ
ت حواس و سر گشتن و حرکت زبان بغیر نظام و عادت رؤیای ردی و تخیلات فاسده و کرختی و این انواع است **نوع اول**
اده بلغمی شود در سر علامت او بلادت حواس و بسیاری آب دهن و بینی و کف بر دهان در حالت صرع و سفیدی رنگ زبان
و کاهلی و سستی در بدن **علاج** اسهال و تنقیه بدین حب ایارج فیقرا درم شحم حنظل دانگی محموده دانگ و نیم تربد نیم درم اسطوخودوس
نرم کوفته حب نموده در وقت سحر اختیار نمایند و هر روز این جلاب اختیار کنند انیسون بادیان از هر یک مثقالی بادرنجبویه دو
انجیر چهار عدد گلقند هفت مثقال یا ده مثقال قند مناسب است و بعد از آنکه چند روز این جلاب خورده باشند این مطبوخ
دار هلیله زرد منقی پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال بسفایج نیمکوفته دو مثقال اسطوخودوس سه مثقال گلسرخ بنفشه
بادیان از هر یک مثقال تربد نیمکوفته مثقال بیخ سوسن تراشیده دو مثقال بجوشانند و هیزده مثقال شیرخشت در و حل کرده
بل نمایند و سکنجبین عسلی که از عسل ساخته باشند یا گلقند عسلی اختیار نمایند و اطراف را ببندند و در آب گذارند با آبی که در او بابو
ل الملک و بنفشه جوشانیده باشند و حجامت بر ساق پا گذارند فایده دارد و سر را بروغن سنبل و روغن مورد و زرد روغن
قوت دهند و غذا ماش مقشر نخود نیمکوفته و اگر گوشت بجهت آنکه ضعیف بوده باشد از حیوان سریع الحرکة سازند از
یا دراج و دارچینی و انیسون و اندک گشنیز خشک در غذا اندازند و این معجون فایده کلی دارد دارچینی فلفل زنجبیل سنبل از هر یک
اسطوخودوس و اگر هر یک چهار مثقال غاریقون مثقالی نرم کوفته بشصت مثقال عسل کف گرفته آمیخته شربتی مثقالی یا دو مثقال اختیار
و غرغره کنند و بشربت سکنجبین که در او آبکامه و عنصل و قرحا اندکی آمیخته باشند و فلفل و کندش گاهی استنشاق نمایند و سبب
ب دایم پیش بینی دارند و واجب است که اجتناب نمایند از چیزهای سرد و غذاهای بارد و اشیاء منجر مثل پیاز و سیر خوردن کنند و
شراب و بوهای بد مثل گوگرد و لغذ و غیره بجهت آنکه در حال نزع صرع را بحرکت می آرند و تخصیص از خوردن کرنب احتیاط نمایند **نوع دوم**
از ماده سوداوی باشد علامت او لاغری بدن و بسبب بسیاری چیزهای سودا انگیز خوردن و خفقان دل و لرزیدن دل تنگی
و قلت نوم و دفع یا کردن **علاج** فصد اکحل نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون میل نمایند و شربت ازرق گاو زبان و مشک

و تخم ریحان دهند و غذا گوشت مرغ فربه که در آب اوگر و اسفاناخ و کاهو باشند و آب پنیر یا سکنجبین افتیمونی و شربت سیب
دار و دو معجون نجاح. برین موجب سازند هلیله سیاه پوست بلیله آمله از هر یک پنج شقال بسفایج افتیمون اسطوخودوس
شقال لاجورد دو درم غاریقون انزروت بنیر هوبسنه گذارده ده درم ادویه را کوفته بیخته بهفتاد و پنج مثقال عسل آمیخته نمایند شربت
تا دو مثقال اختیار نمایند و گلاب بر روی پاشند و بوی صندل و گلاب فائده دارد و غذا که از و سودا حاصل شود مثل بادنجان
و عدس و گوشت گاو و هوا اجتناب نمایند و دارو ها که در صرع بلغم مذکور شده بدان مشغول نکنند نوع سوم در صرع دموی علامت
سرخی روی و بر دن آمدن رگها و گاهی در وقت گرفتن از بینی خون برآید علاج فصد اکحل اگر قوت بحال باشد والا حجامت ساقها
خون روان ساختن و شربت سکنجبین و آب نارین و غذا مرغ سازند و آب غوره قتق نمایند و بعد از فصد بکیفیت مطبوخ هلیله اختیار نمایند
و شربت لیمون و شربت زرشک فائده دارد و کاهو و آلو و آلی و سیب میل نمایند و صندل بگلاب سوده پیشانی می دارند
و گلاب و اندک سرکه بر سر بریزند و اجتناب از حلوا و دوشاب و شیر و گوشت و چیزهای که از و خون حاصل شود نمایند و اگر ماده
بحار الجبن و شربت افتیمون اخراج نمایند نوع چهارم صرعی که از صفرا باشد علامت او کرب و تب اندوه و اختلاط عقل و زردی رو
حادث میشود با طفال آن را ام الصبیان میگویند ازین قبیل ست از جهت آنکه این صرع با طفال به تب و اندوه عارض میگردد علاج
صفرا بمطبوخ افتیمون و قرص طباشیر و رب سیب و آبی و شربت لیمون و آب نارین کنند و مالیدن اطراف بآبی که در و بنفشه و سبوس
جو شانیده باشند و بعضی از اطبا در صرع اطفال فرموده اند با شیا و بار در طب و آب برنج و شیر بز بر پنبه آمیخته در پیش سر گذارند
مصروع طفل شیر خوار بود اصلاح شیر انکس نمایند که طفل شیر او میخورد و شربت نارنج بهار و عرق گلاب و عرق بید و عرق گاو زبان
کاسنی از هر یک دو قاشق و ده مثقال قند و تخم ریحان یک مثقال اختیار نمایند و در تابستان سردابه یا خانه معتدل الهوا
مرضعه را منزل سازند و در زمستان هم خانه باعتدال باید که باشد و جماع زنان دارد و شیر را فاسد میسازد و کودک را از
که آواز بلند و آواز دراز نشنود و از سرما و گرما سخت نگاهدارند و اگر طفل اسهال داشته باشد شیر خیره دهند و اگر آب بسیار ریزد
در آب و طباشیر کتیرا اندازند و مرضعه را لیمون دهند و اندک افرفیون بنفسجی بشیر سوده دهند و جاوشیر و جند بید ستر بگلاب
آمیخته بر شکم طفل مالند و تریاق اربعه دهند نرفسی جز او آن جنطیانا حب الغار مر صافی زراوند طویل از هر یک مساوی گرفته نرم کوفته
وزن آن عسل آمیخته نمایند طفل را مقدار نخودی بشیر حل کرده دهند مقدار نیم مثقال میل نمایند و سداب را دو مثقال نرم کرده
بسته در پیش بینی طفل دارند و عود صلیب بگردن کودک نگاهدارند و شربت از ماء الاصول بسازند برین موجب پوست بیخ بادیان
مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال پوست بیخ کاسنی سه مثقال انیسون دو مثقال بادیان نیمکوفته سه مثقال گل سرخ دو
تخم کاسنی نیمکوفته چهار مثقال بجوشانند و باده چهار یک قند بقوام آرند و هر روز یک قاشق شربت با هفت قاشق آب
هم مرضعه و هم طفل را دهند و بر سر طفل زرده تخم مرغ و روغن گل بهم آمیخته گذارند اما صرع که بمشارکت اعضا باشد از جهت
معده باشد علامت او اختلاج معده و خفقان و گزیدن معده و تا قی که گرسنه باشد و احساس تمدد در رگهای گردن و انتفاخ معده

ه کرده اند بعین زان صرع میگردد گاهی فریاد میکنند در ابتدا گرفتن علاج معده را بقی پاک سازند و باین حب سه مرتبه میل
هر بار دو درم و معده را بشربت میبه و سیب آگاه توت دهند از میبه هفت مثقال مصطکی کوفته بیخته آمیخته درم گلقند شکری یا عسل
ار دو این طلا بمعده گذارند سنبل مصطکی گل سرخ کندر از هر یک دو مثقال نرم کوفته بشراب گلاب آمیخته بر معده نهند دیگر
ند بدین طریق که رشته بروغن و صبر آلوده ساخته در وقت گرفتن یا بمحلی که بعد از گرفتن مشعر شود باز آید در حلق فرستاده حرکت
قی نمایند بهتر و الا قائده وارد و ایارج فیقرا چند شب میل نمایند و دیگر صرع بمشارکت ستمادیا یا وساق میباشد علامت او
ن ارتفاع آن بخار از آن عضو و چشمها گشاده ماندن و آب چشم و تغییر رنگ مائل بود و آمدن بول بغیر اراده و برگشتن انگشتهای دست
ا در وقت نوبت بالای آن عضو را پیشتر از آنکه بگیرند محکم ببندند و در غیر نوبت بسیار فرمایند که محکم بمالند و این طلا را بر آن عضو که
بدانگیز د گذارند سداب فجبین فلفل از هر یک دو مثقال فرفیون مثقالی گل بلادر اندکی نرم کوفته بعسل بلادر یا ذفت آمیخته آن عضو اگر
ن سازد طلا را بمدت شاید بغیر جراحت همین توان گذاشت بعد از طلا اگر خلطی غالب شد استفراغ نمایند معجون شهر و دیطوس تریاق
دارد و از غذاهای غلیظ ملاحظه نمایند گوشت کبک و گوشت مرغ و امثال آن غذا میل نمایند دیگر حادث میشود صرع بمشارکت
ست او احتباس حیض این مرض بیشتر در وقت حمل میشود و بعد از آنکه حمل برطرف شود تسکین مییابد علاج در وقت غیر حمل باشد ادرار حیض
علاج آن مرض کنند دیگر صرع حادث میشود بمشارکت طحال علامت او ربا و نفخ طحال و درد و صلابت و علاج او اصلاح طحال
یم و صلابت آن چنانچه در علاج طحال مذکور شده بدان طریق نمایند و دیگر صرع حادث میشود بمشارکت مراق بسبب آنکه بعروق دست
ار دو خلط را دیخار آن مرتقی میشود بسوی دماغ علامت او تشنج و نفخ و اضطراب مراق و طعام غیر منهضم علاج او علاج مالیخولیای مراقی است
باز دهم در سکته و این حالتی ست که حس و حرکت جمیع اعضا از آن و تنفس معطل شود و گاهی بود که تنفس نیز در او نتوان یافت سبب او
م در بطون دماغ و حدوث وجع در سر ناگاه و خواب گران و ثقل بر هم یالیدن خواب و خواب پریشانی و دوار و ظلمت چشم و تاریکی
دی اطراف و حرکت اعضا و بول کبود و رنگ مائل بسیاهی و سوء هضم و سبوت و کابوس مقدمه او است و انواع او سه است
اول سکته از خلط غلیظ و بلغم لزج شود علامت او آب بینی و آب دهن یا طی بودن غلیظ و کف بر دهان و این بدترین انواع سکته
علاج او گفته اند و آنکه تا او غلیظ نباشد و نفس معلوم نشود مشغول نشود با شد استدلال جسته اند بر زندگی او بانکه صوف یا رفته در پیش
بینی یا طرفی پر آب بر سینه او گذارند و ملاحظه نفس او نمایند و در بن شهر امید حیات ست و جالینوس گفته که دفن نکنند صاحب سکته را مگر
روزه بلکه پنجاه ساعت توقف نمایند علاج سر را بچیزهای که بوی گرم دارد مثل مشک و سداب و قرنفل سکنجین بویند و کندش و
ستر و فلفل پیشین بینی دارند کوفته تا عطسه آید با بونه و پودینه داشته و عاقرقرحا از هر یک قدری بجوشانند گرم بسر گذارند و رشته بروغن
روغن سوسن آلوده ساخته و قدری ایارج بد و آمیخته بعد از آنکه سر را تراشیده باشند در دهان فرستند شاید قی آرد و آهن تابه گرم
ر بالای طاقیه گذارند امید هست که بدین ها از سکته خلاص یابد و کنجبین جدوار سعتر نرم کوفته بسر که آمیخته بعد از آنکه سر را تراشیده
نذارند و حقنه قوی نمایند اگر بعد از عمل نفعی آید از تریاق اربعه که در صرع مذکور شده دهند مصطکی انیسون کوفته بعسل معجون

ساخته میل نمایند و غرغره بسکنجبین که در وی قنجبین حل کرده باشند نمایند و روغن گل یا روغن سوسن و غیره که در وی فرفیون و قنجبین و عاقرقرحا
کوفته آمیخته بر گهای بالای سر و پشت بدن مالیدن نفع کلی دارند و غذا گوشت کبوتر بچه و عصافیر و کبک و یا نخود سیاه قلیه خشک
عسل و ماء العسل که در وی قرنفل و جوزبوا و فلفل و دارچینی واندکی مشک و اگر ببه نمایند یا اندک شراب کهنه گفته شاید و اما
نیفراکه در وی شحم حنظل بود فائده دارد و شربت ازماء الاصول سازند و اطریفل کبیر مثقالی چند روز بشربت ماء الاصول با شربت و بعد
اندما دست نمایند باهتمام از توهم که فالج و لقوه نشود و فالج یا بد باذن الله تعالی **نوع دوم** در سکته که از خلط
شود علامت او سرخی روی یا سیاهی تیرگی بنوعیکه گوئیا خفه نموده اند و بر آمدن رگها و عروق پیشانی و افتادن بنوعیکه
مرده باشند که حس و حرکت ندارد و نفس بغیر غطیط **علاج** فصد قیفال در حال و خون بسیار گرفتن و حجامت ساقین اگر مانعی
از تقویت سر بصندل و گلاب و برگ سرکه دستن ساقها و بازو محکم از جهت جذب ... و روغن گل و گلاب و سرکه بر سر طلا سازند
سرشتی عمل لیمن و هرگاه بهوش آید مغز فلوس بشربت ماء الاصول یا آب انارین یا آب تمر هندی حل ساخته مقدار هفت مثقال
حال انکس دهند و شربت سکنجبین و گلقند که در وی عود و مصطگی آمیخته باشند در آخر این مرض مناسب است و اگر ضعیف باشد نخود آب
گوشت مرغ انداخته باشند و گوشت تیهو و کبک اختیار کنند **نوع سوم** در سکته که از ورم دماغ بود علامت او تب و ثقل سر و اختلال
سر که لازم ورم دماغ است و سکته که بسبب سقطه شود از ین قبیل بود که از ورم دماغ حاصل شود **علاج** او علاج ورم دماغ
سرسام گذشت و استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و بعد از تنقیه بدن ماء العسل با یک مثقال اسطوخودوس و گلقند پنج مثقال و رازیانج
دو مثقال و عود یک مثقال و بادیان درم جوشانیده باشند میل نمایند و غرغره بسکنجبین عسلی کنند و بوی مشک فائده دارد و اگر طبیعت قبض
حمل نمایند و اگر فتیان بود قی بآب گرم کنند و اجتناب نمایند از غذاهای غلیظ که دیر هضم بود و غذاهای لطیف که از گوشت مرغ
عصافیر و تیهو و مطنجن کبوتر بچه و شراب کهنه گفته اند نفع دارد و اندکی بدین تدبیر امید است که از سکته خلاصی شود

فصل دوازدهم در فالج نام گذاشته اند این مرض را بدین نام جهت آنکه بدن را بدو نیمه کند یعنی صحیح و نصف علیل
فالج در عرف حس و حرکت نصف از بدن بود در طول و سبب این مرض ریختن خلط رطوبی بود از بطون دماغ باعصاب آنجانب پس
قوت در حس و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند پس اعضا بواسطه فساد مزاج بسردی و تری متاثر نشود و گاهی باشد که افعال
بسبب فساد مزاج باطل گردد پس عضو لاغری ظاهر شود و گاه بود که هر دو جانب بدن غیر روی مفلوج گردد و اگر بدن برنگ اصلی
بزودی علاج پذیرد و این شش نوع است **نوع اول** که از بلغم حادث گردد علامت آن استرخای شقی از بدن و بطلان حس و حرکت
او و بیکبار و سفیدی قاروره و خامی و غلیظی آن **علاج** تا چهار روز بماء العسل عوض آب اقتصار نمایند و بعد از چهارم در صباح بر نبوع
بادیان نیمکوفته دو درم گلسرخ مثقال انیسون درم بادرنجبویه دو درم در یک آب بجوشانند صاف نموده هفت مثقال گلقند آمیخته میل
گفته که فالج قوی که در فصل زمستان به پیران را واقع شود علاج پذیر نیست بلکه ضعیف اگر باشد **علاج** او تعذر
گفته اند دوای قوی ندهند جهت آنکه صاحب فالج بر خطر است از موت تمام اوقات اگر علت صعب بود بلکه تا هفته ملاحظه نمایند بعد از آن

آنچه قبض باشد حقنه نمایند برینموجب سنا رمکی پنج مثقال بسفایج نیمکوفته سه مثقال قنطوریون دقیق سه مثقال بابونه دو مثقال تخم شبت
چهار مثقال بیخ سوسن چهار مثقال انجیر ده عدد تخم معصفر نیمکوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم حلبه پنج مثقال بید انجیر نیمکوفته چهار مثقال
ادویه را در کاسه آب بجوشانند تا نصف باند صاف نموده عسل ده مثقال قراقروت پنج مثقال آبکامه یک قاشق شیر خشت پانزده مثقال
بوره دو مثقال غاریقون مثقالی حل ساخته و روغن زیت سه مثقال اضافه نموده بسه نوبت عمل نمایند واگر روغن زیت میسر نشود
بدل او پنج مثقال روغن گاو کهنه سازند و گلنگبین عسلی چند روز هر بار پنج مثقال با آب کرفس یا آب بادیان یا با بالاصول بخورند
و ایارج فیقرا بقدر یک مثقال با شحم حنظل دانگی و غاریقون نیم درم حب نموده در وقت سحر میل نمایند و از تریاق کبیر نیم درم یا از
شرودیطوس با آبی که درو نانخواه و پوست سداب از هر یک یک مثقال جوشانیده باشند چهار روز بدین طریق مداومت
کنند و غذا نخود نیمکوفته که در آب گوشت تر پخته باشند و زیره و دارچینی و زنجبیل بود و چون یک هفته بگذرد و اثر نضج در بول ظاهر گردد این حب
سازند تربد مجوف از هر یک یک درم حب النیل نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی ربع درم نرم کوفته با آب کرفس حب بندند یک
شربت است و در وقت سحر اختیار نمایند بعد ازان چهار قاشق آب گرم میل نمایند و در روز دوم از شوربای کبوتر بچه یا کبک یا مرغ
که با نخود پخته باشد که شبت و خولنجان و دارچینی داشته باشد میل نمایند و سه روز راحت نمایند و هر روز هفت مثقال گلقند با بالاصول
اختیار کنند بعد ازان مسهل قوی مثل حب افسنتین یا حب غاریقون یا حب شبطرج بدین موجب تربد سفید نیم درم صبر سقوطری ده درم زنجبیل
قجین نمک هندی از هر یک یک مثقال دار فلفل عاقرقرحا از هر یک یکدرم فانیذ سه درم کوفته بیخته با آب گندنا یا آب کرفس حب بقدر سه درم
ازین ادویه حب سازند شربت داروی بود بعد ازانکه تنقیه بدن شده باشد گوشت کبوتر و گوشت صید بداروهای گرم فایده دارد و غرغره
بدین ادویه کنند پودینه صعتر افسنتین مرزنجوش از هر یک جدا جدا برابر بکوبند و قند ده مثقال در آب گرم یک پیاله و آبکامه یک قاشق با آب
آمیخته بعد ازان غرغره نمایند و اگر اینها را همه مخلوط سازند فایده دارد و سعوطیکه درین مرض فایده کلی دارد اینست جاوشیر خراسینه
قاقلی دار فلفل جند بیدستر فرفیون از همه برابر بگیرند و نرم کوفته بشاشه شتر یا سرکه تر سازند و یک شبانه روز و صاف نموده یک قطره در بینی
بچکانند و نیست پس گوزن بند برابر روغن قسط و یاسمین و روغن بید انجیر و روغن سداب و روغن سیاه دانه بمالند صفت آن بگیرند سیاه دانه
قدرے بادام تلخ قدری هر یک را جدا بکوبند و با هم آمیخته بکوبند و روغن آن بگیرند و استعمال کنند صفت روغن فرفیون بگیرند
روغن زیت پنج مثقال موم سه مثقال موم را در روغن حل سازند و یک مثقال فرفیون نرم کرده بدو آمیخته مریض را در آبزنی که درو پودینه
و قیسوم و بابونه و غیره جوشانیده باشند در آرند و بخیر قل اعضا که الم دارد بمالند تا عرق شود بعد ازان این روغن بمالند این معجون هر روز دو مثقال
اختیار نمایند صفت آن انگزه بیست درم زنجبیل زیره از هر یک هفت درم نرم کوفته با سه مثقال عسل آمیزند و هر بای انگزه درین
مرض فایده دارد و تمام و حب صنوبر کبار مقشر با عسل جمیع امراضی که از رطوبت بود نفع دارد و نمک سیاه و بوره با روغن زیت
در حمام در بدن بمالند و اگر فلفل سیاه و جند بیدستر در روغن زیق یا زیت نرم کوفته آمیخته نموده در عضوی که الم دارد بمالند و اگر
جهت قوت احتیاج غذا شود نخود آب که درو گوشت کبک و گوشت کبوتر و گوشت خرگوش و قلیه خشک و سطنجه که درو دارچینی و زنجبیل و غیره باشد

وآبکامه وقیچین بگوشت میل نمایند وانجیر وپسته وموییز از هر یک گاهی میل نمایند واز خوردن آب خنک خود را نگاهدارند وحذر نمایند از
ریختن آب گرم بر بدن ونشستن در آن واز غذاهای غلیظ وماهی تازه وشیر وجغرات نیز اجتناب نمایند واگر این تدبیر مذکور تاثیر
نکند ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس وایارج لوغاذیا وایارج جالینوس در فصلی معتدل اختیار کنند وبتعدیل مزاج بمعجون بلادر قائم
صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله از هر یک ده درم سعد کوفی سنبل کندر انگزه فلفل سیاه زنجبیل عسل بلادر از هر یک
پنج درم دار وهاے نرم کوفته وبیخته بروغن گردگان چرب سازند وباسه چند آن عسل کف گرفته آمیزند شربتے درمی تا مثقال اختیار
کنند وتریاق فاروق اگر یافته شود خوردن آن نفع کلی دارد ودرین مرض نوع دوم فالج که از خون سوخته سوداوی شود
علامت تقدم تدبیر مسخن ومجفف وتقلص عضو مفلوج وحمرت بول علاج اگر در خون کثرت بوده باشد بحیند دفعه فصد نمایند
وبعد از آن معجون بشرد یطوس مداومت کنند واگر حرارت ویبس غالب شود استعمال مرطبات مثل آب شعیر وآب کاسنی وسکنجبین وغذاهاء
مرطب مثل شوربای مرغ فربه که در وی اسفاناخ وآب نارین باشد ودر روغن گل واندک سرکه بهم بجوشانند وبر سر او طلا سازند
وابن زکریا گفته که عورتی را فالج بود وبول او رنگین وبیوست برو غالب بود وشربت آلو بخارا وتمر هندی که در آب خیسانیده
شده بود بدو دادم وفصل تابستان بود وامر فرمودم که در آب خنک در آید مزاج او بحال خود باز آمد چون سرد شد باو دیر گرم
علاج یافت نوع سوم در فالج که از ورم نخاع حادث شود علامت او درد وتمدد وتپ علاج فصد وگذاشتن طلاها موافق
بر نخاع مثل این طلا اکلیل الملک بنفشه از هر یک سه مثقال حلبه وتخم خطمی از هر یک دو درم مغز قلم گاو وچربی مرغ از هر یک هفت مثقال
عسل چهار مثقال اکلیل الملک وبنفشه را نرم کوفته وحلبه وتخم خطمی را حل ساخته بسرکه وروغنها گداخته وموم دو مثقال در وگداخته همه را
مخلوط ساخته بر پشت ورم نخاع گذارند نوع چهارم فالج که بسبب ضربه یا سقطه حادث شود وبعد از چند دفعه واقع شود فلا علاج
گفته اند واگر بعد از دو روز یا بیشتر واقع شود علاج فصد یا مسهل وپرهیز وشربت سکنجبین گذاشتن طلاها وضمادها محلل که در تخم
حلبه بید انجیر وپیه بط وموم وروغن گل باشد فایده دارد واگر بر حالت خود بماند والتفات نکند پس علاج او مشکل است واگر فالج
که بسبب قطع عصب که برعرض واقع شود مطلقاً علاج ندارد نوع پنجم در فالج که بسبب ضعف اعضا در دفع مواد نمایند بر سبیل بحران واکثر
انتقال در قولنج میشود علاج آنست که روغنها که بسیار گرم نباشد مثل روغن شبت دو جزو روغن بنفشه جزو بهم آمیخته در عضو مالند یا بوست
درخت چنار نرم کوفته سه روز طلا کنند واز این روغنها اگر قدرے مخلوط نمایند بهتر وشاید وآب بادیان در وهفت درم فلوس
خیار شنبر حل ساخته وبیک مثقال روغن بادام آمیخته چند روز میل نمایند یا ترنجبین بست درم در شش اوقیه گلاب حل کرده
اختیار نمایند وغذا گوشت مرغ ونخود نیم شکسته ومغز تخم کاهو وشبت علاج نمایند استرخائی را که در خصیه ویا در پشت عارض
میشود بهمین طریق که مذکور شد نوع ششم فالجی که حادث گردد از یبوست علامت حدوث او آنست که اندک اندک پیدا
گردد وبدشواری حرکت نمایند واستفراغات مثل آنکه قی نمایند بعنف یا تعب بیداری وجوع وتپ نیز از آنها بسبب یبوست حاصل
شود وگفته اند که این نوع نیک نشود الا ماشاء الله تعالی مگر آنکه صبی یا جوان باشد که نادر است نیک شدن علاج ترطیب بدن

دعضو بانواع مرطبات مثل لبن اتن و شیر بز و آب شعیر و لعاب حب سفرجل و شربت بنفشه دهند تا یبوست تسکین یابد بعد ازان ادویه گرم و معجونها و روغنها بر عضو مفلوج بمالند و بدین حب تنقیه نمایند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل از هر یک یکدرم صبر سه درم مقل را در آب گندنا حل سازند شربتی دو درم و نیم اگر ضعیف بود دو مثقال اختیار نمایند و این سفوف مناسبست زراوند طویل دو مثقال فلفل سیاه دو مثقال و نیم نبات دوازده مثقال نرم کوفته هر روز اندکی میل نمایند و بعد از استفراغ مجمره با آتش گرم ساخته بر عضو مفلوج گذارند بر عصابه و بعد ازان روغن فرفیون و شبت و بابونه مالند و این ضماد گذارند تا عصب را گرم کند عاقرقرحا مویزج قجین [?] فلفل از هر یک یکدرم فرفیون جندبیدستر از هر یک دو درم نرم کوفته بروغن حب الغار و بابونه گذارند و عضو را گرم سازد

فصل سیزدهم در خدر و معنی او باطل شدن حس لمس یا متعدد عوام اندامی را که خدر شود گویند در خواب است و حادث میشود در حس لمس بطلان یا نقصان و سبب او امتناع نفس حساسه است از سلوک اعضا و انواع او پنج است **نوع اول** آنکه بسبب ضغطه عارض شود مر عصب را مثل آنکه عارض شود از جهت شکستن او یا از موضع خود بیرون رود یا آنکه بر آن عضو نشسته باشد علاج تغیر عظم موضع او یا عضو الجمل در بند یا هیئت جلوس نشستن را تغیر دهند **نوع دوم** در خدر که حادث میشود بسبب سده که واقع گردد در عصب از خلط غلیظ بارد خام علامت او کاهلی و سستی بدن و گرانی حواس و کدورت آن و سپیدی لون علاج تنقیه عصب بحب ایارج یا حب قوقایا و گلقند و شربت سکنجبین بزوری و حمام فائده کلی دارد و اعضا او بمالند و روغنهای گرم و نیز معجون های گرم مثل معجون بلادر وغیره و غذا ها از مثل آب نخود و اگر ضعیف باشد گوشت کبک و گوشت مرغ سازند و منع نمایند از آب سرد خوردن بعد طعام **نوع سوم** در خدری که از خون حادث گردد علامت او سرخی روی مائل بسود ابر آمدن رگها علاج فصد نمایند و تقلیل غذا و بعد چهار روز مطبوخ هلیله اختیار نمایند و اعضا را طلا سازند بانچه در ابهر و سازد مثل روغن گل و سرکه و صندل و اگر حرارت بسیار حادث بود اندکی کافور آمیخته نمایند و غذا آش سماق و یا غوره فتق کنند که از مرغ پخته شود **نوع چهارم** در خدری که حادث شود از غلبه برودت بر عصب بسبب برودت علامت او غلبه عصب و نفع یافتن بچیزها گرم از جهت زوال سبب علاج نرم ساختن عصب و روغنها گرم و اگرم اعضا را مالیدن تا سرخ شود بعد ازان روغن شبت و روغن بابونه و روغن فرفیون و گرم ساختن **نوع پنجم** در خدری که از یبوست شود علامت او سبقت مرض خوردن عضو و روغن ها در حالی علاج ترطیب در غذا و شربت و درحام که آب شیرین داشته باشد در آمدن و بعد ازان روغنهای دهن مالند و گاهی خدر بواسطه سموم و گزیدن عقرب و غیره میباشد علاج خوردن تریاق و انچه ضد سم بود و دیگر گفته اند هرگاه خدری قوی گردد منجر میشود بفالج و گاهی اتفاق برجهم نیز منجر میگردد بفالج باذن الله تعالی

فصل چهاردهم در لقوه و این علتیست که حادث میشود بغته در عضلات روی چشم و روی از یک جانب فرو کشیده شود بجانب دیگر میل نماید دیر بدن روی و چشم و ابرو و لب را لیکم [?] منتظر لقوه میگردد و این دو نوع است **نوع اول** آنکه حادث میگردد لقوه از خلط غلیظ سرد علامت او سستی جانب روی و ضعف حرکت و میل بجانب صحیح مفرد او آنست که پی را لقوه شد در اعلاج نکنند تا چهارم اگر علت قوی نباشد و تا هفتم اگر قوی باشد جهت آنکه بیم است که فیا ام سکته شود اگر شش ماه بگذرد و نیابت شفا امید نیست به شدن از مرض علاج هر روز گلقند چهار مثقال از عسل سنبل نمود و مصطگی نیم درم بگلاب یا با ماء العسل میل نمایند مصطگی بخایند غذا نان آب نخود یا روغن زیتون یا روغن جوز یا شوربا و گنجشک بعد از هفتم حب ایارج یا حب شبیار

با حقنه قوی نمایند و غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل آمیخته شیر گرم در دهان گیرند و روی را با بیکه در سعتر و بابونه جوشانیده باشند
بشویند و سر را بجای آن دارند و سندروس بسوزند و سر بجای آن دارند و در جانبی که سست شده غالیه یا روغن بسداب کندر و فلفل چند
کوفته حل کرده باشند بمالند و اگر بخایند و تا چهل روز نگذرد چیزی ندهند و دیگر چیزها که در آن نفع کلی گفته اند گوشت پاره و گوشت گوزن پخته سازند
و بکوبند و بر سر طلا سازند که نفع تمام دارد و صبر درم و حضض از هر یک یکدرم زعفران ربع درم ندر خاییدن کنند و قرنفل فائده گفته اند و چوب
در دهان نگاه دارند و منزل در خانه تاریک سازند و واجب است حذر از هوای سرد و تناول طعام و شراب و آب سرد خواه تابستان بود خواه
زمستان از این علت بچنین تدبیر خلاصی یافته اند **نوع دویم** در لقوه که از تشنج یکی از شقین که بجانب دیگر کشیده حادث گردد علامت ضعف حواس
و کشیده شدن جلد پیشانی و کجی آب دهان علاج آنست که سر را بر روغن بنفشه و بادام چرب سازند و شیر عورت بر سر ریزند و روغن کدو و بنفشه در بینی
چکانند و غذا نخود آب سازند و در حمام رفتن تقصیر نکنند و شوربا تذروج گفته اند فائده دارد و منع نمایند از غذاهای گرم و خشک و از حرکات متعبه و گاه
لقوه در آخر سرسام از جهت یبوست میشود و این مهلک است علامت آن است که اندک اندک نزدیک صحت شود لا علاج گفته اند و گاه
حادث میشود ورم در عضلات گردن می باشد از جمله خناق که تابع اوست لقوه را علاج آنست که روغن قسط و فرفیون در گردن بمالند

فصل پانزدهم در تشنج و این علتی است که حادث میشود در عصب و آن انقباض عضوی است در هم کشیدن چنانچه از انبساط و کشادن
عاجز آید اگر تشنج در تمام بدن شود آن را تمدد گفته اند و انواع او پنج است **نوع اول** در تشنج که از امتلاء بلغم شود علامت او علامت
غلبه بلغم و تدبیرها که از و بلغم حاصل شود و بسیار است که بسبب افراط شرب شراب حادث شود علاج آنست که در ابتدا حقنه کنند بعد از آن
بمقدار ربع مثقال از تریاق کبیر و تریاق اربعه و دوایی که درونج و شبت و افسنتین از هر یک یکدرم جوشانیده باشند بقند شیرین
ساخته میل نمایند و اگر قاروره رنگین نباشد ماء الاصول با ایارج فیقرا مناسب است و اگر قوت قوی باشد اندک نانی بماء العسل
یا آب نخود یا روغن زیت یا جوز یا سعتر و خردل و اگر قوت ضعیف باشد گوشت کم نکنند گوشت گنجشک کباب نمایند امثال آن یا ماء اللحم و بعد
نضج حب منتن بر نموجب سکبینج اشق جاوشیر سعتر مقل صبر شحم حنظل تربد پوست هلیله از هر یک بعصاره آب گندنا حل کنند و باقی ادویه
کوفته آمیخته حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال و مبالغه در اسهال نکنند و استفراغ بتدریج دفعه نمایند و اگر بعد از حقنه یا حب یا شیاف پیچ
در روده ظاهر گردد بشیر یا روغن زرد گاو یا روغن یا بچه حقنه سازند مفرد یا بلعابی از چیزی مخلوط سازند و مداومت بگلقند نمایند از جهت
تقویت معده و شربت از عسل سازند و از کثرت شراب حذر نمایند و غرغره که در فالج مذکور شده نفع دارد و دائم اطراف بمالند
از روغنهای گرم مثل روغن سداب و فرفیون و غیره بمالند و آبی که در و بابونه و بنفشه و گل نار و بان جوشانیده باشند در آیند و دوایی که در و بعد باد و
یا گفتار پخته باشند میسر شود و اگر در حمام در آیند آب کمتر ریزند و در دیگ گرم در آمدن فائده دارد و از غذاهای غلیظ اجتناب نمایند علامت
کنند علاج فالج نمایند **نوع دوم** در تشنج که از غلبه دم شود علامت او حمرت رنگ رخسار بود و ما نند علاج فصد نمایند و افراط نکنند در
اخراج خون بلکه از مقداری که بر باید داشت کمتر بگیرند و آب انار و شربت سکنجبین و آب تمر هندی یا جلابی که مناسب دانند
غذا آش سماق یا آش غوره که در شوربای مرغ باشد **نوع سوم** در تشنج که از استفراغ بسبب تعب است حادث شود علامت او اسهال مفرط

...ن رفتن خون خواه بر عاف یا بر سبیل حیض یا از جراحت یا بسبب تعب و بیخوابی یا گرسنگی بسیار یا تب گرم کرانه که ضعیف بسازد این را تشنج
... گویند و این را بدتر از تشنج رطب گفته اند و تشنج یابس بد است مگر که صبیان را شود که دو بیک شب دور جوانان نادر است که نیک گردد دیگر
... ان را از علاج اگر تب باشد آب شعیر که در وی عناب و سپستان پخته باشند یا کدو و انفع است و لعاب آبی و لعاب اسپغول با روغن بنفشه یا
بنفشه و تخم خیار و عناب و سپستان با زند میل نمایند و آب انار شیرین یا روغن کدو و یا روغن بادام و روغن پاچه فائده دارد و در بینی
روغن کدو و روغن بادام و غیره یا شیر عورت چکانند و بنفشه و نیلوفر و بابونه و خطمی و کدو و جو مقشر بکوشانند و سر و بدن را بدان
... نمایند و اگر تب نباشد شیر عورت و شیر خر و شیر بز بهمان زمان که گرفته باشند بدهند و بر اعضا که تشنج شده باشد شیر عورت و شیر
... بز و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و روغن بنفشه و بادام بر سانند و غذا شوربای چرب که از گوشت گوسفند جوان یا بزغاله یا مرغ سازند و اگر
... زائل شود و تشنج باقی ماند مرهمی که صلابت عضو نرم سازد و کنجد مقشر و تخم کتان و تخم حلبه از هر یک جزو و چربی بط سه جزو همه را نرم
... گذارند و جهت ترطیب بدن نمایند بعد از آن شربت نوع چهارم همان ادرام بچیزهای محلل نوع پنجم تشنج که از سوء مزاج سرد شود و
... داخل مثل آنچه عارض میشود از خوردن افیون و آب سرد یا از خارج همچنانکه از برف و هوای سرد و آب سرد و بر آمدن سبب تقلص عضلات
... است و این نوع را کزاز میگویند علامت او آنست که رنگ روی مایل کبودی و سرخی بود و چشمها کلان تر از آنچه هست نماید و
... گویا بخندند و خواب کم بود و پیشاب بسیار آید و ابتداء این علت در پشت و سر و فواق باشد علاج مثل علاج تشنجی که از رطوبت
... شده نمایند نوع ششم تشنج که حادث شود بسبب سوء فی که بعصب رسد از جهت خلط بخاری کرده یا شدید باشد نیز با گزیدن عقرب یا
شرب ادویه زهرناک و از این قبیل است تشنج آنکسیکه قی خلط بخاری کرده باشد یا کمتر باشد حس معده قوی که چون هر چه زرده بدو رسد یا بسبب
... عضو عصبانی مثل رحم یا تشنج بسبب دیدان ظاهر گردد علاج منع اذیت از عصب نمایند نوع هفتم از اصناف تشنج را نام میکنند امتداد و کزاز
... نیست که امتداد حاصل میشود در عضلی یعنی ماهیچه گوشت تشنج در عصب سبب او خلط غلیظ لزج یا یبوست سخت علامت ثقل زبان و
... چیزی نمیخورد و تنگی نفس اصحاب تمدد و کزاز را بیم است که در روز چهارم هلاک شود و اگر از روز چهارم گذشت امید شفا است علاج
... علاج کودکی است اسهال بحب ایارج فیقرا یا غیر آن از حبهای مسهل و اگر مبتلی کزاز را بخوردن آب شعیر و روغن بادام و لعاب
... بجلاب که از برگ گاوزبان و بنفشه و سپستان و تخم خرفه سازند میل نمایند و شیر بر بدن بریزند و در آب گرم در آمدن فائده دارد و بعد از آن
بنفشه با بادام و بعد از آن لعوق شیر و شکر و روغن بادام خوب است و غذا نخود آب و گوشت گوسفند جوان و ماهی که در آب شود علاج
علاج تشنج که از یبوست بود و زنگیس یا آب ملک کرده طبع را بدان نرم سازند یا مغز فلوس شربت بنفشه داخل کرده بر روغن بادام میل نمایند
... نشانی نزد هم در رعشه و آن حرکتی است غیر ارادی که حادث میشود در اعصابی که حرکت بارادت دارد و فرق میان رعشه و اختلاج آنست
... اختلاج حوائی است و رعشه بیماری دائمی بلکه ظاهر میگردد نزد تحریک عضو و این انواع است نوع اول در رعشه که از برودت مزاج
... شود و بیشتر ... و بسر حد فالج نشود چنانچه عارض میگردد پیران را و کسیکه آب سرد بسیار خورد و در غیر وقت و کسیکه مداومت بخود
شرب علامت او علامت سوء مزاج بارد علاج کلنگبین عسلی با انیسون و ایارج و جوارشات مستگی و عود و مالیدن قوی اعصاب و

مالیدن روغن قسط و جند بیدستر در آب عسل اندکی میل نمودن و حذر کردن از امتلاء و جماع و رعشه که از خوردن شراب شود علاج از آن نمایند و دماغ را به روغن گل و سرکه و خمر و روغن آس قوت دهند و مغز سر خرگوش و کرنب و عدس و جمیع آنچه خون را غلیظ کند نفع تمام دارد و مبا[illegible] نمایند و خوردن ادویه گرم و اغذیه گرم جهت آنکه رطوبت اصلی را فانی میسازند و جوز و پسته و حب الخضرا و آب منوبر یکبار با عسل و [illegible] فائده دارد **نوع دوم** رعشه که حاصل گردد از خلط غلیظ لزج علامت بسیار خوردن غذاهای سرد و تر و کاهلی و ضعف حرکات ارادی که در حواس **علاج** بگشودن سده با یارج فیقرا که بغاریقون قوت داده بود و دو درم اسطوخودوس با ماء العسل و یکدرم ایارج با یکدرم اسطوخودوس بیاشامند اگر سنگی و تنگی را نفع تمام دارد و غذا گوشت کبک و گنجشک و شوربای مرغ و غذا که بسیار چرب بود مناسب نیست و باقی علاج حذر نما[illegible] **نوع سوم** رعشه که از ضعف و عجز قوت بود بسبب عوارض نفسانی و غضب و خجلت و ترس و کثرت جماع بر امتلا علامت او وجود سبب **علاج** ترطیب مذکور شد در فالجی که از یبس بود **نوع چهارم** در رعشه که از زیاده حادث شود علامت و تب حرارت **علاج** فصد و اخراج صفرا و اصلاح مزاج بسکـ[illegible] و آب انار و غذا زیرباج که در و مرغ پخته باشد فتق آب غوره کنند و حمام فائده دارد و چیزهای سرد کمتر میل نمایند **نوع پنجم** رعشه که حادث گردد که بعضلات رسد مثل سرمای قوی یا سوختن و گزیدن حیوان علامت او وجود سبب **علاج** اگر سبب سرمای قوی بوده باشد روغن زیت که عاقرقرحا [illegible] بمالند و اگر جهت سوختن بود لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ با روغن بادام و غیره آمیخته بمالند علاج گزیدن در آخر کتاب گفته خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل هفتم در اختلاج و آن حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت و عرف گویند فلان عضوی می پرد سبب ریاح و بخار غلیظ که در بدنها بار و جمع شود و اگر دائم باشد لفالج و لقوه و در عضو صلب مثل استخوان و در عضو نرم مثل دماغ اختلاج نمیشود **علاج** چیزهای گرم [illegible] نمایند غیر گذارند و مداومت بحمام گرم نمایند و خرقه درشت و آن عضو را بمالند و روغن قسط و روغن سوسن که در جند بیدستر آمیخته باشند [illegible] طلا بکنند کهنه که در [illegible] و مرزنجوش جوشانیده باشند نمایند و بعد از آن بروغن گل شیر گرم چرب سازند یا اندک نمک و آب سرد و [illegible] اجتناب نمایند و گلقند یا مصطگی و بادیان و مثل آن مناسب بود و [illegible] الاصول و ایارج لوغاذیا باقی علاج علاج لقوه و فالج نما[illegible]

فصل هشتم در لوی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار خوردن طعام و شراب و قلت ریاضت بدن ممتلی باشد و بادها و بخارها در رگها و عضلها او جمع شود و نشستن گران مانده میباشد و عضلها و رگها کشیده میگردد و بهی بازو و رنگ روی و چشم سرخ شود و این علت پیچید گویند **علاج** استفراغ معتدل و خون اندکی بردارند و صفرا کم سازند و آب [illegible] میل نمایند تا اخلاط را از جوشیدن نگاهدارد و سفوف [illegible] و [illegible] مثقال و قند هفت مثقال نرم کوفته اندک اندک میل نمایند و اگر میل مزاج بسردی باشد اگر مربای [illegible] سفوف سازند به قند نبات [illegible] فائده تمام دارد و بعضی از مردمان میفرمایند خادم حمام را اگر فتن آنها [illegible] که در گردن سست در پشت عارض میشود مثل سبات و غشی زائل [illegible] یعنی [illegible] و گرانی [illegible] نیز رفتن این رگ سده در منفذ روح میشود و روح بسیار جمع میشود چون دست بردارند یکبار حمله بخارها و بادها که روی بدماغ آورده تحلیل میدهد اما در گرفتن این رگ خطر است باید که این رگ بسیار نگهدارند و دست دراز [illegible]

باب دوم در امراض چشم مشتمل است بر بیست و [illegible] فصل

فصل اول در رمد یعنی درد چشم [illegible] التحمه گویند و چشم مرکب است از هفت پرده و [illegible] آب [illegible] ترتیب که [illegible]

م کرد آفریدگار تعالی به لطف خویش چشم را بهفت پرده و سه آب منقسم و صلب و مشیمه و شبکه و زجاجی و پس جلیدیه پس عنکبوت
ی و عنبی و قرنی و ملتحم و رطوبت زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت جلیدیه است و باقی رطوبات و طبقات خادم
اند رمد دوازده انواع است **نوع اول** درد و چشمی که از غلبهٔ خون شود علامت او شدت سرخی چشم و امتلای
عظیم نفخ و ورم و کثرت غدو و حرکت ضربان صدغین و بسیاری آب چشم و عظم نبض و سرخی بول و ورم پلک ها و انقلاب جفنها
ج فصد قیفال از جانب درد و اگر درد در هر دو چشم بود فصد قیفال از هر دو جانب نمایند و اگر مانعی باشد از فصد حجامت
د و بعد از آن با آب تمر هندی و آلو بخارا و ترنگبین و شیرخشت طبع را نرم سازند و با آب کاسنی صبر حل کرده دهند حب بنفشه
سبب سازند بنفشه خشک درم تربد سفید خراشیده با روغن بادام چرب کرده درم پوست هلیله انیسون ب سوس
ب نیم درم محموده مشوی دانگی کوفته بیخته با آب حب ها سازند و این یک شربت است و حب قوقایا و حب صبر با مطبوخ
نبر بر نیم حب هلیله زرد پنج مثقال سنا مکی پنج مثقال زبیب منقی چهل عدد بادیان مثقالی آلو بخارا پانزده عدد بجوشانند و در
درده درم مغز خیار شنبر حل کرده ده مثقال شیرخشت یک درم غاریقون میل نمایند و شربت بنفشه و آب انار رین و آب تمر هندی
خرفه با لعاب اسپغول میل نمایند و غذا شوربا مرغ یا نخود آب و جلاب بادرنجبویه دو مثقال بجوشانند و با ده مثقال گلقند
اختیار نمایند و اگر گلقند نباشد گلسرخ دو درم اضافه نمایند و ترشی ها صاحب درد چشم را زیان دارد و اسپغول در
ت بخارا اندازند و سفوف از کشنیز خشک و گلقند بسازند و بادام تنقیه بدن نشود هیچ چیز از ادویه در چشم نگذارند و میل
چشم بزنند و دوا حاد نیز در چشم نکشند خصوصاً اگر درد قوی باشد و التهاب و سوزش بسیار بود سفیدهٔ تخم مرغ برقیق لعاب
در شب و روز در چشم بچکانند و هرگاه خلیدن تسکین یابد شیر عورت فائده دارد و این قطور که از لعاب تخم آبی
شیر عورت و گلاب و سفیدهٔ تخم مرغ برهم آمیخته در چشم چکانند و مریض را در خانه که بسیار روشن نباشد نگاه دارند و بر روی
ود و سیاه گذارند و اگر ماده بچشم ریخته باشد این ضماد بسازند حضض صندل اقاقیا عنب الثعلب آب گلسرخ و ازین اشیا
سازند و با آب کشنیز حل ساخته بر پشت چشم طلا سازند و صندل سفید بگلاب سوده در سر مالند و در با آب برف که در اندک
باشد بشویند و واجب است اجتناب از خوردن گوشت و حلوا و شرب شراب و فریاد زدن و جماع و خواب عقب طعام
هرگاه علت و درد تسکین یابد شیاف ابیض بشیر یا آب حل کرده در چشم کشند **صفت آن** اسفیداج نیم درم انزروت
نشاسته از هر یک یک درم افیون نیم درم نرم کوفته بشیر عورت یا سفیدهٔ تخم مرغ شیاف سازند و اگر درد عظیم
ذرور بسازند **صفت آن** انزروت مربی بشیر عورت نرم سوده با نبات مصری کوفته در چشم پاشند و اول در
باف کافوری فائده دارد **صفت آن** اسفیداج قلعی صمغ عربی کتیرا از هر یک هفت درم اقلیمیا ی فضه سه درم کافور
از هر یک چهار درم بگیرند و کافور نیم درم شیاف ساخته بوقت حاجت بشیر یا بسفیدهٔ تخم مرغ سوده در چشم کشند و شیاف ابیض
همین است اسفیداج ده جزء کتیرا جزء افیون عشر جزء شیاف ساخته بوقت حاجت استعمال نمایند **صفت** شیاف احمر ... و سطور

صمغ عربی اسفیداج از هریک سه درم کتیرا حضض از هر یکدرم و نیم افیون نیم درم بآب اکلیل الملک شیاف بسازند و اگر در چشم سرخی باقی مانده با
و آب چشم بسیار رفته باشد ذرور اصفر بسازند صفت آن انزروت دو درم زعفران سنبل صبر مر از هریک یکدرم نرم کوفته در چشم پاشند
و در آخر رمد در حمام در آیند و اجفان را بر گردانند و بشیاف احمر لین بمالند تا چرک طرف شود و کسی که سرخی و ثقل اجفان تسکین یابد
صفت آن شادنج عدسی شسته ده درم صمغ عربی کتیرا از هریک پنجدرم نحاس سوخته چهار درم کبریا اسفیداج رصاص از هریک دو درم
شنجرف از هریک یک درم خون سیاوشان زعفران از هریک نیمدرم نرم سوده بشراب یا آب باران یا بآب گلاب شیاف زنند ضماد دیگر در
درد چشم فائده دارد زرده تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه جائز است که در آخر درد چشم گوشت مرغ و گوسفند جوان و تیهو
و کبک اختیار نمایند نوع دوم درد چشمی که حادث گردد از ماده صفرا علامت آن ورم و تمدد و انتفاخ و سرخی و چرک و درد
در رفتن آب و درد و خلیدن و التهاب علاج اسهال نمایند بمطبوخ هلیله و حدت صفرا را بآب کشنیز و جو و شیره تخم خرفه و آب کدو
تمر هندی و آب انار و آب آلو و آب غوره تسکین دهند و ضماد های سرد مثل اسپغول که بآب کاسنی و آب اسپغول و آب کشنیز و گلاب
سرکه بسازند و بر چشم گذارند و لعاب تخم آبی و غیره و شیر عورت و سفیده تخم مرغ در چشم چکانند بعد از آن شیاف کافوری کشند
و اگر بعد از استفراغ چیزی باقی ماند ذرور ابیض یا شیاف ابیض که بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ حل کرده در چشم کشند و زرده تخم
با روغن گل بر چشم گذارند و محکم بندند و حذر نمایند از استعمال این اشیا پیش از آنکه بدن را پاک کرده باشند جهت آنکه پیش از آن
و هرگاه که ورم تسکین یابد ذرور اصفر و شیاف احمر لین مناسب است بعد از آن مداومت بحمام نمایند و غذا آنچه مذکور شده
و غیره مداومت نمایند نوع سوم درد چشمی که از ماده بلغم شود علامت و عظم و انتفاخ و اندک سرخی و بسیاری چرک و آب چشم
حرارت و التصاق در محل خواب علاج تنقیه دماغ بحبوب که مذکور شده و گلقند و گلاب میل نمایند و حمام فائده دارد و تمام در
چشم و گلاب و شیر گرم و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم چکانند و شادنج عدسی سوده از در چشم کشند و ذرور ابیض بعد از نضج
و شیاف برود الیوم این است شیاف مامیثا انزروت مر از هریک هشت درم زعفران دو درم کتیرا درم افیون نیمدرم همه را کوفته
باران بسازند و بسفیده تخم مرغ حل ساخته با شیر عورت در چشم کشند و اگر حمرت و آب رفتن چشم بر طرف شود و اردینه کشند مگر تو
مغسول اجفان را بصبر و مر و اقاقیا و اندک زعفران طلا سازند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان بریان کرده میل
نوع چهارم درد چشمی که از ماده سودا حادث گردد علامت آن گرانی و ثقل و کمودت و خشکی و خلیدن در چشم و اندک چسپیدن و سرخی ملتحمه
[illegible] باشد علاج ترطیب دماغ بغذاهای مرطب و آب کشک جو که با مرغ باشد و آب زن و حمام و روغن کدو و روغن بادام در بینی چکانند
بمالند و طلاها بر سر گذارند و اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و بر چشم لعاب حلبه و تخم کتان و زرده تخم مرغ فائده دارد و شیاف بیاض چون بر نیم
صفت آن شنجرف زرد سنج زر نیخ سرخ نبات از هریک یکدرم مر زعفران زرد چوبه از هریک ربع درم اشق کندر از هریک یکدرم جهت
گره چشم سرخ باشد و آب رفتن در چشم که دیر مانده شده باشد فائده دارد و در آخر درد چشم شیاف ابیض حاد مناسب است سپستان شادنج عدسی
زعفران فلفل از هریک نیمدرم نرم کوفته بآب سداب یا گلاب شیاف نمایند و اگر درد قوی باشد دیه نیز اجتناب نمایند سر بخار آب که در بنفشه جوشانیده

اندک شراب گفته اند درین مرض فائده دارد و گوشت گاو و بز و آهو فائده مند است خورند نوع پنجم درد چشمی که حادث شود از باد
علامت او تمدد و سیلان و حمرت علاج بنفشه نیلوفر و گل خیرو و بابونه بجوشانند و سر در بخار آن دارند و نان گرم دارزن گرم کنند فائده
دارد و در حمام روند و بگلقند و گلاب میل نمایند نوع ششم درد چشمی که به سبب غلبه یبوست بود علامت او آنست که خلیدن و
ربان و خشکی بسیار و حمرت کمتر دوم و جلد او بمرتبه گرم بود که توهم شود گویا میسوزد و میباید در گوشها طنین و بخار گرم و خشکی در سر علاج ترطیب بدن
کدو و بادام و بادام و برگ کشنیز تر و سیب آبی تر نگاه داشتن نوع هفتم درد چشمی که بسبب سده در طبقات عین علامت او آنست
نماید علیل رنگ که پنا بخته اند نزدیک بیدار شدن از خواب و وقتی که بیدار شد حالت زائل میگردد و چشم گشادن و نظر کردن
علاج استفراغ بدن بحب بنفشه و سنا و مناسب آن و فتح بخار از سر چه طریفل و کحل عین باز دیه که آب از چشم آورد و شل شیاف
احمر لین و برود و مانند و امثال اینها نوع هشتم درد چشمی که صاحب او همه چیز را سرخ یا زرد یا نیلگون یا آسمان گون یا اغبر
بیند از الوان و سبب او آنست که رمد در طبقات خارج و جلیدیه بود و گفته اند هر گاه مزاج دماغ متغیر گردد و نور خارج
شکل میگردد بحسب تغیر مزاج علاج استفراغ بدن و تبدیل مزاج دماغ بحسب مزاج او و از اعتدال و مداومت رائحه حسب
نوع او اگر سرخ نماید علاج دموی کنند و اگر زرد نماید ادویه که در رمد صفراوی مذکور شده علی هذا القیاس نوع نهم درد و وجع در عظم که
حادث میشود در طبقه شکبیه بس نرم میکند بیاض چشم سبب او آنست که گشاده شده است دهان رگی که متصل است بطبقه عنبیه
خون بسیار بیرون آمدن دگاه بواسطه انفجار رگی باریک که متصل است بملتحمه و جفن علامت او ورم سفیده چشم و انتفاخ جفنها و
برگشتن پلکها بمرتبه که برگردد و بیاض چشم تا بحدیکه بود غدد حدقه را و امکان نبود چشم گشادن بسیار عارض میگردد و این مرض بیشتر
از جهت بسیاری ماده و ضعف چشم ایشان و نیز باشد این مرض زیاده گرم تنها بلکه از بلغم و سودا نیز میباشد علاج فصد قیفال
و اگر مانع باشد از فصد حجامت بر پس سر یا میانه کتف و اگر ممکن بود مطبوخ هلیله دهند و غذا لطیف و در چشم شیر عورت و شیاف
ابیض که بشیر عورت سوده بود در چشم کشند و طلا بشیاف ماثیثا و حضض نمایند و آب کشنیز و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده
تخم مرغ و اندک مغز نان میده گندم بهم آمیخته طلا فائده مند است و دیگر طلا مجرب گل بهمنیخته بثلث زرده تخم مرغ و پیه خرمن بهم
آمیخته گذارند و اولی آن است که تا سه روز سوای شیر هیچ چیز از طلا و دوا در چشم نگذارند و بعد از گذشتن سه روز سوم ذرور ملکایا
بر نیمو جب ذرور مدبر نشاسته نبات صمغ عربی از هر یک برابر نرم کوفته در چشم گذارند و اگر علت تسکین یابد ذرور اصفر چینیر و اگر
در جفنها جراحت شده باشد بمرتبه که چشم نتوان گشاد ذرور عنبر مناسب است صفت آن توتیای کرمانی مغسول صندل سوخته
ده زرم نبات یمدرم ذرور را بر پلک چشمها کنند بر پلکها بالا و اگر ضرورت شود که جفن را باید تراشید بشیاف احمر لین حک بسیار نمایند و این طلا فائده
تمام داده پوست بیرون بسته رعد سه تشر و حضض و تخم انار و کاسنی همه را کوفته در روغن گل چند قطره آمیخته بعد از آن بر چشم گذارند
نوع دهم درد چشمی که از سرما در بدن شود علاج آنست که اسپید برشخ رابخته ساوند گرم بر چشم بیسرند دیگر گاه رابخته ساخته سر در بخار آن دارند و
دیگر ریاضت و از کم رفتن بحمام درد چشم عارض میگردد علاج بحمام روند و ریاضت کنند سر به بخار آبی که در و بنفشه و بابونه و افسنتین جوشانیده باشند دارند

نوع یازدهم درد چشمی که از سردی معده شود علاج معده را گرم ساختن بگلقند و مصطگی و در غذا دارچینی و اندک شراب و در حمام در آمدن نوع دوازدهم درد چشمی که از سردی رحم شود علاج حقنه شیر که در و بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و حلبه باشد نمایند و واجب ست که ملاحظه کنند در امراض چشم بلکه در جمیع امراض سر از جماع و خواب عقب طعام خواه شب و روز۔

فصل دوم در ظفره که بفارسی ناخنه گویند و این زیادتی عصب بود از ملتحمه که از گوشه چشم از جانب بینی رسته در اکثر اوقات گاهی از هر دو جانب میباشد و این دو نوع است نوع اول سفید و رقیق میباشد علاج آن سهل ست نوع دیگر احمر و صلب و این بری ماند و اگر دیر بماند و زیاده طول برد بگذرد که آن میشود و منع بصر بکند علاج فصد و تنقیه و اگر مانعی بود از فصد حجامت کنند و استعمال دوای حاد مثل باسلیقون صغیر برنیم و حب فلفل و دار فلفل دارچینی زنجبیل پوست هلیله زرد و بلیله از هر یک پنج درم صبر سقالی کف دریا شش درم شنجرف پنج درم قرنفل سلیخه از هر یک چهار درم نوشادر درم نرم کوفته استعمال نمایند و شیاف روشنائی و شیاف احمر و اخضر و شیاف اسود که مشهور است بزیوج صفت آن کحل زنگار ساذج از هر یک یکدرم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل از هر یک نیم درم اشق و سکبینج را بشراب حل ساخته باقی ادویه را کوفته بدو آمیزند و از جمله چیزها که نفع کلی گفته اند کنند راست نرم بکوبند و اندکی زرد در آبگرم یک ساعت بگذارند و بعد از آن صاف نموده در چشم کنند ناخنه را برطرف میکند و همچنین عسل با زهره بز و استعمال این دارو بعد از دخول حمام نمایند چرا که تاثیر این دوا در آن زمان ظاهر تر شود و ناخنه غلیظ و دیر مانده شده علاج او این است که برداشتن بجدید اگر مانعی بود از برداشتن ناخنه جهت آنکه از ملتحمه جدا توان کرد بروشنائی اکبیر بدین موجب که مذکور میگردد مداومت نمایند صفت آن شادنج مغسول اقلیمیا سیم نمک هندی بوره ارمنی زنگار دار فلفل کف دریا از هر یک دو درم صبر سنبل قرنفل از هر یک نیم مثقال زنجبیل دو درم املہ بعد زعفران نیم مثقال نوشادر ربع درم ادویه را نرم کوفته سوده نمایند سبل و ناخنه و جرب و سعفه و تاریکی چشم را فائده دارد و پرهیز نمایند از خوردن شیر و آنچه از آن سازند و از خوردن پیاز و سیر و چیزهای منجر ملاحظه نمایند و تقلیل غذا لازم شمرند و غذا نخود آب و شوربای مرغ که در و ماش مقشر و اندک اگر را باشد شاید و قطع بخارات از سر باطریفل نمایند و تلیین طبیعت فائده دارد

فصل سوم در طرفه و آن نقطه سرخ یا سیاهی زند که بر سپیدی چشم ظاهر گردد بسبب ضربه یا سقطه یا حرکت عنیف مثل قی بقوت قوی علاج فصد قیفال نمایند و شیر عورت در چشم چکانند و سفیده تخم مرغ نیز و خون کبوتر و فاخته و خاصة آن خون که از زیر پر بعد از کندن پر بیرون آید در ابتدا با گل ارمنی و در آخر با لعاب حلبه در چشم چکانند و گر ورم تحلیل یابد و الا نانخواه را در آب تر چکانند و ضماد زرده تخم مرغ و عدس و اندکی [illegible] زعفران و روغن گل سازند صفت شیافی که طرفه را زائل سازد زرنیخ سرخ کنند و زعفران اجزا را برابر نرم کوفته شیاف سازند و آب کشنیز با گلاب حل نموده بجوشانند و سر بر بخار آن دارند

فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه یعنی آماسیدن آن است و این چهار نوع است نوع اول انتفاخ جفن از فضله بورقیه علامت آن خاریدن و سوزش گوشه چشم علاج او پرهیز و تعدیل مزاج و شستن روی با آب گرم و گلاب و اگر انتفاخ باقی بماند عدس مقشر که بسرکه پخته شده بگلاب طلا نمایند نوع دوم انتفاخ که از خلط بلغمی شود علامت او بیاض لون و فرقی که دست بر وی فرو برند با انگشت باقیماند اثر

ن ساعتی علاج استفراغ بدن از بلغم و تضمید چشم به بنفشه و نیلوفر و بابونه و شستن چشم با آب اینها و دارو از شیاف احمر لین آمدن بحمام و اگر
بتحلیل یا بقطره آب صبر در چشم چکانند **نوع سوم** انتفاخ که از فضله یافته شود فرق میان این انتفاخ و آنکه از بلغم شده آنست که آنچه از انگشت
بگذارند نجا زود محو گردد و آنجا که از بلغم است باقی میماند قریب یکساعت علاج آنست که آنچه مذکور شده باقی علاج رمد که از ماده بلغم بود
سیم جهارم که حادث گردد انتفاخ از ماده شود علامت او صلابت و حمود و عدم درد علاج استفراغ بدن از سلمه شود و اصلاح غذا و باقی علاج رمد خواهد نمایند
فصل پنجم در جسا جسا آن است که در چشم صلابتی عارض شود که حرکت اجفان دشوار بود و چون از خواب بیدار گردد چشم نتواند کشود
علاج ترطیب بمداومت حمام و روغن بنفشه و بادام دکرد و نیلوفر در بینی سر مالیدن چون از خواب بیدار شوند سفید تخم مرغ
زرده او یا روغن گل یا چربی مرغ بر چشم گذارند و لعاب اسپغول با روغن گل طلا سازند و چشم را با آب بنفشه و گل خیرو بشویند و لعاب
و تخم کتان بشیر عورت اگر آب بسیار از چشم میرفته باشد و اجفان غلیظ یا سرخی باشد عدس مقشر و تخم انار شلیث بجوشانند و با روغن گل
نخته در شب بر چشم بندند محکم و ببرود حصرم و باسلیقون اکتحال نمایند و قرص بنفشه و شربت با آب تمر هندی و شیرخشت و ترنگبین تلیین طبخ کنند
فصل ششم در حکه در چشم سبب آن ادارد یدن فضله شور بود و بسیار بود که از کثرت خاریدن پلک ریش گردد علاج در حمام در آیند و
بر لطیف نمایند و در محل خواب کاسنی تر را کوفته با روغن گل بر چشم بندند و سفیده تخم مرغ و نشاسته بگلاب حلکرده بر چشم گذارند و اگر
بهای ینگ نشود: عدس مقشر و سماق و گلسرخ و پوست انار و مثلث جوشانیده طلا سازند برود حصرم با شیاف یا سماق که مذکور میگردد
ن سماق را در آب بجوشانند و صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و اسفیداج مغسول جزو کتیرا نیم جزو با آب سماق شیاف
سازند بوقت حاجت در چشم کشند و اسهال نمایند و فصد فائده دارد خصوصا رگ پیشانی.
فصل هفتم در سبل و آن علتی است که رگهای چشم سرخ گردد از خون غلیظ علامت او آب رفتن و سرخی در چشم مثل برده دخان در
پیش ظاهر گردد و این دو نوع است **نوع اول** سبل رقیق غیر مزمن علاج نصد قیفال بجنبد و فصد نمایند و اسهال طبیعت بطبیخ
افتیمون یا هلیله یا بطبیخ خیار شنبر یا ایارج فیقرا یا حب قوقایا و منع نمایند از امتلای طعام و از خوردن غذای منجر مثل عدس باقلی و پیاز
و غذای غلیظ مثل گوشت گاو و بادنجان و ماهی کلان و البان و غذا گوشت مرغ و کباب تیهو و بزغاله و گوشت گوسفند
ن در آب آن نخود ماش مقشر اسفاناخ و شیاف احمر لین با سلیقون در آخر سبل فائده دارد و درد دائل مرض ادویه
و تند هر دارد پیش و قتی که سبل تشویش دهد غیاف سود بر نیمو جب ترتیب هند **صفت آن** اسفیداج یکدرم اقاقیا
م سنبل درم مر نیمدرم زعفران ربع درم نرم کوفته با آب شیاف سازند و در محل حاجت در چشم کشند و شیاف دینار چون برنیموجب
چوبه شادنج مغسول صبر شیاف مامیثا برابر بگیرند و نرم بکوبند سبل رقیق را دفع نماید و اگر حرکتی از باسلیقون و شیاف ابیض
رهای بر نیموجب سازند ماميران درم توتیا کرمانی مصعد محرق توبال نحاس مغسول سرمه اصفهانی از هریک دو درم نرم کوفته بر چشم
در آب انار ترش جزو عسل کف گرفته ربع جزو جها روز در آفتاب گذارند و در ظرفی از روی نگاهدارند بعد از آن استعمال نمایند
رنج مدد سی تنها کشیدن فائده کلی دارد **نوع دوم** در سبل غلیظ دیرمانده علاج استفراغ بدن استعمال دوا اگر دیرمانده با دویه تیز نمکنند

ابیچ علامت شده باید بریدن و برداشتن سبل نیست بمقراض و بعد از ان علاج نمایند بذرور اصفر و بعد از ان شیاف احمر و فتیله رنگ مشاقی گوفته چشم
فصل هشتم در ودقه و دقه آماسی باشد محکم بر طبقه ملتحمه و بعضی را آماس گوشه بینی و بعضی در گوشه چشم سوی چشم و بعضی در زیر پلک چشم
آماس سفید و سرخ پیدا شود علاج فصد و تلطیف تدبیر و بعد از ان ذرور ملکایا و شیاف ابیض که در رمد مذکور شد اگر دیر مانده شود شیاف احمر
فصل نهم در دمعه و این علتی است که پیوسته از چشم بی گریه و بی اراده آب میرود و سبب این دمعه رطوبت نزلی سر یا چشم یا عروق کرد
کاسه سر است پیدا شود و جهت نقصان گوشت گوشه چشم که بریده باشد و این قسم علاج کمتر یابد علاج آنست که تنقیه بدن نمایند طبیعت
چند شب هر شب یک مثقال اختیار نمایند مریض را قی فرمایند که مداومت حمام نماید هر ناهار شوربای چرب و گرم میل نمایند بگوشت مرغ و کباب عصافیر
و بز غاله و نخود آب و اطریفل صغیر در هر چند وقت سه وزن یا پنج میل نمایند و ذرور اصفر اختیار نمایند احیانا مداومت نمایند حب شبیار در هفته
و یا دو بار یکبار اختیار نمایند و این دارو در چشم کشند توتیا بسد بلیله زرد از هر یک دو درم فلفل دار فلفل از هر یک نیم درم نرم کوفته در چشم
کشند و سرمه دائم در چشم کشیدن فائده مند است و غرغره بگلاب سرکه و اکامه در حمام نمایند و اگر آب رفتن چشم در گرما زیادت گردد پوست هلیله
دو مثقال بنفشه گل خشک سه مثقال نرم کوفته حب سازند و بشربت قند میل نمایند و اگر دمعه از گرما چشم ظاهر شود بر دو صرع با سلقین و دو شیاف
فصل دهم در دبیله قرحه بزرگ را دبیله گویند که تبه رفته در یم بسیار میکند علامت او کثرت چرک و سیلان رطوبت از چشم علاج استفراغ
بدن به فصد و تنقیه اسهال و اصلاح مزاج و تقلیل غذا و استعمال ادویه مجففه مثل شیاف ابیض افیونی و در انتها شیاف انار کشند
فصل یازدهم در قروح قرحه بیاری سپید است که بر طبقه قرنیه هفت صنف اند چهار بر سطح قرنیه است و اسلم بود و سه
در قعر قرنیه است و بد بود صنف اول علامت او ظلمت در رنگ قرحه شبیه بدود صنف دوم شبیه به ابر صنف سوم سفید و سیاه
آنکه حادث میشود بر قرنیه مثل سفیده تخم مرغ صنف چهارم شبیه بانکه سوخته باشد صنف پنجم شبیه بحب صنف ششم گشاده تر بود
و کمتر بود عمق او صنف هفتم قرحه بود خشکریشه و یا چرک بسیار است که رطوبات ببرد و مختلف میشود تا ثیرات بسبب غلظ و رقت و کثرت
و قلت علاج فصد نمایند جهت آنکه فائده عام دارد در سائر امراض او و بعد از استفراغ غذای لطیف و تدبیر مدر گرم آبی که در چشم بعد
تخم آبی و غیره و سفیده تخم مرغ داگر درد تسکین نیابد با آب تمر هندی استعمال نمایند و اگر در نفس قرنیه مثل بر نماید شیاف ابیض یا سفیده تخم
مرغ اگر درد تسکین یابد بس معلوم میشود که تحلیل یافته و اگر ضربان درد باشد لعاب حلبه و آب کلیل الملک چکانند تا منفجر گردد و چرک
بیرون آید درین محل ماء العسل جهت علاج فائده گفته اند و لعاب تخم مرو لعاب تخم کتان چکانیدن و شیاف کندر و شیاف انزروت
عورت کشند تا قرحه را هموار سازد و اهمال نمایند در علاج تا قرحه مندمل شود
فصل دوازدهم در بثره و فرق میان بثره و قرحه در ابتدا آن است که بثره بیرون می آید مثل نقطه سرخ و ابتدا قرحه سفید میباشد
و اگر بثره در پوست اول بود قلت درد و رنگ او سیاه بود و اگر در پوست دوم و سوم بود شدت درد و سفیدی رنگ علاج
و در ابتدا مثل علاج قروح نمایند بفصد قیفال و اسهال و غذای موافق از مرغ و تیهو و بز غاله و گوشت گوسفند جوان و ادویه مجففه
مثل شیاف ابیض افیونی و در انتها ملکایا و احمر لین و شیر عورت لازم دارند و لعاب آبی انزروت مدبر بد و حل کرده در چشم کشند

مل سیزدهم در بیاض که در چشم افتد دو قسم بود یکی بر ظاهر قرنیه افتد و آنرا ابر و سحاب نیز گویند و دیگری بر عمق قرنیه افتد بیاض
وینده و بیاض رقیق بر ظاهر قرنیه و غلیظ در عمق قرنیه میباشد و بسبب صداع قوی و از جهت معالجه خطا و در آخر درد چشم بیاض می افتد
یا بواسطه قرحه بوده باشد باقی بماند اثر آن و این دو نوع است نوع اول از بیاض رقیق آنچه می نامند آنرا غمام یعنی ابر علاج آن سهل است
تا اند درین بیاض بفصد حاجت باشد و بمسهل آب شقایق النعمان و آب قنطوریون رقیق با عسل حکا نند و آب بابونه و عسل از هر یک
در ظرف از روی بگیرند و بعد از آن در چشم گذارند و این دو دوا بعد از حمام سر بر بخار آب گرم که داشته باشد جهت آنکه عضو را نرم میسازد
سب ست بیاض بپسیدن دفع میشود بطریق کاندک قند و نمک زبان گذارند تا در تحت گردد هر نهار بلیسند و این مجرب است
ع دوم از بیاض غلیظ علاج این صعب ست به استفراغ بدن بدانچه مناسب دانند از فصد و مسهل اطریفل صغیر و شربت سکنجبین و شیاف
در روشنائی مناسب ست صفت شیاف اخضر کنافع است جهت جرب ناخنه و سبل و بیاض زنگار و شقاقل قلقطار سوخته دو مثقال
ه کف دریا از هر یک نیم مثقال زرنیخ سرخ درم نوشادر ربع مثقال اشق نیم مثقال اشق را با آب سداب حل کرده باقی ادویه را نرم
بد و شیاف سازند جهت دفع بیاض این دوا فائده دارد و مروارید سرمه زعفران اجزا برابر نرم کوفته در چشم باشند در دفع بیاض
ی دیگر کف دریا بوره نبات از هر یک مثقال نرم کوفته بوقت حاجت بر بیاض بپاشند دیگر این دو مناسب ست سرطان نهری کف دریا
ست از هر یک برابر گرفته کف دریا نرم کوفته بروغن پنبه دانه آمیخته کشیدن فائده گفته اند و جمیع صدف ها را سوخته در چشم کشیدن
دارد دارد و لی که سفیدی را ببرد و درد را تسکین کند مازو اقاقیا نرم کوفته با آب شقایق چند نوبت بسازند بعد از آن شیاف سازند
کا شند فند قی را سوخته بروغن زیت بسایند و به سرکو و کاه زرق بر یا فوخ بمالند زرقی را ببرد تجربه است عشر پوست انار شیرین
کشیدن سفیدی را ببرد دارزقی را برطرف سازد و زعفران و سرمه درین باب فائده مند است
مل چهاردهم در دبیله قرحه عظیم که بر طبقه قرنیه بود علامت وی آنست که ازین طبقه هیچ شی ببین نبود علاج مثل علاج قرحه
یا مثل علاج دبیله که بر ملتحمه باشد دانند که چشم درین مرض سلامت نماند
مل پانزدهم در کمنه آن باد بست غلیظ در جفن شبیه برمد یابس صاحب او هرگاه از خواب بیدار شود خیال میکند که در چشم او خاک
ست و موضع او مناخن بماند علاج اسهال بحب بنفشه و ایارج فیقرا و آب جو در چشم چکانند و یا شیر عورت و شیاف احمر لین و شیاف کندر فائده دارد
مل شانزدهم در سرطان این مرض حادث میشود بقرنیه سبب او صداع میباشد و نیک شدن او دیر میباشد مناسب آنست که سعی نمایند که
ین یابد و غذا های سبک میل نمایند و بر چشم کتیرا و زرده تخم مرغ بهم آمیخته گذارند و شیر عورت و سپیده تخم مرغ و اندک اکلیل الملک و کتیرا
نفع دارد هرگاه درد تسکین یابد توتیا درم شادنج دو درم نشاسته دو درم مروارید دو درم نرم کوفته در چشم کشند
مل هفدهم در تغیر رنگ قرنیه حدوث این علت از کیموس ردی ظاهر میگردد و علامت او قلت نور و مشاهده نمودن اجسام
از غایب ست و این دو نوع است نوع اول تغیر که حادث گردد از کثرت رطوبت علامت او مشاهده هر ساحه دود و دخان افتاب نماید علاج
غ بدن بحب قوقایا و حب ایارج و روشنائی در چشم کشند و منع از گرفتن خون نمایند نوع دوم حادث شود از تغیر کیفیت علاج شربت

سکنجبین و آب کاسنی و شربت شعیر و تلطیف غذا و سر بر بخار آبی که در و بابونه و بنفشه و نیلوفر و گلسرخ جوشاینده بود دا
مرکه که آب هم جوشانند و سر بر بخار آن دارند و شیاف احمر لین بقیه تغیر را تحلیل میدهد

فصل هیزدهم در انتشار و اتساع انتشار آنست که ثقبه عنبیه گشاده تر از آنچه بوده گردد و اتساع یعنی فراخ شدن حدقه
گشاده گردد عصب مجوف و این چهار نوع است **نوع اول** انتشار و اتساع که حادث شود از ضربه و یا سقطه که بچشم رسد و این قسم بیشتر
جهت آنکه این سبب تاثیر نکرده است در عصب بلکه تعدی در طبقه عنبیه شده که موجب اتساع گشته **علاج** فصد قیفال یا حجامت
یا بر قفا و حقنه نرم و اکثر شربت میل نمایند و دوای تند قوی مناسب نیست بلکه چهار قرص مطبوخ و فواکه و ایارج در محل مناسب اند و افتیمون
بصندل و شیاف مامیثا و حضض و گل ارمنی طلا سازند و پرهیز نمایند از غذای غلیظ و جماع و خواب سینه و نظر به اشیای روشن و شیر و
و لعاب تخم آبی وغیره در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته به پنبه بر چشم گذارند و چشم بندند و خواب به پشت ورزند تا در تسکین
ضماد دیگر جراحت و ضربه که بر چشم رسیده باشد برطرف سازد زرده تخم مرغ و آب کشنیز و روغن گل به پنبه بر چشم نهند ضماد از جهت آسیب
ضربه آرد باقلا بابونه خطمی با آب برگ بید یا گلاب یا آب کاسنی یا آرد باقلا با آب برگ بید و بعد از آنکه ورم برطرف شود روشنائی با …
کشیدن فائده دارد **نوع دوم** انتشار که از بخارات گرم و غلیظ شود و این از عقب درد سر قوی یا از سرسام یا از ماشرا ظاهر گردد علاج
آنست که سرسام و درد سر را علاج نمایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا نمایند و حجامت و فصد رگ گوشه چشم و اکحال و شیاف مرارات غذا گوشت …
کنند **نوع سوم** انتشار که بسبب غلبه رطوبت بیضیه باشد **علاج** رگ گوشه چشم زدن و رگ شقیقه و میل کردن آنرا که انتشار از آماس گرم باشد
هم بر این طریقه رگ کشایند و حجامت میان دو شانه نمایند و غذای موافق میل نمایند **نوع چهارم** انتشار که از غلبه یبوست که از صرع دائم یا از نحوی
از استفراغ قوی بود علاج گشادگی در شوربای مرغ و ماء و ست حمام و شرب شراب ممزوج و روغن بنفشه دائم و نیلوفر و کدو در بینی چکانیدن و شیر …

فصل نوزدهم در ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه و این چند نوع است **نوع اول** از جهت ورم علامت تمدد و سرخی چشم پیدا
علاج استفراغ بدن ریختن آب گرم که در و بنفشه و بابونه وغیره جوشانیده باشند و غذاهای موافق و پرهیز **نوع دوم** از جهت غلبه رطوبت
بر مزاج چشم علامت و تیرگی آب چشم و سیلان **علاج** استفراغ بدن و استعمال ادویه گرم و مالیدن سر بحکم و تقلیل غذا **نوع سوم** تنگی چشم
جهت یبوست علامت خشکی چشم و لاغری **علاج** ترطیب مزاج بحمام و آب شیرین و آب کاهو و آب اسپغول و آب لسان الحمل بر سر ریختن و روغن …
کدو با شیر عورت آمیخته بر سر گذارند و شیر در چشم چکانیدن با اندک زعفران و ضیق حدقه از حرارت میشود **علاج** او اشیای سرد تر از شیر عورت و روغن
و در غذا کشنیز تر و اسفاناخ و کدو و قلیه کدو مناسب است دیگر ضیق حدقه از جهت سده میشود علامت و سرخی ثقبه حدقه …

فصل بیستم در نتو طبقه عنبیه اگر این نتو اندک بود آنرا نمله گویند و اگر بیشتر بود دیابی نامند و اگر عظیم بود بعینه نام میگذارند و اگر …
باشد و کهنه گشته مثل سر میخی سوهان کرده آنرا مسمار و مورسرج گویند و این دو نوع است **نوع اول** نتو از جهت قی شدید یا از جهت …
صعب و بسیار است که عارض میشود نتو بسبب رطوبت و لادت **علاج** اگر بسبب قی و خناق صعب شود فصد و مسهل بحب بنفشه و نتو … که شبنیه …
بیضه سر گشتن و بچیزهای قابض که دافع نتو است نمایند مثل گلسرخ و رصاص سوخته و اسفیداج و بستن چشم بر فاده که تر ساخته باشند بگلاب و اندکی …

...رند مثل قشر جو شکافنده باشند و اگر این نتو عظیم بود چشم را بر فاده بندند و پیش از آنکه لب جراحت غلیظ گردد و اگر لب جراحت غلیظ گشته شده
...ب میشود و شادنج سوده در چشم ریزند و شیاف ابیض یا سفیده تخم مرغ با توتیای مربا با آب مورد یا گلاب حل کرده کشند و اگر این نتو از قسم عینی یا
مساری بود در میان رفاده صحیفه رصاص بمقدار پنج درم تا ده درم گذارند و بر نتو به بندند و در وقت برداشتن بپاشند و اگر دیر
...نده و قدیمی شده علاج پذیر نیست و بعد از قطع شادنج و گل مختوم بپاشند تا جراحت نیک شود **نوع دوم** در نتو ای که حادث شود
...بزرگ و ریم که از و ظاهر گردد **علاج** آنست که ذرور شادنج بر وی پاشند و اگر ریم اندک بود دوای قابض اصلاح نمایند و اگر ریم بسیار رود
...رطوبت نزدیک رسد که چشم باطل گردد خواهند که زشتی وی بر طرف سازند بسوزن رشته در زیر او کشند و به بندند و اندکی بکشند و
این قرحه نی روسر بندند و ذرور [illegible] یا بشادنج یا البصر جراحت را پر کنند و به بندند و بر پشت چشم زرده تخم مرغ گذارند

فصل بیست و یکم در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و آن رطوبت غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه
...رنیه بایستد و مانع دیدن گردد و بسبب منع نفوذ اشباح به بصر یا خروج نور بمبصرات بر اختلاف هر دو مذهب علامت ابتدا
...آنست که در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید و سبب نمودن این اشباح وقوف چیزی غریب غیر شفاف بود میان جلیدیه
و مبصرات لیکن این خیالات از بخار معده نیز میشود و فرق آنست که آنچه از معده بود در هر دو چشم بود مخصوص نبود بچشمی این نزول
است و آنچه در هر دو چشم بود بر سبیل اختلاف باشد و این تخیل در یک چشم این دلیل نزول آنست و آنچه بسبب بخار معده است دائمی نیست
بلکه بعضی اوقات زیاده میشود و هرگاه گرسنه گردد کم میگردد و اگر زود وقتیکه این تخییل ابتدا گردد شش ماه تا نه ماه گذشته شود و در چشم کدورت
است و صفائی لحدقه زائل نشده پس از الم معده است و اگر بشرب ایارج کم میشود این نیز از معده است و اگر تفاوت نمیکند بشرب ایارج این
خیالات نزول آب است و فرق میان سده عصب و نزول آنست که یکی را از دو چشم بفرمایند که بپوشند اگر گشادگی در چشم دیگر ظاهر شد
...نزول آب است و اگر اتساع معلوم نشود از جهت سده است و این نزول سه نوع است **نوع اول** آنکه حادث گردد از ضربه که
واقع شود بر سر پس حرکت نماید دماغ و روان گردد چیزی که بسته شده در بطون دماغ بسوی عصب مجوف پس نازل گردد آب [illegible] منع نماید نور
...از سلوک به چشم علاج در تنقیه بحب ایارج و تفتیح سده و قدح درین شق فایده ندارد جهت آنکه ترشح دارد باهم **نوع دوم** نزول آبی که از کثرت
رطوبات که تحلیل یافته بخارات غلیظ شده باشد علاج در ابتدا تنقیه دماغ بحب قوقایا و حب بنفشه و بعد از آن بحب صبر یا حب ذهب
صفت آن صبر سه مثقال پوست هلیله درم مصطگی کتیرا زعفران از هر یک نیم درم محموده نیم مثقال گل سرخ درم حب ساخته بسه نوبت در محل خواب
...فرو برند و بعد از آن چهار قاشق آب شیر گرم دوز هر سه شب در میان یا بعد یک هفته در یک نوبت میل نمایند و غرغره بسکنجبین که با آن [illegible]
...و اندکی ایارج مخلوط کرده باشند و ایارجات کبار نیز مناسب است و شیخ ابو علی میگوید من مردی را دیدم که او را آب نزول و خویشتن
را علاج کرد بقلت طعام و استفراغها و از طعامهای تری فزاینده پرهیز کرد و بر هلیله و مطبخه افتیمون اقتصار کرد و سرمه‌های محلل بکار داشت
...آب زائل شد نور دیدن بازآمد و واجب است که مریض را منع نمایند از فصد و حجامت و غذای غلیظ مثل گوشت گاو و ماهی و خمیر و
...عدس و کرنب و گوشت نمک سود و قدید و کاهو و گندنا و پیاز و سیر و غذاهای چرب که از گوشت مرغ و تیهو و کبک و نخود آب که

گرد رو دار چینی باشد و زعفران و مطبخه بگوشت گوسفند جوان و آبکامه و عسل موافق است و از آب خوردن منع نمایند و احتقان
نمایند و از شوربا و اشکنه و چیزها که رطوبت افزاید و بعد از تنقیه علاج نمایند بمثل ملیقون و بهتر این همه شیاف مرارات است
صفت آن زهره کلنگ و زهره ماهی و زهره عقاب و کبک و باز برابر بگیرند و هر پنج زهره را ازین مجموع یکدرم فرفیون
دو نیمه درم شحم حنظل نیم درم سکبینج همه را با آب بادیان تر بسایند و شیاف سازند و در چشم کشند و جمیع زهره ها در نزول آب فایده دارد خصوصا
از چهار پایان زهره آهو و از پرنده ها زهره کبک همه را یا بعضی ازین زهره ها را با آب بادیان و اندک عسل بسازند و در ابتدای نزول
آب نفع کلی دارد شیاف دیگر که بیاض و غشاوه و نزول آب فایده دارد صفت آن زهره کرگس و کبک و باز از هر یک مثقال از
زهره ها نیز ردت صبر زعفران دو دانگی ادویه آمیخته نمایند بشراب یا با آب بادیان شیاف سازند شیافی که تجربه کرده ثابت این قره صفت
سلیخه را نرم کوفته را بیخته بزهره آهو خمیر سازند و خشک نموده باز بکوبند و با آب بادیان بسازند و خشک نموده استعمال نمایند و آب بادیان
بخاصیت در چشم کشند گفته اند نفع دارد اگر بدین تدبیرها اصلاح یافت علت فبها والا قدح نمایند وقتی که مستحکم گردد آب و
صلاحیت آن دارد که قدح میتوان کرد یعنی میل میتوان بجای برد بر بو گویند و این آب بعضی هم فی است که در می یابد علیل روشنی
شمع را هرگاه عطسه کنند خیال میشود که از چشم های او روشنی ظاهر میگردد و آبیکه صلاحیت قدح ندارد سفید آب باشد مجوف و دیگر
و آسمانی و منتشر رقیق و این چند نوع است که مذکور شد اما احسن تدبیر همه را چنان میتوان ساخت که قدح توان کرد باستعمال
و کحلهای سنگ سزاوار آن است که در امتلای بدن و در محلی که سرد داشته باشد و در دم قدح نکنند و در روزیکه هوای صافی
قدح نمایند و وقتی که آب بجای خود باز برد و چشم سلیم گشت زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته بر چشم گذارند و بر فاده محکم به بندند
و چشم صحیح را نیز به بندند تا بحرکت این آن چشم دیگر حرکت ننماید تا موجب الم نگردد و فرمایند که در خانه تاریک تکیه نماید و طعام
او سریع الهضم باشد مثل مزورات که از شوربای گوشت مرغ و غیره سازند طریقه قدح آنست که علیل را برو بروی یا پشت بنشانند
بفرمایند تا زانو ها بسینه باز نهد و دستها از دیگ ساق در هم گذارد و کحال پیش او بر کرسی نشیند تا بلندتر باشد و اگر چشم دیگر نیک باشد آنرا
به بندند که اگر بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت آید و قدح بدان سبب دشوار گردد و در خانه کحال در بستن چشم آنست که از جهت
پرسد و او خبر دهد مظنه نشود که بدان چشم دید و چون بیمار بدان نوع که کحال گفت نشست یکی را بفرمایند که از پس پشت او نشیند و سر او را
بدست بگیرد و نگاه دارد طبیعت بدست یا پلک او بردارد و گوید که سوی او نگاه کند کحال سر آله قدح را که مهت گویند بدان موضع نهد که قدح
خواهد کرد و سر مهت را بر گوشه چشم که روی گوش است برابر ثقبه یا بجانبی که اندکی بلندتر بود و مهت آلی است از مس سرخ آب بدان کشایند و اگر
چشم راست قدح میکند مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ قدح نماید مهت بدست راست گیرد پس سر مهت بهمان موضع نهد بگرداند تا غشا که
بر مهت بقوت تمام تا بگذرد و معلوم گردد که بجای کشاده در آید بدست دیگر بدو انگشت پلکهای چشم و چشم را نگاه دارد و تا دیده تواند گرداند مهت
تا برابر ثقبه بیار و دراز و نگذراند و اگر مقدار کمتر از نیم جو گذرد روا باشد و زمانی صبر کنند و مقصود ازین صبر آسایش چشم است پس مهت را باهستگی بگرداند
قرینه بیند که مهت بالای آن است پس دنبال مهت را اندکی برافرازد و آب را بسر مهت بنشاند چون بیند که آب نشست مهت را بر دو بجز بار

ماه کنند که اگر دیگر بار آب بازآید دیگر باره فرو نشانند و باشد که آب غلیظ یا رقیق باشد مشکل توان نشاند و اگر رنج بسیار نماید مهت را
تا یکماه باید داشت و سری مهت سری آنرا بر گوشهٔ چشم قوت نمودن تا اندک خون بیرون آرد آب را بدان خون باید نشانید و
بدین حال دید که آب بجای خود نشست مهت را آهسته بیرون آرد و زردهٔ تخم مرغ و روغن گل چنانچه مذکور شد بر پشت چشم گذارد
و هیچ حرکت نکنند و سخن نگوید مگر باشارت و خویشتن را از سرفه و عطسه نگاهدارد و اگر عطسه خواهد آید بینی را بدست بمالد تا عطسه
ین یابد و اگر سرفه آید اندکی جلاب در روغن بادام بیل نماید و بر شقیقه ضماد خشک مخدر نهند مثل صندل و افیون و گلاب و روز دوم
چشم خواهد گشود پنبه را بسفیدهٔ تخم مرغ تر کنند و بر پشت چشم نهند و به بندند و در افاده باید که برفق بردارند و پنبه بگلاب تر ساخته چشم را
بشویند چنانچه هیچ آسیب از ین پنبه بچشم نرسد و اگر تا روز سوم نگشاید بهتر بود و گرد و اگر داد با نشست گذارند چنانچه از همه
نب او باش باشد و اگر شادنج مغسول با سرمه کشند روا باشد و چیزی سیاه بروی فرو گذارند و گاه باشد که بر
ضع قدح گوشت فزونی برآید آنرا بسر ناخن بر باید داشت و نباید ترسید **نوع سوم** نزول آب که بسبب درد عظیم گردد سر
ت شود و جهت آنکه شدت الم اخلاط را در حرکت آرد و رطوبات فاسد متوجه چشم گشته موجب اتساع مجاری میگردد **علاج** صداع
بند و آنچه در نوع دوم مذکور شده مداوست نمایند دیگر علاج خیالات که از معده باشد بحب ایارج و ایارج فیقرا نمایند و معده را
قنند و مصطکی و انیسون قوت دهند و اگر معده گرم باشد بمطبوخ هلیله پاک سازند و بشربت انار و لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ بود
باطریفل و هلیله مربی دفع بخار نمایند و صندل و گلاب بوی نمایند و بر شقیقه بمالند و غذا نخود آب بگوشت خفیف سازند

فصل بست و دوم در امراض رطوبت بیضیه و آن سه نوع است **نوع اول** در تغیر رنگ او علامت او آنست که رطوبت
رنگت طبیعی بگردد و صاحب این علت چیزها را بدان رنگ بیند و پیش چشم صاحب او خیالها نماید اغبر یا سرخ یا زرد باشد بهمان
بیند یا از میان دود نماید **علاج** ادا اسهال نمایند و تقویت سر و دغنها و اطریفل و غیره و داروها جلا دهنده مثل جوهر دارو در
علاج نمایند **نوع دوم** غلظ رطوبت اگر غلظ اندک بود و صاحب او در تاریک نمی بیند و اگر غلظ زیاده بود در پیش خود مثل آنکه
یستاده بودی بیند و غیر جهت این معلوم باشد آنست که رطوبت بیضیه متحرک است و قرار ندارد **علاج** استفراغ بدن بحب قوقایا
ره یا بکاته و ایارج و شربت ماء العسل و اگر حرارت بود آب غوره و اجتناب از غذاهای غلیظ و میل نمودن بغذاهای لطیف مثل گوشت مرغ
بود و کباب و نخود آب باقی تدبیر نزول آب نمایند **نوع سوم** در جفاف یعنی خشکی اگر همه خشک گردد این رطوبت هیچ تواند دید اگر بعضه
خشک گردد از ین رطوبت چشم تر گردد **علاج** ترطیب آن بحمام که آب شیرین گرم شده باشد و روغن بادام و کدو مالیده و گوش بز غاله و ماهی سنگ... میل نمود

فصل بست و سوم در امراض رطوبت جلیدیه و آن چند نوع است **نوع اول** میل کردن جلیدیه بسوی راست و چپ
و بالا یا این علامت او زرد او را است و چپ حولی ست که یکی را دو بیند علامت او بالا و پائین آنست که شئ واحد را دو خیال کند
علاج احول که از جهت ستر خانه که عارض میشود مر صبیان را نزدیک دالی دت آنست که هو شنده روی طفل را بر قعی تا نظر راست گردد
مستقیم باشد بر بینی و نزدیک گوشهٔ چشم صوف کبود یا سیاه گذارند تا بدان جانب میل زیاده باشد احولی او راست گردد و نیز شمع برابر

چشمها گذارند علاج احولی که در کلان سالی شود از امتلای عضله استفراغ بدن با یارج و حب بنفشه و غرغره و عطسه و تدبیر لطیف
در آمدن بحمام و علاج احولی که از بسیاری استفراغ حادث گردد شیر و روغن بادام شیرین و ریختن آب گرم و روغن ها مثل کدو
و در بینی او چکانیدن و مالیدن **نوع دوم** بزرگی و کوچکی بزرگی سبب بسیاری ماده و سبب کوچکی استفراغ و کوچکی خشکی و تحلیل
است اگر بزرگ تر از مقدار طبعی شود نور باصره تیره شود و چیزها کوچک نماید و اگر کوچک تر شود رطوبت جلیدیه در روح
قوی تر و چیزها بزرگ تر بیند علامت این هر دو نقصان است در چشم علاج تنقیه بدن و پرهیز و تلطیف طعامهای چرب و
دیگر اگر تغیر در رنگ او شود علاج استفراغ خلط زائد است دیگر بسبب یبس و انعقاد و فنای رطوبات میباشد علامت یبس
و علامت انعقاد و بطلان نظر و لا برها گفته اند دیگر بسبب آنکه تفرق اتصال بود اگر از بیرون و اندرون واقع گردد این را علاج نیست

فصل بست و چهارم در امراضی که در روح میشود این دو نوع است **نوع اول** عشا و این را شبکوری بود سبب
او غلظ روح نفسانی و بسیاری خلط و فضول ردیه علامت او آنکه بشب چیزی نه بیند و در روز بیند علامت بدن مریض و
آن است که بواسطه گرمی هوا فضلات را لطیف کند و چون شب آید لطافت هوای روز نماند و رطوبت های چشم و روح باصره
غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و علت شبکوری بیشتر سیاه چشم و بزرگ چشم را افتد علاج آنرا که خون غالب بود رگ قیفال و رگ گوشه چشم
زدن و حب یارج و حقنه تیز و تنقیه دماغ بسکنجبین بزوری که در وی صبر آمیخته باشند و عطسه بکندش و فلفل نمایند و سفوف از زوفا و
خشک سازند و گلقند فائده دارد و غذا گوشت بریان کرده و شراب انگوری مفید گفته اند و جگر بز را بکارد بزنند بر آتش افگنند
آن نمی که از وی حاصل شود بردارند و دار فلفل سوده و نمک هندی سوده بدو بیامیزند و در چشم کشند و اگر دار فلفل نکوفته بر کباب
این جگر پاشند تا نمی آن را بچیند پس آن دار فلفل را خشک کنند و بسایند و در چشم کشند و سرمه روشنائی و شیاف مرارات کشند
نافع بود و عسل آب بادیان بیامیزند و بکشند و یکساعت چشم بر هم نهاده دارند و از فلفل و زنجبیل برابر گرفته نرم کوفته با جگر که از تنور
بیرون آمده باشد بچشم کشند و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن فائده دارد **نوع دوم** جهر بفارسی روز کوری گویند و سبب
است جهت آنکه هوای شب قیاس بهوای روز تر است لطافت هوای شب روح باصره را زیاده کند و چون روز
شود چشم خیره و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردمان ازرق و اشهل را افتد علاج آب انارین با قند و لعاب اسبغول
بجلاب بنفشه و شیره خرفه بسکنجبین و صندل گلاب سوده بر سر نهند و روغن بادام و کدو و شیر عورت در بینی چکانند و گلاب
در چشم گذارند و در آب شیرین در آیند و چشم در و بگشایند و غذا گوشت مرغ فربه که در شوربای آن نخود نیم کوفته و انار
اگر او گشنیز تر یا خشک و فتق آب انار یا زرک سازند و کاهو میل نمایند و بسیار مردم که در روشنائی و صحرا باشند و در زمستان
و بیشتر بر برف باشند بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه نزدیک بیند نیک نتواند دید و
نگاه کند سفیدی برنگ آن غالب بیند علاج جامه ازرق پوشیدن و مقنعه سیاه بر پیش چشم آویختن تا نظر پیوسته بر آن

فصل بست و پنجم در ضعف بصر و آنچه بدان متعلق است **نوع اول** ضعف بصر که از سوء مزاج ساذج بی ماده شود علامت او آنست که

و نقصان بخشیدتر از ایام صحت باید علاج بتبدیل مزاج دماغ بغذاهای گرم مثل نخود آب و دار چینی و زیره و خولنجان بود و بخته و قلیه که در وی زنجبیل و دار چینی باشد و روغنهای گرم در سر و بینی مالیدن و کندش و فلفل بوی کردن تا عطسه آید و بابونه و بنفشه جوشانیدن و بر بخار آن داشتن و شیاف اخضر و اصفر کشیدن و دار چینی و وج فائده دارد و در چشم گذارند وقتی که نرم کوفته باشند و برگ خیار با شراب بجوشانند و بر چشم گذارند **نوع دوم** ضعف بصر که از سوء مزاج سرد با ماده بود علامت او آب رفتن از چشم و بعقب خواب زیاده گردد و چشم بزرگتر از انچه ایام صحت بود **علاج** تنقیه دماغ بحب بنفشه و ایارج و غرغره و باسلیقون و روشنائی کبیر کشیدن و اطریفل کبیر اختیار نمایند و هلیله پرورده و اطریفل صغیر فائده دارد **نوع سوم** که از سوء مزاج گرم و خشک بی ماده شود علامت او آنست که چشم لاغر و فرو رفته باشد و کمی آب چشم بی **علاج** روغن بنفشه و بادام و کدو در بینی مالیدن و کف دست و پا چرب کردن و شقیقه نیز و غذای نیک بادیه میل نمایند و بحمام آب شیرین بروند و چشم در آب شیرین کشادن زمانی طویل چند نوبت شیر عورت با آب کاهو چکانیدن تا درشتی و قروحی که در چشم بود دفع نماید و اگر علامت حرارت بود ملاحظه نمایند و مسهلی مثل آب پنیر میل نمایند **نوع چهارم** ضعف بصر که از ماده دموی گرم شود علامت او سرخی چشم و ... بسیار **علاج** فصد و اسهال بحب ایارج و شربت و آب انار ریزی برده و حصرم و توتیای پرورده و آب انار ترش بجوشانند تا نصف آن بماند مقدار آن عسل آمیخته نمایند و در آفتاب بیست روز بگذارند و بعد از آن به چشم کشند و گفته اند که هر کس مداومت شلغم خام و پخته نماید هر چند در چشم ضعف شده باشد باز بحال آید **نوع پنجم** ضعف چشم که بسبب معده بود یعنی آنکه علتی در چشم بود علامت او آنکه نباشد دائمی بلکه باطل گردد وقت گرسنگی **علاج** تنقیه معده بدانچه ملایم باشد و تقویت بچیزی که موافق بود **نوع ششم** ضعف بصر که حادث میشود بنا بر آنچه از جهت فساد رطوبت و بسیاری بخار و ضعف مزاج و دماغ این را علاج کم مؤثر افتد اما علاج نمایند تا زیاده نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و اصلاح غذا و ضماد بنج و کف دریا و سرمه توتیا و روشنائی اکبر جوهردار کشیدن **نوع هفتم** ضعف بصر که از رطوبت جلیدیه حادث شود علامت او آنکه در پیش چشم پرده ملاحظه نمایند و نظر او بر آسمان زیاده باشد از آنچه بر زمین نگاه کنند و این تکدر از بخار خلط سودا بود که از فرط مجامعت و سوء تدبیر خوردن و آشامیدن بود **علاج** استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج بتدبیر ملایم **نوع هشتم** تکدر رطوبت جلیدیه بود علامت آنکه این تکدر بجائی نمیرسد که یک چشم را تیره میسازد و حال آنکه از آب که نزول کند و از انتشار علامت نباشد زائل میشود و این ظلمت نیز از آن خلط از دماغ **علاج** استفراغ سودا و اجتناب از غذاهای غلیظ و نگاه کردن در خطهای باریک و آب روان و سبزه نمایند و بر روغن بادام و چربی بز مالیدن و بینی نیز پس گوشت بروغن بادام چرب نمودن و غذا گوشت مرغ و تیهو و کبک و ماهی سازند و از تعب و شب بیداری و شراب محافظت نمایند

فصل بیست و ششم در امراضی که در جفن میشود و این چند نوع است **نوع اول** در جرب یعنی درشتی است که حادث میشود باطن جفن و سبب او رطوبت شور است که می آید بجفن و بیشتر این مرض بعقب رمد که خطا در علاج او شده میشود و این خشونت در صنف است **صنف اول** جرب ندی یعنی پنهان باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک آمدن گیرد **علاج** فصد قیفال و حجامت اگر مانعی نبود از فصد اسهال بحب بنفشه و ایارج و اگر بیشتر از اسهال دوا تیز کشند در چشم ورم گرم حادث شود بعد از فراغ پلک برگردانند و زرور اصفر ابیض میمالند و چشم را بشیاف احمر لین یا احمر حاد حاک نمایند و روشنائی و باسلیقون کشند و بحمام روند و چشم را ذخیره گردد

فائده دارد و اطریفل کشنیزی با سکنجبین و غذا گوشت مرغ که در آب آن اگر از نخود نیم شکسته کرده باشد و گاهی شیر مقشر اندک کرده بخورند باعث شاید و داروچینی و زعفران فائده دارد و اگر سوزش و التهاب تسکین گرفت باز بشیاف احمر لین و اغبر علاج نمایند و اگر بدینها فائده نرسد بادویه تند علاج نمایند مثل باسلیقون **صنف دوم** درشتی که قوی تر باشد و یا اشک بسیار **علاج** نخست فصد و اسهال پس پلک را بشیاف احمر حاد و اخضر بخارند و باسلیقون کشند اگر ازین شیافها حرارت شود بشادنج عدسی بخارند زیراکه شادنج را در درشتی چشم فائده تمام است و اگر جرب از حرارت بسیار بود و بادویه تند ریش گردد و ادویهای نرم و خنک و لعابها بکار دارند و گفته اند که سزاوار نیست تراشیدن جرب مگر بضرورت که زاد و یه اصلا فائده نرسد جهت آنکه تراشیدن درد عظیم حاصل میشود و سبب ورم و مواد بسیار در چشم میگردد و سرمه و نشاسته و شیاف ابیض را در باید داشت جهت آنکه اینها جرب را زیاده میسازند تجربه معلوم شده **صنف سوم** از جرب آنکه قوی تر از دوم بود و اعراض بیشتر و هرگاه پلک را برگردانند شگاف بود همچون شگاف که در پوست انجیر بود بدین سبب آنرا تینی خوانند **علاج** فصد قیفال و رگ پیشانی و گوشه چشم کشادن و تنقیه بدن بحب ایارج و غیره و پلک را بگردانند و بقند یا بکف دریا حک نمایند تا بحالت اول باز برسد پس زیره و نمک بخایند و آب آن در چشم چکانند و زرده تخم مرغ در روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم گذارند و بعد یک روز شادنج مغسول کشند و روز دیگر شیاف اغبر و اصفر کشند و بشیاف احمر لین گاهی ندا و مت نمایند و بحمام در آمدن نفع کلی دارد و غذاهای لطیف و سبک باید خورد **صنف چهارم** صعب تر از هر سه قسم بود و قوی تر هرگاه پلک را گردانند در دن و سیاه و تیره و خشک بود **علاج** تنقیه بایارج چند دفعه و فصد و حجامت نه غرغره فرمودن و پاک نمودن بدن چنانچه در صنف سوم مذکور است هر بامداد بحمام رفتن تا تحلیل زیادتر شود و باید دانست که هرگاه جرب کهنه شود هیچ تدبیر بهتر از تراشیدن با آهن شکر نیست و اگر تازه بود جرب بشیاف احمر لین و حاد خاره یا بدن و آنچه طبیب بحکم مشاهده صواب بیند بکار برند از بسین شاید آن غبر کشند **نوع دوم** در برد و تحجر و این صلابتی است که در ظاهر جفن از ماده غلیظ میشود و فرق میان تحجر و برد آنست که ماده تحجر غلیظ تر از برد میباشد علامت برد آنست که گرد باشد مثل تگرگ و معنی برد ژاله است و علامت تحجر صلابت **علاج** برد آنست که جاوشیر و اشق را بسرکه حل سازند و بر آن موضع طلا نمایند اگر بدین تحلیل یافت فبها و الا بشگافند و برون آورند و بر آن موضع زرد و اصفر ریزند و علاج تحجر آنست که یک هفته بآب گرم بمالند اگر تحلیل یافت فبها و الا بگذارند بر آن موضع مرهم داخلیون و اگر تحلیل نیابد پس بشگافند و بشوارند تا از آنجا خون و صدید برون آید چیزی مثل غدد **نوع سوم** در شعیره و آن ریمی ست که ظاهر میگردد در طرف جفن یعنی پلک و سبب ماده خون سوداوی ست که مجتمع شده در جفن **علاج** فصد و اسهال و طلا از شیاف ابیض یا گل ارمنی نرم کوفته با آب کاسنی سازند و اگر صبر و حضض در این طلا اضافه سازند شاید و از موم و روغن بنفشه و مغز قلم گاو یا چربی مرغ و لعاب مرهم سازند و گیر ند و بر کس را در آن موضع مالند و نان گرم چند مرتبه بر آن گذارند و مرهم داخلیون فائده دارد و اگر ورم بدین ها تحلیل نیابد تیغ او را بناخن چیز قطع نمایند یا بمقراض بردارند و بگذارند تا خون روانی برود و بعد از آن زرد و اصفر بر وی پاشند **نوع چهارم** شعر زاید و منقلب در جفن سبب پیدا شدن آن بخار ردی که متولد گردد از رطوبات عفن مجتمعه در جفن علامت شعر زائد آب رفتن چشم و مشاهده بر آمدن این موی مخالف است هر موی که و علامت انقلاب شعر بر آمدن موی ست مایل بسوی اندرون چشم **علاج** هر دو تنقیه بدن و دماغ و بویانیدن عنبر دماغ را قوت دهد جهت آنکه رطوبت غلیظ

ع مینماید در روشنائی اکبیر باسلیقون و شیاف احمر لین و شیاف زیره که نافع است جز آن علت را مجرب کهنه و سبل و سوزش چشم را
لت آن زنگار دو درم صمغ عربی اشق زهر یکدرم اقلیمیائی هبت فیون از هر یکدرم و نیم نرم کوفته بآب سداب شیاف بسازند و اگر
اید را بگیرند و موضع آنرا بنوشادر بمالند و خون ضفدع و کبو و خون نکس سگ و خون کنه سگ و خون هدهد نیز در محلی که موی زیادتی را
اند مالیدن فایده دارد و کندر یا نرم کوفته با لعاب اسبغول طلا کنند موضع موی را گرم سازند دو موی بر دیده دیگر چهار طریقه علاج نمایند
ساق و کی و خیاطت و تشمیر چنانچه هر یک مذکور میگردد طریقه اول که الصاق است موی فزونی را بر موی طبعی بصمغ دیگر چسپانیده هر دو
باشند با انگشت و آنمقدار بگذارند که صمغ خشک گردد طریقه دوم که کی است و آن داغ کردن بیخ موی است موی فزونی را بر کنند و آله داغ
لی زرین باشد سر سوزن بچون مرجیه گان در اورده پلک را بگردانند و روی دیده زیر پلک خمیر بنهند و سوزن را سرخ ساخته بر موضعی که موی فزونی
باشد داغ نمایند و زیاده از دو سه موی هر نوبتی بیش داغ نشاید کرد و از پس داغ سفیده تخم مرغ در روغن گل بر موضع داغ گذارند تا اثر آن
گردد و داغ دیگر بکنند بدین ترتیب آنچه باشد داغ کنند طریقه سوم خیاطت که آن دوختن است بگیرند سوزنی باریک و از موی
ت تا ر بگیرند و هر دو سر موی در سوزن کشند و میان موی چون حلقه بیرون باشد و یکتا موی دیگر درین حلقه کشند و موی دوم دو تو
چنانچه حلقه دوم در حلقه موی اول باشد و سوزن را اندرون پلک نزدیک موی زیادتی بظاهر بردارند موی فزونی را
قه این موی کنند و سوزن را فوق بکشند تا موی فزونی بیرون آید و اگر موی فزونی از حلقه بجهد بر موی دوم که با موی اول
ت حلقه موی اول بیرون آرند و موی فزونی بگیرند و اگر بار دیگر سوزن باید زد سوزن بر همان موضع نباید زد بهم در پهلوی
نند و طریقه چهارم تشمیر است و این سه قسم است قسم اول تشمیر آنست که طبیب بیمار را پیش خود بخواباند و تره پلک چشم بدست چپ
و به کفچه میل پلک را بر گرداند و سر رشته بسوزن با یک دو کشند و سوزنها از اندرون پلک بسوی پشت پلک آرد تا جائیکه میان
ست و اگر بعوض رشته پشت پلک بصناره که جنگل گویند بردارد بسوزن یا بصناره سه جا نشان کنند و ببرند و احتیاط باید کرد
ر پوست برد و سه جائیکه بسوزن بدوزد و گره بزند اول میان گاه دو زند پس ذرور اصفر یا مرهم کافوری سفید بر جراحت نهند قسم
ی تشمیر آنست که پشت پلک بدو انگشت یا بصناره بردارند و تخته باندازه پلک سبک تنگ شده آنمقدار که باید برید از پلک
ان این دو تخته نهند و هر دو سر تخته به بندند چنانچه پوست پلک در شکنجه شود و غذا بدو نرسد و در مدت ده روز کم یا بیش سیاه و مرده شود
نند و رحمت بریدن نباید قسم سوم آنست که طاقت دستکاری ندارد و نشاید شلید ادر ایدار وی تیز تشمیر کنند و آن چنان است که
نیز بسر میل بگیرند و بر پشت پلک بر محلی که تشمیر میباید کرد بگذارند در ساعت ورم نماید و اثر بر دیش پدید آید دارو از دی دور سازند
اعت آسایش دهند و دیگر بار دارو گذارند تا جراحت گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشک رشته بندد پس دارو بشویند و مرهم
ن طلا کنند و اگر حاجت افتد مرهم اسفیداج طلا کنند تا درست شود اکثر طبیبان باین علاج رضا ندهند جهت آنکه بسبب الم مواد چشم
ر دو صفت دارو نیز آهک آب نارسیده جزو نوشادر جزوی بوره دو جزو آب صابون دو جزو دارو هاون بآب بسایند و بکار برند
منقلب اگرچه موی فزونی نباشد ناهموار رسته باشد و اندرون دیده می شکند و این انقلاب شعر گویند اشک از چشم دویدن گیرد و اغ

موی زیادتی ظاهر گردد علاج او کندن است و بعد ازان طلا بخون ضفدع و چسپانیدن صمغ و کثیرا چنانچه مذکور گشت
پیه نمی آنست که موی فزونی بکند و آنرا بمالند موی بر آمدن باز دارد و گفته اند که موی فزونی و منقلب هرگاه بسیار سیاه باشد
باید نمود نوع پنجم ریختن مژه چشم و این چند صنف است صنف اول که حادث گردد از فساد غذا از جهت آنکه مخلوط بصفرا و سودا
علاج استفراغ و تعدیل مزاج و حجر لاجورد در چشم کشند جهت آنکه خلط بد که در پلک آمده بر طرف میسازد و موی می رویاند و شادنج عدسی مغسول
کشیدن فائده دارد صنف دوم که از سبب عدم غذا شود و میباشد بعقب امراض حاده علاج تدبیر مرطبات از غذا و شربت و ترک
استفراغ و باسلیقون و شنانی کشیدن صنف سوم که از کثرت رطوبت شود علاج استفراغ بلغم بحبوبات و ایارجات و برود حضض و مانند
صنف چهارم که حادث گردد از جهت آنکه غذا بسبب غلبه اخلاط غلیظ بشعر نرسد و این از جنس داء الثعلب بود بحسب انواع و برود شنانی و
برود حضض و شیاف اخضر کشیدن فائده دارد و این محل پاشیدن موی و غلظ اشعار بر طرف میسازد بگیرند دانه تمر هندی در دیگ
سفالین نهند و سر دیگ بگل محکم سازند و در آتش گذارند تا آن قدر که گل خشک گردد پس آنرا بیرون آرند و بکوبند و بیخته از این چهار
کنند و سنبل و حب بلسان از هر یک درم حجر لاجورد ده درم بکوبند و بیخته استعمال نمایند و اگر موی ابرو باشد و یا سفید بر
علاج بنفشه و برگ شقایق کوفته بروغن زیت یا پیه خرس بمالند و فندق سوخته با پیه خرس طلا سازند موی را سیاه گرداند
اگر موی ابرو به پیه بط یا خرس و روغن زیت یا روغن دیگر برابر طلا سازند شاید نوع ششم قمل جفن حادث از حرارت
و رطوبت غیر طبیعیه بود علاج تنقیه بحسب صبر و اگر احتیاج زیاده شود بحب قوقایا و حب ایارج و مطبوخ افتیمون و غاریقون و غیره
از آن و اجتناب از اغذیه غلیظه کثیر الفضول و غذا گوشت بزغاله و مرغ و کباب و شستن پلک به آب شور و طلا نمایند و طویل
کوفته بروغن گل طلا سازند دیگر مویزج جزو و صبر بوره از هر یک نیم جزو نرم کوفته بسرکه در جفن بمالند با آنکه بوره بابونه و مویزج نرم
و پوست یا بیل پلک ها برگردانند و دوا را بمالند قمل که بیشتر است ناپید شود نوع هفتم ورد و سرخی پلک و این علتی است گرم که حادث
در جفن و این علت کودکان را بسیار واقع میشود بسبب ضعیفی چشم ایشان صنف اول که بسبب غلبه خون شود علامت او
سرخی بسیار است که این ورم شق گردد و خون بسیار از وی بیرون آید علاج فصد اگر کلان باشد و مانعی نبود و الا حجامت در میان
دو شانه و یا بر ساق و یا پس سر و رگ پیشانی و اگر مریض طفل بود فصد دهنده کنند اصلاح غذا و بر چشم زرده تخم مرغ با
گذارند و شیر عورت و چیزی تا سه روز در چشم نگذارند و در روز چهارم از دوا ابیض بعد از آن ذرور اصفر و ضماد به آرد
و عدس و پوست انار و گل سرخ بکوبند و بجوشانند و بروغن زیت و یا گل بر چشم گذارند صنف دوم که حادث گردد از ماده صفراء
تیز علامت او سوزش و خارش و زردی رنگ علاج استفراغ و اصلاح غذا و بر چشم گل سرخ و عدس و پوست انار برابر آرد
و شیر عورت بر چشم نهند و در چشم برگ و شیاف احمر لین را کشند صنف سوم که حادث گردد از رطوبت شور و لازم او ست خارش
حتی تا میشود این را سلاق علاج تنقیه بدن از بلغم و منع گرفتن خون و سماق بگلاب تر ساخته آب آنرا در چشم گذارند و ضماد از پیه انار کوفته
گل سرخ و عدس و قشر بگلاب تر ساخته در چشم گذارند و هر روز بحمام روند نفع کلی دارد و سلاق را شیاف سماق صنعت آن بسماق

و نشانند تا غلیظ شود صاف رصاص مغسول جزو کافور ربع جزو کثیرا سدس جزو و بطبیخ سماق شیاف سازند پلک را بقند تراشند
منضج اقاقیا و شب یمانی کوفته در چشم پاشند و اطریفل میل نمایند و غذا نخود آب نوع هشتم در شترناق و این حب بیست فرزنی نافع
بغیر علی و سبب جسمی شحمی لزج شبیه بسلعه علامت او آنست که پلک سطبر شود و آب رفتن دایمی روشنی آفتاب کمتر تواند دید و عطسه بسیار و این علت
اندرون نزله و زکام را بود علاج فصد و حجامت و تدبیر لطیف و اگر بر ریش دستکاری را مکروه دارد علاج نمایند بدین طلا صفت آن
صبر شیاف ماشیا اقاقیا مر بسد اندک زعفران دو دیه را کوفته با آب مورد آمیخته بر جفن طلا سازند و زور اعصر بپاشند و اگر نیک نشود علاج
عمل بدست تجدید نمایند نوع نهم جساوة این صلابت پلک است بمرتبه که بدشواری چشم حرکت نماید و بزحمت بگشاید و بادر و سرخی بی رمصی نبود
بر چشم و این یبوست عین میگویند علاج ترطیب بدن و دست حمام و تمریخ سر بروغن بنفشه بادام و کدو و دامن و بر چشم سفیده تخم مرغ با روغن گل
بمالند و بلعاب حلبه و کتان چشم را نرم دارند و در آبی که در و حلبه و اکلیل الملک و نیلوفر و بنفشه جوشانیده باشند چشم بر بخار آن دارند و چربی مرغ
یا سفیده تخم مرغ و لعاب اسبغول و صمغ عربی در روغن گل فایده دارد و اگر در بدن ماده باشد تنقیه بدن و غذای خفیف میل نمایند

فصل بست و هفتم در امراضی که در گوشه چشم شود و این بر انواع است **نوع اول** در حکه و حرقت یعنی خارش و سوزش
در گوشه چشم شود و سبب او ماده تیز است که میریزد در کنج چشم علاج آب کاسنی با روغن گل گذارند و برد و حصرم که مذکور میگردد بر نمود و حب توتیا زردچوبه
دار فلفل پوست هلیله زرد زنجبیل از هریک پنج درم مامیران چهار درم نمک اندرانی پنج درم جمله را کوفته بیخته با آب غوره چند نوبت پرورده نمایند
و در چشم کشند و تنقیه اگر ضرور باشد نمایند و سفیده تخم مرغ و نشاسته بگلاب آمیخته بر چشم نهند **نوع دوم** غده یعنی زیادتی گوشت در
گوشت چشم و سبب او فضله غلیظ که جمع شده در گوشه چشم علامت او منع فضلات چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر در کنج چشم بماند
منجر بغرب میشود علاج استفراغ بدن از خلط غلیظ و بادویه حاده اصلاح غده نمایند مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف زنگار
نوع سوم در سیلان دمعه یعنی آب رفتن از چشم و اگر بسبب بریدن گوشه چشم یا ورا او بود هیچ یک علاج ندارد و اگر از
جهت نقصان گوشت گوشه چشم ... دویه تیز بسیار یا بحرقه درشت چشم را مالیده باشند یا آنکه بسبب حمیات گرم و ورم خارج بود
علاج شیافیکه گوشت گوشه چشم برویاند برین موجب صبر شیاف ماشیا از هریک دو مثقال خشخاش ربع مثقال کندر شقالی نرم کوفته بهم
که در دنبک جوشانیده باشند شیاف سازند و این شیاف نیز مناسب است فلفل هلیله زرد مر سه از هریک درم
نمک هندی نیم درم دار فلفل دو درم نرم کوفته با آب سماق شیاف سازند و اگر حرارت غالب بود این کحل مناسب است
شادنج مغسول توتیای مغسول مارقشیشا از هریک درم لولو عنبر از هریک نیم درم شیاف ماشیا صبر ربع درم شیاف سازند
بگلاب یا سماق و سر را در هر هفته دو بار تراشند و حجامت نمایند و طلا از غبار آسیا و کندر و کرناز نمایند و اگر عضله چشم ضعیف بود
برد و حصرم و روشنائی و شیاف طلاسے که مذکور میگردد برین موجب توتیا ده درم فلفل دار فلفل از هریک پنج درم زعفران دو درم
کتیرا پنج درم نمک هندی دو درم پوست هلیله نه درم نوشادر دو درم زردچوبه مامیران از هریک شش درم شیاف ماشیا هفت درم
نرم کوفته چند نوبت با آب غوره پرورده نموده بعد از آن شیاف سازند **نوع چهارم** در غرب و این آماسی است در گوشه چشم

میان بینی و چشم و هرگاه سر کند غرب گویند و اگر دست برد نهند ریم بیرون آید و نیک شدن آن مشکل بود چراکه دائم در حرکت است
و گوشت نرم و تر دارد بدین سبب ناصور گردد و گاه باشد که از اندرون بینی سر کند و ریم از سر بینی بیرون آید علاج رگ قیفال کشایند و
دهند و اصلاح غذا و تقویت معده بگلقند و انیسون و اطریفل صغیر و اگر بشورانند قطره از ین شیاف چکانند و در خشک گردانند صفت
آن صبر مصطکی انزروت خون سیاوشان گلنار شب یمانی از هر یک مثقال زنگار ربع مثقال کوفته و بیخته با آب طرخشقوق و جز
شیاف سازند و آنرا بشورانند و شیاف را با آب حل نموده سه قطره چکانند و بخوابانند و بعد از ان دو قطره دیگر گذارند
یک هفته چنین سازند تا ناصور روی بصحت آرد و اگر ناصوری قوی بود و اروی بوس سود دارد صفت آن حلزون صبر
برابر بسانید و بر آن موضع نهند و در قانون شیخ بوعلی گفته که حلزون جانوریست چون کرمی در بره و گیاه گردد و بر پشت
صدفی پدید آید و آن صدف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند و حلزون آنست و اگر سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تخم مرو را که
و بشیر عورت خمیر نموده و اندکی زعفران آمیخته بر غرب نهند نرم گردد و بگشاید و مغز نان میده و کندر بشیر عورت بر غرب گذارند
بیرون آید و بعد از ان فتیله مرهم زنگار آمیخته نهند و این ذرور پاشند تا خشک گردد صفت ذرور صبر زاج انزروت پوست
کندر سوخته شیاف مامیثا برابر بگیرند کوفته بیخته بکار برند و آنرا که استخوان تباه شده باشد علاج آن است که بتراشند تا پاک شود بعد از ان
اشادنج مغسول و ذرور مذکور بپاشند و مرهم گذارند و اگر خواهند که داغ نمایند آهنی بشکل بسازند و در سطح ساخته آنرا در آتش گذارند تا سرخ شود
پس گرم داور انجمیر گیرند و بعد از ان داغ کنند و مرهم اسفیداج علاج نمایند و پس سر کندر سوده بر جراحت بیفکنند تا خشک سازد و ریم آنرا می بندد باذن الله

باب سوم در امراض گوش مشتمل بر شش فصل

فصل اول در درد گوش و این چند نوع است **نوع اول** درد که حادث گردد از گرمی مزاج ساذج سبب اولیه بود
در آفتاب یا نزدیک آتش نشستن و در بادهای سموم گذر کردن علامت گرمی روی و سرخی اندک درد و سرد راحت یافتن از
هوای سرد علاج روغن بنفشه یا بادام و نیلوفر و کدو از ین روغن های شیر گرم در گوش چکانند یا آنکه سه درم سرکه و ده درم روغن گل
بهم آمیخته بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یک دو سه قطره شیر گرم در گوش چکانند و اگر درد عظیم بود و بمرتبه که طاقت نماند
شیاف ابیض قیصری حل کرده باندکی از افیون یا شیاف مامیثا بروغن گل آمیخته شیر گرم چکانند و بسیار از ین ادویه
در گوش نگذارند که موجب ثقل آرد و روغن خلاف باندک سرکه فائده دارد و سفیده تخم مرغ و آب کدو و آب روغن
حی العالم چکانند و سزاوار آن است که طبیعت را با آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت بنفشه و شربت نیلوفر نرم سازند و شیر
خرفه و سکنجبین میل نمایند و غذا ماش مقشر در آب مرغ یا اسفاناخ و کشنیز قلیه آب تمر هندی و اگر طبع نرم بود آب لیمون
و سماق و آب غوره و انار **نوع دوم** درد گوش که از سوء مزاج بی ماده شود سبب هوای سرد بسیار بودن در آب و در آمدن
علامت آن احساس سردی در گوش علاج چیزهای گرم در گوش چکانند مثل آب سداب و آب پیاز و سیر و آب بابونه و
مرزنجوش و بادیان و غیره و روغن های گرم مثل روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ و روغن سداب و روغن گل که در وی سیر پخته باشند اگر قوی

نند روغن جند بیدستر و روغن فرفیون و مداومت حمام و شراب کهن گفته اند فائده دارد و بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بر
آن دارند و جند بیدستر و اندک افیون و روغن سنبل با روغن گل حل کرده در گوش چکانند و جمیع انچه در گوش می اندازند باید گرم
باشد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان که در آب نخود نیم کوفته باشند و دارچینی و زیره و قلیه مطجنه و گوشت بریان کرده
نوع سوم درد گوش که از غلبه خون بود علامت او سرخی روی و گرمی گوش و گرانی سر و پیشانی در محل سجود علاج فصد قیفال
نغی بود و از فصد حجامت نمایند و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و اگر قوی تر خواهند حب صبر و روغنهای که مذکور شده و غیره
بین نشود و از جهت دانستن یاد ملی که در گوش شده باشد لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو با شیر عورت در گوش چکانند و بنفشه خشخاش و آرد
ل خیر و هر را کوفته با روغن گل یا روغن بادام بر جایی که درد باشد بر تمام آن جانب شیر گرم گذارند نوع چهارم درد گوش
به صفرا شود علامت او درد زیاده و سوزش و التهاب و خلیدن و بیخوابی علاج اسهال صفرا بچهار شربت مطبوخ هلیله نا
اسهال دویه که در نوع دموی مذکور شده و از بادهای گرم که در گوش نشان بشود علاج تلیین طبیعت چیزهای سرد در گوش
دن مثل شیر و روغن کدو و غیره و تناول چیزهای سرد باقی علاج آنکه در صداعی که از باد گرم بود مذکور شد نوع پنجم درد گوش که از
باد گرم که از معده مرتفع شود بسر علامت او سوزش سر معده و عطش و راحت یافتن از آب سرد علاج اطریفل اصغر و سکنجبین و
ره و کشنیز و قند جهت دفع بخار از سر سفوف سازند و شیاف ماثیا بروغن بادام و اندک سرکه کهنه بهم آمیخته در گوش چکانند از باد غلیظ
معده بسر رود و نباشد علامت او غثیان و امتلای دهن از آب صداع اندک علاج تنقیه معده بقی و اسهال بلغم بحب ایارج و تقویت
لقند که در و مصطکی و انیسون و بادیان باشد و جوارش عود و عنبر فائده دارد و تقویت مزد گوش بروغن گل و زیت و غیره
ششم درد گوش که از باد غلیظ حاصل شود از فضله سرد که در سر است بسوی گوش های آمده علامت او آنست که گرانی
ش یا بد و آواز با علاج تنقیه بحب ایارج و قوقایا و غرغره بسکنجبین و آبکامه و سکنجبین عسلی با ایارج و روغن ناردین و روغن قسط
نن و زیت بهم حب السلاطین زند آب سی شقال یا هفت شقال بروغن زیت یا ده شقال روغن بجوشانند تا روغن
ماند و آب و شیر گرم چکانند سه قطره و بسیار باشد که کسی را سرما رسد و باد سرد بگوش رود در خیز و شراب خوردن عادت
راب و بخسپد چون بیدار شد الم تمام زائل گردد در روغن گل که درو اندک افیون بشیر آمیخته چکانند فائده دارد و اگر
ماده سرد بود زهره گاو یا روغن خیری با روغن بادام بجوشانند سه قطره چکانند۔
دوم در اماس که در بن گوش و اندرون گوش پدید آید اماس بن گوش که اندرون نباشد خطر او اند
کمتر دارد و ورم اندرون گوش خطرناک و بیشتر اهلاک است علامت او گرانی گوش و عظیم درد و گاهی تپ علاج فصد قیفال
رمانعی بود و از فصد حجامت کنند و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله مخرج صفرا دهند و روغن بادام تلخ و روغن زیت و گل و غیره
چکانند و شیر عورت و نیلوفر فائده دارد و بن گوش را بآب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب کاسنی با آرد جو طلا سازند و روغن و لعاب
تی و لعاب تخم مرو با شیر عورت چکانند و اگر درد تسکین نیابد روغن بنفشه بادام و روغن گل و روغن گاو مناسب است

واگر از جهت کثرت مادهٔ ورم همین بخارج گوش نماید این ضماد گذارند آرد باقلا آرد جو از هریک جزو نیلوفر و بابونه و اکلیل الملک
و بیخ خیرو از هریک نیم جزو دادویه را کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و روغن بادام یا روغن گل شیر گرم نهند و اگر ورم سرد بود ر
وغن گل و شیر عورت در گوش چکانند و بمرهم مردارسنگ علاج نمایند و مزوره از آب غوره و سماق و آب انار با مرغ میل
نوع دوم ورمیکه در گوش از خلط صفراوی شود علامت او زیادتی حرارت و سوزش با سائر علامات صفرا علاج تنقیه
بچهار شربت و مطبوخ هلیله و اصلاح مزاج و روغنها که مذکور شده در گوش چکانند و در خشکی مبالغه زیاده از قسم مونه نما
در غذا دادویه نوع سوم ورمیکه از غلبه بلغم شود در گوش علامت او گرانی و تمدد و درد اندک و لذت یافتن بچیزها
علاج اسهال طبیعت بمطبوخیکه تقوی با ایارج و تربد و غاریقون بود یا بدین حب ایارج فیقرا دو درم تربد غاریقون از هریک
درم سقمونیا نصف درم کوفته حب سازند یک شربت بود و گلقند و سکنجبین میل نمایند و روغن فرفیون و روغن شبت
و گرد گوش باد دیه مثل بابونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته شیر گرم طلا گذارند نوع چهارم ورمی که از سودا بود
بیباشد و بر ورم گرم هرگاه چیزهای سرد گذارند صلب شود علاج آن است که محللات مثل چربی بط که در روغن گ
باشد گذارند ضمادی که اماس بن گوش را بنشاند پیه بط و پیه مرغ خانگی از هریک پنج درم هر دو را برابر بگذارند و پنج درم
نرم کرده آمیخته بر آن جایگاه نهند و سرب را با آب کشنیز سوده بمالند

فصل سوم در سیلان چرک از گوش جهت شوری که در و بود یا ورم و سوی که در اعضای گوش بود
دماغ اینها سبب رفتن چرک میشود علاج تنقیه بدن بفصد و حجامت و اصلاح تدبیر و روغن گل و شیر عورت را در گوش چک
و آب عسل دو سه نوبت و فتیله بعسل آلوده با انزروت آمیخته در گوش نهند و صبر و کندر و مر و خون سیاوشان نیز منا
یا فتیله از مرهم زنگار با عسل در گوش گذارند اگر در قرح ریم مانده شده باشد بر فتیله اندکی زنگار پاشیده در گوش نهند و زهره گا
سرکه و عسل آمیخته در گوش شیر گرم چکانند صفت مرهم جهت رفتن چرک از گوش عسل ده درم سرکه کهنه بیست درم بجو
شود بعد از آن ده درم زنگار کوفته مخلوط نموده فتیله بدو آلوده ساخته در گوش گذارند صفت مرهم ابیض که نافع است
حرارت بسیار و جراحت که در اعضای عصبی بود اسفیداج رصاص پنج درم مردارسنگ شش درم موم سه مثقال روغن گل دوازده مثقال مرهم سازند

فصل چهارم در گرانی گوش و باطل شدن آواز و این چند نوع است نوع اول طرش که حادث گردد از صفرا
بسر میرود علامت او گرمی روی و سر و تلخی دهان علاج استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و مداومت بر حمام و آب انار
پخته باشد بسرکه در گوش چکانند و روغن گل و کندر فایده دارد نوع دوم که از خلط غلیظ گرمی حاصل گردد علا
گرانی در محل بی الم بود علامت سوء مزاج بارد علاج تنقیه بحب قوقایا یا حب صبر یا ایارج و غرغره با آب گا
و سکنجبین عسلی و روغن شبت با روغن سداب که در وی چند بیدستر حل کرده باشند چکانند و روغن بادام تلخ با
یک قطره یا دو قطره و آب شهد انجیر تر خاصیت تمام دارد از همین ها و جمیع آنچه در گوش گذارند باید که شیر گر

ربابونه و شبت و حب الغار و زوفا و عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم کوفته بجوشانند و در شانه گوسفند گرم کرده گذارند
پس گردن و بن گوش گذارند چند نوبت و غذای لطیف و منع از غذای که از و بلغم حاصل شود نمایند نوع سوم طرشه که
رت گردد از باد غلیظ علامت او درد و ثقل و گرانی و کری علاج بوره جزو سرکه تخم جزو و افسنتین دو جزو روغن گل جزو
آب سه جزو در شیشه اندازند و ادویه را کوفته بریزند تا مستوی گردد در حمام سه قطره چکانند شیاف جهت گرانی تازه
نه که از سردی و باد غلیظ که در گوش بود زراوند مدحرج افسنتین از هر یک نیم درم فرفیون ربع مثقال قسط درم بزهره گاو خمیر سازند
احتیاج شود به کشیدن دارد اول سر را بر بخار آبی که در و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و بنفشه جوشانیده باشند در ظرفی گذارند گوش
بر سر ظرف گذارند تا عرق کند بعد از ان دارو را بشیر عورت و بروغن بادام حل کرده شیر گرم چکانند از برای گرانی گوش و درد بلغمی و ریحی
بن و دودی که از باد غلیظ و خلط غلیظ بود فائده دارد مجرب است و حمام بهر نهار مناسب است دیگر از جهت برودت گرانی گوش میشود
جهت دور و درد نه گوش و در آخر نهار درد زیاده بود علاج روغنهای گرم مثل روغن شبت بابونه گرم گرم داد زن گرم گرفتن
گرانی گوش از گرمی باشد علاج چیزهای سرد مثل روغن گل و روغن بنفشه بادام و شیر عورت و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر چکانند
نوع چهارم که حادث گردد از سده که در گوش از جهت چرک بسته شده باشد علامت آنکه چون در برابر آفتاب گیرند بچشم بصر معلوم گردد که
چرک و آنچه بسته شده نرم شده بیرون آید و بوره و اندک سرکه در روغن گل بادام نیز فایده دارد و روغن گل و بادام و غیره شیر گرم بیشتر در گوش
نند و صباح بحمام روند و به سر میلی یا چوبی اندک پنبه پیچیده گوش بدان پاک سازند دیگر مرض که بسبب سنگریزه باریک در گوش در آمده بود
علاج آنست که روغن در گوش چکانند و عطسه بجنبد بید ستر و کندش آرند و بینی و دهان بگیرند و در وقت عطسه میلی بسر ابریشم ماهی آلوده سنگ
ریک بدو بیرون آرند دیگر گرانی گوش بسبب گوشت و زیادتی تو لول میشود علاج ببرند بکاردی که از چوب گز بود اگر ممکن بود
بیدن و الا با آلت باریک قطع نمایند و یا بادویه که آن گوشت را بخورد مثل مرهم زنگار که فتیله بدان آمیخته گذارند دیگر گرانی گوش
در زاد میباشد آن علاج ندارد دیگر از جهت کلان سالی چنانچه پیران را بسبب ضعف قوی بود لا علاج گفته اند اما بسیار ملاحظه شده که از
ت تنقیه دماغ و روغنها که در گوش گذاشته شد کم شده است و فایده تنقیه جهت آنست که زیاده نگردد و نوع پنجم که از جهت آب در گوش
آمدن واقع گردد علاج اگر آب در حال بگوش در آمده باره و آب بکف دست بر گوش نهند و کف را بر گوش گذارند تا از این زیاده بگوش
ید و یکبار بر جهد دست از گوش بردارند هر دو آب بیرون آید و دهان با نوبه اگر بر گوش گذارند و بکشند آب بیرون آید و ساق
دیان با شبت مقدار یک بدست پنبه بر سر او پیچیده بروغن چرب ساخته سر دیگر او بگوش نهند و در و تن آن بند و صبر نمایند تا گرمی او بگوش
ید فی الحال بیرون آورد و روغن شیر عورت چکانند آب قعر گوش بیرون آرد نوع ششم که از دود و ریحی گرمی که در گوش بود و
سبب گرانی گردد علامت در فایدن بیرون آمدن و احیانا گرمی باشد که سرش سیاه بود علاج بودینه و آب برگ شفتالو و روغن دانه زرد
لو و روغن دانه شفتالو یا صبر در آب شفتالو حل ساخته در گوش چکانند با افسنتین و درمنه ترکی از هر یک نیم مثقال بگیرند و بجوشانند و آنرا
صافی نموده با روغن گل بجوشانند و در گوش چکانند

فصل پنجم در طنین و دوی و درد و لذع در گوش و این چند نوع است نوع اول که از حرارت بود علامت او بی خوابی و
خوردن ادویه گرم علاج آنست که روغن کدو و بنفشه بادام بر سر ریزند و روغن گل و سرکه بهم آمیخته در گوش چکانند و شیر و
آب بارنگ فالوده دانه نوع دوم که از بلغم غلیظ و باد غلیظ که در مجاری گوش در آید علامت او آنست که خواب بسیار و گرانی در
طنین بود علاج تنقیه دماغ بحبوب ایارجات و عطسه بشبیر کنند و شربت ماء الاصول و روغن بابونه و شبت بر سر گذارند و
و اکلیل الملک و شبت بود زینه و صعتر بجوشانند سر بر بخار آن دارند و روغن گرم که در وی چند بیدستر با زعفران یا روغن تربد یا روغن بادام
گرم و فرفیون حل کرده باشند چکانند و اسهال بحب قوقایا چند مرتبه نمایند و مداومت حمام دیگر از باد غلیظ تنها که در مجاری گوش در
او تمدد و گرانی در راحت یا فتن در حمام و خانه گرم علاج در حمام در آیند و گوش بر طابق گرم دارند و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جو
گوش را بر آن دارند نوع سوم که از ضعف است طنین و دوی شود و بسبب استفراغ مفرط واقع شود و در محل گرسنگی و خلاء معده علاج
روغن گل که بسرکه اندک آمیخته باشند و روغن بنفشه و بادام و غیره در گوش گذارند و غذا قلیه اسفاناخ و قلیه کدو و نخود آب و فالوده
و قند و نشاسته سازند دیگر طنین و دوی که عارض میشود مر ناقه را یعنی کسیکه از مرض خاسته باشد بسبب ضعف قوت متغیر میشود از
نسوسی علاج تقویت گوش بروغن آس و روغن گل و روغن خلاف و افسنتین و بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بر بخار آن
فصل ششم در اورام که حاصل گردد در اصل گوش و جراحت آن و این بد است و با خطر است و همچنین جراحت که
و بسا است آنست که بر سبیل بحران خوب واقع شود و این چند نوع است نوع اول که از غلبه خون ورم شود علامت
و سرخی و ثقل و تنگی مجاری علاج فصد و تبرید مزاج با غذیه و اشربه سرد و آب گرم و روغن گرم کرده گذارند و رادع نگذارند نوع
که از صفرا بود علامت او درد و لذع و سوزش علاج استفراغ صفرا و طلا از بنفشه جو و بار و روغن گل نوع سوم که از بلغم
علامت او انتفاخ و نرمی و قلت حمره علاج اسهال بلغم و گلقند و سکنجبین عسلی و غذا قلیه و مطجنه و نخود آب و طلاهای محلل و
دیگر جراحت و شقاق گوش و این در حمت بیشتر اطفال را میشود جهت سستی جلد ایشان علاج حجامت در میان دو شانه
و اصل گوش بشیر عورت بشویند تا حدت لذع تسکین یابد بعد از آن مردارسنگ و قنبیل نرم کوفته بپاشند

باب چهارم در امراض بینی مشتمل است بر هفت فصل

فصل اول در سوء مزاج گرم علامت او آنست که گرمی نماید علاج تعدیل مزاج بشربت نارنج و روغن بنفشه یا
گل یا بنفشه بهار است و روغن نیلوفر بگلاب در بینی چکانند و خرقه بصندل و گلاب آغشته گذارند و روغن کدو فائده تمام
در خشکی دماغ را و صندل و گلاب و بنفشه و کافور و نیلوفر و بادرنگ و عنبر بوی نمایند.
فصل دوم در اورام که حادث میگردد در بینی و آن چند نوع است نوع اول ورم گرم علامت او سرخی و درد
علاج فصد اگر مانعی نبود حجامت و غنکدو و آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا اندکی گلاب در بینی چکانند و بینی و پیشانی
و بو کشند در بندی و شیاف ماثیا خشک مانند و حضض و گلاب و آب خیار نه فائده دارد و آب تمر هندی و آلو بخارا بشربت

ت نیلوفر و آب انار رین سیل نمایند و غذا کشک جو یا ماش مقشر و اگر او اسفاناخ و کشنیز و تتق آب غوره یا آب انار و سرکه و عرق
سازند و آب بادرنگ یا روغن گل یا کدو در بینی گذارند و فتیله در سرکه آمیخته اندک نمک گذارند و چند نوبت در بینی نهند دانه و
ش بینی اخشک سازد و بعد از ان بروغن کدو و یا پایچه چرب سازند نوع دوم بواسیر انف این گوشت زیادتی ست اندرون بینی علامت
بینی و غلظ آن علاج فصد یا حجامت و استفراغ بدن بحسب ایارج و ملاحظه نمایند اگر ورم صلب بود بجد بدادیه حاده تیز علاج نمایند
دانه اسهال و پرهیز و حسن تدبیر ملاحظه باید نمود و اگر ورم نرم بود بمرهم زنگار اول علاج نمایند تا هر عفونت که دارد دفع نماید
ن شاف از خون سیاوشان و انزروت و مردار سنگ بگلاب و اندک سرکه گاهی در بینی گذارند فجر روغن گل و گلاب و اندک سرکه و
فتیله در بینی چکانند صفت دوائی که نافع است این ورم را و آنچه متعفن میشود تو با آهن پوست انار ترش نرم کوفته فتیله
سازند و اکثر شب در بینی گذارند و اگر بدانچه مذکور شد علاج نباید باید برید یا برشته ببندند تا برطرف شود باذن الله تعالی
سوم در جراحت بینی و این دو نوع است نوع اول در جراحت خشک و حدوث او از اخلاط غلیظ سوخته میشود
ج موم و مغز قلم گاو و روغن بادام و شیرین هم بگدازند و اندک کتیرا و گل خیرو نرم کوفته آمیخته مینا بند هر روز چند نوبت
اشند و با آب گرم بشویند صفت دوای دیگر موم مثقالی روغن گل پنج مثقال سفیده و مرداسنگ از هر یک مثقال نرم کوفته
در روغن گداخته مجموع را مخلوط ساخته مرهم سازند دیگر پوست هلیله زرد چربی مرغ روغن گل طلا سازند اما جراحت خیشومی
ون دایم بشویند و سعد و زعفران و مرمکی و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ نرم کوفته در بینی دمند و روغن بنفشه و مغز قلم گاو و لعاب
نج چهارم در نتن بینی سبب او رطوبات تیز است که بدماغ برسد و موجب بوی بد میگردد در الف و اگر بر حنک میزند و تغیری
بوی دهان علاج تنقیه دماغ بحسب صبر و ایارج و غرغره سکنجبین در ی خردلی که قیمین است چند مرتبه و سنبل و قرنفل و سعد
عنبر و اقاقیا و مازو و مشک و کافور و مجموع یا تنها نرم کوفته بر فتیله گذارند و در بینی نهند و آب پودینه و قند سوخته در بینی گذارند سنبل و سرو ار سنگ
عنبر قرنفل اندکی بشراب مجوش بخشانند و از ان در بینی چکانند بعد ان نیز غرغره کنند و بینی را ببول شتر اعرابی و اگر یافته نشود بول هر شتر که بود چکانند
ل پنجم در خشم و فقد شم یعنی نایافتن حس بوی شامه سبب او سده است که از خلط غلیظ در دماغ حادث شده و آن بر چند
ست نوع اول که از گوشت زیادتی شود علاج او علاج لحم زاید نوع دوم که از خلطی بود که در مقدم سر است علاج تنقیه
بایارجات غرغره و سعوط با آب چقندر و پودینه در بینی چکانند دیگر از خلطی که چسپیده بود بدماغ میشود علاج گلقند و سکنجبین و سرکه بر بینی
ن سر بر بخار بابونه و بنفشه و اکلیل الملک داشتن و غذا که در دارچینی و زعفران باشد و گوشت کبوتر میل نمایند و سیاه دانه مثل
بینند بروغن زیت آمیخته نمایند و دهان او پر آب سازند و بجانب پس دارند و چند قطره در بینی او چکانند و بفرمایند تا نفس خود را
بکشند آنمقدار که امکان دارد و این را سه کرت بسازند و اگر سوزش و درد شود روغن بادام کدو و گل در بینی چکانند و آب گرم بر سر ریزند هم
ل ششم در رعاف و این چند نوع است نوع اول خون در بینی که از کثرت دم شود علامت او انتفاخ عروق و امتلاء و سرخی
علاج فصد پیش از سقوط قوت و گرد یک از جانب که محاذی بود و گرفتن خون بتفاریق غرض کشیدن خون است و انچه مخالف و غذا اندک در

شوربای مرغ قتق آب غوره و انار و سماق و زرک و لیمون سازند مغز سر مرغ بهترین غذاها ست و شیر را خوب بجوشانند تا
شود با اندک قند سبیل نمایند و جالینوس گفته که بسیار کس را دیدم که باستنشاق آب سرد و خوردن آن و در آمدن در آب سرد رعاف بسته
و گرفتن یخ و برف در دهان فائده تمام دارد و اندک سرکه و آب سرد در دهان و بینی فائده دارد و خرقه کتان با آب سرد
و قدری یخ سرد ساخته بر مقدم سر دوای شافیست و کافور با آب کشنیز حل کرده در بینی گذارند و عدس مقشر و صندل و خطمی و ماشیا دانه
و گچ با آب سوده از طلا بر یافوخ و پیشانی نهند و مازو نیم سوخته و کشنیز و غبار آسیا و کندر و خون سیاوشان و صبر و شب یمانی نیز
در بینی دمند و دستها و رانها و خصیتین به بندند و حجامت مؤخر سر نمایند و محجمه شکم بر جانبی که خون از آن طرف بینی آید گذ
در میان شانه نیز فائده دارد و عصاره سرگین حماره در بینی چکانند **نوع دوم** که از تیزی خون شود علامت وی آنست کم اندک آید
رقیق و با حرارت و حدت باشد **علاج** تسکین بشربت انار و غوره در رواج و آنچه مذکور شده در بینی چکانند و پنیر تر فائده دارد
سختیان و بلغار سوخته طریق سوختن آنست که در کوزه نو گذارند و سر آن بگل محکم سازند و در زیر آتش گذارند یک شب و بعد
نرم کرده در بینی گذارند **نوع سوم** گشاده شدن عروق شرائین که در زیر دماغ است علامت او آنکه بعد از درد سر شود و در
چشم و رنگ خون مثل رنگ ریشه زعفران اشقر رقیق و خون که از رگهای وریدی آید غلیظ و مائل بسیاهی و بیشتر بعقب امراض حا
مثل برسام و غیره و از ضربه و سقطه نیز شود رعاف لازم او دست اعراض فساد دماغ مثل دوار و سکته و سبات و از گزیدن افعی میباشد
از و نجات نیابند سبب آنکه عروق شرائین و شبکه گشوده شده **علاج** بداروی سوزان که سر رگ را داغ نماید کنند مثل زنگار
بسایند و اندک اندک چکانند یا فتیله اندک زاک بر دیا شند بسیاهی تر نموده در بینی نهند یا اندک زنگار و کاغذ سوخته و خانه عنکب
با آب برگ بید یا آب فتیله تر ساخته در بینی گذارند **نوع چهارم** خون بینی که در حالت بحران شود علامت او آن است که در تبهای تیز
بحران بود سزاوار آنست که آنرا بند نکنند مگر محلی که افراط شود **علاج** بدین طریق نمایند صبر جند و کندر و جز و نرم کوفته فتیله بسرکه تر
در بینی نهند یا آنکه خون سیاوشان و کندر و انزروت و صبر مر برابر نرم کوفته فتیله از کتان بسرکه تر ساخته دارو بر او ریخته در بینی گذ
دیگر شب یمانی و نشاسته نرم کوفته مثل غبار در بینی دمند و اگر سبب رعاف گرمی جگر و رقت و جوشیدن آن بود شربت عناب و شراب خشخاش فائده

فصل هفتم در زکام و نزله اندرین هر دو علت ماده از دماغ فرود آید یعنی صیبان آنرا که بسوی بینی آید و منفذ بینی را بگیرد زکام گ
و آنکه بجانب حلق رسد نزله گویند و این چند نوع است **نوع اول** که از گرمی مزاج دماغ شود علامت وی خاریدن و گرمی
بینی و سرخی در چشم و حدت آنچه از دماغ آید و در وقت سوزش گیرد **علاج** فصد قیفال و اسهال بمطبوخ خیار شنبر **صفت** آن
بنفشه ششقالی عناب سپستان از هر یکی بست عدد و پوست هلیله زرد نیم درم گل سرخ ششقالی مویز دانه بیرون آورده سی عدد در یک
کاسه آب بجوشانند صاف نموده مغز فلوس ده مثقال شیرخشت پانزده مثقال در آب او حل کرده باز صاف نموده شیر گرم اختیار نمایند و
کشکاب جو که در و عناب و سپستان و تخم خشخاش نیم کوفته جوشانیده باشند و شربت بنفشه بعد از فصد و تنقیه ماده بحمام روند و بخور آب
بگلاب میل نمایند و از غذای گرم [illegible] نمایند و صندل و شکر [illegible] شیر [illegible] گندم بر و غن بادام [illegible]

از نمایند از آنکه بر پشت تکیه نمایند **نوع دوم** نزله و زکام که از گرمی نفس دماغ شود و بسیار میباشد که گرمی جمیع بدن بود علامت تغیر نبض و
ره **علاج** فصد اگر مانعی نباشد و تلیین طبع بکشکاب جو یا آب عدس و شربت بنفشه و نیلوفر و غذا مرغ در آب آن اگر او ماش مقشر و از
ب جوز و ادویه که بخار آن بسیار رود و اجتناب جماع نمایند **نوع سوم** نزله از مزاج سرد که از برودت و خشکی که بسیار رود بسته میشود مسام و منتبس
د بخارات علامات وی آنست که در هوای خنک و در زمستان عارض میگردد **علاج** آنست که سر را بخرقه گرم یا بجاورس یا ارزن گذارند
رت آن به سر رسد و سیاه دانه یا انیسون تف داده در پیش بینی دارند و از خوردن آب ملاحظه نمایند و انجیر و مویز و بیه سیاوشان با دیاد
نیسون بجوشانند در یک کاسه آب با عسل و قند اختیار کنند و تخم کتان تف داده نرم کوفته با عسل آمیخته میل نمایند و خبیره سبوس گندم
ه با روغن بادام و عسل فائده دارد و غذا گوشت مرغ و اگر او عدس که در و شلجم و زردک و پیاز و اسفاناخ باشد و نبات ده مثقال و
اش چهار مثقال کوفته بچهار نوبت میل نمایند و بحمام در آیند و آب گرم بر سر ریزند و آب بینی اگر بسیار رود و تبخیر بعود و قسط نمایند تا تسکین یابد
ع **چهارم** نزله که از سردی نفس دماغ شود و نضج نیابد و آنچه از غذا بدماغ رسد بسبب دوام چیزی نازل میگردد علامت او کاهلی و کلال
من و سستی و گرانی سر **علاج** ارزن و نمک گرم بر سر گذارند و سر بخار بابونه و بنفشه که با آب بجوشانند دارند و مشک و عنبر بوی نمایند
قند عسلی و زنجبیل مربا و از شیر آرد آس بعسل ساخته میل نمایند و اگر طبع قبض باشد گلقند و گلاب و اگر قبض بر طرف نشود قرص بنفشه
ب مبر اختیار نمایند و مشک و عنبر و نسرین بوی نمایند و تبخیر بعود و عنبر و انیسون گاهی نمایند و غذای لطیف از آب نخود
شت مرغ و تیهو و غیره نمایند **نوع پنجم** زکام که از بخارات صفرا شود علامت او اندوه در رنگ روی مائل بزردی و گرمی جلد سر و آنچه از بینی
بگرمی و سوزش و تشنگی و درد سر **علاج** اسهال بمطبوخ خیار شنبر و شربت بنفشه و آب انار شیرین و شیر خشت بگلاب حل ساخته فائده
رد و غرغره بگلاب و کشکاب جو یا خشخاش پخته باشد و شربت از سپستان سازند و سنگی در آتش گذارند تا نیک گرم شود بعد از آن سرکه برو
شیده بخار آنرا بدماغ کشند منع سیلان نماید و ماده را غلیظ سازد و اگر سبوس با سرکه آمیخته بر آتش گذارند یا بر سنگی و بخار آن به بینی
زند و نزله را بر طرف سازد و اگر سده شود از دماغ خلط نیاید شکر طبرزد و کاغذ سوخته و عنبر بسوزانند و به بینی ارند **نوع ششم**
زکام که از بخار خون که در دماغ بود حادث گردد علامت او سرخی چشم و خیشوم و بینی و دهان و رنگ روی مائل بسرخی **علاج** فصد قیفال و الا
امت و اسهال طبیعت بشربت بنفشه و شربت خشخاش **صفت آن** خشخاش نیمکوفته چهل مثقال در یک کاسه و نیم آب یک شبانه روز تر سازند
بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده قند شصت مثقال بدو حل نموده باز بجوشانند تا بقوام آید یک قاشق شربت با هفت قاشق آب میل
نمایند و اگر زکام و نزله بسیار میشود این حب را در محل خواب اختیار نمایند **صفت آن** کتیرا صبر مغسول ترید رب السوس از هر یک برابر گیرند
دفته بخیه دو درم و از شربت با شربت عناب فائده دارد **نوع هفتم** نزله و زکام که از بخارات بلغم بود و این بسلامت نزدیکتر از انواع دیگر علامات
گرانی سر و حواس و آب دهان و از خوردن و آشامیدن در دهان مزه نیاید و سیلان مخاط غلیظ سپید از بینی **علاج** جلنجبین عسلی و غذا شیر
سبوس با عسل و روغن بادام و طبع را بدین حب نرم سازند **صفت آن** صبر درم مصطکی نیم درم رب السوس با دیان فانیذ از هر یک ثلث درم مقل
بعد درم با آب کرفس حب سازند یک شربت بود مجوی که زکام باز دارد و گند رمیعه مر سند و س قسط از هر یک برابر همه را بکوبند و قرص سازند

دود کنند زکام باز دارد داگر ابتدا بود باخر سود دارد **نوع ہشتم** نزله و زکام که از سودا بود داین کمتر واقع میشود علامت آنکه در دہان خود طعم شی سوخته یابد و خشکی چشم و بینی **علاج** آب جو و لعاب اسبغول بہم پخته و حریره که از آرد گندم و شکر و روغن بادام بود و سر بر بخار بابونه و اکلیل الملک دارند و شکر و میعه و سندروس بسوزند و پیش بینی دارند.

باب پنجم در امراضی که عارض میشوند در لب و علامات و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در شقاق لب و حدوث او از حرارت و یبس بود علامت او درشتی لبها و خشک ریشهاست موجب **علاج** اسهال صفرا بطبوخ خیارشنبر و آب تمر ہندی و آلو بخارا یا خیر خرت و ترنجبین و شربت بنفشه و ہلیله پرورده در روغن شیرین یا مغز قلم گاو یا سفیده تخم مرغ و چربی مرغ و موم و چربی بط گداخته در لب تن و ناف و مقعد را شبها بروغن گل یا بادام چرب غذا یا لچه با قلیه کدو یا اسفاناخ یا مطنجه سازند و مرہم جهت دفع شقاق و خشکی ریشه لب چربی مرغ بروغن گل گداخته و نصف روغن کتیرا و اسفیداج و نشاسته و پیاز و نرم کوفته بہم آمیخته بر لب گذارند و موضع شقاق را از ہوا نگاه دارند و زرده تخم بر و چسپانند و از سیر و پیاز و تجبین و نمک و گوشت آہو و اسپ بز و آنچه از و صفرا حاصل گردد پرہیز نمایند

فصل دوم در بثور و جوشش لب سبب او خون تیزی که مخلوط شود بصفرا و درد او عظیم بود تا بحدیکه از چیزی خاییدن الم یابد علاج فصد و اسهال صفرا بمطبوخ ہلیله و طلا از موم و روغن بادام و کافور اندکی و اگر جوشش قوی باشد مرہم کافوری علاج نمایند صفت مرہم کافوری که تر تیدگی لب و مقعد و ناسور که با سوزش بود و سوختگی آتش را سود دارد مرداسنگ سفید ۱۵ زر زیر از ہر یک ۲ برگیرند نرم کوفته موم را در روغن گداخته دارو با بدو آمیخته اندکی کافور و سفیده تخم مرغ مخلوط نموده بر جراحت گذارند و پرده اندرون بر بالای ہم گذارند و دار در آنها جراحت بزودی شفا یابد

فصل سوم در اورام لب سبب او بیشتر ادفات زیادتی اخلاط اربعه است **علاج** استفراغ اخلاط بدانچه مناسب است و مطبوخ افتیمون و داروی و بعد از تنقیه بدن اول حضض بگلاب حل کرده بمالند و در آخر بموم و روغن بادام و غیره آمیخته حضض نرم کوفته مرہم سازند و با گرم شستن مبالغه نمایند و غذا کمتر خورند و شام بیک مقام ملاحظه نمایند تا ورم برطرف میشود

فصل چهارم در بواسیر لب از خون غلیظ محترق پیدا شده علامت او برشستن لب **علاج** فصد قیفال و چهار رگ و حجامت اسهال بمطبوخ ہلیله و افتیمون و طلا مرداسنگ و روغن کدو و بادام و مغز قلم گاو و دهن اکلیل الملک و گل خیرو نرم کوفته بجوشانند و با زرده تخم مرغ مرہم سازند و از جهت تحدید مردارسنگ و اسفیداج و زعفران و نشاسته نرم کوفته بروغن بادام و موم مرہم نمایند بر دیواسیر شده واجب آنست که شق نمایند بر درازی او از جهت آنکه چون قطع نمایند گلسرخ و زعفران و خون سیاوشان نرم کوفته بپاشند بعد از آن مرہم گذارند

باب ششم در امراض دندان مشتمل بر چند فصل است

فصل اول در درد دندان و این ہفت نوع است **نوع اول** درد سردی که او کمتر ما بود علامت او گرمی تسکین یابد از فنجان نیز یا افتد از اشیای سرد مثل آب سرد در دہان گرفتن و سرخی لثه بی ورم **علاج** سرکه و گلاب در دہان گیرند اگر تسکین نیابد اندک کافور با گلاب و سرکه و سماق و عرق گاوزبان و آب لسان الحمل که در و برگ خیار و گشنیز و جوشانیده باشند یا سرکه در دہان گیرند روغن گل در دہان گرفتن فایده دارد اگر درد قوی

ک افیون گیرند و سرکه و نمک بهم آمیخته در دهان گیرند و اسپغول و سرکه بهم آمیخته بر دندان نهند و غذاهائی که در و غوره سماق و
لیمو و آب تمر هندی و آب انار رین بود سازند **نوع دوم** درد دندان که از سوء مزاج سرد بود علامت او آن است که بعقب
دن آب سرد شود و بگرفتن آب گرم در دهان تسکین یابد **علاج** ارزن گرم کرده تکمید کنند و مضمضه بسرکه که در و عاقرقرحا و پودینه
ل و صعتر جوشانیده باشند نمایند و بیخ دندان بعاقرقرحا و زنجبیل و فلفل نرم کوفته مالند و در بیخ دندان تریاق اربعه گیرند و مغز دانه
انگو و نمک کوفته و بعسل آمیخته در بیخ دندان نهند و اگر تسکین نیابد با آهن داغ نمایند چند کرت فتیله در شیر درخت انجیر گذارند و زنجبیل مربا
ر که بعد از آن که سائر دندان بروغن گل چرب کرده باشند گیرند جوز بوا یا ورق سداب خاییدن و بادام با صنوبر کباب و کبابه و بهیل
ه دار و در طعام و سیر داروی گرم و زعفران کنند **نوع سوم** درد دندان که از غلبه خون شود علامت او ورم بیخ دندان **علاج**
حجامت و اسهال بجهار تربت و طبیخ خیار شنبر و چیزهای خنک در دهان گرفتن چنانچه مذکور شده و اندکی افیون و روغن گل حل نموده با گلاب
اد آلوده بر بیخ دندان گذارند و غذا اسفیداج و اگر او فتق آب تمر هندی و غوره و سماق نمایند **نوع چهارم** درد دندان که
را بود علامت او درد و اندکی در بیخ دندان با سائر علامت صفرا **علاج** تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و آب انار و تربت گل مکرر
ندی در دهان سرکه و گلاب چند نوبت گیرند و روغن گل که در و اندکی کافور و عاقرقرحا کوفته در بیخ دندان گیرند و چون حل شود باز بگیرند
ان پنبه در روغن آلوده برو گذارند و بیخ دندان زلو گذارند فائده دارد و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و اگر او فتق غوره
تمر هندی و آب لیمون و مضمضه با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کشنیز تر سازند **نوع پنجم** درد دندان که از ماده بلغم بود علامت
ت که چون آب برو رسد درد قوی گردد و سستی دندان و سفیدی بیخ آن **علاج** اسهال بحب صبر و ایارج و حب قوقایا و حب
نتون و بیخ دندان را با ایارج بمالند غرغره با آب کاسنی قاشق و تجین کوفته مثقالی یا پنج قاشق با آب حل ساخته غرغره نمایند و اندک
با کوفته بگلاب حل نموده در بینی چکانند و مضمضه بآبی که در و بوزیدان و زنجبیل با سرکه و عسل جوشانیده باشند نمایند و فلفل نه جزو و
نتی و نیم جزو و عاقرقرحا و مویزج از هر یک ثلث جزو نرم کوفته در دندان مالند مجرب است **نوع ششم** درد دندان که از باد غلیظ
ست و درد منتقل از جانبی بسوی دیگر **علاج** تنقیه بحب بنفشه و حب ایارج و تربت انیسون و بادیان و زیره از هر یک مثقال بجوشانند
ه بآب آنرا در دهان گیرند و مداومت بچیزهای گرم نمایند که کاسر نفخ بود **نوع هفتم** درد دندان که بشرکت معده باشد علامت او آنکه
و تخمه و در حالت صفرا جوع زیاده شود **علاج** تنقیه معده بقی یا بحب ایارج یا بحب صبر و اطریفل کشنیزی با سکنجبین و گلقند و غذا
بنه و نخود و آب که در و کشنیز تر یا خشک و دارچینی باشد و از پری معده و امتلا اجتناب نمایند و اگر درد قوی شود افیون
ر دندان گذارند تا کرخ شود **نوع هشتم** درد دیگر است و یعنی کرم که در دندان بود حادث گردد و مباشد این که در دندان
باشد **علاج** آنست که تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز از هر یک برابر گیرند با چربی بز آمیخته دود نمایند و دهان بر بخار آن دارند
ندنا و بزر البنج بکوبند و با موم آمیخته و دهان بر بخار آن دارند کرم او بیرون آید دیگر بزر البنج و میعه نرم کوفته بهم آمیخته قرصها سازند
یند یا بنو به دمر انبو به بر دندان نهند **نوع نهم** درد دندان که از جهت شکستن یا کوفت و المی بر بیخ دندان رسیده باشد **علاج** او

عاقرقرحا وافیون وکندر نرم کوفته معجون سازند بشیر در بر دندان گذارند والا داغ نمایند بزیت یا آهن

فصل دوم در ضرس یعنی کند شدن دندان و این دو نوع است **نوع اول** از سبب خارج واقع میشود مثل خوردن چیز ترش علاج گذاشتن دندان بر کباب گرم یا مغز جوز گرم یا بزرده تخم مرغ و خاییدن بقلة الحمقا و تخم او و بادام مقشر و مغز فندق فائده و بیخ دندان به نمک مالیدن و خاییدن علک یا دندان بر نان گرم گذاشتن و دندان بروغن گل یا روغن بلسان ندبارد سوسن چرب سازند و غرغره با آب کامه و تجبین و اگر ضرورت شود ایارج اندکی درین غرغره گذارند **نوع دوم** کندی دندان که از خلط ترش که در سر معده بود و اثر آن بدندان رسد علامت آن جشاء ترش و حموضت دهان شود **علاج** تنقیه از بلغم ترش و قی فائده دارد و حب الغار و زراوند طویل و مغز بادام تلخ مالیدن و خاییدن نفع دارد

فصل سوم در تغییر رنگ دندان و حفر یعنی صفائی دندان و سبب او بخارات غلیظ است که از معده مرتفع میشود و برنگ قرا میگیرد اگر رنگ او زرد است دلیل صفرا و اگر سیاه بود علامت سودا و اگر سفیدی بود رنگ آنچه بر بیخ دندان بود علامت بلغم تنقیه معده به مسهل هر یک ازین اخلاط و تقویت دندان بسنون مناسب که دندان را جلا دهد بدین موجب کف دریا نمک نخود و صدف سوخته از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته دندان را بشویند و اطریفل کشنیزی اختیار نمایند و اگر رنگ دندان زرد بود برگ آس و صعتر و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه با آب عنب الثعلب و اندک سرکه کرده باشند در دندان گذارند و اگر رنگ دندان سیاه بود پوست بیخ کبر و افتیمون هم اشنه و مصطگی و زرد فا نرم کوفته با روغن گل مالند و اگر رنگ او سفید باشد مصطگی و زوفا نرم کوفته با گل خیرو با چربی آمیخته دندان را بدان بمالند و بگلاب و گلقند مداومت نمایند و شاخ بز کوهی و شیح هر دو سوخته با کف دریا و پوست هلیله نرم کوفته بر

فصل چهارم در خورده شدن و سوراخ شدن و ریختن دندان و این چهار نوع است **نوع اول** آنکه از عفن شود و در اکثر اوقات دندان سیاه گردد و بعد از آن خورده شود یا بریزد **علاج** فصد قیفال در هر سال سه کرت و اگر حجامت نمایند و تنقیه دماغ بحب بنفشه و ایارج فیقرا و غرغره با آب انارین و آب کامه نمایند و صندل و سعد نرم کوفته در دندان مضمضه بسرکه که در آن آس و گلنار و عشب جوشانیده باشند نمایند و در سوراخ دندان عاقرقرحا و ایارج و فلفل و قند اد که باشد نرم کوفته گذارند و فلفل نرم کوفته بسرکه کهنه در سوراخ دندان گذارند مجربست دوائیکه در دندان تاکل گذارند به باشد حلتیت دوای دیگر که درد دندان را به باشد شیر شبرم و مازریون نرم ساخته بقطران خمیر نموده بر دندان گذارند دوائیکه برای تاکل گذارند درد او ساکن گردد و بریزد فلفل سکبینج یعنی تخم کرفس نرم نموده بقطران و قطران روغنی است که از درخت عرعر ساخته بر دندان نهند و سیاه دانه کوفته سرکه آمیخته بر دندان نهند در تسکین درد ها اگر تاکل و سوراخ اندک بود بسوهان تراشند گردد باقی آنرا چند دفعه داغ نمایند بعد از آن بروغن زیت و آب زر بجوش مالند تا دیگر خورده نشود **نوع دوم** که از فساد رطوبت و استیلاء **علاج** ترطیب مزاج و گذاشتن سپیده تخم مرغ و لعاب اسپغول و روغن بنفشه بادام همه آمیخته بهم فائده دارد و غذای گنگ جه و قلیه اسفاناخ و قلیه خیار **نوع سوم** که از سوء مزاج حار شود **علاج** گرفتن چیزهای گرم در دهان مثل زنجبیل و مصطگی خاییدن و مضمضه باب عنب الثعلب

...ته باشند میل نمایند نوع چهارم خورده شدن و پاشیدن دندان که از گرمی و حرارت بود علاج او بکافور گذاشتن افیون
...نکه جوال دوزی بروغن زیت گرم نموده گذارند یا جوال دوز سرخ ساخته در ماشوه گذارند و گرد دندان از خمیر گرفته داغ نمایند

فصل پنجم در تحریک اسنان و افتادن آن و آن پنج نوع است نوع اول از جهت سستی و کشادگی موضع دندان از

...رمی آید مثل آنکه صبیان را بسبب فساد شیر و ضعف بدن ایشان میشود و این قسم کمتر علاج یابد دیگر بسبب کبر سن و خشکی مزاج میشود
...نچه مشایخ و پیران را بود و این نوع علاج نمی یابد نوع دوم جنبیدن و افتادن دندان که از غلبه یبوست بود مثل آنکه گرسنگی بسیار کشیده یا قائم
...اییکه مرض کشیده علامت او لاغری بدن و خشکی در جمیع بدن و خورشیها و در لثه نقصان و الم شود علاج ترطیب مزاج بدن خصوصاً دماغ را
...وا شربه از شربت فواکه و سیب و صندل و تقویت بیخ دندان از طباشیر و گلسرخ و عدس و گزمازو و سماق و پوست انار و هلیله زرد و شب یمانی نرم
...و بیخته در دندانها مالند نوع سوم که از رطوبت بود علامت او استرخای لثه و دندان کلان و در محل سخن گفتن کلفت و سیلان لعاب که سرد بیخ دندان
...ج او علاج فالج و مضمضه بآبی که در و شاه بلوط و گزمازو و اقاقیا جوشانیده باشند و طلا گرم و سنونهای قابض گرم بر میوه جب سنبل فلفل پوست
...ساذج هندی سعد از هر یک ا برابر گیرند بر بیخ دندان مالند دیگر از جهت ورم لثه و سستی دندان میشود علامت او شدت درد و ضربان علاج فصد قیفال
...ست و اسهال و گذاشتن اشیای سرد قابض مثل گلنار و صندل و هلیله و سماق و طباشیر و گلسرخ نرم کوفته سنون سازند نوع چهارم جنبیدن دندان
...بهان گوشت لثه و خورده شدن گوشت بیخ دندان علاج فصد و حجامت و اسهال و تناول سماقیه و آب انار و اجتناب از حلوا و اندک گوشت مثل نماید و کندر
...ند و دم الاخوین و خون سیاوشان و بیخ سوسن کبود از هر یک ا برابر گیرند نرم کوفته بسرکه عنصلی یا سرکه بر بیخ دندان گذارند دیگر جنبیدن
...بسبب ضربه و سقطه میباشد علاج بداروهای قابض نمایند مثل مورد و نشاسته و شب یمانی و گلنار و سماق و از چیزهای محکم دندان را نگاهدارند
...بان کنند هندی دیگر اگر خواهند که دندان آسان کنده شود پوست شاهتوت و پوست بیخ کبر و پوست بیخ حنظل و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه
...سرشته در هفته دفعه هر بار یکساعت بر بیخ دندان گذارند تا آسان کنده شود یا بسرکه کهنه در آن طلا نمایند بیخ دندان سست شود و آسان کنده شود باذن الله تعالی

باب هفتم در امراض لثه و بیخ دندان مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در ورم لثه و این سه نوع است نوع اول که از غلبه خون بود علامت او درد و ضربان و سرخی و التهاب علاج فصد قیفال
...ست چهار رگ که بر لبها ست کشایند یا رگ زیر زبان و اگر ساکن نشود مسهل از جهار شربت غیره سازند و مضمضه بگلاب و سماق کرده حل کرده
...ان نموده یا با آب حی العالم یا آب عنب الثعلب و غذا گوشت مرغ و قتق سماق یا زرک آب غوره اگر ورم تسکین نیابد در اثنای محکمی ورم نماید مضمضه
...یم که در روغن بادام یا گل یا غیره نمایند و لثه را بروغن چرب سازند اگر ورم عظیم بود و تحلیل نیابد آن را بکشایند و معالجه جراحت سازند نوع
...ورم که از ماده صفرا شود علامت او زردی و شدید و هر گاه دست نهند خون از موضعی که دست گذاشته اند بیرون آید و باقی امر که در دهان
...ود ساکن شود علاج فصد و استفراغ صفرا و شربت لیمون و آب انار و آب تمر هندی و مضمضه بسرکه و آب عنب الثعلب که در آن آس جوشانیده
...یند نوع سوم ورم لثه که از رطوبت فضلیه بود علامت او [illegible] علاج [illegible] مضمضه با عسل و زیت [illegible] العسل
...ورم در جراحت [illegible] و گزمازو و شب یمانی و پوست [illegible] سماق [illegible] نرم کوفته بجوشانند و مضمضه نمایند [illegible] نرم

بر بیخ دندان جدا شده و سورنجان کوفته در لثه مالند دیگر آنکه اگر جراحت قدیمی بود و نقصان گوشت در بیخ دندان شده علاج آنست
که فصد قیفال نمایند و اگر مانعی بود از فصد و حجامت تنقیه بمطبوخ هلیله و غذا گوشت مرغ و بزغاله و قتق سماق یا غوره یا زرک و آب انار
و اجتناب از حلوا و گوشت اسب و آهو و گاو و ماهی و شیر نمایند و ضماد قیمون در لثه بمالند **صفت آن** قاقیا سه مثقال زرنیخ سرخ و
زرد و آهک نشف داده سوخته و شب یمانی از هر یک دو درم همه را نرم کوفته بسرکه قرصها سازند جهت خورده شدن گوشت لثه که متعفن شده و جهت
دفع افتادن دندان فایده کلی دارد و مضمضه بسرکه کهنه که در آن ورق مورد جوشانیده باشند و روغن گل بر لثه و دندان بمالند بعد از آن که مضمضه کرده
باشند و چون گوشت فاسد آن دفع نشود بمرهم اسفیداج یا مرداسنگ علاج نمایند بعد از آن مضمضه بگلاب که در و سماق و مازو و جوز
و پوست انار پخته باشند نمایند تا لثه محکم شود و اگر بد و تسکین نیابد داغ نمایند و اگر بقیه در بوی آن باقیمانده باشد کافور و
پوست اترج در دهان گیرند و صندل و سعد و گلسرخ سنون نمایند دیگر آکله در لثه از رطوبت که در وی جمع شده باشد علاج آن
بلغم و سودا ایارج یا سلیق یا اسلیم و تنقیه لثه بمرهم زنگار تا گوشت فاسد بر آرد و از زرد چوب و دخان و گلسرخ از هر یک برابر کوفته بر آن پاشند و العسل و روغن بیگاد

فصل سوم در سستی لثه سبب آن چیزهای شیرین بسیار میل نمودن علامت آن آمدن خون واجب آنست که در علاج او تاخیر نمایند تا
بدان نگردد که دندان بیفتد علاج مضمضه بسماق و گلسرخ که در گلاب تر کرده باشند یا بسرکه که در حب الآس و زیتون یا گلنار پخته باشند یا
با شب یمانی با آب و سرکه بجوشانند یا مازو و عسل و اندک نشادر بسرکه و آب پخته مضمضه نمایند و اگر سوزش ظاهر گردد در لثه بروغن مصطگی مضمضه
نمایند **صفت آن** روغن گل پانزده مثقال مصطگی کوفته دو مثقال بآتش نرم بجوشانند تا مصطگی حل شود بعد از آن بردارند و
فایده دارد دوا جهت انقطاع خون این دوا فایده دارد شاه بلوط تخم گلنار کزمازو سماق شب یمانی حب الآس همه را یکوبند بر لثه پاشند
سنون جهت لثه دایه مازو کبود رنگ سوراخ و پوست پسته نرم کوفته سنون دیگر کزمازو و نمک از هر یک دو درم گل ارمنی ابهل از هر یک
دار چینی نیم درم نرم کوفته بر لثه پاشند و شب یمانی و ورق مورد کوفته و یقند یا عسل آمیخته سنون سازند لثه را محکم سازد و دندان را سفید
سنون دیگر تخم گل و اگر نباشد گل بزرگ کزمازو و سازج هندی اجزا برابر بگیرند و کوفته استعمال نمایند

فصل چهارم در ناسور لثه علامت او گوشت زیادتی و صلابت و بلندی آن علاج آنست که در ابتدا قیمون پاک سازد
پس از آن این دوا بر و پاشند کزمازو عاقرقرحا از هر یک دو درم هلیله زرد مثقال زعفران گلنار یا طرون از هر یک یکدرم گل خشک و کبابه
نوشادر کف دریا از هر یک نیم درم کافور ربع درم کوفته بیخته بر و پاشند و مضمضه بسرکه که در وی عاقرقرحا کزمازو و مر حل کرده باشند نمایند
و پرهیز از حلوا و خرما و انجیر نمایند و غذا مرغ و تیهو در آب آن نخود نیمکوفته و ماش مقشر و اگر اساز ندو اگر غلیظ باشد قطع نمایند و
از اعمال دستکاریست **نوع دیگر** اندر تدبیر کودکان که دندان بآسانی برآید علاج آن است که فک او را یعنی موضعی که محل
دندان است بچیزهای نرم و چرب نمالند چون چربی بط و چربی مرغ و مغز سر خرگوش بخته و مسکه و روغن بادام و موم در وحل نمایند
و شیر شتر اندر موضع دندان مالند نفع کلی دارد و اگر درد قوی بود و طفل اضطراب نماید انگور شفا بجوشانند و با روغن گل
بر بیخ دندان نهند و آب عنب الثعلب و روغن بزنند و انگشت از ان چرب نموده هر زمان در فک مالند و نباید گذاشت که ج

ده بتحلیل خروج نشود و محل ظاهر شدن دندان و سر دنبا گوش و گردن و دهن چرب دارند و در گوش روغن بادام و گل قیصر گرم نموده
دو سه قطره چکانند

باب هشتم در امراض زبان و دهان و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر دو فصل

[فص]ل اول در سوء مزاج که عارض میگردد در زبان و آن چند نوع است **نوع اول** سوء مزاج گرم که بسبب گرمی بود
[علام]ت او سرخی زبان و حرارت **علاج** فصد قیفال نمایند اگر امتلای خون بود و مضمضه بآب لسان الحمل و سرکه و گلاب نمایند و روغن بنفشه
[باد]ام در روغن نیلوفر و کافور در دهان گیرند و شربت نارنج و خرفه و غذا السماق و آب غوره و این حب در دهان گیرند مغز تخم کدو و خیار و بادرنج
[...]یک درم نشاسته و تخم خشخاش از هر یک دو درم نرم کوفته حب نموده در دهان گیرند فایده دارد **نوع دوم** در سوء مزاج که بسبب برودت در زبان
[...]بود بواسطه غذا سرد و اشربه بارد **علاج** مضمضه بآب شیر گرم و با شراب گرم و با عسل و شیر گرم نمایند و گلقند میل نمایند روغن مصطگی و جوز بوا
[...]یک جزو و سعد و سنبل از هر یکی دو جزو نرم کوفته حب سازند و خشک ساخته در دهان گیرند و غذا کباب و نخود با دارچینی و ادویه گرم سازند
[نو]ع سوم سوء مزاج که از یبوست شود علامت او خشکی زبان و درشتی و کمی آب دهان **علاج** غذاها و شربتها که مائل برطوبت بود و لعاب تخم آبی
[...]بغول غرغره نمایند و روغن بادام چرب سازند دیگر بسبب افراط رطوبت میباشد علامت او کثرت لعاب لزج **علاج** مضمضه بسرکه و سماق و هلیله و گلنار و اقاقیا نمایند

[فص]ل دوم در اورام زبان و آن چند نوع است **نوع اول** ورم زبان که از غلبه خون شود علامت او سرخی و درد و بسیاری آب دهان و الم
[...]ح آن **علاج** فصد قیفال و فصد رگ زیر زبان و اسهال بخیار شنبر و شربت مطبوخ ترنجبین و حب ایارج و اگر دارو نتواند خورد حقنه نمایند و
[...]نه بآب کاهو و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و گلاب و سماق نمایند و آب کرنب با اندک لعاب تخم کتان و دیگر الخطاطیفی تسکین
[...]م غرغره بآبی که در و بنفشه و بابونه جوشانیده باشند نمایند و آب انار میخوش و شیره خرفه و سکنجبین و آب هندوانه مناسب است و غذا
[...]و آب غوره و نخود آب و قلیه کدو و آب انارین خورند و اگر ورم حرکت دارد مضمضه بآبی که انجیر و تخم خربوزه جوشانیده باشند با اندک
[...]بنفشه بادام چند نوبت نمایند و اگر ورم اندک بود جهت نضج آن آرد گندم در روغن بادام شیر گرم در دهان گرفتن کفایت
[...]ر سرکند مضمضه بشیر تازه و مسکه و روغن گل و در آخر مرهم اسفیداج **نوع دوم** ورم که از صفرا شود علامت او صفرت زبان
[...]ت درد و سوزش علاج او مثل علاج دموی و اگر احتیاج شود بفصد خون کمتر بردارند و آب تمر هندی و انارین و شربت
[...]یج و آب هندوانه میل نمایند **نوع سوم** ورم که از بلغم شود علامت او سفیدی زبان و بسیاری لعاب و عدم درد و سستی ورم
[...]ج حقنه تیز و قی و اسهال با ایارج و مضمضه بآب عسل و آنگاه عسل تنها در زبان مالند و غذا نخود و قلیه و مطنجنه نمایند **نوع چهارم**
[...]سودادی علامت او سواد زبان و خشکی جلد و کمی آب دهان و صلابت ورم **علاج** استفراغ بمطبوخ افتیمون و پرهیز از غذاهای
[مث]ل گوشت گاو و مضمضه بشیر بز با اندک روغن بنفشه و نیادو فرآبی که در و انجیر جوشانند و لعاب تخم کتان و در زبان روغن
[...]نه و موم تخته باشند بمالند روغن سوسن یا چربی مرغ و بط در دهان مالند و اگر غلیظ ورم باقی ماند به عسل مضمضه نمایند دیگر
ورم زبان به سبب خوردن سموم مثل بیش و غیره میشود علامت آن خواهد آمد

فصل سوم در انتفاخ زبان و بیرون آمدن آن از دهان از بسیاری خون میشود علاج فصد قیفال و مالیدن زبان با
و ترنج و زرنباد و انار میخوش تا لعاب بسیار از دهن برآید و اگر درد تسکین نیابد نمک مالند و در غذا سماق و آب غوره
بلغم لزج میباشد علاج اسهال بحب صبر و ایارج و مالیدن زبان بنمک و سرکه با فلفل و اگر ماده بسیار غلیظ بود
را بمالند و غذا گوشت عصافیر و قلیه و مطنجنه میل نمایند

فصل چهارم در ضفدع و این غده است که اندر زبان پدید آید ضفدع را در خراسان ذوق گویند و
بدین نام از بهر آن گویند که در سبزی رگها و رنگ شبیه بدوست و سبب او خلط غلیظ سوخته علاج فصد و اسهال و
بصعتر و زرد و فاد نمک و زاج یا پوست انار و در آخر نوشادر و زاج و اگر بنیک نشود و شق نمایند و این دستکاری است

فصل پنجم در بطلان ذوق و فساد آن بمرتبه میرسد که گرم و سرد را کم در می یابد مثلاً از آن که ترش و شیرین معلوم
او رطوبت فضلیه است که بر عصب های نرم که بر زبان و دهان است آمده و استدلال بطریق آنکه در دهان مزه دارد معلوم نما
دهان تلخ است صفرا غالب است و اگر شیرین بود خون و اگر ترش مزه است سودا و اگر بیمزه است و آب در دهان می آید بلغم غا
علاج استفراغ هر یک از اخلاط نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر بلغم غالب بود بحب ایارج و اگر صفرا بود بحب ها
و اگر سودا غالب شود مطبوخ افتیمون و غرغره بسکنجبین و از جهت بلغم آبکامه و سرکه و نمک و خردل و دیگر از جهت سده میشود علاج آن تمدد والم
اسهال خلط غلیظ و مضمضه بفلفل و آب کامه و فجین و دیگر از جهت تفرق اتصال میشود علاج گفته اند بجهت آنکه عصب ها

فصل ششم در گرانی زبان و دهان از جهت ورم زبان میشود علاج آن مذکور شد دیگر گرانی زبان از جهت حرارت و یبس
علاج آنست که گردن و پس گوش را بآب گرم بمالند روغن بادام و نیلوفر نیز شیر گرم بمالند و در سر و گردن و دهان گیرند
زبان از رطوبت غلیظ میشود علامت او استرخا و سستی زبان و بسیاری رطوبت دهان علاج استفراغ خلط غلیظ و شهد
و گلقند و غرغره از خردل کوفته بعسل و آبکامه و سرکه چندروز بر ناهار و چون از غرغره فارغ شود اندک نشادر و عاقرقرحا و فلفل
برابر بکوبند و غرغره به نشادر و خردل و مویزج و صعتر و نمک هندی سیاه دانه و مرزنجوش در آب بجوشانند و غرغره نمایند
در دهان گیرند جهت این علت علک الانباط جزو حلتیت نصف جزو حب نموده در زیر زبان گیرند و مضمضه بعسل که بآب گرم حل کرده

فصل هفتم در قلاع و این جراحتی است که در دهان و زبان میشود و این چند نوع است نوع اول که از خون بود علا
او سرخی و حرارت و از دهان لعاب بسیار آید علاج فصد یا حجامت و اسهال و مضمضه بگلاب که در و سماق انداخته باشند
کشنیز و عدس و سرکه یا عنب الثعلب و گلسرخ و آب کاسنی جوشانیده غرغره نمایند و این قلاع اطفال شیرخوار را بیشتر افتد حجامت
طفل و مرضعه را فصد یا حجامت و کشک جو یا ماش مقشر و اگر او در آب مرغ غذا سازند و در دهان طفل طباشیر و سماق و کشنیز خشک و
تخم خرفه نیم کوفته بعد از آنکه دهان را بروغن بادام چرب ساخته باشند و مضمضه بروغن گل و سرکه نموده زرد دوای دیگر صفت آن که
طباشیر از هر یک برابر قند مقدار همه باریک نموده بپاشند و نمک و شب یمانی و اندک نشادر گفته اند با سرکه غرغره نمایند و ... جو

یان بود اندک کافور مناسبست یا طباشیر و گلسرخ و سماق و دوای جهت قلاع سرخ تخم گل یا گلسرخ و طباشیر و نشاسته و
دکشنیز و سماق و برگ حنا و عاقرقرحا از هر یک برابر نبات یا قند مقدار مجموع نرم کوفته در دهان ریزند و در دهان نگاه دارند و بعد از ان
سرکه و گلاب و غنغل در دهان گیرند **نوع دوم** قلاع صفراوی علامت او زردی رنگ و تلخی دهان و سوزش و زیادتی اندوه
اسهال بمطبوخ هلیله یا آب تمر هندی و شربت بنفشه و غذای مرغ قلیه سماق و زرک و آب غوره و تمر و باقی **علاج** دموی
دوای نافع هلیله صندل سفید تخم گل یا گل و عدس و کشنیز و طباشیر نرم کوفته در دهان پاشند اگر طفل بود و مصاحب قلاع اهتمام بعلاج
بند **نوع سوم** قلاع که از بلغم شود علامت او سفیدی رنگ و آب دهان **علاج** تنقیه بدن بحب ایارج و حب صبر و مضمضه بسرکه در
یله و عاقرقرحا و مویزج جوشانیده باشند یا ادویه را نرم کوفته در دهان بپاشند و دهان را بقند مالند یا شب یمانی و در دهان امیران
اقاقیا و ساذج هندی نرم کوفته بپاشند و یا عسل نیز آمیخته در دهان مالند و نمک و عسل فائده دارد و قلاع بلغمی را سکنجبین با آبکامه
گیرند و اکلیل الملک و لعاب تخم کتان و انجیر با اندک روغن خیری با آب بجوشانند و آنرا در دهان گیرند در اول علت و در آخر فائده دارد
دهان مالند و غذا قلیه و مطنجنه و اگر طفل بود مرضعه را علاج نمایند **نوع چهارم** قلاع سوداوی سوخته و این بدترین اقسام
ست آنکه مفضی باکله میگردد علامت او سواد زبان و الم و حدت لذع **علاج** مطبوخ افتیمون در اول مغز سماق کاو طلا نمایند
و برگ حنا و اقاقیا و بیخ سوسن و صعتر و زعفران برابر کوفته در دهان پاشند و مضمضه بسرکه که در وی چیزی از قابض مثل گزمازو و اقاقیا و
عدس جوشانیده باشند چند کرت نمایند **دوای** دیگر زرنیخ سرخ عاقرقرحا از هر یک برابر کوفته بپاشند **دوای دیگر** اقاقیا ساذج هندی
شب یمانی یک درم زعفران نیم درم سماق گلسرخ و کشنیز و گلنار و مورد و خرنوب با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره سازند
قسم در آکله در دهان و این علتی است که صورت و رنگ جراحت دارد و در زمان اندک مواضع بسیار را از دهان میگیرد و
بدی ماده بوی بد دارد و سبب او خلط غلیظ عفن لذاع تیز **علاج** فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه بسرکه و سماق و رب غوره
قلدقیون **صفت آن** زرنیخ زرد و سرخ و اقاقیا و ذراریح از هر یک جزو و نوره آب نارسیده برابر همه چند نوبت نرم کوبند و
پاشند و در آفتاب گرم گذارند تا خشک شود باز کوفته بسرکه تر کرده پاشند چند نوبت از ان خشک نموده قرص سازند **صفت قرص**
نافع آکله لثه و ادیه زرنیخ زرد و سرخ و آهک نازده از هر یک پنج درم زنگار و قلقطار دو درم اقاقیا شب گلنار از هر یک
کوبند و بسرکه آمیخته یکهفته در آفتاب گذارند و بعد از ان قرص سازند و خشک کنند مقدار نخودی کمتر سوده در دهان و لثه
مالند و بیک ساعت بعد از ان روغن گل و گلاب در دهان گیرند
در بسیاری لعاب از دهان در خواب و آن پنج نوع است **نوع اول** کثرت لعاب از جهت حرارت معده و رطوبت
و قلت میل بطعام و بسیاری لعاب در خلاء معده و جوع **علاج** فصد باسلیق و خوردن کاسنی و نمک هر ناهار چند روز
از شعیر و گندم بریان کرده برابر نرم کوفته باد و مقدار آن قند کوفته میل نمایند و رب آبی و سیب و رب غوره و انار مناسبست
با آب غوره و سیب و سماق و آب انار **نوع دوم** بسیاری لعاب که از رطوبت و سردی بلغم که در معده است شود علامت او در رفتن لعاب

غلیظ از دهان علاج گلقند که در وی مصطگی و انیسون بود و اطریفل و قمحین دو مثقال یا شش مثقال قند کوفته هر بار اندکی سف
سازند و مصطگی گوند رنجایند و غذا مرغ بریان و مطنجنه اگر برین ترتیب نیک نشود قی فرمایند بدین طریقه ترب را ریزه ساخته
و آب آن یک کاسه با ده مثقال عسل میل نمایند پیشتر از آن ایارج خورند بعد از آن آب ترب خورده قی نمایند و مداومت بعد
و اطریفل و آمله نمایند **نوع سوم** کثرت لعاب که از رطوبت دماغ شود چنانچه اطفال و پیران را میشود علامت او دگرا
سر و کدورت حواس **علاج** تنقیه دماغ بحب غاریقون و غرغره بایکامه که در وی عسل باشد و غذا نخود آب و مطنجنه و قلیه که در دارچینی
(و زنجبیل باشد و اجتناب از ترشیها و البان و فواکه نمایند)

فصل دهم در بخر یعنی بوی دهان و آن چند نوع است **نوع اول** که از حرارت معده بود علامت او آنست که هرگاه
میل نمایند بوی بد ساکن گردد و چون معده خالی شود زیاده گردد و دندانها سیاه شود **علاج** آب تمر هندی و آلوبخارا و زردآلو و آشنه
تر ساخته آب آن را میل نمایند و بوی خشک ساخته و شربت سکنجبین یا ریب اختیار نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اسهال به
شربت ورد و ریب سیب و ریب آبی و امرود و غذا مرغ قتق سماق و زرک سازند و این حب در دهان گیرند گل سرخ صندل سفید از هر یک
و بلیله از هر یک سه درم پوست اترج مثقالی طباشیر نیم درم کوفته بیخته بآب آبی یا بسرکه و گلاب حل نموده در دهان گیرند **نوع**
بوی دهان که از بلغم عفن معده شود علامت او آنست که بخوردن غذا ساکن نشود و شستن دهان بسیار تسکین نماید **علاج** تنقیه بحب ایارج
صبر نمایند و قی با آب ترب و ماهی شور دخول حمام و گفته اند که شراب هفته یکبار یا کمتر خورند یا شربت گل مکرر که مقوی و مبرد یا گلق
یا اطریفل مقوی با ایارج یا در هفته مثقالی از حب صبر و زنجبیل بروده در دهان گرفته و اطریفل مداومت نمایند و از طعام که سریع
باشد مثل ماهی و شیر و فواکه و گوشت فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کمتر خورند و مطنجنه و قلیه و گوشت طیور و گلقند آب عسل و حلوا
مصطگی و این حب فائده دارد **صفت آن** قرفه اشنه نمک هندی هلیله قاقله از هر یکدرم صبر بوزن همه کوفته حب سازند شربتی
اختیار نمایند و بسیار خوردن تخم کرفس بوی دهان بر طرف میسازد و حب بلادت قرنفل دانکه و سعد و سنبل و پوست اترج و مصطگی از هر
و مشک و قرنفل و جوز بوا و کبابه و زنجبیل و پیپل نرم کوفته مویز دانه بیرون کرده بسازند هر بار مقدار جوزی میل نمایند یعنی گ
گیرند و فوفل قرنفل خولنجان عاقر قرحا از هر یکدرم مشک دانگی کوفته بیخته بشراب حب بسازند یا بگلاب **نوع سوم** فساد عمور
میان دندان که بسبب رطوبت فاسد گردد از سر بعمور می آید علامت او آنست که اگر مضمضه کنند بچیزی ترش یا شور رطوبت ترج بد آ
دمع هذا تسکین نماید **علاج** تنقیه دماغ بحبوب ایارج و صبر و غرغره بسرکه و گلاب که در وی برگ مورد و گلنار جوشانیده باشند با
و سعد و مشک و بگلاب جمع نمایند و غرغره کنند و مضمضه دیگر قرنفل بزباد مصطگی جوز بوا از هر یکدرم نرم کوفته در خرقه کتان
و با آب گلاب بجوشانند و غرغره سازند و صباح و شام صندل و سعد در دندان مالند دیگر از جهت فساد عمور که دائم از میان گوشت
خون آید **علاج** مضمضه بسرکه و گلاب و سماق **نوع چهارم** بوی دهان که از فساد دندان و خورده شدن آن میشود **علاج** کندن دندان
انچه در آمده از جرک و مضمضه بسرکه و قاشق و آب یک پیانه که در وی عاقر قرحا و کزمازو گیرند جوشانند و سنونهای خوشبو که از

ق و سماق جوشانیده باشند نمایند و هر روز دندانها را پاک سازند بخلال و شستن و لثه را بروغن چرب سازند دیگر بجهت آفتی
که در بینی بود بوی بد از دهان می آید علاج تنقیه دماغ و شستن بگلاب و اندک سرکه

ب نهم در امراضی که عارض میشود در حلق و لهات و در اسباب و علامات و علاجات این مشتمل بر هفت فصل است

ل اول در اورام لهات یعنی گوشت پاره که بر بالای حنک کام بود عارض میگردد مراد ورم انواع ورم نوع اول
رم که از خون بود علامات او سرخی در لهات و انتفاخ آن وامانده و الم در اقصی فم وادی یا فتن در محلی که چیزی فرو برد علاج فصد قیفال
سهال طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنگبین و غرغره برب شاه توت یا رب ریباج یا گلاب و سرکه یا آب پنیر یا دوغ گاو که در وا آمله کوفته
خته باشند و اگر بدین نیاسکند غرغره بگلاب و طبیخ پوست انار و ماز و سماق و حب الآس نمایند و کشک جو و روغن بادام و شربت ریباج و
انار و تمر هندی و اگر قبض بود شربت لیمون و آب بی و سیب و اگر طبع نرم بود غذا گوشت مرغ که تتق یا رب انار بود نوع دوم ورم
ت که از صفرا بود علامت او تشنگی و خشکی دهان و درد قوی علاج تلیین طبیعت بمطبوخ خیار شنبر و ترنگبین و غرغره بآب عنب الثعلب
سنی و آب شاه توت یا آب لسان الحمل و گلاب و آب کشنیز و لعاب اسپغول و لعاب تخم بی و خیار شنبر در دهان گرم نفته غرغره سازند
ب کشک جو بروغن بادام و شیره خرفه و شراب خشخاش و غذا مرغ تتق آب انار سازند نوع سوم ورم بلغمی علامت او درد ده درم و
ی رنگ و قلت درد علاج تنقیه بدن از بلغم و غرغره بشربت سکنجبین که در دجین کوفته حل کرده باشند یا آمکوه انجیر و سیویز دانه
ن کرده بجوشانند در آب آن آب کامه آمیخته نمایند یا قسط آب عسل و اگر قوی تر خواهند اندک نوشادر آمیخته غرغره سازند و
شبت بخور نمایند و دهان بر و دارند و غذا نخود آب بادیه گرم مناسبت نوع چهارم ورم لهات که از سودا بود علامات او صلابت
سودا علاج تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و غرغره بآب کامه و رب شاه توت و عاقرقرحا و علاج بر بدن بحید
رط آنکه تمامی لهات ورم نداشته باشد جهت آنکه ممکن نیست بریدن او و محلی که اصل لهات ورم بود زیرا که در ینوقت آفات
بسیار متصور است و در زمانی که سر لهات ورم نداشته باشد و بعد از فصد و مسهل بریدن او فائده گفته اند

ل دوم در سقوط لهات یعنی سست شدن و افتادن بغیر ورم علامت او آنکه بیاید مریض این را که گویا چیزی معلق
یخته در حلق است و هرگاه دهان بکشاید زبان بیرون آرد گمان برد که لهات وی از ترا است از انچه بوده و این دو نوع است
ع اول از جهت حرارت و رطوبت بود علامات او حرارت وی اندوه علاج فصد و باقی علاج که در ورم دموی مذکور شده نوع دوم
م واز کثرت رطوبت بود علامات او عدم حرارت و بسیار سرد آب دهان علاج غرغره بماء العسل و آب زوفا و گلاب و بشراب انجیر جوشانند
انار که با پر دها فشرده باشند غرغره نمود و بلع بدهد و ارد و شب یمانی و شاخ بز کوهی سوخته و اندک نوشادر در دهان فرو برند یا گشنادر
تی کوفته بر لهات مندیا بکفچه خرد بر لهات گذارند و طلا بر میانه سر او از مغاث و اقاقیا و گل رمنی یا گل سرشو سوخته یا سرشتی
غول یا بکو یا تیکه در سورد و کشنیز خشک جوشانیده باشند آمیخته نموده گذارند و از جهت افتادن لهات مازو و گلنار و نوشادر
زهر یک بگیرند نرم کوفته بکفچه اندکی بر سر لهات گذارند و اگر اصل لهات باریک شده و سر لهات غلیظ بود مراد از آن است که غر

با انگبیر که در وقت حلقوم باشند نمایند و بعد از آن غرغره بچیزهای قابض مثل آب انار که با شحم او عصر کرده باشند و آب عنب الثعلب
آب کشنیز تر و اگر دفع نشود و اصل لهات باریک سر او غلیظ و سفید گردد اندکی از و ببرند غرغره بسرکه و گلاب و سماق نمایند و اگر زخم
ظاهر شود در حلق گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی پاشند مریض را از سخن کردن بسیار و فریاد زدن منع نمایند و صواب آن
است که او را نبرند و قطع نه نمایند زیرا که در بریدن خطر عظیم است

فصل سوم در ذبحه یعنی ورمی که حادث میشود در اصل زبان از جانب حلق و در بیخ گوش و درمیان [illegible] حلق و از بن گوش تا
مثل طوق شود ازین جهت این نام ذبحه گذاشته اند علامات اول آنست که قادر نباشد بر آنکه چیزی فرو برد و اگر جهد نماید که فرو برد از بینی
در نتواند که حکایت نماید و چشمها بیته فرو رفته لعاب از دهان برآید و در ورم حلق بیشتر [illegible] ظاهر میشود و اگر ورم در ظاهر حلق بود سهل
تر است و اگر ورم در ظاهر نباشد صعب تر است و این دو نوع است **نوع اول** ذبحه که از خون سوخته غلیظ شود علامات ضیق نفس علامات
حرارت **علاج** فصد قیفال و تلیین طبیعت با آب فواکه و ترنجبین و حقنه نرم و آب آلو بخارا و آب کشک جو با روغن بادام و اگر طبع نرم بود شربت [illegible]
فائده دارد و بوش در هندی فوفل و گل ارمنی و صندلین از هر یک برابر کوفته بسرکه و آب کشنیز طلا سازند و غرغره بسماق و آبی که در جو
جوشانیده باشند و آب انار [illegible] و آب کشنیز نمایند و غذا اگر او قتی آب تمر هندی و آب انار ترین سازند و اگر ورم تحلیل نیابد غرغره بشیر گرم
در روغن بادام فائده دارد **نوع دوم** ذبحه که از خلط غلیظ بلغم بود علامات ضیق النفس علامات رطوبت **علاج** حقنه حاده و غرغره بزوفا [illegible]
آب که مره اندکی عاقرقرحا و غذا نخود [illegible] شوربا مرغ و اگر دیر بماند شود خرک گیرد و بخار تنفس گرم شود غرغره بمنضجات مثل
[illegible] و تخم مرو و تخم کتان [illegible] و اگر [illegible] و خون [illegible] صمغ عربی از هر یک [illegible] نرم کوفته بر جراحت پاشند و اگر [illegible]
علاج [illegible] قطع نمایند بعد از آن غرغره بسماق و گل مختوم یا گل ارمنی [illegible] و اگر حرارت [illegible] گردد غرغره بسفید تخم مرغ و روغن گل [illegible]

فصل چهارم در خناق خناق نارسیدن هوا بمطلوب تنفس بشش و دل است سبب او ورم لوزتین و عضلات خارج [illegible]
خناق مطلق است و بسلامت میباشد با آنکه ورم در عضلات داخل حلق بود و دیگر از جهت زائل شدن فقره از فقرات گردن [illegible]
خود بسبب ضربه و سقطه یا بجهت ورم عضله که میل بداخل نموده یا از جهت تشنج عضلات یا از جهت ماده غلیظ که در مفاصل عضلات [illegible]
و این خناق کلبی گویند و بدترین خناق بود و دیگر خناق بسبب احتباس استفراغ خون حیض و خون نفاس میشود گاهی منتقل میگردد ماده خناق
بسینه عارض میشود ذات الریه و بعضی اوقات نازل بسوی عصب شود و موجب تشنج گردد و گاهی نازل بنواحی دل آید و خناق کلبی [illegible] شود
و موجب هلاک گردد و بعضی اوقات بمعده نازل گردد و موجب ذرب بد یعنی شکم روان شود و موت [illegible] خناق بسبب تشنج بیشتر [illegible]
اما علامات خناق مطلق دشواری نفس و سرخی روی و کشاده ماندن دهان بیرون آمدن زبان به رفتن چشمها و کشاده ماندن و چیزی
بگلو نارفتن و بسیار است که آنچه میبرد از بینی بیرون می آید و بسیار است که با تپ این خناق ورمی باشد او از مخنوق مثل [illegible]
کسی که زکام دارد و اگر زیاده گردد علاج ندارد در زمانی که دهان کسی که خناق شده باز مانده و زبان او بیرون آید و بین شود که در کجا ورم
دارد و این صعب ترین اقسام خناق است و انواع این ورم چهار است نوع اول خناق که از خون غلیظ شود علامات سرخی روی و امتلاء عروق [illegible]

دغیره بیني همان علاج فصد قیفال دو حجامت ساقین واگر احتمال تاخیر دارد خون بحسب فعل اندک اندک بردارند واگر احتمال تاخیر نداشته
باشد و قوت قوی بود خون آنقدر بردارند که بغشی نزدیک رسد در حال نیک شود واگر قوت ضعیف بود خون اندک اندک گیرند
جهت آنکه سقوط قوت یا امتناع نفس بد میباشد واگر سبب حبس خون حیض بود یا استفراغ معتاد فصد صافن و حجامت ساق نمایند و منع
از غذا قایم مقام فصد گفته اند نزدیک ضعف قوت بعد از ان طبع را با آب فواکه نرم سازند و مطبوخ خیارشنبر یا حقنه نرم و حجامت
بر پشت و بزیر ذقن و کتف و میانه شانه نمایند و گاهی بتبرید حجامت مبالغه نمایند و آب که با عدس مقشر پخته باشد میل نمایند و غرغره بسرکه
و گلاب سکنجبین و شربت عناب با آبی که در وی عدس و تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند و رب شاهتوت نیز فایده دارد و اگر درد قوی
شد آب پوست جوز با شیر آمیخته غرغره نمایند و اگر ورم ظاهر نشود جاک نمایند و اگر در چهار روز حل نشود غرغره بچیزی منضج مثل انجیر و مویز
بیرون کرده و خیارشنبر بماء العسل و یا خمیر گندم با آب انار رین حل کرده یا آنکه عدس مقشر و گلسرخ و بیخ سوسن از هر یک سه مثقال با آب بجوشانند
صاف نموده غرغره سازند از جهت آنکه منفجر میسازد و بزرودی یا تخم مرد بشیر آمیخته غرغره سازند یا بشیر شکر و روغن بادام و سکر شیر گرم
اگر قوی تر خواهند تجین آب عسل حل کرده غرغره سازند اگر ورم سرد بود و چرک بیرون آید غرغره بسکه و روغن بادام شیرین نمایند و اگر
جراحت پاک شود زرده تخم مرغ و نشاسته و کتیرا بروغن بادام بهم آمیخته غرغره نمایند و اگر خشونت و درشتی در بود بلعاب اسپغول و خطمی و روغن
بنفشه و بادام غرغره فایده دارد و اگر سر نمهد و رنگ تغیر پیدا کرده سفید شده و نرم گشته بسر انگشت یا آلتی بزنند تا سر بدهد و از فواکه کم
قبض بود مثل غوره و ریواج و شاهتوت و آبی و سیب ترش و غذا شیر بسبوس با روغن بادام و آش سماق و شوربای مرغ و عدس مقشر
و اسفاناخ و کشنیز تر باشد و نخود آب در آخر فایده دارد **نوع دوم** خناق که از صفرا بود علامات او تشنگی و اندوه و تلخی دهان و خشکی لب
علاج فصد و تلیین طبیعت با آب تمر هندی و آلوبخارا و آب انار رین و خیارشنبر در آب شعیر کرده و عناب جوشانیده باشند و شربت بنفشه
غرغره بسرکه و گلاب یا سکنجبین و رب شاهتوت با آب لسان الحمل و بر قبه و غنگل مالیدن فایده دارد و بعد از روز دوم و سوم غرغره بچیزی
مثل انجیر در نوع اول مذکور شد و شیره خرفه و آب هندوانه و لعاب اسپغول بشربت خشخاش میل نمایند و ضماد که معده را به برج
از رب شاهتوت و قرا قروت و دلانه بیرون کرده روغن بادام شیرین بهم آمیخته بر گلو گذارند از خارج و غذا عدس مقشر با روغن بادام
و غرغره با آب لسان الحمل دو قاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق و گلاب دو قاشق و روغن گل نیم قاشق بهم آمیخته نمایند
درین قسم مبالغه در تبرید و ترطیب باید و از نوع دوم سازند و در نوع سوم مبالغه در تحلیل نمایند **نوع سوم** خناق که از بلغم شود علامات
سفیدی روی و چشم و کثرت لعاب و دشواری چیزی بگلو فرو بردن و شوری دهان **علاج** تنقیه دماغ بدین حب و قوقایا
و غرغره با آب کامه و عسل یا سکنجبین عسلی و آب فوتنج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فلفل و فوتنج بری و جوز و آب بادیان
و بادام انچه میسر شود کوفته و آمیخته نموده غرغره سازند در ابتدا رب شاهتوت مخلوط سازند با کامه و در انتها عاقرقرحا
و مویزج و اگر علت صعب بود شیشه حجامت گردن گذارند و بزنند یا آنکه عسل بلا در طلا سازند تا آبله نموده زرد آب روان
و غرغره بسرکه و عسل با آب تمل ساخته فایده دارد و خاکستر خطاطیف بشیر آمیخته غرغره نمایند غذا شیره سبوس گندم و یا تخم مرد و قند نبات

زرده فائده مند است و نخود آب و زرده تخم مرغ نیم بخت اختیار نمایند نوع چهارم خناق از سودا و علامات او صلابت ورم و کمود ر
علیل و خشکی دهان و ترشی و حالتی شبیه تمدد در موضع ورم علاج فصد باسلیق و حقنه متوسط و غرغره بانچه مذکور شده و در
بلغمی و طلیه و تخم کتان با گل خیر و طلا سازند و مداومت حمام و غذا نخود آب و غیره بدانچه مذکور شده در نوع بلغمی اما خناق کلبی علامات او آ
که نتواند نگاه کرد و بجانبی قادر نباشد بر آنکه دهان گشاید و وقتی که باشد از زوال فقار اما وقتیکه از زوال عضلات داخل بود علا
او گشاده ماندن دهان و بیرون آمدن زبان علاج بفصد و تلیین طبیعت به حقنه و فقره را بجای بردن با کتی شبیه مثل لجام و گذا
قابض مثل مغاث و مرداسنگ و اقاقیا و صبر و سرشتن بلعاب اسپغول بسازند البثور فی الحلق در حلق جوشش و بثور میشود و بیشتر در مری
و گاهی این جوشش در قصبه ریه میشود علامات او درد و سوزش خصوصا محلی که چیزی فرو می برد علاج فصد نمایند و حریره
از نشاسته و آرد کشیده باشد و روغن بادام و از آب سرد منع نمایند و چون پخته شود و جراحت گردد موم روغن مرهم کافور علا
و علیل را فرمایند که اندک فرو برد با زرده تخم مرغ

فصل پنجم در علق و آنچه بحلق چسپیده از زلو و غیره سبب خوردن آب چشمه ایستاده و غیره علامات او کرب و آمدن خون رقیق و
و مو بحلق و ایستادگی چیزی در حلق او دست علاج آنست که دهان را در برابر آفتاب نگاه دارند و چون معلوم گردد که علق زلو و شلوک
هست آنرا بمنقاش بگیرند و تعجیل نمایند در گرفتن آن و اگر زلو دور بود غرغره بجند دنی که قبلین است و سرکه چند نوبت نمایند و
و حلتیت یا سرکه و نمک یا آب پیاز یا سیاه دانه و این کوفته در حلق پاشند و اگر بدینها بیرون نیاید مریض را فرمایند که بجا
و زمانی نیک صبر نماید و چون نیک تشنه شود فرمایند تا پاره یخ نزدیک دهان گیرد و مضمضه با آب سرد کند چون نماید او را
با منقاش بگیرند و بعد از آن خون سیاوشان و نشاسته و گل ارمنی در دهان پاشند و اگر خون از حلق می آمده باشد گلنار و سماق و
انار بجوشانند و غرغره سازند و گلنار و خون سیاوشان و کندر نرم کوفته در دهان پاشند و اگر زلو به فم معده چسپیده قی فرما
که در و درمنه ترکی و آب برگ شفتالو بود و از حیله که در معده بود آنست که علیل را در حمام در آرند بعد از آنکه غذا بسیر خورده باشد
فرمایند تا آب سرد در دهان گیرد و چون گرم شود باز اعاده کند از جهت سردی آن بدهان می آید آزموده است

فصل ششم در آنچه بحلق و مری چسپیده از شوک و از استخوان یا لقمه کلان و غیره اما آنچه بحلق چسپیده ظاهر بود بر
و اگر ظاهر نبود پائین بود دست بر گردن و پشت او زنند و جرعه آب بدو دهند چند نوبت و اگر شوک بیرون نیاید چند لقمه نا
بدو دهند و بحمام فرستند و چند نوبت جرعه جرعه روغن بادام یا روغن گل یا کنجد و غیره میل نمایند بعد از آن لقمه کلان خورد
کند اگر بیرون آید خوب و الا آلتی از آهن و غیره بسازند و در حلق فرستند و بدان بیرون آرند و انجیر را در آب بجوشانند باد و غلیه
و بدان غرغره نمایند دیگر آن کسی که آب در حلق او در آمده علاج او آنست که سر او را نشیب دارند و شکم او را بشورانند برفق یا
بتمام بیرون آید و بعد از آن حریری از آرد نخود و شیر بسازند و میل نمایند و خوردن شراب فائده گفته اند

فصل هفتم در بحة الصوت یعنی گرفتن آواز از فرود آمدن نزله باشد بحلق و قصبه شش و آن چند نوع است نوع اول

ق میباشد علامت او احتباس علیل بچیزی که نازل میشود بحلق و درشتی لذع و دغدغه در حلق علاج منع نزلات بشربت خشخاش
زه بخشخاش و عدس و گل سرخ از هر یک دو مثقال بجوشانند با آب آن سازند دیگر بحة الصوت از گرمی حنجره میباشد و اکثر در تپها عارض میگردد علاج
ب جو و حریره که از شیر و نشاسته و روغن بادام ساخته باشند و شوربای مرغ که در و اسفاناخ و خبازی بود دیگر بحة الصوت که از برودت
شد علامت او آنست که در بیشتر بجهت چیزهای مضر خوردن و از جهت باد شمال و غیره پیدا میشود علاج آنست که حبی سازند
جبوب بپیوسته در دهان گیرند فلفل و بجین زعفران سنبل و قرنفل و بیازه دارچینی از هر یک مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات یا قند نرده مثقال همه
در دهان گیرند و آب آنرا فرو برند نوعی دیگر برکنند زعفران فلفل نرم کوفته حب سازند دیگر این حب فائده دارد مغز بادام و آب صنوبر کبابه
نان تف داده از هر یک دو درم انیسون بادیان از هر یک سه س صمغ عربی از هر یک درم فانیذ ده درم نرم نموده حب سازند و غذا نخود آب
و تخم مرغ نیم بخت و حریره که از سبوس گندم و عسل و روغن بادام یا از آرد باقلی یا آرد کتان ساخته باشند میل نمایند حبی که از کتیرا و
دام و صمغ عربی و بادیان و نشاسته و تخم کتان و قند یا نبات ساخته باشند اکثر اوقات اختیار نمایند و در دهان نگاهدارند نوع دوم
صوت که از سوء مزاج از جهت رطوبت که عارض میشود در حنجره و قصبهٔ ریه علامت او آنست که صاحب این علت درشتی و الم در گلوی
فهم بکند و ثقلی معلوم نماید علاج غرغره با آبیکه در وانیسون و بادیان و بیخ سوسن کبود از هر یک مثقال جوشانیده باشند و هفت مثقال
بیخته و اندک عاقرقرحا مخلوط نموده غرغره سازند و زنجبیل پرورده و کبابه خاییدن و از راصاف میسازد و شربت ماء الاصول لعوق
لعاب تخم آبی و زرد و قاد بیخ سوسن کبود کوفته با عسل دو مثقال بده قاشق آب حلکرده ادویه را بدو آمیخته غرغره سازند و مویز منقی
و نبات تنقل سازند و غذا نخود آب و قلیه خشک دیگر بحة الصوت از سبب خشکی حنجره میباشد علامت او خشونت و در اکثر
ت از غبار و دود میباشد علاج تنقیه شیره سبوس با تخم مرباکشک جو یا روغن بادام و لعاب اسپغول و قند فائده دارد و مسکه
ت یا قند و شوربای مرغ فربه و زرده تخم مرغ نیم بخت دیگر گرفتن آواز از جهت فریاد و تعب و حرکت قوی میباشد حادث میشود خشونت
لم و حنجره و قصبه و شش علاج حمام و آسایش و زرده تخم مرغ نیم بخت و شوربای مرغ و اسفاناخ و حریره سبوس و آرد جو و اترار جواری فائده کلی گفته اند

دهم در امراضی که بقصبهٔ ریه و نفس ریه و سینه میشود و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر هفت فصل

ول در سرفه اندک که از جهت آفت قصبهٔ ریه بود و این چند نوع است نوع اول از جهت نزله که بر وی می آید علامت و علاج او دم
از نزلات بسینه و قصبهٔ ریه می آید مذکور خواهد شد دیگر سرفهٔ اندک که از گرمی قصبهٔ ریه میشود که بسبب تپ عارض شده علامت او
انده و تسکین یا تنقیه از هوای سرد و آب خنک علاج فصد قیفال و شربت که از عناب سی عدد و سپستان سی عدد و بنفشه
ن بقند سی مثقال بسازند چهار روز میل نمایند و کتیرا و صمغ عربی و مغز کدو و بادام حب ده در دهان گیرند و لعاب تخم آبی با شربت
ی شربت بنفشه و غذا اگر او در آب و مرغ اسفاناخ و اجتناب غذاهای ترش و از فریاد و کثرت کلام و از غبار و دود و چیزها
ند نوع دوم سعال که از جهت سردی بیبس شود و اکثر حدوث این سرفه در زمستان بود علامت او ساکن شدن بدخول حمام و آب گرم
چیزهای گرم میل نمودن علاج شربت بنفشه حب سازند انجیر ده عدد بیخ سوسن سه مثقال سپستان سی عدد زردانه بیرون کرده سی عدد

بجوشانند و بقند سی مثقال شیرین ساخته سه روز اختیار نمایند و حریره سبوس گندم با عسل یا بقند شیرین کرده با روغن بادام و
و کثیرا و نقیع آلو و تخم کتان تف داده از هریک دو مثقال نرم کوفته با هشت مثقال قند حب ساخته در دهان گیرند و غذا گوشت
یا نخود آب یا گوشت کبک که در و دارچینی بود و پسته و انجیر خشک و نان طف عسلی یا مغز پسته و شراب شیرین فایده دارد و از
و چیزهای بارد پرهیز نمایند نوع سوم سرفه که از سبب سردی و رطوبت در قصبه ریه و حنجره شود علامت او بسیاری آب دهان و
در آواز و احساس خشونت علاج غرغره با آبی که در و انیسون و بادیان و عسل جوشانیده با شند نمایند و حریره سبوس و حریره
با عسل و روغن بادام و غرغره ها بکه در و بیخ سوسن کبود و عسل جوشانیده باشند نمایند و زنجبیل پرورده خوردن و عسل بلادر اگر
نشتو و ما اصول و صنوبر کبار یا پسته یا قند و عسل و غذا نخود آب و مطبخات و گوشت کبوتر و کبک بدار و

فصل دوم در سعال سرفه حرکتی ست که دفع می نماید طبیعت اذی الم از ریه و آنچه متصل بدوست و آن چند نوع
نوع اول سرفه که از گرمی مزاج سینه و شش شود سبب او آنکه ساکن بود در موضع گرم یا چیزهای گرم خورده باشد علامت او
واندوه در سینه و شش و تشنگی دایم و میل بهوای سرد و از در راحت یافتن و سرخی روی و خشکی حنجره و زیادتی سرفه از گرمی هوا و
فصد باسلیق اگر در خون زیادتی بود و مانع نباشد از فصد و آب کشک جو یا نبات و شربت بنفشه بر این موجب بنفشه دو مثقال
بست عدد سپستان چهل عدد پرسیاوشان سه مثقال تخم آبی درم در یک کاسه آب بجوشانند و چهل مثقال قند بقوام آورده و پنج
یک قاشق شربت با هفت قاشق آب حل کرده اختیار نمایند و لعوق خشخاش بر این موجب خشخاش سفید و سیاه هفت مثقال
چهار مثقال کتیرا سه مثقال صمغ عربی دو مثقال و نیم خشخاش را نیم کوفته با بیخ سوسن در یک پیاله آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف
کتیرا و صمغ عربی را نرم کوفته بلعاب تخم آبی و لعاب اسبغول و پانزده مثقال نبات آمیخته اندک جوش دهند و دایم میل نمایند
قرص نیز فایده دارد رب سوس و بنفشه خشک از هریک سه مثقال مغز تخم خیار و تخم خرفه از هریک دو مثقال ترنجبین چهار مثقال
به لعاب تخم آبی و اسبغول قرص سازند هریک دو درم بشربت بنفشه یا آب کشک جو یا شوربای آش حل کرده اختیار نمایند دیگر
گرم با ماده و بی ماده تجربه نموده ام شیر خشت تنها کودک زیر زبان گرفته اند در شام و روز مقدار چهار مثقال تا هفت مثقال هم
یافته و هم طبع را نرم ساخته تسکین حرارت و تشنگی نمود دیگر این حب در دهان گیرند رب سوس چهار مثقال نشاسته و کتیرا و مغز
صمغ عربی و بنفشه از هریک دو مثقال نبات سفید هفت مثقال نرم کوفته بلعاب آبی حب بسازند و حب ها کلان هریک بقدر باقلی
نگاه دارند و اگر یبوست غالب بود حقنه نمایند باب آنچه که در و عناب و سپستان جوشانیده باشند و دو مثقال روغن بادام اضافه
و لعوق لعابات فایده دارد صفت آن لعاب اسبغول و آبی هریک دو قاشق آب خیارین و آب خیار و آب خرفه از هریک د
و نیم کتیرا و صمغ عربی و مغز بادام مقشر از هریک سه مثقال قند و فانید از هریک نه مثقال تخم خشخاش کوفته بیخ سوسن مثـ
همه را لعوق سازند و اندک اندک در دهان گذارند و سینه را بدین موم روغن بمالند موم سفید با روغن گل یا روغن باد
و خوردن انار شیرین فایده دارد و آب باقلی با روغن بادام و اسفاناخ و اندک نمک و کدو و ماش و بستی و نخود آب که د

کدو و اسفاناخ بود و شکر سرخ با روغن بادام و پاچهٔ مرغ وقتی که تب نبود و اختیار نمایند و حریرهٔ سبوس با قند و روغن
اگر حرارت نبود زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و شیر و شکر میل نمایند **نوع دوم** سعال که از برودت سینه و شش بود و سبب آن است
سرد ماکول گشته و چیزهای سرد میل نموده و استفراغ مفرط نموده علامتش آواز و احساس بسردی سینه و اذیت یافتن از هوای سرد
یافتن از هوای گرم و حمام و قلت عطش **علاج** گلقند عسلی با آب انجیر و زبیب و اصل السوس جوشانیده و لعوق گرم از بادیان
و فجین تف داده و حلبه و حب صنوبر و مغز پسته و بادام و صمغ آلو و ثانیذ و کتیرا و بدل آب عسل آب کرده خورند یا عسل با تخم کتان
داده با اندک فلفل آمیخته لعوق از جهت ضیق النفس که از برودت بود حب صنوبر ده درم مغز بادام تلخ مقشر دوازده درم
انجدان عسل بقدر حاجت و معجون انجیر خشک و جوز و بادام گفته اند قطع سعال مزمن مینماید و عسل را با آب انار بجوشانند بقا
با از گوشت خرگوش و طیهو و بره و نخود آب که از گوشت مرغ بود و آش اگر او عدس حریرهٔ سبوس گندم که در و قند و
بادام بود و گوشت گوسفند را قلیه گرم سازند بمغز پسته و اندک فلفل و آب بادیان تر بقند جوشانیده فائده دارد در نفلی و
سینه مالند ناطف از عسل که در و مغز پسته بود و اجتناب از هوای سرد و آب سرد و چیزهای سرد نمایند **نوع سوم** سعال که از یبوست
شش بود و علامت آن است که در وقت حرکت زیاده شود و در حالت گرسنگی و تشنگی و بعد از حمام و از چیزهای که رطوبت دارد فائده یابد
نفس سرعت نبض **علاج** اگر تب بود آب کشک جو و در آمدن در آبزن و شربت بنفشه و لعاب اسبغول و آب خیار و جلاب قدحها و
ت بروغن بادام چرب نمایند و در سینه موم روغن مالند و در آب دهن لعاب تخم آبی نگاهدارند و این حب در دهان گیرند رب سوس دو مثقال
مغز خیار تخم خرفه و صمغ عربی کتیرا از هر یک مثقال بلعاب اسبغول بسازند و حمام فائده دارد و حریرهٔ سبوس و روغن بادام و شیر بز که جو
شده و گوشت مرغ فربه و پاچهٔ گوسفند و پالوده که از قند پخته باشند با روغن بادام و خشخاش **نوع چهارم** سرفه که از رطوبت بود
چنانچه عارض مشایخ و پیران و کسانی را که رطوبت بر ایشان غالب بود علامت آن کثرت چیزی آمدن بسرفه حاجت
و آب خرخره در سینه و چسپیدن بلغم در حلق **علاج** تنقیه بدن از بلغم بقی و اسهال بعد از نضج اگر امتلا بود از بلغم و شربت زوفا و این
نسخه عدد حلبه پنج مثقال بیخ سوسن چهار مثقال پرسیاوشان ده مثقال پوست بیخ کرفس بادیان تخم کرفس از هر یک شش مثقال زوفا
تا نند و بیک چهار یک قند بقوام آورده هفت روز اختیار نمایند و دیگر این دوا مناسب است فلفل زراوند مدحرج مغز
ی بریه چین از هر یک دو مثقال نرم کوفته با چهل مثقال عسل آمیخته نموده شربتی مثقالی تا دو مثقال بود و این حب در دهان
سوس سه مثقال کتیرا یک مثقال بادام تلخ دو درم حلتیت نیم درم با عسل بسازند و اگر سرفه از خواب منع نماید چنانچه در شب آرام
ب در دهان گیرند **صفت آن** مرمیه کندر از هر یک مثقالی افیون نرم کوفته هر حبی مقدار ماشی بسازند و غذا کباب و قلیه
و آب حمام گرم معرق و ریاضت پیش از طعام بتخصیص قراءت و الحان و غنا فائده دارد و از شوربای چرب
ظه نمایند **نوع پنجم** سعال که از اخلاط غلیظه که بسته شده در ریه بسبب نزلهٔ سرد و سبب آن فضله است که از بخارات
از معده بسوی سر رفته و بسینه آمده یا آنکه از جهت آفتاب یا از جهت عمامه گرمی در دماغ شود و بجهت ضعف دماغ

بسینه ریخته موجب سرفه گردد علامتش آن است که بعقب زکام بود و بدشواری خلط لزج غلیظ بیرون آید و گرانی در سینه و ب
بلغم درد و احساس سردی سینه و اگر رقیق بود دلالت میکند بر ابتداء نضج و اگر معتدل بود دلالت بر نضج دارد و اگر بلغم غلیظ
و زرد و زجاجی یا سیاه و اغبر باشد دلالت بر عفونت دارد نه بر نضج **علاج** مطبوخ زوفای کبیر براین موجب زوفا شش مثقال از
عدد زبیب پنجاه عدد پرسیاوشان سه مثقال بیخ سوسن چهار مثقال پوست بیخ بادیان سه مثقال بیخ سوسن کبود دو مثقال بجوشانند
بشصت مثقال قند بقوام آرند یا بدو چهار یک ترنگبین هر بار یک قاشق یا هفت قاشق آب حل نموده اختیار نمایند و اگر در سینه
بود بیخ سوسن و سپستان یک کف جو کشک کرده بجوشانند و آب آنرا صاف نموده میل نمایند و در وی ترنگبین حل نمایند و مقدار یکد
بادام اضافه نمایند حرارت سینه را تسکین نماید و نخود نیکو فته و کشک جو اندک بادیان بجوشانند و آنرا میل نمایند **صفت حبی** که
از خلط غلیظ پاک کند و خرخره و ضیق النفس را فائده دارد بادیان و ب السوس از هر یک دو مثقال مغز بادام سه مثقال فلفل تخم کتان
هر یک چهار مثقال نرم کوفته فانیذ یا نبات برابر مجموع کوفته بلعاب تخم آبی حب سازند **صفت حبی دیگر** میعه سائله البطم مرا
افیون ثلث جزو نرم نموده حب سازند و یک حب یا دو حب در دهان گیرند علیل را راحت سازند و منع سرفه شدید کند و استعمال ا
که از رطوبت بود و گاهی بسیار می آید باشد افیون و تخم کاهو و بزرالبنج جهت آنکه نفس را تنگ میکنند و ماده خام میماند مگر بسبب
و تخدیر فائده دارد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب کشک گندم یا اگر اوقلیه کرده با ادویه گرم از دارچینی و
دارفلفل فائده دارد و گوشت طیور بریان مناسب است و بدل آن شربت بنفشه و ماءالعسل میل نمایند **نوع ششم**
اگر گرمی و یبوست صفرا در سینه شود علامتش عظم نبض و نفس و حرارت بسرفه آنچه آید تلخ و زرد بود **علاج** فصد و تسکین حرارت
تاریخ و لعاب اسبغول و قند و شربت بنفشه و جز آن و آب کشک جو و لعاب سرد از لعاب آبی و کتیرا و صمغ عربی و لعاب خیار و لعاب
نبات و طلاها سرد از صندل و عرق بید مشک و موم روغن از روغن کدو و بادام در سینه مالیدن و غذا آنچه در سعال ا
مذکور شده است **نوع هفتم** سرفه که از ماده سوداوی بود که در ریه بود علامت او آنکه آنچه آید بسرفه سیاه و کمد و بد رنگ باشد سائر ع
علاج حریره از سبوس گندم بقند یا عسل و اسهال سودا و غذا نخود آب بگوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان باشد نوع
سرفه که از ماده تیز که از سر حلق و قصبه ریه می آید علامت او احساس نزول چیزی که بحلق و مجاری نزله میریزد و تقدم زکام گرم که حد
و سوزش و اندوه و دغدغه انف و مجاری آن در وقت آنچه می آید و تیزی و اگر ماده اندک بود سرفه خفیف و اگر ماده قوی
شدید بود و اگر دیر مانده شود منجر بسل میگردد و علامات این سرفه آنست که بشب شدید و بعقب خواب غلبه بود **علاج** ش
اختیار نمایند و غرغره بخل ساده درم عدس هفت مثقال خرنوب کرنجک نیمکوفته دو مثقال بجوشانند و بآب آن غرغره نمایند و اگر غلبه خ
و مانعی نباشد فصد نمایند و حقنه نرم فائده دارد و شراب نخورند و بخواب قفا نروند و این مطبوخ اختیار نمایند عناب ب
سپستان شصت عدد مویز دانه بیرون کرده چهل عدد بنفشه دو مثقال بیخ سوسن سه مثقال انجیر ده عدد بجوشانند و بقند شا
با دو چهار یک ترنگبین بقوام آورده یک قاشق شربت هفت قاشق آب یا مطبوخ زوفا براین موجب زوفا ده

بب بست عدد سپستان چهل عدد انجیر پانزده عدد بیخ سوسن سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد بنفشه سه مثقال کتیرا
ربی از هر یک شش مثقال بجوشانند و به قند بقوام آرند و بعد از شربت بدو ساعت یا سه ساعت آب شعیر با روغن بادام و قانید
ند اختیار نمایند و اگر در آب کشنیز عناب سپستان با تخم بجوشانند فائده مند است و اگر طبع قبض بود این شربت میل نمایند
بست آن عناب سی عدد بنفشه دو مثقال سپستان سی عدد برگ کاو زبان سه مثقال بیخ سوسن دو مثقال در یک کاسه آب
شانند صاف نموده مغز فلوس هفت مثقال ترنگبین بیست مثقال داخل نموده صاف ساخته اختیار نمایند لعوقی که درین زحمت فائده
د مغز تخم خیار دو مثقال مغز بادام سه مثقال تخم خیر دو مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته نرم کوفته و بعضی حل نموده قند یا نبات بقدر حاجت
لعوق نمایند بجهت صبیان صمغ عربی کتیرا بیخ سوسن از هر یک دو مثقال نبات یا قند سه مثقال نرم کوفته بشیر عورت یا لعاب تخم آبی اختیار
نند و بجهت گرمی و خشونت سینه این ادویه بسازند کتیرا صمغ عربی حب آبی از هر یک یک مثقال خشخاش یکمثقال و نیم بیخ سوسن دو مثقال
قند یا نبات دو مثقال نرم کوفته حب سازند یا قرص بعد از آن اختیار نمایند آنچه نزله را دفع می نماید خوردن خشخاش است که بمثلث جوش زند
نیم گلاب به بینی داشته استنشاق نمایند حلوا بروغن بادام و نان لطیف پالوده فائده دارد و سر تراشیده بگل مینی یا گل مختوم با آب
ان الحمل آمیخته بر سر طلا نمایند و در سر روغن بید که در آن خشخاش و پوست جوشانیده باشند بمالند صفت روغن بید آب برگ بید را
روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و باقلی و سندروس و زعفران و قند بسوزند و بر بینی بخار آن دارند و ماده را از ریختن باز دارد و دیگر
ت را گرم نموده و سرکه بر و ریخته پیش بینی دارند و غذا حریره سبوس گندم یا ارزن با باقلی شیر کشیده قوت جلاء و دفع نزله و باری برانگیز
ری بفراغت از حلق برآید و روغن بادام و قند اضافه نمایند عدس بکوبند و پخته و روغن بادام یا اندک کتیرا غذا سازند و زرده
مرغ نیم پخت و ماهی سفید بریان بروغن بادام و قلیه کدو و مرغ که در شوربای آن کدو و اسفاناخ بود و شربت بنفشه و آب انار ریزند و
دوست با حمام و آب شیر گرم و غرغره و حب سعال در دهان گیرند تا ماده را غلیظ سازد و از سیلان منع نماید و اشتداد نماید سر را
تراشند و در حمام نوره بمالند تا سرخ گردد و یا بجز ته درشت بمالند و اگر بدین کفایت نشود قیچی را با آب انجیر آمیخته گذارند تا آبله زند
در میانه سر و دماغ نهند تا منجر بسل نشود و این علاج جمیع آنچه نازل میشود بسینه و چشم و سر و معده را نفع تمام دارد نوع نهم در سرفه
از خلط غلیظ سرد که از سر بریه می آید علامت او تقدم زکام بارد و غلظ آنچه از حلق می آید و سپیدی سرفه آن خصوصا پیران را
احساس بچیزی سرد که نازل میشود بسینه و خشونت اندک حرارت در حلق و تمدد در جبهه سده در بینی علاج بر سر روغن گرم یا خرقه
یا نمک و نان گرم گذارند و سر به بخار شراب که در و آهن گرم یا سنگ گرم انداخته باشند دارند و ماده را بجانب بینی بموی سیاه و
تلف داده و انیسون و قسط کوفته بر خرقه کبود به بندند و هر زمان پیش بینی دارند و ماء العسل و شربت زوفا اختیار نمایند و تخم کتان
داده با عسل و اندک فلفل معجون نموده فائده دارد و لعوق کرنب و لعوق عنصل خورند صفت لعوق کرنب آب کرنب
سه جزو عسل صاف کرده یک جزو بجوشانند با آتش نرم تا بقوام آید و در و کتیرا صمغ عربی آمیخته قدری قند یا نبات نعم ازا
اختیار نمایند و آنچه قطع سیلان و تقویت سر میکند صبر مغسول سه درم تربد دو درم رب السوس درم حب نموده دو نوبت اختیار

نمایند و بحمام نروند بادام که ماده نضج نیابد و ناف و مقعد و دستها و پایها و جمیع مفصلها و بندها بروغن گرم بمالند و غذا نخود و حریره
سبوس و عسل و روغن بادام و انچه در زکام بار وند گذشته عمل نمایند نوع دهم سعال که از ماده بود در معده بود و بسینه در ریه آید
او زیادتی سرفه در وقت امتلای معده از طعام و شراب و نزدیک سوء هضم و نقصان او در وقت خلای معده علاج تنقیه معده
بقی و اسهال و علاج سرفه بشربت بنفشه و زوفا دیگر سرفه از جهت سده شش میشود علامت او ثقل و تمدد بغیر ورم علاج سعال
که از بلغم شده نمایند دیگر سرفه از جهت قرحه شش و سینه و ذات الجنب و سل میشود علاج هر یک خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر سرفه که
جهت ورم حلقوم و حجاب عاجز و حجابیکه میان دل و شش است میشود و از جهت ورم جگر و از جهت بثرات که در حلق است سرفه عا
میشود علاج شربت زوفا و بنفشه و لعوق اکثیرا و صمغ عربی و لعاب تخم ابی و تخم خیر و نبات فصد و حجامت و اسهال صفرا آب تمر
داوتو بخار دشیر خشت و مغز فلوس و حریره سبوس گندم با روغن بادام و قند و لعاب تخم ابی و لعاب اسغول بقند یا نبات شیره
ساخته با عرق گاؤزبان و اجتناب نمایند از خوردن آب سرد و از چیزهای ترش ملاحظه نمایند و زرده تخم مرغ نیم بخت مناسب است
فصل سوم در ربو و این علتی ست که صاحب او نفس متواتر زند و مخصوص ریه است بسبب بلغم غلیظ که در قصبه ریه یا در عروق
خشنه نزد اطبا یا در نفس شش یا در شرائین ریخته اما انتصاب نفس آنست که صاحب او نفس نتواند بغیر اغلت زدگر وقتیکه سر خود را است
گیرد و میل به پس نماید تا مجاری نفس منفتح و گشاده گردد و این چند نوع است نوع اول ربو که از بلغم غلیظ که قصبه ریه را پر نموده
مبتلی ساخته علامت او نفس شدید پی در پی تتابع و خرخره در سینه و بلغم از گلو آمدن و تنگی نفس خاصته در محل حرکت اگر بسرف
بلغم بر نیاید منجر میشود باستسقا علاج استعمال ادویه ملطف منضج که بسیار گرم نباشد جهت آنکه اگر دارو ئی که بسیار گرم بود میل
نمایند ماده را به تحلیل خشک میسازد و رقیق تحلیل یافته غلیظ باقی میماند پس مناسب آنست که ادویه معتدل الحرارة استعمال نمایند
و سزاوار آنست که بمفرد علاج کنند و اگر ادویه مفرد میسر نشود رجوع بمرکب نمایند انچه ملطف و منضج و محلل ست شربت زوفا بست
با این طبیخ انجیر و بنفشه و عناب و سپستان و برگ گاؤزبان بجوشانند و بقند اختیار نمایند و اسهال بلغم به تربد و غاریقون و افتیمون و شحم حنظل
و ایارج فیقرا و قی بتخم ترب و بیخ سوسن و تخم شبت بشربت سکنجبین دو مثقال نمایند و قی بجزبوق ابیض در امراض سینه فائده دارد
خصوصاً اگر آب ترب بدو آمیخته با شند بحب غاریقون اسهال نمایند صفت ان غاریقون سه درم رب السوس سه درم تربد نیم درم
ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل انزروت از هر یکدیرم کوفته مقدار دو نیم درم تا سه درم حب نموده اختیار نمایند و حقنه حاده
و حبوب گرم در دهان گیرند فائده دارد و شش روباه فائده دارد و قتیکه خشک نمایند مقدار دو درم با آبی که در و مویز جوشانیده
باشند نفع دارد و گوشت تیهو و مرغ و حشی و روباه و خرگوش با نخود نیکو فته پخته میل نمایند و شوربای مرغ پیر نافع است و در غذا خولنجان و
دارچینی و آب کامه فائده دارد و از غذائی که از و بلغم حاصل شود مثل شیر و ماهی و فواکه و غیره ملاحظه نمایند نوع دوم ربو که از امتلای سینه و
شش که از خلاط حاره که از دل او حاصل شود علامت او عظم نبض و نفس سرعت و تواتر و اندوه و خفقان و شدت عطش علاج
فصد باسلیق و تسکین حرارت دل بشربت سیب و صندل و شربت فواکه با شربت بنفشه با شیره خرفه یا آب کدو و جلاب با عناب و سپستان

برگ گاوزبان و تخم خیرو و تخم آلی بقند شیرین ساخته میل نمایند و از مفرح سرد و شربت صندل اختیار نمایند و استفراغ بماء الجبن و ایارج
صبر مغسول بود فائده معتد است و اطراف را بمالند و در آب گرم گذارند و نقل بهوای سرد و معتدل نمایند و آب انگور ترش با سپستان و
شوربای مرغ که در وماش مقشر و اگر او اسفاناخ و کشنیز تر بود و قلیه کدو مناسبت نوع سوم ربو که ماده غلیظ که در مجاری نفس بود بجهت
استنشاق و سبب غذاهای نفخ دار بود و علامت او عدم ثقل در سینه و سرفه بغیر بلغم و زیادتی علت از خوردن چیزهای بادناک علاج تحلیل
و تفتیح سده برفق با آب بادیان و شربت بزوری یا شربت بنفشه آمیخته و ایارج فیقرا نفع دارد و در سینه موم روغن از روغن سداب و روغن بابونه
و معجون مادة الحیوة و انوشدارو فائده دارد و یک مثقال اختیار نمایند و جائی خیره و سنجرنیا از هر کدام که باشد در سی میل نمایند نوع چهارم
ربو که از یبس ریه و خشکی آلات نفس بود و علامت آن عدم ثقل و عطش و تاریکی صورت و هزال بدن علاج شربت بنفشه و شیر خشک و آب انار و زین و آب
... کات جی در شوربای آن ماش مقشر و اگر او اسفاناخ و کدو بار و روغن بادام و حریره سبوس با روغن بادام و لعاب اسبغول و لعاب تخم آلی
و آب کدو و آب هندوانه و بنفشه تر کوفته مجموع بر سینه طلا نمایند و موم روغن از روغن بنفشه و موم و گل خیرو ساز نمایند و سینه مالند و در
... ن که از بنفشه و خیار خطمی و نیلوفر ساخته باشند در آیند و غذا ماش مقشر و اگر او اسفاناخ و گوشت مرغ اگر تب بود نوع پنجم ربو که از برودت
... که از جهت هوای سرد یا بسبب آب سرد و اشیای سرد بر ریه غالب شده باشد و بیشتر این علت عارض میشود پیران را و در ابتدا اندک
... د در آخر محکم میشود علامت آن حرارت در سینه نبود و عدم التهاب علاج طبیخ حلبه صفت آن حلبه پنج مثقال بنفشه دو مثقال
... یان مثقال زبیب چهل عدد بجوشانند صاف نموده بقند شیرین ساخته هر روز چهل مثقال اختیار نمایند و سینه را بروغن های گرم بمالند مثل بابونه
... سط و غیره و غذا گوشت کبوتر و کبک و زرده تخم مرغ نیم پخته دیگر ربو بسبب حرارت که عطش غالب میشود میباشد علاج او چیزهای
... د دهند دیگر از جهت استرخای عضلات صدر و ضعف حرارت غریزی ربو میباشد علاج فالج نمایند دیگر تنفس متواتر از جهت ورم
... صا میشود علاج او شربت بزوری دهند دیگر ربو از جهت بحران امراض حاده میشود علاج همان مرض نمایند دیگر بسبب ورم طحال
... شود علاج شربت از بیخ کبر و سرکه و عنصل و عرق گاوزبان دیگر ربو از جهت انصباب ماده در فضای سینه میشود علاج استسقا است
نوع ششم از انواع تنفس نام میگذارند تقلص حجاب یعنی برگشتن حجاب که در سینه در سر قرغه که اضلاع میگویند میشود و ترجمه در کتاب
... لجات خود آورده هیچکس از اطبا ذکر این مرض نکرده است که صاحب او قانون در نیست همه آنکه راه تواند رقت گفتها برد ...
... میکند غشی میکند و نفس باریک و چشم بتر رفته و تب لازم در غایت تندی و در عقل او خللی بجهت آنکه این غشا متصل بحجاب دماغ است
... ب این سوء مزاج گرم خشک باین غشا رسیده و این حرارت موجب فنا رطوبت و تقلص و انجذاب شده علاج شربت نیلوفر
... رق گاوزبان و عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان و قند و شربت ساخته و انار شیرین و غذا گوشت مرغ
... شوربای کدو اگر او کدو و اسفاناخ و روغن بادام در تمامی بدن بمالیدن هرگاه تب تسکین دهد حریره سبوس و قند دیگر ربو از جهت
امتلای معده میباشد علاج تنقیه سده بحب ایارج کنند

فصل چهارم در ذات الریه یعنی ورمیکه در شش شود و این چهار نوع است نوع اول ذات الریه که از خون شود

علامت او تپ دائمی و تنگی نفس و گرانی در سینه و درد و تمدد در میان هر دو کتف و در جنب گردن و زیر کتف نتواند که بر قفا خوابد و بر روی و زبان او رطوبت لزج غلیظ و در آخر امراض سیاه و یا سرخ بود و سرفه کفناک گاهی سفید و گاهی رنگین و نبض موجی لین و تشنگی و میل هوا که خواهد بیرون رود و در رخساره سرخی مقدار و می علاج فصد باسلیق جانب مخالف و وقتی که درم دا ریه بود علامت فنا آن است که معلوم میشود الم علیل او در ترقوه یعنی چنبر گردن و تلیین طبیعت بمطبوخ خیار شنبر و اگر احساس الم ده نماید مسهل از بنفشه دو درم سنا مکی پنج مثقال عناب بست عدد سپستان بیست عدد انگور شفا دو مثقال گل سرخ مثقال پرسیاوشان دو درم بجوشانند و شیر خشت پانزده مثقال مغز فلوس هفت مثقال در آب آن حل نموده میل فرمایند و حقنه لین فائده دارد و در مسلظ مثل آب هندوانه یا آب سرد ملاحظه نمایند و غذا کشک جو و آب کشک گندم بروغن بادام و شربت بنفشه بادام و نیلوفر حرارت قوی بود و آب هندوانه و خیار و آب کدوی مشوی و سکنجبین سپستان که بسیار ترش نبود و اضلاع سینه هرگاه حرارت یا تپ گرد موم که از روغن بادام یا روغن نیلوفر و موم سفید ساخته باشند بر سینه و اضلاع بمالند مغز ساق قلم گاو و چربی مرغ اضافه نمایند و لعاب خطمی و آرد حلبه و آرد باقلی و اکلیل الملک و بابونه بقدر ربع از اینها اضافه میتوان نمود در آخر مرغ و نخود آب میل نمایند نوع دوم ذات الجنب که بود علامت او شدت ضیق النفس و کثرت حرارت کمتر بود بسیاری آب دهان و رنگ روی سفید و تپ نرم و سرفه لین و آنچه بسرفه آید سفید علاج در ابتدا تدبیر ورم گرم و چون چند روز گذرد و تپ ساکن شود علاج سرفه بلغمی انضاج و قی و اسهال و ماء العسل و غذا آش جو و کشک گندم و شیره سبوس با عسل و روغن بادام و اگر طبع قبض بود مغز فلوس هفت مثقال در آبی که در و بنفشه دو مثقال و مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد جوشانیده باشند حل نموده اختیار نمایند و اگر طبع نرم بود شربت حب الآس و رب آبی و رب انار و ریشه نوع سوم ذات الریه که از جهت ورم صلب بود علامت او ضیق النفس و سعال خشک و ثقل نفس و احساس مریض بضیق اندک اندک بمرور ایام و لا برء له گفته اند علاج آب عسل رقیق و در دهان روغن بادام اندک اندک و شیر تازه و حریره از آرد نخود یا از آرد گندم و چربی مرغ و موم روغن بلعاب حلبه و لعاب تخم کتان مالیدن نوع چهارم ذات الریه که از صفرا بود علامت او غشی و التهاب و حرارت و غایت شدت علاج اسهال صفرا و تمر هندی و آلوی بخارا و گلاب و شیر خشت و آب انار و آب یمن فائده دارد و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب و گلقند و آب کاسنی که در و مغز فلوس و شیر خشت یا ترنجبین حل کرده باشند فصد نمایند اگر امتلای خون بوده باشد و سینه را بروغن بادام یا روغن نیلوفر یا موم کافوری مالند

فصل پنجم در نفث الدم یعنی خون بسرفه بر آمدن و این چند نوع است **نوع اول** در آنچه خون از دهان آید آن است که به آب دهان بر آید و در دهان جراحت تازه بود **علاج** مضمضه بگلاب سماق و رب غوره و رب ریباج و آنرا نمایند و بر جراحت کندر و خون سیاوشان پاشند و دهان گلاب که در و گزمازو و شاه بلوط جوشانیده باشند **نوع دوم** در بیرون آمدن خون از لهاة و حنک علامت او آن است که به تنخنخ بیرون آید و غلبه خون از حمره وجه معلوم بود **علاج** فصد قیفال و حجامت بر پیش و دو شانه و غرغره به آب لسان الحمل و آب خرفه و آب سماق با گل ارمنی و صندل و گلاب و سرکه بر سر گذارند و گاهی بسبب ریح و میل

ست و کرب مانند و وخون سرخ و لطیف علاج او علاج عاق دیگر از قصبهٔ ریه از جهت جراحت که از ضربه سقطه و فریاد و غیره
د علامت او آنست که بسرفه و تنحنح اندک بیرون آید و خون کفناک بود علاج فصد قیفال و غرغره بدانچه مذکور شده و امساک به
ث الدم صمغ عربی دو درم کتیرا مثقال گل ارمنی دو مثقال بلعاب تخم آبی قرص سازند و در دهان گیرند غذا زرده تخم مرغ یا مرغ و
بای آن سماق و اگر اسهال سازند و اگر حرارت بود آب کشنیز و کدو یا آب لسان الحمل و آب خرفه یا لعاب اسبغول و شربت خشخاش و طبا
نی و غیره و قلیه کدو و اسفاناخ و تقلیل غذا و منع از فریاد و کثرت کلام نوع سوم برآمدن خون از مری و معده بود علامت او در میان کفین
ن خون بقی و این قسم بسیار خطرناک نیست علاج اگر بسیار آید و چند گاه بردارد فصد اکحل و قرص کهربا و قرص گلنار با آب
لحمل که در و سماق بود صفت قرص گلنار گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و خون سیاوشان و کندر اجزا برابر نرم کوفته قرص
هر یک مثقالی یکی را اگر قوی بود و نیم مثقال اگر ضعیف بود با آب آبی یا آب سیب میل نمایند و آب آبی ترش و گل ارمنی با کندر
نفع دارد و بر معده شاه بلوط و خرنوب و گلنار و صمغ عربی با آب آبی طلا سازند و از چیزهای تیز و شور ملاحظه نمایند و حقنه جهت آنکه
انب مخالف میل نماید مجربه ساق و بازو را بعصابه ببندند و این تدبیر در جمیع اقسام این مرض نفع دارد و غذا اگر ماش مقشر
فتق سماق و زرشک و پایچه گوسفند در غذا پخته یا همچنان ساده که برد صمغ عربی و کهربا یا شند در غذا نیز مخلوط سازند نوع
م آمدن خون از جگر بود علامت او آنکه بقی آید و بیشتر در اسهال کبدی میشود و این علامت بدست علاج فصد فایده کلی
را دل و خوردن قرص ریوند فایده دارد صفت آن ریوند چینی دو مثقال لک مغسول مثقالی تخم کرفس نیم درم صمغ
و مثقال گل ارمنی دو درم انیسون درم همه را نرم کوفته با آب لسان الحمل یا آب زرشک قرص سازند هر یک بمقدار نیم مثقال
ت انجبار یا شربت زرشک یا آب انار ترش اختیار نمایند و طلاهای مقوی جگر بود از صندل و زرشک و آرد جو با آب کاسنی سبز نیم
علاج در امراض کبد گفته خواهد شد انشاء الله تعالی نوع پنجم برآمدن خون که از شش بود و بسبب شق شدن عروق
ت ضربه و سقطه و فریاد شدید یا بسبب کثرت اخلاط و چیزهای شور خوردن سرهای رگ گشاده گردد یا بجهت یبوست که غالب
لامت آن است که بسرفه خون سرخ ناصح بکف برآید و بی درد و اگر بسبب جراحت عروق بود اندک اندک برآید علاج
لیق و قرص نفث الدم صفت آن کندر خون سیاوشان از هر یک سه درم کهربا پنج درم شادنج گل ارمنی از هر یک ده درم
ی دو درم گلنار سه درم و نیم افیون دارچینی از هر یک دو درم نرم کوفته قرص سازند هر یک دو مثقال اگر قوی بود یکی و اگر ضعیف
با شیره خرفه و اگر مرض عظیم بود یکی صباح و یکی در شام بشربت انجبار و خرفه مناسب و بستن بازو و درآکنا و مالیدن اطراف
دارد و اسهال غلط غلیظ بحقنه و مسهل نمایند و این طلا گذارند اقاقیا و کندر و مازو و گلنار و مرد و صمغ عربی و گل ارمنی و افیون
بر گیرند و قرصها سازند و بوقت حاجت بر سینه طلا نمایند منع نفث الدم نماید و غذا پایچه و زرده تخم مرغ و [illegible] در شیره
که در و عناب و آبی جوشانیده باشند و شیر که بسیار جوشانیده تغذیه نمایند و شیر ناجوشانیده خون را زیاده میسازد و دوغ گا
شی گفته اند بصمغ عربی فایده دارد و آش که از [illegible] جاورس مقشر که در پایچه پخته باشند اختیار نمایند و ماهی سفید

که در آب تند بود فائده دارد و اگر تپ بود گوشت نخورند و از میوه آبی و سیب و عناب تر و حب الآس میل نمایند و
سل گویند اگرچه گفته اند علاج کمتر دارد اما آنچه این بنده در این مرض از معالجه تجربه نموده مذکور شد امید خلاصی هست

نوع ششم برآمدن خون که از سینه بود علامت او آنست که بسرفه شدید برآید و خون اندک آید با الم سینه بود

علاج نفث الدم که از شش بود نمایند و بقرص نفث الدم و طلا بر سینه گذارند

فصل ششم در سل یعنی جراحتی که در شش بود و این دو نوع است **نوع اول** قرحه‌ای که با تپ بود و حدوث
ذات الریه و ذات الجنب یا نفث الدم یا از کام و نوازل بسیار یا سرفه شور که دیر مانده شده علامت او حرارت تپ دایمی
بجمیع علامات جهت نزدیکی دل و زیاده شدن در محل خوردن غذا و خلط بدبوی چون در آب گذارند بته آب رود و با این خلط خون
برآید و سرخی رخساره و لاغری بدن و برگشتن ناخن‌ها و پاشیدن موی و اگر ضعف غالب بود در شکم قراقر و سرگردانی و بهلو میل بزیر
داشته و عطش و میل بطعام نباشد و اختلاف بطن از جهت سقوط قوت و برآمدن استخوان گلو و قبلی که در آخر سل خون برنیاید دلیل
که چهار روز زیاده مهلت ندهد و اگر در خون آخر زیاده از مقعد درآید دلیل قرب موت بود و اگر در آخر این مرض ورم شود
شدن ممکن نیست **علاج** آن است که پیش از آنکه ورم نماید رگ باسلیق کشایند و بچند دفعه اندک اندک خون بردارند تا خون از
شش جذب نماید و اطراف را بمالند و بستن فائده دارد و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند و جهت پاک ساختن شش این دوا فائده دارد
ابیض مثقالی صبر مغسول بآب باران درم رب السوس درم یک شربت بود کوفته حب ساخته میل نمایند و اگر ضعف بود این مطبوخ دهند
ن خیار شنبر که از چوب بیرون آورده باشند پنج درم بنفشه خشک سه مثقال مویز دانه بیرون کرده هفتاد عدد عناب بیست پنج عدد
سی عدد در یک کاسه آب بجوشانند و در بالای بیست مثقال ترنگبین حل کرده اختیار نمایند و اگر نزله بسیار میشود شربت خشخاش
و مثل آن دفع نماید و غذا کشک جو که در دیچه و حب الآس و آبی پخته باشند و اگر قوت قوی باشد حریره از آرد باقلی و آرد نخود و سبوس
با روغن بادام و عسل اختیار نمایند و اگر تپ تند بود در آب کشنیز گوشت سرطان پخته نمایند و اگر تپ ضعیف بود در آب کشنیز
و حب الآس و تخم آبی و سپستان بجوشانند اختیار نمایند و جهت دفع نوازل خشخاش نیم کوفته و اگر سرفه قوی بود تخم کاهو کوفته و اگر ضعف
کند گوشت مرغ و گوسفند فائده دارد و اگر طبع نرم بود حب الآس و تیره خرفه در آب آبی و غذا سویق جو که در دیگر برنج دماش
تپ ظاهر نبود هیچ چیز بهتر از شیر نیست اول شیر عورت و شیر بز و خر با نبات خوردن بهتر بود یا به عسل و اگر غذا زیاده احتیاج
جیوه و گوسفند جوان و حمام معتدل فائده دارد و شراب آمیخته بعرق گاوزبان و بیدمشک اندکی فائده گفته اند و آب باران میل
جماع و تعب و دود و چیزها دگرم ملاحظه نمایند **صفت قرصی** که در این مرض فائده دارد مغز تخم خیار تخم خربزه از هر یک پنج درم خرفه
سوسن از هر یک چهار درم کتیرا نشاسته از هر یکی دو درم گلسرخ چهار درم طباشیر سرطان سوخته از هر یکی دو درم قرص سازند هر یک مثقال
میل نمایند و اگر خلط غلیظ بی حرارت از شش و یا سینه ظاهر میگردد **علاج** شربت زوفا و طلاء لطیف سینه و تبخیر مرکی و میوه
و کندر و برنج برابر بگیرند کوفته حب نموده بسوزند و دود بپیش بینی دارند **نوع دوم** در سل که بغیر تپ بود و علامات او بلغم غلیظ برنج شبیه بسبوس

ح شربت زوفا و این مطبوخ فائده دارد انجیر هفت عدد زوفا پنج مثقال عناب سپستان از هر یک سی عدد بیخ سوسن مثقال
دانه بیرون کرده بجوشانند و به قند چهل مثقال یا ترنگبین صد مثقال بقوام آورند و هفت روز میل نمایند حریره که از آرد گندم یا از
حلبه یک جزو نشاسته سه جزو پخته با عسل و قند در روغن بادام شیرین میل نمایند و این لعوق بسازند حلبه دو مثقال تخم کتان پنج مثقال
به دانه سه مثقال صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال نرم کوفته بآبی که در وی بنفشه دو مثقال جوشانیده باشند یا بست مثقال قند یا نبات
سازند و هر زمان اندکی در دهان گیرند کیموسات غلیظ را النفع دارد و از بیرون او دویه مخففه طلا سازند صبر دو مثقال مراقاقیا از هر یک
مثقالی جوز سرو سه مثقال صندل دس سه درم بروغن مورد یا روغن گل ساخته بر سینه گذارند و آب کرنب بعسل بجوشانند و میل نمایند

ل هفتم در ذات الجنب یعنی درد در پهلو و این ورمی بود در غشاء مستبطن یعنی پرده اندرون اضلاع را یا در حجاب حاجز
ت و تپ لازم از جهت نزدیکی دل و درد یا سوزش در زیر دندانه پهلو از جهت صلابت این غشا و تنگی نفس از جهت افشردن
ار نفس را و سرفه و نبض منشاری و این چند نوع است نوع اول ذات الجنب که از خون بود علامت او سرخی روی و عظم نبض
تنفس سرخی آنچه بر می آید نزد انفجار ورم علاج فصد باسلیق و سزاوار آن است که در روز اول فصد نمایند یا روز دوم
ز قرار گرفتن ماده بعد از فصد تلیین طبیعت بدین مطبوخ بنفشه برگ گاوزبان از هر یک مثقال بیخ سوسن تخم خیرو از هر یک
مثقال عناب دو بخارا از هر یک بست عدد سپستان سی عدد فلوس خیار شنبر ده درم شیر خشت هیزده مثقال دو ویه را بجوشا
ب آن شیر خشت و مغز فلوس حل نموده اختیار نمایند و این مطبوخ فائده دارد انجیر ده عدد عناب و سپستان بست عدد
سن مثقال بجوشانند و یا پنج درم بنفشه پرورده اختیار نمایند یا اندکی روغن بادام و سزاوار آن است که چند روز این جلاب میل نما
ب شود و اگر سرفه خشک بود در چهارم تپ تسکین یابد پرسیاوشان بیخ سوسن کبود از هر یکی دو درم در مطبوخ اضافه نمایند و
ن یند و بقراط حکیم در فصول آورده که هر کرا طبع نرم بود ذات الجنب و ذات الریه و مرضهای ملتهب نشود و در ابتدا اثر نبت بنفشه
ت نیلوفر و آب کشک جو پیش از فصد و اسهال سزاوار آنست که میل نمایند جهت آنکه معده و درد ها نمیگذرد و
یار ها در سینه و نواحی آن میشود و بعد از استفراغ فائده دارد و بعد از چهارم بدل آب شربت بنفشه و نیلوفر ممزوج با آب
آب سرد مطلقا نخورد و آنچه تسکین عطش نماید آب هندوانه یا شیر خرفه و آب خیار و شربت سکنجبین و چیزی محذر میل نمایند
ت نشود جهت آنکه محذر مانع نضج میشود و نمیگذارد که چیزی برآید از بلغم و سزاوار آن است که چیزی دهند که باسانی بلغم
موجب نضج گردد مثل سکه یا قند و عسل و شربت زوفا و این مطبوخ فائده دارد عناب بست عدد انجیر ده عدد و
تان دو مثقال تخم خیرو دو مثقال جو کشک کرده پنج مثقال بجوشانند چنانچه مذکور شد بقند شیرین کرده شصت مثقال یا ترنگبین
چند روز اختیار نمایند و اگر آنچه بیرون می آید غلیظ و بی زحمت بیرون می آید و تپ نیز دو بیخ سوسن کبود دو مثقال تخم حلبه پنج
درین مطبوخ اضافه نمایند و این لعوق بدهند رب سوسن کتیرا و مغز بادام مقشر و تخم بادیان و صمغ عربی از هر یک
یرند کوفته بخته با عسل کف گرفته بسازند در روغن بادام اضافه نمایند شربتی مثقالی تا دو مثقال و شربت زوفا یا شربت

یا همچنان میل نمایند و آرد باقلی یا شیر مغز بادام و عسل فائده دارد و موم روغن از روغن بادام و موم بسازند و بعد از آن حب
و مغز قلم گاو و لعاب تخم آبی و لعاب تخم کتان در آخر اضافه سازند و اگر حرارت کمتر بود بدل روغن بادام روغن سوسن
ترجبین سازند و اگر حرارت قوی بود بدل تخم کتان ورق نیلوفر و گل سفید و صندل سازند و اگر درد اندک بود در مثانه آب گرم
روغن گل اندکی گرم تر و منع الم گذارند و اگر سرفه تشویش دهد کتیرا و ترنگبین سازند ترجبوب سعال در دهان گیرند و انار شیرین و
میل نمایند و مویز طائفی و بادام شیرین و اگر اسهال بود شربت حب الآس و اگر در پهلوی ورمی یا سختی ظاهر گردد و چون
گذارند در دیگر مجمعه برو گذارند یا ضماد از انجیر و فجین بهم نرم کرده گذارند تا جراحت گشته نیک شود و علیل را در حمام آورند و بر فرق
آب سرد کمتر ریزند و اطراف او با آب گرم بمالند و را جدا حریره ماء الشعیر بقند و روغن بادام و بعد از آن گندم کشک گرده
کرده با مرغ بچه و ماش مقشر و اگر غذا قوی تر خواهند ماهی سفید که از آب قوی گرفته باشند و سکه و قند نبات و لب نان
فائده دارد و یاری دهنده است بر نضج و برآمدن چیزی از بلغم از گلو و مرغ با اسفاناخ و زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر
نبود حریره از آب گرم و کره نخ بسازند و بر روغن بادام اختیار نمایند **نوع دوم** ذات الجنب که از صفرا بود علامت او شدت
و حدت تپ و سوزش و زردی آنچه برآید و سرعت نبض و تشنگی و خشکی و شدت تپ در هر دو روز در میان بدستور غب علاج
در ابتدا از دست که محاذی درد بود و تلیین طبیعت با بن خفیف مثل مطبوخ زوفا و حقنه نرم که از خطمی و بنفشه و خبازی
و اکلیل الملک از هر یک مثقالی دستارکی و بسفایج از هر یک سی مثقال و کشک جو و تخم حلبه و خار خشک کوفته از هر یک پنج
بدو سه کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند و قرا قروت پنج مثقال و شیرخشت پانزده مثقال یا ترنگبین بیست مثقال و
هفت مثقال حل کرده بروغن بادام دو مثقال یا روغن کاهو هفت مثقال اضافه نموده بچهار نوبت اختیار نمایند و تسکین حرارت
تخم آبی و تخم اسبغول و آب هندوانه نمایند و در پهلو با روغن بنفشه و آب حی العالم بمالند و غذا مقشر یا عدس مقشر یا کدو
بروغن بادام و اگر بیخوابی غالب بود شربت خشخاش و بعد از آن که تسکین یافته حمام فائده دارد و غذا مرغ در شوربا
اگر او نخود نیم کوفته و واجب است که از حرارت عنیف و از چیزهای گرم و از دود و جماع اجتناب نمایند تا نیک
انگه این مرض مهلک است **نوع سوم** در ذات الجنب که از بلغم شود علامت او درد گران و سفیدی آنچه از گلو آید و تپ اندک
سوزش و التهاب و این اسلم انواع بود علاج حقنه حاد و شربت زوفا و این مطبوخ عناب و سپستان از هر یک سی عدد و
دو درم و انجیر هفت عدد و زبیب دانه بیرون کرده سی عدد و بیخ سوسن دو مثقال و قند سی مثقال شربت ساخته بچهار روز اخ
و غذا حریره از آرد جواری یا از آرد گندم با روغن بادام شیرین و عسل یا فانیذ آمیخته نمایند و بعد از آن شوربای مرغ که در
چقندر و شبت و نخود نیم کوفته و شیره حلبه و شیر از آرد باقلی سازند و در پهلو روغن بادام و موم بهم آمیخته مالند و د
علیل را در آرند و بر موضع الم حلبه هفت مثقال و خاکستر کرنب شش مثقال نرم ساخته در زفت کبیر مثقال پخته یا مرغ
با روغن گل گذارند و یا این ضماد گذارند بابونه اکلیل الملک بادیان نرم کوفته و پخته بروغن گل یا روغن یاسمین بر موضع گ

غذا مرغ و تیهو و گوشت کبک بریان یا مطنجه سازند نوع چهارم ذات الجنب که از سودا شود علامات او شدت خلیدن و خشکی دهان
و درشتی زبان و سواد و دیر برآمدن چیزی از دهان و لون نخچه برآید مائل السواد و کمودت بود و امتداد تپ ربع بیشتر گشته بود
علاج فصد و حقنه نرم و اسهال و جلاب شربت افتیمون و در آبزن در آیند و بعضی از حکما گفته اند هر گاه درد جانب اسفل ترقوه یعنی چنبر
گردن بود واجب آن است که بمسهل میل نمایند جهت آنکه خلط مائل باحتراق و غذا شوربای مرغ که در و نخود پخته باشند حریره از
سبوس گندم بروغن بادام اختیار نمایند دیگر ذات الجنب بسبب ورم عضلات و غشا که بر اضلاع را واسطه است میشود و این را ذات الجنب
خالطه گویند علامت او خلیدن و نبض منشاری و ضیق النفس و ظاهر شدن ورم در خارج و الم وقتیکه دست بر و گذارند الم یابد بسیار است از
بیرون سرخی کند و گاهی احتیاج بشگافتن میشود اگر رنگ آن سیاه ظاهر گردد مهلک است اینجا طلاهای پزنده از تخم مرو و کتان و بنفشه بابونه
و گل خیرو و انجیرهای هندی سازند دیگر شوصه و این ورمی است که حادث میشود در پرده که بر اضلاع جانب پشت است علامت او
آنکه علیل نتواند حرکت نمود و خواب نتواند رفت بر هیچ شکل از اشکال علل نرم نمایند اگر ماده ضعیف بود و الا فصد قوی از رگ اسلیق کشایند
این ضماد که معروف بضماد شوصه است بنفشه خشک و بابونه و شبت و تخم کتان و تخم حلبه و آرد جو همه را نرم کوفته با آب بجوشانند بروغن گنجد
سرشته بر موضع الم گذارند شیر گرم و اگر خاکستر کرنب و چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو اضافه نمایند در تسکین مفید بود باقی علاج ذات الجنب
نمایند دیگر ورم در پرده سینه است بر دو قسم میشود اگر در جانب راست مائل است ذات الصدر و اگر در جانب دیگر ذات العرض نام گذاشته اند
علامت ذات الصدر آن است که علیل درد را بدر از پی معلوم نماید تا معده و تا در بناشد که نظر بزمین کند نتواند که سر خود را بالا دارد و در راحت
خواب بپهلو یابد اما علامت ذات العرض آنست که درد در میان هر دو کتف معلوم نماید و نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب راست
و چپ نتواند نگاه کرد و اگر سرفه آید بقلق ماند و زنا بسیار بود علاج ذات الجنب نمایند و ضماد بر سینه و بر میان کتفها گذارند دیگر ورم
عارض میشود بر پرده که میان جگر و معده است این را نام برسام گذاشته اند علامت او کشیدن مراق یعنی زیر شکم مائل ببالا و صلابت ورم
ظاهر نماید و دشواری نفس و سرفه بافراط و چیزی بدان از گلو نیاید و زوال عقل و بیدار خوابی و آب رفتن از چشم و سرخی آن و هر گاه این اعراض
جمع گردد اندک از خلاصی باشد علاج فصد باسلیق و اسهال دا بگرم و کشکاب و علاج ذات الجنب و مثل حمیات گرم و برسام نمایند دیگر
ذات الجنب که بسبب جراحات سینه میشود علامت او گرانی و تپ و درد و ضیق النفس و سرفه و تشویر علاج استفراغ نمایند و سعی آن کنند
که چیزی بسرفه برآید زود تر و اگر دیر مانده شود چیزی بسرفه بر نیاید طبیعت بسوی شکم یا مثانه یا بر گمانی که فضول را بسوی
جگر و روده می برد باسهال و بادرار دفع شود تا سبب خلاصی گردد باذن الله تعالی

باب یازدهم در امراض دل و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در سوء مزاج قلب هر گاه سوء مزاج دل مستحکم گردد علاج آن مشکل است و این چند نوع است نوع اول
سوء مزاج گرم دل غیر مستحکم سبب آن افراط غضب و کثرت فکر و وهم بسیار و توقف کردن در حمام گرم و هوای گرم و خوردن شراب تنها و
داروهای گرم علامت تشنگی در هوای گرم و ضیق النفس و التسرا دمسا اکث هوا بدل علامات او عظم نبض و نفس و سرعت آن و بسیاری اندوه در سینه

سوزش و شدت عطش و ساکن شدن بهوا سرد و بیشتر از آب خوردن بود و گاهی به تپ بود و گاهی بغیر تپ علاج فصد
اگر مانع نباشد و قوت و وقت مناسب دانند و شربت لیمون و نارنج و شربت سیب و صندل و فواکه و مربی سیب و بهی و شربت
و شیره خرفه و اگر طبیعت بد و نرم بود و اگر قبض بود پس غالب بود آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین بگلاب آمیخته و اگر حرارت
قرص کافور صفت آن طباشیر و مغز تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و گلسرخ و صندل سفید از هر یک شقالی نیم کافور ربع
نرم ساخته برب سیب قرصها نمایند و هر روز یک شقال اختیار نمایند با آب سیب و اگر فصد نتوانند نمود حجامت نمایند میان دو شانه و
دهند از آب تمر هندی و آلو بخارا و گلاب و شیر خشت و خیار شنبر و امثال اینها اگر تپ بود و اگر تپ نبود بمطبوخ هلیله زرد یا سقمونیا و
و ایارج فیقرا و اگر ضعف غالب بود مجال مسهل نداشته باشد حقنه نرم و شربت آب تمر هندی بشربت بنفشه و نیلوفر و آب
فائده دارد و اگر تپ نباشد لبن اتن و شیر گاو و شیر بز و دوغ گاو که روغن آن گرفته باشند و در طباشیر باشد و مشک و
دلراز و قوت باشد و حرارت آن کم سازد کشنیز خشک درم طباشیر گلسرخ از هر یک دو درم کافور بمقدار سه جز و نرم کوفته
سیب میل نمایند با شربت لیمون و یا بدوغ گاو و اگر حرارت اندک بود این سفوف فائده دارد گلسرخ و طباشیر از هر یک دو
بسد و مروارید ناسفته و کهربا از هر یک نیم شقال کافور ربع شقال کوفته بعرق بید مشک و گاوزبان و شربت صندل نیم شقال
نمایند و در موضع خوش هوا که در و برگ مورد آب پاشیده باشد منزل سازند و بر سینه صندل بگلاب سوده و آب آبی و کا
و آرد جو گداز نهد و موم روغن زرد روغن گل و روغن بادام و موم که با آب خیار و آب تخم خرفه و گلاب و صندل و کافور آمیخته باشد و
و پیراهن را بصندل و گلاب و عرق بید مشک آلوده بپوشانند و آب انار و ریخوش و لعاب اسپغول با گل ارمنی و طباشیر در وقت خواب میل
و اگر حرارت قوی باشد و بیم آن بود که ورم بشیره پیدا خواهد شد محتاج میشود بچیزی سکن افیون یک جز بسفایج ربع درم کا
جو و مشک و زعفران از هر یک دو جو نرم نموده برب سیب یا شربت صندل اختیار نمایند اگر تپ بود غذا کشک جو و ماش مقشر
کدو با آب انار و غوره و لیمون و اگر تپ نبود مرغ که با آب انار و لیمون و غوره فتق ساخته در آب آن اگر اد نخود و اسفاناخ و کدو
معده ضعیف بود قاقله و کبابه با پوست اترج در آش که از گوشت بزغاله و مرغ و کبک و دراج ساخته باشند آمیخته نمایند و انار
و سیب میل نمایند و نان بگلاب و شربت صندل و فواکه فائده دارد و اگر مریض ضعیف میشود لقمه نمایند تا در آب شیر گرم در آید بعد
مسکه یا روغن بادام بمالند و اجتناب از بیداری خوابی و غضب و تعب و جماع و رنج و وهم و جمیع آنچه موجب حرارت باشد ملاحظه نمایند
نوع دوم در سوء مزاج سرد که عارض شود در دل علامات او صغر نبض بطول و ضعف نفس و نفخ بیدلی و سردی ملمس بدن و قلت عطش
کاهلی و علامات دق شیخوخی علاج بشربت میبه که در دمشک و قرنفل و کبابه و هیل و قاقله جوشانیده باشند و سینه بر
ناردین و روغن بابونه و گل حیری بالند و دوا المسک حلو و گوارش مصطکی و مفرح یاقوتی که مائل به گرمی بود و این معجون صفت
آن نعناع کهربا از هر یک سه مثقال بسد و هیل از هر یک دو مثقال قرنفل دو درم همه را کوفته بشربت فواکه یا عسل سا
شربت شقاقل و ماء العسل بر نیموجب بسازند عسل دو جز و گلاب یک جز و شراب بمقدار گلاب و عسل همه را بجوشانند با آتش نرم و

یه قرنفل و سنبل و عود از هر یک مثقالی و زعفران نیم مثقال نرم در لته کتان بسته در درون دیگ گذارند و در روز که میل نمایند بسبت مثقال
مثقال شاید و این ضماد در سینه گذارند سنبل و قسط و اہل و سعد و دارچینی و قرنفل بشراب آب سیب و آب آبی نرم نموده گذارند و
روغن بر سینه گذارند و غذا نخود آب بگوشت کبک و مرغ و کبوتر و عصافیر که در دارچینی و زیره و زعفران باشد و حلوا عسلی نیز
مرغ و قلیه و خشک ادویه گرم و از اطعمه سرد و آب ملاحظه نمایند نوع سوم سوء مزاج که از یبوست در دل شود علامات او لاغری
و بیخوابی و صلابت نبض و سرفه خشک علاج ادویه گرم و از اطعمه سرد و آب ملاحظه نمایند اگر تپ بود آب کشک جو با روغن
م که در و قند باشد و لعاب تخم آبی و لعاب اسبغول و عرق گاؤزبان و قند و تخم ریحان شربت نمایند و قلیه کدو و اسفاناخ میل نمایند
سینه را بموم روغن که در لعاب آبی بود بالعدد و اگر تپ نبود شیر فائده کلی دارد و حریره از آرد گندم در روغن بادام و قند بسازند
بزن در آیند علاج تپ نمایند نوع چهارم سوء مزاج رطب که عارض شود در دل علامات او لین نبض و اختلاف او و سرعت
الات باز سرعت و زوال آن علاج تقلیل غذا نمایند و شربت سکنجبین عسلی و شربت انار و پودینه و اگر در دہان آب بسیار جمع میشود استفراغ
ب ایارج فیقرا و حب صبر و حمام فائده دارد و کہربا کوفته و شربت سیب اختیار نمایند و غذا نخود آب و گوشت بریان سازند
ل دوم در اورام که عارض میشود در دل و پرده های او ورم دموی و ورم صفراوی در نفس دل قاتل است در حال جهت آنکه
سبب شرف خود احتمال این ورم ندارد و ورم سرد و صلب در خوسند زاست که در جوهر دل واقع است یکروز مجال دهد
یکه غلاف غلاف دل شود مدتی مهلت میدهد همچنان جالینوس گفته اما علامات ورم صفراوی و دموی آن است که در ابتدا
ف عجیب در نبض بود و اندوه در بدن خصوصا در نواحی سینه و خفقان ثقل و تمدد در حوالی صدر و غشی متواتر و سردی
ف پس از ان موت و علامات ورم صلب غشی متواتر و سقوط قوت و موت فجاة علاج ورم حار هر چند ثقیل و خطیر است
ه خفقان عظیم و التهاب شدید ظاهر گردد رگ باسلیق کشایند و سینه را به برف یا یخ و کافور و صندل و آب کشنیز و سرد
د و جرعه جرعه آب برف و یخ دهند و رگ شریان زدن فائده دارد دیگر سده در دل شود علامت او اختلاف نبض و
ت قوت و تمدد علاج فصد نمایند از دست چپ دیگر تفرق اتصال بمنزله جراحت است خصوصا در جانب چپ که در ساعت

هلاک میسازد و اگر حرارت در تجویفات بود در دیگر روز یا دو روز هلاک میسازد

ل سوم در خفقان یعنی طپیدن دل و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل است بر چند نوع نوع اول خفقان که
ز مزاج گرم بی ماده در دل شود علاج آن است که مسکن او را سرد سازند برگ بید و گلاب و صندل در پیراهن مالیده پوشند
ینه صندل که بگلاب و عرق بید و مشک سوده باشند بمالند و دوغ گاو که بدین صفت ساخته دهند گل ارمنی مثقال کشنیز خشک
ب شیر کہربا از هر یک نیم درم کافور چهار جو نرم کوفته بسته و زبد و دوغ که روغن آن برگرفته باشند آمیخته اختیار نمایند و شربت
ت صندل فائده دارد و عرق گاؤزبان و عرق بید و مشک مقدار یک درم ریزند با آب سیب سرد چند روز نفع زیاد دارد و گلقند
ندل و گلاب و آب کشنیز و آب سیب در پیش بینی دارند و این قرص جهت خفقان که از حرارت باشد فائده دارد و بسند

و کہ بادام مقشر و ابریشم ناسفتہ و برگ گاؤزبان و گل ارمنی و صندل سفید از ہر یک مثقال قند ہفت مثقال ہمہ را کوفتہ قرصہا سازند شربتی تا دو
مثقال با آب سرد میل نمایند و شربت لیموں بگلاب آمیختہ تا حموضت آن زایل شود بر طرف سازند دا اختیار نمایند و اگر ہر قوت ضعیف باشد
و بسبب تبرید اغذیہ سرد حرارت غریزی رو بزیاں رسد با غذا شربت کبابہ و قرنفل و قاقلہ نرم نمودہ آمیختہ نمایند دیگر خفقان
سردی تنہا میشود از رطوبت نیز میشود علاج خفقان کہ از بلغم بود دیگر خفقان کہ از یبوست سازج بی مادہ شود بچیزہای سرد و تر
نمایند **نوع دوم** در خفقان کہ از امتلاء خون بود علامت او حرارت و التہاب و ثقل در نواحی سینہ و دل و عظم نبض و سرعت آن
و نفع از جماع **علاج** فصد باسلیق و حجامت و جالینوس گفتہ کہ شخصی را خفقان ہر سال زحمت میداد علاج بفصد نمود و دو سال
بیماری از خفقان زائل شد و در سال چہارم پیش از آنکہ خفقان شود فصد کردہ و دیگر معاودت نکرد و شربت سیب و صندل و شربت
لیمو و نارنج و آب انار رین و آب تمر ہندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر بلعاب تخم آبی **نوع سوم** در خفقان کہ از مادہ صفرا شود و دایم
واقع میشود علامت او اندوہ و بیخوابی و تشنگی **علاج** فصد نمایند زود کہ خون بردارند و اسہال صفرا بمطبوخ ہلیلہ و
بنفشہ و لیمو و آب تمر ہندی و آب انار رین و غذا مرغ فتق سماق و آب غورہ و زرک و آب لیمو و نارنج **نوع چہارم** خفقان
کہ از بلغم شود و بیشتر از رطوبت باشد در غشا بستہ شدہ علامت او ضیق النفس و نرمی و لین نبض و حالتی شبیہ
بتخصیص در محل حرکت و احساس نماید صاحب او کہ گویا دل او در میانہ آب است **علاج** اسہال بحب ایارج و حب
یا ارین حب قوقایا ریقون نیم مثقال ترید درم مقل ربع درم مشک زعفران از ہر یک دو جو عود ہندی ربع درم نمک ہندی نیم دانگ
این یک نوبت میل نمایند و اگر بآسانی قی تواند کرد قی فرمایند بہ تخم ترب و تخم شبت و بیخ سوسن بجوشانند در آب انگبین ہفت مثقال
سکنجبین حل کردہ شیر گرم میل نمایند و بعد از آن اقبی مشغول شوند و دوا المسک نوش دارو و تریاق کبیر یا شربت سیب
فائدہ دارد و این دوا بسازند پوست اترج و مصطگی و کبابہ و عود و دارچینی و قرنفل و سنبل و جوزبوا و قاقلہ از ہر یک مثقالی
دانگی نرم کوفتہ قرص سازند و ہر روز مقدار یک مثقال بمیبہ یا شربت فواکہ و غیرہ میل نمایند و در سینہ غالیہ و صندل و چیزہای
خوشبوی بمالند و مشک و عنبر بوی نمایند و پیراہنی کہ بگلاب و مشک و صندل آغشتہ ساختہ باشند بپوشند و غذا
آب و مطجنات و کباب مرغ و گوشت عصافیر و کبوتر و ماء اللحم بقرنفل و دارچینی میل نمایند و ابازیر مثل زیرہ و بادیان و
دکمر و یاد در طعام انداز ند **نوع پنجم** خفقان کہ از خلط سوداوی در رگہای دل شود علامت او طپیدن دل ہر زمان و غم و تیرگی
فاسد و صلابت نبض و حالتی قریب بمالیخولیا **علاج** اگر خون سوداوی غالب بود فصد نمایند و اگر سودا بہ بلغم غالب بود مسہل
بر نموجب ترید افتیمون غاریقون اسطوخودوس ہلیلہ کابلی از ہر یک مثقالی ایارج دو مثقال عود ہندی نیم مثقال نرم کوفتہ
سازند شربتی دو درم بود و اگر خفقان از سودا کہ تولد او از صفرا بود اسہال برین دوا نمایند ترید افتیمون سنا مکی شاہترہ از ہر یک
جزو ہلیلہ زرد جزو و یک نیم جبر و جزو لاجورد مغسول ثلث جزو گل سرخ مصطگی ثلث جزو کوفتہ بآب سیب حب سازند شربتی
بود و اگر خفقان از نفس سودای سوختہ بود اسہال بمطبوخ افتیمون نمایند و بحب ایارج بقوقایا و اسہال بایارج کبار و ایارج لوغا

ند و اگر قوت ضعیف بود آب جبن با شربت سکنجبین لیموئی و شربت سیب و صندل جهت خفقان که از ضعف دل بود یا عرق بید مشک
و زبان فائده دارد و زرنباد و برگ گاؤزبان و درونج عقربی از هر یک مثقال نیم کوفته بمثلث یا شراب یا شربت فواکه در ماهی
نوبت هر بار یک مثقال در ابتدا و وسط و آخر ماه اختیار نمایند و حمام که آب شیرین داشته باشد فائده دهد و غذا گوشت مرغ و طیور
سناء اینها در علاج مالیخولیا مناسب است **نوع ششم** در خفقان که از ذکاء حس دل از اولی ریح و بخار متولد شود در نفس دل و در عروق
بیت با دیا حاره و بیشتر این احوال کسانی را شود که تاثیر انفعالات نفسانی از غضب یا غم یا فرح و غیره گردد و در رخساره ایشان
ج تقویت دل با دویه قلبیه مفرح یا قوتی وغیره مقدار نیم مثقال نسان اثو دگر فتر با شربت فواکه یا لیمو میل نمایند چند دانه نقل
نوده یا بست مثقال خمیره تازه هر نهار اختیار نمایند و صندل و عنبر بوی نمایند چیز های خوشبوی که گشته و عود و غالیه باشد و دو نماینم
فقان که از بخارات گرم و سرد بود علاج آن نمایند **نوع هفتم** در خفقان که از بسیاری خون که بفصد دفع شده حادث شود
سبب تدبیر مخالف که در خوردن و آشامیدن موجب کمی خون گشته **علاج** اکتساب خون نمود با غذیه مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ
ل مثلث که بعرق بید مشک و عرق گاؤزبان و گلاب آمیخته باشند دیگر خفقان بجهت خلط بد که در معده بود میشود **علاج**
ه معده بقی و اسهال و اندک است که خفقان بسبب تهوع یعنی صفرا بسیار که قی نموده در عقب مرض میشود **علاج** شربت انار
بینه و کشنک جو که در دقنه باشد قدر دو درم و اگر قند نخواهند بدل آن آب انار که با دانه آن کوفته باشند قیق سازند و خرقه
ی بصندل و کافور آمیخته بر سینه گذارند دیگر خفقان بمشارکت ریه میباشد علامت او آن است که صاحب او را خفقان عارض شده باشد
ر رطوبت در شش **علاج** ریه با تقویت دل **نوع هشتم** در خفقان که بمشارکت روده جهت آنکه در و کرمها و حیات متولد
باشد علامت او لعاب دهان و دفع در و در معده **علاج** قتل کرمها و حیات و اخراج با دویه و تقویت بدانچه مذکور شده
خفقان بجهت درد قولنج که با فراط بود میشود **علاج** تسکین درد و تقویت دل دیگر خفقان بجهت لسوع و سموم میباشد
ج ازاله سبب و انچه در علاج هر گزنده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشارکت جمیع بدن میشود
چنانچه در حمیات و جراحتها از جهت توجه مواد که بدل رسد علاج تپ نمایند۔
سل چهارم در غشی یعنی معطل شدن قوت حس و حرکت بواسطه ضعف دل سبب آنچیزی بود موذی که بدل رسد چنانچه در تپهای
ت و از گزیدن هوام زهرناک و از خوردن زهرها و از رسیدن بخارات بد چنانچه در اختناق رحم یا بوی بد یا کوچیدن و از جهت غم
ن و از لذات مفرط مثل لذت جماع و از جهت وجع معده که وجع الفواد گویند میشود علامات این غشی سردی اطراف و ضعف نفس و صغر نبض
دی بود و بقراط حکیم گفته که هر کس را که غشی بسیار بود و سببی ظاهر نباشد بفجاه خواهد رفت **علاج** در وقت نوبت آب سرد بر رو پاشند
خوشبو از صندل و گلاب و عنبر و مشک در پیش بینی دارند و طعام لطیف که در زعفران باشد و دوا و المسک و مفرح یا قوتی و
ت فواکه با آب سیب مالیدن اطراف و حرکت دادن و در غیر نوبت سبب آن را معلوم نمایند و بعلاج آن مشغول شوند و بدانکه غشی
سبب علاج آن مشکل گفته اند علامت غشی صعب آن است که چشم نتواند گشود و اگر رنگ روی صاحب این غشی کبود گردد

وسر و گردن میل پس نمایند و نتواند سر خود نگاه داشت علامت بد است دیگر غشی بسبب بی قلب یعنی گوشت دل میشود
پتهها و بمراض حاد که دیر مانده شده علامت او آنکه در سر معده و سینه درد و ثقل و حالتی شبیه بغشی معلوم نماید و در روی و چشم او بسیار
ده بشست و ورم چشم ظاهر باشد علاج آن ترک ریاضت و طلا بر سینه از گلاب و صندل و غیره دیگر منغطه در دل یعنی شوریده شدن
در سر معده ظاهر میشود علامت او کثرت لعاب دهان و احساس آنکه در دل شوریده میشود پس غشی میشود اندک علاج استفراغ خلط و
دل و خوردن تریاق دیگر تقشر این علتی است که بیابد انسان که گویا در دل او متقشر گردد و سبب او غشی بود و حادث میگردد کسی که او
صفراوی مدد دراز بوده و رطوبت بسیار دفع شده دیگر قذف دل این مرض است که احساس میکند انسان که گویا دل او از
بقذف بیرون می آید و از خواص و لائل این آنکه هرگاه مندفع گردد دل رنگ علیل تغیر میکند بحسب خلط موذی علاج فصد
باسلیق و تنقیه بدن و اصلاح غذا دیگر احتواء رطوبت بر دل این علت وقتی که ظاهر میگردد صاحب او خیال میکند که دل او
میکند بسبب دور رطوبت بر دل و این علت بمشارکت فم معده بود علاج ریاضت و استفراغ و طلاهای گرم بر سینه گذارند بسینه
گلسرخ و زعفران با آب بادرنجبویه و غضب فائده کلی دارد دیگر جذب دل و این علتی است که صاحب او گمان می برد که دل او کشیده میشود
و سبب او خلطی است که در معالیق جگر حاصل شده و در دل حس کشیدن اندک علم بیابد بشکل کسی است که غشی کرده باشد مداوا
مرض تنقیه بدن و استفراغ و غذای لطیف و مداومت بگلاب و عرق بید مشک و شربت صندل

باب دوازدهم در امراضی که عارض میشود در مری و این مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در سوء مزاج مری و این چند نوع است **نوع اول** سوء مزاج از گرمی مری بود علامت او عطش
اندوه و نفع بخوردن آب سرد **علاج** شیره خرفه و شربت خشخاش و لعاب اسپغول و لعاب تخم آبی جرعه جرعه میل نمایند جهت آنکه
بمرور دوا بیشتر نفع بیابد و در میانه کتف ها صندل بگلاب سوده و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز گذارند و بموم روغن دا
مالند و غذای شوربای مرغ بسماق و آب غوره سازند **نوع دوم** در سوء مزاج که از رطوبت در مری شود علامت او عدم تشنگی
آب دهن و لعاب بسیاری رطوبت **علاج** تنقیه معده از رطوبت و خوردن گلقند که در و مصطگی انیسون بود و طباشیر زرد اطر
خاییدن مصطگی و ترنفل و گوشت عصافیر و کبک بریان کرده با آب کا زیره و کرویا و غیره **نوع سوم** سوء مزاج بارد در مری علامت
قلت عطش و نفع بخوردن آب گرم **علاج** آب عسل و مثلث و آبی که در و مصطگی و انیسون جوشانیده باشند و غذا نخود آب بداده
و گوشت کبوتر **نوع چهارم** سوء مزاج که از یبوست در مری شود علامت او خشکی دهان و یبوست ثقل **علاج** شربت بنفشه و نیلوفر
تخم آبی و اسپغول و خوردن شیر تازه بقند و شوربای چرب مرغ و زرده تخم مرغ نیم پخته و موم روغن در میانه شانه و سینه مالند
و چربی بطه و مرغ و مسکه و حریره که از آرد گندم بروغن بادام پخته باشد میل نمایند

فصل دوم در اورام مری و این دو نوع است **نوع اول** ورم که از گرمی بود علامات او ورم شدید در میانه کتف
اندوه و تپ و تشنگی و بدشواری چیزی فرو بردن و هرگاه مرد کند تپ تسکین یابد **علاج** فصد اکحل و شیره خرفه در

اهتوت که در آب کاسنی حل کرده باشند و در میانه کتفها صندل و گلاب و اگر ورم دیر تحلیل یابد مغز فلوس حل نموده با آب اندک روغن
ادام بر و آمیخته سیل نمایند و در میانه شانه و کتفها آرد جو و گل بنفشه و خطمی که در و اندک روغن باشد گذارند و اگر سرد بود شیر و روغن بادام
به جرعه فائده دارد و حریره از آرد گندم و نشاسته و روغن بادام و قند سازند و از اشیاء گرم احتراز نمایند **نوع دوم** ورم سرد که
بری بود علامت او عدم حرارت و عطش و ثقل و بد شواری چیزی فرو بردن **علاج** آب عسل و شربت بنفشه و چرب کردن میانه کتفها بروغن
زیت و زنبق و بابونه و نخود آب که در و کرنب و شبت بود و زیره و کردیا

فصل سوم در تفرق اتصال که حادث شود بمری و این دو نوع است **نوع اول** که از امتلائی عروق بود
علامت او بقی خون برآمدن بعد از کثرت طعام و شراب و استحمام دیگر بسبب جراحت که حادث گردد و علامت او تقدم جراحت و درد در
موضع جراحت یا تاکل از خلط تیز شود علامت او گزیدن شدید در موضع تفرق **علاج** صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی نرم کرده بجا
بند و آب بخورند و غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت **علاج** نفث الدم نمایند **نوع دوم** در تفرق اتصال که از ضربه یا سقطه
شود علاج نفث الدم باید کرد

فصل چهارم در امراضی که عارض شود بمری انطباق المری یعنی بهم فرو شدن مری چنانچه در علل خوانیق علامت آن امتناع
شدن چیزی بگلو علاج خوانیق دیگر عسر ابتلاع سبب او سوء مزاج مری علامت او آنکه چیزی بگلو تواند فرو برد و اگر فرو برد دیر گذرد
از حرارت بود آب مورد نفع دارد و اگر از برودت بود ماء العسل نفع بود و اگر از رطوبت بود کثرت آب دهان **علاج** تبدیل مزاج
با رب و غرغره با آب کامه و عسل و تجبین در میان کتف سوم روغن طلا گذارند دیگر جراحت در مری سبب او جوشش و دادرام
طلا گرم معده و غیره بود علامت او درد وقتیکه چیزی فرو برد از لقمه و مثل آن **علاج** آب کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام
لعوقی سازند و هر زمان در دهان میگرفته باشند و مرهم ابیض که از زرده تخم مرغ و سفیده رصاص ساخته باشند نهند

	باب سیزدهم در امراض معده مشتمل بر بست و یک فصل	

فصل اول در سوء مزاج گرم در معده و اسباب و علامات و علاجات آن آنچند نوع است **نوع اول**
سوء مزاج گرم در معده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد علامت او جشا دخانی و حرارت اندوه و خشکی دهان و فاسد شدن
غذای لطیف در معده **علاج** شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب غوره و آب انار بین و اگر حرارت قوی بود قرص کافور بر آبی که آب
کرده باشند دهند **صفت قرص کافوری** طباشیر صندل ابیض مغز تخم خیار تخم خرفه از هر یکی ده مثقال گل سرخ چهار مثقال
ربع مثقال زرک گل ارمنی از هر یک پنج مثقال کوفته با آب آبی قرص سازند از هر یک مقدار مثقالی یکی بدوغ گاو و یکی بدو
به آب غوره و یکی دیگر با آب لیمو و آب یا رج روز دیگر میل نمایند بدین ترتیب گرمی معده و تپ و تشنگی را ساکن میسازد و معده را
گلشکر سرخ و آب کشنیز و کاهو و آب سرکه و اگر ضرورت شود اندک کافور و تراغنه کرده و آب غوره طلا سازند و غذا مرغ که
با آن قتق آب غوره و لیمو و انار کرده باشند و گوشت بزغاله و بره شوربای آن اگر او کشنیز و سیب و آبی لعر دو خیار فائده کلی دارد **نوع دوم**

سوء مزاج بارد بی ماده علامت او ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و لاغری بدن و قراقر و نفخ بخوردن چیزهای گرم علاج
کندر و بادیان رومی و تخم کرفس بود و سکنجبین عسلی و ترمس ورد و صفت آن مصطگی گل سرخ از هر یکی دو مثقال کهربا پودینه خشک عود
هر یک مثقالی و نیم نرم کوفته ترمس سازند مقدار درمی و یکی را بمیبه یا شربت فواکه اختیار نمایند و جوارش کمونی و جوارش
فائده دارد و اگر در سرما و هوای خنک بسیار گشته تریاق کبیر وزن درمی میل نمایند و دواء المسک یا میبه و اطریفل و غذا شوربای
نخود آب و گوشت کبک و عصافیر و این غذا معده را قوت میدهد گوشت مرغ فربه یا گوشت گوسفند جوانی و آب نخود
و دارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و بر معده سنبل و قرفه و عود و قرنفل و عنبر و افسنتین از هر یک دو مثقال زعفران
نرم کوفته بشراب یا آب طلا سازند و بر معده روغن مصطگی و سوسن طلا کنند نوع سوم در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا
او تلخی دهان و بیرون آمدن صفرا بقی و آروغ بوی ناک بعد از خوردن طعام و تشنگی و غثیان و درشتی زبان و زردی او علاج قی به
سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت لیمو و آب نارین و آب غوره شربت سیب و اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افـ
یا تمر هندی و آلو بخارا و اگر ماده در جرم معده قرار گرفته علامت او آن است که دل بهم برآمدن دائم باشد ایارج فیقرا دهند چنانکه
حکیم گفته که اگر خواهند که معده را از اخلاط گرم که در جرم معده در آمده پاک سازند افسنتین رومی دو مثقال گل سرخ سه مثقال بیکـ
بجوشانند و آب آن را بقند سفید شیرین ساخته نیم مثقال صبر در و حل کرده دهند و اگر از جهت حرارت جگر صفرا بمعده آمده علامت او
غثیان ساکن شود ساعتی پس از آن عود کند علاج فصد و اسهال بماء الجبن با سفوف مسهل یا بحب صبر که در و محموده شوی
یا با آب انار بین معصور و تقویت معده بمیبه و گلقند که با آب لیمو ساخته باشند نمایند غذا مرغ فتق آب غوره و آب لیمون و تقو
بسکنجبین سفرجلی یا گلقند که در و ساق و طباشیر و ریوند جهت قوت جگر انداخته باشند اختیار نمایند نوع چهارم در سوء
که از ماده بلغم شود علامت او غثیان و دیر طعام هضم شود و آب فتق از دهان و کثرت خواب علاج شربت ماء الاصول و
و آب بادیان و کرفس بعد از آن قی با آب شبت و سکنجبین عسلی و اسهال با ایارج فیقرا و ترید صفت آن ترید سفید نیم مثقال
دانگی غاریقون نیم درم زنجبیل دانگی حب بلسان عود بلسان دارچینی زعفران سنبل قرنفل از هر یک نیم دانگ به آب کرفس
سوده اختیار نمایند و ترید ابیض ده درم زنجبیل نیم درم قند پانزده درم شربتی سه درم بود معده را بهلیله مربی و بقرص ورد و
پودینه و گلقند که از بادیان رومی و مصطگی ساخته باشند قوت دهند و اصلاح معده بمعجون کمونی و جوارش عود و عنبر و
سفرجل اگر اسهال بود نمایند و خاییدن مصطگی فائده دارد و این سفوف نفع کلی دارد گل سرخ دو درم قلقل درم زیره تخم
از هر یک نیم درم نرم کوفته شربتی نیم درم تا درمی بود و غذا عصافیر بریان و گوشت مرغ و کبوتر و مثلث جهت قوت
فائده دارد نوع پنجم سوء مزاج که از ماده سودا بود علامت او بسیاری میل بسوی طعام با وجود ضعف هضم و کثرت
و سوزش معده و ترشی دهان و بیرون آمدن سودا احیاناً و ترنت و غم بسیار علاج تنقیه معده از سودا بقی و آب
شبت و ترب بشربت سکنجبین اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون یا حب افتیمون و مداومت حمام

نخود آب و گوشت مرغ با آب سماق و آب انار و اگر او نخود نیم کوفته سازند

فصل دوم در اورام معده و این چند نوع است **نوع اول** در ورم دموی که نام او فلغمونیا در معده گویند علامت او
تب تیز و حرارت و ماند وه در معده و ظهور ورم و سرخی زبان و خشونت و شدت عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف یا درد
ی در معده **علاج** فصد و آب انارین اگر طبیعت قبض بود انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی نیکوفته مثقالی تمر هندی ده مثقال
گل سرخ دو درم بجوشانند و در آب مغز فلوس هفت مثقال شیر خشت دوازده مثقال حل کرده میل نمایند و قرص طباشیر با آب غوره
در ورم بود و درد تسکین یابد ماش مقشر غذا سازند و جلاب و آب انارین و آلو میل نمایند و بر معده بنفشه و عنب الثعلب
و جو با آب لسان الحمل گذارند و ضماد از اکلیل الملک و بابونه و گل سرخ و سنبل و صندل نرم کوفته بگلاب بر معده و شیر گرم نهند
و تشنگی غالب بود و آب هندوانه و اگر قبض بود حقنه نرم سازند و جائز نیست در ورم معده اسهال و مقی قوی و آب تمر هندی
ودی بخار را اختیار نمایند و رب آبی و رب انارین اگر طبع نرم بود شربت لیمو یک دام مصطگی یکدرم عود انیسون دو درم کوفته
بقند یا بگلاب بچهار روز اختیار نمایند ورم معده را فائده کلی دارد **نوع دوم** در ورم صفراوی علامت او تب تیز و اندوه
و تشنگی و کرب و درد **علاج** فصد و اندک خون بردارند و اسهال صفرا بجهار شربت و حقنه و گلقند و گلاب خورند و عرق کاسنی
و بید مشک و عرق گاوزبان فائده دارد **نوع سوم** در ورم بلغمی که در معده بود علامت او تب نرم و کثرت آب دهان و سقوط
شهوت و نفخ در معده بغیر صلابت **علاج** آن است که در اول عرق بادیان و گلاب با کرفس و روغن بادام دو درم یا یک پیاله
و قنا میل نمایند و تریاق فاروق و تریاق اربعه فائده دارد و بگلاب و ماء الاصول اختیار نمایند و روغن گل و روغن مصطگی
بر معده مالند و ضماد جهت دفع ورم معده مصطگی دو درم اکلیل الملک هفت درم بیخ خطمی حلبه بابونه شبت تخم کتان از هر یک پنجدرم
بنفشه عنبر لادن مرّ از هر یک شش درم صبر چهار درم زعفران سه درم مقل کتیرا کندر افسنتین از هر یک دو درم پیه مرغ مغز قلم گاو از هر یک
ده مثقال موم هفت مثقال صمغ و زعفران بگلاب حل نمایند و پیه مرغ و مغز قلم گاو و موم بر روغن سوسن یا روغن گل
گداخته و باقی ادویه را نرم ساخته مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معده گذارند و معده را بر روغن سنبل
و روغن چرب سازند و اگر ورم تحلیل نیابد اسهال بر فق بحب صبر که در سقمونیای مشوی باشد اختیار نمایند و غذا اگر
... نباشد شوربای مرغ که در وی چقندر و کرنب باشد و بدل آب عسل آب میل نمایند **نوع چهارم** در ورم صلب سوداوی
علامت او صلابت و فکرهای فاسد و خشکی در چشم **علاج** شربت ماء الاصول و بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هر یک مثقالی بجوشانند
و قند شیرین ساخته چند روز بنوشند و اگر قبض طبیعت بود مغز فلوس هفت مثقال حل نمایند و روغن بادام مثقالی بدان
افزوده اختیار نمایند و این ادویه را بر معده گذارند بنفشه پنج مثقال گل سرخ سنبل سعد از هر یک سه مثقال مصطگی دو مثقال تخم حلبه
... مثقال نرم کوفته بلعاب تخم کتان بسازند و بر معده گذارند و بهتر او آن است که گاهی بچیزهای محلل و گاهی بچیزهای ملین که روغن بابونه
و روغن شحم گاو و غیره آمیخته نمایند تا محلل گردد و اگر دیر مانده شود درم قرص سنبل فائده دارد و این ضماد بر معده گذارند مقل

تخم کرنب اترج از هر یک چهار مثقال اشق سنبل از هر یک مثقال سوم سه مثقال روغن ناردین یا گل یازده مثقال صمغها را بشراب
حل نموده باقی ادویه را کوفته و موم در روغن حل ساخته بهم آمیخته طلا سازند دیگر در معده از صلابت مثانه ورم پیدا میشود ضماد
و شهمگی اکلیل الملک و سنبل و مقل و موم در روغن گل یا گنجد و گفته اند که در ورم صلب معده سه مثقال روغن بید انجیر بطبیخ خیارشنبر یا ماء الاصول
سه روز میل نمایند فائده دهد و ایارجات کبار و تریاق اربعه میل نمایند **نوع پنجم** در دبیله معده یعنی ورم عظیم که آنرا خراج نام گذاشته
و گاهی قرحه عظیم میشود علامات آن لاغری بدن و تشنگی و تپ دور و صلابت در معده و قلت بول و اسهال و قی و سردی اطراف و گاهی درد
در معده حادث میگردد و نضج یافته خراج میشود علامات آن و هم و ضربان و قشعریره و اختلاف حرکت و خون **علاج** دبیله در ابتدا فصد نمایند
و اگر ورم صلب بود تخم حلبه تخم مرو خارخسک از هر یک ده مثقال نرم کوفته بشیر بجوشانند بر روغن کنجد یا گل بر ورم گذارند دوا
خشخاش تخم قی پنج مثقال حلبه تخم مرو از هر یکده مثقال خارخسک نرم کوفته بشیر بجوشانند و طلا کنند و هرگاه اثر نضج ظاهر گردد
تا معده را بچیزی گرم مثل نان و غیره گذارند تا معده بعصر ورم را بگشاید و اگر ما بقی ریم معده بیرون آید به آب کاسنی و صبر حل نموده
نمایند و این دارو جهت آنکه جراحت معده را نیک سازد اختیار نمایند کندر کهربا خون سیاوشان گل ارمنی از هر یک برابر

اندک اندک فائده دارد

فصل سوم در درد معده و آن چند نوع است **نوع اول** که بسبب نفخ شود یا بسبب غذا مثل امرود و عدس یا بسبب
حرارت و غیره علامات آن تمدد و جشا و فواق و هیجان درد بعد از قرار گرفتن طعام در جانب چپ بالای سپرز و قراقر هرگاه دست
گذارند **علاج** ارزن و سبوس و نمک گرم گذارند و جوارش کمونی دهند یا دهن کندر و کرویا و گلاب و گلقند و عرق بادیان
و اگر بسبب طعام موذی واقع شده باشد تنقیه معده بقی مناسب **نوع دوم** درد معده که بسبب ضعف او واقع شود علامات آن
که هیجان درد بعد از خوردن غذا ساکن نشود مگر بقی یا باسهال **علاج** تقویت معده و تنقیه بحب ایارج و حب غاریقون و این دوا
دارد صفت آن جند بیدستر سنبل سلیخه زعفران قسط از هر یک دو مثقال افسنتین بزرالبنج میعه تخم کرفس از هر یک دو درم ادویه
کوفته بعسل قرصها سازند هر یک بقدر درمی یکی از آن بگلاب یا عرق بادیان اختیار نمایند **نوع سوم** درد معده که بسبب صفرا شود
و زبان و بیخوابی و شدت درد **علاج** اسهال صفرا و قی بمطبوخ هلیله زرد و گلقند که در مصطکی و انیسون باشد و اگر به لیمو و گلقند
نفع تمام دارد دیگر اگر درد معده از بلغم شود **علاج** قی به تخم ترب و شربت و جهت القی بشربت سکنجبین عسلی نمایند و زنجبیل پرورده
معجون مادة الحیوة و آب کامه و قمیں و غرغره نمایند و اسهال بلغم و روغن مصطکی در معده مالند دیگر بسبب سودا عارض شود
قی بمطبوخ افیتمون و معجون نجاح فائده تمام دارد دیگر بسبب کرم معده درد عارض میشود **علاج** اخراج نمایند برنگ کابلی

دو مثقال در تخم ترکی مثقال بگلقند آمیخته میل نمایند

فصل چهارم در جوع بقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بغایت بغذا احتیاج بود و معده متنفر و غیر راغب و آن چند نوع
نوع اول از جهت برودت فم معده علامات آن ضعف قوت لاغری بدن و احساس سردی در فم معده و غشی بسیار است که عارض میشود

ن راکه دریای گذشته مسافر باشد علاج در حال غشی آب سرد بروی پاشند بوهای خوش مثل عود و عنبر و گلاب صندل در پیش بینی
د این دارو بر معده گذارند گل سرخ هفت مثقال سنبل سه مثقال مصطگی عود از هر یک دو مثقال بشراب یا گلاب طلا سازند و بغذا
لطیف میل نمایند نوع دوم جوع بقری که از بلغم شود و فاسد سازد مزاج معده را علامت او آنکه اعضا همه گرسنه و غشی و ثقل معده
ج استفراغ بلغم و تسخین معده و این قسم خالی از اشکال نبود زیراکه باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد
سوم از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید در جمیع بدن پیدا شد علامت او تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و غشی در وقت
علاج در حال غشی معلوم است بعد از آن غذاهای سرد مثل آب سیب و آبی و شربت زرک و شربت لیمو و نارنج و دیگر لواج و غوره
که به یخ خنک کرده باشند

ب **پنجم در شهوت کلبی** یعنی حرص و زیادتی و آرزوی طعام و ماکولات بود چنانکه از طبع کلاب آید و این چند نوع است **نوع**
از خلط حامض که در سر معده بود علامت او جشاء ترش و قلت عطش و سرعت انحدار طعام میل نمایند و قی برآید و بعد از آن میل طعام غالب
علاج تنقیه معده با یارج فیقرا یا حب صبر چند کرت و غذا مرغ فربه و شوربای چرب که در و دارو های گرم بود و گوشت
بط و معجون کمونی اگر لین طبیعت بود جوزی **نوع دوم** جوع کلبی که سودا بسر معده از سپرز ریزد علامت او گزیدن شدید در سر معده
ت خوردن و کثرت براز **علاج** فصد باسلیق یا اسلیم بعد از آن اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و ماء الاصول و معجون افتیمون
بر سپرز گذارند و بر سپرز ضماد و این ضماد را بر معده گذارند بادرنجبویه هفت مثقال پرسیاوشان پنج مثقال نرم کوفته بگلاب گذارند و گوشت
بره و مرغ فربه که در شوربای آن دارچینی و خولنجان و عود باشد **نوع سوم** جوع کلبی که از استفراغ بسیار یا گرسنگی طول یا
یده و چنانچه دافع را میشود علامت او لاغری بدن و ضعف قوت و تشنگی **علاج** غذای قوی مثل کله و پایچه و گوشت گوسفند
زره و سماق و شربت لیمو و شربت فواکه و آب انار بین دیگر از حرارت مفرط که در معده بود جوع کلبی میشود علامت او تشنگی و تلخی
علاج ربهای قابض مثل رب آبی و رب سیب و رب غوره و انار و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیم بخت و ضماد معده بگلنار
سرخ و صندل و جوارش سفرجلی و اطریفل و تضمید معده بغیر لاوه و روغنها بر معده مالند مثل روغن مصطگی

ششم در ورخم وفساد شهوت و میل طعمه رویه مثل شهوت گل و انگشت و گچ و اسفیداج و غیره و اکثر این علت
حامله را در ابتدای حمل میشود و این دو نوع است **نوع اول** که از خلط بلغم که در سر معده بود **علاج** قی تخم خبث و
بیخ سوسن بشربت سکنجبین و اگر قوی تر خواهند جوز القی اضافه نمایند و بعد از قی این دوا میل نمایند شاه بلوط سه مثقال مویزدانه
برده دو مثقال انیسون دو مثقال پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یک سه مثقال نرم کوفته بعسل سه مقدار ادویه بسازند
مثقالی اختیار نمایند و اسهال بحب صبر و حب ایارج اقا و نمایند شهوت این اشیا برطرف میسازد و بعد از هفته این دوا میل نمایند
انار دکنار بز باز از هر یک یک جزو قند مقدار همه نرم کوفته مقدار مثقالی خورند و بعد از آن مثلث و ماء العسل
بادام با عسلی و خاییدن مصطگی پس از طعام و پیش از طعام فائده دارد و معده را بشربت آبی و سیب و معجونها که مقوی

معده بود قوت دهند و غذا مرغ و نخود آب و دارچینی و زیره سازند و کباب از گوشت کبوتر و مرغ که بر و قلفل و پیاز و دارچینی یا
باشند میل نمایند و پسته و مویز و کشمش و غیره نقل نمایند و سزاوار آنست که در علاج این مرض تاخیر ننمایند جهت آنکه خوردن این
مزاج تمام بدن را فاسد میسازد و منجر باستسقا میشود **نوع دوم** فساد شهوت طعام که از خلط تیز و شور در معده میشود علامت او
غثیان و تلخی دهان و شوری **علاج** تنقیه معده بقی و سکنجبین و آب گرم چند کرت و اسهال با ایارج فیقرا و تقویت معده بشربت سیب
و مبالغه خوردن دوایه گرم نمایند و اگر اشتهای نان چاشت ترا شود قی و اسهال نمایند جهت آنکه موجب آن میشود که بچه خطا کرده دیگر
معده بقرص عود و شربت سیب و آب انار نمایند و این سفوف بدهند زیره کرمانی و انیسون از هر یک دو درم سعد و
پستی و باغی از هر یک یک مثقال بلیله و هلیله و آمله از هر یک دو مثقال و مقدار مجموع قند کوفته شربتی دو درم به آ
و غذای مرغ فربه با آب غوره و آب انار و در شوربای آن نعناع و اسفاناخ و از فواکه آبی و سیب و انار

فصل هفتم در وجع فؤاد یعنی درد سر معده و این را وجع فؤاد گویند جهت آنکه نزدیک بدل است و اکثر مردم درد دل
علامت او شدت درد و غشی شدید و سردی اطراف و کرب باشد **علاج** بسکنجبین و آب گرم و اسهال با آب تمر هندی و آلو بخارا
و گلاب و شربت بزوری و شربت دینار و حقنه نرم نمایند و غذا مرغ در آب آن نخود نیم کوفته و سفوف ازین ادویه انیسون و
سنبل دارچینی زنجبیل گل سرخ تخم کاسنی از هر یک مثقال ریوند دو درم قند مقدار همه نرم کوفته هر روز درمی

فصل هشتم در عطش و این چند نوع است **نوع اول** تشنگی که از سوء مزاج گرم و از یبوست شود علامت او خشکی دهان و
اندوه علاج شربت سکنجبین و شربت لیمو و شیر خرفه و آب غوره و آب انار ریز در آب تمر هندی و آلو بخارا و اگر یبوست غالب بود با
و آب کشک جو یا شربت نارنج بلعاب اسبغول و لعاب تخم ریحان و شربت بنفشه و آب انار شیرین میل نمایند و این قرص بسازند مغز تخم
بالنگ تخم خرفه از هر یک دو درم صمغ عربی کتیرا نشاسته طباشیر صندل سفید از هر یک درم کافور ربع درم در بسینه آب خرفه و آب
گذارند به آب جو سرشته بیخ خشک سازند و چون گرم شود بردارند و باز خشک نموده گذارند و گلاب صندل با روغن بادام با
بر معده نهند تسکین عطش مینماید و دیگر آنچه تسکین که از غلبه یبوست شده مینماید این حب است مغز تخم خیارین کتیرا صمغ عربی از
حب نموده در زیر زبان گیرند و آب امرود چینی یک کاسه و آب سماق که بگلاب ساخته باشند نصف آن صاف نموده به
ولقند بقوام آورند تا تسکین دهد عطش را غذا مرغ و قلیه کدو و اسفاناخ و کشک جو بگوشت گوسفند جوان و گوشت مرغ و
تمر هندی و آلو بخارا و سماق و آب هندوانه و زرک بنفشه نگاه دارد و نقره و یاقوت در دهان گرفتن عطش را برطرف میسازد نوع
از صفرا بجانب معده ریزد عطش شود علامت او لذع و تلخی دهان و قی تلخ و اندوه و خفقان **علاج** قی بشربت لیمو و نارنج و شیر خرفه و
بارد دیگر تشنگی از بلغم شور غلیظ در معده میشود و این را عطش کاذب میگویند علامت او شوری دهان و قی بلغم و غثیان و کرب و تسکین
جواب بقی علاج قی با آب گرم و سکنجبین و اسهال بحب ایارج و خوردن آب بادیان با آب گرم میکند از دل بلغم را و عطش را
و غذا گوشت مرغ بریان کرده و نخود آب **نوع سوم** تشنگی که از گرمی سینه و دل و سوزش میباشد علامت او حرارت این اعضا و

عطش بهوای سرد بیشتر از آنکه آب سرد خورد علاج آن نسبت که در هوای ضع خوش هوا منزل سازند و بر معده صندل و گلاب و کافور
ده آب هندوانه و آب خیار و شربت صندل و شربت سیب و دواء المسک بارد و شراب ریبق رقیق که در آب کاهو آمیخته باشد تسکین
بید هد و اگر سبب تشنگی حرارت آفتاب یا آتش یا دهای گرم بود یا بار آب سرد نهند و روغن گل بر سر ریزند و در دهان اندکی تمر هندی
ی زرد آلو گیرند دیگر بسبب خوردن شراب یا اشربه غذاهای گرم مثل سیر و پیاز و آب دریا و طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی شور و غیره
ارض میگردد علاج اشربه و اغذیه سرد و اگر خون غالب بود فصد نمایند و دوغ و شیره خرفه فائده دارد دیگر بعد از استفراغ دوا و سهل
شو علامت او خشکی دهان علاج شربت لیمو و نارنج و آب غوره و لعاب تخم آبی لعاب اسبغول و مالیدن اعضا بروغن بادام بعد از حمام و دیگر
بهت خوردن برف و یخ عارض میشود در وارح و خون بمعده متوجه میگردد و حاصل آید و گرمی موجب تشنگی میشود و جهت دیگر
سبب خوردن برف و یخ سردی در معده میشود و موجب کثافت بلغم و رطوبات که معده از و ایذا یابد و موجب حرارت گشته تشنگی
میگردد یا آنکه سردی قوی از خوردن یخ عارض گشته چون سردی عارضی زائل گردد بسبب گرمی معده گشته عطش پیدا میشود
علاج شربت سکنجبین جرعه جرعه آب گرم و زنجبیل پرورده و آمله و هلیله پرورده و شربت لیمو.

ال تهوع و غثی و قی و تهوع غثی حالتی باشد معده را که بآن حالت اقتضاء حرکت قی کند و تهوع حرکت معده بود و چیزی
ن دفع نشود و قی حرکت معده بود بدفع چیزی از طریق دهن و این چند نوع است نوع اول قی که از ماده صفرای گرم که
بود عارض گردد علامت او تشنگی و تلخی دهان داند و وه و گزیدن معده علاج قی بشربت سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت انار و لیمو
و آب غوره و اسهال با ایارج فیقرا که در و محموده مشوی باشد یا شربت گل مکرر که مقوی بقدر محموده بود بعد از ان مواظبت
ا از گلاب و سرکه و آب آبی و قند یا شربت زرشک و گاهی سفوف از سماق و غوره خشک و زرشک و طباشیر و پوست پسته از هر یک
ند مقدار مجموع و یک درم طباشیر تا دو درم با آب انار ترش یا سیب ترش منع قی مینماید و مرغ بریان که با آب غوره
نمایند نفع کلی دارد و اگر طبیعت قبض بود حقنه نرم یا لبشافه که از خطمی و بوره و قند ساخته باشند و اگر ماده دیر مانده شده علامت
ت که دائم در معده ایذا باشد علاج آن است که گل سرخ و طباشیر را به آب سیب آمیخته میل نمایند یا طباشیر برب آبی یا آب سیب
ا انار و اگر داز نان که در تنور بریان کرده باشند بهم آمیخته میل نمایند و برب آبی یا شربت انار و پودینه در دفع قی و غثیان
و محجمه بر شکم نزدیک ناف نهند و اگر بدین نفع نشود محجمه دیگر بر میانه کتفها گذارند و بپیچند و حیله نمایند که بخواب روند و بدین طریقه که
ساخته بر فوق آن زاحرکت دهند و اطراف و دست و پا را نرم بمالند و اگر شربت انار و پودینه و شربت آب سیب ترش و امثال این
تسکین قی نشود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا فصد یا تعلیق نمایند شربت بدین طریقه سازند آب انار میخوش یک کاسه قند
ال پودینه یک دسته آب آن را بگیرند عود خام و مصطگی کوفته از هر یک مثقالی آمیخته نموده هر روز پنج مثقال اختیار نمایند
ی و دیگر تخم گل سرخ سماق از هر یک پنج درم مشک دانگی نرم کوفته با آب انار ترش یا آب آبی میل نمایند غذای شوربای مرغ و گوشت
بریان سماق کوفته مثل انار و آب سیب نوع دوم قی که از بلغم بود علامت او شوری نفخ و زوال قراقر و کثرت آب دهان

علاج قی تخم ترب و شبت و سکنجبین با عسل بجای سکنجبین پیاز زند و قی با آب گرم و عسل و روغن زیت پیاز زند تنقیهٔ ماده با یارج فیقرا یا
ایارج و تقویت معده بشربت انار و پودینه و هلیله مربا و زنجبیل مربا و درده یا جوارش عنبر یا دواء المسک و شربت قابض و دواد
نکنند با دام که تنقیه ماده نکرده باشند و اجتناب از غذای غلیظ که از وی بلغم حاصل شود مثل فواکه و شیر نمایند و روزه در یا هند
غذای سریع الهضم که از گوشت مرغ و تیهو و کبک پیاز زند و زنجبیل و هلیل و قاقله و دارچینی و قرنفل از هر کدام یا مجموع آنچه مصلحه
در شوربا آمیخته نمایند و اگر در طبیعت قبض بود و یبوست غالب بود حقنه و شافه فائده دارد نوع سوم که از ماده سودا بود
و ترشی و هان بیرون آمدن سودا که از و زمین بجوشد و مگس نزدیک او نشود علاج آن است که بحقنه ماده را با سفل میل نما
بر معوا اکلیل الملک داشته و موید نرم نموده بشراب آمیخته گذارند و هیچ چیز در دفع قی بهتر از قرص یاد س نیست صفته
تخم کرفس انیسون افسنتین از هر یک دو مثقال سلیخه سه مثقال فلفل مثقالی جند بیدستر افیون از هر یک ربع مثقال عسل بمقدار آنچه قرص
شربتی مثقالی بود و غذا گوشت مرغ بریان کرده و مطجنه سازند دیگر قی بسبب فساد غذا در کمیت و کیفیت یا آنکه بغیر ترتیب داده
علاج تنقیهٔ معده و خوردن آب شیر گرم و روغن گل در سر مالند بر شکم و پهلو با خرقه گذارند و پا ها و دستها را با روغن زیت چرب و پیاده
حمام فائده دارد و جوارش سفرجلی بمقدار یک درم میل نمایند نوع چهارم در قی که در بحران بود و این قی خوب نیست اما قی خوب آن
که به آسانی بر آید و یا غلبه نباشد و قی بد آنست که بسیار بود و رنگ او زنگاری یا کراثی بود زیرا که این قی دلالت بر خلط بد دارد علا
قی بحران درد سره و معده در رفتن آب دهان و غثیان و بیخوابی علاج حرارت معده را در تب بشربت نیلوفر تسکین دهند و در
اقسام شربت انار و پودینه دهند و دیگر قی بسبب کرم معده میشود علاج آن است که باد و یه که مذکور خواهد شد و علاج لو خ
دیگر اصحاب معده ضعیف غشی و قی عارض میگردد علاج شربت لیمو خاییدن مصطگی نوع پنجم در قی که خون بر آید از معده و یا
از جگر و از مری میباشد سبب او قرحه درین اعضا و کشاده شدن رگی بود بجهت ضربه یا فریاد زدن یا امتلا و یا شیء تیز یا رطوبتی
ساخته عروق را و جهت امتلا که از خون پر شده یا از سبب آنکه ادویه گرم بسیار خورده شدن خون گرم گشته یا بجهت ریختن خون
مثل جگر و سپرز و قتی که خون بینی واقع شده روان گردد و بمعده بمرتبه که شعور بان نداشته باشد علامت آنکه خون از معده بو
کمتر بود و اگر از فم معده بود درد زیاده تر شود و علامت آنکه از کبد و سپرز است عدم درد و بیشتر این علت درین اعضا گردد
است که خون سیاه از سپرز دفع میشود بمعده و قی میکند بی الم دیگر و ای علاج شربت انجبار و فصد باسلیق بکنند و فصد لکی
خون گیرند و قرص کهربا صفت آن خشخاش سفید و مصطگی و کهربا از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال صمغ عربی و گل
از هر یک مثقالی نرم کوفته قرص سازند شربتی دو درم میل نمایند به آب لسان الحمل یا بشیره خرفه و رب آبی و دیاج با آب لسان ال
و طباشیر فائده دارد و این دوا بسازند گلنار و گل سرخ کهربا صمغ عربی گل رمنی از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال
نرم کوفته شربتی نیم درم بود با آب لسان الحمل و آنچه خون آمدن و قی را بسیار نفع دارد بستن اطراف بود و قرص طباشیر و گلنار و
خوردن دیگر بجهت دفع خون آمدن بسیار اقاقیا و تخم گل و گل مختوم و گلنار و افیون و بزر البنج و صمغ عربی اجزا برابر قرص

ال بود و اگر از جهت ادویهٔ گرم بود شراب یک جزو شیر دو جزو اندک اندک میل نمایند فائده کلی دارد و بر معده طلا از مائده و
یا و گل ارمنی و اندک افیون با آب حب الآس گدازند و غذا کرنج و قتق سماق و اگر ضعف غالب بود در آب مرغ کرنج یا اگر قتق زرک
بسیار با آب انار و اگر خون بقی با دوا برآید در حال نه بندند مگر وقتی که اسراف او موجب ضعف گردد و اگر استرادقی بسیار شود اطراف
قرص کهربا و گلنار خوردن نفع دارد دیگر خون در معده بسته میشود علامت او غشی و عرق سرد و لرزه علاج آن است که اگر گرم
شبت و پودینه جوشانیده باشند بشربت سکنجبین خورده قی نمایند و نیز مایهٔ خرگوش نیم درم خوردن فائده دارد و اگر شیر در معده
شود دو قاشق آب پودینه با دو درم نمک بدو دفعه میل نمایند و اگر از جهت رطوبت بود معجون فلونیا فائده کلی دارد

درهم در فواق و آن حرکت فم معده بود برای دفع موذی و این را فواق جهت آن میگویند که قعر معده با فم معده حرکت

این چند نوع است **نوع اول** در فواق که از چیزهای گرم و صفرای کراثی و زنگاری شود علامت او تلخی دهان و تشنگی شدید
صفرا زرد و کبود و سیاه علاج آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین با آب انارین و اگر مرم در روغن گل یا روغن بادام و سکنـ
ن دفع مینماید فواق را و نان در آب انار مینوش تر ساخته یا با آب امرود یا آب انار رفیسون آغشته نموده میل نمایند و اگر ساکن نگردد
یله از زرد یا یکدرم ایارج فیقرا اختیار نمایند و بستن انگشت پا و دست فائده دارد و غذا شوربای مرغ اگر تپ بود در آن
غ و کدو و قتق و آب انار و غوره و زرده تخم مرغ بسرکه فائده مند است **نوع دوم** در فواق از بلغم علامت او امتلاء دهان است
ت و ثقل معده علاج تنقیه معده بقی و شربت سکنجبین و مصطگی با ماء العسل که در و فلفل و دارچینی و مصطگی و اندک جند بیدستر
سان میل نمایند و بجهت تسخین معده این قرص سازند قسط زعفران گلسرخ مصطگی از هر یک دو درم اسارون درم صبر چهار مثقال
یدرم همه را کوفته بلعاب اسبغول بسازند شربتی نیم درم و قرص محمد زکریا جهت قوت فم معده و باد غلیظ فائده دارد سنبل
ربانی گلنار افیون اندکی تخم کرفس از هر یک یک مثقال نرم کوفته بعسل قرص سازند و یکدرم میل نمایند و بر شکم طلا از جند بیدستر
ن زیت حل کرده باشند گذارند و این سفوف بسازند تخم کرفس سعد زیره کرمانی از هر یک برابر نرم کوفته یک مثقال میل
واز سداب خشک یکدرم با آب عسل فائده دارد و غذا نخود آب بعد از آن گوشت کبوتر که بسرکه پخته باشند و مطبخه با دویه
دارچینی و زنجبیل **نوع سوم** فواق از باد غلیظ که در فم معده و طبقات وی یا در مراق عارض گردد و بسبب کثرت سود علامت او ثقل و جشای
کثرت اکل و سوء تدبیر و بسیار است که این فواق صبیان را میشود از این جهت علاج شرب شراب و تناول اندکی از شراب
ت تریاق اربعه با آب پودینه و خائیدن مصطگی و پودینه و زیره و زنجبیل و بر عطش صبر نمایند **نوع چهارم** فواق که از جهت عروض
شود علامت او قلت عطش و بسیار عارض میگردد پیران را و کسانی که امراض دراز کشیده اند علاج فم معده را اگر سوء مزاج ساده بود اصلاح
غذیه داد و دیگر فواق از جهت خشکی و یبس که غالب میشود بر فم معده و این فواق بد است علامت او آنکه بعقب استفراغ
ی طویل و جوع مفرط شود علاج کشک جو بروغن بادام و شربت خشخاش و شیر تازه و حریره سبوس گندم بروغن بادام
و آب انار شیرین با کیپای و شوربای مرغ و این طلا بر معده گذارند آرد جو گل خیرو آب عنب الثعلب و روغن گل یا روغن بادام آمیخته نمایند

دیگر فواق بسبب ورم جگر پیدا شود علامتش تپ تیز و غثیان مفرط علاج فصد باسلیق آب عنب الثعلب و آب کاسنی که در وی خیار شنبر حل کرده باشند شربت انار

فصل یازدهم در ضعف هضم و فساد او و تخمه ضعف هضم آن است که طعام از معده چنانچه باید نگذرد بلکه زمانی بیشتر از عادت بماند اما سوء هضم و فساد او آن است که طعام هضم نشود در معده هضم خوب بلکه هضم بد گردیده بوی بد و جشاء و غثی و سوزش در معده شود اما تخمه آن است که طعام هضم نگردد و باقی بماند و اسباب این هر سه یکی است اگر معده ضعیف بود هضم دا اگر ضعف قوی بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم دیگر معلوم باد که هضم بقعر معده میباشد نه بفم معده چراکه بفم معده از عصب و قعر معده لحمانی و میل و شهوت طعام تعلق بفم معده دارد و این چند نوع است **نوع اول** که جرم معده ضعیف بود و علامتش که بعقب قی بسیار و عقب امراض مزمنه دراز یا ضعف هضم و ضعف شهوت لاغری بدن و نرمی شکم **علاج** شربت حب الآس و نعنا اطریفل صغیر و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان که در وی دارچینی و زعفران و زیره بود سریع الهضم بود مائل بقبض قبق سماق و آب غوره و یا رب انار رسانند و معجون جوزی فائده دارد و این طلا مجرب است گلنار مصطگی از هر یک مثقال افسنتین صبر از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل سعد سنبل از هر یک دو درم نرم کوفته بگلاب یا شراب طلا سازند **نوع دوم** در حدوث ضعف قوای معده چهار قوت است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اما علامت ضعف جاذبه یعنی قوتیکه غذا را میکشد آن است که غذا در مری دراز بماند و خفقان و غشی و اندوه بود علامت ضعف ماسکه یعنی نگاه دارد لرزیدن معده و گمان می برد که هر گاه حرکت خواهد کرد رد خواهد شد و علامت ضعف هاضمه آن است که غذا نشود بدن را آنچه تناول نمایند و بیرون آمدن براز غیر متغیر و منجر میگردد علامت ضعف دافعه آن است که در تهی گاه زیر ناف نفخ و الم بود و علاج هر یک مذکور میشود انشاء الله تعالی **علاج** ضعف جاذبه شربت لیمو شربت فواکه و سیب مربی صندل و مربه غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بریان کرده و با دارچینی و زعفران و زیره و شبت و بعد از آن بفرمایند که چند قدم برفق روند و اطراف را بمالند و طلای مذکوره بر معده نهند علاج ضعف ماسکه از ماده مزلقه و گزنده و شربت لیمو و رب آبی و رب سیب و رب انار و کشک جو و جاورس و برنج و عدس با گوشت مرغ و تیهو و کبک بریان کرده قبق آب غوره و انار و طلا از صندل و گلنار و طباشیر و گل سرخ و ورق حب الآس یا آب یا آب سیب و شربت حب الآس و میوه مثلث **علاج** ضعف هاضمه مزاج سرد جوارش عود و اطریفل صغیر و کبیر و شربت سکنجبین سفرجلی و شربت فواکه و غذا آش سماق با لیمو و طلا از یاسمین و روغن بلسان عود و سنبل و مصطگی و بر معده روغن مصطگی مالند علاج ضعف دافعه تلیین با آب جبن و گلقند و گلاب و مطبوخ خیار شنبر و عرق کاسنی و گلاب و بادیان **نوع سوم** در ترش شدن طعام در معده اگر اندک بود دبادیان رومی و قند سفوف سازند و الا گوارش عود و عنبر و قرص عود و اطریفل کبیر و معجون سفرجل مسهل و شربت لیمو قلیه خشک و مطنجه و از شوربا و اشکنه پرهیز نمایند و گوشت که مائل بسرخی بود اختیار نمایند و خواب طویل و قی و اسهال و خواب بر چپ و زبیدن و خوردن فلفل یاری دهنده است هضم طعام و خواب بر دست راست از سر معده میگذراند **نوع چهارم** فساد غذا در معده از ثلث اتفاقات طعام دیر فرود آمدن او اعتدال در کمیت و یا در کیفیت یا در جوهر یا در ترتیب اما آنکه در کمیت بود و تخمه

غذا بسیار میل نمایند و بر معده گران گردد و قوت هاضمه از و عاجز آید و نیک منهضم نشود و اگر اندکی بود در معده محترق گردد چنانچه غذای
لطیف در معده گرم و اما آنچه از کیفیت بود مثل زرده تخم مرغ و عسل در معده گرم بدرستی که فاسد گشته بسبب غایت حرارت و اما آنکه در
دیر بود مثل گوشت گاو و گاو میش و نان فطیر اینها فاسد میشوند از جهت آنکه غلیظ و دیر گذشتن از معده مثل خربزه و شفتالو و شیر که
بهاز و فاسد میشوند در معده و اما آنکه بجهت ترتیب بود مثل آنکه مقدم دارند غذاهای غلیظ را بر غذای لطیف پس دوم هضم
گذشتن از هضم اول دیگر از آنچه غذا را فاسد میسازد بی ترتیبی غذا است مثل آنکه مقدم دارند سریعة الانهضام را بر بطیئة الانهضام
خام می نماید مثل آبی که بر بالای توت و خربزه واقع شود و از آنچه غذا را فاسد میسازد حرکت قوی است بعد از طعام مثل جماع
و سواری قوی و حرکات عنیفه و فساد هضم ام الامراض و سرچشمه همه دردها ست علاج اگر این علت از کثرت غذا واقع شده قی
کنند بآب شبت و تخم ترب و شربت سکنجبین بعد از آن گلقند و مصطگی اختیار نمایند و جوارش کمونی و قرص عود فائده دارد و زیر ناف
را در آب سرد گذارند تا حرارت متوجه باطن شود و غذای لطیف از مرغ و تیهو و کباب و عصافیر بسرکه و عرق پودینه و شلغت
میل نمایند و اگر از جهت بدی کیفیت غذا واقع شده تنقیه معده بقی و اسهال نمایند و اگر اسهال نمایند آبی که در ان عود و گلسرخ
مصطگی و قدری قند بود میل نمایند و آب بی و آب سیب میل نمایند و اگر از سوء ترتیب غذا واقع گشته سکنجبین عسلی و معجون شهریاران

و بعد از تنقیه امر فرمایند بریاضت و بدخول حمام و آب گرم بر معده بریزند و غذا گوشت مرغ فربه بآب غوره میل نمایند

فصل دوازدهم در هیضه و آن حرکت مواد فاسده غیر منهضم بود که از بدن باز گردد و بعنف شده دافعه بقی و اسهال دفع گردد
و باشد که قی نیاید اما از غثیان خالی نباشد از تغیر طعام و فساد آن بعضی ایبا شد و بسیار است که افراط اسهال بمرتبه میرسد که نبض
ساقط میگردد و اطراف سرد میشود و باید که طبیب نترسد و ترک علاج نکند و این چند نوع است نوع اول در
هیضه که از صفرا شود و علامت او آنکه کرب و غثیان و تشنگی و قی تلخ و درد در معده و سردی اطراف بود علاج آن است که مدد نمایند
باقی مانده بقی و اسهال دفع گردد و قی بآب گرم و شربت سکنجبین و جلاب بدار و میل نمایند مگر در قی که در معده لذع و گزندگی باشد
و اسهال ضعیف و قی قوی بود بسیار مناسب آنست که اندک محموده با آب تمر هندی و آلو بخارا و آب کاسنی دهند و حقنه تمام فائده
و اگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد چنانچه در نبض اثر ضعف ظاهر بود شربت حب الآس در آب بی و شربت آلو پودینه
قی و اسهال نمایند و طلا از صندل و گلنار و گلسرخ و زرک آب بی آمیخته بر معده گذارند و آب لیمو و شربت او دفع قی مینماید و مقدار
درم طباشیر با آب انار ترش آمیخته بچند دفعه میل مینمایند دفع اسهال و قی و تشنگی می نماید و آنچه تجربه شده گذاشتن اطراف در آب سرد
نشستن خرفه با آب برف تا یا یخ سرد ساخته بر معده بندد فائده دارد و اگر ضعف غالب بود در آب انار یک سماق بابان و ماء اللحم از
گوشت مرغ یا کبک گوشت بزغاله مناسبست و بر معده عنبر و صندل و اندک زعفران طلا سازند و غذا گوشت مرغ قتق سماق و آب غوره
سازند و حیله نمایند که بخواب رود و از صندل و گلاب و آب گشنیز نطول سازند و در پیش بینی دارند و اگر اسهال بود غذا از کر یخ
بچه بزی یا گوسفند بچه قتق سماق سازند و حمام فائده تمام دارد و اطراف را مالیدن و بستن نیز ثمر نماید یا آنکه گل ارمنی بسرکه و حب الآس

بهم آمیخته خرقه بدو تر ساخته بیخ یا برف سرد ساخته بر پا یا گذارند و اگر قی و اسهال تسکین نیابد جگر بره بر معده گذارند بسر ند و اگر تشنج در دهان با
ظاهر گردد خرقه بروغن بادام و آبگرم تر ساخته بر معده گذارند نوع دوم در هیضه که از فساد برودت و بلغم بود علامت آن آب رفتن و قی و غیاز
و بی مزگی دهان علاج آنست که انیسون و عود و مصطگی و زیره را بجوشانند و آب آن را میل نمایند و قی با آب و شربت سکنجبین عسلی نمایند
در روزه فائده کلی دارد و دوا ابریج فیقرا و حب مناسب و شربت میوه و این قرص جهت دفع اسهال بسازند کبابه قرنفل سنبل عود از
از هر یک یک مثقال و از افیون نیم مثقال همه را نرم کوفته با آب اسپغول قرص سازند هر یک نیم مثقال و یکی را اختیار نمایند و این
قرص سازند صفت آن کندر پنج مثقال کبابه قاقله کبار و صغار از هر یک مثقال کافور دانگی مشک نیم دانگ قرنفل درم بلد
تخم آنی بسازند شربتی درمی بود و اطراف را به بندند و معده و بند ها را بزعفران و مشک و عود نرم ساخته با آب آمیخته بمالند و
و آب گوشت کبوتر و آهو که در وی ادویه گرم کرده باشند مثل دارچینی و زعفران و فلفل و زیره نمایند و حیله و اصل در علاج هیضه کم
خوردن غذا و بخواب رفتن و بحمام در آمدن و خوردن جوارش حب الرمان و جوارش سفرجلی و حب سفرجلی و اندک شراب کهنه اند و دست
و پا را بروغن سوسن بمالند و جوارش جهت هیضه فائده تمام دارد و پوست بیرون پسته چهار مثقال عود دو مثقال مشک دانگی نرم ساخته
پسته نیم مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال بود نوع سوم در هیضه که از فساد برودت سودا بود علامت آن تقدم تخمه و بسیاری نفخ و باد
و در زمان هیجان شکم و ترشی دهان علاج تنقیه معده بمطبوخ افتیمون و قی با آب گرم و عسل و در معده روغن مصطگی بمالند و قرص عود
فائده دارد و اگر درد قوی و لذعی بود و معده تخم اسپغول در جلاب که در آب انار تفیده باشند در دفع گزیدن معده و غلظی که موجب آن بو
در دفع بنماید و اگر معلوم نماید که غذا در معده فاسد گشته آب عسل اختیار نموده قی نمایند و این قرص بسازند قرنفل و کبابه از هر یک یکدرم سنبل
مصطگی از هر یک نیم درم عود هندی چهار درم قند مقدار مجموع و معجون کموتی نفع دارد

فصل بیست و پنجم در ذرب یعنی آنکه شکم دایم نرم بود و این علتی است که دیر مانده شود و لازم او ست لاغری بدن و این چند نوع است
نوع اول شکم روان که از جهت سستی معده و سردی و تری آن بود علامت آن اندک تشنگی و جشای ترش علاج معده را از بیرون
و اندرون گرم سازند از بیرون مثل روغن مصطگی و روغن سوسن و به این طلا معده و کندر و ورد و گلنار و جوز سرو و اقاقیا نرم کو
بشراب آمیخته گذارند و از درون بجوارش خوزی و سفوف حب الرمان و به این دوا خوبانی و کندر و گلنار از هر یک برابر بوی
که بادانه او کوفته باشند بسازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال بود و اندک از اقاقیا کوفته بشربت حب الآس یا شراب میل نماید
صفت آن سفوف حب الرمان مصطگی زیره کرمانی از هر یک مثقال حب الرمان پنج مثقال شاه بلوط دو مثقال عود درم سماق هف
مثقال نرم کوفته و شربتی مثقال بود و غذا کریج یا جاورس بچربی گوسفند و قتق سماق و دارچینی و خولنجان و زنجبیل با ادویه گرم لازم دارند و غذا
کوفته و تخم کرفس و پودینه در آش انداز ند نوع دوم ذرب که از ملاست معده و ضعف ماسکه شود علامت او دیر و آمدن طعا
از معده زرد همچنان که خورده و هیچ تغیری در وی ظاهر نشده علاج جوارش خرنوب یا جوارش کندری آبی یا سفوف حب الرمان
صفت جوارش خرنوب زیره کرمانی بسر که پرورده دو مثقال سماق پنج مثقال حب الرمان شاه بلوط از هر یک دو مثقال کتیرا پنج مثقال

...م کوفته بسه وزن آن عسل آمیخته نمایند و خربتی مثقال میل نمایند و بر معده زعفران و عود از هر یک شش مثقالی سوده بلوط حب الآس انیسون هر یک دو
مثقال نرم کوفته بآب پودینه با آب آبی آمیخته طلا سازند و اگر ضعف معده عظیم باشد یک سماق با آرد دانه انار و آرد سنجد نرم کوفته
... آبی یا ریواج یا شربت حب الآس یا شربت فواکه مقدار دو مثقال تا سه مثقال آمیخته مناسب است و شربت فواکه از آب آبی ... تا غبیرا و
دانه و سماق حب الآس و اندکی زعفران ساخته باشند میل نمایند پنیر مایه خرگوش مقدار نیم درم فائده دارد صفت قرص پنیر مایه
...ش نیم درم مازو درم نرم کوفته بچهار نوبت دهند کثرت اسهال که با حرارت بود سفوف قیمی بود و از مویز دانه و استخوان ... سوخته
و پنیر مایه و گشنیز خشک و سماق و خرنوب و تخم کرفس و زیره در سرکه پرورده و نان خشک و کندر و خوبالی از هر یک برابر همه یکجا نرم
...در روز چند نوبت میل نمایند چنانچه جلا بچار اختیار نموده باشد و ورم شود در روز شکم ببینند نوع سوم ذرب که از حرارت معده بود
...ست اگر گزیدن و خلیدن معده بسیار است که بروی زبان و دهان جوشش و بوی بد از دهان و سوزش در وقت خوردن غذا خصوصاً
طعام شور یا ترش باشد و تشنگی و حرارت و خشکی و گاهی تب بود علاج فصد باسلیق و اگر مانعی باشد حجامت کی ساقها و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و
اسپغول تف داده بشربت حب الآس یا لعاب اسپغول با اندکی روغن گل یا تخم اسپغول و تخم زوفا و تخم ریحان در آب بجوشانند آنقدر که لعاب بیند
اندکی روغن گل بر و پاشیده میل نمایند و حب الآس سه مثقال خشخاش چهار مثقال صمغ عربی دو مثقال سفوف ... و شوربی فائده دارد
...ست آن خرفه و ساذج هندی و پپیل و مصطکی و هلیله کابلی و زیره کرمانی و دارچینی و اشنه و فلفل و زنجبیل و قرنفل از هر یک دو درم عنبر یکدرم
...با مجموع شربت از یکدرم تا سه درم پیش از طعام و بعد از طعام روا باشد و بر معده آبی را که بسرکه بجوشانند و حب الآس و گلسرخ و گلنار
...ل سفید صندل و از هر یک برابر بگیرند و در آبی آمیخته ... کوفته باشد آمیخته طلا سازند و با حب الآس و گل ارمنی و اقاقیا و لادن و افیون
... طلا سازند و دهن فائده دارد که در آب آبی و آرد سنجد بود و غذا ماجراس مقشر یا چربی بز و آش سماق و زرک و زیره نوع چهارم
...از کثرت صفرا که بمعده در و ریزد عارض گردد و اسهال صفراوی علامت او آنست که در عقب تشنگی تیز و لبها از خوردن غذا و ادویه گرم بعد
...ب شرب شود علاج اگر اندکی می آید ... هستند با رب انار ریواج قند و شربت با شربت گل کرده با هلیله در قند و اگر قوت قوی بود مطبوخ
...د و بعد از آن قرص طباشیر بشربت حب الآس یا رب آلو یا رب آبی و دانه انار و طباشیر و گل ارمنی بآب آبی یا شربت لیمون اختیار نمایند و پوست انار
...ان و دانه مویز از هر یک دو مثقال مازو دو درم نرم کوفته برب آبی یا رب سیب آمیخته بچند دفعه اختیار نمایند و حب الآس ... که
...ند و آرد جو بریان کرده و صمغ عربی آمیخته و طباشیر برابر رب انار و سیب فائده دارد و روغن که با آهن تف داده باشند بیکبار...
...ند است و عدس را پخته در شیر کشیده بسماق و آب آبی پخته و آش غوره و زرک و انار و شوربای مرغ که در و بار آب آبی و سیب پخته باشند
...غذا بمعده از کبد بر تیرد و جادرس مقشر تنها یا بشاه بلوط ... گرده نیز غذا سازند که فتق سماق نماید نوع پنجم در ذرب که از ریختن
...معده حاصل شود علامت او آنست که هرگاه میل طعام شود گزیدن و سوزش در سر معده و ترشی در دهان بود علاج
...سلیق یا اسیلم و تنقیه بمطبوخ افتیمون با ماء الجبن و اگر کفایت نکند این دوا سازند دانه انار بریان کرده پنج درم بهمن سرخ
...ده دو درم زرنباد درم کهربا دو درم تخم ریحان تف داده سه درم ترنجی نیم درم بشربت حب الآس یا ... جگر بز کباب نموده با...

دیگر باید که محجمه بر سپرز نهند تا سودا بمعده از و نریزد نوع ششم در ذرب که از رطوبت بلغم از دماغ و از ضعف قوت ماسکه بمعده
و فاسد میسازد غذای او و اگر دیر مانده شود منجر شود بفساد معده علامت او آنکه بعد از خواب چند مجلس بیاید و بعد از آن تسکین یابد
و فساد دماغ و این علامت هم در نزله حار و هم در نزله بارد میشود و فرق میان آنکه از گرمی بود قلت خواب و تشنگی بسیار و تلخی دهان بر
آمدن صفرا با براز و حرارت دماغ و علامت آنکه از بلغم بود شوری در دهان و ضد آنکه از حرارت بود علاج تنقیه معده بحب صبر اخراج بلغم
بقی صبر نمودن بر عطش و مالیدن سر بخرقه درشت و شستن بلعاب طلا نمودن بقیجین بخیر و غرغره بآب عسل که در و کبابه و سنبل و زعفران جوشانیده
باشند و اندک شکات اضافه سازند دیگر زهره گاو را بسرکه آمیخته بر سر مالند و یک ساعت بگذارند و بعد از آن بشویند بآب چقندر و سر را
تدبیر بعد از آنکه سر را تراشیده باشند اقوی و بهتر است و روغن گل آب دیده و سنبل در سر مالند و روغن جند بید ستر در روغن فرفیون در
سر مالیدن فائده دارد و صبر و مر و حضض از هر یک برابر کوفته با آب سلق آمیخته بر سر طلا سازند و کندش کوفته در بینی دارند تا عطسه
آید و سیاه دانه تف داده برلته پارچه بسته در بینی دارند قسط و کندر سوخته بینی بر دود آن دارند و غرغره بآب کامه یا سکنجبین و اگر زکام
شود صبر را با یارج آمیخته غرغره نمایند و غذا عصافیر یا مرغ بریان ساخته نمایند معده را بسفوفات مثل شاه بلوط و کزمازو و عود
و دانه انار و امثال اینها قوت دهند دیگر ذرب از صفرا که نازل میشود از دماغ بمعده میباشد علاج او فصد و حجامت و طلا از صندل
و اقاقیا و گل سرخ و پوست خشخاش کوفته بر سر گذارند و اگر شیاف مامیثا و حضض در این طلا اضافه کرده بگلاب بسازند اولی
غرغره بعدس مقشر و کشنیز و گلاب نمایند و معده را قوت برب آبی و سیب دهند و اگر تب نباشد غذا مرغ که در و انار دانه کوفته با
و تنقیه معده بمطبوخ هلیله نمایند و غرغره بعدس پنج مثقال و رب سوس سه مثقال گل سرخ دو درم بجوشانند شربت سکنجبین
آمیخته با سرکه ممزوج نموده بگلاب غرغره سازند و منع نزله بشربت خشخاش نمایند و شربت سکنجبین سفرجلی میل نمایند در وقت
اسهال این طلا بر معده گذارند گل ارمنی و اقاقیا و صندل از هر یک دو مثقال سماق و حب الآس از هر یک چهار مثقال مازو را
کوفته بآب آبی یا گلاب گذارند نوع هفتم در ذرب که از جمیع بدن ماده بمعده ریزد علامت او امتلاء بدن و احساس علیل با
چیزی از بدن بمعده می ریزد علاج زرده تخم مرغ نیم بخت سماق اندک مازو و حب الآس و گلنار و دانه انار نرم کوفته
اختیار نمایند منع ماده میکند از ریختن بمعده و اگر طبیعت قوی باشد ماده بخود دفع می نماید بگذارند تا مواد فاسد را دفع
و از آنچه منع ماده می نماید از ریختن بمعده کاسنی را بسرکه بجوشانند یا کرفس را با بیخ آن پخته در آب یا باقلی را پخته در آب در سرکه
پخته است و اگر بعد از اسهال امساک طبیعت بود و ضعیف بوده باشد اختصار بر گوشت عصافیر نمایند نوع هشتم
در ذرب که بعد از دوای مسهل شود علامت او خوردن دوای مسهل علاج اگر حرارت بود اسپغول تف داده با روغن بادام
چرب نموده ده درم تخم زوف تف داده خرفه و تخم ریحان از هر یک پنج درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک چهار مثقال تخم انار
دبکوبند و گل ارمنی و صمغ عربی را بکوبند و آمیخته نموده برب آبی سه مثقال در شام و صباح اختیار نمایند و غذا آش
و غوره و دوغ خشک ساخته در ساعت طبیعت را قبض کند و اگر پیچش بوده باشد حقنه بروغن گل و گاو و خون سیاه

ود دیگر ضرب از بی ترتیبی غذا شود مثل خوردن شیر بالای غذا یا خوردن آب بسیار بالای طعام یا حرکت ضعیف دیگر ضرب از
تحلیل و امتلای بدن میشود علاج تقلیل غذا و ریاضت و مالیدن و سفوف از بادیان رومی و اجواین و مصطگی سازند تا نفخ بشکند
م روند تا عرق آید دیگر ضرب و خلفه که نام گذاشته اند و در البطن یعنی مدن شکم باد وار معلوم علامت او آن است که اول درد در موضع
بعد از آن شکم آید و خفت حاصل آید و شناخته میشود نوع خلط از آنچه باسهال داد دار می آید اگر بطریقه غب یعنی روزی در میان
ی بر می آید از صفرا بود و اگر بدستور ربع بود از سودا بود و اگر به نوبت بود از رطوبت و از بلغم بود و اگر دراز او راحدی معلوم
بلکه در دائم واشته او در بعضی اوقات بود علامت او آنست که خون فاسد باشد علاج تنقیه بدن از خلط فاسد بمدد ای
تقویت احشا دیگر ضرب بسبب بحران در وقتی که طبیعت مواد موذی فاسد را بمعده دفع مینماید علامت او آنست که روز بحران
ت بحران بود علاج او آن است که اسهال را بالطرف نسازند مگر وقتیکه افراط شود و موجب ضعف گردد پس آن هنگام تبقض باید نمود بدانچه مناسب دانند
ل چهار دهم جشا و نفخ و قراقر در معده و تشاوب و تمطی جشا آنست که نفخ دفع شود از دهان و تشاوب آنست که بخارات
ضم از طعام در وقت تقصیر هضم طبیعت آن را دفع نماید مثل نفخ از فضلات ثقیل ظاهر گردد و تمطی آنست که بخارات و نفخ در عضلات
عجز باشد انواع جشا و نفخ مذکور میگردد نوع اول جشا و نفخ که از سردی مزاج و ضعف حرارت غریزی بود هر گاه در معده گرمی
سردی غالب بود آنچه غذا بر در رسد موجب نفخ گردد علاج تقویت معده بگلقند و شربت از بادیان شش مثقال گلسرخ دو درم
ن و تخم کرفس از هر یکدرم پوست بیخ بادیان رومی دو درم تخم خیره و مثقالی پرسیاوشان انگور شفا از هر یکد و مثقال بجوشانند و
قال قند سه روز میل نمایند دیگر جشا که از غذای بسیار که رطوبت بر و غالب بود موجب نفخ میگردد علاج آنست که غذا
ند آنچه میل نمایند سریع الهضم بود و مطنجه مرغ و حمام فائده دارد و نخود آب که در و زیره و دار چینی بود نوع دوم جشا که از بلغم شود د
ب نفخ گردد علاج اسهال بحب صبر و معجون خهباران و تقویت معده بگلقند که در و مصطگی و بادیان رومی بود و سفوفی که نفخ معده را دفع
ی انیسون تخم کرفس از هر یکدو درم زرنباد بر باذ قرنفل از هر یکدرم همه را نرم کوفته بد و وزن آن قند یا نبات آمیخته نمایند شربتی
تا دو مثقال اختیار نمایند و بعد از آن گلاب عرق بادیان فائده دارد و اگر بماء العسل سفوف با میل نمایند او بود نوع سوم
ز گرمی معده و صفرای محی حاصل گردد علامت او جشای سوخته و تشنگی و اندوه علاج تنقیه معده بمطبوخ هلیله و شربت گل گرم
هندی و آلو بخارا و آب انار برین و اگر اندوه قوی بود شیره خرفه با آب غوره یا لیمو و غذا مرغ بسماق و غوره دیگر از سودا میشود
لاج مطبوخ افتیمون که در و انیسون و زیره و بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی اضافه نمایند فائده دارد
ب پانزدهم در انقلاب معده تشبیه کرده یا آنکه معده از زیر به بالا برگشته جهت آنکه فعل معده آن است که زیر چیزی
ید هر گاه عکس آن شود انقلاب گفتن جهت این است و آنچه دفع مینماید بتمام منهضم بود و سبب آن پیچ و پیچش در روده که آب که
ته اند اثنا عشری یعنی برابر دوازده انگشت صاحب او بود تا روده صائم هر گاه غذا بدین روده ها رسد هضم نا یافته بواسطه الی
نده و این روده با گزد و لذعی پیدا نماید و این غذا که هضم یافته تا بمعده آید معده او را اکراه دارد باز بطریق قی دفع نماید

و فرق میان این علت و ایلاوس آنست که آنچه در ایلاوس برآید بوی ناک بود جهت آنکه در روده دقاق کثیف و بسیار بود
شربت لیمو شربت انار پودینه که در و مصطگی دکنند آمیخته باشند و باقی علاج آن است که در سحج مذکور خواهد شد انشاء

فصل شانزدهم در کرب و قلق معده علامت او آنست که علیل از این کرب غمگین و محتاج آنکه از شکلی و حالتی که دارد
انتقال نماید و گاهی غثیان بود علاج تنقیه معده بشربت لیمو و شربت نارنج و شیره خرفه و آب انار رین قی فائده کلی دارد

فصل هفدهم در اختلاج معده گاهی در معده حرکت اختلاجی میشود و اگر این حرکت در معده با جزاء اعلی بود خفقان
میشود از جهت مشارکت دل بسر معده و این اختلاج از خلط بارد میشود علاج تنقیه معده بقی و اسهال و دیگر بسبب کرم
اختلاج عارض میگردد در وقتیکه صفرا بر روده ریخته و طبع قبض بود علامت درد در روده و غلغله در معده علاج شکم را
نرم سازند و قتل دیدان و اخراج کرمها نمایند

فصل هیژدهم در حرقت معده یعنی سوزش که بمعده حادث گردد از خوردن غذای خام مثل نان فطیر و فواکه خام
نیها از معده زود میگذرد علاج قی و اسهال نمایند بآبیکه در و تخم شبت و ترب جوشانیده و عسل آمیخته باشند و غذای سبک
اختیار نمایند و دیگر سوزش معده بسبب آنکه رطوبت خام در سر معده بسته شده میباشد علاج رگ اسیلم کشایند و شربت
بزوری و هلیله و آمله پرورده اختیار نمایند

فصل نوزدهم در حکاک معده و دغدغه آن سبب این خلطی تیز بود که موجب حکه معده گشته چنانچه موجب بیگر
ترشح از بعضی اعضا چنانچه در نزله از سر بیر یزد و موجب حکه بیگر در دو بینی علاج تنقیه معده بمطبوخ شاهتره یا شاهتره را
در آب پنیر به هند دیگر این حکه از جوشش که در سطح معده ظاهر گردد میباشد علامت او آنست که در بثور معده مذکور شد علاج آنچه در ذرب گورا

فصل بستم در استرخای معده و تهلهل نسج او اما شستی معده بسبب آنست که معده خود سست شده باشد یا
او سست گشته علاج این هر دو قسم علاج فالج و استرخا ست اما تهلهل الیاف جرم معده بجهت مرض در دبسیار یا از سبب کثرت
اسهال و قی و موجب ضعف جمیع افعال معده که قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد میشود علامت او آن است که طعام هضم ناشده بیرون آید
بصعوبت بیرون آید و گاهی چنان باشد که بدوا و حقنه بیرون آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد جهت آنکه لیف معده تمام شده
و قوت نمانده علاج این خالی از مشقت و کلفت نیست جهت آنکه لا علاج گفته اند

فصل بست و یکم در تشنج معده گاهی در معده تشنج از امتلا و شکم رفتن بسیار بسبب اسهال همچنانکه سائر اعضا را میشود
و عصب معده عارض میگردد تشنج علاج آنست که شربت بزوری هند و گلقند که در و بادیان رومی و مصطگی بوده باشد و گلاب و عرق
اگر فائده دارد باقی علاج تشنج نمایند

باب چهاردهم در امراض کبد و علامات و علاجات آن مشتمل است بر هفت فصل

فصل اول در سوء مزاج جگر که از معده باشد یا بغیر ماده و این هشت نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم که در جگر بود علامت

ه والتهاب در زیر شراسیف در جانب راست و تشنگی که بخوردن آب برطرف نشود و درشتی زبان و زردی روی و تپ سرعت
از حرارت غالب بود خون را می سوزاند و موجب مالیخولیا و دبیل و جرب و جراحت میگردد و ثفل مثل درد شراب یا زرد آب
سقوط شهوت دلالت بر ضعف جگر میکند و ثفل سیاه دلالت عفونت کبد میکند و می باشد ثفل خشک سوخته بمرتبه که حرارت او می زاند
برد و این هنگام ثفل مثل درد شراب بود علاج شربت های سرد مثل شربت لیمو و آب انار و شربت سکنجبین اسپغول و اگر حرارت
شربت زرشک و قرص انبرباریس و قرص کافور با آب کدو یا آب هندوانه یا آب غوره در سحر میل نمایند و بعد از آن آب کشک
تخم کاسنی و زرشک پخته باشند تبرید مینماید و سده جگر میگشاید و اگر سده فهم نمایند شربت بزوری اختیار نمایند و نزدیک حرارت
شکر کرده با آب جو که در و سرطان نهری پخته باشند و خوردن شیره تخم خرفه با طباشیر فائده دارد و آب تمر هندی و آلو بخارا
دینار و آب کاسنی که در و مغز فلوس حل کرده باشند و آب کاسنی در زحمت جگر نفع کلی دارد و اگر از حرارت بود با سکنجبین و اگر از
بود با شربت و این ضماد بر جگر گذارند گلسرخ چهار مثقال صندلین دو مثقال کافور اندکی کوفته خرفه با گلاب آمیخته گذارند دیگر این طلا
صندلین گلسرخ از هر یکی دو مثقال نوفل شیاف ماثیا از هر یک دو درم کافور نیم دانگ با عنب الثعلب و اندکی سرکه و آرد جو
بر جگر طلا نمایند و غذا گوشت مرغ و گوشت بزغاله و طعامی که در و قبض بود هم ضرر دارد مگر زرشک و آب انار که بجگر
نوع دوم سوء مزاج سرد بی ماده
علامت او فساد رنگ روی و تهبج وجه و میل رنگ بسیاهی و تیرگی و سفیدی زبان و لبها
شربت ازمار الاصول سازند بر دغن بادام و گلقند که در و بادیان رومی بود و جوارش و معجون گرم میل نمایند و قرص ریوند
گرم مناسب است
صفت قرص ریوند
که مزاج جگر سرد باشد در رنگ سفید و انتفاخ در پشت چشم و اطراف و بعد از
نافع است و قتیکه در بشره فسادی بود سنبل و مصطگی و افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک دو درم ریوند چینی
سازند از هر یک مقدار مثقالی یکی را با سکنجبین عسلی دهند و این ضماد بر جگر نهند سنبل و مصطگی و زعفران و مرمکی مر را
سازند و باقی ادویه را کوفته بهم آمیخته گذارند و قرص افسنتین بسازند
صفت آن
افسنتین و انیسون و بادیان
برابر بگیرند و قرص سازند شربتی مثقالی بود در وقت خواب یا گلقند و جگر گرگ یک دانگ با دو دانگ
گلقند چند روز میل نمایند گفته اند جگر گرگ را نفع کلی است در جمیع علت کبد یک درم تا یک مثقال یا آب کاسنی
و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش را بجوشانند و آب آنرا بر جگر ریزند و ثفل آن صندل و سنبل آمیخته طلا سازند
عرابی پنج مثقال قند اخلاط سرد را باسهال و ادرار بیرون می آرد و سده را میگشاید و غذا گوشت مرغ و کبک
سافیر و مطنجن که در و دارچینی و فلفل و زیره باشد و حلوا که از عسل و روغن بادام یا روغن جوز یا روغن زیت
در غذا آب کامه قیق سازند و مویز بسته جگر را فائده دارد و احتراز نمایند از خوردن آب بسیار خصوصاً اگر سرد باشد
و زیان دارد دیگر سوء مزاج رطب بی ماده علامت او تهبج روی و چشم و بسیاری آب دهان و نرمی طبیعت علاج
مصطگی و بادیان و رومی و بامنت و حمام بر ناهار و شراب کهنه غلظت فائده دارد دیگر حادث از سوء مزاج خشک بی ماده

در جگر علامت او لاغری بدن و خشکی دهان و تشنگی و صلابت در نبض علامت تدبیر مرطب از شربت و دوای انار شیرین و هندوانه
ولعاب تخم آبی و لعاب اسبغول و شیر و قند و گوشت بزغاله و بره و علاج بعلاج مرض شیخوخت و مسکه و عرق بید مشک و ک
وگلاب و گاوزبان و دیر نکنند در علاج این مرض چراکه منجر میشود بدق و افراط نکنند در چیزهای رطب که مقتضی میگردد بسوء القنیه ا
نوع سوم در سوء مزاج گرم تر بی ماده که در کبد شود علامت او ثقل بدن و رنگ روی مایل بسرخی یا تهیج و نفخ **علاج**
باسلیق و شربت عناب و سکنجبین و شربت یواج و تلیین طبیعت بآب کاسنی و آب عنب الثعلب و خیار شنبر بآب فواک
سوء مزاج از جهت گرمی و خشکی جگر میشود علامت او خشکی دهان و زبان و تشنگی و زردی رنگ **علاج** تبرید و ترطیب بشیر
شیر عورت و لبن اتن و آب کشک جو بروغن بادام و آب هندوانه و لعاب آبی و اسبغول بقند و آش کدو و اسفاناخ و
تخم مرغ یا سفیده او اختیار نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج گرم از خون فاسد در جگر شود علامت او گرمی جلد و شیرینی
وگرانی اعضا **علاج** فصد نمایند یا حجامت و غذا اندک دهند و روزه داشتن فائده دارد و آب انار و برگ مطبوخ هلیله و آب
آب کاکنج مقدار پنجاه درم یا ده درم ایارج فیقرا اختیار نمایند و اطریفل صغیر فائده دارد **نوع پنجم** در سوء المزاج گرم و خشک
صفرا در جگر شود علامت او گرمی و خشکی و تلخی دهان و زردی رنگ **علاج** اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا آب تمرهندی و آلو
تخم کاسنی و آب جبن چهل درم و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند تا هفت روز **صفت سفوف** هلیله زرد ده
مغسول گلسرخ طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم بادیان دسم شربتی سه درم و اگر گرمی قوی بود دوغ با قرص طبا
و شربت حب الآس **نوع ششم** در سوء المزاج سرد تر که از ماده بلغم در جگر شود علامت او رصاصیت رنگ سردی ملمس و قوا
قاروره و غلظ آن **علاج** اسهال بلغم با ایارج یا بحب صبر یا آنکه در وقت خواب این حب میل نمایند ایارج فیقرا دو درم نمـ
درم نمک مغسول دانگی ریوند چینی درم انیسون مقل از هر یک نیم درم کوفته حب سازند و در وقت خواب فرو برند یک
بود تمام و مطبوخ هلیله فائده دارد و ماء الاصول و گوشت مرغ و عصافیر و گوشت بریان و مثلث و معجون مادة الحیوة و
صغیر یا کبیر و مبالغه در دفع ماده نمایند چراکه منجر بذبول میشود **نوع هفتم** در سوء مزاج سرد و خشک در جگر که از ماده سودا
او تشنگی و لاغری بدن و ترس و اندوه و فکرهای فاسد **علاج** سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا

سرد و شربت ماء الاصول

فصل دوم در اورام کبد و این چند نوع است **نوع اول** در اورام گرم از خون در جگر علامت او تشنگی و
و اندوه و درم محسوس و سرخی روی و زبان و سرفه خشک و اگر ورم قوی بود فواق و سردی اطراف و اگر ورم از جانب م
تی هزاری سوخته و گرانی و حبس بول و غثیان و درد قوی زیاده از آنکه ورم در جانب محدب بود و ظهور ورم هلالی بیا
کبد و ذات الجنب اول او سرفه و ضیق النفس بود **علاج** فصد باسلیق یا اکحل بچند دفعه و رادع بگذارند بسیار جهد
ورم را صلب میسازد و محلل نیز ضرر دارد دلیل اولی آن است که در ابتدا فصد نمایند و تاخیر جائز ندارند و یارا

بتر نه وآب میوها که قبض دارند نخورند مثل آبی وسیب وانار وجهت آنکه قابض دهان عروق را تنگ می سازد ومیریزد صفرا وورم
یاده میشود واگر ورم در جانب مقعر بود چیزی که ادرار کند ندهند بلکه مسهل فائده دارد واگر ورم در جانب محدب بود مدر دهند
طبیعت را قبض نگذارند چرا که موجب زیادتی الم میشود ودر ابتدا آب عنب الثعلب وآب کاسنی وآب لسان الحمل با سکنجبین تا چهار روز د
ند از آن ازین آبها مغز فلوس هفت مثقال واز پنج تا شش ازین آب حل ساخته میل نمایند وآب خرفه یا ترنگبین که در چند قطره
روغن بادام بود جهت قوت جگر واین سفوف جهت تلیین طبیعت دهند هلیله زرد پنج مثقال تخم کاسنی وتخم کشوث ومغز تخم خیارین از
ریک مثقال لک مغسول ریوند از هر یکدرم محموده نیمدرم شربتی دو درم در آب تخم خرفه که در خیارشنبر حل کرده باشند واگر ورم در مقعر
دو هفت مثقال مغز خیارشنبر در آب انار یا آب چقندر حل ساخته دهند واگر ورم در محدب محسوس بود این سفوف بدهند مغز تخم
خیارین ومغز تخم خربزه از هر یک پنجدرم زرک چهار مثقال ریوند مثقالی شربتی دو درم تا سه درم با آب بادیان یا آب کاسنی
شیخ بوعلی گفته که مکروه میدارم هلیله زرد را درین مرض چرا که خلط رقیق را بیرون می آرد وغلیظ باقی میماند ودر ابتدا این ضماد دهند
آب کاسنی وآب کشنیز تر وتراشه کدو با آب عنب الثعلب یا با ورق وی کوفته باشند وبرگ زرک با گلاب وصندلین وآب
لسان الحمل در روغن گل وموم وبعد از چهار روز بابونه وگل خیرو واکلیل الملک وآرد جو اضافه نمایند وبعد انحطاط از قابض کم سازند
ومحلل اضافه نمایند وبهترین ضماد این ست آبی یا آرد جو وگلاب یا آب بی را بجوشانند وبا صندل در روغن گل ومصطگی وبابونه
واکلیل الملک وتخم حلبه سازند وحقنه نمایند اگر با علت اسهال بود این قرص دهند تخم حماض وطباشیر وگلسرخ وزرک از هر یک
پنجدرم لک وریوند از هر یکدرم زعفران نیمدرم کوفته قرص سازند هر یک مثقالی برب ریواج یا زرک یا انار اختیار نمایند یکی را
و غذای آن در ابتدا کشک جو وگاهی حریره گندم میل نمایند وآبی بجوشانند یا گل سرخ طلا سازند وچون ورم تسکین
یابد آش غوره واگر ضعف شود مرغ با آب غوره وانار وچیزی سرد کمتر دهند تا ورم صلب نشود ومنجر باستسقا نگردد **نوع دوم**
ورم صفراوی در کبد علامت او زردی وجه وزبان وشدت اندوه وتشنگی وسرعت نبض وزردی بول وسیاهی زبان در آخر علاج
اسهال صفرا بمطبوخ سرد مفتح سده را وشربت بنفشه ونیلوفر وشربت سکنجبین وتمرهندی وآب بیز یا اندک بنفشه وآب عنب الثعلب
وبعد از هفت روز خیارشنبر در آب لبلاب یا آب کرفس واگر طبیعت را خشکی غالب بود اندک محموده در سکنجبین یا شربت بنفشه
حل ساخته میل نمایند وحقنه فائده دارد واگر التهاب واندوه بسیار بود آب کاسنی یا سکنجبین وآب لسان الحمل با صندل واگر ضرورت شود
اندک کافور وچون تب زایل شود گوشت مرغ بسماق مناسبت **نوع سوم** ورم بلغمی که در جگر بود علامت او سفیدی زبان
وردی وقلت عطش ورقت دم وسپیدی بول **علاج** استفراغ بحقنه حاد وحب ایارج وحب غاریقون برنیمو حب ایارج فیقرا یکدرم ونیم
غاریقون درم حب نمایند ودر محل خواب شب میل نمایند وصباح مطبوخ هلیله کابلی میل نمایند وقرص افسنتین یا قرص ریوند بشربت سکنجبین
بزوری وماء الاصول اختیار نمایند ومشک وزعفران از هر یک اندکی بروغن سوسن حل کرده بر جگر گذارند وغذا نخود آب بگوشت مرغ
اگر تپ نبود وضعف بود **نوع چهارم** ورم سوداوی صلب که در جگر بود علامت او آنست که در جانب نازاست تیزی صلب بود ودرد ندا با

وتپ بنود ورنگ را فاسد سازد و بدن لاغر گردد علاج تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون وشربت سکنجبین بزوری وحقنه معتدل و این شربت
فائده دارد مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک پانزده عدد عناب بست عدد پوست بیخ کرفس سه درم بادیان انیسون از هر یک
پنج درم تخم حلبه خار خسک از هر یک پنج درم بجوشانند و تا پنجاه مثقال قند بقوام آورند یک قاشق شربت با آب حل ساخته بروغن بادام
مخلوط نموده اختیار نمایند و بعد از آن حب ایارج یا غاریقون یا نمک هندی انیسون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب ساخته میل
نمایند و طلا از چربی مرغ و مغز تلم گاو که در وسنبل و صندل کوفته آمیخته باشند نمایند و ماء الجبن با سکنجبین دهند و اگر حرارت نبود فیرشیر
مقدار یک پیاله با این سفوف که مذکور میگردد هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفس و انیسون و بادیان از هر یک
یک مثقال کوفته شربتی دو مثقال یا هفت مثقال قند و این ضماد بر جگر گذارند مصطکی کوفته و بیخ ترنج جرد و بابونه و بنفشه اکلیل الملک
و صبر و پیه بط و روغن کنجد ادویه را کوفته و با روغنها آمیخته بر جگر نهند و غذا نخود آب و گوشت تیهو و کبک سازند **نوع پنجم** در ورمی که حادث
گردد بر جگر از ضربه و سقطه علامت او کوفت و المی که از آن معلوم شود علاج فصد نمایند و شربت از گل ارمنی یا لعاب اسپغول سازند
در یوند چینی مثقالی و فوه مثقالی و دارچینی درمی نرم کوفته بشربت بنفشه اختیار نمایند **صفت دوای دیگر** ریوند گلنار
خون سیاوشان شب یمانی از هر یک برابر مثقالی برب آبی میل نمایند و دوائی که شیخ ابو علی تجربه کرده ریوند چینی و گل ارمنی و
حب الآس و این ضماد فائده دارد عود و زعفران و حب الغار و مقل و مصطکی و سنبل از هر یک برابر بگیرند روغن سوسن یا روغن
آمیخته بر جگر گذارند **دیگر** ورم عضلات که بر شکم ست بسیار است که اشتباه میان ورم او و ورم جگر میشود فرق میان ورم کبد و ورم
عضلات آنست که ورم کبد هلالی و محسوس کمتر شود از ورم عضلات و اگر ورم عضلات گردد سر او باریک بود و ورم کبد گاهی
ظاهر نشود خصوصا اگر در جانب کبد که مقعر گویند ورم بود علاج مثل علاج ورم کبد در اول فصد و اسهال و چیزی رادع
و بعد از آن طلاهای محلل انچه در ورم کبد مذکور شده **نوع ششم** در بیله کبد بیشتر پیدا شدن بیله از عقب ورم گرم که در کبد بود
عارض بود همچنانکه صلابت اکثر از عقب ورم بارد بود علامت ورم از سه بیرون نیست یا تحلیل می یابد یا آنکه جمع میگردد و دبیله
میشود یا آنکه صلب میگردد علامت تحلیل آنست که اعراض ورم برطرف گردد و مریض نیک شود و علامت صلابت آن است
که محسوس شود چیزی محکم با صلابت و علامت جمع درد و تپ و قشعریره و چیرک اگر سر و هدخفتی حاصل آید یا بطریق استفراغ چرک و
ریم ظاهر گردد گاهی بطریق مثانه و گرده دفع شود و اگر ورم در محدب کبد بود و بیله از روده اکثر دفع گردد علاج فصد حجامت و
تلیین طبیعت و طلاهای رادع و شربت بزوری گلاب گلقند علامت آنکه ماده جمع شد سعی نمایند در نضج آن از ادویهٔ لطیفه اگر
نضج یافته دسر گرده بجانبی مثل روده بداروی مسهل میل نمایند و اگر بجانب مثانه و گرده رود دارد بداروی مدر مثل شیر تخم خیارین
و غیره مدد دهند و بعد از آن که مدرارد بتدریج گشت هر روز ماء العسل یا شربت قند از گلاب یا سکنجبین ساده و بعد از یک ساعت دوائی
که گوشت برویاند **صفت آن** مصطکی تخم کاسنی گل ارمنی از هر یک مثقال قند و خون سیاوشان و گل سرخ و طباشیر از هر یک
دو مثقال نرم کوفته بچیزی که اثر بجگر رساند مثل کاسنی دکرفس با سکنجبین یا ماء العسل بمقدار دو درم اختیار نمایند و طلای

قابض بر جگر گذارند و غذا زرده تخم مرغ و مرغ نمایند

فصل سوم در بیان سده کبد سبب سده تنگی رگها و باریکی عروق بود در اصل خلقت و بسیار است که سبب غلظ ماده اول غذای غلیظ لزج و حرکت بعد از طعام و حمام و خوردن شراب عقب طعام و بسیار است که سبب سده خوردن آبهای بد میشود و ضعف قوت دافعه و این چند نوع است **نوع اول** سده که حادث گردد در کبد از ماده غلیظ لزج علامت او گرانی در کبد بی درد و سده در جانب محدب بود بول اندک و رقیق و اگر در جانب مقعر بود براز بسیار و سفید دیگر آنکه خون در بدن صاحب سده کم بود و رنگ او مائل بزردی مثل کسی که یرقان شده و بسیار است که ضیق النفس بود از جهت مشارکت کبد با اعضاء نفس علاج اگر سده در جانب محدب بود ادرار های مدر دهند و اگر حرارت و گرمی غالب بود مدرات سرد مثل آب کاسنی یا آب لسان الحمل با سکنجبین و شربت سکنجبین بزوری **صفت سکنجبین** که سده بکشاید پوست بیخ کرفس و تخم کرفس و تخم خربزه و تخم خماض و تخم خیار نیکوفته از هر یک برابر بگیرند و در سرکه و گلاب بجوشانند و بقند قوام آورده میل نمایند و آب کرفس و آب ترب و کاسنی از نها آمیخته به سکنجبین بادیان و سرخس و اگر سردی غالب بود شربت از تخم کرفس و انیسون و بادیان و سکنجبین عسلی اختیار نمایند **صفت آن** ماء الاصول بادیان پوست بیخ کرفس از هر یک ... مثقال انیسون تخم کرفس از هر یک دو مثقال گلسرخ تخم حاشا برسیاوشان از هر یک سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه انجیر ده عدد بجوشانند و بصد و ده مثقال قند بقوام آرند و قرص انبرباریس و قرص لک و دواء الکرکم فائده دارد و غذا آب نخود و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ و گوسپند جوان و مسهل بعد از نضج ماده و مناسب آن است که مسهل خفیف دهند بدین موجب ایارج فیقرا دو درم غاریقون بسفایج از هر یک نیم درم انیسون دانگی حب دیگر ایارج فیقرا مثقالی ریوند نمک هندی از هر یک نیم درم **صفت مطبوخی** که سده بکشاید و رطوبات دفع نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال افسنتین و کشوث و انیسون و زراوند و بسفایج و تخم کرفس از هر یک دو مثقال زبیب منقی پنجاه عدد عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بجوشانند و بهفده مثقال شیرخشت اختیار نمایند و ایارج فیقرا و غاریقون بعد از ان اختیار نمایند و اگر مطبوخ افتیمون دهند و آب جبن و حقنه فائده دارد و بعد از ان عمل مسهل و دارویی که مقوی جگر بود مثل جنطیانا و دواء الکرکم و این معجون نفع دارد پوست بیخ کاسنی و دارچینی از هر یک سه درم افسنتین و انیسون از هر یک دو درم مصطگی و سرخس از هر یک مثقالی زعفران دو درم نرم کوفته عسل سه وزن ادویه هر روز مثقالی میل نمایند و غذا گوشت عصافیر فائده دارد و ضماد برین موجب بسازند کندر و اشق و انیسون و زعفران بروغن ناردین یا روغن گل و چربی مرغ ولط سازند و بر جگر گذارند **نوع دوم** در سده که از اشیاء قابض حادث شود علاج او آن است که چیزهای مرطب دهند مثل شیر و شکر و بیزه بروغن بادام و شوربای مرغ فربه و قلیه کدو و انار دهند و انه دیگر سده از جهت ضیق رگهای کبدی باشد چیزهای مفتح و شربت بزوری که در و ریوند باشد و حب ریوند دهند۔

فصل چهارم در صغر کبد در بعضی آدمیان جگر ایشان خرد میباشد علامت او گرانی و نضج دبادبسیار و لاغری بدن و کوتاهی انگشتان در اصل خلقت و ضعف در قوای بدن علاج زرده تخم مرغ نیم برشت و گوشت مرغ و بره و کبک و شربت بزوری و ماء الاصول و ایارج فیقرا

فصل پنجم در نفخ و باد کبد در پرده های او بخارات جمع میشود و موجب باد و نفخ میگردد و از جهت سده یا از جهت بسیاری
بخار که از غذای غلیظ که قوت هاضمه در و عاجز گشته و موجب نفخ شده و علامت آنکه در کبد بود آنست که هرگاه دست برو گذارند قرقره
حادث گردد علامت آنکه در پرده های کبد نفخ است احساس تمدد و کثیر بعد از هضم طعام و چون دست برو مالند یا چیزی محلل برو گذارند تحلیل یابد
علاج آنست که شربت دینار و مداومت بر گلاب و عرق کاسنی و بادیان نمایند و معجون ریوند و حمام بر نهار و مالیدن بر اعتدال و مثل
داند که شرب گفته اند که بر نهار بعرق کاسنی باشد و آب کمتر میل نمایند و خرقهٔ گرم و ارزن گرم و نمک گرم گذارند و اگر درد میل بجانب روده دارد
دهند بعد از ان محلل و اگر کشش بجانب شراسیف دارد یا میل بجانب پس دارد علاج بشربت بزوری و خمیرهٔ تخم خیارین اختیار نماید
فصل ششم در ضعف کبد علامت او قلت شهوت و نحافت بدن و براز شبیه آب گوشت تازه که شسته باشند
رنگ صاحب او مائل بزردی و سفیدی و گاهی مائل بکبودی و درد و ورم و تهیج در روی و چشم و علامت ضعف جاذبه کثرت براز و
وسفیدی و لاغری بدن و علامت ضعف دافعه قلت بول و براز و قلت رنگ آنها تابع است و در بعضی اوقات قولنج باستسقاء
یرقان زرد یا سیاه و در بعضی جرب و حکه و تو باد ضعف کبد چند نوع است **نوع اول** ضعف جگر که بمشارکت معده بود علاج
نمایند و گلقند که در و مصطگی و انیسون باشد و بگلاب و عرق کاسنی میل نمایند دیگر ضعف کبد بمشارکت سینه و آلات نفس و مراره بود
او آن است که رنگ یرقان داشته باشد و سوء نفس و سرفه خشک علاج سینه بشربت بنفشه و علاج آنکه رنگ او زرد باشد علاج
یرقان نمایند و شربت سکنجبین بزوری میل نمایند دیگر ضعف جگر که بمشارکت گرده میباشد جهت آنکه مائیت را نمی تواند کشید ازین جهت
ضعف در کبد عارض میشود و رنگ بشره بسوء القینه و باستسقاء میدارد علاج آن است که در کلیه اگر خدا خواسته باشد مذکور
گردد انشاء الله تعالی **نوع دوم** در ضعف کبد که بمشارکت رحم بود علامت او آنکه هرگاه حیض بسته شود یا بافراط خون آید ضرر او
بیرسد و ضعف جگر اکثر اوقات از سردی و رطوبت یا از جهت مواد رقیق میباشد پس ازین جهت سزاوار آنست که علاج باد
نمایند مثل زعفران و اسهال بحب و انار میخوش و مویز دانه اگر بخایند فائده دارد و اگر در جگر خون فاسد بود فصد نمایند و اگر مواد دیگر باشد
اسهال بحب غاریقون نمایند بر نیمو حب غاریقون درم ریوند نیم درم نبات درم حب ساخته میل نمایند **صفت دوائی** که جگر
پاک سازد لک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم بادیان و افسنتین رومی از هر یکدرمی تخم کاسنی و کشوث از هر یک پنجدرم
تخم کرفس چهار درم قرص یا سفوف سازند شربتی دو درم و اگر ضعف جگر بسبب حرارت بود و این کمتر میباشد آبی و سیب و انار
میخوش خورند و اگر سده بود آب کاسنی و شربت سکنجبین و غذا نخود آب از گوشت مرغ و گوسفند جوان در آب آن گشنیز و دارچینی
اندکی و زعفران فائده دارد و اگر ضعف جگر بسبب ضعف قوت هاضمه بود تریاق اربعه و سنجرنیا میل نمایند و این طلا بر جگر گذارند صبر و گلنار
هر یک دو درم پوست انار چهار درم لادن و مورد از هر یک سه درم نرم کوفته بگلاب آمیخته طلا سازند و در طعام مویز با دانه کو
دانار کوفته و دارچینی و سنبل و مازو و جوز بوا و مصطگی و سعد خواه طلا سازند خواه بیاشامند نفع تمام تر دارد و دیگر ضعف جاذبه کند دوا
مثل دارچینی و زعفران و ادویه قابض بکار برند و اگر بجهت قوت جگر ضماد مناسب بود برنیمو جب افسنتین مصطگی گلسرخ با آب مورد بسازند و ماغ از نفخ

ت مرغ فهو با آب غوره دیگر ضعف ماسکهٔ کبد علاج آنست که جوارش خوزی برب آبی یا بمیبه میل نمایند و ادویه قابض زیاده
ز ادویه گرم کمتر سازند و ضماد از عود و زیره با آب سیب گذارند دیگر ضعف قوت دافعهٔ جگر علاج آب جبن و سکنجبین و هلیلهٔ پرورده
هلیلهٔ گوشت سبک و زرده تخم مرغ نیم‌بخت در غذا دارچینی و فلفل و زنجبیل اندازند کسی که ورم باسره در جگر باشد از چیزهای شیرین
اجتناب نمایند و بی ترتیبی غذا و خالی طعام و خوردن آب سرد بر ناهار و عقب جماع و در حمام و عقب بیرون آمدن و بعد از تعب
یافتن متغیر میشود بسردی بسیار جگر را و سبب استسقا میگردد و این برودت عارض اشیای لزج تمام جگر بگذارد
ل هفتم در قیام کبد و این چند نوع است نوع اول در قیام کبد نام گذاشته‌اند و اسهال از جهت نخاستن یعنی تسمیه
سهم لازم کو میباشد اقیمی و سبب او دبیله است که منفجر شده باغسالی بود و سبب او ضعف کبد است حادث میگردد از امتلائی
از خون نام میگذارند ذوسنطاریای کبدی یعنی ذوسنطاریا در لغت یونان جراحت روده است علمای اطبا اطلاق کرده‌اند
ل و موی و سبب او امتلای خون است که محتبس شده است از رعاف یا خون حیض یا قطع عضوی مثل دست و پا و این خون در جگر
و سبب ثقل کبد شده و دفع نموده خون را بسوی روده علامت او آنست که خون بدفعه مقدار کثیر بیرون آید و باد قات
بود و احساس نماید مریض بگرانی و الم در نواحی کبد و نباشد علامات سحج و پیچش و آنچه کبدی بود در اول مثل آب گوشت بود
بده گردد و چیزی غلیظ آمدن گیرد و شبیه بدردی شراب و آنچه آید هر چند بگذرد بوی آن زیاده شود و آنچه از جراحت بود خون
آید و بافراط نبود علاج آن است که خون را فی الحال نه بندند و حبس نکنند مگر وقتی که ضعف شود و او را جهتی دیگر میل دهند
سحج متولد گردد و فصد در اول فائده کلی دارد و بعد از آن قوابض دهند و دوا بندد اگر تپ و حمی مریض را از غذا منع نمایند که از
ورد و قرص کهربا برب آبی و شربت انجبار و اگر حرارت بود شیره خرفه مناسب است و طباشیر و گل ارمنی و گل مختوم فائده دارد و
ت طین صفت آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی نعف داده و حب الآس از هر یک مثقال خون سیاوشان کندر از هر یک مثقال و نیم
نیم تا دو مثقال بشربت حب الآس اختیار نمایند و گاهی اسهال کبدی خون بود مثل دردی شراب میباشد آنرا بوی بد و گنده گمان
دارند که خلط سوداوی است و این اسهال گرم مزاج و کسیکه در سفر تشنگی و گرما یافته باشد میشود علاج چیزهای سرد
شربت خرفه و خشخاش و کشکاب جو و آب سرد بر ناهار نفع کلی دارد و صندل و گلاب بر جگر گذارند نوع دوم در قیام
کبدی سبب او سوختن خون در کبد و تابع او است احتراق اخلاط میباشد اسهال صدیدی و گاهی جگر سوخته میگردد و بعد از آن
اخلاط پاره گوشت سیاه می‌افتد و فرق میان سیاه که از اخلاط سوخته بود و میان اسهال سوداوی آن است که آنچه از خلط
سیاه و غلیظ بود و آنچه از سودا بود سیاه و رقیق بود و بوی بد ندارد علامت او قی بول و گرمی جگر نباشد علامات سحج و پیچش علاج تبدیل
بسمین است بشیره خرفه و انجبار و قرص کافور و قرص طباشیر گذاشتن صندل و گلاب بر جگر در این اسهال تبدیل بسیار است
عربی و نشاسته نعف داده بر بالای او و غذا کرنج و حریره سازند بجز یا گوسفند و شیره که از آن یک سماق و صمغ عربی نشاسته کشیده
قند خرفه بشیره بادام نعف داده اختیار نمایند نوع سوم در قیام صفراوی و سبب او گرمی جگر و سوزش

بیشتر در خلاء معده بود چون غذا میل نمایند تسکین یابد و بر خاستن بیشتر در هضم طعام بود علاج آنست که این اسهال را حبس
و قوابض ندهند که منجر گردد بهلاک بزودی و منضج دادن آنست که تنقیه کبد نمایند و شربت لیموی و انجبار تخم خیره جوشانیده و به
مخلوط بدم بود و گاهی بخون و گاهی بسبب ... دوام بسر حد غشی رسد علاج جگر بچیزهای مفرح نمایند یعنی بچیزی که جگر را بهم جمع
صفت سفوف تخم خیره و تخم خبازی مقشر از هر یک سه مثقال نشاسته صمغ عربی از هر یک پنج مثقال گل ارمنی چهار
کوفته شربتی دو درم بشربت حب الآس گاهی در اسهال کبدی خراط یعنی بلغم با چیزی ظاهر میشود که مظنه آن است که از رده
باید که تامل کنند و ترک علاج اسهال کبد نکنند نوع چهارم دفعا میکه مشابه دوزی بود سبب او سده واسیت که سرد بود یا
شدید واقع شده علامت او آنست که هیچ نزار د علاج آنست که حبس نکنند چیزهای قابض ندهند و معجون پودینه فائده
و گاهی درین اسهال عمل فائده واید دو شرب اندک و شدت با آن را داشته اند بعد از هضم غذا و مالیدن اعضا بخرقه و شبت نماید
جاورس مقشر و آنچه نفع گفته اند کباب جگر بز است و بعضی اطبا گفته اند اسهال قسالی بخوردن مویز منقی زائل گردد و شیخ ابو علی فرم
که تجربه نموده ام و فائده یافتم دیگر قیصات در جگر بهم میگردد و علامت او برنداختن دائم کبد آخر هضم بود و احساس ثقل و جگر بی درد
و اگر فصد نمایند در خون شحم رنگ بود علاج شربت بزوری چیزهای مدر دهند آنچه در صبابات کبد مذکور گردد اگر حق تعالی توفیق دهد

باب پانزدهم در امراض طحال مشتمل بر چهار فصل است

فصل اول در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم علامت او تشنگی و التهاب جانب
چپ بسیار و میل قاروره بسرخی که بسیاهی نزدیک بود علاج فصد باسلیق دست چپ و اسهال بمطبوخ هلیله و شربت سکنجبین با آب
کاسنی دیگر اندرونی تشنگی بسیار بود این قرص بسازند طباشیر دو درم زرشک چهار درم تخم سوسن سه درم سنبل الطیب مغسول ریوند
پوست بیخ کبر که در سرکه یک شبانه روز گذاشته باشند از هر یک مثقالی غاریقون درم با آب اطراف کبر جوشانند و قرص سازند شربت
مثقالی به سکنجبین میل نمایند و این سفوف نفع دارد تخم کاسنی دکری بازو و فوه و افسنتین از هر یک برابر بگیرند و سکنجبین مثقالی
اختیار نمایند و اگر حرارت بسیار بود این سفوف نفع دارد گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خربزه تخم خرفه لک مغسول ریوند
هر یک مثقالی زعفران نیم درم کافور دانگی شربتی مثقالی به سکنجبین اختیار نمایند و آب انار و اگر قبض طبع بود آب تمر هندی و نوشادر
و سبوس با سرکه بجوشانند و طلا سازند دیگر سرب بسرکه سوده و سرکه بورق گیرند آنچه بسرکه جوشانیده این مجموع جدا جدا طلا
سازند و سرکه کبر فائده کلی دارد نوع دوم در سوء مزاج سرد علامت او قراقر و سقوط شهوت علاج شربت سکنجبین عسلی یا بزوری
و شربت ماء الاصول و تریاق اربعه و گلقند دیگر افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یک برابر بگیرند و با سه وزن آن عسلی آمیخته نماید
شربتی سه مثقال تا پنج مثقال بود و خوردن مثلث هر نهار و آب ... غذا گوشت مرغ کدو دادویه گرم بود دقیق سرکه کبر ساز
نوع سوم در سوء مزاج خشک در طحال علامت او صلابت سپرز و لاغری بدن و غلظ خون علاج شربت بنفشه و عرق گاوزبان
و تخم ریحان دیگر سوء مزاج سرد و تر در سپرز علامت او ثقل و رنگ رو مائل بصاص یا بسفیدی علاج شربت بزوری و سکنجبین و غذا

...کبر فائده کلی دارد دیگر سوء مزاج گرم و تر در سپرز علامت او ثقل در جانب چپ و سستی بدن علاج مرکب نمایند از سوء مزاج
... و سوء مزاج رطب مفرد و شربت بزوری و طلا که مذکور شد و دیگر سوء مزاج گرم خشک در سپرز علامت او قبض طبع گرمی
... و پایها و صفائی تا رد... و شدت عطش علاج مرکب از سوء مزاج گرم و خشک مفرد نمایند از چیزهای سرد و تر و شربت
... گاوزبان و اسپغول و تخم ریحان سازند و طلا از تراشه کدو یا ورق و عنب الثعلب یا ورق او و حی العالم و اسپغول نمایند
... سوء مزاج سرد و خشک در سپرز علامت او صلابت غلظ و طحال علاج شربت بزوری و پوست بیخ کبر و غاریقون طلا نمایند
بعسل فائده کلی دارد

... ورم در ورم سپرز اکثر ورم طحال صلب میباشد جهت آنکه خون غلیظ بدو می آید و این چند نوع است نوع اول
... ورم دموی علامت او درد جانب سپرز و حرارت و التهاب و ثقل و تشنگی و تپ مشابه ربع علاج فصد باسلیق از دست
... رگ حبل الذراع یا رگ اسلیم و بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله صفت آن پوست هلیله چهار مثقال خاهتره شش مثقال پوست
... باز و از هر یک ده مثقال تمر هندی بیست درم تخم کاسنی نیمکوفته کشوث از هر یک درم بجوشانند و شیر خشت سیزده مثقال
... زده اختیار نمایند و ایارج فیقرا و غاریقون حب لخته پیش از مطبوخ اختیار نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب از هر یک
... پوست بیخ کبر دو درم بجوشانند و بقند شیرین کرده میل نمایند و قرص طباشیر و قرص بزر بارسین بجلاب که از بنفشه و انیسون
... بیخ و پوست بیخ کبر سازند فائده دارد و آب تمر هندی و شیره خرفه در اسهال مفرط و بس نمایند و بر سپرز طلا از آرد جو و گل سرخ
... آب حی العالم و آب عنب الثعلب نمایند و غذا گوشت تیهو و کباب مرغ سازند نوع دوم در ورم صفراوی سپرز علامت
... گرمی تپ مشابه بغب و زردی زبان و چشم بیرقان شود علاج اسهال صفرا بآب تمر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین و
... قرص لیمونه که در و غاریقون باشد با آب سپرز یا آب کاسنی اختیار نمایند و دو درم تخم خرفه یا سرکه تحلیل ورم میکنند بجای
... سفوف نافع جهت سوء مزاج گرم و سپرز و آنکه تخم خرفه تخم خیار از هر یک سه درم صمغ عربی درمی گل سرخ
... طباشیر چوب صندل نیم درم تخم کاسنی چهار درم ادویه را نرم کوفته هفت قسمت نمایند و هر یک جمعه هفت روز بشربت
... آب کاسنی اختیار نمایند و طلاهای بارد بر سپرز گذارند نوع سوم در ورم بلغمی در سپرز علامت او زیادتی در طحال
... درد و سفیدی بان و زردی چشم علاج اسهال بلغم بحب قوقایا و حقنه و مطبوخ هلیله که در و تربد و غاریقون اضافه نموده
... از تنقیه شربت سکنجبین و ماء الاصول فائده دارد صفت قرص نافع ایضا چهار درم فلفل بیخ و سنبل و اشق از
... اشق را بسرکه حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته با اشق آمیخته نمایند شربتی دو درم و اگر ظرفی از چوب گز بتراشند در و آب نان
... سپرز را بگداز د تجربه شده و شیخ ابو علی گفته که تجربه نموده پرسیاوشان زوفای خشک و تخم فنجنگشت اجزا برابر
... درم بر سکنجبین و از آنچه طحال را پاک سازد پوست بیخ کبر و افتیمون برابر بگیرند کوفته بعسل معجون سازند شربتی دو درم
... سکنجبین و قرص کبر و شربت سکنجبین و افتیمون با بسفایج و پوست بیخ کبر تنها یا مجموع میل نمایند و بیخ سوسن کبود

وعرق سداب ریوند و زراوند طویل و افسنتین همه را کوفته شقالی تا دو شقال بشربت سکنجبین یا آب ترب میل نمایند یا
می سازند و این حب بسازند یا ایارج فیقرا و پوست هلیلهٔ زرد و تربد از هریک چهار شقال غاریقون سه شقال کرمازو
انیسون و مقل و نمک هندی از هریک شقالی شربتی دو درم حب ساخته میل نمایند و این طلا مناسب است خاکستر چوب زرگاو
یا انجیر در سرکه پخته و بوره و سداب و اکلیل الملک نرم کوفته بعسل و سرکه طلا سازند و بگذارند تا آن مقدار که طاقت او خسته باشند به
بردارند و به آب گرم که در وی شبت و سبوس گندم جوشانیده باشند و دیگر خاکستر سرگین بر سه جزو خاکستر بیخ کبر یک جزو بسرکه طلا
و غذا نخود آب و گوشت مرغ و کبک و تیهو کباب نمایند نوع چهارم در ورم صلب نسبت داوی سپرز علامات او انتفاخ شکم و میل
قوی در سپرز و بیرون آمدن از جای خود و در یافتن آن بجس و تغیر لون به فساد هضم و لین طبع و لاغری بدن و اعراض مالیخولیا
فصد نمایند فصد باسلیق و اسیلم و شربت سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ افتیمون و آب جبن یا سفوف مسهل سودا صفت آن از
و کابلی و سیاه از هریک سه درم تربد و گل سرخ از هریک دو درم تخم کاسنی چهار درم گشنیز افسنتین انیسون بادیان از هریک شقالی
و درم ریوند دو شقال حجر ارمنی نرم همه را نیم کوفته شربتی دو درم بشربت بزوری یا پنج درم قند اختیار نمایند و بعد از آن یک
نیز میل نمایند و جهت دفع صلابت سپرز این دوا بسازند لک مغسول و زراوند هریک شقالی افسنتین و طباشیر از هریک
زعفران نیم درم شربتی شقالی سکنجبین میل نمایند و قرص کبر فایده دارد و انجیر و اشق و بادام تلخ بسرکه کهنه طلا سازند و در شو
مرغ و زعفران و کبر و چغندر و روجین و آب کامه فایده دارد و اگر صلابت باقی ماند و بطلا تحلیل نیابد داغ نمایند و اگر تحلیل
یابد طلا از جین پوست کبر و بوره و انجیر و سرکه کهنه گذارند و به آب گرم بشویند و باز طلا سازند نوع پنجم در ورم سپرز که از دما
گردد در زیره طحال بسبب او کثرت سودا و سردی طحال بود علامت او صلابت و تمدد یا ورم غیر صلب بزرگ … دست …
نماید علاج شربت جلنجبین و انیسون و بادیان و شربت ماء الاصول و اندک مثلث فایده دارد و سبوس گندم با سرکه
و سپرز را بر دهند گاو دل چرب سازند و بعد از آن سبوس گذارند و ضماد از لوزه و بوده و سداب بسرکه و عسل گذار
بر سپرز نهند و این سفوف فایده دارد تخم گندنا و زیره مدبر بسرکه و تخم کتان و مصطکی و بلیله از هریک سه شقال ریوند د
کوفته به قند یا شربت سکنجبین دو درم تا دو شقال اختیار نمایند و سپرز را بروغن شبت یا روغن بابونه بمالند و سا
بجوشانند و پارچه نمد را بر وگذارند و نیز … اشق را بسرکه حل کرده بر دارند
فصل سوم در سده طحال علامت او ثقل بی ورم اگر سده در مجری که میان … طحال … حادث گردد
و بهق سیاه و سایر علامات سودا و هم اگر سده در مجاری سپرز که سودا بمعده میرود حادث گردد بطلان شهوت
و رم صلب الجهت … شدن فضله روی از سپرز علاج آنست که رفع سده نمایند بشربت بزوری و حب
فصل چهارم در ضعف قوی طحال علامات و علاجات آن اما ضعف جاذبه علامت او فساد لون مائل به
سفیدی و چشم علاج او … و سوداوی … سپرز نگذاشتن … و آتش … و ضماد …

قی علاج یرقان نمایند دیگر ضعف ماسکه سپرز علامت او استفراغ خلط سوداوی قی سوداوی علاج اسهال سوداوی قی و
بیت سپرز بطلا یا و ریاضت و مالیدن دیگر ضعف قوت هاضمه سپرز علامت او زیادتی شهوت اگر سودا بمعده ریزد یا اسهال
سوداوی اگر برروده ریزد یا ورم سوداوی اگر بعضو دیگر ریزد علاج آنست که اگر زیادتی شهوت بود علاج جوع بقری نمایند و
اسهال بود علاج آن کنند و اگر سایر اعراض بود علاج آن نمایند دیگر ضعف قوت دافعه سپرز علامت او ورم سپرز و عظم او علاج ورم سپرز
نمایند دیگر ورم سپرز اگر بود علامت او آنست که ریم آید در بول بقدری باشد بوی مانند درد سپرز علاج شربت بزوری و شیره تخم خیارین
بزر کشوث و شیره خیارین و ماء العسل بطلا از سبوس و اشق و سرکه دیگر سنگریزه و ریگ در سپرز می باشد علامت او آن است که در محل
سپرز سد بیرون آید یا بادرار یا بخون بواسیر یا غلیدن درد طحال علاج تنقیه بدن بحب ریوند و شربت بزوری الخیر
که بسرکه حل نموده طلا نمایند

باب نوزدهم در امراضی که در جگر و سپرز متولد میشود و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در یرقان بیشتر اوقات یرقان زرد از جگر و مراره بود و اکثر حدوث یرقان سیاه از سپرز بود یرقان تغیر فاحش
است در رنگ بدن بزردی یا بسیاهی از جهت خلط زرد یا سیاه اما یرقان زرد علامت او زردی سفیدی چشم و زردی جمیع بدن
و زردی رنگ و بول بسیار سرخ برنگ حنا و کف زرد یا سیاه از جهت شدت احتراق هر چند بول و کف شیر رنگین بود دلیل سلامت
قوت جگر و قوت دفع او بود و این چند نوع است نوع اول یرقان زرد که حادث از سوء مزاج گرم شود علامت او حدوث
یرقان دفعةً بی آنکه در جگر یا بدن الم بود و فرق آن است که آنچه سوء مزاج کبد بود رنگ جمیع بدن زرد بود و صاحب او مائل بسوء قنیه
بود و بدن لاغر بود و آنچه از حرارت بود بیکبار واقع گردد و آنچه بسبب سده شود اندک اندک عارض گردد و لیکن ازاله کمال سده علاج
شربت سکنجبین و لعاب اسپغول و لعاب تخم آلو با آب انار یا بشربت بزوری و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله زرد و آب تمر هندی و آلو بخارا
و شیر خشت و ترنجبین تقویت جگر نمودن و اگر از خوردن مسهل مانع بود آب و شربت بنفشه یا گلاب عرق کاسنی و قند غذا به آب
غوره و لیمو و زرشک شوربا و مزعفر نوع دوم در یرقان که از ورم زهره شود علامت او تب دقیق متواتر و درد زیر پهلو و گرانی
در ناحیت کبد بود اگر ثقل بود اندک بود علاج منع علیل از غذا و حفظ قوت بشربت بنفشه یا مطبوخ خیار و شیر بگلاب بجوش
و شیره خرفه بشربت سکنجبین و شیره تخم خیارین و طلا صندل بگلاب تا جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه و کشنیز و از چیزهای گرم
پرهیز نمایند نوع سوم در یرقان که از سده حادث شده که در مجرایی که میان زهره و معده است صفرا را از کبد بمراره ساز و صفرا از خون یا او
یرون و پراگنده میگردد در بدن یرقان از وی پیدا می شود علامت او آنست که دهان تلخ بود و گرانی یا درد جانب کبد بود و
بول رنگین و روی مایل بسیاهی بود و شکم اندک آید و سفید بود علاج شربت بزوری و اسهال صفرا از صفرا بسده آب کاسنی و
آب عنب الثعلب و گلقند و سکنجبین و اسهال بقرص بنفشه و آب هندبا و شربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و نخود آب نمایند تا یرقان
برطرف شود و از غذای غلیظ پرهیز نمایند نوع چهارم در یرقان که حادث گردد از سده که در صفرا معده است واقع شود الحکیم

آید سفید بود و بدشواری بیرون آید و گاهی قولنج حادث گردد وقتی نباشد علاج شربت بزوری و فلوس خیار شنبر با اصول
حقنه فائده دارد دیگر یرقان زرد حادث از قولنج میشود بسبب آنکه راهی که صفرا بروده میریزد بسته شده علامت او پیدایش
قولنج علاج او علاج قولنج عمل آنجا نفع تمام دارد دیگر یرقان از ضعف جرم مراره یا کشیدن صفرا میشود علامت او غشی و قی
صفراوی علاج او بشربت بزوری نمایند نوع پنجم در یرقان که از گرمی و خشکی در کبد شود علامت او تشنگی و تلخی دهان و زردی سفیدی
چشم و زردی و لاغری بدن و ادویه حاره که در قوت بسیار بود علاج سکنجبین و خمیره تخم کاسنی با گلاب یا آب تمر هندی و آلو و بخ
و قرص کافور اگر حرارت قوی بود و قرص زرشک صفت آن زرشک بیدانه و طباشیر و گل سرخ از هر یک سه درم تخم کاسنی و تخم خیار
و کاهو و کدو و خرفه و صندل سفید از هر یک درم قرص سازند هر یک مقدار درم و اگر حرارت بسیار قوی بود با کافور دهند و ا
با آب انار و آب کاسنی یا سکنجبین و بعد از چهار ساعت آب کشک جو و ضماد بر جگر از صندل و گلاب و کافور سازند یا طلا از
آرد جو وغیره و برگ خرفه و طحلب و گل سرخ و صندل و گلاب و اندک سرکه نمایند و غذا گوشت بزغاله یا مرغ به آب نخود و آب غوره
غوره و آب انار اختیار نمایند دیگر یرقان حادث می شود از ورم گرم در جگر علامت او تب و ثقل در جانب راست علاج ورم
کبد نمایند و از سده کبد میشود علاج دفع سده نمایند نوع ششم در یرقان که حادث از سده میشود که از تعفن اخلاط در اعضا
از جهت لسع حیوان زهردار و از جهت شرب دوای گرم قتال علامت او یکبار از سبب گزیدن حیوان اندام سرخی روی
تشنگی و بوی دهان علاج فصد باسلیق یا اکحل تا بکشند زهر را از نواحی دل وغیره تا پراگنده نشود در بدن و اسهال بمطبوخ هلیله
یا آب پنیر و سفوف هلیله زرد با آب عنب الثعلب و آب کاسنی یا خیار شنبر و آب انار و لعاب اسپغول و قرص کافور نفع دارد و آب جو
با روغن بادام دقی و تلیین طبیعت بشیر خشت و شیر خرفه با طباشیر و غذا مرغ با آب غوره نوع هفتم در یرقان که حادث شود از
سوء مزاج در جمیع بدن دیگر و اندر خون را نه کما صفرا علامت او گرمی لمس بدن و لاغری و سوزش چشم و آماس و حکه در بدن
بول و بول رنگین و بسیاری تشنگی و قلت شهوت و میل رنگ روی گندم گون و تیره مائل بسواد و قبض طبیعت و سفیدی
زبان و گاهی تب اگر حرارت غالب بود و صفرا می سوزد و رنگ روی مائل میگردد زردی که مخلوط بسواد بود علاج اگر زیاده بود
فصد نمایند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و چهار شربت و شربت های سرد و تر مثل شربت سیب و صندل و چهار عرق با تخم ریحان
و قند شربت سازند و شربت لیمو بزوری و آب انارین فائده دارد و کشک جو که در وی سرطان نهری پخته باشند و آب تمر هندی
و آب کدو که در زیر آتش کرده باشند و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و آب انار و شربت نارنج و حمام و آبزن
در ابتدا که در وی بادرنگ و کدو و بنفشه و خبازی و گل خیرو و گل نیلوفر جوشانیده باشند و بعد از آن روغن بادام و روغن
نیلوفر در بدن بمالند دیگر یرقان که زائل شده و مسام بدن میشود بسبب آنکه در هوای گرم گشته و گرد و غبار در سفر برو نشسته
علاج حمام و در آمدن در آبزن که در وی بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیرو جوشانیده باشند و شستن بدن با آبی
که در وی کدو و نخود و سبوس گندم پخته باشند دیگر یرقان بسبب شدت گرمی هوا میشود علامت او قی مراری و تشنگی و این یرقان

ان وزنان را از جهت آنکه بدن ایشان در غایت تر میباشد عارض میشود علاج در مواضع خوش هوا مسکن سازند
بت نارنج وزرکی لیمو وشیره تخم کاسنی وشیره تخم خرفه اختیار نمایند نوع هشتم یرقان که زهره صفرا را بظاهر بدن بریزد
ن کرده است علامت او خفقان و تلخی زبان و یبس طبیعت میباشد و در روز بحران و اگر پیش از هضم بود بدست علاج شربت
بین اختیار نمایند و اگر تب بود و حصبه داشته باشد شربت عناب میل نمایند و در بدن روغن بنفشه و روغن بابونه و روغن سوسن
جهت آنکه مسام را بگشاید و غذا مرغ که بآب غوره و سماق وآب انار پخته باشند میل نمایند و بعلاج تب حرارت کبد مشغول شوند
ع نهم در یرقان که از کثرت اطعمه و اشربه که سوداء صفرا بود عارض گردد علامت او خفقان و قی صفراوی و تلخی دهان و سبزی بول
ج فصد باسلیق یا اسلیم از دست راست و حجامت نزدیک کبد و مسهل از تمر هندی وآلو بخارا و بنفشه که در خیار شنبر وآب
یا آب عنب الثعلب حل نموده باشند اختیار نمایند و مطبوخ هلیله فائده دارد و ماء الجبن یا سفوف که در وی بزر درم فاریقون درم
نیا و انگی حب ساخته باشند مناسبت و قی نفع کلی دارد خصوصاً در این مرض جهت آنکه سده را میگشاید و چهار درم انیسون و پنج درم
و شان بجوشانند و آب آنرا بقند سی مثقال بسه روز اختیار نمایند و هفت درم از ورق چقندر خشک کرده بعسل یا
بین عسلی میل نمایند سده بگشاید و آنچه یرقان را بادرار زائل میسازد یک درم از سلیخه بشراب میل نمایند یا آب ترب
ه دارد و آبزن و حمام فائده کلی دارد و اگر بیک نشود مسهل قوی و مفتحات قوی مناسب تر هستند دیگر آنچه زردی چشم را
ی سازد استنشاق سرکه کهنه نمایند در حمام چند نوبت غرغره بآبی که در دافسنتین جوشانیده بود به سکنجبین ممزوج نموده
و عطسه بآب پودینه که در لب جوی می روید و بشیر عورت زنند و در چشم سرکه و گلاب بآب انار ترش چکانند و در بینی و تمغ
ب بیخ چقندر ریخته باشند چکانند و اگر ماده غلیظ بود بحب ایارج وحب قوقایا دفع نمایند اما یرقان سیاه
ت او سیاهی رنگ بدن و سواد رنگ بول و قلت او و درد پهلو چپ است و این چند نوع است نوع اول یرقان
از سده که سودا را میکشد از جگر بسپرز یا بسبب سده که دفع میکند سودا را از سپرز در معده و سرایت میکند با خون
ن علامت هر دو تمدد و ثقل و غلظ در جانب چپ علاج فصد باسلیق یا اسلیم از جانب یسار و به مطبوخ افتیمون
، نمایند و افتیمون را هفت درم کوفته یا بیست مثقال شربت سکنجبین آمیخته بسه روز میل نمایند و اگر از غاریقون
ی بیامیزند در عمل قوی تر بود و آب جبن و سکنجبین بزوری یا شیر شتر یا هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی
ب قوت میل نمایند و آب کاسنی بسکنجبین بزوری دهند و غذا گوشت بزغاله بسرکه و کبر اختیار نمایند نوع دوم یرقان
ت حرارت خون را بسوزد و به سودا میل نماید و رنگ را سیاه گرداند و فرق میان یرقان کبدی و یرقان طحالی
ت که طحالی را رنگ روی سیاه و بول و براز مائل بسیاهی والم در جانب چپ بود و در کبدی رنگ روی زرد
براز زرد و درد جگر افت بود و سپرز بسلامت بود و اگر یرقان بمشارکت کبد و طحال بود علامات مرکب پیدا شود
ج خون ناسد اندک باسلیق و اسلیم و شربت افتیمون و طبیخ افسنتین و اصلاح کبد بشربت بزوری

دیگر یرقان سیاه او در طحال پیدا شد و یرقان سیاه در بحران امراض طحال میشود دیگر یرقان سیاه از شدت سردی کبد میشود
جهت آنکه خون دردناک در و بسته شده و سیاه گشته دیگر یرقان اسود از حرارت کبد و تمامی بدن اگر بود خون را بسوزد
و در تمامی بدن پراگنده نموده موجب سواد گردد اما یرقان زرد و سیاه علاج هر دو فصد است از هر دو دست در سیاه
هر فصدی سه روز فاصله باشد و این مسهل بدهند پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه نیکوفته سه مثقال افسنتین پوست
پوست کرفس و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان از هر یک دو مثقال نوبجار البسته عدد تمر هندی پانزده مثقال افتیمون
دو مثقال بجوشانند چنانچه رسم است هفت مثقال مغز فلوس پانزده مثقال خیار شنبر حل نموده شیر گرم سحر اختیار نمایند و یکدم ایارج
و نیم درم غاریقون دو دانگ محموده مشوی اختیار نمایند بعد از آن آب پنیر با شربت بزوری و آب تربز و آب گرد
برگ بید و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب ورق کبر از هر یک مقداری بگیرند و بجوشانند و صاف نموده ده درم
مغز فلوس در و حل کرده اختیار نمایند و اگر سودا بیشتر بود علاج طحال نمایند و اگر حرارت بود اکثر علاج جگر نمایند و چیزهای
که حرارت جگر را تسکین دهد مثل شیره تخم کاسنی و آب انار رین و شربت لیمو و نارنج و فندق میل نمایند

فصل دوم در سوء القنیه و استسقا ضعف مزاج جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود و علامت او آنست
که رنگ روی و بدن بزردی مائل بسفیدی بود و تمیع اطراف و روی و جفن و در شکم نفخ و قراقر و سستی در بدن و گاهی جراحت
در لب علاج شربت بزوری و اگر صفرا غلیظ بود ایارج فیقرا چند دفعه دهند و اگر غلظ نرج بود استفراغ بحب صبر و شحم حنظل
و بسفایج و غاریقون و سقمونیا بحسب قوت ماده دهند و سزاوار آن است که تفاریق ماده را دفع نمایند و سستی قا
دارد و سزاوار آن است که در مسهل ادویه خوشبوی مثل عود و مصطکی و سنبل جهت قوت معده اندازند و بعد از استفراغ
داروی مفتح و مدر بول دهند و احتیاط نمایند در باب فصد خون بر ندارند مگر آنکه خون حیض و بواسیر بسته باشد اگر
ضرورت شود فصد نمایند و سزاوار آنست که خون اندک صاف نمایند پیش از فصد مسهل خفیف مثل ایارج فیقرا و طبیخ افتیمون
و افسنتین بعد از آن اندک خون بردارند و معجونات ملائم دهند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء المسک
امثال اینها و وقتیکه سوء مزاج مستحکم گردد در سوء القنیه و بیم استسقا بود شیر شتر اعرابی یا بول بز یا داروی با دو دانگ سکنجبین
نصف درم گفته اند اختیار نمایند و اگر صفرا غالب بود هلیله زرد مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کباب گوسفند جوان و نخود
آب دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران و قیمه یا گوشت اختیار نمایند و از میوه‌ها انار و بهی فائده دارد و بر جگر سلیخه و سنبل
و دارچینی و بوره و زراوند و جرح بگلاب طلا سازند و روغن مصطکی و سوسن و شبت در معده مالند و آب تا ممکن باشد نخورند

در بیان استسقا استسقا در لغت آب خواستن بود و در اصطلاح اطبا مرضی است که سبب ماده غریبه بارد که در
در آید و موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی زقی و طبلی لحمی آنست که در جمیع اعضا ورم بود و استسقا زقی
است که اجتماع آب در احشا میان پرده که در امعا شکم وغیره واقع گردد و سبب ورم شود و این بدترین اقسام استسقا

لی آن است که بادهای غلیظ در موضعی که آب استسقای زقی جمع میگردد که مابین صفاق و ترب میگویند اندک رطوبتی ماده
ر و سبب استسقا ضعف قوای کبد که نتواند خون را چنانکه باید ساخت و علامات عام که دلالت بر حدوث استسقا
ه ورم در بدن و تهبج روی و پایها است و اما علامت بخصوص هر یک علامت لحمی سستی بدن و انتفاخ جهت آنکه غذای
نفوذ میکنند بجمیع بدن و او را تر میدارد و میگردانند هر دو سست مثل بدن میت با ورم و وقتیکه دست بر و گذارند و انگشت
فرو زانند مثل خمیر بته رود و چون انگشت بردارند باز عود کند و بحال خود آید و علامت استسقای زقی آن است که وقتیکه حرکت
بد تر آواز کند مثل شکی که پر آب باشد و چون دست بر و مالند و از پهلو به پهلو گردد آوازی معلوم گردد مثل آواز موج آب و
ت طبلی آنست که هرگاه دست بر شکم زنند آوازی آید مثل آواز طبل از جهت باد که محتبس گشته علاج این قسم از آن دو قسم سهل تر
این چند نوع است نوع اول در استسقای لحمی که از ضعف جگر و سردی آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد که در غایت
بوده باشد یا خون رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک هضم نگردد و ناهضم در کبد داخل در آید
ن نتواند گردانید و در خلل گوشت در آید از جهت استسقای لحمی گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت او بیاض بول و
تهبج و انتفاخ بدن و قلت عطش و ترشی دهان و نبض موجی عریض این علاج تنقیه بدن باسهال و قی و اگر خون حیض بسته بود
سرخ بود فصد جائز است و الا فصد درین مرض ضرر دارد و اگر تپ بود اسهال نکنند فصد ننمایند معده را با یارج فیقرا و دماغ
زه کا از شربت سکنجبین و آب کامه و سنبل و ترنجبین بود نمایند و دوا الکرکم و ماء الاصول فائده دارد و بول شتر و فرفیون نیم درم
دو قاشق بول شتر عظیم النفع گفته اند و تخم جوانی و بادیان رومی از هر یک مثقالی بجوشانند و آب آن را اسهل نمایند دکلکلانج
ع النفع گفته اند مسهل نافع مر این مرض را و جمیع مرض بارد را تربد پوست تراشیده درم غاریقون ثلث درم فرفیون نیم درم
ون نیم درم حب ساخته اختیار نمایند و اسهال بحب ریوند که درین مرض بکرات تجربه شده نمایند ریوند نیم درم غاریقون
تربد دو درم زراوند مدحرج دو دانگ سقل نیم درم انیسون دانگی بدو نوبت حب ساخته اختیار نمایند و این قرص مناسب
تی دو درم فوه الصبغ و انیسون و بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی و کشوث از هر یک سه درم برگ عنب الثعلب دو درم نرم کوفته
سقل بسازند و در سایه خشک نموده یک درم میل نمایند بشربت سکنجبین بزوری و از آنچه با استسقای لحمی فائده
تریاق فاروق بماء الاصول و اگر تریاق فاروق یافته نشود تریاق اربعه بمقدار مثقالی کم و زیاده نسازند و میل
نشستن در آفتاب و در ریگ گرم و در حمام در آیند تا عرق کنند آب بریزند و بزمانه گرم نشینند تا عرق آید و عرق بر و پاک
نند و در آمدن در تنور گرم فائده دارد و حمامی که آب تلخ داشته باشد و چشمها که گوگرد آب بود در آمدن فائده
و نمک را در آب حل ساخته چند روز در آفتاب گذارند قایم مقام آب دریا است و بر شکم سرگین گاو و بز و آب
ی خاکستر چوب انگور بیناشته شده در سرکه تر نموده گذارند و غذا گوشت مرغ و عصافیر و تیهو بریان نموده بزعفران و
گرم مثل دارچینی و شوربای مرغ که در و نخود و زیره و دارچینی باشد و نان خشکار که در و آرد انیسون باشد و از غذا

غلیظ و سرد و از آب سرد ملاحظه نمایند و اگر از آب چاره نباشد و صبر نتوانند نمود کوزه که با شوره او در غایت
ازان آب خورند **نوع دوم** در استسقاء لحمی که از سوء مزاج گرم بود علامت او شدت عطش و سرخی بول وقتی زرد
و تشنگی و لاغری بدن **علاج** اسهال صفرا به مطبوخ هلیله و شربت گل بگر ورد شیر شتر با شکر و آب کاسنی و شربت بنفشه نمایند و اگر سرفه
زو فا فائده دارد و مداومت بشربت بزوری و آب کاسنی نمایند و آبیکه در وا انگور شفا جوشانیده باشند شربت بدا
نمایند و غذا گوشت مرغ یا گوسپند جوان در آب آن نخود نیم شکسته فتق سماق و آب انار بسیار فائده دارد و اگر اطراف و
بر غذا اکتفا نمایند **نوع سوم** در استسقاء زقی که از سوء مزاج سرد شود در کبد علامت او گرانی در شکم و چون دست
زنند آواز آب آید و ورم در اطراف و پشت چشم و گاهے در ذکر و خصیه و چون مستحکم گردد سرفه و تنگی نفس این علامتی سه
عام میان استسقاء زقی که از حرارت و برودت بود اما انچه مخصوص ست که از برودت ست عدم تشنگی و سفیدی
بول و احساس بسردی **علاج** اول تنقیه بدن از فضول و رطوبات و تقلیل غذا و صبر بر تشنگی از اعظم علاج است این هر
بر فق و تی و ادرار و کشودن مسام و عروق در یا نسبت عطشه آور دن شربت سکنجبین که در و آب پودینه باشد و سکنجبین
با آب ترب و بول شتر و آب کاسنی و استفراغ بحب غاریقون **صفت آن** غاریقون چهار درم ریوند درم و نیم
هفتند رم تربتی درم بود تا دو درم و این حب فائده کلی دارد افتیمون و صبر از هر یک پنجدرم غاریقون چهار درم سکنجبین د
نموده دو درم مصطگی انیسون از هر یکدرم شربتے دو درم استعمال نمایند و استعمال شیاف و حقنه درین مرض زیاده از
نفع دارد خاصة وقتیکه ضعیف بود شیر شتر و تریاق فائده دارد و داد دیه که ادرار بول نمایند برین موجب بسازند مصطگی و
سنبل مثقال فلفل و زنجبیل و سعد از هر یک مثقالے قند مقدار همه در غایت نرمی بکوبند تا اثر آن زود بجگر رسد و بعد از
شوربا سے مرغ و جلوس در آفتاب و انچه مذکور شده از دخول حمام و تنور بر وجهے که در استسقاء لحمی مذکور شده که از
بود و بر شکم ضماد گذارند بطریقے که مذکور شده و سرگین بز که ببول صبی با شد و از انچه نفع دارد و نطرون و نمک هر دو بر
بر شکم پاشند و روغن نار دین نمک لند و سبب استسقاء اگر ورم صلب کبد بود داند کے از و خلاصی متصور ست
آنکه اگر ماده باستفراغ کم سازند باز آب عود کند و علیل هلاک گردد و نان خشک بعرق گاو زبان و آب بادیان و آ
کرفس و حوالی بنجته امان میل نمایند و آب نخود بروغن زیت و روغن پسته و روغن بادام نفع تمام دارد **نوع چهارم**
در استسقاے زقی که از حرارت بود علامت او تشنگی بسیار و زردی روے و چشم و زردی بول و سرخی
در مجاری بول **علاج** مرکب علاج گرمی جگر و از علاج استسقا نمایند شربت سکنجبین بزورے و عرق کا
عرق بادیان و آب عنب الثعلب که در و خیار شنبر حل کرده باشند و آب عنب الثعلب با سکنجبین حل نموده یا هفت ماشه
خیار شنبر آمیخته اختیار نمایند و اسهال دائم ضرر دارد و بعضے اطبا از رد آب که بسبب استسقای زقی گشته بمطبوخ هلیله
تمر هندی و آب شاهتره دفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقا که از گرمی باشد نفع کلی دارد چنانچه سکنجبین

ست در استسقا که از برودت بود در روزی که مسهل خورند واجب است که از غذا و آب منع نمایند و در روز بعد
ست قوت کبد شربت لیمو و شربت سیب و صندل و فواکه و شربت زرک و لیمو رمانی و قرص زرک فائده دارد و
فرموده که عورتی را دیدم که استسقا داشت و ضعف بردی غالب مستولی شده بود انار بسیار خورد بی شوربت خلاصی
ته بسیار کس است که بخوردن آب ورق تربز این مرض خلاصی یافته اند و این فقیر آب انار و تربز را بشربت سکنجبین آمیخته
و مداومت آن درین مرض کرده اند نفع کلی ملاحظه نموده اند تا ماده مستحکم نشود مناسب آن است که شیر شتر بدهند و معجون
صفت آن هلیله زرد منقی کلان پنج درم و غاریقون سه درم بیخ سوسن کبود و گلسرخ و تخم کاسنی و مغز تخم
سوسن از هر یک دو درم نرم کوفته بسه وزن ادویه عسل یا قند بسازند شربتی دو درم بود دیگر این قرص نفع
ماز زیون مدبر در سرکه دو درم گلسرخ رب سوس از هر یک هفت درم قرص نموده شربتی درم بمقدار او قند یا نبات
ق ماز ریون و تخم او از اقوی ادویه است در دفع ما و اصفر اگر یک مثقال با عسل نمایند و اگر نصف وزن ماز ریون
و پوست بیرون بسته از جهت دفع مضرت او معجون بعده مخلوط سازند شاید سه درم از بیخ سوسن کبود کوفته بشربت سکنجبین
غذا مرغ یا گوشت تیهو و قبق زرک یا سرکه بسازند و سرکه تشنگی مستسقی را تسکین دهد و سده را بگشاید و استسقا و گرم
رد نوع پنجم در استسقای زقی که از ورم کبد بود علامت او سرفه بغیر نفث یا با نفث اندک و تنگی نفس و امساک
بطن و تواتر و صلابت و بول اندک و سرخ در اکثر اوقات ورم در جانب راست احیانا ظاهر گردد و درد بسبب
سهال طویل از جهت آنکه صدید برودة میریزد و موجب نرمی و لین میگردد علاج او علاج ورم کبد و تبدیل مزاج
نجبین و آب کاسنی و شیره تخم خیارین و گاهی که حرارت بود شیره خرفه بقند و گلسرخ و غافت و کشوث نرم کوفته
از ند بقند یا نبات مقدار دو درم و آب انار یا طباشیر زرک سکنجبین بزوری و اگر قبض بود مغز فلوس بگلاب اندک
و غذا گوشت مرغ و تیهو و سماق و آب انار رساند و استفراغ بحب ایارج و حب سکبینج و آبیکر در و انیسون و تخم
نیده باشند و مصطگی فائده دارد و آبکامه بغذا اسیل نمایند نوع ششم در استسقای طبلی که از سوء مزاج
علامت او آن است که هرگاه دست بشکم زنند آوازی مثل طبل آید و ناف برآمده باشد از بسیار صلابت سیرز
ستفراغ با یارج فیقرا و مبالغه در اسهال و ادرار ننمایند که اگر با فراط رسد موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب سکبینج و حقنه
ست آنکه باد و نفخ دفع نماید بعد از استفراغ جوارش زیره و آب بادیان و انیسون و ماء الاصول و معجون اگر معجون
خایئدن کنند و مصطگی و زیره نمایند صفت شیاف سکبینج و زیره دکر یا دو ورق سداب از هر یک دو جزو
اینده شیاف سازند و بر شکم نمک و سبوس و روغن گرم کرده گذارند و مجمره با آتش گذارند و مداومت بشربت سکنجبین و
بادیان نمایند و گوشت مرغ و کبک که با ادویه گرم پخته باشند میل نمایند و نان خشک که در آن انیسون و تخم کرفس باشد
ند و غذا که نفخ داشته باشد نخورند نوع هفتم در استسقای طبلی که از گرمی کبد و سپرز و معده شود غذا هرچه باید هضم نگردد

و موجب نفخ گردد در احشا علامت او گرمی جگر و تشنگی و خشکی دهان و سرعت نبض علاج اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر
و آلو بخارا و بشربت یا ترنجبین و ریوند چینی یا آب انارین و آب کرفس و انیسون و گلاب و عرق بادیان و شربت سکنجبین که در وی
سفید سوده اضافه کرده باشند و از غوره دو مثقال و صندل سه مثقال و گل سرخ هفت مثقال و لادن سه مثقال و سنبل دو مثقال
کوفته بگلاب طلا سازند و تقویت جگر بقرص زرشک نمایند و خوردن انار فائده دارد و غذا گوشت مرغ در آب نخود و نیم
بسر که کبر و عرق بودینه و سرکه و آب غوره و معجون کمونی و کاسرات نفخ و مصطگی کنند و مناسبت دیگر استسقا بسبب ضعف سپرز میشود
تنقیه بدن از سودا و ضماد دیگر خداوند استسقا را سود دارد و این است سنبل و کرویا از هر یک سه مثقال مقل و اشق و سعد از هر
صبر و کندر رومی و حب الآس از هر یک دو مثقال و نیم و عنبر و لادن دو مثقال سلیخه و قسط دو درم گلسرخ و زراوند و اکلیل الملک
سه مثقال و نیم صمغ را بگلاب حل نموده و باقی ادویه را نرم کوفته بدان بسازند و جمیع استسقا این طلا فائده دارد دیگر
بمشارکت جگر از عروق ماساریقا بسبب ضعف او میشود علامت او نرمی طبیعت و بیرون آمدن فضول زرد و ها علاج شربت
و آب انار و تقویت جگر دیگر استسقا بمشارکت گرده میباشد و بمشارکت معده بجهت جراحت او اگر بود علاج هر یک نماید
معده نوع هشتم در استسقا که بمشارکت رحم بسبب اختناق رحم یا حبس شدن بواسیر و خون حیض بود علامت او
دبسته شدن خون حیض علاج آن علاج احتباس خون حیض نمایند دیگر استسقا از بسیاری خون که در بدن
علامت او آن است که خون بواسیر بسته گردد و خون نگرفته باشد علاج آنست که خون کم کنند و شربت زرشک و
تمر هندی و آب انار فائده دارد دیگر استسقا از جهت کثرت خون که بفصد رفته یا بغیره میباشد علاج آن است که به
میل نمایند که خون زیاده شود مثل شربت بیه و شراب و زرده تخم مرغ و گوشت و دیگر استسقا از جهت سردی سپرز میشود
او سرفه خشک دائم و ورم در پاها علاج شربت زوفا و گلقند و دیگر استسقا از سوء مزاج گرم در جمیع بدن میشود علا
تپ تیز یا تپ های دراز و امثال این بسبب قلت هضم و بقراط گفته که هر استسقا که بسبب امراض حار شود دردسیت
از جهت مغص و پیچش میشود علامت او الم دائم در نواحی ناف و بقراط گفته که هر گز مغص و درد ناف دائم بود و بعد از مسهل زائل
کار او باستسقاء طبلی منجر میشود علاج اول آن است که مغص را تسکین دهند بعد از آن علاج استسقا نمایند دیگر
تابع الم ظهر میباشد علامت او درد دائم در پشت علاج درد پشت نمایند دیگر استسقای طبلی از جهت حجاب میشود
تنگی نفس و سرفه علاج حجاب نمایند بشربت بزوری که در و بنفشه و زوفا و پرسیاوشان باشد

باب هفتدهم در امراض روده مشتمل بر هشت فصل

فصل اول در زلق امعا یعنی آنکه طعام بروده نچسپد و زود بیرون آید و این چند نوع است نوع اول
بثوری که از سطح اندرون روده واقع شود جهت گزیدن بثور امعا دفع گردد آنچه در دست غیر منهضم سبب او کثرت صفرا بود
روده ها علامت او اندوه و تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و زردی بول و گزیدن مقعد در وقت خروج براز و طعام غیر منهضم

مضم یافته باشد و صد ید رقیق چند در وقت گذشتن بر درد روده ها علاج فصد و اسهال صفرا دستک جو که در روغن بادام و دوغ
ترش که در و طباشیر و گل سرخ از هر یک درم نرم کوفته دوغ را از آهن چند نوبت داغ کنند با سنگ تار یک آب تغیر یابد بزودی
با بسرخی و آب سماق و غیره بدین آب بجوشانند تا نصفی بماند و آب انار رب و آمیخته یا اندک قند سیل نمایند و آب انار و طباشیر و تخم
گلسرخ دهند و اگر ترشیها نتواند خورد سفوف طباشیر با رب آبی فائده دارد صفت آن طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی
از هر یک برابر بگیرند و نرم بکوبند و شربت لیمو یا حب الآس یک مثقال و تخم اسپغول سیل نمایند و غذا از جاورس مقشر تف داده
بغیر روغن گل اختیار نمایند و غذا گوشت مرغ و پاچه بسماق و آب حب الرمان و این ضماد گذارند طحلب آرد جو و گلنار و گلسرخ
صندل و پوست انار از هر یک قدرے نرم کوفته به آب سیب ترش و آب حب الآس بسازند و بر شکم گذارند و موم روغن از روغن
بادام و روغن گل و موم بسازند و در شکم مالند و اگر ماده بسیار بود و بآسانی قی تواند کرد قی نمایند و نیم پیاله دوغ بزیا سفوف طین
سیل نمایند صفت آن طین ارمنی و گل مختوم و طباشیر و کهربا و گلسرخ از هر یک برابر کوفته یا شربتی دو مثقال بود نوع دوم
در زلق معاکه از شهور خارج بود علامت او آنست که بیابد علیل و غدغه و لذعی در احشا آنچه آید نضج نایافته و غیر منهضم مخالف نوع
اول یا درد گاهے بالاے ناف و زیر ناف و در پهلوها علاج فصد و تسکین حرارت بشیره خرفه و طلا از صندل و گلسرخ با آب
سیب یا آبی سازند و در موضع خوش هوا ساکن شوند نوع سوم در زلق امعا که از رطوبات فاسد باشد علامت او بیرون آمدن رطوبات
یا طعام غیر منهضم و این اسهال از فم معده در روده باشد و بسیار میشود بجهت ضعف ماسکه و هاضمه علاج آنست که در اسهال
معده مذکور شده تنقیه معده با یارج فیقرا و حب صبر قی نمایند و اگر قوت ممکن بود و شربت افسنتین و سکنجبین و میبه و جوارش خرنوب بر ترکیب
و شربت حب الآس و این طلا بر شکم نهند صفت آن سعد پنج مثقال حب الآس هفت درم مازو سه مثقال تخم کرفس دو مثقال
زعفران مثقال اشنه چهار مثقال مصطگی مثقال همه را نرم کوفته برب آبی یا آب سیب یا گلاب بسازند و شربت فواکه
فائده دارد و اگر تپ نبود غذا مرغ کباب کرده یا گوشت عصافیر و گوشت کبک و زرده تخم مرغ و در غذا دارچینی و زیره و ختق
و سماق و زرک نمایند و اگر اسهال قوی بود جاورس و ارزن مقشر بچربے بز غذا سازند و آرد آبے و خرنوب و حب الآس و آرد
سنجد همه را برابر کوفته بشربت لیمو یا شربت حب الآس یک مثقال اختیار نمایند و گرسنگی و تشنگی نفع کلی دارد و باقلی رسکه اگر بجوشانند
و سیل نمایند و شکم بر بندند نوع چهارم در زلق که از رطوبت و سستی امعا شود علامت او آنست که رطوبت بطعام مخلوط بود علاج قرص
طباشیر و شربت حب الآس و رب به که در دو اندکے شاه بلوط کوفته باشند و بر گرد ناف مالند و روغن مالند نوع پنجم در زلق امعا که از
خلط صفراوے شود علامت او آنکه با طعام خلط صفراوی بیرون آید و رنگ او زرد یا کبود و تیره بود علاج تنقیه بدن از
خلط صفراوی بمثل هلیله زرد و آب انار بن معصور بدیج خشخاش نکوده و قرص گلنار و سفوف مقلیا تا مقدار سه مثقال برب آبی و اگر
الم قوی بود این ترکیب بسازند گلنار و مازو و تخم زرد و نخود اسپغول تف داده و گل ارمنی و خرنوب شامی و طباشیر از هر یک برابر
و آرد عنبر برابر مجموع استخوان مویز اربعه مجموع و دانی اسپغول و تخم زرد فنا همه را بکوبند و با رب آبی مقدار دو مثقال اختیار نمایند و این دوا

گلنار و اقاقیا و کزمازج و پوست بیرون پسته و مازو از هر یک کفی نرم کوفته با آب آبی یا آب انار و بر شکم نهند و غذا یخنی
گوسفند و گوشت مرغ نیم کباب فتق سماق که بمویز کوفته بشیرهٔ کشیده باشند نمایند و جاورس و ارزن مقشر و برنج تفت
بچربی گرده بر فائده دارد نوع ششم در زلق الامعا که بسبب قوت دوای مسهل در سطح امعا شود علامت او آنست که از
دوای مسهل واقع گردد و بیشتر از ان شود که چیزی ترش یا آب سرد بسیار یا ادویه قوی که بی مصلح خورده باشند یا بجهت محموده غیر
مشوی علاج چهار تخم لعاب داده بروغن گل چرب ساخته و سفوف گل ارمنی اگر مرطوب مزاج بود حب الرشاد بروغن گل آمیخته یا بروغن
زیت و آب سرد مقدار سه درم اختیار نمایند دیگر حب الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته شود بهتر است اگر پیچش عارض گردد علاج
سحج هم نمایند و حقنه بروغن هفت مثقال و ربالطه آب کلان آمیخته یک مثقال خون پرسیاوشان نرم و چربی بقدری اضافه نموده بدو
نوبت عمل نمایند نوع هفتم در زلق الامعا که از بلغم و صفرا شود علامت او براز زرد و مخلوط به بلغم و قراقر و گاهی غثیان بود و اکثر بسبب
خوردن میوه‌ها واقع شود علاج خوردن این سفوف هلیله زرد ده مثقال حب الرشاد و لعاب الآس و سماق و کزمازج از هر یک مثقالی
نیم کوفته بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم اختیار نمایند صفت دوای دیگر لسان الحمل دو درم انیسون پوست انار خون سیاوشان
از هر یک دو درم بدو نوبت شربت لیمو یا ربّ آبی یا آب سرد میل نمایند پیش از غذا کرنج اندک آبی یا انار خورد فائده دارد
و سفوف حب الرشاد یا خائیدن حب البلان مناسب و غذا کرنج بجلب مان مازو و اسهال صفراوی اسلم انواع اسهالات
و بزودی علاج میابد اگر تدبیر بصواب نمایند و طبیب در معالجه خطا مکند

فصل دوم در اسهال خون و سحج تحقیق ذکر کرده شده بسیاری از انواع اسهال سوی غیر دموی در امراض معده
و جگر و زلق امعا اکنون آنچه باقی مانده اسهال نفس امعا که خواه خون باشد یا با بلغم و ریم و می نامند و سنطاریا و خونی که
از روده می آید چند نوع است نوع اول اسهال صرف خون بسبب آنکه سر رگ گشوده شده و خون بی سحج آید بنزد اوار آنکه
کر بدانند که هر خون که می آید از کدام موضع اگر از امعا از جهت ضعف کبد است مثل آب گوشت بود بعد از ان زیاده میگردد و
بیرون می آید چیزی غلیظ شبیه بدردی شراب مثل عسل یا بلغم خراطی بیرون می آید پوست جراره یا ثفل و می باشد مراد را
دارد و روز یا سه روز عود میکند و این نوبت بوسه بد از بر از می آید و آنچه از روده بود یکبار بسیار رود و منقطع نمیگردد
دفعات ندارد که بعد از دور وز عود نماید و یا بلغم میباشد و گاهی بسبب دوای مسهل از امعا خون روان میشود مثل تخم حنظل
وغیره و این سبب اگر در امعا بود علامت او آنست که غائط یا خون آید پس از ان غائط آید بی خون و بنا شد با و علامت
بواسیر از درد مقعد و ثقل و خارش یا در امعای قاق بود علامت آن آنست که غائط با خون آید کفناک و رقیق یا ریاح
و قراقر بود علامت دوسنطاریا کبدی بود علاج فصد نمایند اگر قوت و خون بسیار بود و ربّ آبی و ربّ سیب
و ریواج و شربت حب الآس و شاه بلوط کوفته در شربت لیمو و شربت حب الآس فائده دارد و سفوف مقلیانا این است
اسپغول تخم مرو تخم خرفه تخم کدو مقشر تخم گل تخم حماض تخم خبازی تخم کتان از هر یک دو درم طباشیر و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی

از هر یک چهار درم کتیرا درم تخمها را بجوشانند و نشاسته و صمغ عربی ادویه را سوای اسپغول آمیزند شربتی سه درم بود بشربت
حب الآس و تدبیر غذا آن است که او را منع نمایند یک روز یا دو روز و سه روز قوت او را نگاه دارند بماء اللحم گوشت کباب و زرده
تخم مرغ و اگر قناعت نتواند کرد کرنج با پایچه گوسپند که بر وصمغ عربی پاشیده باشند و گوشت تیهو و کباب بریان کرده فایده
دارد که برب انار در یواج و سماق و زرشک باشند و سزاوار آن است که دوای مخدر استعمال نمایند مثل افیون جهت آنکه در
نفع کلی است مگر از جهت ضرورت صواب نبود و استعمال او در شیاف بهتر است از آنکه در دوا بود به تخصیص کسی را که نبض ضعیف
بود و اگر ضرورت کلی بود افیون یا جند بیدستر و زعفران بخورند و بسازند خوردن گل ارمنی درین مرض مقدار نیم درم بشربت
حب الآس و شربت الجبار نفع عظیم دارد صفت حب مجرب پوست انار و کندر و گل ارمنی از هر یک برابر شربتی دو درم
نسخه دیگر مازو و کندر و افیون از هر یک برابر حب سازند بآب صمغ عربی شربتی ثلث مثقال و از مجربات پنیر خرگوش
است ثلث درم از دانگی تا نیم درم آخر رسانند و از آنچه امساک اسهال می نماید برگذاشتن محجمه بر شکم است چهار ساعت
بگذارند و اگر الم در روده بالا بود حقنه نمایند صفت آن گلنار و گل سرخ و شاه بلوط از هر یک دو مثقال برنج مغسول
شکوفه چادر س اقشر کندر از هر یک سه هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند گل ارمنی مثقالی و خون سیاوشان و خاکستر روده
از هر یک درم زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن گل هفت درم این مجموع عمل نمایند و حقنه از آب لسان الحمل و این ادویه که
گل ارمنی و خون سیاوشان است نفع دارد که در روغن کنجد و زرده تخم مرغ باشد نوع دوم اسهال درم که از جهت
پیچ و پیچش و خراشیدن سطح امعا بود و این انواع است نوع اول از ماده صفرا بود که نازل میگردد و با امعا علامت
زردی بول و تلخی دهان و تشنگی و آمدن خلط صفرا و خون و اسهال صفراوی در مدت یک هفته منجر بسحج میشود و اگر این سحج
امعای علیا بود علامت آن است که درد نزدیک ناف بود و آنچه بیرون آید از خون و لزوجات آمیخته به براز بود
و تشنگی و اگر سحج در روده پائین بود علامت او درد پائین زیر ناف خون و بلغم پیش از براز و اندک آمیختگی با براز
باشد و اگر در روده وسط بود علامت او در آمدن خون و اگر در انتها بود علامت او بیرون چشم روده و اگر پوست
پاره بیرون آید دلالت میکند بر آنکه روده جراحت گشته و اگر چیزی شبیه بدردی شراب بیرون آید دلالت
میکند بر هلاکت و اسهال درم که بعد از اسهال صفراوی بود و یا درد پیچش بود بر آفت امعا نشان دارد و این بد است
علاج آن است که نظر کنند در اعضای رئیسه اگر در ماده باشد تنقیه نمایند و اگر ضعیف بود قوت دهند او را و تقویت
دماغ بمشمومات نمایند و اگر سرد خواهند مثل صندل و بادرنگ و اگر گرم خواهند مثل مشک و عنبر پیش بینی دارند و بعد از آن
تقویت دل نمایند بشربت سیب و صندل و فواکه بمفرحات یا قوتی قوت دهند و از غذا منع نمایند که موجب ضعف
و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات جگر نمایند چرا که بیشتر این مرض از ضعف کبد و سوء مزاج او واقع میشود
رعایت حال معده نمایند جهت آنکه هرگاه معده قوی بود خلط فاسد در وی متولد نشود و اگر خلطی بود در معده

بقی و اسهال دفع نمایند با نچه ملائم بود بسیار است که بسبب شفا ترک علاج بد والبود خاصة درین مرض حفظ قوت اعضا
بتخصیص قوت معده درد ده بچیزی که از غذا باشد کثیر القوت مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم بخت سزاوار آن است
باد و به قابض مثل گلنار و خرنوب و حب الآس و کزمازو و غیره کوفته در خرقه بندند و با آب آبی یا سیب یا آب بجوشانند
با آن لعاب تخم آبی و اسپغول اضافه نمایند و اندک اندک خورند و آواز خوش ساز ملائم و حکایات و تفریح و نظر در بساطید
جواهر و چیزهای خوش صورت تاثیر عجیب دارد درین مرض اگر سبب سحج باقی بود اول استفراغ بچیزهای خفیف مثل خیار
آب کاسنی و آب عنب الثعلب و اندک زعفران و هلیله زرد و بعد از ان به آب آبی و شربت لیمو سفوف مقلیاثا و در ابتدا که از سحج ظا
گردد چهار درم صمغ عربی نیم کوفته در آب سرد بزنند تا بقوام عسل آید و او را میل نمایند و اگر در امعا عارض شود تخم ریحا
و اسپغول و تخم رجله و تخم مرو از هر یک درمی بگیرند و به آب گرم لت کنند و مقدار یک مثقالی روغن گل بدو آمیخته اختیار نماید
ریوند چینی را در اسهال دموی و سحج امعا خاصیتی عجیب است و این کمینه بکرات تجربه نموده فائده کلی دارد نیم درم ریوند
با آب لسان الحمل یا آب سیب ترش یا بدوغ و شیر به آهن داغ کرده یا سفوف لین صفت آن بزرقطونا ... دا
تخم ریحان از هر یک نیم درم صمغ عربی نشاسته لک داده از هر یک درم اگر احتیاج بزیادتی قوت بود اندک افیون
بزر البنج اضافه نمایند شربتی دو درم بود و اگر تپ بود آب جو که در و صمغ عربی و گل ارمنی بود در آبی با طباشیر و اگر تشنگی
تیز تخم خرفه با آب لسان الحمل یا رب سیب غذا اگر برنج یا جاورس مقشر بجرلی گرده بر پخته میل نمایند فتق سماق و زرک سما
و اگر حرارت نبود گوشت مرغ نیم کباب تیهو و نان با آب غوره و مطلق گوشت در سحج و خون شکم ضرر دارد و اگر ناچار
گوشت طیور سبک و پاچه برب غوره و ریواج و آب لیمو نمایند و اگر قرحه در روده سفلی بود حقنه که از برنج و جو کرده
گرده از هر یک هفت مثقال بجوشانند تا یک کاسه آب تا نصفی باند از سفیده درم و از روغن گل دو درم و از کاغذ
یک درم بزرده تخم مرغ آمیخته عمل نمایند و اگر حرارت بسیار بود با آب لسان الحمل و لعاب اسپغول که در و دو درم حب الآس
دو درم تخم خشخاش کوفته باشد حقنه نمایند نوع سوم در سحج که از ماده بلغم شود واقع گردد و در مدت یک هفته
سحج گردد و از بلغم لزج که بسطح امعا چسپیده بود بسبب سحج منشو و علامت او کثرت ریاح و قراقر و درد ثقیل و بسیار اسهال
که بعقب کام و دو از ان واقع گردد علاج شربت از هلیله سیاه و مویز و خیار شنبر و شربت بزوری و حقنه و شربت
حب الآس و اگر قراقر و نفخ و مغص و پیچش بود قرص گلنار دهند زیره کرمانی و کرویا و کشنیز و شاه بلوط همه را بسرکه
تر سازند و خشک کرده و بریان نموده با آب سماق یا لعاب اسپغول مقدار یک مثقال اختیار نمایند و حقنه
با درس مقشر و شاه بلوط و برنج باد و زرده تخم مرغ دو مثقال روغن گل و گل ارمنی و اسفیداج و کاغذ سو
و تخم ... سیاه و نشاسته از هر یک درم نرم کوفته و اگر درد قوی بود و سحج بسیار بود مقدار نیم نخود افیون آ
... نیدند قدری سه چربی بز مخلوط سازند و اگر احتیاج آن بود از وسمه سوخته که با دستور ... نشا

داده وصفت داروئی که نافع بود سحج را تخم ریحان و تخم زوف و تخم مرو تف داده از هر یک دو درم کشنیز خشک
سماق بلوط از هر یک درم نرم کوفته بشربت حب الآس مقدار دو درم اختیار نمانید نوع چهارم در سحج که از ماده
سوداوی شود در مدت چهل روز بسبب حموضت سودا موجب سحج میگردد علامت آنچه بیش دائمی رنگ براز سیاه
و تیره بدردی شراب باکرب و اندوه وگاهی منجر بغشی میشود علاج شربت حب الآس که در وی اندک افتیمون باشد و تقویت
دهند و سفوف از صمغ عربی و گل ارمنی با تخم زوف و اسپغول تف داده و طباشیر و کهربا فائده دارد و شیرهٔ خرفه بربت
و اندک روغن گل و غذا گوشت مرغ تف داده فتق سماق در آب ان برنج یا جاورس مقشر و قرص طباشیر بگلاب یا رب
و غذا اندک اختیار نمایند تا موجب سحج نگردد نوع پنجم در سحج که از ثقل غلیظ خشن شود علامت او نگاهداشتن شکم
و وضع پیچش خون و بلغم و اگر قوابض دهند موجب هلاک گردد علاج تلیین طبیعت بچیزهای مزلق مثل لعاب تخم ریحان
آبی و تخم خیرو و شیرهٔ تخم خیارین و در شربت تخم مرو تخم ریحان اندازند و شربت قند در این تخمها که بروغن گل چرب ساخته
دهند و اگر خیارشنبر در گلاب حل نموده اختیار نمانید فائده دارد و دیگر ریح از جهت خوردن ادویه سمیه مثل زرنیخ و نوشادر
میشود علاج شیر دهند و آش از نشاسته بپزند دیگر سحج از جهت خوردن دوای مسهل میباشد علاج سفوف طین
مقلیاثا و دوغ ترش و شیر با آهن داغ نموده دیگر از ریاح غلیظ اگر بود علامت او قراقر و نفخ و جستن الم در شکم بجهت
علاج صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک نیم درم بشربت بزوری میل نمایند و اما مده که از امعا بود این دو نوع است
نوع اول مده یعنی چرکی که از ورم یا دبیله حادث گردد علامت او درد شکم و ثقل و تب تیز و ناقص و بیرون
آمدن خون و چرک و خصوصاً وقتیکه تناول غذای ترش یا شور اختیار نمانید و فرق میان مده و بلغم آنست که مده
در آب می نشیند و تجربه آنکه یکبر جدا میگردد بخلاف بلغم نوع دوم در مده که خارج گردد از امعا بسبب جراحت که
بقا بوده باشد و قرحه گشته علامت او دیر ماندن اسهال و سحج و ضعف شهوت طعام و اسهال اگر با آنشاره بود بیشتر اوقات
قروح معده بود و اگر در امعا سحج نبود و اگر سحج بود از روده بود علاج هر دو نوع غسل موضع باشیاف جالیه بعد از آن معالجه
جراحت بآنکه روبرو آرد و اگر سبب مرض ماده تیز یا شور بود و از جمیع بدن آید و موجب ازمان گردد معالجه دق نمایند و اگر
جراحت تازه بود لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و مرو با کتیرا فائده دارد و اگر سبب سحج جراحت یا عبور خلط شور
سوداوی بود مطبوخ بلیله زرد و سیاه و مویز و خیارشنبر و جهت جلا ماء العسل و شربت نبات و ایارج فیقرا خاصیت آنها
قبل قرحه و انبات لحم بود چند نوبت دهند و دوغ و شیر با آهن و یا سنگ داغ نموده نفع دارد و اگر تب نبود شربت حب الآس
و رب آبی و رب سیب با چهار تخم و اگر غذا زیاده خواهد آرد در شیر کشیده بشیرهٔ پخته میل نمایند و یا پیه گوسفند و صمغ عربی نفع
دارد و اگر رطوبت و ماده بسیار بود قرص زرنیخ مقدار درم حقنه نمایند جهت آنکه از داخل حکم داغ کردن دارد و در زحیر از علت
حمل نکنند و در اسهال مزمنی صفراوی خصوصاً اگر مریض تب داشته باشد بلکه استعمال ادویهٔ دقی نمایند که در غلبهٔ گرم بود آنچه

بیرون آید چربی بود و اگر از استعمال آن لذع شدید پیدا آید بروغن گل حقنه نمایند و اگر لذع نشود باز اعاده بسازند اگر تخم
اول مخدری دهند بعد از آن عمل نمایند و در عقب حقنه گل ارمنی و صمغ عربی و شیرهٔ خرفه فایده دارد

فصل سوم در زحیر و این حرکت از روده مستقیم بود جهت دفع براز اضطراراً و بیرون نه آید مگر چیزی اندک از رطوبات
مخاط بلا نجو و منافع و این چند نوع است **نوع اول** زحیر که از رطوبت شود لذع که بر روده مستقیم گذرد و میل نماید بدفع براز
و بیرون آمدن رطوبت و اسهال بلغم و اندک خون و نفخ و قراقر و علت عطش و سوزش مقعد **علاج** شربت حب الآس کر
ریحان و مرد و اسپغول مزروف باشند و شاشت فایده دارد و این سفوف فایده دارد چهار مغز مشوی و دو مثقال جوانی درم
نیم درم همه را نرم کوفته با آب شیر گرم میل نمایند و اگر تقاضا غلبه باشد و چیزی نیاید والم تمام بود گو گرد یا چربی نیر در زیر
دود نمایند و سر سفره بر بخار آن دارند باین طریقه که تغاری سوراخ سازد بر بالای آن نشینند تا دود بالا رود و دیگر با
و قیصوم و بنفشه و گل سرخ و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ کرنب و شبت بجوشانند و در آب آن نشینند و سعد و بادیان
از هر یک مثقالی نرم کوفته یک شبانه روز در آب تر سازند و آب بز البشربت جیم یا مثلث اختیار نمایند و شیاف زحیر
فایده دارد **صفت** آن کندر و مر و زعفران و شبت از هر یک برابر کوفته و بیخته بوقت حاجت یک شیاف بر دارند
سفره شراب کمه یکه باب حب الآس و روغن ناردین یا روغن بابونه آمیخته باشند طلا نمایند و بحمام بر نهار روند و غذا عصا اقد
و کبوتر بچه بریان کرده با نخود نیم کوفته و اگر او امثال آن نمایند **نوع دوم** زحیر که از ماده صفراوی نیز حاصل شود **علامت** او بیرو
خلط صفراوی و سوزش مقعد یا حرارت و درد و تشنگی و خون با خراط و راحت یافتن از آب سرد **علاج** منع از تناول غذ
شبانه روز این علاج انواع زحیر است و اسپغول بروغن گل یا روغن بادام یا رب آبی یا الغیر رب اختیار نمایند و اگر تب
کشکاب جو با آب شیره از آرد گندم که حب الریان و گل ارمنی در و حل کرده باشند و آب بی یا طباشیر تا آب خرفه یا طباشیر
و اگر پیچش بسیار بود و حرارت غلبه باشد حقنه با آب لسان الحمل و گل ارمنی و اسفیداج و نشاسته و برنج عدسی و آب خسته و ز
مرغ و اندک سرکه **صفت حمول** زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته بکر داسنگ پنبه آلوده فتیله ساخته بر دارند
شیاف بگیرند کندر و زعفران و حضض و صمغ عربی از هر یک برابر افیون جزو شیافه ساخته بر دارند اسفنجی یا سبکی که در
حب الآس و گلنار و خرنوب و شاه بلوط جوشانیده باشند نمایند و عدس و سماق و عنب الثعلب بجوشانند و در آب دور آیند و عد
گل سرخ هر دو کوفته بروغن گل آمیخته بر شکم طلا سازند و بر سر سفره اگر سوزش بسیار بود و اگر مرض تسکین یابد غذا گوشت م
آب آن کرنج یا اگر یا جاورس فتق سماق سازند **نوع سوم** زحیر که از ورم گرم عارض گردد در روده مستقیم و خیال میکند که در
ثقلی بسته شده و هر زمان تقاضا میکند **علامت** او درد و ثقل در اسافل **علاج** فصد باسلیق و اگر مانعی باشد حجامت نما
دستی فایده دارد و طلا از آب انگور و خفا و روغن گل و اگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید و آب کاسنی و کافور نما
صفت طلای نافع بنفشه و نیلوفر و ورق کاکنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسپغول از هر یک قدر

پخته بروغن نیلوفر یا روغن گل بر مقعد گذارند صفت ضماد منضج تخم حلبه اکلیل الملک و کرنب پخته و پیاز پخته در زیر
و اندک ثقل بر مقعد گذارند و گل خیرو و تخم کتان و خبازی بجوشانند و آب آنرا بر مقعد ریزند و روغن گل و زرده تخم مرغ و انکب
سنگ بر مقعد گذارند و بیخ خیرو و برگ آن و آب حی العالم یا روغن گل اگر درد قوی بود بر مقعد طلا سازند و اگر بحری پنبه گاو پخته
یند فایده دارد نوع چهارم در زحیری که از زبل خشک که بسته شده در روده و قاق بدشواری بیرون می آید و ظاهر
از و بادی غلیظ و دردی عظیم و موجب زحیر میگردد و خراطه و رطوبت از روده می آید و جهال اطبا خیال میکنند که اسهال
و چیزها امید بهند که البته شود و چون طبیعت قبض گردد علیل هلاک شود علامت او علامات قولنج بود و در بعضی حالات
تلیین طبیعت و بیرون آوردن ثقل بشافه یا بحقنه یا بشربت خیارشنبر یا بشربت بنفشه و تمر هندی و آلو بخارا و
ست و معجون شهریاران و برگ و درد تسکین یابد و مرغ و نخود آب میل نمایند نوع پنجم در زحیری که از جهت سردی که بمقعد رسیده
و موجب تجمع در روده مستقیم گردد علامت او رسیدن سرما و برد بمقعد و راحت یافتن از آب گرم و وضع گرم علاج آنست
یم از تخم حب الرشاد بریان نموده ناکوفته با آب گرم بر ناهار اختیار نمایند و بر مقعد لیدن و سبوس گندم و نشستن بر زمین
م فایده دارد دیگر زحیر بسبب آنکه بر چیزهای سخت نشسته باشند یا سواری کلبی کرده باشند موجب این الم میگردد

علاج آنست که بروغن شبت و موم روغن در مقعد مالند

ان چهارم در نفخ و قراقر که در امعا بود و حادث میگردد بسبب غذای نفاخ علامت او انتقال ریاح از موضعی بموضعی و
ت او بجز و نفخ علاج تقلیل غذا و نخود آب و گلقند فایده دارد و اگر از ضعف امعا بود غذای لطیف و معجون کمونی و فلافلی
یال بود نوع اول در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع ست نوع اول مغص که از ریاح امعا بود علامت او نفخ و قراقر
ی ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و از تناول طعام و میوه های سرد و ضعف حرارت غریزی در روده علاج
معا از خلط خام بحب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نفع دارد و این سفوف جهت دفع نفخ فایده دارد و صفت آن
ین درم جوانی تخم کرفس زنجبیل از هر یک دو درم حب بلسان درم دیگر ادویه که جهت نفخ فایده دارد حب الرشاد
ن و انگرو و قره مانا و کرفس و زیره و جوانی از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند و آب آنرا بقند بقوام آورده چند روز
بس بلیان و حب بلسان و عود بلسان و حب الغار و زراوند مدحرج از هر یک برابر نرم کوفته مقدار مثقالی با آب عسل یا شربت
اس اختیار نمایند مغص بیحی را فایده دارد و پودینه کوهی با شربت سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد معجون کمونی
حب الغار مقدار مثقالی میل نمایند غذا نخود آب باش مقشر که در و زیره و صعتر بود و آب سرد میل نمایند مگر بعد
ساعت و شراب کهنه فایده مند گفته اند و حقنه که کاسر نفخ بود نفع دارد نوع دوم در مغص که از صفرا بود علامت
با سوزش و تشنگی و براز زرد و سوزش در مقعد علاج تنقیه امعا از صفرا بحب الکل خیارشنبر که در آب عناب لشعیر
آب کاسنی با شیرخشت اضافه نمایند و بعد ازان دو درم اسپغول بروغن گل چرب نموده با آب

سرد یا آب انار می خوش میل نمایند و اگر طبیع قبض بود آب انار شیرین و قند با اندک روغن بادام و آب کشک جو بروغن گل و بادا
اسپغول و تخم ریحان و تخم زوف و طباشیر و شیرخشت یا شربت لیمو یا بشیره خرفه و شربت زرشک با اندک روغن گل بهترین معا
است و طباشیر و گل ارمنی بر آب بی نفع دارد و غذا اگر پیچش بسیار نباشد مرغ بسماق یا زرشک یا آب انار فتق سازند نوع سه
در مغص که از خلط شور بود رقیق بود علامت او خروج بلغم در براز و گزیدن مقعد علاج تنقیه امعا بحقنه که در و ثرید و بسفایج و
و سپستان باشد بحب ایارج و شیرخشت با آب انارین و روغن گل در گرد ناف مالند نوع چهارم در مغص که از بلغم غلیظ
روده مرتکب شده عارض گردد علامت او ثقل و لزوم درد در موضع واحد و بیرون آمدن بلغم لزج با براز و اگر دست بر موضع الم گذا
سرد بود علاج تنقیه روده بقی یا بحب ایارج یا ایارج که در آب بادیان و انیسون پخته باشند میل نمایند و حقنه نفع دارد و گلقـ
کند در مصطکی و انیسون و بادیان و عود باشد و معجون سنجر نیا و حب قاقیا صفت آن مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و خلا
و بیار مشک از هر یک برابر مقدار دو درم و از محموده دو درم همه را کوفته حب سازند مقدار دانق یک حب و نوبت شکم می آر
مغص را تسکین میدهد و خوردن این حب هر نهار و بر بالای طعام فائده دارد و غذا شوربای مرغ پیر و شوربای عصافیر
و فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی و گوشت خارپشت بریان کرده در درد ریحی و بلغمی را فائده دارد و یک درم از حب بلسان ح
بان نرم کوفته با آب گرم در شام و صباح جهت درد ریحی و بلغمی و این حب نفع دارد صفت آن جوانی درم حب بلسا
سه درم نرم کوفته با آب گرم هر بار نیم مثقال اختیار نمایند دیگر مغص بسبب بل خشک که در امعا بسته شده میشود علاج
شرب بود یه مسهل و حقنه دیگر مغص بجهت گرم حیات و حب القرع میشود علاج آن مذکور خواهد شد اگر خدا توفیق بخشد فصل
ششم در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این مرض ست که در روده قولون بیشتر واقع میشود و بد شوا
چیزی بیرون می آید و این قولنج حقیقی ست و بعضی ذاتی ست و بعضی عرضی اما ذاتیه هفت نوع ست نوع اول
قولنج که از بلغم غلیظ لزج زجاجی مختلط به ثفل که مانع شود از خروج روده اعور را پر ساخته بعد از آن قولون پر میساند و درد
در یکجا بود علامت او سردی اطراف و اسافل و درد ثابت و سقوط شهوت طعام و احساس درد بمرتبه که گویا بجوالدوز میسو
میکنند روده را بسته شدن نفخ که مطلقاً باد بیرون نیاید از جهت غلظ کیموس و نفخ در شکم و میل بچیزهای ترش و شور و
پشت و ساق از سبب امتلای عضلات و عطش غالب و حمرة قاروره و منطنه نشود که حرارت ست جهت آنکه درد قولنج
غذا قاروره را سرخ میسازد و گاهی مشتبه میشود درد قولنج بدرد مغص و فرق آنست که در مغص با لزع و پیچش میباشد و شکم د
نرم بود و خاصه محلله که آب گرم میل نمایند و درد قولنج ثقیل بود و درد گرده از موضع او تجاوز نمیکند و برای درد او اندکی میل به پشت
میدارد و درد قولنج منبسط و با کشش بسوی بالا و بجانب است بیشتر اوقات درد عظیم درد گرده استدلالی جسته آ
با آنکه بول در وی گشاده نمی آید در یک حالی در بول ادمی باشد و هرگاه قی کند درد تسکین می یابد بخلاف درد قولنج
او با اطلاق طبیعت راحت می یابد و درد گرده با اطلاق طبیعت راحت نمی یابد و گاهی مشتبه میشود

النج بوجع و درد رحم و درد کبد و درد معده و در دیگه بجهت دیدان یعنی کرم معده واقع میشود و فرق میان اینها ظاهرست
درد آن عضو و مقدار درد و سائر اعراض و بسیارست که قولنج منتقل میگردد بفالج و بدرد مفاصل و درد پشت و بسبب
زیه محلل و نضج بد ماده را بحرکت می آرد و بر یک شق بدن میریزد و حادث میگردد بفالج یا بجانب پشت و بندها میریزد و درد
ست و درد بندها ظاهر میشود و گاهی منتقل میگردد به بواسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا بسبب حدوث سوء مزاج کبد و قولنج اخیر
بعضے دیگر گفته اند میگیرد و شکل علامت و باکه از بلدی ببلدی منتقل میشود علاج آنست که بشیاف و حقنه شکم را بیارند چراکه
ی مسهل بادام که سده و راه نکشاید بدن ممتلے گرداند که اخلاط را دوای مسهل بناوق و از ضرورت از بالا بر دده آورده نیاید
مندی او موجب الم و خطر عظیم بود صفت شیافی که قولنج را بکشاید و درد پشت را تسکین دهد بوره از ضرورت جاوشیر
نتل صابون زنجبیل نمک هندی سداب تخم سپند محموده اجزا برابر بگیرند و شافه سازند شیاف دیگر شحم حنظل جزو
سر دو جزو برگ سداب بادیان سنا مکی بنفشه از هر یک سه جزو نرم کوفته بشکر یا قراقروت شافه سازند مقدار چهار انگشت
بعضے گفته اند مقدار شش انگشت و بوقت حاجت یکی را بردارند صفت حقنه که درین قولنج نفع کلی دارد زیره کرمانی تخم کتان
وفته و تخم حلبه و تخم معصفر نیمکوفته از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد و ورق سداب سنا مکی بسفایج نیمکوفته از هر یک سه مثقال
ب و سپستان از هر یک سی عدد و بیخ سوسن و گل خیرو و خبازی از هر یک چهار مثقال تخم شبت و بادیان نیمکوفته از هر یک ده
ثقال برگ چقندر و دسته سبوس گندم کفی در دو کاسه و نیم آب بجوشانند تا نصفے بماند صاف نموده چهار شیر نیم درهم و
بیعتر انگی و نمک هندی دو مثقال آب گاه یک قاشق شیر خشت بیزده مثقال یا ترنجبین سی مثقال در آب او دیه حل
نته روغن بادام دو مثقال روغن گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار هفت قاشق شیر گرم عمل نمایند و اگر دردی بود در روده شحم
ل ادویه قوی عمل نمایند دیگر آنچه قولنج بلغمی وریحی را بر طرف میکند در حال آنست که پنج مثقال بوره یا نمک آب سداب یا آب
قند رد کرنب یا هفت مثقال روغن گاو یا چهار مثقال روغن بادام آمیخته شیر گرم عمل نمایند و اگر قاشق آب کامه بدین اجزا
ید قولنج را فائده دارد حقنه معتدل آب برگ چقندر هفت قاشق روغن کنجد یا روغن گل دو قاشق بوره دو مثقال آب کامه یک
ق قراقروت پنج مثقال قند پنج مثقال عمل دیگر قولنج قوی نبود قے فائده دارد و اگر غثیان نبود این حب میل نمایند صبر مثقال
قولنج نیم درم حب ساخته میل نمایند صفت حبی دیگر قولنج را نفع دهد پنج مثقال محموده مثقالی نمک درم مقل مثقالے انیسون گل سرخ
ب نموده دری تا دو درم اختیار نمایند و محموده وانگی در نخود آب با گلاب حلکرده نفع دارد و اگر درد قوی و بیم هلاک بود
یا جهت تخدیر فائده کلی دارد زعفران دو مثقال فلفل و بزر البنج از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال سنبل و تخم
ن از هر یک دو درم سادج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون از هر یک درم زرنباد و درونج عقربی از هر یک
ثقال داروها کوفته و بیخته با سه وزن آن عسل بسازند شربتی درم بود بلکه نیم درم مناسب و دو معاجین که نفع کلی گفته اند
ن شهریاران و معجون تمری و سفرجلی و سیحر نیا و این معجون که مذکور میگردد فلفل و دار فلفل زنجبیل نیره سداب انجیلنجان قرفه

هر یک ده درم سقمونیا هفت درم عسل صاف نموده چهل درم چنانچه رسم است حب سازند شربتی نیم درم تا درمی میل نمایند صفت ضماد
که قولنج را برطرف نماید شونیز و مویز از هر یک قدری بگیرند نرم کوفته بزهره گاو آمیخته بر ناف طلا سازند ضماد دیگر شونیز
و مویزج و ترمس حب الغار از هر یک برابر بگیرند و بزهره گاو بر ناف طلا سازند و چادرس یا تخم کرفس و جوانی علیحده گرم ساخته در خریطه
گذارند و بر ناف نهند و مالیدن شکم بروغن شبت و روغن خردل فائده دارد و بتخصیص که روغن فرفیون و جندبیدستر باندکی از
فرفیون آمیخته نمایند و حمام فائده دارد و یا بآبزن درآیند که در وی کرنب و بابونه و بنفشه و قیسوم و شبت و سداب جوشانیده باشند
آبزن و کماد بسیار پیش از آنکه طبیعت نرم شود ضرر دارد و شربت ماء الاصول و عرق بادیان و گلاب و شوربای نخود آب یا آب گوشت
خروس اپیر ندیا گوشت کبک و عصافیر یا گوشت گوسفند جوان که در وی دارچینی و زنجبیل و زیره و بسفائج و بودینه باشد سازند و
آبکامه و فنجین فائده دارد یا طعام و یا از بعد طعام جبینه آبکامه فائده مند است و شیره سپوس گندم و جوانی و کرویا و شونیز باش
بروغن زرد فائده دهد و حرکت بعد از طعام و سواری باعتدال و تقلیل غذا فائده دارد و آب نخود و بدل آب ماء العسل
میل نمایند **نوع دوم** درد قولنج که از بادهای غلیظ که در طبقات روده ها بسته شده بجهت بسیاری آب سرد و بسیاری
بقول و فواکه مثل ککری و انگور و خیار و غیره واقع گردد علامت او تقدم نفخ و قراقر خوردن طعام که بسیار سرد بود و انتقال درد
گاهی درد قوی و گاهی ساکن گردد و اگر دست بره گذارند یا چیزی گرم بر شکم نهند درد تسکین یابد و آنچه با قراقر و انتقال درد بود
سلامت تر بود از آنکه شکم ورم دارد علامت رذالت بدی قولنج قی و عرق سرد و سردی دست و پا و از سبب شبیهات درد
روح خون میل بباطن نماید و اگر منجر بفواق و کزاز و اختلاف عقل گشته این اسهال مهلک است **علاج** بشافه و حقنه شکم را
نرم سازند و درین قولنج در حقنه کاسرات نفخ اندازند و حقنه بدین موجب سازند سنا مکی پنج مثقال بابونه و قنطوریون و شبت و بادیان
نیمکوفته و تخم کرفس و سداب از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بست عدد انجیر ده عدد خارخسک نیمکوفته تخم معصفر نیمکوفته
دانگور شفا و خبازی و گل خیر از هر یک چهار مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و صاف نموده شیرخشت هیزده مثقال مغز فلوس
دو مثقال قند فروت پنج مثقال و جاوشیر مثقالی و جندبیدستر نیم درم در آب دوا حل ساخته روغن زیت یا روغن بادام
از هر کدام که باشد سه مثقال و روغن گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار هفت تا شش شیر گرم عمل نمایند باد را بر دو هاشکند و
مزاج آنرا گرم کند حقنه که درد قولنج را تسکین دهد سداب پنج مثقال و بزر البنج دو مثقال و جندبیدستر دانگی تا دو دانگ و افیون
دانگی با سه مثقال روغن زیت یا روغن گاو در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده بدو نوبت عمل نمایند **صفت حمول**
که قولنج را فائده دارد سداب پنج مثقال و زیره جوانی و بوره از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته بعسل آمیخته بر باشوره محقنه مالند
و چند نوبت در اندرون فرستند یا برخرقه مالند و رشته بر وی بسته اندرون فرستند و بعد از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون
آید **صفت شیافی** که درد را تسکین دهد و خواب آرد و ماده را نفخ دهد درد و جندبیدستر و زعفران و مرد سنگ و سکبینج و افیون از
هر یک برابر بگیرند و شافه سازند و ضمادات و کمادات بر طریقیکه در نوع اول مذکور شده فائده دارد و کذا نشستن مجمر یا آتش نفع

لی دارد و درد را تسکین میدهد و حبوب مسهل و حب سکبینج که در نوع اول مذکور شد و معجون حب الغار و جوارش کمون و
جوارش نجدان درین مرض فائده دارد و اگر با قولنج غثیان بود حب فائده معجون راحت و اگر درد صعب بود و فلونیا مقدار
نخود یا بیشتر اختیار نمایند **صفت مطبوخی که قولنج ریحی را فائده دارد** زیره کرمانی دو کرد یا دو نخیل و انیسون و بادیان
تخم کرفس و انگور شفا و گل سرخ از هر یک سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته درد پاشند و عسل حل نموده روغن بادام دو درم
انداخته میل نمایند رودها را گرم میسازد و اگر با این ادویه پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان اضافه سازند شاید و حمام ناهار
نفع دارد و آبزن بر نیم چنین فائده دارد **صفت آن** انیسون و زیره و شبت و صعتر و مرزنجوش و جند بیدستر و بنفشه و بابونه
بجوشانند و علیل را در آب آن در آرند و اگر ازین پس آب در مثانه گذارند و بر ناف علیل نهند در محلی که گرم بود و در ناف و از شکم
روغن شبت و سداب بمالند و اگر فرفیون و عاقرقرحا و قسط و جند بیدستر نرم ساخته و بدین روغنها آمیخته نمایند شاید **صفت**
روغنی که در شکم بمالند باد را پریشان سازد روغن سداب ده درم جند بیدستر دو درم فرفیون درم و صواب آنست که درین علت
اجتناب نمایند از کثرت طعام و خوردن آب و شیر درین مرض فائده دارد و جهت آنکه باد را می شکند و تشنگی نمی آرد و گفته
اند بهترین غذا با شوربای عصافیر با شوربای خروس پیر که در وی انیسون و بادیان و شبت و نمک و فلفل و صعتر کرده باشد
و میل آب گفته اند اگر شراب رقیق سفید کهنه بتفاریق اندک اندک بمقدار شصت مثقال میل نمایند فائده دارد و بعد از اطلاق
اللحم باندک نان خشک شاید و غالیه اگر بر ناف گذارند فائده مند است **دیگر قولنج ریحی** از سودا که ریخته شود در امعا و
سبب نفخ گشته علامت او ترشی دهان و نفخ شکم و تغیر زرد **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون **نوع سوم** که از ورم و موی
حادث گردد و تنگ سازد مکان را و منع نماید خروج ثقل و باد را علامت او تب و تشنگی و بر آمدن رگها و حرکت آن و درد در
رودها و الم اعضا مثل کبد و کلیه و سپرز و مثانه و اگر درد عظیم بود منفذ بول را تنگ میسازد و چون دمل شود و سر بر اطراف
سوزش ورم **علاج** آنست که تعجیل نمایند در علاج این قسم که اگر تاخیر نمایند منجر بهلاک شود و با یلاوس و مناسب آنست که
خون فاسد باشد فصد باسلیق یا اکحل نمایند از دست راست اندک اندک بچند دفعه بر آرند و فصد صافن نمایند اگر
بول بود و شربت از آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کشنیز و آب انار با مغز فلوس که در روغن بادام شیرین
آغشته باشند و در قانون گفته که نیم پیاله ازین اشیا که مذکور شد با ده درم مغز فلوس و دو درم روغن بادام در دفع قولنج ورمی
نه که مذکور شد در نوع اول فائده دارد و جلاب زنبقشه و مثقال و عناب سپستان از هر یک بست عدد و بادیان و
و تخم کرفس و گل سرخ از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند و قند شیرین ساخته چند روز میل نمایند و اگر قبض
نشود در آب این ادویه پانزده مثقال شیرخشت و یک دانگ محموده حل نموده میل نمایند و اگر بنادق دیگر بها بیرون
ماده نمایند عمل دارد و ابر درم صندلین بگلاب آمیخته بر شکم نهند و بعد از آن این ضماد گذارند بنفشه و گل خیرو و اکلیل الملک
نه با روغن بنفشه و بادام طلا سازند و اگر روغن بنفشه و بادام نباشد روغن گل یا کنجد یا روغن گاو شاید که خمیر گرم آمیخته

گذارند و شوربای مرغ و گوشت گوسفند جوان در آب نخود آب سازند دیگر اگر قولنج از جهت ورم صفراوی شود علامت
اندوه و سوزش و تشنگی و درد در موضع شکم و تلخی دهان **علاج** حقنه بشربت بزوری و شربت بنفشه و شربت گل مکرر و آب
تمر هندی بقند آمیخته و گلقند و گلاب با عرق بادیان باقی **علاج** ورم دموی دیگر ورم بلغمی را چون خم می باشد گاهی علا
او سستی و سیرازی بلغمی **علاج** حقنه و معجون تربد و این مطبوخ یکهفته تا دو هفته اختیار نمایند انجیر پانزده عدد مویز دانه بیرون کرده
بنفشه سه مثقال بادیان نیمکوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم خیره و انیسون تخم کرفس از هر یک مثقال بجوشانند و به قند چها
مثقال بقوام آورده هر روز یک قاشق شربت با هفت قاشق آب یا پنج مثقال مغز فلوس و یکدرم روغن بادام اختیار نماید
و این ضماد که از اکلیل الملک هفت مثقال و قیصوم چهار مثقال شبت پنج مثقال نرم کوفته با چربی بط و کوهان شتر طلا سا
دیگر ورم صلب که سبب قولنج ماده سودا بود علامت او ثقل و قلت درد و تشنگی **علاج** حقنه که از چربی مرغ در روغنها داده و به کاسنی
و نشستن در آبزن مطبوخ افتیمون و شوربای چرب **نوع چهارم** در قولنج که از جهت گرمی نهره که روده را گرم سا
و آنچه در روده باشد متحجر گردد و مانع خروج گردد علامت او تشنگی و خشکی دهان و سوزش بول و درد شدید و تب گاهی **علا**
فصد اگر مانعی نباشد و حقنه و شیاف بنفشه و اسهال تمر هندی با آب آلو بخارا با اندک محموده که به آب مغز فلوس حل نم
باشند یا با آب کاسنی نیم دانگی محموده میل نمایند و مطبوخ هلیله زرد اگر بدین بود به تسکین نیاید با قرص بنفشه **صفت آ**
بنفشه خشک ده درم تربد هفت درم محموده دو درم رب السوس سه درم کتیرا و مصطکی از هر یک دو درم ده قرص سازند یک
بجلاب یا شربت بنفشه اختیار نمایند و معجون بنفشه و معجون خیار شنبر برین موجب تربد سفید مجوف پوست تراش
بروغن بادام چرب ساخته بست درم بنفشه خشک ده درم نمک هندی و رب السوس از هر یک سه درم بادیان و انیسون و مصطکی از
دو درم محموده مشوی پنج درم عسل خیار شنبر پنجاه درم روغن بادام پانزده درم کوفته و بیخته بعسل شصت مثقال آمیـ
نمایند شربتی پنج مثقال تا هشت مثقال اختیار نمایند غذا لاش مقشر و اسفاناخ و نخود نیم شکسته با روغن بادام داند ک
و با یخه فائده دارد و در حمام در آیند و غذای گرم و شربت بزوری میل نمایند **نوع پنجم در قولنج التوا**
و فتقی لما قولنج التوائی آنست که روده که در آخر روده و قاف است از موضع خود در رفته و سبب او حرکت بادها
که در روده باشد علامت حدوث آنست که چیزی گران برداشته باشد یا از جای جسته یا کشتی گرفته یا بجهـ
ضربه و سقطه و غیره دل قع شده و بر اثر آن قولنج شده و بیشتر این کس را قولنج عادت نبود **علاج** آنست که علیل
نماید و بر فوق شکم و خاصره او را مالند تا روده هموار گردد و بر وضع طبیعی آید و اگر اصلاح نیابد او را به پشت تکیه دهند
و چهار کس دست و پای او را بگیرند و بردارند تا پشت او دو تو شود و شکم او در قعر افتد و او را بدان شکل از هر جانب ج
تا روده او بموضع خود در رود و شوربای چرب دهند و اگر درد باقی ماند مقدار درمی سیماب زنده بنوشانند و بشور
چرب میل نمایند و شکم و خاصره از بالا بزیر برفق بمالند تا سیماب بیرون آید و بعد از آن شوربای چرب میل نما

بند قدم لغزبانید که بر فتق رود: اما قولنج فتقی آنست که روده بکیسهٔ خایه فرود آید و هرگاه دست بر وی نهند بموضع خود
علاج او علاج فتق در روده را بموضع او برند و شیافه و حقنه فائده دارد و شکم او را بر فتق بر روغن قسط بمالند و ا لا
نرگس دست و پای او گرفته چنانچه مذکور شد بجنبانند و موضع فتق را محکم به بندند و ادویهٔ قابض گذارند و علاج فتق
خواهد آمد انشاء الله تعالی **نوع ششم** در قولنج که حادث گردد از ضعف روده قولون علامت او آنکه براز بیرون آن نیاید مگر
باستعمال شیافه یا حقنه **علاج** ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و زرنباد و جوزبوا و سنبل داشته و تخم کرفس یا روغن بادام معجون
زرنباد و مثرودیطوس روغن ناردین و روغن بابونه و سوسن بمالند و اندک شراب فائده دارد و در غذا نخود آب اجتناب از
ادویهٔ ترش و قابض و آب سرد نمایند **نوع هفتم** در قولنج که حادث گردد از جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت
استعمال چیزهای سرد از غذا و شربت و تناول مخدرات و از خارج مثل طلاها علامت او آنست که بشافه شکم نیاید و درد
نبود و نفخ در شکم بود **علاج** اسهال با ایارج لوغاذیا و طبیخ سلیخه و معجون بلادر و سنجرنیا و تریاق کبیر و اربعه و دبیدو و غیرها
و حقنه نفع کلی دارد و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا شوربای عصافیر و کبوتر سازند و شراب کهنه اندک گفته اند
فائده دارد **نوع هشتم** در قولنج ثفلی و سبب این قولنج ثفلیست که خشک شده و مثل بنادق گره گشته یا از جهت ...
طعام یا از گرمی روده یا از کثرت بول یا از جهت کثرت حرارت هوا یا از جهت دیدان و کرم معده که رطوبت را بجوزد
خشک میشود یا از جهت آنکه سده شده است در منفذی که صفرا بدان از مراره بروده میریزد علامت او قولنج ثقلی ...
... والم بمرتبه که گویا روده خرق میگردد و اما آنچه از یبس طعام شود علامت او طعام خشک مثل ذرت و جاورس و برنج و غیره
... او جلاب از بنفشه و سپستان و بادیان با ده مثقال قند سه روز میل نمایند و حب ایارج با یک مثقال صبر شیر یا عسل
میل نمایند و اگر درد دائمی بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خیره از هر یک سه مثقال بجوشانند و آب از آن بعد از خاص هفت مثقال
... وده با قند ده مثقال اختیار نمایند و شوربای گوشت مرغ فربه و حقنه فائده دارد و شیافه از بوره و نمک و بنفشه
... محموده و شکر و قراقروت سازند و شربت بنفشه و آب که در و انجیر جوشانیده باشند و پیش از طعام ... و زرده
تخم مرغ فائده مند است دیگر از جهت قلت طعام قولنج میشود **علاج** تنقیهٔ امعا از ثقل و غذاهای چرب
... گلقند و گلاب دیگر از جهت گرمی روده قولنج عارض میگردد علامت او شدت عطش و التهاب در مراق و تمدد ...
... **علاج** تنقیهٔ روده از ثقل و تبدیل مزاج بآب فواکه و شربت بنفشه با لعاب اسپغول و شربت نیلوفری و بنفشه ده مثقال
... چهار مثقال و بادیان مثقال و انگور شفا سه مثقال بجوشانند و آب از آن بشیرخشت بیز ده مثقال و مغز فلوس هفت
... و روغن بادام درم میل نمایند و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و گلاب و شربت میل نمایند و غذا شوربای مرغ
... قولنج از جهت یبس امعا میشود **علاج** حقنه چرب و لعاب دار سازند دیگر بسبب کثرت بول که از جهت ...
... منفذ بدر رشده باشد **علاج** شربت بنفشه با تخم ریحان و اسپغول و قرص کل کنج و جلابی که در او انجیر و مغز فلوس حل نموده باشند

و غذا مرغ فربه سازند دیگر قولنج بسبب گرمی هوا و تعب و ریاضت و کثرت عرق میشود علاج راحت و در جای معتدل منزل
و در بدن موم روغن از روغن گل و روغن آس و روغن آبی بدین نوع که آب هر دو بار روغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن با
ماند این روغن با موم گداخته در بدن بمالند دیگر قولنج از جهت کرم معده و کدو دانه میباشد علاج آنست که یک درم
ترکی و نیم درم حب النیل و درم و نیم برنگ کابلی کوفته بجز ما یا مویز کوفته اختیار نمایند و آب کامه هر چهار فائده دارد دیگر
بجهت آنکه سده شده است در منفذی که صفرا از زهره برود و میریزد علامت او آنکه براز سفید و نفخ شکم و ظاهر بود
یرقان علاج شربت بزوری و شراب دار و یه مفتح که مذکور شده در علاج یرقان و قنجبین و آبکامه فائده دارد تمام
انواع قولنج ذاتیه اما قولنج عرضی انواع ست نوع اول آنکه قولنج بمشارکت ورم مثانه عارض شود و علامت او آنکه
بول و صلابت و تپ و الم در عانه علاج ورم مثانه نمایند نوع دوم آنکه قولنج حادث گردد بمشارکت ورم گرده علامت او الم در
و احتباس بول و اگر مشاهده نماید طبیب آنکه بول رقیق و در و رسوب و ریگ هست حقنه نمایند و ذکر کرده شده است فرق میان
و میان ورم گرده و میان قولنج دیگر بمشارکت ورم کبد و طحال و حجاب قولنج عارض میگردد علاج آن اقسام نمایند نوع س
در قولنج که حادث گردد بمشارکت رحم علامت او احتباس حیض و عدم حمل یعنی حامله نشود علاج ورم رحم نمایند و میا
انشاء الله تعالی نوع چهارم در قولنج عرضی ایلاوس است و معنی ایلاوس رب الرحم و این بدترین اقسام قولنج است و ا
ست که از و خلاصی یابنده خاصه وقتیکه زبل و گندگی نماید قی و بوی بد از احشاء او و از دهان او نیز مثل بد ظاهر باشد و ا
سده ایست که در روده و فاق واقع شده و بسبب او سوء مزاج گرم و خشک یا سرد و خشک یا ماده یا ورم و ریح که منف
تعالی یا تنگ نموده و در طبقات امعا ملتبسه شده و آن نفخ یا التواء در امعا بسبب حرکت ضعیف او از خوردن آب سرد که بغر
میل نمایند و از جهت ادویه گرم و طعام سرد قابض که در وسمیت بود و گاهی قولنج منتقل میگردد بایلاوس علامت او
که درد و در بالای ناف بود و از پائین البته چیزی بیرون نیاید و بحقنه فائده بسیار نیاید و لازم اوست تهوع و قی بسر و قی
بود و الم زبل بود و حب القرع و جشاء و عرق بسیار بوی ناک و کرب و غشی و بیخوابی و تشنج و جه و سردی اطراف
بسبب صفرا شده حمی محرقه و غلبه عطش و تلخی دهان و برانداختن صفرا و اگر از جهت کثرت خون واقع شده تپ مطبقه
و امتلای عروق و شیرینی دهان و اگر الم بسبب بلغم و نفخ شده دهان بمزه یا شوری و اگر از جهت سودا واقع گشته د
مزه بد در و خفیف و اگر از سبب ورم بارد یا از سوء مزاج گرم یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء ارود یا عارض
قولنج الاوس علاج حقنه است در جمیع انواع ایلاوس پیش از خوردن دوای مسهل بدین طریقه که مسهل حقنه
باید نمود و اگر ورم حار بود فصد باسلیق نمایند بلکه صواب آنست که در ابتدای این علت فصد نمایند و اگر ورم بود
واجب است و اگر ورم نبود بسبب شدت درد و بیم است که ورم شود از اعراض ایلاوس آنست که از جمیع بدن
از جهت آنکه خلط بد در تمام بدن پراگنده شده و هرگاه در تمام بدن خلط ردی منتشر گردد واجب میگردد. فص

ضماد بر موضع الم از ورق عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک همه را نرم کوفته با روغن بنفشه یا بادام یا روغن گل
مثلث طلا نمایند و انگور شفا سه مثقال و کاکنج و لبلاب از هر یک دو مثقال بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس
حل کرده با یک مثقال روغن بادام و ده درم قند اختیار نمایند و باقی علاج قولنج ورمی نمایند و اگر از جهت ورم سرد واقع شود
این قولنج علاج بحب سکبینج و حب صبر و حب منتن و امثال اینها که مذکور شده و ماء الاصول با روغن بید انجیر و با یارج فیقرا النفع دارد دیگر درد که
از حرارت باشد معجون کمونی و شربت پودینه و شیری که آهن تاب کرده باشند و باندک محموده با صبر و معجون راحت بر نموجب
مصطکی و قرنفل و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و جوز بوا از هر یک پنج مثقال محموده چهار مثقال برب آبی یا قند یا عسل تا به وزن
ادویه بسازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و در آبزن که در وی بابونه و اکلیل الملک و برگ کرنب و شبت و بنفشه و خطمی
و بیخ سوسن و سبوس جو جوشانیده باشند در آیند و اگر بسبب دوای غیر ملائم شده باشد قولنج علاج شرب آب شیر گرم با روغن بادام
تا آنوقت که قی آرد فائده دارد و دوا القی بجز آن کند پس ازان طبع را نرم سازند

فصل هفتم در دیدان یعنی کرمها که بسبب رطوبت بلغمی که متعفن شده در امعا حادث میگردد انواع او سه است نوع اول
کرمهای دراز که حیات می نامند و تولد او در روده دقاق میباشد و کم یافته میشود و علامت او ضعف نبض و سردی اطراف
و سرفه خشک کاهلی و سرخی چشم گاهی و در محل دیگر با کدورت لون و صمم بر آسان در خواب و زردی رنگ روی و بسیاری
آب دهان و خشکی لبها در صباح و سرعت نبض و قلت براز و خشکی طبع و خلیدن درد و قدغه در معده و انتفاخ بطن چنانچه
استسقا میشود و احساس بحرکت او در محل گرسنگی و از حرکت او حالتی شبیه بصرع و سوء خلق و مکروه داشتن طعام و خواب پریشان
علاج بیرون آوردن و کشتن او بدین طریق که سه روز پیاپی غیر بریک پیاله با شیر گاو میل نمایند و در روز چهارم برنگ کابلی مقشر
دو مثقال درمنه ترکی مثقال و تمر دانه بیرون کرده ده عدد و مغز جوز سه مثقال نرم کوفته در محل خواب میل نمایند و اگر علیل خوردن دارو
نتواند دارو حقنه نمایند و این ضماد بر معده گذارند سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته طلا نمایند و اگر عمل نکرده دارد دوای قاتل
دیدان بر شکم بنهند مثل بادام تلخ و قنبیل و گیر و ترمس و کرنب بسرکه طلا سازند دوای دیگر درمنه ترکی و صبر و قسط و سیاه دانه از هر یک
مثقال نرم کوفته با آب برگ شفتالو بر ناف طلا سازند ضماد دیگر شکر طبرزد اشیاف کاکونی ست سه مثقال درمنه ترکی
و افسنتین و سداب از هر یکی دو مثقال بسرکه کهنه و آب برگ شفتالو بر ناف طلا نمایند و ادویه که اگر حیات در روده مرده باشد
از شکم بیرون آورد شیح ارمنی برنگ کابلی و افتیمون و ترید و غاریقون و اهل مجموع یا تنها با ب عسل یا آب کامه و شربت سکنجبین
تازه و از جمله آنچه کرمها را میکشد و بیرون می آرد روغن زیت الانفاق است و اگر مزاج گرم بود ادویه گرم مناسب نیست
بهر دشتی آب کاسنی و خرفه خوردن کرفس و شاهتوت و خرنوب با مثلث و کشنیز خشک سه روز هر روز مثقالی بمثلث
شربت سکنجبین و خوردن آب برگ شفتالو و پوست درخت شاهتوت و پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آنرا
میل نمایند که کرم معده را بکشد و بیرون آورد و سماق را در آب بمالند و آب آنرا میل نمایند و در امیکشند و گل مختوم با شراب کهنه

گفته اند کرم معده را دفع نماید و اگر چند روز انجیر خشک و خرما میل نمایند و بعد از آن دوا اختیار نمایند افسنتین رومی شیح قسط برنگ کابلی
بلیله زرد و سیاه و آمله از هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یک مثقال غافث چهار مثقال سرخس و شکسطرایشع سه مثقال
دو مثقال همه را نرم کوفته لبه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی سه مثقال تا چهار مثقال اختیار نمایند و بعد از خوردن دوا صبر نمایند
تا نیک گرسنه گردد **صفت دوای مجرب** درمنه ترکی و برنگ کابلی از هر یک ورق بجوز یا مویز کوفته ناشتا میل نمایند
پیشتر شیر خورده باشند و در شب ثانی اگر مقدار یک مثقال ایارج فیقرا اختیار نمایند بعد از استفراغ چهار درم آبکامه نفع کلی دارد
حقنه که نفع دارد در مزاج گرم را پوست درخت شاهتوت و پوست انار ترش یک شبانه روز در آب گذارند و بعد از آن د
تنور نهند تا پخته گردد و صاف ساخته آب برگ شفتالو بدو آمیخته نموده دو قاشق عمل نمایند بعد اگر ازین آب ادویه صاف نموده
نمایند فائده دارد **صفت حقنه** که فائده دارد در مرطوب مزاج را سیاه دانه ترمس بابونه از هر یک پنج درم افسنتین رومی هفت درم
همه را بجوشانند در یک کاسه آب تا نصفی بماند صاف نموده آبکامه و روغن زیت یا نفط سیاه آمیخته عمل نمایند و شکسطرایشع
سه مثقال بجوشانند و در آب آن تریاق کبیر حل ساخته و قسط و شیح ارمنی از هر یک سه مثقال مخلوط کرده بر شکم طلا نمایند و سیاه دا
با آب برگ شفتالو بر ناف گذارند و غذا طبیخه و قلیه با ادویه گرم و آبکامه و ترب و تحبین کرد یا و بادام تلخ و جوز نفع دارد و نخود آب و غوره گ
آب کرم را دفع مینماید و اجتناب از غذائی که ازو بلغم شود مثل شیر و پنیر و فطیر و غذا و چرب غلیظ نمایند و پیش از غذا آبکامه و تحبین
فائده دارد **نوع دوم** دیدان عراض یعنی کرمها که حب القرع میگویند و در روده غلاظ می باشد علامت او بسیار
میل طعام و بیرون آمدن او از ثقل مثل دانه کدو و از علامات او آنست که در حمام گرم درآید و صبر نماید که بدن او گرم گردد
برو غالب گردد بعد از آن پاره از یخ بر شکم علیل گذارند و بمالند اگر ظاهر گردد بالای ناف او بلندی و حرکتی کرم در از
و اگر در زیر ناف معلوم شود تنو و بلندی کدو دانه است **علاج** اخراج و قتل او بدارو هاسے که مذکور شده دوا
که بجهت حب القرع اختیار نمایند باید که قوی تر باشد بر نموجب برنگ کابلی سه مثقال درمنه ترکی مثقال حب النیل ورم قنبیل
نیم درم افتیمون ده درم همه را کوفته سه روز پیش از شیر میل نمایند و در وقتیکه ادویه بشیر خواهند اختیار نمودن اول کباب بیاتا نمایند
که آب آن نگلو رود و بعد از آن دوا را میل نمایند و غذای رطب بخورند و آبکامه بر ناهار نفع دارد **نوع سوم** در کرم خرد
بد بود که در سرکه و حلین میباشد و در روده مستقیم میشود علامت او حکه و دغدغه در مقعد و بیرون آمدن با ثقل **علاج** حقنه
و فتیله که روده را پاک بسازد و این کرم صبیان را بسیار واقع میشود و اگر مردم کلان را بود دیر نیک میشود و دشوار آنست که
علاج نمایند که اگر او بدیر بماند شود و علاج آن مشکل است روغن زیت یا روغن دانه زردآلو یا روغن دانه شفتالو یا آب
صبر افسنتین یا آب برگ شفتالو بر پنبه آلوده ساخته در مقعد بمالند و از جمله آنچه نفع دارد فتیله زهره گاو و یا به نفط سیاه و با نفط
بردارند و آب پودینه و آب برگ شفتالو یا طبیخ شحم در مقعد بمالند یا حقنه نمایند و اگر سیاه دانه و بابونه و ترمس بجوشانند و آب
و نفط مخلوط نموده حقنه نمایند و شافه از قطران و شحم حنظل و سیاه دانه نرم کوفته یا صبر لسبر که فتیله آلوده ساخته بردارند و اگر

صبیان درمنه ترکی و سیاه دانه نیم کوفته بردارند و از غذای رطب غلیظ اجتناب نمایند

ب بیر دهم در امراضی که عارض میشود در مقعد و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل است بر چند فصل

ل اول در بواسیر و منقسم میشود به دو نوع **نوع اول** در بثرات و جوشش و زواید که بر سر گماز مقعد بود و عارض میگردد این
ت و زواید بعضی آدمیان را در بینی و بعضی را در رحم و این جوشش هفت شکل میشود اول آنست که در سر سفره نفخی بود و چیزی
ع نکند و اذی نرساند دوم آنکه شاخها و بیخ دارد و نام میگذارند نخلی سوم میباشد مدور لبان دانه انگور رومی نامند آن را
ی چهارم مدور مشابه انجیر این قسم را تینی خوانند پنجم صغیر و محکم مشابه عدس و نخود و نام میگذارند ثولولی ششم میباشد دراز و صعب
به دانه خرما و این را تمری گویند هفتم مشابه توت و می نامند این شکل را توتی و هر یک از این قسم میباشد با ثقبه یعنی سوراخ دا
و زرد آب خون میرود و درد اندک کند یا آنکه درد ندارد یا آنکه بی سوراخ بود که از وی چیزی ترشح نماید و این زواید که بر سر مقعد
سر او میل بالا دارد یا آنکه سر او بلندی میل بزیر یا بداخل اندرون مقعد یا به بیرون مقعد دارد و بدترین جمیع اقسام نخلی است
ن از آن تینی بعد از آن انچه بلند بود و سر او میل بزیر یا به پس داشته باشد و گاهی حبس بول شود و موجب درد شد بدر گرد
ب خون سوداوی که از ادویه و اشربه و اغذیه گرم متولد شود و موجب صفرا گشته خون را گرم سازد یا از مقدار غلیظ مثل
ست گاو و اسپ و آهو و بادنجان و عدس و کرنب و غیره خون متولد گردد و از اسباب این مرض آنست که بر سر جای متوضا خصوصا
ن که بر وی صاحب این علت نشسته باشد و استعمال صبر در تابستان و چله زمستان موجب سوزش مقعد است و این مرض در جلد گرم تر
هوای متعفن و از بسیاری خوردن شیر و تمر و ماهی شور و فواکه میشود و علامت آنکه از خون صفراوی شود آنست که با سوزش و درد
ید و بالذع بود و علامت آنکه از خون غلیظ است خلیدن و ثقل بیشتر بود و لذع اندکی علاج آنست که منع نمایند از غذاهای غلیظ
در و اگر خون را غلبه بود فصد باسلیق نمایند بعد از آن مطبوخ هلیله اختیار نمایند و بعد از اسهال هلیله پرورده آمله و اطریفل
ی برین موجب هلیله کابلی و آمله و بلیله از هر یکی دو درم مقل ازرق سی درم همه را بسته وزن آن عسل بسازند شربتی سه مثقال اختیار نمایند
درد بود و این مرهم فایده دارد موم و چربی بط و روغن زرد گاو و سفیده ارزیز همه را نرم کوفته مرهم ساخته بر سر سفره گذارند مرهم
گر درد و ورم را تسکین دهد گندنا را بروغن گاو یا روغن جوز نپخته نرم کوفته مرهم ساخته بر مقعد بندد و از خوب تر مقل را بروغن کتان
ا پخته در هاون نرم نموده مرهم بسازند و پیاز بروغن گاو پخته بر مقعد گذارند درد را تسکین دهد تخم گندنا و پوست بیخ کبر و سیاه دانه
بند و کندر و راتینج و مقل اجزا را برابر گیرند و نرم کوفته قرص سازند و یکی از آن بسوزند و بر دود آن سر سفره را بدارند و اگر خواهند که
ده گردد و از وی ماده بیرون آید تا درد تسکین یابد در آب گرم دارند هلیل را و روغن دانه زردآلو و شفتالو بمالند یا روغن کوهان
یا نرم گشته و فصد صافن و پا بغ نمایند و بسیار است که بسبب این فصد خون روان میگردد و اگر خون روان نشود اندک پشم با آب
آلوده بردارند یا زیره گاو یا آب بخور مریم بردارند بواسیر بگشاید و مجرب است صفت شافه شحم حنظل سه درم صبر بادام
درم نرم کوفته شافه سازند و در پنج ساعت پنج شافه بردارند بگشاید بعد از آن مطبوخ افتیمون پاک سازند و آب گندنا دو قاشق

باد دو درم روغن جوز فائده دارد دیگر خون که از بواسیر برآید سیاه و غلیظ است سزاوار آن است که نه بندند مگر وقتیکه افراط
در قیق گردد و رنگ علیل زرد و ضعف و سقوط اشتها شود و واجب است درین وقت حبس آن و بر فتن این خون امراض سودا
مثل مالیخولیا و خفقان و درد سر و درد گرده و درد ورک و استسقا و موت فجاءة و ذات الجنب و ذات الریه و بهق سیاه وغیره دفع
باذن الله تعالی و قرص کهربا و حب مقل ممسک بر نمو حب هلیله کابلی سی درم بروغن گاو چرب کنند کهربا ده درم مقل بوزن همه حب
سازند بآب گندنا شربتی دو درم و معجون خبث الحدید و شیاف کحلی صفت آن کندر و گلنار و مازو و سرمه و شب یمانی و اقاقیا و دم
الاخوین اجزا برابر شیاف نموده بردارند و در آبی که در وی مازو و پوست انار و مورد و تخم گل و اقاقیا وغیره جوشانیده باشند در آیند و بر سر
ریزند و اگر خواهند که بواسیر خشک گردد و ضعیف شود روغن زیت کهنه بمالند و کندر و مر و خون سیاوشان نرم کوفته بر بواسیر
و غذا نخود آب چرب از گوشت مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و قلیه گنندنا در روغن گاو و روغن جوز و برگ جوز و برگ مورد
و پوست بیخ کبر و مر و تخم خنظل و مقل و پوست انار و مازو و امثال اینها دود نمایند و خود را برود دو آن را مانند بدین طریق که طغاری را
سوراخ نمایند و در زیر آن دود کرده بر بالای آن نشینند تا دود بالا رود و آنچه در درد تسکین مید هد این ضماد است اکلیل
و خطمی و افیون و زعفران و تخم کتان و زرده تخم مرغ و چربی مرغ و مقل و میعه و مغز ساق گاو و کوهان شتر همه را نرم کرده مرهم نمایند
و علاج تام بعضی گفته اند قطع است تا ضرورت نشود نه برند که بریدن خطر عظیم دارد و دوای حاد مثل قیک برویک و فلد فیون
و زرنیخ سرخ و زرد از تیها گذارند تا ساقط نمایند و اگر بواسیر غایر بود مقعد را گردانند بچیزی تا ظاهر گردد و بعد از آن علاج نمایند
کندر و خون سیاوشان و کهربا و زعفران و سفیداب و زرد افیون برابر بگیرند کوفته با زرده تخم مرغ شیاف ساخته بروغن گاو
نموده بردارند نوع دوم در ریح بواسیر و این بادی غلیظ که حادث میگردد و الم شکل و قولنج گاهی تا ناف می آید گاهی بر قولنجی گرده
و گاهی تا پشت و سر و بند لنه بپهلو و نواحی جگر نه گاهی موجب حیرت شود و نازل میگردد و تا خصیه و قضیب علامت او آنست
که از خلط سودا وی که گرده می ریزد و بسبب حرارت که در گرده است بخار غلیظ در نواحی گرده حاصل میگردد علاج تنقیه سر
بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و درون گوارشها که کاسر ریاح بود و اجتناب از نفاخ و شیر با صفت حبی که باد بواسیر را نافع
زرنباد دو درم بیخ عقرحا و هلیله سیاه و هلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و تخم گندنا و مقل از هر یک بیست نشادر اندکی همه
نرم کوفته باب مویز و آب گندنا حب سازند شربتی دو درم سفوفی که باد بواسیر را رفع نماید پوست بیخ کبر جزو سعتر پارسی نصف
جزو نرم کوفته شربتی دو درم بود صفت حقنه آب شبت شصت درم آب گندنا سی درم عسل و روغن کنجد و روغن حبة الخضرا
از هر یک پنج درم و نانخواه بیست درم همه را بجوشانند بعد از آن عمل نمایند

فصل دوم در نواصیر و این جراحتی است که حادث میشود در مقعد و در نواحی آن و علامت او آنکه سیلان چرک و ریم و زرد
و این دو نوع است نوع اول که گذارنده بود علامت او آنست که باد و چیزی گندگی بلا اراده بیرون آید و میل و انگشت در
در آید علاج او عسر گفته اند با وجود بد دوا بر جاد که گوشت زائد را فانی سازد و گوشت تازه نروید تا دست کاری نمایند و در ریزه

خطر است اول آنست که مدت عمر تحمل نمایند اینا و آنرا نوع دوم که غیر گذارند بود علامت او آنکه بیرون نیاید بار بخیم و باد دبیل
نیاید علاج آنست که بشوارند و از شیاف عرب قطره در وی چکانند صفت شیاف عرب صبر و کندر و انزروت و خون سیاوشان
و شب یمانی و گلنار از هر یک ابریا اندک زنگار بسایند و سه قطره هر روز بچکانند تا خشک شود و غذا از نیک خود کنند و از غذای غلیظ
نمایند فصل سوم در اورام مقعد و این چند نوع است نوع اول در ورم گرم که در مقعد بود علامت او درد و التهاب و تقطیر بول
فصد باسلیق و شرب نهار سرد که در وی تخم ریحان و اسپغول بود در وقت نفع دارد و مرهم اسفیداج و سفیده تخم مرغ با روغن گل بر وی نهند
الملک و خطمی سفید و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب و بنفشه از هر یک برابر گیرند و بروغن گل و بنفشه و زرده تخم مرغ و آب کاسنی
حی العالم طلا سازند و اگر ورم شست بود عدس و گل سرخ با آب عنب الثعلب روغن گل طلا نمایند و نان میده گندم را
اند که با آب بجوشانند و با زرده تخم مرغ و روغن گل طلا سازند صفت طلائی که بیرون آمدن مقعد و درد آنرا تسکین دهد و
بقند را نرم کوفته با روغن گاو پخته به آرد حلبه آمیخته ضماد نهند بعد از آنکه حرارت تسکین یابد نوع دوم در ورم بلغمی علامت
نرمی در رنگ او هم رنگ بدن علاج فصد و قی و مرهم محلل و هر گاه ورم و حرکت جمع شده باشد بشگافند و اگر ورم صلب در مقعد
گردد علاج تحلیل با آنکه چربی بط و مرغ و زرده تخم مرغ و روغن گل در رفت و اگر ورم در زیر مانده باشد مقل اضافه نمایند و در پخته

آب محلل در آیند و مرهم داخلیون یا روغن یا مرهم باسلیقون با زرده تخم مرغ فائده دارد

فصل چهارم در شقاق مقعد و این خشکی است که در سر سفره میشود مثل شقاقی که در دست و پا از جهت یبوست عارض میگردد
انواع است نوع اول شقاقیکه از ورم گرم مقعد شود علامت او درد و سوزش علاج فصد باسلیق یا صافن
و حجامت بر قطن و مرهم از سفیده تخم مرغ و روغن گل و مرهم کافوری صفت آن موم سفید دو درم نیم روغن گل دو درم
سفیده کلان ده درم مرداسنگ و نشاسته از هر یک نیم درم افیون درم کافور نیم درم همه را نرم نموده روغن را گرم ساخته موم را در وی
بعد از آن ادویه آمیخته نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر ورم گرم نبود مرهم مقل نفع دارد صفت آن موم در روغن
پیه بط و مغز ساق گاو و کوهان شتر و مقل برابر بگیرند مقل را به لعاب تخم کتان حل سازند و باقی گداخته مخلوط سازند و مغز ساق
یا آرد جو مرهم سازند و روغن خیری و سوسن و شفتالو و روغن دانه زرد آلو خصوصاً وقتیکه در وی مقل گداخته باشند و اگر علت
بود و ورق کرنب کوفته با چربی گاو و مقل و کوهان گاو دود نمایند نفع دارد و اگر در طبیعت یبوست بود شربت بنفشه
فلوس تلیین نمایند صفت معجون مقل که طبع را نرم سازد و بواسیر را فائده دارد مقل ده مثقال کتمو(?) پنج مثقال انجیر
بیرون کرده بست مثقال شهریی(?) مثقال غذا گوشت مرغ و زرده تخم مرغ نوع دوم در شقاق که حادث گردد از مره صفرا یا از خون
علامت او سوزش و گرمی معده علاج استفراغ صفرا بطبوخ هلیله و مطبوخ خیارشنبر صفت آن هلیله زرد هندی نسبت مثقال عناب و آلو بخارا
سپستان عدد و بنفشه دو مثقال بجوشانند پانزده مثقال از مغز فلوس در وی حل نموده اختیار نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب
اسپغول و قند و شیره خرفه و غذا نخود آب و مرهم بر سفره گذارند نوع سوم شقاق مقعد از جهت گرمی علامت او غلبه حرارت و

بوست علاج غور بای چرب و شربت بنفشه و نیلوفر و گلقند و گلاب و مرهم مناسب بگیر شقاق از جهت بواسیر و امتلاء
مقعد که از خون بود از کثرت شکم رفتن میشود و مرهم کافوری و مقل و روغن شفتالو مالند

فصل پنجم در حکه مقعد و این دو نوع ست نوع اول که از جهت کرم و کدو دانه شود و مذکور شده علامات و علاجات آن نوع
این حکه وقتیکه مقدمه بواسیر بود عارض میگردد علامات او سوزش علاج فصد باسلیق یا حجامت بر ساقین و رکبتین و اسهال بمطبوخ
افتیمون و مالیدن روغن زردآلو که در و مقل حل کرده باشند و فتیله از شب یمانی و زوفا بجرب یابطه ساخته بر دارند نوع دوم که
اخلاط بورقیه میشود علاج تنقیه بدن از خلط و مالیدن مقعد بر روغن گل و سرکه نفع دارد کذا بجب الرمان با روغن شفتالو یا مبیر شیراز
آمیخته بموم و روغن گل یا روغن دانه زردآلو طلا نمایند

فصل ششم در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است نوع اول که حادث گردد بسبب قیام مذکور شده علامات آن علاج آن
که در اندرون اگر نزود علیل را در آب گرم و آبی که در و مازو و گلنار و شاه بلوط و برگ مورد و تخم گل جوشانیده باشند استنجا نماید
و ثقل اگر انما گرفته باشد مثل مرهم گشته ضماد نمایند بر مقعد و این ذرور ها باشند سفیداج رصاص و گلنار و مازو و سرمه و شب یمانی و اقاقیا
هر یک برابر نرم کوفته مثل غبار بر مقعد پاشند اول بر روغن گل چرب سازند و محکم به بندند و در شرابی که در و عدس و گل و عنب الثعلب و سماق
جوشانیده باشند فائده دارد و اگر مزاج سرد بود دارچینی و شاه بلوط و مرزنجوش و مازو و زهره در شراب کهنه تر سازند یک شب
صاف نموده در ان نشینند و در سر سفره روغن دانه زردآلو و شفتالو بمالند و اگر ورم عظیم بود و مقعد بیرون آمده باز درون نرود
بنفشه و گل خیرو و بابونه جوشانند و آب ان از بر مقعد ریزند و موم روغن از روغن بابونه و شبت سازند و قابضات پاشند
نوع دوم استرخاء مقعد که بغیر ورم بود علامات او آنکه هرگاه دست بر و نهند اندرون رود علاج آنست که سر مقعد بر روغن گل بمالند
بعد از ان سفیداج و گلنار و مازو و شب و سرمه و پوست انار و صدف سوخته و بیخ اکلیل و اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و محکم
به بندند و در آبی که در و قابضات جوشانیده باشند در آیند و بر روغن قسط و بابونه که در و فرفیون و جند بیدستر حل کرده عمل نمایند
و اگر مقعد بیرون آمده و جراحت بود زرد انار و گلسرخ و سماق از هر یک دو مثقال مرده و ورم نرم کوفته بر وی پاشند و بشراب بشویند
و بجای او پیوند و به بندند و روغن شفتالو بمالند

فصل هفتم در استرخای شرج که ثقل و باد بغیر اراده بیرون آید و این دو نوع ست نوع اول سبب آفتی که بعضله مقعد رسید
علامت او آنکه بعقب ضربه یا سقطه یا قطع ناسور بغتةً واقع شود لا علاج که گفته اند نوع دوم استرخا که حادث گردد از جهت
سردی عضله مقعد علامت او آنست که اندک اندک عارض گردد و رطوبت و سردی مزاج بود علاج فالج نمایند و روغنها
گرم بمالند و در آبی که در و سنبل و قسط و مرزنجوش جوشانیده باشند در آیند و بشویند

باب نوزدهم در امراض گرده و مشتمل ست بر چند فصل

فصل اول در سوء مزاج گرده و این چند نوع ست نوع اول در سوء مزاج گرم باده در گرده سبب او ریاضت مفرط و اد

سر به گرم علامت او سرخی بول یا زردی آن و بوی ناک و سرعت برخواستن بول و قادر نباشد بر حفظ بول و احساس گرمی موضع
ده و بر بالای بول روغن از جهت گداختن چربی گرده و تپ گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد ذیابیطس شود علاج آنست که لعابات
ند و غ ترش و شربت صندل و نیلوفر و شیره خرفه و اجتناب از چیزها مدر مثل تخم خیار بین و آب سرد و خیار را در سردی گرده تاثیر عظیم
ست و ضماد از اسپغول و آرد جو و آب کشنیز و اندک سرکه و روغن گل و حقنه با آب خیار بین و آب بقلة الحمقاء و عنب الثعلب و خرنگل و
آش غوره و اسفاناخ و عدس نوع دوم در سوء مزاج سرد در گرده بسبب خوردن آب سرد و بسیاری اشربه و ادویه سرد
ل نمودن علامت و بیاض بول و سفیدی رنگ وی و سردی در ظهر و فتور در جماع علاج گلقند عسلی و گلاب و آب شیر گرم
ندق و پسته کوفته و حب الخضرا و بادام و لبشکر و معجون کمونی و روغنهاء گرم مثل روغن قسط و جوزکه در و فرفیون حل کرده باشند اگر
جهت قبض بود شربت ترنگبین و دواء المسک و مفرح فائده دارد و غذا اسفیداج و گوشت بریان و طنجه و گوشت کبوتر
عصافیر با ادویه گرم نوع سوم در سوء مزاج گرم که از غلبه صفرا و خون شود علامت او غلبه خون ثقل و حمرت نواحی پشت و زردی بدن
لاج فصد باسلیق و اگر ماده صفرا بود علامت او سوزش و زردی قاروره و تشنگی علاج اسهال صفرا و حقنه و شربت بنفشه
ب ... رین بشیر خشت و مغز فلوس دیگر سوء مزاج گرده از جهت بلغم شود علامت او ثقل و سردی پشت علاج قی و حب قوقایا و حقنه
ر قولنج بلغمی مذکور شده و مالیدن روغن فرفیون و غیره و غذا نخود آب که از گوشت کبوتر و عصافیر و غیره با ادویه گرم باشد
فصل دوم در لاغری گرده سبب لاغری گرده بسیاری جماع و بسیار خوردن چیزها و دارو ها که بول بسیار آید علامت
آنست که کمرگاه و پشت سرد باشد و هرگاه پیه گرده کم شود چشم ضعیف گردد و درد و بول نگاه نتوان داشت علاج آنست
فندق و پسته و بادام و خشخاش و قند کوفته و یا نان بیختنه با دیان و زنجبیل و اندک گشنیز و خولنجان نرم کوفته با گرده
گوسفند و پیه بط و پیه مرغ سود دارد و حقنه از گوشت کبوتر بچه و روغن و دنبه و پیه گرده بیاز زند و غذا هریسه و پاچه و تخم مرغ نیم برشت
و حلوا که تخم خشخاش و مغز تخم خیار و خربزه و غذاها که گرده را فربه سازد باید که مائل به خنکی باشد
فصل سوم در ضعف گرده و علامت علاج آن سبب ضعیفی گرده بسیاری جماع و پیاده رفتن و اسپ دوانیدن فرودن
عادت در برخاستن و نشستن بسیار و رنج دادن بعضها علامت او آنکه بول غسالی بود مثل آبی که گوشت تازه در وی شسته باشند
و رطوبتی غلیظ داشته باشند اگر زمانی نگاه دارند رسوب کند و بر سر بول بچون کف و ریا به پیدا آید علاج رگ باسلیق ز
دی کار بزردی بدهند که این هر دو علت مجاری بول می آرد و سبب نضج و ریش میگردد و شربت لیمو و شربت فواکه و رب
ندل و رب آبی و ریواج و قرص طباشیر و قرص گلنار فائده دارد و ضمادی که بر گرده و پشت نهند گلسرخ و صندل سفید و خرنوب
بمورد از هر یک سه درم و پوست انار و نشاسته و بلوط و مازو و آرد جو و شبت از هر یک چهار درم نرم کوفته با آب زرد تریا و رب سیب آمیخته
ضماد کنند و بر گرده و پشت نهند دیگر دو سه مرد انار و پوست و آب سیب و گلسرخ و خرنوب بجوشانند و در آب آن نشستن و کردن در جمیع
ن نفع دارد و فلونیا و دبید فارسی لبشیر شتر نفع کلی دارد و گوشت کبک و تیهو زرده تخم مرغ و گوشت گوسفند جوان خوردن

و آب بادیان و از زیره با آبی زعفر در خرما و محمد بن زکریا گفته که اگر اطراف را بندند و در آب ان اندکی نمک بر افگنند و چند روز بخورند همه بیماریها که در گرده

فصل چهارم در باد غلیظ که در نواحی گرده بود و از ان باد درد پشت و درد گرده با تمدد حاصل گردد علامت دی انست که درد در حوالی کمرگاه میگردد علاج حقنه محلل و شربت بزوری و تخم بادیان و سداب و گل سرخ و انیسون و پوست بیخ بادیان و کبر بجوشانند و بقند شیرین نموده میل نمایند و روغن قسط بمالند و از سنبل و قسط و مرزنجوش ضماد سازند

فصل پنجم در درد گرده که از باد میشود دیگر بسبب ضعف گرده علاج تقویت گرده نمایند دیگر بسبب قرح گرده و بجهت حصاة درد میشود علاج خواهد آمد و آبزن و ادهای ملین و مسکن درد بکار دارند

فصل ششم در اورام گرده و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن مقدمه ورم گرده که بجهت ضربه یا سقطه یا چیز گران شل همیان یا بسبب حبس بول یا خون صفرا یا سودا یا بلغم ورم صلب هر گردد یا بجهت علاج ناصواب و این ورم در گرده یا مائل بفساد گوشت است یا در منفذی که میان گرده و جگر است یا در مجاری بول ورم شود و گاهی دفع طبیعت ماده که ریخته است بگرده و بفضای شکم دفع میکند و بیله را با معا نوع اول که پیدا شده ورم دموی در گرده علامت درد و گرانی در پشت و حرارت و تب مطبقه و بول رقیق و بیرون آمدن بدشواری عظم نبض علاج فصد باسلیق یا صافن اگر ورم دیر مانده شده رگ نبض و شربت بنفشه و این شربت عناب پنجاه عدد خشخاش سفید سی مثقال کشنیز خشک ده درم عدس مقشر صد درم بجوشانند و با دویست مثقال قند بقوام شربت ده درم اگر بشیره خرفه یا بشیره تخم خیارین میل نمایند شاید و وقت سحر تخم خیارین و خرفه و مغز تخم خربزه و تخم کاسنی و خشخاش اجزا برابر بگیرند نرم کوفته برابر همه قند آمیخته هر روز دو مثقال خشک سفوف نمایند بعد از ان شربت بنفشه با آب سرد میل نمایند و غذا آش سماق یا عدس اگر قبض بود حقنه نمایند و ضماد از صندل و ماء الشعیر و آرد جو و روغن گل گذارند و در آخر اکلیل الملک و خیرو و تخم حلبه و تخم کتان اضافه نموده طلا سازند صفت ضماد منضج آرد گندم نا پخته و آرد حلبه و برگ کرنب و بیخ سوسن کبود و خیرو و شبت و بابونه نرم کوفته بروغن کنجد و عسل و شیر گرم طلا نمایند و جهت نضج این شربت بسازند تخم کتان نیم کوفته ده و دو مثقال نشاسته مثقال با آب عسل میل نمایند و اگر ورم باقی ماند جهت آنکه شگافته شود سرگین کبوتر و غبار آسیا با آب پیاز آمیخته گذارند پس وقتی که چرک روان گردد و در بول بود شربت خشخاش و بنفشه و شیره تخم خیارین با شیره خرفه و قرص کاکنج و گل ارمنی دهند نوع دوم در ورم صفراوی در گرده علامت تب تیز و شدت عطش و زردی بول و در آخر بول غلیظ و رسوب مثل سبوس علاج فصد باسلیق و مطبوخ هلیله بر نموجب هلیله زرد پنج مثقال تمر هندی پانزده مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بنفشه دو مثقال تخم کشوث و تخم کاسنی نیم کوفته انگور شفا از هر یک سه مثقال باده مثقال مغز فلوس پانزده مثقال شیرخشت و روغن بادام در می ده روز دو نوبت اختیار نمایند بعد از ان شربت سکنجبین با شربت بنفشه و شربت عناب و آب کشک جو با مغز فلوس و روغن بادام و آب انارین و شیره تخم خیارین ده درم بحقنه لین که از ادویات گرفته باشند و بضمادهای مذکور نرم سازند نوع سوم در ورم سرد که از بلغم بود در گرده و علامت او ثقل محسوس در گرده و کمرگاه و تهیج در جفن چشم و بول دیر از سفید تر است نتوانند ایستاد مثل مشایخ بلمس سرد و نبض لینی علاج قی و گاه قند عسلی و شربت

نیز و مغز فلوس و عسل و در آبزن که در وی بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی و شبت جوشانیده باشند در آیند و حقنه نمایند و اگر بول
غلیظ بود چند شب در محل خواب یکدرم ایارج فیقرا اختیار نمایند و بعد از ان چهار قاشق آب گرم و اگر کفایت نکند این حب
سازند جوالی و زبره از هر یک نیم درم مصطگی درم و صبر دو درم با آب برگ ترنجبویه یا گلاب حل نمایند بدل از رسوب دانه ماده درم
سازند و ضماد از بابونه و حب النار و مرزنجوش با آب گرم نمایند و غذا نخود آب و گوشت طیور بریان کرده که در ادویه ذکر شد
باشد نوع چهارم در ورم صلب سوداوی در گرده بسبب خطائی که در علاج واقع شده علامت او ثقل شدید و کبودی
بسبب سده و بسیار است که عارض میگردد استسقاء علامت او ثقل و بسیار است که پشت خم میماند و صاحب او قادر نیست
که راست ایستد علاج مطبوخ افتیمون و شربت بنفشه و خیار شنبر و حقنه فائده دارد و اگر مانعی نباشد فصد باسلیق نمایند
اگر قوت ضعیف بود آب نیز سکنجبین افتیمونی و اطریفل کبیر ضماد بر پشت از تخم کتان و حلبه و بابونه و شبت و خیرو نمایند و کشک جو
شربت خشخاش و شربت بنفشه و هند و روغن بیضه مرغ و روغن مغز قلم گاو یا مقل حل کرده در آب گرم و غذا شیره سبوس با روغن بادام اگر
حرارت بسیار نبود مسکه و عسل و غذا نخود آب و قرص کاکنج با سقوفن و بزور که مذکور شده و قلیه اسفاناخ فائده دارد

فصل هفتم در قروح گرده سبب او تفرق اتصال مثل مرور خلط تیز سوخته یا بجهت عضو که جراحت شده یا آنکه رگ گشوده
ان روان گشته علامت او درد پشت و گرده و خون و چرک با بول و فرق میان آنکه چرک از گرده است یا از اعضای عالیه
است که اگر از اعضا بعید بود مختلط به بول و اگر از گرده بود تمیز و یا رسوب ته قاروره و درد در ناحیت گرده تا زانو و گاهی قی و
غثیان و غالب تشنگی و فرق میان آنکه جراحت در گوشت گرده بود یا در پرده اگر در غشا بود درد قوی و سوزش و اگر جراحت
گوشت گرده است درد کمتر و سوزش اندک و فرق میان قروح گرده و مثانه آنست که در قروح گرده سلس البول نیز عسرت و قشور
سرخ بود و در قروح مثانه قشور سفید و عسرت بول لازم است علاج فصد باسلیق از جانب الم و اگر در هر دو جانب
بود فصد هر دو دست نمایند و تنقیه قرحه بدین مطبوخ نمایند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و اذخر و بادیان بجوشانند و عسل
نمایند و این سفوف فائده دارد تخم کرفس و بادیان و انیسون و زوفا از هر یک دو درم کندر چهار درم شربتی دو درم یا بست
آب عسل و غذا گوشت کبوتر و تیهو و عصافیر و اگر تپ بود شیره تخم خیارین و تخم کتان با عسل کوفته یا بمثلث یا اندک
کرفس نفع دارد و اگر چرک بسته گردد پیش از نقاد و آبزن که از خار خسک و بابونه و پرسیاوشان و خبازی باشد در آرند و اگر
قوی بود در سفوف جهت تخدیر بزر البنج و تفاح و افیون آمیخته نمایند و در آبزن پوست خشخاش اضافه نمایند
حلیل شیاف ابیض که در رند کور شده بشیر حورت سوده چکانند و دائم روغن گل بمالند و اگر احتیاج شود باستفراغ ستی د
شیاف فائده دارد و لبن اتن و شیر اسپ قرح را نیکو میسازد و مسکن درد گفته ماند بادوای موافق اگر سیلی نمایند
مناسب بود ادویه بدر قروح را به بعضی مغریات مثل کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و پهلو و ما مثل شیره خیارین و اقراص
را نیک نماید مثل قرص کاکنج بدین موجب گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و خون سیاوشان و تخم خشخاش

ومغز بادام در رب سوس و نشاسته و کتیرا از هر یک دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک دو درم کاکنج هفت درم همه را بکوبند

و به لعاب بهی دانه آبی بسازند هر یک دو درم شربتی یک قرص بود یا شربت بنفشه

فصل هشتم در جرب گرده و بثور آن اسباب وی آنست که چیزها که خون را گرم نماید یا مولد صفرا و بلغم شور بود بسیار نموده باشند علامت آنکه بثره که در گرده است درد و سوزش و اگر در مجاری بول بود یا در محل آمدن درد و سوزش و بعد از آمدن تسکین درد اگر تعجیل نمایند در علاج آن بزودی نیک بود و اگر اهمال نمایند بدشواری علاج پذیرد علامت جرب گرده سیلان لعاب غلیظ و درد عظیم بود در مجاری قضیب بود حکه در اصل قضیب و خارش و کشش ران علاج فصد باسلیق یا حجامت بر موضع گرده و حقنه وقتی در هر سه روز نمایند و بعد از قی شربت از گلاب بسازند و در احلیل شیاف به روغن بادام چکانند و نخود آب جرب و آش سماق و غوره و بنادق بزوری یا گل ارمنی و در آب چشمه شور و گوگرد آب درآیند

دانه کی میل نمایند و آب این داغ فائده دارد

فصل نهم در ذیابیطس علامت این مرض آنست که آب را چنانچه بیاشامند در زمان اندک بیرون آید و نسبت این مرض بمشرب نسبت زلق الامعا است بمعده که هر طعام که میل نماید معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این دو نوع است نوع اول که از سوء مزاج گرم گرده که میکشد آب را از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده آب میخواهد و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن آب را که نه مهار از یکدیگر میکشند به لغت یونان ذیابیطس گویند یعنی دولاب بدین علت که آتش تن گداز را تولد کند علامت او بول دریم بے سوزش شبیه به آب علاج فصد باسلیق و اگر زیاده گرم بود و خشک جو و شربت لیمو و آب انار غوره در ترش طباشیر و قرص کافور و شیره تخم خیارین با اسپغول در رب آبی و شیره تخم خرفه و اقراص ذیابیطس بر موجب طباشیر آب سوسن تخم خرفه تخم کاهو از هر یک پنج مثقال تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه مثقال کافور نیم درم نرم کوفته به آب انار ترش یا بخرفه بسازند هر یک مقدار مثقالی و یکی را بشربت بنفشه یا خرفه اختیار نماید و ضماد از صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو برب سیب آبی بر گرده گذارند و خرفه بگلاب سرد آمیخته و اقاقیا بر گرده نهند و سفوف ذیابیطس اینست صمغ عربی گل ارمنی گلنار از هر یک دو مثقال سماق پنج مثقال نشاسته و کتیرا و تخم کاهو و خرفه صندل سفید از هر یک مثقالی شربتی دو درم با آب انار ترش یا گلاب یا شربت لیمو غذا آش سماق یا از آب انار و غوره و چیزهای سرد قابض سازند نوع دوم ذیابیطس که بسبب برودت که مستولی شده بر بدن یا بر گرده از جهت خوردن آب سرد و غیره علامت او عدم حرارت و تشنگی علاج تنقیه بدن بحقنه لین و قی و گلقند عسلی و گلاب و شیر گرم در رفتن اگر در گرده و پشت مالیدن و در آب چشمه گوگرد آب در آمدن و معجونهای گرم مثل تریاق و دیطوس و امساک البول صفت آن سنبل شاه بلوط سعد خولنجان قرنفل از هر یک برابر بگیرند و به عسل آمیخته نموده شربتی دو مثقال غذا گوشت عصافیر بطنجن و قلیه

خشک از گوشت طیور

فصل دهم در بول الدم و این چند نوع است **نوع اول** که از کثرت دم و پاره شدن و گشاده شدن رگ بجهت ضربه و صدمه
چیزی بردارند واقع گردد علامت او امتلای عروق و بیرون آمدن دفعةً خون بسیار **علاج** فصد و شربت انجبار و ضماد از گل ارمنی و
صندل و اقاقیا و دم بسرکه و گلاب تا نفع کلی دارد و قرص کهربا جهت دفع بول خونی و جمیع اقسام فائده دارد **صفت**
کهربا پنج درم صمغ عربی جوز گلنار لحیة التیس از هر یک دو درم و نیم کندر سه درم تخم کرفس افیون از هر یک یک درم قرص سازند هر یک
مثقالی دیگری را اختیار نمایند و در احلیل آب مورد و گلاب و لعاب اسبغول چکانند شاخ گاو و گوزن سوخته با شیر خرفه
گلنار در احلیل چکانند نیز فائده مند است **نوع دوم** در بول الدم که از کثرت جماع یا از کثرت رطوبت یا بسبب نفخ در
گرده یا بسبب سستی و ضعف خون روان گردد علامت او آنکه باد در حوالی گرده بود و اگر خون از گرده بود بسیار آید گاهی مثل قطعه
جگر و ریم و الم در سر دندانه پهلو و پشت و اگر خون از مجاری بول آید اندکی آید و الم در تهی گاه و کش ران بود **علاج** فصد
باسلیق از هر دو دست و منع از غذاء و از ادویه مدر و غذا آش سماق یا انار دغوره و پاچه و زرده تخم مرغ و دیگر خون در مجاری بول
بشود و علامت او عسر البول و احساس ثقل در آلات بول و تمدد **علاج** پنیر مایه خرگوش با آب نخود یا مثقالی از غاریقون
مثقالی از هر با آب کرفس با سکنجبین بزوری یک مثقال گردیا آب کرفس و حب بلسان دو درم یا آب گرم و شربت
سکنجبین بزوری و دوام مجاری بول را پاک میسازد و حقنه کنند از کله و پاچه و اندکی بادیان و صمغ عربی و گل ارمنی نمایند و بر گرده
اقاقیا و گلنار و سماق نهند و شیر تازه خورند و روغن سوسن و یاسمین بر گرده مالند

فصل یازدهم در حصاة گرده سبب فاعلی سنگ گرده حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی سنگ گرده خلط غلیظ لزج
رطوبت و بجهت کثرت گردد خلط غلیظ متحجر شود اگر ماده کم بود ریگ گردد و اگر بسیار بود سنگ گردد علامت سنگ گرده
درد پشت و قطن و چنان نماید که چیزی آویخته است خاصةً اگر در روی تکیه کنند و هرگاه امعاء از ثقل ممتلی گردد درد موضع
پدید آید و صفائی بول و رسوب و بسیرخی و زردی منذر بود سنگ گرده را و خصیه که جانب گرده بود دردی داد پیدا شود
آن جانب و خدری در ران و درد سنگ گرده بدرد و قولنج متشابه شود فرق آنست که درد قولنج منبسط گردد و سوی بالا و زیر
است میل کند و درد گرده بر یک جا لازم بود و بجانب پشت اندکی مائل و صاحب قولنج بر خلاء معده خفت یابد و
گرده شدت شیر آنکس که طفل شیر او میل نماید اگر صفراوی بود احشاء طفل را گرم بسازد و سنگ گرده پیدا
اگر بلغم غلیظ بود در بول منعقد میگردد و بحرارت گرده سنگ حصاة ظاهر میگردد **علاج** تنقیه بدن بقی و اسهال و اگر خون
فصد نمایند و اگر حرارت بسیار بود مسهل قوی ندهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل بر روده نماید و حمام و آبزن نفع دارد و آب
حمام و بر بخار احیاناً منع تولد سنگ گرده میکنند و بر بستر ابریشم خواب نروند که گرده را گرم میسازد بلکه بر بستر کتان
نمایند و چیزهای مدر گرم مثل تخم کرفس و بادیان و افسنتین و صعتر و شونیز و مدر سرد مثل تخم خیارین و خسک و هندوانه و
مدر معتدل مثل پرسیاوشان و قهوه که ردتا می گویند و خربزه بیش بحسب مزاج مریض آنچه لائق است دهند و چون از آبزن

بیرون آیند و روغن شبت و بنفشه در مجاری و مواضع مالند و گویند که از بلندی بزیر آید اگر حصات بیرون آید فبها و اگر در مجاری بول
بلعابها حقنه نمایند و محجمه بموضعی که زیر آن باشد گذارند تا بآنجا کشیده شود و روغن بادام و فلوس خیار شنبر هفت مثقال در
و لعابها و روغنها در وی چکانند و دست بمالند تا بیرون آید اگر درد غلبه کند برشعثا دهند و از شربت سکنجبین که از سرکه کبر باشد و آب
ترب و شربت بیض و طبیخ خطاطیف خلق بسیار را از حصات و قرحه و شواری بول خلاصی داده **صفت طبیخ خطاطیف** آنکه
گله او را پاک سازند و در دیگ انداخته بر روغن بادام پخته سازند و آب کرفس و کشنیز ریزند و دارچینی و خولنجان بر وی ریزند و
تنقیه بدن فائده کلی دارد و آنچه از معاجین و اقراص که سنگ را بریزاند میل نمایند و تریاق درین مرض نفع دارد

باب بستم در امراض مثانه و آن مشتمل است بر چند فصل

فصل اول در اورام مثانه و این چند نوع ست **نوع اول** که حادث گردد از خون یا قرحه یا سقطه یا حصاة
از گرده در آمدن بمثانه و موجب الم گشتن علامت او درد شدید و تپ و تشنگی و سرخی اطراف و نفخ عانه و اگر ورم عظیم بود حبس بول و
انتفاخ خاصره و عانه و اگر ورم عظیم نبود بیرون آمدن بول قطره قطره و اگر بول در مدت کم منفجر نگردد مهلک ست **علاج** فصد باسلیق
بقدر قوت و اگر ورم نماید از ابتدا رگ صافن کشایند و ضماد ملین یا رادع گذارند چرا که عضو عصبانی ست اسفنداته یا صوف
بروغن بنفشه گرم گذارند و بنفشه و گل خیری و بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب و بعد از یک هفته تخم کتان آرد باقلی و ثلث
سازند و ضماد شلغم پخته با آب چند بیدستر و دواء المسک بلام روغن آمیخته نمایند و آبزن که در حلبه و تخم کتان و بابونه و اذ
و سنبل جو شانیده باشند و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در مغز فلوس حل نموده باشند و حقنه ملین فائده دارد و در مجرای
قضیب لعاب اسپغول بشیر عورت چکانند و آب کشک جو یا مغز فلوس تسکین درد میدهد و ماده را نضج می نماید و مثانه
دائم بروغن بنفشه باندک روغن بابونه بمالند و شیره تخم خیارین و خرفه بشربت بنفشه و غذا گوشت مرغ و ماش مقشر و اسفاناخ
نوع دوم در ورم مثانه که از ماده صفرا حادث گردد علامت او درد شدید و عطش و تپ **علاج** فصد و حقنه لین و ضماد
رواد ع در ابتدا مثل آب انگور و شعثا و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم و ضماد لین و ما شعرا و بعد از ان محلل از بابونه
اکلیل الملک و غیره اضافه سازند و اگر درد قوی بود مخدرات استعمال نمایند از کاهو و افیون تا دانگی و زعفران نیم دانگ و روغن بادام
طلا نمایند با خرفه آلوده بردارند و اگر بول محتبس بود آب تخم خیارین و آب کدو دهند و دانه و تخم خرفه نرم کوفته یک مثقال سفوف
فائده مند ست و قرص خشخاش با شربت بنفشه و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور شد **نوع سوم** در ورم مثانه
که حادث گردد از ماده بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل در مثانه و بد شواری بیرون آمدن بول و ضعف در ساق
علاج قی و حقنه حاد و نشستن در آبی که در وی مرزنجوش و نمام و بابونه و ورق غار و غیره جوشانیده باشند و شربت بزوری
و بعد از ان به آب غسل و آب خیار شنبر و اگر بد شواری بول بیرون آید تخم کرفس با مغز تخم خربزه و رب السوس و قند
شقاقل هر روز سفوف ساز ند و بعد از ان شربت سکنجبین یا جلاب بنفشه با آب قیر گرم کرده در مجرای قضیب روغن

...ویه محلل چکانند و غذا مرغ بریان **نوع چهارم** در ورم صلب در مثانه علامت او بدشواری بیرون بر آمدن بول براز
ج شربت بزوری و مدرات پرسیاوشان یا مغز فلوس در روغن بادام و آبزن فائده دارد و ضماد بر گرده گذارند چنانچه در ورم جگر
مذکور شد **نوع پنجم** در انتفاخ مثانه و این مشابه ورم ست هر چند که ورم نیست حدوث او از بادهای که متولد از رطوبت
علاج شربت ماء الاصول باندک روغن بید انجیر و اجتناب از آنچه ریاح متولد گردد و ناف عانه را بروغن سوسن یا روغن
بابونه که در و جند بید ستر و حلتیت و غالیه حل کرده باشند بمالند و آب سداب یا مشک نیز بمالند و ضماد از سداب و پودینه و شبت
جند بید ستر سازند و پوست خربزه خشک و اگر بول بدشواری آید اندکی نرم کوفته بقدر نفع دارد و در
وز آینده اگر رطوبت غالب بود قی متواتر فائده دارد و از تریاق و سنجرنیا و مثرود یطوس و انجیر میل نماید شد
ال دوم در قروح مثانه سبب او سحج یعنی جراحت از خلط مراری یا آماس پخته شود و ریم بیرون آید یا بجهت سنگریزه
مثانه برو گذرد و در ریش گردد علامت او سوزش بول و بیرون آمدن چرک و شیا مثل سبوس **علاج** شربت بنفشه و
نج یا شربت خشخاش و اجتناب از تناولات تیز و شور و بسیار ترش و شیرین و از حرکات قوی و غذا نخود آب و شیر فائده دارد
رض آلات بول خصوصا بشراب سیب و آب عسل و ادویه مدره میل نمایند و در احلیل چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر چوب
خاکستر شاه بلوط یا درمنه ترکی در آب حرکت دهند و یک شبانه روز بگذارند و صاف نموده از ان آب دو قطره در
چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت یا روغن بادام و روغن گل فائده دارد و اسپغول بروغن گل و شیر حمار و شیر بز
نفع دارد و شربت حب الآس و آب غوره و ماء اللحم و آب کشنیز میل نمایند و شیاف ابیض در احلیل چکانند
ال سوم در جرب مثانه علامت او سوزش بول و درد قوی یا حکه و رسوب مثل سبوس و لاغری بدن گاهی با بول
مثل لعاب و گاهی خون بر آید **علاج** شربت ماء الاصول و آب کشنیز و جو و فصد باسلیق و حجامت نشست و چهار بند و شیره
تخم خیارین با شربت خشخاش و بنفشه و نبات و بزوری بجلاب و در احلیل لعاب تخم آبی و شیر عورت و روغن بادام و
روغن نیلوفر و شیاف ابیض چکانند و گاهی قی نمایند و آب عسل و شیره تخم خیارین و طبیخ حلبه بعسل و شبت فائده دارد و غذا
و آب چرب و هریسه بگوشت مرغ و تخم مرغ نیم بخت و برنج و شیر و شکر و مرغ و کشک گندم و روغن بادام و بنفشه
نفع دارد
چهارم در بسته شدن خون در مثانه بسبب ضربه یا سقط وغیره علامت او سردی اطراف و صغر نبض و عرق سرد
علاج شربت سکنجبین بزوری با آب عسل یا خاکستر چوب انجیر و پنیر مایه خرگوش بمقدار دانگی با آب شبت و خشک
یا آب نخود سیاه یا خاکستر چوب رز یا خاکستر چوب انجیر و بعد از آن شربت سکنجبین بزوری با آب پخته و بعد از طعام
باده و آب ترب و پودینه هر دو بجوشانند و در آب در آیند و در حمام زمان طویل توقف نمایند تا عرق بسیار آید
یا بروغن بابونه و روغن ترب و شبت وغیره چرب سازند و آنکه در دسداب جوشانیده باشند شیر گرم بر مثانه زیر ته

و غذا نخود آب سپاه و دانه چینی در آب مرغ و مدرات و ادویه که سنگ مثانه بیرون آرد میل نماید

فصل پنجم در درد مثانه و این چند نوع است **نوع اول** که از سبب ریاح مثانه شود بجهت خوردن غذاهای بادناک علامت او درد مثانه **علاج** شربت بزوری و سکنجبین و شربت ماء الاصول بروغن بید انجیر در مثانه روغن سداب که در فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند بمالند و در احلیل چکانند و ضماد از سداب و پودینه و شبت و خبازی و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند مطبخه سازند و شراب کهنه گفته اند و مثلث فائده دارد و دیگر درد مثانه جهت ورم او میباشد و از جهت قروح آن و از سبب جرب مثانه درد می شود و دیگر درد مثانه بطریق بحران که را از راه مثانه میراند **علاج** آنست که از مدرات امداد نمایند **نوع دوم** درد مثانه که از سوء مزاج گرم بود علامت آن درد در موضع مثانه و تشنگی و گزیدن بول مجاری را و زردی آن **علاج** شیره خرفه و شیره از تخم خیارین و شربت از خشخاش و نبات و بزور بدین شربت ها و آب کدو و شربت سکنجبین فائده دارد و ضماد سرد از آب حی العالم و آب انگور شفا در آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و تخم خیرو و عنب الثعلب جوشانیده باشند در آیند و در مثانه روغن بنفشه و نیلوفر و کدو مالند و در احلیل چکانند و غذا قلیه اسفاناخ و کدو زرده تخم مرغ با آب انار یا قلیه خیار و از غذاهای گرم اجتناب نمایند **نوع سوم** در سوء مزاج مثانه که از جهت سردی شود و سبب آن خوردن شربت ادویه سرد و غیره بود علامت سفیدی بول **علاج** گلقند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق خوردن و مدرات و انجیر و سونیز فائده دارد و روغن سوسن و روغن نرگس و فرفیون در مثانه مالند و آب شیر گرم ریختن بر مثانه و در آبزن درآیند که در بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه جوشانیده باشند و غذا نخود آب و مطبخه گوشت کبوتر بچه میل نمایند

فصل ششم در سنگ و ریگ مثانه این علتی ست که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ و مردم فربه در گرده افتد و مردم لاغر را در مثانه واقع گردد و عورت را سنگ در مثانه افتد و سبب تولد سنگ در جمیع طور لزج است که از طعام غلیظ تولد کند علامت آنکه بول سفید و رقیق در صاحب بود و در سوب خاکستر گون یا سفید در سنگ گرده زرد یا سرخ و فرق این است که هرگاه که در گرده و بغوله ران بود پس ساکن شود نشان آن بود که سنگ بمثانه فرود آید و سنگ مثانه درد کند مگر آنکه در بیخ مثانه افتد و بول را باز دارد و خداوند سنگ مثانه پیوسته دست بقضیب خویش می برد **علاج** مثانه همان طریقه علاج سنگ گرده نمایند ادویه قوی بکار دارند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و معجون شبت که سنگ و ریگ از مثانه بریزد **صفت روغن عقرب** که نافع دارد در خایه مالند و در احلیل چکانند و در مقعد بردارند زرد نبید حرج د جنطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر ادویه بگیرند کوفته یک رطل روغن بادام تلخ بر وی ریخته یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نموده عقرب دو هفته در وی گذارند و بآفتاب نهند پس صاف نمایند بعد از آن استعمال نمایند و اگر بز کوهی

تا دانگ بمقدار نیم عقرب وخاکستر اند گفته کلی نفع نمایند میل حمام در نموده خشک او خون و گشته ...ماله
نمایند اختیار آن آب یا بجوشانند درم سه سیاوشان پر آن صفت آب بدین یا راسن آب با دانگ ...ت
بنود گرم بسیار تنوری در پوشیده سر آهن دیگ در را عقرب اند بریزاند سنگ که عقرب خاکستر ...نفت
علاج اگر و اند گفته نفع دانگ دو مقدار سوخته زجاج بکار برند و آرند بیرون ازان بعد گذارند ساعت ...شش
درمے یک هر از سیاهدانه و شونیجان نمایند میل ترب آب یا بشراب درم نیم رایج و درم دو کندش با ...خته
آب با یا سفید لفتا یا نار دین بروغن حقنه یا شافه بود غالب سردی اگر و دارد فائده گرم آب با یا ترب آب با یا ...س
ترب تخم و بلسان حب بریزاند مثانه سنگ که جبی نمایند ر چقند آب و بادیان آب با یا عقرب روغن یا ...راب
سلیخه و فلفل و مقل و خربزه تخم مغز و سکبینج و مر و اشق و دانا فرد سنبل و سعد و خر داد و الغار حب و تلخ بادام کبر بیخ ...ست
شربت ساز ند حب بنفشه روغن یا بلسان بروغن کوفته نرم برابر اجزا دیگر و اسارون و جنطیانا و مدحرج زراوند ...مل
صمغ و خشک آب و نمایند میل قند به و نند بجوشا را سیاوشان و پر بادیان و کرفس تخم و دارد نفع شربت این و بود ...رم
دارد فائده بری پودینه آب با یا سیاه نخود آب و کرفس آب و ترب آب و بادیان آب با الیهود حجر و بادام و ...ن

باقی علاج از حصاة گلے جوینید

...ل هفتم در سوزش بول این چند نوع ست نوع اول سوزش بول که بسبب گزیدن یا بجهت جراحت
...ل مثانه و گرده شود علاج او آنست که مذکور شده نوع دوم سوزش بول که بسبب حدت بول قیست شود علامت
...ی مزاج و قاروره رنگین و استعمال ادویه و اغذیه گرم علاج اگر بول بسیار رنگین بود ستے با آب کشک جو و فصد
...یق اگر مانعی نباشد یا حجامت بر پشت و شربت بنفشه یا لعاب اسپغول و بنادق بزور یا شربت خشخاش و آب
...ے در روغن بادام در محل خواب و درم روغن گل باد و درم اسپغول با تخم ریحان با آب انارین و شربت کا کنج
...کلی دارد و از چیزهای شور و ترش نیز اجتناب نمایند و جماع ضرر تمام دارد و غذا اسفاناخ گوشت مرغ و زرد
...غ و فالوده از نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و در احلیل شیاف ابیض بشیر عورت حل کرده بار و غن گل یا بادام
...نمایند چکانند صفت بنادق بزور تخم خیارین تخم کدو تخم خرفه تخم خشخاش از هر یک نیم درم نشاسته
...ب السوس از هر یک سه شقال بزرالبنج شقال تخم خربزه کندر صمغ عربی طین سیاوشان از هر یک شش شقال
...فس درم گل ارمنی دو درم شربتی شقال تا دو درم میل نمایند و اهتمام نمایند علاج سوزش بول که اگر دیر مانده بود منجر
...ح مثانه و قروح احلیل بشود دوای دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم کدو و مغز بادام شیرین مقشر
...و نشاسته و رب السوس و گل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار دو شقال بشربت بنفشه میل
...ند و غذا گوشت مرغ و نخود و آب گوشت بزغاله و اگر درد عظیم بود اندکی افیون و بزرالبنج مخلوط نمایند

بادویه که مذکور شد

فصل هشتم در احتباس بول آنرا عسر گویند یعنی گرفتگی و دشواری بول و این چند نوع ست **نوع اول** در دشواری بول که از جهت استرخای عضله که عاصر است مثانه را یعنی گوشت پاره که او مثانه را می فشارد و پیشاب بیرون می آید علامت او آنست که صاحب او بآسانی بول نکند و هرگاه دست بر مثانه او گذارند بے زحمت بول بیرون می آید **علاج** آنست که معجونهاے گرم مثل سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون مادة الحیوة و مثرودیطوس یا آنکه دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بزباز از هر یک برابر بگیرند و بعسل بسازند یا نیکوفته نموده بجوشانند و آب آنرا باهستگی میل نمایند بر مثانه از آن آب گذارند و مثانه را بروغن ناردین و روغن قسط بمالند و اگر جند بیدستر و فرفیون درین روغن آمیزند نفع کلی دارد **نوع دوم** در احتباس بول که از جهت گوشت زیادتی که در مجرے بول شده علامت او آنست که بعد از قروح واقع شود و ثقلے در مثانه و در عانه و دردی بود **علاج** آنست که در آبزن در آیند و ضمادهاے ملین از بنفشه و خیره و بابونه بچربی مرغ و بط گذارند و روغنها بمالند دیگر دشوارے بول جهت ورم گرده و مثانه و بستن و بسته شدن خون و چرک در مجاری بول و بواسطه باد غلیظ در مثانه حبس بول میشود کاسرات نفخ و گلقند و گلاب نفع دارد **نوع سوم** در دشواری بول که از جهت خلط لزج که چسپیده در مجاری بول که از مثانه به قضیب می آید و موجب سده میگردد **علامت** او آنست که غذاهای لزج مثل پاچه و غیره خورده باشد و در راحت اوقات گذارنده و بول کم و گرم خام بود **علاج** قی و حقنه و شربت بزوری خوردن و پخته و مدرات و در آبزن نشستن و روغنها مالیدن و در احلیل چکانیدن و سنگدان مرغ خشک کرده مثقالے با یکدرم نمک هندی با آب گرم یا شیر خر میل نمایند و ضماد که در بسته شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب کرفس و آب ترب بروغن بادام و اگر در آبزن میل نمایند فائده آن بیشتر است و روغن قسط و روغن عقرب مالیدن و چکانیدن در احلیل فائده کلی دارد و مجرب ست دیگر بسبب خلط حاد لذعی در مجاری بول حادث میشود و موجب حبس بول میگردد **علامت** او تدبیر چیزهای گرم و سرخی بول و سوزش در احلیل و اگر بر در دم نمایند بول بیرون آید **علاج** شربت از لعابهای سرد کشک جو و شیره تخم خیار و بزر اسپغول **نوع چهارم** در دشواری بول که از جهت حبس آب در مثانه شده و ضعیف ساخته قوت دافعه را و نام میگذارند این را موت قوت **علامت** او حبس بول بقدری از جهت کثرت شغل و غیره **علاج** شربت بزوری و بیرون آوردن بول با آنکه در گوگرد آب و آبزن در آیند و ضمادهای ملین بر مثانه گذارند و روغن بلسان و قسط مالند و از مجلس اکابر و آنچه موجب حبس بول شود منع نمایند دیگر حبس بول از جهت بثور و قروح که در مجارے بول واقع مے شود **علاج** آنست که در احلیل چیزهای که خذر نماید و الم بر طرف سازد چکانند

ع پنجم در دشواری بول که از ضربه که بر پشت و مثانه واقع گردد علامت او آنست که قوت زانوها و مثانه زائل
ددو اندکی از وخلاصی یابند علاج فصد باسلیق و تریاق کبیر و مثرودیطوس و استعمال قاثاطیر و قاطیر آن ست
یا که چیزے بر سر وجود گذارند و سر آن را گیرند بدهن و بدم بکشند تا آب پیش که لبسته شده بیرون آید
رآبے که در وبابونه وبنفشه و اکلیل الملک و پودینه و شیح وگل مادران و سبوس گندم جوشانیده باشند
آیند و موضع ضربه را علاج نمایند و روغنها بمالند نوع ششم در حبس بول که از جهت حرارت شدید چنانچه در
ب های گرم وغیره میشود علامت او حدت بول والتهاب بول اندک بیرون نیاید واگر بسیار بود بآسانی بیرون
علاج تدبیر مرطب و روغن بنفشه و شبت و روغن خشخاش و آبزن از بنفشه وخیرو وبابونه سازند و آب گرم بر
نه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه میشود علاج تشنج نمایند دیگر بسبب آنکه خصیه بالا رفته دشواری بول میشود
ج آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نوع هفتم در دشواری بول که از حبس مثانه بسبب ضعف او شود
سوء مزاج سرد علامت او آنست که محسوس نشود دیگر زیادن بول علاج قے نمایند اگر در بدن امتلا بود و بر مثانه
ن یاسمین و سوسن و نرگس و زعفران و روغن بلسان بمالند و ضمادهای خوشبو گذارند و تریاق کبیر و سنجرنیاد
ون مادة الحیوة و ماء الاصول بروغن بید انجیر دیگر دشواری بول از جهت ورم مثانه و رحم و روده مستقیم
یاح غلیظ میباشد علاج مدرات بول و این معجون دهند وج و سلیخه و سعد و دارچینی و حب بلسان و راسن و
لتان و بلادر و حب نوب و افسنتین و پودینه و انیسون هر کدام و تخم کرفس و جوانی و تخم زردک و تخم شلغم و نخود سیاه از هر یک
بگیرند و لبوزن آب عسل بسازند شربتی دو درم بود و اگر سرطان سوخته دو درم بعسل میل نمایند بول را
مغز تخم کدو و خربزه با قند ده درم میل نمایند و آبزن که در و برگ کرنب و اقحوان جوشانیده باشند در آیند
ام صعب گردد دوور احلیل آب نمک و بوره چکانند و دوائی که بول را براند تخم خربزه ده درم تخم کرفس عسل درم
اس دو درم قند بوزن مجموع شربت دو مثقال پیش از طعام و یک مثقال بعد دو ساعت میل نمایند
نخود آب که در و زردک و شلغم و پیاز باشد و اشیائی که شکم به بندد مثل حب الآس و آبی و بادام و حب الخضرا
وخیار و کاهو فائده دارد

ل نهم در تقطیر بول و این دو نوع است نوع اول در تقطیر بول که از جهت حدت و مجاری سوزش شود
ت او سوزش در ردی بول و هر لحظه برخاستن و از کثرت جماع و اغذیه و ادویه گرم و تعب و ریاضت و بیشتر جوانان
ز مان گرم و کسیکه مزاج گرم داشته باشد واقع گردد علاج شیره خرفه و شیره تخم خیارین و ماسک البول سرد
ت بنفشه و شربت خشخاش بآب غوره و آب کدو لعاب شیره و اسپغول و بنادق فائده دارد و حمام و عرق نفع
و غذا گوشت مرغ بآب انار رین و سماق نوع دوم در تقطیر البول که از جهت ضعف جرم مثانه و سردی مزاج و ضعف

قوت ماسکه شود علامت او بیرون آمدن بول سفید بی سوزش گاهی بی اختیار بیرون آید علاج معجونهای گرم مثل
کبیر و سنجرنیا و اندک شاه بلوط یا کندر و حب الآس و زیره از هریک برابر نرم کوفته هر روز دو درم میل نمایند و ماسک البول
گرم نفع دارد **صفت آن** شاه بلوط بست مثقال کندر پانزده مثقال کشنیز خشک گل ارمنی و صمغ عربی از هریک
هفت مثقال دو درم صباح دو درم شام اختیار نمایند ماسک البول دیگر شاه بلوط و کندر از هریک دو درم سعد و خر
و خولنجان و راسن و کهربا از هریک برابر نرم کوفته بقند آمیخته هر روز مثقالی سفوف سازند و شونیز و تخم سداب فائده
دارد و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن فائده دارد و مومیائی بروغن زیبق یا روغن بادام حل ساخته در احلیل چکانند
دیر دارند و روغن جوز فائده مند است و نخود آب که در وادویه گرم باشد و سیر و پیاز گندنا و شونیز و اطریفل کبیر و صغیر
سنجرنیا نفع کلی دارد و گاهی تقطیر البول از جهت حبس بول اگر بود علاج حبس البول نمایند

فصل دهم در سلس البول و بول در فراش و این چند نوع است **نوع اول** در سلس البول که بغیر اراده از جهت
سردی مثانه و سستی عضله بود علامت او سفیدی بول و بیرون آمدن او بغیر اراده و بی سوزش **علاج** ادویه گرم مثل کندر و
سعد و خولنجان از هریک ده مثقال بگیرند و با نود مثقال عسل آمیخته شربتی ده مثقال بود و اطریفل کبیر و صغیر و ماسک البول گرم
صفت آن شاه بلوط و سعد و مر و خولنجان و قرفه و راسن از هریک [illegible] بگیرند و بعسل و برب آبی بسازند شربتی سه درم
صباح و سه درم شام میل نمایند و شراب مثلث گفته اند فائده دارد و آب نخورند تا ممکن بود و معجونهای گرم و معجون لبوب
در سلس البول نفع دارد و حبة الخضرا و مویز و کنجد مقشر و گوشت روباه بریان نمودن این علت را و در پشت را بخاصیت
فائده مند است و از عاقرقرحا و تخم شبث دو جزو از تخم کرفس یک جزو شربتی مثقالی فائده دارد و آب سرد مغز خرگوش [illegible] یا
کرده بشراب مجرب است [illegible] آب [illegible] و آب دریا که شور بود و زیره کوفته خوردن و طلا کردن روغن بابونه و شبت
و سوسن که در و مشک حل نموده باشند و شاه بلوط و مصطکی و سعد و هلیله سیاه بقند سفوف سازند و غذا گوشت بریان
ساخته و سطبخه **نوع دوم** در سلس البول که از جهت زوال فقرات که در برابر مثانه است منقطع گردد یا [illegible] مثانه سست
گردد از این سبب قادر نباشند بر ضبط بول علامت او بالا برآمدن فقرات یعنی مهره پشت **علاج** این عسرتی دارد فقرات را
بجای او برده طلاهای قابض گذارند دیگر سلس البول از کثرت شرب شراب و ادویه مدر میشود **علاج** منع آنها نمایند و
ماسک البول میل نمایند دیگر بجهت ورم احشا که از زحمت او که بمثانه و رحم رسد سلس البول میشود علاج آنست که دفع ورم نمایند و روغنهٔ
محلل مالند دیگر بسبب حرارت مزاج سلس البول واقع میگردد و علامت او دفع او و چیزهای گرم منع بول علاج قرص طباشیر که از
گل ارمنی و طباشیر و گلنار و تخم خرفه و تخم کاهو ساخته باشند کشنیز را در سرکه گذارند و لت داده شاه بلوط و کهربا و عدس مقشر از هریک دو درم
قند پنجمثقال سفوف سازند اما بول در فراش سبب او استرخای عضله مثانه است و بیشتر این مرض کودکان را از جهت رطوبت
مزاج ایشان واقع گردد **علاج** آنست که از خواب بیدار سازند با هستگی و گلقند عسلی و از این دوا میل نمایند زیره کندر

...ـم از هریک پنج مثقال تا چهل مثقال بسازند شربتی دو درم با ماذوی کبود کوفته با تخم ریحان میل نمایند علاج
...ع اول از سلس البول و در عانه روغن سوسن و بان که در وی مشک و فرفیون آمیخته باشند بمالند و عود و مصطگی و خوردن شراب
کهنه و مثلث اندکی گفته اند فائده دارد و قلیه خشک و مطنجه و منع از طعام شب و خوردن آب

...ل یازدهم در بول الدم و این چند نوع ست نوع اول که از جهت گشاده شدن رگی از گرده یا شق شدن عروق
...شود علامت آنست که اگر انتفاخ بود اندک اندک آید و اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید و از ضربه بر گرده و از خوردن
...ها تیز و طعام گرم واقع گردد علاج فصد باسلیق و فصد صافن و شربت عناب و کشنیز خشک و شربت خشخاش و ریواج و کاکنج و قرص
...ـرص نفث الدم میل نمایند و بر خاصره و عانه مجمره گذارند و اگر بسبب حدت دم بود علاج ذیابیطس نمایند و ضماد از گل ارمنی و
...ـیاد و صندل و گل سرخ و حی العالم نمایند و آب سرد بر مثانه ریزند نوع دوم در بول الدم که از ضعف گرده و ضعف
...ـود علامت او آنست که بول غسالی بود بسان آب گوشت که شسته باشند آنچه از ضعف گرده بود سفید رنگ و غلیظ آنکه
...ضعف کبد بود مائل بسرخی و رقیق بود و مشابه بخون علاج آنست که در ضعف گرده مذکور شده و دیگر بول الدم از
...خورده شدن عروق که بعد از جراحت شود علامت او آنست که اندک اندک آید و بوی ماک یا چرک بود علاج قروح
نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فائده دارد و بولی که بسبب گشادن عروق بود خون صرف آید و همچنین برای میباشند
...ن در اعضا الم و آفت نبود و خونی که از خارج مثانه آید اندک بود و خونی که از خارج گرده آید بسیار بود و در همه
اقسام کندر و گل ارمنی و قرص طباشیر فائده دارد و باقی علاج قروح مثانه گرده نمایند

باب بست و یکم در امراض قضیب و خصیه مشتمل است بر سیزده فصل

...ل اول در نقصان باه مجامعت کار طبعی ست همه انواع حیوانرا از جهت بقاء نوع بدین سبب قضیب را داده
...ـاد اعضا و رئیسه شمارند بین اعضاء رئیسه چنانچه اصل دماغ و جگر و قضیب و خصیه منی ست بقاء شخص بقوت آن سه عضو دیگر
... هرگاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد در قوت مجامعت ضعفی پدید آید و این چند نوع است نوع اول
...ن باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود علامت او زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن و زیادتی غذا و نوم و فراغت
...ـسار ها و تنعمها و تفریح و ترک جماع چند گاه تا بقوت آید و گوشت گوسپندان جوان و شراب لطیف گفته اند نفع
...لباب گوشت مرغ فربه و زرده تخم مرغ و هریسه که در وی دارچینی و خولنجان و زنجبیل و فلفل و فلفل بقدر قوت آنکه مزاج
...د معجون لبوب نفع کلی دارد نوع دوم در نقصان باه از جهت یبوست که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت
...منی نزدیک بیرون آمدن و غلظ منی و نفع از حمام و غذای مرطب مثل گوشت مرغ و بره و زرده تخم مرغ و نخود آب
...دای ترنگبین بگیرند یک کاسه شیر گاو و در وی شصت مثقال ترنگبین حل کرده بجوشانند تا غلیظ شود چند روز میل نمایند
...ـه فائده دارد و این حقنه بسازند کله گوسپند و پاره ذنیه و کشک گندم و جو و نخود و برنج از هریک قدری و عکی

کنند در تنور گذارند یک شبانه روز تا مهرا شود در روغن کنجد در روغن جوز از هر یک دو مثقال اضافه نمایند اول بآب حقنه
عمل نمایند بعد از ان این حقنه نموده بخواب روند تا یک هفته مداومت نموده در هر سه روز یک نوبت و در شبی که حقنه نمایند
صحبت ندارند بسر در ولهو وبمداومت تمام مشغول نمایند و روغن بنفشه بادام و گل که در دو سوم حل کرده باشند
استعمال نمایند واز فکر و تعب اجتناب نمایند **نوع سوم** در نقصان باه که حادث گردد از جهت سردی که غالب بود
بر آلات منی علامت او قلت منی بدشواری بیرون آمدن آن نفع از گرمی و صغر قضیب و خصیه در هوای گرم قادر باشند
جماع علاج زنجبیل پرورده معجون ملتیت **صفت آن** حلتیت طیب بعسل بسازند و یکمثقال بیکپیاله شراب میل نمایند
معجون لبوب نفع کلی دارد و منی را زیاده میسازد **صفت آن** مغز بادام و فندق و نارجیل و حب صنوبر و حب الخضراء از هر یک
هر یک جزو زنجبیل دار فلفل و نار مشک و خصیة الثعلب و خولنجان از هر یک ثلث جزو فانیذ و عسل بمقدار آنکه بدو بسازند و شربته
دو مثقال و آب پیاز و عسل بجوشانند و اد ویه گرم بدو آمیخته می نمایند و شیر گاو تازه یک پیاله و دار چینی نرم کوفته ده درم بدو آمیخته
یک ساعت بگذارند بجوشند و بعد اختیار نمایند یک هفته مداومت نمایند و جماع نکنند و معجون گرم مثل تریاق کبیر و نوشدارو و عسل
بزهره گاو آمیخته و بوره در وجود مالند و چربی گاو و مرغ و بیخ نرگس و عاقرقرحا و خردل نرم کوفته در روغن گل یا بابونه حل ساخته با
دو پیه شیر نفع کلی دارد و قضیب را قوی میسازد و در روغن زنبق ده مثقال بگیرند و در و دو مثقال موم حل کرده دو درم فرفیون
و سه درم عاقرقرحا نرم سوده مثل غبار کرده بر روغن آمیخته دو دانگی مشک اضافه نموده بر قضیب مالند یا فرفیون تنها
بر روغن زنبق آمیخته مالند و جند بید ستر و دار فلفل و بوره و حلتیت مفرد یا مجموع بر روغن آمیخته در خاصره و قطن و کشهای ران
و قضیب و خایه و مقعد بمالند و نیم درم از حلتیت یا بیخ زرده مرغ نیم بخت کلی فائده دارد و غذا قلیه بدار چینی و کباب و خولنجان
و نخود آب با ادویه گرم و عصافیر و کبوتر بچه و غذا که صالح است باه را باید که در سه صفت باشد کثرت غذا و تولد ریاح و گرمی که
ملائم جوهر منی بود و انچه این هر سه صفت دارد نخود و شلغم و جزر و باقلی و گوشت گوسپند جوان و شراب اندک و شلغم در
غذا خولنجان و دار چینی و پیاز لازم دانند **نوع چهارم** در نقصان باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که غالب بود بر آلات
منی علامت غلظ منی و زردی آن و بیرون آمدن بسهولت و عظم خصیتین و رگها ظاهر و بر آمده بر قضیب **علاج** شیر و
خرفه و دوغ و شیر اسپ و گاو و بز با ترنگبین و گوشت گوسفند و بزغاله با سفاناخ و قلیه خیار و گوشت مرغ و مغز سر و قلیه
زردک و زردک چربی دو مثقال مربی و شیر را بجوشانند و اندکی ترنجبین بدو آمیخته میل نمایند و خصیه را بر روغن بنفشه بادام
چرب سازند و اجتناب نمایند از غذا و دواء حار و تعب و غضب **نوع پنجم** در نقصان باه که سوء مزاج رطب که غالب بود
بر آلات منی علامت او کثرت منی و تلذذ نبودن بر جماع و در حمام و در هوای رطب و در حالت مستی قضیب او سست
در و هم از آب خوردن **علاج** شربت سکنجبین بزوری و آبی که در وی عود جوشانیده باشند میل نمایند دوای نافع خشک
مربی ده درم زنجبیل عاقرقرحا از هر یک قند برابر مجموع شربتی مثقالی غذا گوشت مرغ و عصافیر گفته اند هر که مداومت

ر گوشت عصافیر و بدل آب شیر میل نمایند منی او زیاده شود و الغاظ نیک آورد و دائم بروغن قسط که در و فرفیون و سعد حلکرده
سند بر قضیب بمالند و طلا که در و جند بید ستر و فرفیون و شیطرج و عاقرقرحا و فلفل و سعد و ابهل و دار فلفل از هر یک
نرم کوفته بشراب یا بگلاب آمیخته بر قضیب مالند دیگر بوره مثقالی نرم کوفته و بشیر آمیخته شب گذارند و روز
خشک نموده باز هره گاو و عسل حلکرده بوقت حاجت بر حوالی او مالند و از چیزهای مرطب پرهیز نمایند نوع ششم در
ان باه که از برودت و یبس شود علاج مرکب نمایند از معاجین و طلاها و اغذیه و اغربه دیگر از جهت
و رطوبت تباه شد دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه میشود و از حرارت و یبس نیز اگر بود علاج اقسام
د روغن فرفیون که در و جند بید ستر و عاقرقرحا آمیخته باشند بر قضیب و حوالی او بمالند نوع هفتم در نقصان باه که از
حرکت و سکون میشود علامت او غلظ منی و کثرت آن علاج اینکه منی را گرم سازد مثل زنجبیل مربی و معجون دواء الحیوة
الگرم و شیافا از مغز تخم معصفر و چربی بط و عاقرقرحا و این حقنه گرده را گرم سازد و باد و بواسیر را نفع دارد
نجد و روغن حبة الخضرا از هر یک گندنا و تخم حلبه و تخم کتان یکوفته و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد بادیان
ثقال تخم شبت سه مثقال ادویه را بجوشانند و روغنها را بدو آمیخته نمایند و مقدار دو مثقال مسل بسه نوبت
ایند و غذاهای گرم باهیه اختیار نمایند دیگر نقصان باه از جهت آن که ترک جماع نموده باشند و تا مدت مدید خود را
شته باشند علاج آنست که کتاب الفیه و غیره که در آن باب نوشته اند مطالعه نمایند و حکایات که در ان
ستها ند بخوانند و بر قضیب روغنها و طلاها که مذکور شده بمالند نوع هشتم نقصان باه که از جهت زهد یا از سبب
مجامع یا احتشام او یا از جهت مردهمی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند یا او را بسته اند در جولیت و قدرت او در
مانده علامت او نقصان حرارت در جمیع بدن و لین نبض علاج تقویت دل و بدن بمعاجین و مفرح یاقوتی که دل
ت دهد و نشاط تمام آرد و خفقان و وسواس را زائل کند صفت آن مروارید ناسفته بعسل و یاقوت و بسد از هر یک
ال قرنفل مثقال بهمن سفید و سرخ کبابه و سافج هندی از هر یک سه مثقال درونج عقربی و پوست بیرون پسته و
ن در زرنباد از هر یک چهار درم خولنجان و خصیة الثعلب پنج درم زعفران شقاقل مشک نیم درم ورق نقره
هر یک مثقالی جوهر ابسنگ سماق سوده و باقی ادویه را نرم کوفته بشربت ملکه دو بیست و پنجاه مثقال بقند
ز هر یک صد و سی مثقال بسازند شربتی مثقال تا دو مثقال اختیار نمایند و این معجون نیز فائده دارد مجرب است گلسرخ
ان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمنین خصیة الثعلب شقاقل و خولنجان و تخم خربزه و تخم شلغم از هر یک
م یا دو بیست مثقال قند و عسل بسازند شربتی سه درم بود و روغنها و ادویه که مقرر شده بر قضیب
ند گوشت مرغ و گوشت گوسفند و کباب مطنجن با دو به باهیه فائده دارد از معجون های مشهور و دیلطو
المسک نوشدارو دواء ویه باهیه انیست شقاقل دارچینی هره سقنقور لسان العصافیر زنجبیل

تخم خربزه فلفل عسل بلادر تخم پیاز مغز سر گنجشک مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق خشخاش سفید خصیة الثعلب و اگر در خولنجان تخم
کرفس کوهی مجموع یا مفرد آنچه خواهند اختیار نمایند به تخصیص خصیة الثعلب و خولنجان که تجربه نموده شد بوزن آن قند آمیخته
نمایند و هر شب قبل از جماع شقاقل میل نمایند نوع نهم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت
شود علامت او خفقان و ضعف دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطوء انتشار قضیب و ضعف نعوظ و قلت التذاذ از جماع علاج تنقیه
بدن از خلط فاسد و تقویت قلب بمفرح و دواء المسک و معجون مناسب اگر معتدل باید اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب دانند بدان
طریق بسازند و شراب کهنه گفته اند با عرقها فائده دارد و اندکی بسیار باد از خویش مشغول دارند و اگر از فکر فاسد و اندیشه دور دارند
غذا با لطیف میل نمایند از غذا غلیظ پرهیز نمایند بهتر است دیگر نقصان باه از ضعف کبد شود علامت او قلت منی و ضعف
شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاده میسازد اختیار نمایند دیگر نقصان باه از ضعف
معده و ضعف گرده میباشد علاج تقویت گرده و تقویت معده با دویه که مذکور شده نمایند باه را فائده دارد نوع
دهم در نقصان باه که از جهت ضعف دماغ بود علامت او کدورت حواس عدم شهوت جماع و استرخای قضیب و عدم انتشار
اگر ضعف از برودت دماغ بود عدم قدرت صاحب او بر جماع در هوای سرد و تضرر از چیزهای سرد یابد و اگر از جهت رطوبت مزاج نقصان
بود علامت او غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع در حمام و در حالت مستی اگر ضعف از جهت حرارت بود قادر
صاحب او بر جماع در هوای گرم و تضرر یابد از اشیاء گرم و اگر نقصان از جهت یبوست بود علامت او بیخوابی و خشکی چشمها و بینی و تضرر
جماع و نفع از مرطبات علاج بتبدیل مزاج بآنچه ضد بود نمایند حار ببارد و یابس برطب و اگر ماده بود استفراغ نمایند و اگر خون
بود فصد نمایند و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب بود حب قوقایا یا ایارج فیقرا و تخلخه و غرغره بچیزهای خوشبو مثل صندل
گلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علاج امراض دماغ نمایند نوع یازدهم در استرخای آلت و ضعف قضیب و قلة
نفخ بود در اسافل بدن علامت او سلامت بدن و اعضا و عدم نفخ و کثرت منی و قوت انتشار در محل جوع ... ادویه اگر
علاج معجون مادة الحیوة و شیر دار چینی و ادویه گرم باهیه و زرده تخم مرغ دیگر استرخای آلت از ضعف بدنی از جهت
اسکان جماع میشود علامت او تقلص عضو و لاغری قضیب علاج آب گرم بر او ریزند و ... نفت طلا سازند و فرفیون عاقرقرحا
طلا نمایند دیگر استرخای آلت از جهت برودت عصبانی قضیب و چیزی از جنس فالج بود علامت او آنکه منی رقیق بود و با ما
بیرون آید و بی انتشار و ضعف لاغری و کم حس و حرکت و اگر دیر ماند لاغر شود علاج آن اشکالی دارد علاج فالج نمایند
حب مسهل و قی و حقنه فائده دارد و در دهنهای گرم که در و فلفل و جند بیدستر و فرفیون و شیطرج هندی حل کرده باشند
و اگر رطوبت غالب بود اسهال و سعد و ار فلفل و اگر جوز سرد و امثال آن ها اثنا فرمود در قضیب مالند

فصل دوم در سرعت انزال و اسباب و علامات و علاجات آن این چند نوع است نوع اول که حادث میگردد از کثرت

منی و غلبه خون علامت او اعتدال قوام و کثرت منی و قوت آلت تناسل علاج جماع بسیار فائده دارد و تقلیل طعام و گوشت و شراب و فصد

نمایند شربت سکنجبین و آب انار و آب غوره و شربت نارنج و لیمو میل نمایند نوع دوم سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بسبب رطوبت و سردی شود علامت او منی بسیار و سفید و رقیق بیرون آید بالخوف علاج تنقیه بدن از رطوبت بعده اسهال با ادویه گرم قابض مثل اطریفل کبیر و صغیر و معجون خبث الحدید و ناف و عانه را بروغن آس و نرگس و قسط چرب سازند و غذا قلیه خشک و مطنجه بدارچینی و صعتر و زیره و شهدانه را بجوشانند و بعسل میل نمایند دیگر سرعت انزال بسبب حرارت و حدت منی میشود علامت او گزیدن در وقت بیرون آمدن و زردی آن علاج شیره خرفه و شربت لیمو و سکنجبین و کاهو و ضمادهای تر و سرد دیگر از ضعف اعضای رئیسه اگر بود در نقصان باه علاج آن مذکور شده

فصل سوم در کثرت شهوت جماع که در جوانی بود علامت او تندرستی و توانائی باشد و ضعیفی نیارد و این شهوت نباید شکسته و این چند نوع ست نوع اول که از امتلای بدن و کثرت خون و منی بود علامت او قلت ضعف بر کثرت [illegible] و احتلام و قوت بدن و حمرت لون علاج فصد و تقلیل غذا و میل نمودن بآب غوره و سماق و زرک و ریواج و شربت [illegible] نارنج بریشست از طحلب و کشنیز تر و برگ بید و در طعام کشنیز این اشیا کثرت شهوت و حدت منی را تسکین میدهد دیگر کثرت شهوت از حدت منی و حرارت او میباشد علامت او سوزش بول خصوصا در محلی که منی آید علاج شربت نیلوفر شیره تخم خرفه و شربت عناب و ریختن ترش و در آمدن در آب سرد و خواب بر کتان دیگر بسبب کثرت رطوبت میشود علاج ادویه گرم که منی را کم سازد مثل کمونی و پودینه و سداب و صعتر و دارچینی دیگر کثرت شهوت از جهت حکه و تبوک در [illegible] منی بود میشود هم چنانکه عارض میگردد عورات را حکه در زهم رحم علامت او آنکه هرگاه جماع کند میل زیاده شود علاج فصد و اسهال ماده حاره مثل مطبوخ هلیله و افتیمون و در آب سرد آمدن فائده دارد نوع دوم در کثرت شهوت که از نفخ و قراقر که از خلط سوداوی که موجب شدت انعاظ بود علامت او تناول چیزهای منفخ در مزاج سوداوی علاج نفخ بسبب حرارت شده چیزهای سرد مثل هندوانه و کاهو بهند و اگر بسبب رطوبت و حرارت و ضعف شده ادویه محلل

محلل ریاح مثل سنجرنیا و حب الرشاد [illegible] نفع دارد و اگر از کثرت سودا بود استفراغ سودا نمایند

فصل چهارم در ورود منی و مذی و ودی و کثرت احتلام در ورود مذی رطوبتی بود که روان میگردد در ابتدای شهوت جماع ودی سیلان بعد بیرون آمدن بول بغیر اراده و این چند نوع ست نوع اول که حادث گردد کثرت منی از قلت جماع و کثرت تناول چیزها که منی از و حاصل گردد علامت او کثرت منی در وقت جماع علاج فصد نمایند و غذائی که منی را کم سازد میل نمایند دیگر ورود منی و مذی از حدت منی باشد علامت او احساس حدت او در محل خروج در وقت بول علاج شربت سرد و لعابهای سرد و دوای سرد و آب کاهو و گلنار و کاسنی و خیار و کشنیز و نیلوفر دیگر آمدن مذی حادث میگردد از استرخای اوعیه منی و سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه علامت او وقت منی انزال [illegible] نفوظ علاج دوائی که منی را کم سازد مثل سعد و پودینه و شونیز و زیره و شهدانه و بنج و گلنار و سداب معجون کمونی دیگر از تشنج و تمدد عضله [illegible] روان میگردد منی از جهت عصر که عارض میشود علاج تشنج نمایند و روغنها در عانه [illegible]

بمالند دیگر از گرده که جیر بی اگداخته از کثرت جماع میشود علامت او ضعف گرده از مجامع چیز بسیار آمدن این علامت بدست
وضعف قوت میسازد علاج ضعف گرده نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد نوع دوم که حادث گردد از گفت و شنید و فکر
در جماع علامت او آنست که اعضای منی بحرکت آید و اگر ضعف بود تمدد در قضیب ظاهر گردد و اگر قوی بود موجب انزال گردد علاج
معجون ماده الحیوة و لبوب و مالیدن روغن فرفیون در قضیب و تقویت قوت ماسکه و حکایات و حدیث آن کمتر نمایند دیگر سیلان
منی که گاهی حادث میگردد زنان را علاجاتی که مذکور شده نمایند و این دوا آب رقیق که بعد از بول بیرون می آید و دوسه
میگویند نفع دارد تخم سداب و تخم فنجنکشت و گلنار از هر یک برابر شربتی دو درم بشربت سکنجبین و شهدانج بریان کرده لعبل مانع
مذی و ودی بود دیگر احتلام سبب او مثل اسباب در رمنی ست علاج او آنست که مفاتح اسر بعنی پاره
بر پشت به بندند و بر محاذی گرده و خواب بر فرش کتان و برگ بید و گل سرخ و بیخ فنجنکشت و امثال اینها روند و اجتناب
نمایند از خواب بر پشت جهت آنکه موجب گرمی گرده و مشر این گردد و خون در رون
را مدد می کند

فصل نجم در فریموس بیونانی اسم جبتی بود قایم الذکر که اهل روم در عرومی بدو لعب نمایند و بعضی گفته اند که نام دوا
شیطان ست و بعضی گفته اند صورتے بر در حمام که آن را شیطان سیاه بود که قایم الذکر بدست خود گرفته او را بدین اسم نامند
و این الفاظ قضیب بے شهوت جماع بود یا با شهوت دراز میگردد و کشیده بواسطه شدت و صلابت مانع فرو
میشود و در عنق رحم در نمی آید و رحم را فربهی رسانند و این را دوا اگر نکند ورم پیدا میکند و بسبب شرکت مشارکت
بدماغ و دل موجب هلاکت گردد و این چند نوع ست نوع اول که حادث گردد از ریح غلیظ در مجاری قضیب
و اعضای جماع بود علامت او آنکه متولد در نفس قضیب بود آنست که نعوظ و اختلاج بود و علامات آنچه در عروق مجاری بود
آنست که با نعوظ اختلاج نباشد علاج قے و تنقیه بدن و خوردن ادویه که باد و نفخ را دور نماید مثل تخم سداب و زیره و تخم
کرفس و صعتر و تخم رشاد از مجموع یا بعضے مقدار دو درم به آب عسل میل نمایند و بر قضیب روغنهای گرم مثل روغن یاسمین و سوسن
وغیره مالند و این دوا با بعد از استفراغ مناسبست که نمایند و اگر صاحب این علت ادویه سرد مثل گشنیز خشک و بزر البنج و گلنار
و حب الرمان و عدس و تخم خرفه و تخم کاهو و کاسنی خورد منع تولد ریاح مینماید و ذکر را بروغن گل و آب کاسنی و آب کاهو و گشنیز تر و صندل
و کافور و افیون طلا نموده افراط نمایند که موجب زیان حس و حرکت قضیب نگردد و غذا مرغ و آب غوره و نارنج و سماق
سازند دیگر سختی ذکر از خلط غلیظ میشود علاج تنقیه بدن بدوای مسهل بسے و منع از غذاے مولد بلغم و مالیدن قضیب
بر روغن خیری و شستن با بکر در بنفشه و خیری و نیلوفر و جو شاینده باشند نوع دوم در الفاظ قضیب که از بسیاری منی بود
در اوعیه بسبب ترک جماع آمدنی حادث گردد علاج اگر حرارت و حمرت بود فصد باسلیق و خوردن مبردات مثل کشک جو
و شیره خرفه و آب انارین و بادرنگ و خیارین سکنجبین و شربت بنفشه و حصه با آب جو و روغن بنفشه و کافور و شیره خرفه و آب نیلوفر

وضماد در شربت از بنفشه و اسپغول و باقی علاج کثرت شهوت و سیلان منی که از حرارت و رطوبت باشد کافورات نفع نمایند

فصل ششم در عذیوط و این چنان بود که هرگاه جماع نمایند زبل او در وقت انزال بغیر اراده بیرون آید و مقعد او نتواند که براز
را محافظت نماید و گاهی این علت عورات را عارض میگردد و اکثر این علت کسانی را بود که از جماع لذت کلی یابند و منی
ایشان در غایت رقت و حدت بود و طبع کثیف و لذت بمحسوسات لمسیه بیشتر و فرزند او ناقص العقل بود بخلاف جمعی که متنفر
شده از جماع مثل حکما و غیره فرزند ایشان کامل العقل و فکر و نهایت قوی در غایت خوبی بود و بیشتر این مرض کسانی را عارض
شود که خون ایشان رقیق و عصب نهاسست و ارواح اندک و عضلات در غایت بی قوتی و ضعف علاج آنست که بر بهار
ع نمایند و اشیای قابض که بر شکم به بندد مثل اقاقیا و کندر و کهربا و مفرح که مقوی دل و دماغ بود اختیار نمایند و شافه از گلنار
ازو و کندر و اقاقیا و صمغ عربی ساخته در محل جماع بردارند و روغن آبی ابهل و روغن ناردین در مقعد بمالند و نیز همه ازین
انواع بر سفره فائده دارد و غذاهای قابض قلیه خشک بزیره کشنیز خشک فائده دارد

فصل هفتم در ورم قضیب و خایه و انواع و اسباب علامات و علاجات و این بر چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم
سبب او خون یا صفرا یا حبس منی در محل جماع موجب ورم گرم در خصیه میگردد و علامت او سرخی رنگ و درد و انرده و گرمی ملمس و
ی ورم در نفس خصیه و گاهی بر پوست خصیه بود آنکه در پوست خصیه بود ملمس معلوم میگردد و آنچه در نفس خایه باشد با تب میشود
ت اتصال و بدل **علاج** فصد باسلیق یا صافن اگر مانعی نباشد و الا حجامت ساق و پشت و خرفه بسرکه و گلاب و آب کشنیز
و آب عنب الثعلب یا کدو یا کاسنی و اگر ضربان و درد شدید بود برگ کاهو و برگ خشخاش فائده دارد و بعد از ابتدا آرد جو و یا قلی
نخود در روغن گل و زعفران در آخر ادویه محلل از بابونه و اکلیل الملک و زیره و زرده تخم مرغ در روغن گل و لعاب تخم کتان و
گرنب و حلبه با آب عسل و مثلث طلا نمایند **نوع دوم** در ورم که از کثرت بلغم و رطوبت شود علامت و سفیدی رنگ و قلت
و سردی ملمس و اگر علاج بصواب ننمایند صلب گردد و **علاج** چند دفعه قی نمایند و اخراج بلغم بحب قوقایا و غیره و ضماد محلل از آرد
نان پخته و زیره و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و مقل و موم و روغن خیری و زرده تخم مرغ و مثلث و از ضمادها که نفع دارد آرد
و شراب کهنه با عسل آمیخته نمایند و مویز دانه بیرون کرده و زیره کوفته و آرد و باقلی با عسل و روغن کنجد طلا سازند و گلقند
ار نمایند و غذا با نخود آب **نوع سوم** ورم سرد و صلب که در خصیه و قضیب شود از سودا علامت او صلابت و کمودت
در و علاج و ضماد ملین محلل از مقل و بابونه و سنبل و اکلیل الملک و برگ کرنب و مغز قلم گاو و چربی مرغ و بط و اشق و میعه و
ن و حلبه و کوهان شتر ازین مجموع یا بعضی بر ورم طلا سازند دیگر عاقرقرحا و منی احتلاج ذکر در رجال و در نسا فم رحم
در ادعیه منی از جهت ورم گرم و انعاظ شدید و از واسطه بخار بسیار و اگر اصحاب این علت را عارض گردد و تشنج و شکم او
درد و عرق سرد شود فهو موت و بعضی گفته اند **علاج** فصد و تلیین طبیعت بچیزهای سرد مثل ترنجبین و شیر خشت و مطبوخ خیار شنبر
سرد بر اعضا و ضماد از صندلین و اسفیداج و گل ارمنی و افیون و گلاب و کاهو خوردن آب شعیر و شیره خرفه و سکنجبین و اگر ورم باقی ماند

مجمه بر قضیب گذارند و زلو گذاشتن نفع دارد دیگر عارض میشود خصیه را درم بسبیل آنکه فربه شده مثل آنکه در سینه عورات ظاهر میگردد علاج
هر دو یکی ست بچیزهای سرد و مخدر مثل افیون و بیخ و آب کشنیز و زیرگی سرب در آب کشنیز و اسفیداج و سبوس خشخاش و گرد آسیا با آب کاهو و کشنیز

فصل هشتم در درد خصیه و قضیب و این چند نوع ست نوع اول که از سوء مزاج گرم بود علامت حرارت و التهاب علاج
آب کشنیز و کاهو و کاسنی و آب عنب الثعلب و افیون و اگر درد و سوزش قوی بود کافور و افیون نفع دارد و شربتها و غذاهای سرد
میل نمایند دیگر بسبب سوء مزاج حادث میگردد در خصیه و قضیب علاج چیزهای گرم مثل روغن بید انجیر که در و جند بیدستر حل کرده
باشند و گلقند و زنجبیل و دارچینی و غذا نخود آب دیگر از باد غلیظ این درد عارض شود علامت او انتقال درد از موضعی
بموضعی و تمدد علاج طلاهای گرم محلل مثل بابونه و اکلیل الملک و پودینه و سداب و روغنهای گرم که در و جند بیدستر حل کرده باشند
مثل روغن یاسمین و سوسن و سداب نوع دوم در درد خصیه و قضیب که از ضربه یا سقطه شود علاج فصد و تلیین طبیعت و طلا
سرد و رادع غیر قابض مثل بنفشه و خطمی و نیلوفر و کدو و کرنب و عنب الثعلب

فصل نهم در ارتفاع خصیه یعنی بالا رفتن خصیه از جهت استیلاء برودت و ضعف و غائب میگردد و بالا میرود و بسوی مراق
بدشواری بول بیرون آید و موجب درد گرده بغایتی که حادث میشود تقطیر البول و گاهی بسبب بیر خارجی میشود و گاهی در آخر
امراض صادر گردد علامت نزدیکی موت گفته اند و لا علاج له اما علاج اصحاب روغن فرفیون و مرزنجوش و بابونه و حلبه و اکلیل الملک
بعسل طلا نمایند و مداومت حمام و آبزن که در و بابونه و تخم کتان و اکلیل الملک و سبوس جوش داده باشند و ادویه با غذا فائده دارد

فصل دهم در دوالی صفن و صلابت او صفن جلد خصیه بود گاهی باد و نفخ از جهت مواد غلیظه در عروق او ظاهر شود
بیشتر از این صلابت و دوالی در خصیه جهت از ضعف و نقصان حرارت عروق زائد که مواد بدو ریزد علاج دوالی که در
بیشود نمایند و صلابت ضمادهای محلل ملین بکار برند

فصل یازدهم در استرخای صفن بسیار باشد که پوست خایه سست شود و فرود آویزد و بوقت بول نگاه باید داشت
که بزمین نیفتد و گاه باشد که آن پوست زیر پای آمده محل برخاستن بشند درد کند علاج طلاهای سرد و ضمادهای قابض
گذارند مثل مازو و آس و گلسرخ و عدس و کرمازو و گلنار و شاه بلوط

فصل دوازدهم در قروح ذکر و خصیه و حوالی آن ریشهای این جایگاه پهن شود و آزار قروح ساعیه گیرند و بیشتر ادویه
گرم و از عرق تر بود بدین سبب زود عفونت پذیرد علاج اگر ریش تازه بود صبر و مرداسنگ و اقلیمیای مغسول بشراب و توتیا
و مروارید و کندر سوخته و نحاس سوخته و شادنج و گلنار ضماد کنند یا مرهم یا ذرور سازند و اگر دیر مانده باشد بکنند رد کا غذ سوخته
و پوست درخت صنوبر سوخته در علاج نمایند و این هم فائده دارد کندر و خون سیاوشان جرا زهر یکی دو مثقال صبر مرداسنگ انزروت
از هر یک دو درم مرهم سازند بروغن گل یا زده مثقال سوم و دو مثقال اگر از جنس آکله بود زرفیون با خاکستر موی مردم سوخته و صبر و کندر
سیاوشان و انزروت نرم کوفته بر دیا شند و اگر جراحت اندرون قضیب بود از قبیل انچه در اول مذکور شده از آن بکار آرند

فصل سیزدهم در خارش قضیب و خصیه سبب آن ماده تیز بود که بدان جا فرود آید علاج فصد باسلیق و حجامت
ساقها و زانوها و دوای مسهل و منع از غذاهای گرم تیز و شستن آن به آب غوره و سماق و لیمون فائده دارد و طلا بسرکه و روغن گل و اندک
اشیا و آب کرفس نمایند و به آب گرم بشویند بعد از آن سفیده تخم بمالند و اگر خارش بسیار بود و بر آنجا مسته بنا شوند تو گذارند
و بدین ادویه طلا سازند مامیثا و اقاقیا از هر یک یک درم نوشادر ربع درم صبر درم و نیم زعفران دانگی اسفاناخ برابر مجموع موم کوفته و روغن گل
مرهم سازند و هر روز در حمام بسرکه و روغن گل که در وی اندکی بوره و مویزج حل کرده باشند بشویند بعد از بر آمدن حمام سفیده تخم مرغ طلا سازند

فصل چهاردهم در شقاق قضیب علاج مثل علاج شقاق مقعد نمایند از اقلیمیا و توتیا و حنا و کتیرا موم در روغن گل
مرهم سازند و زرده تخم مرغ در روغن گل و مرداسنگ فائده دارد

فصل پانزدهم در اعوجاج قضیب سبب تمدد یست که عارض میشود قضیب را علاج گلقند و گلاب و غذای لطیف
قضیب را بچیزی نرم کنند از چربی مرغ و مغز قلم گاو و موم و چربی بط دائم چرب سازند و با آبیکه در و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
جوشانیده باشند گرم قضیب را بشویند چند نوبت

فصل شانزدهم در ثآلیل و بثور که بقضیب و نواحی او شود علاج ثآلیل فانیند و طلا از بوره محرق و خاکستر چوب رز نمایند و میان دانه
و مرهم بچربی بط و مرغ طلا نمایند و اگر بنیک نشتر قطع نمایند و بر روی زنگار و زاج بپاشند

فصل هفدهم در سده که در مجری قضیب شود از جهت بثور علامت او سوزش بول و دشواری بیرون آمدن علاج فصد باسلیق
و شربت بنفشه با لعاب اسپغول و شیره خرفه و خیارین و شیره تخم خربزه و خشخاش و ضماد از اسپغول و روغن بنفشه و بادام بر قضیب نهند و در احلیل
اشیاف ابیض افیونی بشیر عورت و روغن گل یا بادام حل نموده چکانند و اگر در مجری بول سوزش حدت بود فصد نمایند و دیگر سده در قضیب سبب خلط
غلیظ اگر بود علامت او دشواری بول علاج گلقند و گلاب و منضج نیاد او دیه مدره در احلیل انگیره و روغن جوالی مرزنجوش بود دیده جوشانیده باشند
با عسل و روغن بنق چکانند آبیکه در و مرزنجوش و صعتر و بابونه و بنفشه جوشانیده باشند بر قضیب نهند و دیگر سده از ثقل ثولول اگر بود علاج اگر
ثولول از دیات بعد داشته شود صبر و عنزروت و گل و سفیداب زیر حل نموده بچکانند سده را بگشاید اگر در قوی فصد صافن نمایند اگر مانعی بود حجامت نفع دارد

فصل هیجدهم در فتق و قیله فتق علتی ست معروف گاهی در حوالی ناف افتد و زیر ناف و فروتر آن را فتق مراق گویند و گاه غشاء صفاقی یعنی
پوست اندرونی شکم از آن و مجری گوشهای بن ران یکی کشاده شود رطوبت حی گوشها با حمل بار گران یا رفع صوتهای از جا جستن یا و غلیظ
از این کشادگی از بیه اگر ترب با حاجات بارده بدو فرود آید و بکیس انثیین رسد آن را قیلة الامعا گویند و اگر ماده فرود آید آن را قیلة الریح گویند و اگر
آب فرود آید قیلة الماء گویند و قیله با آورده و فروتر گویند و باشد که ماده غلیظ فرود آید و غلیظ تر گردد آن را قیله لحمی گویند و فتق لازمه و فتق المراق
بان را بسیار افتد و حادث میگردد و فتق صبیان را از جهت کثرت رطوبت این فتق و قیله انواع است نوع اول قیلة الامعا و علامت
آنست که اندک اندک پیدا گردد و با سانی بجای خود در رود وقتی که به پشت تکیه نماید چون دست بر او گذارند بعسرت بجای خود در رود و
زناف و کلای مثل درد قولنج ظاهر گردد و علامت قیله ریح آنست که بعسرت بجای خود در رود ولی فراتر بود علاج هر دو آنست که بر فتق چرب بندند اگر

بزود علیل را در آب گرم دارند و دست بر فتق گذارند تا بجای رود و ضماد از مصطگی و انزروت و کندر و جوز السرو و برگ مورد و اقاقیا و گلنار و
خون سیاوشان و صبر و ابهل و سریشم کوفته بسریشم تخم ماهی بخته طلا نمایند بر لته و بر موضع گذارند و محکم ببندند بر فتاده بپیان بکشایند و
سوموضع چند روز بگذارند تا بخود باز شود و اگر بکشید چند روز بسته دارند و طلا را اعاده سازند تا منفذ را تنگ سازد و این ضماد جهت فتق مراق
و فتق از به فایده دارد و واجب است که حذر نمایند از امتلاء و جماع و چیزهای بادناک و دوام بسته دارند نوع دوم فتق و قیله که از باد بود علامت او آنست
که با ساندن بجای رود و قراقر شدید داشته باشد علاج آنست که او را بسته دارند و منع از چیزهای بادناک نمایند و چیزهای که باد بشکنند مثل معجون کمونی
سنجرنیا و معجون حب الغار و مادة الحیوة فایده دارد و ضماد بسداب و فنجنکشت و اگر و زیره و پودینه و مرزنجوش و شیح نمایند و روغن قسط و زنبق و ناردین
بمالند و تخم کرفس و انیسون و حرال و مصطگی و زعفران از هر یک دو درم هلیله کابلی و هلیله و آمله از هر یک سه درم سکنجبین و مقل از هر یک درم و نیم پودینه
و قسط و زرنباد و درونج و اسارون از هر یک درم چنانچه رسم حب است سازند شربتی هر روز مثقالی بود و مداومت معجون کمونی و سنجرنیا و روغن
سداب که در وی چند بیدستر حل کرده باشند بمالند و روغن بان که در وی غالیه حل ساخته باشند در احلیل چکانند و روغن زنبق یا بادام که در وی چند بیدستر
مشک حل کرده باشند هم در احلیل چکانند و بمالند نوع سوم قیله مائیه که نازل شود بخصیه آب رطوبات علامت او آنست که اگر
مراق و کلان شود و بول اندک باشد افزود البته علاج اگر بسیار بزرگ بود در موضعی که نزول میکند داغ نمودن فایده دارد و گفته اند
که اگر آب بسیار بود به نشتر بدر سه روز آنرا بیرون آرند تا موجب غشی نشود و قوت نگهدارند و اگر صغیر بود ادویه که در استسقا جهت دفع رطوبت
مائیه استعمال نمایند مثل خاکستر کرنب و خاکستر بلوط و روغن زیت و سعد و آرد جو و سرگین گاو طلا سازند و اگر فلفل و حب الغار و بوره و زیره بزیت
طلا سازند یا بشراب و بسرکه شاید صفت ضماد نافع آرد جو و سعد کوفی و گل ارمنی و زیره کرمانی و برگ مورد و سرگین گوسفند
کهنه اجزا برابر نرم ساخته بآب مورد و سرکه طلا نمایند و اگر کرنب را بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد از آن خاکستر چوب بلوط یا خرنوب آنقدر
که خمیر شود پس از آن طلا سازند و خاکستر طبیخ کرنب نفع دارد نوع چهارم در قیله لحمی حدوث این از ماده غلیظ سوداوی که نازل
گردد بخصیه علامت او غلظ و صلابت خصیه علاج استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و سائر ادویه رد درم و مسهل از محللات طلا سازند چند بیدستر
و فرفیون بروغن یا سمن و یا بابونه هم در احلیل چکانند و بمالند گلنار و برگ مورد و مازو و دو درم صبر و کندر و جوز السرو زفت و مقل و
ابهل با سریشم ماهی طلا در جمیع فتق فائده دارد و معجون کندر و مادة الحیوة اگر مداومت نمایند در همه اقسام فتق و قیله نفع کلی دارد

باب بست و دوم در امراض رحم و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل بر شانزده فصل

فصل اول در عقر یعنی بچه ناشدن و دشواری حمل و کثرت آنکه بچه بیفتد و ساقط گردد و این چند نوع است نوع اول آنکه حادث گردد
دشواری حبل بسبب سردی مزاج رحم منی و خون او را منجمد سازد و خشک گرداند علامت او قوت طمث و قلت حمرت خون و نازک بودن رعانه
و قلت حیض و در زمان بسیار حیض تسکین یابد جهت آنکه خون بلغمی بیکبار زود دفع نشود علاج تنقیه بدن از خلط بلغم بایارجات و
حقنه و معجون های گرم مثل سنجرنیا و دواء المسک و فرزجهای گرم که رحم را گرم سازد از زعفران و سنبل و اکلیل الملک و شاه دنج هندی گردیا با
چربی مرغ و بط و بز از هر کدام که خواهند بموم و روغن ناردین و زرده تخم مرغ آمیخته فرزجه بپشم شتر ساخته چون از حیض پاک شود

روز بر دارند و اگر این بخور زیر رحم بسوزند زرنیخ سرخ و مر و جوز السرو دیبه و حب الغار صمغها را بشراب حل نموده باقی ادویه را بدو آمیخته
زنان بخور بسازند فرزجه که عجیب دیاری دهنده است بر جبل زعفران و حماما و سنبل و اکلیل الملک از هر یک سه درم شادنج هندی
یا از هر یک چهار درم چربی مرغ یا بط یا بزان مقدار که آمیخته گردد یا زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن ناردین و بابونه فرزجه ساخته
از پاک شدن حیض بر دارند بعد از ان صحبت گیرند تا حبل شود باذن الله تعالی غالیه و روغن بلسان اگر بردارند بچه شود
و المسک بعد از ان میل نمایند فرزجه که قبل را اگرم سازد و ساک جند بید ستر از هر یک برابر یا پشم شتر آمیخته بر دارند یا رسے
دهنده است فرزجه دیگر که معین است بر حبل جند بید ستر و میعه و قسط و مر و جاوشیر و فافل و مشک و زعفران و عنبر بشراب شافه سازند
دارند یا فرزجه سازند و انچه یاری میدهد جهت حبل زهره شیر یا زهره گرگ یا زهره خرگوش هر کدام که باشد مقدار ربع درم بروغن
زین یا پنیر مایه خرگوش مقدار ربع دانگی بزیت کمیز بعد از پاک شدن از حیض بر دارند و اگر تخم حنظل را در آب بجوشانند و قبل را بدان بشویند
نفع دارد و حقنه گرم نفع دارد و مجمره آتش بر رحم گذارند و غذا قلیه و مطنجه که در وادویه گرم باشد و زرده تخم مرغ نیم بخت که بر و تخم انجمه
ریزه باشد نوع دوم در سوء مزاج گرم که غالب بود بر رحم و منی را فاسد سازد و بسوزد و علامات او لاغری و زردی رنگ و غلظ و
... خون علاج شربت فواکه و سیب و صندل و لیمو و شربت بنفشه و خشخاش و غذا گوشت مرغ و گوسفند جوان و قلیه کدو و اسفاناخ
... مرغ و بط از ادویه مذکور شده بر دارند نوع سوم از جهت یبوست که غالب بود بر رحم و منی را خشک و فاسد سازد و انچه در
... محکم و غلیظ گردد علامات او لاغری بدن و خشکی فرج دائم علاج اشربه و اغذیه رطب مثل نخود آب کدو و اسفاناخ بود و شیر تازه
... شربت نیلوفر و بنفشه و مداومت حمام و مالیدن روغن کدو و بادام و چربی بط و مرغ و فرزجه که از مغز ساق و مغز سر آهو و مغز مرغ از
... شود بشیر عورت و لعاب تخم ابی بسازند نوع چهارم که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم قوت ممسکه را ضعیف سازد و زود رد سلاستی
... بر دو منی توقف نماید و بیرون آید علامت او انست که از رحم رطوبت دائم آید و اگر حمل گیرد ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد
... تنقیه بدن از بلغم و بایارجات استعمال غذا و ادویه گرم و فرزجه از شحم حنظل انزروت و مر و زعفران و عود و
... سماق به پشم و عسل آمیخته بر دارند و حقنه از ادویه خوشبوی مثل کافور و صعتر و سنبل و سلیخه نمایند دیگر بچه ناشدن از
... خلط سوداوی و بلغمی و صفراوی که در رحم حاصل گردد میشود و فاسد میسازد مزاج رحم و منی را علامت او بیرون آمدن رطوبت
... یا زرد یا تیره رنگ علاج تنقیه و تقویت هر یک شافه یا حقنه و ضماد و قابض نوع پنجم در عقر و اسقاط بچه که حادث گردد
... در رحم سست پس حائل میگردد میان جنین و میان انچه متعلق بعلاوق اند و بدو چسپیده است علامات او باد و نفخ دائمی و
... از غذای نفاخ و اسقاط او بیشتر زان که کلان شود و در وقت مجامعت آواز باد که از مقعد بیرون آید علاج شربت
... و جمیع انچه نفخ را دفع نماید مثل گلاب و عرق بادیان و گلقند و غیره صفت جوارش که باد را دفع نماید زرنباد درونج
... هیل قاقله و قرنفل و جوز و زنجبیل تخم کرفس از هر یک دو درم زیره مدبر در سرکه نیم درم جند بید ستر نیم درم کوفته برابر مجموع قند آمیخته
... بود با آب شیر گرم نوع ششم در انچه از سبب بی حرکتی بچه نشود علامات او نفخ و کلانی شکم زیاده از مقدار

و تا دی یا فتن از جهت قبض و یادی که در شکم بود و تنگی فرج و اگر حامله گردد از جهت تنگی مکان جنین چون کلان شود بیفتد علاج
بدن را لاغر سازند بقصد و استفراغ بحب و اسهال بمطبوخ هلیله و غیره و حقنه حاد و تقلیل غذا و از ثقیل پرهیز و معجون کموئی مدد
نمایند و معجون لک را خاصیتی عجیب است تفریط لاغری بدن و دیگر از جهت حرارت و از برودت و بسبب جای رطوبت از غلبه و یبوست
که بر مزاج منی و در حادث گردد مانع آنکه بچه شود میگردد علاج مزاج را باشربه و اغذیه مناسب باعتدال آرند و نوع مفیج اجبا
نشود از جهت آنکه بر قضیب یا لحم بسوی خصیه بود از جهت کوتهی ربالا دلیل او گرمنی بیرون آید به نهایت حمر میرسد علامت او آنکه
درد بول راست نا کرد و میل بر سوراخ قضیب یا سفل بود و اگر منی بیرون آید بالای شکم یا بزیر رحم ریزد علاج آنست که آن با
بچیزهای ملین چون چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و غیره بر بندند تا راست شود دیگر بسبب میل سر رحم که از جهت ورم یا صلابت یا ثؤلول
مثل ثؤلول بر آمده باشد که موجب سده فم رحم گردد و منع کند منی را از رسیدن بر رحم علامت آن ظاهر است علاج اول او را سبد
نمایند و گاهی سر رحم از محاذات فرج میل نماید در وقت منی بر رحم نریزد یا آنکه فم رحم منقلب نشود و علامت او آنست که زن در وقت
جماع الم یا بد و دایه بشناسد میل در اللمس با انگشت که از صلابت یا از امتلای عروق یا از جهت عروق و الیان تمدد و علاج
فصد صافن و حقنه از انجیر و بابونه و حلبه و مغز تخم کابره و تخم کتان یا روغن کنجد و قیل و مروخات از چربی مرغ و بط و روغن بونه و بالنگ و حمولات
از ورق کرنب پخته یا چربی بط و مرغ و روغن کنجد به نیکو گرفته بردارند تمام فائده دارد و اگر رطوبت با غالب شد استفراغ بحب ایارج
و دوا باید که با انگشت که بموم روغن آلوده سازند و بچیزی سر رحم را محاذی فرج سازد یا بسبب عرق خاص بعد از انزال
یا از جهت حرکت ضعیفه که از ضربه بر جستن از جای بلند قرار نگیرد و بیرون می آید دیگر میشود بسبب الم نفسانی مثل غضب شدید یا اندوه
یا خوف یا بجهت الم بدنی مثل تپ یا جوع شدید استفراغ خلط که بسبب تنگ و ترشح آید و یا ضعف رحم میشود و موجب اسقاط
میگردد یا از کثرت جماع و بسیار بحمام در آمدن موجب گرمی دل میگردد و جنین در حرکت می آید و می افتد علاج حفظ نمایند از
اسباب و سوختن گل و صندل و عنبر و بوهای خوش که رحم را بر آن دارند بپیش از جماع موجب حبل شود

فصل دوم در علامات حبل و فرق میان پر آنتی امتلا علامت حبل خشکی فرج و تنگی آن و قشعریره بعد از جماع و قلت شهوت
جماع و بر طرف شدن حیض و سیاهی سر پستان و درد به یافتن چشم و غثیان و میل بچیزهای بد مثل گل و انگشت و غیره علامات
ذکور خوبی رنگ و صفا و خفت و حرکت سرخی سر پستان و احساس بحرکت جنین در جانب راست و پستان راست کلان تر
از پستان چپ بود و حدت حرکت جنین و بول رنگین بود در اکثر او قات بر آمدن شکم و اشتهای بچیزهای لطیف و علامات
انثی سماجت لون و بطوء حرکت احساس بحرکت جنین در جانب چپ و سیاهی سر پستان و پستان چپ کلان تر از راست
و قاروره سفید در اکثر احوال و عدم بر آمدن شکم و اشتهای حامله با شیای ردیه مثل گل و غیره و اشتهای کاذب این علامات دال است
بر آنکه حمل انثی شده و بقراط حکیم گوید که اگر شک داشته باشد که زن حامله است عسل را با آب آمیخته مقدار یک مثقال در وقت
خواب بدهند اگر مغص در ناف پیدا شود حامله است و دیگر دفر مایند که بخور عود یا عنبر و از چیزهای خوشبو نهند بفرج اگر بوی در بینی

بايد حامله است و اگر بوی آن بيايد حامله نيست و اگر دانه سير تر دارند همين حکم دارد و از جمله حيل که خواهند معلوم نمايند که
نرينه يا انثی ست که زراوند را بکوبند و بعسل خمير نموده بصورت کبود بردارند و هر صباح بر ناهار و تا ميانه روز چيزی ميل
نه اگر در دهان خود مزه شيرين يابد پسر ست و اگر مزه دهان تلخ بود دختر و اگر در دهان ظاهر نشود طعم پس غير حامله است
فصل سوم در تدبير حبالی يعنی زن که بچه دارد و واجب ست که منع نمايند از جستن بعد از جماع و از امتلا و غضب و خوف و
خوردن اشيا که ادرار طمث کنند و از فصد و شرب مسهل تا مدت چهار ماه و بعد از ان اگر ضرورت شود ميتواند بود و چيزها يکه
سند از جوارشات مثل کمونی وغيره و اگر حامله از غثيان بود قی فرمايند بشبت و تخم ترب اگر آسان ميتواند قی کردن بعد از ان
ست معتدل فرمايند مثل سواری اندک و مقويات معده و مسکنات قی دهند مثل شربت انار و پودينه و شربت انار و ليمو و آب
ی کرد و قطعه از عود ببويد و جوارش عود و سرکه و پياز و سکنجبين غثيان را تسکين ميدهد دوای نافع قرنفل و قسط و جوز بوا
لی و سک و قاقله و عود هندی اجزا برابر بگيرند و بقند يا عسل سرشته زن ادويه بسازند و اگر رب آبی يا سيب سازند تی را
بسازند مقدار يک مثقال تا دو مثقال اختيار نمايند و گاهی حادث ميشود خفقان حامله را از خلطی که در سر معده بود و از
ن اگر گرم در رياضت معتدل بر طرف ميشود و اگر خون طمث آيد علاج نمايند بجلوس در طبيخ عدس و پوست انار ترش و گلنار و
بلوط و جرم ابنها بر ناف طلا سازند بعد از انکه کوفته باشند و اگر خون بسيار آيد قرص کهربا و ساير آنچه در افراط طمث اگر خواسته
ست مذکور شود علاج نمايند و اگر قدمهای او ورم نمايد قيموليا و نمک کوفته بسرکه طلا نمايند و حقنه در آب برگ کرنب حل نموده
سازند و صندل و فوفل نرم کوفته با آب عنب الثعلب طلا کردن نفع دارد و خاکستر بردی با سرکه بر گذارند و اگر وقت ولادت
سد فرمايند که در حمام در آبزن که در و کرنب و حلبه و شبت و تخم کتان جوشانيده باشند در آيند و بر شکم و پشت روغن شبت
بمالند و چيزی چرب و حلوا و قند بروغن بادام فايده دارد و گفته اند که حامله را در ماه نهم هر روز سه درم روغن بادام
دهند و غذا ترش و غليظ نخورد و بی درد و زحمت فرزند آورد در غايت پاکيزگی در وقت زادن قفا بر گردد و پشت بالو نهند
بروغن شبت و غيره چرب سازند و کندش کوفته در پيش بينی گذارند تا عطسه آيد و شوربای مرغ فربه چرب و مرغ و لعاب حلبه و فربه
بادام شيرين بدو نوبت يا سه نوبت اختيار نمايند تا موجب قی نگردد و يکمثقال غاليه در شراب حل کرده و گفته اند که چهار مثقال زيت
نرم کوفته و بيخته بشربت بنفشه يا نخود آب ميل نمايند تا ولادت آسان گردد و در حال زادن مقناطيس در دست چپ گيرد فرفيون و بسد که
ست بر سر زانوی راست ببندند بخاصيت باسانی فرزند متولد ميشود اما بيرون آوردن جنين ست و مشيمه کندش را کوفته يا عنبر در
بينی دارند تا عطسه آيد و بخور مرد ماز و جاوشير و کرنب و بزر بره گاو و ثقيه خورده قرص ها سازند و بر روی آتش يکی را گذارند
بسوزد ديگری بر روی آتش در مجمر نهند و در زير تغاری که سوراخ کرده باشند زن فرج خود را بر آن سوراخ نهند تا دود آن
بند جنين مرده بيرون آيد و دوای ديگر قطران و عود و سداب و تخم حنظل از هر يک برابر نرم کوفته فرزجه سازند و بر دارند جنين سقط
ديگر وقتيکه برايد و خون روان گردد آن خون را نفاس گويند و مدت او در ذکر و انثی مختلف بود و در ذکر پانزده روز

تا سی روز بود و مدت نفاس در انثی سی و پنج روز تا چهل روز بود اگر فرزند دختر زاید و بعد از ان نفاس نیاید بیم است که امراض خواهد
طمث شود مگر زن ضعیف و قلیل الدم بود که نفرزنکند یا اندک قرص کند و نخود آب و کبر و شبت و دار چینی فائده دارد و اگر بعد از
در درحم بود شربت ماء الاصول و شوربای کشک جو و بخور به سم اسپ و استر نمایند با سهی نشا

فصل چهارم در رجا گاهی عارض میشود زن را احوالی شبیه باحوال حبلی از احتباس طمث و تغیر رنگ و سقوط شهوت و در
فم رحم و انتفاخ پستان و بسیار است که احساس میکنند در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون دست بر و نهند بجانب دیگر ستعد
حرکت نمایند و بسیار است که تا آخر عمر میماند و علاج نمی پذیرد و گاهی منجر باستسقا میگردد و در بعضی اوقات وی مثل زائیدن ظاهر
و از دیاره گوشت بارطوبات و فضولات جدا میشود یا و بسیار دفع میگردد یا هیچ چیز ظاهر نشود فرق میان این علت و حمل آنست
در این علت شکم با صلابت بود و سستی پستانها و پیدا نباشد حرکت او مثل حرکت جنین بلکه هرگاه دست بر شکم نهند انتقال از موضعی
نماید بخلاف آنکه بچه خود حرکت نماید و این چند نوع است نوع اول در رجا که از اخلاط بسیار که در رحم بخته شود علامت او گرمی نواحی رحم
فصد باسلیق و صافن اگر حرارت و امتلای خون بود بعد از ان استفراغ بدن بحب ایارج و حب منتن و حب سکبینج چند دفعه و اخلاط را بشربت
ماء الاصول نضج دهند و مسهل ایارج کبار مسهل نمایند و بعد از استفراغ قرص طباشیر با آب مسهل نفع دارد و اگر دو زنج دو درم ابهل با یکدیگر
آب بکفته میل نمایند ساقط نماید جنین دیر جا را و خوردن دواء الکرکم با سکنجبین بزوری و تریاق اربعه فائده دارد و دوائی که اسقاط جنین و شوارنیا
دادر و احیض را فائده میدهد این است قنه و جاو شیر از هر یک برابر شربتی دو درم با آب کرفس یا آب بادیان اختیار نمایند و مقدار دو درم
از تخم کرنب یا شگوفه آن زن بر دارد جنین بیرون آورد خواه زنده خواه مرده و اگر بورق ده درم زراوند مدحرج و حب الرشاد
سرخس مفرد یا مرکب کوفته بخورد و در ذکر خود قطران طلا کند و صحبت گیرد جنین زنده یا مرده بیرون آورد و شافه جهت دشوار
زائیدن و اخراج جنین خواه مرده خواه زنده مرمکی و جاو شیر و خربق از هر یک برابر بزهره گاو بسازند و بر دارند و غذا نخود آب
بدارچینی سازند دیگر رجا از ورم صلب که عارض میشود رحم یا فم رحم را علامت علاج او در ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی نوع دوم
رجا که از باد غلیظ که در رحم بسته شود علامت او انتفاخ و تمدد و علامت استسقای طبلی علاج شربت بزوری با ماء الاصول آب
کاسنی نفع از ضماد و معجون و حقنه و شافه و علاج استسقای طبلی و قولنج ریحی و غذا نخود آب با بازیر گرم و مطبخه از گوشت مرغ یا

فصل پنجم در سیلان و بسیاری طمث و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول بسیاری حیض که از
علامت او امتلای بدن و درد و سرخی هر دو بر آمدن عروق و امتلای آن می باشد بدن یا سیلان او قوی و رنگ بحال خود تغیر به
و عارض میگردد کسی را که در تنعم و فراغت بوده باشد و خفت در بدن از سیلان طمث علاج آنست که قطع نمایند مگر وقتی که او
ضعف در بدن و تغیر در رنگ شود و درین حال فصد باسلیق اگر طبیب ماهر بود جرات نماید و اگر قوت باشد و پستانها بندد و محجمه
بر زیر سینه نهند و قرص کهربا بر نیموجب بسازند و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گلنار ده درم اقاقیا
از هر یکدرم نرم کوفته با آب لسان الحمل بسازند و شربتی مثقالی بشیره خرفه با شربت الجبار میل نمایند و بر دارند این شافه که حیض را باز

وجب سرمه گلنار و شب یمانی و تنکار و مازو و کندر و اقاقیا برابر بگیرند و بسازند و بردارند و مازو را کوفته بجوشانند پشم بدو آلوده سرمه
پخته بردارند نفع دارد و غذا آش سماق و غوره و عدس سازند نوع دوم در بسیاری طمث که از حدت و رقت خون شود علامت
ضعف بدن و تغیر رنگ مائل بزردی و رقت آنچه بیرون آید یا حدت و سوزش و نحافت بدن علاج تنقیه بدن بمطبوخ
زرد و شاهتره جهت آنکه درین هر دو باوجود قوت اسهال قوت قابضه است و خون را سرد سازند شیره خرفه و آب زرشک و آب
شیر و گل ارمنی و انار میخوش و آب ترش نفع دارد و دانه مویز کوفته با کندر و خبث الحدید و سنگ خون طمث و خون بواسیر را دفع
رد اگر خون آمدن تسکین نیابد قرص کهربا برب ریواج یا شربت زرک و انار و معجون بسد مجرب است و در نچته آب قابض که از گلنار و
گلسرخ و مازو و سماق و پوست انار ساخته باشند در آیند و برعانه و صندل و اقاقیا و گلسرخ و سماق و پوست انار گذارند
ا دمورد و با آب لسان الحمل بردارند صفت شیاف کحل گلنار شاه بلوط مورد با آب لسان الحمل شافه سازند و بردارند و حقنه از آب لسان الحمل
تخم و حصض و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و خون سیاوشان و شادنج نفع کلی دارد غذا سماق یا زرک یا آب غوره و اگر از عدم نخود آب
گوشت مرغ یا کباب یا گوشت بزغاله بریان ساخته یا کشنیز خشک اگر ضعف بود زرده تخم مرغ با سرکه بجوشانیده و از فواکه
انار ترش و دولانه وغیره نوع سوم در بسیاری خون حیض از غلط سوداوی و صفراوی که سرهای رگ را کشاینده
ست هر یک آنست که زن بشب پنبه بردارد بس از آنکه خشک شود رنگ این خلط ملاحظه کند علاج استفراغ
خلط اگر صفرا بمطبوخ هلیله و اگر سوداست بمطبوخ افیتمون و تدبیر مذکور از فرزجه و شافه و عمل وغیره نوع چهارم در سیلان
که از بواسیر رحم شود علامت او آنست که بغیر ادرار حیض بود و خون او قطره قطره آید و خالی نبود از درد و سرگی بسبب
حرکت رحم بدماغ و از الم در بعضی احشا و تسکین الم بعد از سیلان علاج فصد باسلیق و حجامت بر رانها و چهار بند استفراغ
با آب پنیر فائده دارد و قرص کهربا و حب مقل با آب گندنا که پخته باشند و اگر در رحم چکانند شافه لعاب تخم کتان شیر گرم و
روغن دانه زردآلو و شفتالو که در وی مقل حل نموده باشند در رحم چکانند و مالند و واجب آنست که در وقت الم علاج غلط
ست بر دد کین و زیر سینه سازند دیگر سیلان طمث از قروح رحم میشود علاج قروح نمایند دیگر بعقب ولادت بسیاری
اگر بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشد بدان تسکین دهند و گاهی حادث میگردد بسیاری طمث از
زائل نمودن بکارت علاج در شراب قابض نشینند تا آنکه مازو و شاه بلوط و گلنار و گلسرخ بجوشانند و آب آنرا بردارند
بروغن زیت هر لحظه یا روغن گل چرب سازند و میلی یا فتیله بر خرقه نرم پیچیده بمرهم آلوده بردارند

فصل ششم در قروح رحم و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن چهار نوع نوع اول که حادث گردد قروح
بسبب ضربه علامت او درد و بیرون آمدن خون سرخ علاج فرزجه از انزروت کنند و دم الاخوین و شیاف مامیثا و شب یمانی و پوست انار
و گلسرخ و با آب لسان الحمل یا آب آس بردارند و حقنه از این اشیا فائده دارد و اگر جراحت بزمانه باشد گل ارمنی و اقاقیا و مازو در فرزجه
اضافه نمایند و قرص کهربا اختیار نمایند نوع دوم قروح رحم از داخل بسبب دشواری ولادت شدت طلق

دیگر زرد شبیه یا چنین بست شود علاج فرزجه که مذکور شده بردارند و انزروت و کندر و خون سیاوشان بر دیا شند نوع سوم
رحم که از خلط حاد که موجب حرارت گردد علامت او بیرون آمدن خون سیاه بوی ناک با درد شدید علاج تنقیه بدن و حقنه از کشک
و عسل و آب و امثال آن اندمال جراحت با دویه مذکوره و اگر درد شدید باشد اندکی افیون و زعفران با انزروت و خون سیاوشان
بردارند و آنچه در رحم را تسکین دهد عظمی تازه را و بقلة یمانیه بجوشانند و بعسل و روغن گل ضماد نمایند و حقنه نمایند قبل از بشیر
و آب گرم و روغن گل نوع چهارم در قروح رحم که در می برداده باشد یا ثبور در رحم شود علامت او درد و بیرون آمدن
چیزی بسیار شبیه بدرد و اگر مثل آب گوشت و یا درد بود دلالت میکند بر آنکه چرک باقی مانده و اگر چرک سفید اندک با سه
بیرون آید و بوی ناک نباشد دلالت دارد بر بقای جراحت علاج حقنه بر روغن گل و بنفشه و قند تا پاک گردد و سوزش تسکین
یابد بعد از آن حقنه بمرهم باسلیقون و روغن گل و رجوع بمعالجات که در قروح گرده و مثانه مذکور شده نمایند

فصل هفتم در شقاق رحم گاهی بسبب یبوست خاصه نزدیک ولادت یا از شدت درد طلق و ادحیت قربت عهد چنین
بعد از آن اندک اندک معلوم شود و گاهی از کثرت جماع شقاق رحم میشود علامت او آنست که مجس هرگاه بکشایند معلوم میشود
چون انگشت بر وی بگذارند درد او زیاده گردد علاج مرهم باسلیقون یا اندک چربی بط و مرغ و روغن بنفشه یا روغن مغز قلم گاو
روغن زیت یا روغن سوسن و زفت و ملک الملک نبا طبردارند یا طلا نمایند و رجوع بعلاج شقاق مقعد نمایند

فصل هشتم در حکه رحم و گاهی عارض میگردد در رحم خارشی به سبب خلط صفراوی یا سوداوی یا بلغم شور یا منی حاد و در
اوقات بمرتبه ای میرسد که قوت ساقط میگردد و عارض میشود مر این زن را که آن از جماع سیر نمیشود هر چند جماع زیاده شود
زیاده گردد و از رنگ حیض معلوم میگردد که کدام خلط غالب است علاج فصد و مسهل و در فم رحم طلا از صندل و ماشیاف
دار و آب گشنیز و آب خرفه و کاهو بمالند و روغن بنفشه از آنچه مجرب است عرق پودینه و پوست انار و عدس مقشر مثلث بخور
بصوف بردارند و ادویه که حدت منی را تسکین دهد چنانچه مذکور شده در کثرت شهوت مداومت نمایند

فصل نهم در بواسیر رحم حدوث او از خلط سوداوی میشود چنانچه در مقعد و شناختن او بدیدن و لمس معلوم است
هرگاه دهان آن نیل بکشایند و اگر در وقت هیجان بود رنگ سرخ و بالم از جهت امتلا از خون و اگر در وقت سکون بعد از درد
آید شبیه بدردی و رنگ سیاه علاج تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون و غذای مرطب از گوشت بره و بزغاله و روغن
نرگس و سوسن بمالند و مرهم از اقلیمیا و زرد چوبه و مردار سنگ برابر گیرند و موم و روغن زرد آلو یا شفتالو بسازند و باقی علاج با
مقعد نمایند و قطع بحدید و ابریشم نمایند اگر ظاهر باشد و اگر غائب بود دارو های مجفف بردارند

فصل دهم در ثبور و ثالیل و قصور رحم اما ثبور تولد او از خلط دموی ردی یا از صفرا که مخلوط بخون بود و بیشتر در فم رحم
عارض میگردد و شناختن او بانگشت و لمس و بصر در محلی که قبل را بکشایند فم رحم را ملاحظه نمایند معلوم میشود علاج فصد سلیق اگر
بود و شربت نارنج و سکنجبین و شیره خرفه و کشنیز و غذا آش غوره و سماق و ثبور اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از مردار سنگ و گل رنگ

برابر بگیرند و اندک کافور بر روغن گل و موم بسازند در جوشش بمالند و اگر ظاهر نبود این دارو ها با آب لسان الحمل و روغن گل و شیر عورت استعمال نمایند اما ثاٰلیل شناختن او بهمان طریق شناختن بثور بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ یا حب ایارج و اجتناب از غذا که از و خلط غلیظ حاصل گردد و غذای لطیف از گوشت بز و بزغاله و مرغ و روغن سوسن و روغن دانهٔ شفتالو فایده دارد و دائم بمالند آبیکه در وی بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند بشویند اما ناصور رحم اطلاق ناصور وقتی میکنند که بر جراحت مدتی گذشته باشد علامت او لزوم درد و رفتن صدید از جهت فضولی که رو بدان عضو دارد علاج قروح نمایند و استعمال ادویه منقیه و مجففه چنانچه مذکور شده و دستکاری نمایند بحدیکه منجر بکزاز و اختلاط عقل و غشی نگردد

فصل یازدهم در سیلان رحم و اسباب و علامات و علاجات آن گاهی عارض میشود عورات را که از رحم ایشان رطوبات بسیار برود و سیلان منی مثل رجال عارض میگردد و این رطوبات در نفس رحم میباشد قوت جاذبه ضعیف بود و این فضول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میشوند و استدلال برنگ آنچه از رحم سیلان میکند بدین طریق نمایند که خرقه بردارند و بعد از خشک شدن خرقه معلوم میشود علامت صاحب سیلان سقوط شهوت طعام و تغیر رنگ روی و ورم و نفخ در چشم علاج تنقیه بدن اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا و سودا و بلغم فاسد باشد مسهل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم بفرزجه و حقنه که حبس سیلان نماید از آنچه در افراط طمث مذکور شده و اما سیلان منی باقسام خود مذکور خواهد شد

فصل دوازدهم در احتباس طمث و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و آنچه علت بدو باز میگردد و این چند نوع است **نوع اول** احتباس طمث که از قلت خون در بدن بود علامت او نحافت بدن و ضعف و زردی رنگ و تقدم جوع و تعب و استفراغ مثل سیلان خون بواسیر بود و رعاف علاج بدن را قوی سازند بغذاهای لطیف و خواب و راحت و حمام و آب زردهٔ تخم مرغ نیم بخت و شوربای مرغ فربه و گوشت ادو گوشت گوسفند جوان **نوع دوم** در احتباس طمث که از غلظ خون حادث گردد علامت او سستی بدن و سفیدی او و کبودی رگها و کثرت بول و بلغمیت براز از جهت قصور هضم معده و گرانی خواب و از علامات برودت مزاج رحم است قلت شیر و رقت خون علاج فصد صافن یا فصد مابض و حجامت بر ساق پیش از نوبت او بدو روز و خصوصاً کسیکه فربه و لحمانی بود استفراغ باد ویه ملطف مثل ایارج و قرص مرلی که در و ابهل دو مثقال و افسنتین مثقالی جوشانیده باشند و یکمثقال در بدین آب اگر میل نمایند فایده دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس و انیسون و بادیان و پودینه و مشکطرامشیع بعسل یا قند بعد از تنقیه بدن از خلط غلیظ دو درم از برحش تا یکمثقال مشک ادرار طمث میکند و دو دانگ کرکم یا شربت سکنجبین بزوری بعد از فصد صافن در ایام حیض بنمایند مر جند بیدستر دو دو مثقال بیخ سوسن کبود یا دو قاشق آب پودینه هفت مثقال کشته بدو نوبت عمل نمایند در ایام حیض بنماید و سعد و فوه و آب تمار و روغن سلیخه و دارچینی و افسنتین و مشکطرامشیع خواه مفرد خواه مرکب با آب فوه یعنی احتباس بندی دو مثقال میل نمایند در ایام حیض بنمایند قرص مر کلی را در ایام حیض عاصی کلی است در هر ماهی سه نوبت ده روز یک نوبت واقع شود و جوز و سداب از هر یک سه مثقال و ابهل دو مثقال تخم کرفس مثقالی و انجدان نیمکوفته مثقالی در آب جوشانند و آن آب را میل نمایند نفع دارد و آب نخود سیاه با زیت و طبیخ حلبه یا تمر و زنجبیل مربی همه اینها

اورا حیض را فائده دارد و نشستن در ادویه ملطف مثل سداب و بابونه و مرزنجوش و پودینه و اکلیل و صعتر ادرار طمث نماید و طلاء
دارچینی و سنبل و سلیخه و حب بلسان و عود و جوزبوا و هیل و قسط از هریک برابر کوفته بخورانند و در خریطه از صوف گذارند و بر ناف و عانه
نهند این ادویه سده رحم را میگشاید صاحب کامل و ابن ابی صادق در شرح فصول چنین گفته اند و دیگر آنچه ادرار طمث مینماید این طلاست که
این فقیر جمع نموده و بسیار کسان فائده یافته اند صفت آن کرنجیه پانزده مثقال سلیخه سه مثقال شاخچه کبر هفت مثقال و اگر نباشد
بدل آن پوست بیخ کبر دو مثقال و خبازی هفت مثقال افسنتین دو درم همه را نرم کوفته با سی مثقال پنیر آمیخته بچند دفعه بر بالای رحم
طلا سازند و فرزجه بردارند و این حمول قوی جند بیدستر و مر و مشکطرامشیع شیاف سازند و بردارند و بعضی حکما نقل کرده اند که حیض عورتی مدتی
هفت سال بسته شده بود این فرزجه برداشت خون حیض او گشاده شد صفت آن مر و فوتنج از هریک چهار درم ابهل هشت درم سداب
ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم نرم کوفته بزهره گاو بسازند و بردارند چند روز دیگر احتباس طمث از جهت حرارت
که دهان رگهای رحم را محکم میسازد علامات او التهاب و خشکی رحم علاج شیرخشت و سماق و نبات و مغز تخم کدو و خبازی و بادیان کوفته فرزجه
سازند و بسیل در زرده تخم مرغ چند روز بردارند و شیره خرفه فائده دارد دیگر احتباس طمث بسبب برودت که غالب شود بر مزاج رحم و دهان عروق
او بسته شود علامت او سفیدی لون و تفاوت نبض و سردی عروق علاج قرص مر و ادویه گرم دیگر احتباس طمث بسبب یبوست که غالب شود
بر مزاج رحم و دهان عروق او بسته شود دیگر احتباس طمث از یبوست حادث میگردد علامت او یبوست رحم و هزال بدن و خلای عروق
علاج چیزهای مرطب باقی آنچه در باب عقر مذکور شده دیگر از جهت ورم رحم اگر بود ازاله ورم رحم نمایند و اگر جهت قرح کرده مندمل شده
دهان عروق را گرفته علاج فصد و تنقیه بدن بمسهل و دهنهای محلل دیگر بسبب لحم یعنی بر فم رحم چیزی پیدا میشود که مانع جماع بود
و مانع طمث نیز میگردد و گاهی منفذ او تنگ باشد تا غایتی که در ابتدای حیض الم شدید پیدا میاید بمدتی عظیم علاج تجدید نمایند و شق
سازند و مرهم گذارند و نگذارند که دهان او نزدیک بسته شود نوع دیگر در احتباس طمث که حادث گردد از افراط سمن و تازگی که
او را تنگ سازد بمزاحمت علاج فصد و لاغر ساختن و ریاضت که او را نماید قریب بحمل نوبت میل نمایند و حرکت بیش از طعام و حمام
بر نهار و هر دو اوست اطریفل صغیر و معجون کمونی و گلقند که ببادیان و دمی ساخته باشند فائده دارد و بدن را ضعیف میسازد و غذا کم
آب و در رحم روغن و یا قطران چکانند و از آنچه خون حیض را روان میسازد بخور حنظل تنها و جاوشیر و حلتیت و سکبینج است و درین علت
چیزی گرم استعمال نمایند مگر علامات حرارت رفته باشد و اگر تپ بود و علامات حرارت در و در غثیان و تلخی دهان البته از چیزهای گرم
احتراز نمایند اگر حرارت بود آش سماق و غوره مناسب است دیگر از جهت رحم و سیلان رطوبت اگر در آخر حبس طمث شود علاج آن نیست
که در فصل عقر مذکور شده اما آنچه از سبب احتباس خون طمث امراض و علت ظاهر شود هرگاه منفذی نیابد اختناق رحم و اورام رحم و اورام
احشا و امراض معده از سوء هضم و سقوط شهوت و غثیان و تشنگی گزیدن معده و بعضی از امراض دماغ مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج
و امراض صدر مثل سعال و ضیق النفس و امراض گرده و امراض کبد و استسقا و درد پشت و عنق و حمیات محرقه و درد چشم

فصل سیزدهم در بثور رحم و این چند نوع است نوع اول در بثور رحم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت گرفتن فرزند مرده

مشیمه بیرون کشیدن بر غیر ترتیب یا از جهت افتادن عورت بر روشنی از سقوط قوت یا از جهت فزع شدید که عارض میگردد از ضعف
یا استرخاء اعضاء رحمیه علامت او آنست که عارض میگردد مر این عورت را دردی شدید در عانه و مقعد و چهار بند پشت و گاه از در عشه
و ترس بلا سبب و بسیار است که مخفی و پوشیده است بر جهال اطبا فرق میان مشیمه و رحم و فرق میان هر دو آنست که مشیمه تنگ جسم و
باریک ست و رحم بضد آن بود علاج تنقیه وده اولا از ثقل بحقنه و ادرار بول تا غایتی که مثانه پاک شود در رحم روغن زنبق و یا گل که در او
غالیه حل نموده باشند چکانند بعد از ان رحم را به موضع او بر تدر بفرزجه که از پشم کورک که در آب و شراب که در و کزمازج و اقاقیا و مازو در خرنوب
جوشانیده باشند و ضماد بر عانه و نواحی فرج از ادویه قابض گذارند و بوهای خوش در پیش بینی دارند و اگر عارض گردد این عورت را
حکه رحم با آب پودینه و پوست انار کوفته مثل غبار بمالند نوع دوم حادث گردد ثبور رحم از رطوبت و بلغم برج علامت او بیرون آمدن
رطوبت از رحم و ثقل علاج تنقیه بحب ایارج که بقوی تبرید بود و فرزجه از فوفل و مازو و اقاقیا و کزمازج نرم سوده به پشم کمه
بشیر آب آلوده ساخته باشند چند روز بردارند تا رحم که پیش آمده بجای خود درود

فصل چهاردهم در اورام رحم و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول ورم رحم که حادث گردد بسبب ضربه

یا سقطه که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط جنین میت یا دشواری ولادت یا احتباس طمث یا انفاس یا کثرت جماع علامت او حمرت
و حرارت ورم و تب تیز مثل برسام و درد سر و سواد لسان و درد معده و غثیان و فواق و ضعف هضم و قلت شهوت و درد در قعر رحم بسبب مشارکت
درد عنق بعد از ان منتشر در تمام بدن و درد پشت تهی گاه و چهار بند و کشش ران و نفخ عانه و بدشواری بول و براز آمدن و تواتر نبض
و نفس و غشی و عرق اطراف و اگر ورم در قعر رحم بود درد و ضربان زیر ناف بود و اگر در فم رحم بود درد در عانه میباشد علاج تنقیه نمایند
اگر ممکن بود پس از ان فصد باسلیق و فصد صافن فائده دارد و آب شعیر با روغن بادام و قند و آب انار میخوش و شیره خرفه و شربت بنفشه
یا لعاب تخم آبی و اسپغول و از آب دادن تا امکان بود ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض بود تلیین از بنفشه دو مثقال و سپستان سی عدد
و عناب بست عدد و آلوی بخارا سی عدد بجوشانند و در آب آن شیرخشت پانزده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال حل نموده
روغن بادام شقالی اضافه نموده میل نمایند یا مغز فلوس بشربت بنفشه یا در آب کاسنی و عنب الثعلب فائده دارد و در رحم را بلعاب اسپغول
و آب حی العالم یا روغن بنفشه و آب لسان الحمل حقنه سازند و اگر حرارت غالب بود اندک کافور اضافه نمایند و بر ناف چهار بند و مثانه
و تهی گاه از صندلین و ماميثا و طحلب و گلاب طلا نمایند و ضماد ناف و عانه از آرد جو و باقلی از هر یک نزده مثقال گل خیرو و بنفشه از
هر یک چهار مثقال با آب کشنیز و کاسنی بسازند و سزاوار آنست که با رادع محلل آمیخته نمایند تا ورم صلب نشود و در ابتدا و در آب
یا خمین بارد و آرند و بعد از ان از بارد بحار و در آخر در پخته آنگرم محلل تنها و اگر تحلیل نیابد علامت او آنست که درد شدید و اعراض صعب و شدت
نها مختلف و تشعیر بره و خلیدن و مناسب این محل حقنه که از لعاب حلبه و تخم کتان و خیر و ساخته باشند شیر گرم نمایند و ضماد و منضج از
تخم حلبه و تخم کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه و آرد باقلی دویه را کوفته با آبی که در و انجیر جوشانیده باشند و از روغن گل از ناف تا عانه طلا
نمایند و در آب گرم نشستن فائده دارد و استعمالات حمولات از ملک الملک و مازو و زوفا و روغن زرد کهنه گاو و چربی بط و تخم خرغ و کتان از

مجموع یا بعضی نمایند اگر ورم نزدیک به دمل باشد و منفجر نشود بجدید گشا فنند و اگر در بود علاج تجدید نمایند و در دستکاری بادام که نفخ نماید تعجیل
نمایند از جهت آنکه این عضو با عضای نفیسه مثل دماغ مشارک ست و اگر منفجر شود و زرداب روان شود با آب عسل حقنه نمایند و شیرهٔ
تخم خیارین و شربت بزوری او را بدهند و اگر زرداب و چرک بسوی روده روان گردد حقنه از امعا بها نمایند تا نچ حادث نگردد
نوع دوم اورام رحم که از بلغم بود علامت او ثقل و درد در نواحی عانه علاج قی نمایند اول علاج ورم سرد که در مثانه مذکور شد نمایند
نوع سوم ورم صلب که از اخلاط سوداوی در رحم شود و میل رحم بجانب شود و این ورم گاهی بسرطان باز میگردد و اگر علاج نمایند عارض
میگردد و استسقا علامت او صلابت و تمدد و ثقل و احتباس بول و اضطراب حرکت و ضعف و کاهلی از حرکت و اندک درد علاج در ابتدا
فصد باسلیق و مسهل سودا برفق با آب پنیر و شربت افتیمون و گلقند و شربت سکنجبین بزوری و روغن شبت و بابونه که در و چربی بط و مسکر
که از شیر میش گرفته باشند بدو آمیخته نمایند و مقل در روغن حل نمایند و مرهم داخلیون مخلوط نمایند یا باسلیقون بهم خلط نموده بر عانه
گذارند و پشم پاره بدو آلوده بردارند و آبی که در و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و حلبه جوشانیده باشند در ابتدا بر عانه ضماد نمایند و
و بر عانه لعاب حلبه و لعاب تخم کتان بروغن گنجد آمیخته بمالند و غذا نخود آب سازند نوع چهارم سرطان رحم اکثر حادث میگردد سرطان در
رحم بعقب ورم گرم وقتی که تحلیل نیابد و سر زند علامت او صلابت و حرارت و ضربان و خلیدن شدید و درد تا حجاب سینه و
بسیارست که عارض میشود درد چشم و درد شقیقه و ضعف و لاغری خاصه در ساقها و ورم در پشت پای و ورم شکم مثل مستسقی و گاهی
منجر میگردد باستسقا و ورم سرطان ظاهر میگردد در رگها برآمده و رنگ او مائل بکبودی و رصاصیت و گاهی سرطان با جراحت
میشود علامت او درد شدید در عانه و کشش ران و زیر شکم و پشت بسیار است که از و رطوبات بوی ناک مائل به سیاهی یا سواد یا سرخ
میرود و لابد گفته اند سزاوار آنست که مداوا به مرهم مسکن و لعابات بارده وقت شدت درد و حرارت نمایند و در وقت تسکین
درد باشیای لین که تحلیل دهد مثل روغن بابونه و چربی بط و داخلیون و مقل و نطولات گرم برفق مثل طبیخ حلبه و برگ کرنب و تخم کتان
و بابونه و فصد باسلیق و مسهل سودا و ترطیب مزاج و اگر جراحت بود علاج جراحت و درد آبزن که در و گل خیرو و بنفشه و کرنب و
تخم کتان جوشانیده باشند و جهت تسکین درد حقنه از شیاف ابیض و افیون و اندک زعفران بشیر عورت سوده نمایند و منع از غذا که مولد
سودا بود نمایند و غذا قلیه اسفاناخ و مرغ سماق سازند و بهترین اشیا در علاج سرطان سرب سوده با آب کشنیز یا آب کاسنی آب
کاهو مالیدن ست و حقنه نمودن رحم را فائده دارد و مرهم رسل خاصیت عجیب دارد و درین مرض و انادویه بارد خشخاش و کشنیز
تر و عنب الثعلب و سفیدهٔ تخم مرغ در روغن گل و سرب صلایه کرده نفع تمام دارد و اگر ضماد سازند و حقنه نمایند با آب لسان الحمل و
شیر عورت و روغن گل رحم را و شربت از انجیر ده عدد و عناب و سپستان از هر یک سی عدد و از مغز فلوس بیست مثقال و روغن بادام
درم اختیار نمایند و اگر خون بسیار رود آب لحیة التیس و گل ارمنی سفیده و آب لسان الحمل حقنه نفع تمام دارد

فصل یازدهم در اختناق رحم این علتی ست که عارض میگردد هر او دار و نوبت مشتبه بصرع بود و فرق آنست که صاحب آن
چون بهوش باز آید از اکثر آنچه گذشته بود حکایت نماید و میان رحم و دماغ و دل مشارکت قوی ست بعروق ضوارب و حجاب

سکته ازین جهت عارض میگردد که ضیق النفس و غشی و صرع و خفقان و بسیارست که نفس منقطع شود و هلاک گردد و علامت او آنست
هرگاه نوبت او نزدیک آید اختلال ذهن و فکر فاسد و رای خطا و دردسر و خفقان و تاریکی چشم و در لب و دهان و بینی حرکات مضطرب
بی ارادی و صریر لسان و اختلاط ذهن حادث شدن غشی و باطل شدن حس و حرکت منقطع شدن صوت و اگر خطاب کنند
بدانند بدانچه خطاب کرده اند و از دهان صاحب این علت کف روان نشود چنانچه در صرع و چون ساکن شود آواز نکنند و
دنزند و این علت دو نوع ست **نوع اول** اختناق رحم که حادث گردد از کثرت منی که پراگنده شده در اوعیه و مستحیل گشته
بکیفیت سمی و بخار بد از و بدل و دماغ میرسد علامت او آنکه چند گاه از شوهر جدا شده باشد مدت طویل و آمدن رطوبت
رحم در حالت حرکت علت و خفت یافتن از خروج رطوبت و اگر قابله رحم زن را بمالد تا رطوبت بیرون آید فائده کلی دهد علاج
وقت نوبت و ابتداء حدوث این علت پایها را محکم به بندند و کف پای را محکم بمالند و فخذین و رکبت را بگرم در طبیخ بابونه و حجم
ات و زانوها و بر ساق گذارند و در گوشها فریاد بآواز بلند نمایند و دایه فم رحم او را با انگشت که بروغن زیبق یا بان یا روغن
م و گل که در و عنبر و مشک حل نموده باشند بمالد و حقنه بدینها نمایند تا منی جامد و رطوبت بیرون آید و بخور نمایند رحم را بوهای
خوش مثل عنبر و مشک و چیزهای منتن پیش بینی دارند مثل جند بیدستر و کندش و لفط و جاوشیر و سوختن مقل یا سوختن گوگرد
پشم ها تحلیل دهد و بخارات سرد را تلطیف نماید و آنچه نازل شود بر رحم جهت آنکه از شان رحم ست که از چیزهای بدبو میگریزد
اشتیاق اشیاء خوشبو بود و ازین سبب مالیدن روغنهای گرم که در و عنبر و مشک حل کرده باشند فائده دارد و دایه را بفرماید
ندکی از فلفل و عاقرقرحا بروغن حب الغار انگشت خود آلوده در رحم بمالد تا میل باسفل نماید و خلاص شود از ان جهت
و بعد از نوبت اگر ماده غلیظ بود علامت او آنست که زن را حرکات ثقیل و خواب غالب و گاهی سبات و نسیان علاج
به بدن بحبوب و ایارجات کبار و حب ایارج و حب منتن و ایارج لوغاذیا و روفس و امثال اینها در هر هفته یکبار مناسبت
ون نجاح در هر ده روز میل نمایند و بعد از استفراغ معجون کمونی و تریاق دیطوس و سنجرنیا و دواء الکرکم و نوشدارو و طبیخ انیسون
ریقون مقدار درمی یا نیم درم بدواء المسک یا بعسل اختیار نمایند و حمام فائده دارد و در گوگرد آب در آیند و بعد از تنقیه روغن
در روغن بید انجیر بماء الاصول بدین موجب پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بادیان از هر یکی ده مثقال و تخم انیسون و مصطگی
از هر یک مثقال تخم حلبه و خسک و بادیان نیم کوفته از هر یک سه مثقال بجوشانند و شصت مثقال قند بقوام آورده هفت روز
ناشتا بنمایند و گلقند سه مثقال تا پنج مثقال فائده دارد و اگر حرارت بود باختناق رحم علامت او احساس بحرارت قوی که
میشود از رحم بشره و سرخی رخسارها و درد و غثیان و گاهی تپ علاج فصد باسلیق و حجامت ساق و بعد از ان اسهال بمطبوخ
سون و تی بشبت در وقتیکه طعام بسیار خورده باشند و در وقت نوبت کافور و صندل و نیلوفر بوی نمایند که بهوش آید و اشیاء
که مقلل منی و کاسر شهوت بود مثل شربت نیلوفر و شیره خرفه اگر حرارت بود و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و اگر اسازند و اگر برودت
بود غذا از گوشت کبک و عصافیر و زیره وا و دارچینی سازند **نوع دوم** در اختناق رحم که حادث گردد از احتباس طمث مدت طویل چرا که

بطول زمان عارض میشود وآنچه عارض میشود از سنی علامت وی تغیر لون و بول ومیل بزرد وبسواد وانقطاع حیض مدت مدید علاج فصد
ومسهل بادویه که ادرار طمث نماید مثل سکنجبین بزوری ساده یا سداب سکنجبین وشیره تخم خیارین و اگر این علت زنان حامله را واقع شود فصد واسهال
مناسب نیست بلکه غذا لطیف و روغنها بمالند و باقی علاج نوع اول از حرارت و برودت ویبس ورطوبت وهزال وقوت وضعف نمایند

فصل شانزدهم در نفخ رحم وسبب او سوء مزاج سرد یا بدشواری زادن یا سرما سرد یا چیزهای سرد که رحم را سرد کند و ماده باد
چنان غلبه کند که صلابت و درد آن برکشها و فضاء رحم یا در لیفها وغیره در آید در آن که معده و ناف برآید وحالتی مثل استسقاء
طبلی پدید آید و باشد که از جای بجای بگردد و قراقر و ضربان کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند و علاج پذیرد علاج ارزن گر
کرده و معجون مادة الحیوة و کمونی ومعجون نجاح و ماء الاصول بزوری با یارج فیقرا و شراب کهنه گفته اند اندکی یا مثلث تخم کرفس وانیسون
و بادیان و روغن سداب یا قسط در عانه بمالند و حقنه نمایند و فرزجه بردارند و ضمادات که باد را پراگنده سازد مناسب است

باب بست وسوم در امراض ثدی مشتمل است بر چند فصل

فصل اول در اورام پستان گاهی حادث میشود از انواع اورام مثل آنچه حادث میگردد در سائر اعضاء و مذکور خواهد شد
علاج اورام اگر خدا تعالی توفیق دهد و ورم پستان بسبب بسته شدن شیر میباشد و این بر چند نوع است نوع اول ورم گرم
ثدی علامت او انتفاخ و صلابت و درد و حمرت رنگ و تمدد و تپ علاج تکمید با اسفنج یا به پنبه که بسرکه آمیخته باشند شیر گرم گذارند
یا آب با سرکه اندکی ممزوج کرده شیر گرم فائده دارد و اگر حرارت بسیار بود آرد جو و آرد باقلی و سفیده تخم مرغ یا زرده آن با آب
حی العالم یا آب کشنیز یا آب خرفه طلا سازند و موم روغن و روغن بنفشه و بادام وموم با آب کشنیز آمیخته بمالند و اسپغول و سکنجبین و آب
طلا سازند و سرطان که کنگاس میگویند و خراطین یعنی کرم سرخ که در کناره جوها میباشد و آنرا نرم کوفته بر پستان بستن فائده دارد و دنا
حواری با آب عنب الثعلب و روغن گل طلا نمایند و اگر التهاب شد تخم کتان نرم کوفته بسرکه آمیخته ضماد نمایند و اگر حرارت تسکین یا
بروغن گل و موم طلا نمایند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته بدین موم روغن جهت تحلیل مخلوط سازند شاید و اگر مائل بصلابت
شود ورم بآرد باقلی و اکلیل الملک بروغن کنجد گذارند و آب ریا مین گرم بر و ریزند و اگر در یکجا جمع شود ورم تخم حلبه
و کتان و خیرو و آرد جو و روغن با لعابهای گرم و تخم مرو و اگر پخته شود و شگاف نشود بشگافند و روغن مسکه و اسفیداج و اگر ورد
حادث گردد دانه مویز نرم کوفته بمغز قلم گاو و آب مورد و آب برگ سرد آمیخته طلا سازند نوع دوم ورم سرد که حادث میگردد
از جهت بسته شدن شیر در پستان علامت ورم گرم در پستان علاج آبی که در وی بابونه و قیصوم و نمام و بنفشه جوشانیده باشد
گرم بر پستان ریزند و روغن نرگس و روغن قسط یا از روغن خیری و موم روغن ساخته بر ورم مالند و اگر بادیه خشک ضماد
نمایند شاید و زیره کوفته با آب کرفس طلا سازند و نان میده و آرد باقلی و حلبه و گل خیرو و تخم کتان و برگ کرنب کوفته
پخته مجموع طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه بآرد باقلی و عسل تحلیل دهند و با آب گرم که در وی تخم کتان جوشانیده
باشند پستان را بشویند و طفل را از شیر خوردن اگر ممکن بود منع نمایند تا بسبب خوردن شیر جذب او المر زیاده نشود و آنچه غذ

صلابت پستان را فائده دارد و روغن بنفشه و زرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند و دردی روغن کنجد و سرکه اندکی و بوره و سداب نرم کوفته مجموع گدازند که ورم سینه را فائده دارد۔

فصل دوم در قلت شیر و اسباب و علامات و علاجات آن و این چند نوع ست نوع اول قلت شیر که بسبب کمی خون واقع شود علامت او قلت چیزها که از و خون متولد شود و کم خورده شود یا سوء مزاج بدن یا پستان علاج اگر بسبب کمی خون بود غذای که از و خون متولد شود و اگر از جهت سوء مزاج بدن باشد به تبدیل نمایند و اگر مزاج سرد بود شیر گاو و بادیان و اندک تخم شبت و نخود آب که از آرد نخود و گندم و حلبه و شیر که در و بادیان و گوشت مرغ فربه زردک و شلغم باشد و زرده تخم مرغ نیم بخت و کباب و بادیان را در زیادتی شیر خاصیتی تمام است و شربت ما الاصول شیر را زیاده میکند و نفخ و باد که در درون طفل بود تسکین میدهد صفت آن پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر از هر یک سه مثقال بادیان و انیسون و تخم کرفس کوفته و تخم خیار از هر یک دو مثقال پرسیاوشان و گل سرخ و انگور شفا از هر یک سه مثقال قند هفتاد مثقال بجوشانند و صاف نموده بقند بقوام آورده و شیر دهنده را اگر طفل یکساله بود او را نیز دهند و دیگر ادویه مفرد که شیر را زیاده میکند تخم کرفس و بزر بادیان و تخم شبت و بادیان و انیسون مفرد یا مرکب نرم کوفته بعسل آمیخته میل نمایند و ادویه که منی را زیاده میکند شیر را هم زیاده کند و در غذا که از گوشت گوسفند بود و دردی سیب و بادیان انداخته و از آرد جو و خیر مغز تخم خیارین و خرفه و تخم خشخاش و کنجد کنند غذا سازند و گوشت مرغ و ماهی که در آب تند بود که او را زرماهی گویند و مغز سر مرغ و ترنگبین که بقوام آورده باشند میل نمایند در زیادتی شیر فائده دارد نوع دوم کمی شیر که از فساد خون حادث گردد بسبب آمیزش یکی از اخلاط اخلاط علامت صفرا زردی رنگ شیر و رقت آن و حرارت و حدت علاج تنقیه بدن بجهار شربت و شربت سکنجبین نارنج و شیره خرفه و آب نارین و آس سماق و غوره علامت بلغم سده و بیاض شیر و میل او بجموضت بیره علاج بیدن از بلغم و شربت سکنجبین و ری قی بعد از خوردن طعام با آب شبت و عسل و غذا نخود آب که در و دار چینی بود و آبکامه بدارد علامت سودا کمودت رنگ شیر و غلظ و قلت او علاج تنقیه بدن از سودا و تناول اشربه و اغذیه رطب مائل بحرارت و شوربای چرب از گوشت مرغ و گوسفند جوان ساخته باشد.

فصل سوم در بسیاری شیر و حفظ پستان از آن که بزرگ نشود علاج آنست که آرد باقلی و آرد حلبه بگلاب و روغن گل طلا سازند کنه بعسل و سرکه یا مرداسنگ کوفته بر روغن گل یا اکلیل سرکه روغن گل در پستان مالند و غذا که خون کم سازد مثل آس سماق غوره و غیره از ترشیها و طلا از گل ارمنی و عدس بسرکه و گلاب و جو مدن و بره و سداب مفرد یا مرکب و تخم عدس اگر میل نمایند شیر منی کم کنند از کلان شدن باز میدارد اسفیداج و گل سرشوی زهر یکدو مثقال شوکران و ورم افیون بمدرم اقاقیا سه مثقال پوست مثقال عدس سوخته سه مثقال بخب یمانی مثقالی همه را نرم کوفته بآب بنگ یا آب سان الحمل بر پستان گذارند چند نوبت

باب بست و چهارم در امراض صفاق است مشتمل بر دو فصل

فصل اول در فتق و این الحال پرده ایست از جای خود پیش از شق شدن و حدوث این علت از حرکت مفرط مثل جستن و فریاد زدن خصوصاً بعقب طعام یا چیزی گران برداشتن یا ضربه بر شکم رسیدن یا بجهت نفخ که در امعا واقع شود علامت او آنست که در وقت حرکت ظاهر گردد و در وقت نگاه داشتن نفس نیز و چون بر پشت تکیه کند غائب شود و اگر دست برو گذارند ناپید اگردد و این پرده است که ظهور فتق در وی است یکی را صفاق داخل گویند و دیگری مراق و لا برله گفته اند مگر حادث گردد در کودک که نادر علاج می پذیرد و ترک معالجه نمایند تا زیاده نشود و چیزهای بادناک و حرکات قوی خصوصاً بعقب طعام و جماع نیز ضرر دارد و از میوه های نمایند و در حمام بسیار توقف ننمایند و معجون کمونی و شربت بزوری و معجون حب الغار نفع دارد و مداومت بر بستن فائده نماید از صمغ عربی و اقاقیا و مورد و داشق و تخم گل و کندر و جوز سرو از هر یک پنج درم سقل و صبر و مصطکی از هر یک سه درم مازو پنج عدد نرم کوفته بسیریش و سریشم ماهی طلا نمایند و محکم بندند بر فاده که هر دو طرف او محکم شود

فصل دوم در بیرون آمدن ناف و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از کشاده شدن صفاق یعنی پرده در موضع ناف است و خروج ترب یعنی پرده علامت او آنست که رنگ او برنگ بدن و چون دست برو نهند بجای خود رود و درد نداشته باشد و جماع زیاده میسازد و اگر ترب یعنی پرده که بیرون آید یا روده بود اندکی درد داشته باشد و بقراقر بجای رود علاج آنست که مازو و کزمازو و اقاقیا و شاه بلوط و گلنار و تخم ارجه از هر کدام برابر بگیرند و بریش و سرکه خمیر نموده بر ناف گذارند اگر طفل بود فائده کلی دارد و دیگر از رطوبت بلغمی حادث میشود نتو ناف علامت او آنست که هرگاه دست گذارند بجای خود نرود و رنگ او برنگ بدن بود علاج قبله طلا نمایند و دیگر حادث میگردد بیرون آمدن ناف از ریاح و علامت او آنست که ملمس او درد و بهم رنگ بدن علاج شربت بزوری و طلا از برگ کرنب نخته سازند نوع دوم بیرون آمدن ناف از جهت پاره شدن رگهای فتق شریان که در موضع او است خون از و بیرون می آید در زیر جلد مثل ورم که نام میگذارند انورسما علامت او آنست که رنگ موضع او بنفش یا سیاه بود و اگر از گوشت سته صلب بود زیاده و کم نشود علاج این هر دو نوع قطع نمایند و بزنند اما خطر کلی دارد باید که ترک آن نمایند و طلا از مغز ساق گاو و موم سفید و روغن گل و پیه بط سازند و این طلا نیز فائده دارد مویز دانه بیرون کرده و گرده بز آرد باقلی و روغن گل با زرده تخم مرغ بسازند و بر ناف گذارند و دائم روغنهای محلل بمالند

باب بیست و پنجم در حدبه و ریاح افرسه و درد پشت و مفاصل و نقرس و عرق النسا و دوالی و داء الفیل و درد عصب مشتمل بر ...

فصل اول در حدبه و ریاح افرسه و انواع اسباب و علامات و علاجات آن حدبه زوال فقار بود به پیش یا پس و بسیار است که زوال فقه سببی از بنین بیرون از انتوا گویند نوع اول ورم گرم حادث گردد در عضله که در پهلو فقار که مهره پشت یا سینه بود و او را از مو ازائل کند علامت او درد و ثقل و عظم نبض و شدت در حرارت و لزوم تب بعد از گذشتن تب تمدد و گرانی در پشت علاج فصد و ضماد قوی از لعاب حلبه و تخم کتان و چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و بنفشه و گل خیری و روغن قسط و سوسن و بابونه بمالند و مغز فلوس هفت مثقال و روغن بادام درم میل نمایند نوع دوم ریاح افرسه که حادث میگردد از باد غلیظ که در زیر فقار بسته شده و ا

از سوء مزاج او زائل ساخته علامت حدوث او در درد پشت بی تپ یا دقی و درد گاهی نقصان او در آخر علاج روغن بید انجیر مثقالی یا نیم
مثقال شربت ماء الاصول و شربت بزوری فائده دارد و گلقند که در و مصطکی و انیسون بود و بزور که باد دفع نمایند و اگر تسکین نیابد حب
سکبینج یا حب سورنجان و یا حب منتن در ایام راحت سکنجبین بزوری با آب گرم و ضماد قوی که باد را پراگنده سازد از میعه و قسط و قصب الذریره
و ابهل فرفیون بعسل یا با آب بادیان و سداب و روغن بابونه یا ناردین گذارند و آبی که در و مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه جوشانیده باشند
بر موضع الم ریزند و محجمه با آتش در آن موضع فائده دارد **صفت معجون** نافع درد و ناردین و سادوران و دارچینی از هر یک پنج درم مر ده درم زرنباد
درونج از هر یک سه درم تخم کرفس و حرمل از هر یکی دو درم با سه وزن آن عسل بسازند شربتی دو درم با آب گرم ضماد قوی میعه و قسط و مازو و شاه بلوط
از هر یکی دو مثقال فرفیون درم و نیم روغن ناردین بقدر حاجت غذا گوشت بریان کرده سازند **نوع سوم** در ریاح افرسه که از خلط
غلیظ لزج شود علامت او سفیدی رنگ و سردی ملمس و درد اندک **علاج** روغنهای گرم و ضماد از مازو و شاه بلوط و کندر و اقاقیا و جوز سرو
و گلنار و گل سرخ داشته در روغن سداب و عاقرقرحا فائده دارد **نوع چهارم** حدیه ریاح افرسه که حادث گردد از ضربه یا سقطه **علاج** بردن
فقار موضع بموضع و مالیدن بدست و بکشیدن محاجم یا محجمه با آتش گذارند و طلا که خون را بدان موضع کشد از مقل و زفت اندک عاقرقرحا و ضماد
قابض چنانچه مذکور شده دیگر بسبب تشنج رباطات فقار حادث میگردد و این اندک است و باخطر بود علاج تشنج نمایند و روغن سداب و عاقرقرحا بمالند
فصل دوم در درد پشت و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این انواع ست **نوع اول** در درد پشت که از سوء مزاج بارد
شود علامت او سردی و ثقل و احساس سردی و نفع از چیزهای گرم و سکون او از حرکت و رفتن و مالیدن **علاج** شربت ماء الاصول و گلقند و
روغن بید انجیر با شربت بزوری و سکنجبین یا دو تریاق اربعه و مثرودیطوس از هر یک نیم مثقال یا مثقالی بود و در پشت روغن سداب و قسط و فرفیون و بابونه
بمالند و غذا نخود آب و مطنجنه سازند و ادویه گرم در غذا فائده دارد **نوع دوم** درد پشت که از خلط خام که در عضلات فقرات ظهر بود
علامت او ثقل در محسوس و انتفاخ از حرکت و ریاضت و درد اندک بود و بعد از آن قوی گردد و این درد دیر ماند شود **علاج** قی و
تنقیح ماده بماء الاصول یا روغن بید انجیر و نخود آب که در و ورج و زیره و عسل باشد بعد تنقیح میدهد بعد کیفیته در زائل نماید بعد از تنقیح
حب سورنجان و حب منتن و این حب فائده دارد حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و جوانی و زنجبیل از هر یک برابر سکبینج مقدار مجموع شربتی از هر یک
دو درم بماء الاصول **صفت شیافی** که بردارند و نفع تمام دارد سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و زنجبیل و سورنجان و شقاقل و شحم حنظل
تخم کرفس و انیسون و بادیان و نمک هندی و انزروت و جند بید ستر و زرنباد و قسط و میعه و ماهی زهره و روغن سداب اجزا را برابر
بیزند و نرم کوفته شافه سازند و موضع در روغن فرفیون و قسط و سداب و بابونه بمالند و از گوشت ملاحظه نمایند و اگر ضرورت شود
گوشت طیور جبلی و آهو و بره و گوشت خرگوش و مدار امر درین علت و معالجه تقلیل غذا بود **نوع سوم** درد پشت که از تعب ماندگی
حادث گردد **علاج** راحت و حمام و روغن خیری و بادام بهم آمیخته بمالند یا روغن شبت و بابونه و غذاء لطیف دیگر از کثرت جماع
درد پشت میشود **علاج** ترک جماع و راحت و حمام آب شیرین و روغنها که مذکور شده و آب اللحم با زرده تخم مرغ دیگر از ضعف
گرده درد پشت میشود علامت او آنست که درد جا بیند و ضعف جماع بود علاج ضعف گرده نمایند **نوع چهارم** درد پشت که از

استلای عروق که موضع بر دست و تمدد او بسبب خون علامت او و درد با خیزیان و حرارت درد در درازی پشت و زیاده شدن او بواسطه حرکت و مدار علامات امتلای خون علاج فصد باسلیق یا مابض در ابتدا و شیر خرفه و تخم خیارین بشربت سکنجبین و آب انارین و شربت لیمو و آب کشنک جو تر بر موضع بصندل و گلاب و روغن گل باندک سرکه بمالند و در آب سرد در آیند و بر پشت ریزند و در موضع سرد و هوا معتدل خواب روند و غذا آش سماق و غوره سازند دیگر درد پشت از ریاح او فسه حادث میشود علامت او درد یا تمدد و انتقال از موضعی بموضعی علاج شربت بزوری و گلقند و روغن شبت و فرفیون و معجون کمونی نوع پنجم درد پشت که بسبب مشارکت رحم چنانچه عارض میشود بعضی عورات را نزدیک حرکت حیض علاج آنست که شربتی اورا حیض نمایند از تخم کرفس و تخم حلبه هفت مثقال و تخم خیارین نیکوفته چهار مثقال و بادیان نیکوفته و انیسون و جوانی و تخم شبت در دو نا من زهر بکید و مثقال بجوشانند و شصت مثقال قند بقوام آرند و هفت روز اختیار نمایند دیگر درد پشت از تعب و حرارت که از غضب شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت آرد میشود علاج روغن فرفیون و قسط و معجون مفرح الحیوة و باقی انچه مذکور شده که از خلط بلغم بود دیگر بیان درد خاصره یعنی تهی گاه درد آن بدرد پشت شبیه بود اکثر آن بلغمی و ریحی بود و احتمال شیافات سخنه که از سقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان و امثال این برج ساخته باشند بردارند چرا که تاثیر شیافات در آن بغایت موثر است و علاج ریحی و بلغمی از درد پشت نمایند.

فصل سوم در اوجاع مفاصل و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و درد مفاصل درد میست که حادث میشود در مفاصل اعضا و سبب او ضعف بندها و ریختن مواد است و اگر در مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب و انگشت ابهام نقرس گویند و اگر در مفصل ورک باشد و تجاوز نکند از ان وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند اگر از جانب وحشی فخذ که راست امتداد یابد تا زانو و کعب بحسب کثرت و قلت که در عرق النسا نام نهند و از خواص این درد میست که پخته نشود و سر نه دهد مثل اورام دیگر و اسباب او اصلی میباشد و عرضی اما اصلی آن باشد که مفصل کشاده شود تا سر استخوان بندها در حرکت نماید و بجهت او تبرک بود و در زیر اعضا ماده را جذب میکند و قوت هضم ندارد و سبب قلت گوشت از برای آنکه مرکب از استخوان و غضروف و تر و رباطات ست و اینها مواد در اصل خلقت و برودت و یبوست غالب او هضم و بحرارت رطوبت میشود و لابد ست که در مفصل رطوبت لزج بود تا مانع گردد از جفاف رباطات و اوتار را بسبب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل می یابد و آنچه از رطوبات میگرد بدل آن را عادت کند پس مفصل دائما جذب مینماید رطوبت را و در بعضی مردم وسیع تر واقع گردد و موجب این مرض میشود اما اسباب عارضی اول آنکه ترک ریاضت کرده فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب تحلیل است واقع نیست دوم بسبب ضعف هضم معده اخلاط خام متولد میشود و میریزد بمفصل سوم از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر موافق بغیر ترتیب و شرب شراب متواتر و مجامعت یا ریاضت عقب طعام و خوردن آب ناشتا و حمام بعد از طعام و خوردن آب در میان طعام چهارم کثرت زکام و نزلات پنجم ترک استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر ششم معالجه قولنج بدواهای حاره که رده قوی گردد و فضلات بأطراف مرود هفتم حرکات عنیف بعد وقت غضب سواد بواسطه حرارت غضب گداخته میشود و بر مفصل میریزد هشتم کثرت هم و غم و بیخوابی و عوارض نفسانی و غیرهم تعب که از سواری هم اگر موجب ضعف گردد خصوصا در پاها و انواع درد مفاصل پنج ست نوع اول در مفاصل که از کثرت

خون واقع گردد علامت او حمرت رنگ و صنع و گرمی انتفاخ و ثقل و تمدد و ضربان شدید و راحت یافتن از ضماد سرد و اذی از طلاء گرم
و بودن مزاج علیل گرم و تر و بدن او لحیم و میل و میانه شباب و فصل ربیع و تناول غذا و اخر به که مولد خون بود علاج فصد اگر درد
مفاصل پای راست بود از دست چپ و اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر در دست چپ بود از دست
راست خون گیرند و اگر در هر دو پای بود از هر دو دست فصد نمایند و اگر درد در جمیع بود فصد باسلیق بدین یا اکحل و آب کشک جو یا آب انار
اگر حرارت یا التهاب شدید بود با یکدرم روغن بادام و آب تمر هندی و آلو بخارا نفع دارد و سکنجبین ساده و بزوری بعد از فصد بدو روز
آب برگ خیار یا دو درم بیخ خربزه و شربت سکنجبین بیک کاسه آب گرم نمایند و جلاب از بنفشه و عناب و سپستان و انگور شفا و برگ گاؤزبان
تخم خیرو و گلقند یا ترنگبین شیرین ساخته تا نجح و زمیل نمایند و بعد از ان این مطبوخ هلیله زرد نیم مثقال ترید نیمکوفته و بسفایج نیمکوفته
از هر یک دو مثقال شاهتره سه مثقال سورنجان نیمکوفته یکمثقال از هم تخم کاسنی و انیسون و بادیان و تخم کرفس و گلسرخ از هر یکی دو درم
شاهتره سه مثقال سنای مکی پنج مثقال بجوشانند در یک کاسه آب و هیژده مثقال شیرخشت اختیار نمایند و اگر مطبوخ مکروه دارند این حب
بدهند صبر درم سقمونیا ربع درم گلسرخ و اگلی سورنجان نیمدرم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک دو نیم دانگ حب ساخته باک
شربت بود و در بعضی اوقات حقنه نمایند بر نیمو حسب سنای مکی و تخم حلبه و تخم معصفر و خبازی از هر یک پنج مثقال بسفایج نیمکوفته و تخم خیرو و انگور
شفا و تخم شبت و بابونه و بنفشه از هر یک سه مثقال آلو بخارا پانزده عدد سورنجان نیمکوفته دو مثقال عناب و سپستان از هر یک سی عدد
زرشک نیمکوفته هفت مثقال بجوشانند در دو کاسه آب صاف نموده شیرخشت بیست مثقال مغز فلوس دوازده مثقال شکر قلم
قرودت از هر یک هفت مثقال در آب ده حل ساخته روغن بادام دو مثقال اضافه نموده بچهار نوبت عمل نمایند شیر گرم و مسهل
بعد از بحران و هنده و بحران فاصل چهاردهم بود بعد از اسهال شربت از آب کاسنی و شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی بشربت سکنجبین ده
مثقال و ابدان نحیف احتمال کثرت اسهال و ادرار ندارد مدد آب تمر هندی و آلو بخارا از هر یک هشت مثقال و شیرخشت هیژده
مثقال گلاب چهار قاشق گلاب و شیرخشت اول اختیار نمایند بعد از ان آب تمر هندی و آلو بخارا مردم ضعیف را فائده دارد و در ابتدا
طلا رادع که در و قبض بود مناسب است **صفت طلاء رادع مسکن** گلسرخ هفت مثقال صندلین گل ارمنی از هر یک دو مثقال
نشاسته ماشیا سه مثقال فوفل اسفیداج و پوست هندی از هر یک شش مثقال نرم کوفته با آب گشنیز یا لعاب اسپغول قرص سازند وقت حاجت ساخته بسرکه
و آب مخلوط نموده طلا کنند درد در حال تسکین میدهد دیگرات تجربه شده که کاهو کوفته ضماد نمایند و همچنین طحلب و کشنیز آب او را گرفته
سازند **صفت طلاء مسکن** زعفران و افیون از هر یک یک برنج نرم کوفته با بی سوده بشیر گاو و روغن گل و عفونی که در و دار دیما لند و اگر
بعد از ابتدا بگذرد و تسکین نیابد باد یه و ادع محلل آمیخته نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه با آب کرنب و آرد جو و بنفشه و خیرو و لوبیا بجوشانند
طلا سازند دیگر آب کشنیز و آرد جو و اندکی از بابونه و اکلیل الملک و اگر ریش غالب بود موم روغن از آب کاسنی و روغن بنفشه و موم
صفت ضماد محلل که بقیه درد مفاصل حار را فائده دارد لعاب تخم کتان و حلبه و آرد هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسازند
غذا آش سماق و غوره نخود آب و ماش بقشر و اگر فتق آب تمر هندی و گوشت طیور جبلی و آهو بره و خرگوش و از گوشت منع نمایند

خصوصاً گوشت گاو و بز و از شراب و حلوا و عسل و دوشاب و خرما و گوشت گوسفند جوان و مرغ اگر ضعف غالب بود **نوع دوم** درد مفاصل که از کثرت صفرا بود علامت او درد شدید و سوزش و سرخی مائل بزردی و قلت انتفاخ و ثقل و تمدد و حرارت گزنده که دست را بسوزد و هر گاه که دست بر و گذارند و میل درد بظاهر جلد و نبض سریع و بول ناری یا احمر ناصع و راحت یافتن از گذاشتن اشیای بارده و تغییر این درد بآسانی زبود که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک و اکثر تپ عارض گردد و اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکند مواد بغیر محل دفع نماید از مفاصل سبب هلاک گردد جهت آنکه مواد بعضو شریف که دل است متوجه میشود و از استعمال مبردات بسیار **علاج** اگر از صفرا مخلوط بدم بود فصد نمایند و اگر مانع فصد بود منضج بجلاب دهند و بدن اگر ممتلی بود جلاب خورند که دو سه نوبت تلیین نماید مثل انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی نیمکوفته دو درم گلسرخ مثقالی تخم خیار و مثقال بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس حل ساخته با یکدرم روغن بادام اختیار نمایند یا حقنه لین کنند صواب عمل بود و ستی بشربت سکنجبین دادن گرم فائده دارد و بعد از ان بشربت گل مکرر اسهال نمایند و شربت سکنجبین برف یا یخ سرد ساخته باشند یا مطبوخ خیار شنبر که قوی نباشد هر گاه ماده نضج یابد مسهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع نرم بود ماده را تحریک ندهند و اقتصار بر منضج نمایند تا ماده نضج یابد و در ابتدا استعمال نمایند طلاء مبرد قابض و اگر ایذا یابد علیل از بارد قابض آنچه از خارج نماید مثل روغن گل و منفتح امثال اینها از مجربات ست آب اطراف تر بزد آب کاسنی و عنب الثعلب حی العالم و آب خرفه و خیار و کدو و امثال اینها وقتی که زیادتی درد و تمدد نبود نفع دارد و ضماد از اسپغول که در آب کشنیز زده باشند در وقتیکه درد قوی بود و حرارت آتشی بود کافور و اگر کفایت نکند ضماد بزر البنج و افیون و اسپغول و اقاقیا و مثلث و لعاب شیرگاو آمیخته طلا نمایند و بروج را بشیر گاو نیز طلا نمایند و از آنچه تحذیر میکنند ریختن آب سرد بسیارست و اسپغول در آب گرم گذارند تا نیک آماسیده بود بعد از ان بروغن که سرد ساخته باشد طلا سازند تسکین درد نماید و از مشروبات که تسکین درد شدید کند عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان ست و سورنجان را درین علت خاصیت کلی نست سزاوار آنست که مسهلات اصحاب درد مفاصل خواه گرم و خواه سرد از جهت اختصاص سورنجان درین مرض تسکین درد و تقویت مفاصل و تنقیه او از مواد و تضییق مجاری میسازد تا غایتی که نریزد مواد بعضو و اکثر مسهلات مسام را گشاده میکند اما سورنجان بمعده ضرر دارد باید که زیره و فلفل و زنجبیل از جهت دفع مضرت ادا آمیخته نمایند و سقمونیا و صبر از جهت تقویت اسهال داخل اند فاما او از معده سریع الهضم و سورنجان مفصل را صلب سازد باید که بعد از وی ادویه ملین مثل چربی بط و مرغ استعمال نمایند **صفت دوای مسکن** استخوان سوخته و سورنجان هر یکدرم عدس دو درم نرم کوفته و بیخته هر روز درمی بگلقند یا شربت بزوری اختیار نمایند و شربت سکنجبین که اندک حموضتی داشته باشد با آب سرد و آب انارین غیبرین و تخم خرفه و تخم خیارین از هر یک مثقال کفایت بود بشربت سکنجبین ساده و شربت حبقه و آلو با اندک گلاب تا دفع مضرت ادا معده نماید و اگر طبع قبض بود شربت از تمر هندی و اگر ملین بود شربت زرشک و سکنجبین سفرجلی و غذا عدس مقشر و اندک اگر فتق آب تمر هندی و آب انارین یا زرشک و اندکی روغن بادام و مرغ جوان اگر تپ نبود و باقی آنچه در قسم سوی مذکور شده **نوع سوم** درد مفاصل که از بلغم بود علامت او درد متوسط لازم با ثقل شدید و عدم حرارت و التهاب و عدم تغیر در موضع الم اگر تغیر یابد بر صاصی اندک بود و راحت یافتن از ضماد گرم

سه درم او اندک از خود منبسط در عمیق در عرض مائل بود و نبض بطی متفاوت و قاروره سفید و مزاج علیل بارد و در طبیعت امتلاء مائل
بخصوص داکثر در وقوع این مرض پیران را یا کسانی را که مولدات بلغم از اشربه و اغذیه اختیار نموده باشند لبنیات و نان فطیر و چیزهای ترش
و کثرت آسایش و قلت ریاضت و ترک حمام علاج انضاج خلط نمایند و گلقند و گلاب و عرق بادیان و آب بادیان ترب یا آنکه بادیان
ل شیرخشت و انگور شفا و بیخ سوسن جلاب سازند و آب نخود بروغن گاو تا چهار روز بدین طریق مداومت نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر شود
شربت ماء الاصول بروغن بید انجیر پیشتر از ماء الاصول یک مثقال ایارج با یک مثقال ترید با عسل مسهل نمایند بعد از آن شربت ماء الاصول
سه روز بر همین وجه مداومت نمایند و در روز چهارم ماء الاصول تنها مسهل نمایند و چون اثر نضج ظاهر گردد حب سورنجان یا حب منتن
یا حب شیطرج **صفت** حب سورنجان صبر درم پوست هلیله و ترید سورنجان از هر یک نیم درم محموده دانگی و نیم تخم کرفس نمک هندی
از هر یک دانگی زنجبیل فلفل از هر یک نیم دانگ از این همه شربت بود و بعد اسهال ادویه مدر مثل ماء الاصول و تریاق کبیر با آب
دیان با آب کرفس و تریاق الاربعه و شرودیطوس و بعد از اسهال و آخر علت و در خریف و زمستان اول بهار اگر از ماده بقیه مانده
شد معجون سورنجان ترید مسهل نمایند **صفت** معجون سورنجان سورنجان بست مثقال فلفل سیاه دار فلفل و برگ حنا از هر یک
د مثقال زیره و شیطرج از هر یک ده درم پوست بیخ کبر و نمک هندی و کف دریا که از هر یک دو مثقال و نیم ترید سفید بروغن
بادام چرب کرده بست و پنج مثقال زنجبیل پوست هلیله آمله هر یک پنج مثقال بوزیدان چهار مثقال محموده
د مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم اگر گاهی مداومت نمایند و اگر اسهال خواهند که شود پنج مثقال
بگرم اختیار نمایند بسیار داهای مفصل نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت را عظیم سودمند بود و اگر زمان صیف بود امر فرمایند
علیل را که قی فرماید بتخم ترب و شبت و بشربت سکنجبین یا عسل آمیخته بلغم را فانی سازد و حقنه حاد نمایند و اگر بعد از قی و حقنه احتیاج
مسهل شود مسهل بلغم دهند و در دوا و تا میزند که اخراج صفرا نمایند چرا که ماده این علت بی صفرا نمی باشد و ایارج هرمس بسیار نفع
اند و هر کس که در بهار چند روز مداومت نماید مفصل را قوی بدارد و اخراج فضول بعرق و ادرار کند و عرق النسا را نیک سازد و ضماد
نافع مغز تخم بید انجیر مقداری بکوبند یا نیم آن روغن گاو و یا عسل آمیخته طلا نمایند و اگر سرکه و سرگین گاو مخلوط نموده ضمادی نمایند نیک
شود طلا دیگر که تحلیل دهد بقیه مواد را و عضو را قوی گرداند بعد استفراغ تمام کامل و جوز سرو و استخوان سوخته از هر یک مکانی
زاک سدس آن بسبب پشم ماهی بقدر کفایت ضماد دیگر تخم حلبه اندوه و سنگین سرکه بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن عسل بجوشانند
طلا نموده روز یا سه روز بگذارند و تدارک خشکی او به دهنگل نمایند و بروغن خیری یا یاسمین و قسط بید انجیر که مقوی اعضا و فنون چند بیک تر
ساخته باشند بمالند و در روغن زیت که در وی قفی که سرو دم او بیکبار بریده باشند بجوشانند و در عضو علیل بمالند فایده کلی گفته اند و در روغن
بابونه و موم بهم آمیخته بمفصل بمالند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و پوست بیخ کبر و سداب پودینه و مرزنجوش و ورق غار بقون
ز مقشر بجوشانند و آب آن را بر عضو ریزند و سرکه بخر دسپید سدس جزو کوفته سنگ را گرم ساخته در وی گدازند و بآنها استعمال
هر عضو که درد داشته باشد بر بخار آن گرم دارند و بچیزی پوشیده دارند آن عضو را که در زیر آن سرکه گرفته اند و اگر علت تسکین نیابد و بفاط

مفصل را قیمانده ضماد بورق غار و بابونه و حرمل کوفته بسرکه و آب گرم سازند و بموم روغن که در وی فرفیون و عاقرقرحا باشد بمالند و آبگرم
بشویند و در آبی که در وی جمیع این چیزها یعنی گشنار و بریاه و با حمار وحشی جوشانیده باشند در آیند و برادو لنگ باشند و از اشق لفافه سازند و هیچه
بجوشانند یا شبت و نمک صاف نموده سه روز در آب در آیند و حمام گرم که آب او شیرین بود ضرر دارد و حمام بالیس که در و نطرون و نمک
مالند نفع دارد و در ریگ گرم در آیند تا عرق آید و در حمام که آب او شور باشد در آیند و ریاضت معتدل پیش از طعام مثل سواری
و نیک کمان کشیدن و غیره فائده دارد و غذای شوربای مرغ و نخود آب و زیرباج که در و زعفران و دارچینی و مشیئا و سطیحه و آنچه کثیر الغذا بود
اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اقتصار بر شوربا او کنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل کبک و عصافیر و آهو بره و خرگوش
و آنچه قلیل الفضول باشد نمایند **نوع چهارم** درد مفاصل که از ماده سودا شود علامت او قلت درد و تمدد و کمودت که مائل بکبودی
باشد و درستگی و قلت انتفاخ از منضجات بعلاج و ملمس سرد و صلابت ورم و انتفاع از مسخنات رطب و میل الطعام بسیار و سایر علامات
سودا **علاج** اسهال بمطبوخ افتیمون اگر خون غالب بود فصد نمایند و حقنه که اخراج سودا نماید و تنقیه بدن از آنچه از سودا باقیمانده بمعجون
افتیمون و جوارش کمونی نمایند و شربت انار و بهدانه و جوارش عود اختیار نمایند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرنب جوشانیده
و در آب آن در آیند و با بخار آن بشویند و طلا از مسک و غالیه سازد و کوفته بروغن نرگس یا روغن بان سازند و از چربی بط و مرغ و روغن نرگس یا سمید
و بابونه و غیره و موم بهر کدام از این روغنها که میسر گردد گداخته در عضو علیل طلا سازند و از آنچه نفع دارد لعاب حلبه و تخم کتان و روغن کنجد است
و غذا شوربای مرغ با گوشت گوسفند جوان سازند و از کثرت اکل و شرب و ترشیها و نمک سود و گوشت گاو و از غذاهائی که مولد سودا
بود در اکثر احتراز نمایند و حمام فائده ندارد و ریاضت پیش از طعام بغیر عنف در اهتمام نمایند با صلاح طحال و استفراغ سودا و ترطیب
بدن کوشند و شکم باید که قبض نباشد و نرم باشد و افراط نمایند در تحلیل و تلیین بسیار فائده دارد **نوع پنجم** درد در مفاصل
که ماده ریخته واقع گردد علامت او درد شدید و انتقال درد از موضع بموضع **علاج** گلقند و گلاب در عرق بادیان و شربت
بزوری و گاهی ماده در غایت حدت و حرارت میباشد بمرتبه که نفوذ میکند در استخوان فاسد میسازد و میشکند نام میگذارند این ریح را خوره
نوع ششم درد در مفاصل که حادث شود از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت انتفاع بمعالجات گرم و سرد و تنها اختلاف
اوقات و گاهی نفع یافتن بهر دو آید آنچه ضد آن بود فائده دهند و اکثر عارض میشود کسی را که مزاج گرم و صفراوی دارد و استعمال تدابیر
مرطب سرد که از و بلغم حاصل شده مثل لبنیات و الوان فطیر و فواکه رطب و کثرت شراب و حرکت بر امتلاء و جماع و آنچه میگردد هر دو خلط منضج
میگردد و غلظ به رقت صفرا با خون بمفاصل و آنجا فاسد گشته سبب درد و الم میشود و بسیار است که درد مفاصل کار بدن با عدل
دارد دست بسیار ماده را تحلیل میدهد و بموم و روغنها تسکین میگردد **علاج** این نوع آنست که مرکب بجهت آنکه اگر بلغم غالب بوده دوایه که مسهل بلغم
بود بیشتر اندازند و اگر صفرا غالب بود اکثر مسهل صفرا و اگر سودا زیاده بود اهتمام باخراج سودا نمایند و اگر برابر بود در ترکیب مسهل
مساوات ملاحظه باید نمود و همچنین در سایر تدابیر از سماحین و ضمادات و روغنها و غذاها در ابتدا فصد نمایند و مسهل دهند و مسهلات حقنه و
در ماده نضج باید و اگر سبب کثرت امتلاء حقنه مادام با خراج ماده شود حقنه لین و مسهل خفیف دهند و مسهل شدید الحرارت ضرر دارد و این مطبوخ سود بخشد

که جاری ست نفع دارد صفت آن پوست هلیله زرد هفت مثقال ترید و بسفایج نیمکوفته از هر یکی ده مثقال شاهتره چهار مثقال سورنجان نیمکوفته و گلسرخ و تخم کاسنی نیمکوفته از هر یکی دو درم بادیان و تخم کرفس از هر یکی دو درم در یک کاسه آب بجوشانند و هفت مثقال ترنجبین یا پانزده مثقال شیرخشت در وی حل ساخته میل نمایند شیر گرم و باقی علاج از نوع صفراوی بعینه همچو بیند و دیگر درد مفاصل از سوء مزاج گرم بی ماده میشود علامت وی حرارت بود و ورم نباشد علاج تبدیل مزاج نماید بعینه استفراغ چیزی از خون یا صفرا تا مزاج سرد گردد و شربت لیمو و سکنجبین رمانی فایده دارد و دیگر درد مفاصل از سوء مزاج سرد بی ماده میشود و علامت او برودت الم بغیر ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج با دویه گرم و اخراج بلغم بحقنه یا مسهل خفیف از حب تسکین مزاج و دیگر درد مفاصل اسباب بیست مزاج یابس شود علاج آنست که روغنها مثل روغن بادام و کدو و گل بمالند و از پیه مرغ و بط و مغز قلم گاو و موم بهم آمیخته موم روغن ساخته بمالند

فصل چهارم در نقرس و این درد پشت که حادث میشود در مفاصل انگشت یا خصوصا در ابهام و گاهی ابتدا از عقب میکند و گاهی از اسفل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پیش انسان تمام پا را میگیرد و بالا می آید تا زانو و گاهی ورم میکند و درد نقرس شدید میباشد جهت آنکه مفاصل بهم تنگ است و ماده غلیظ که در وی آید تحلیل نمی یابد و علامت او در غایت شدت و حس او بواسطه التزت اسباب قوی بود و بسبب صلابت او آنچه بید و ریزد و آسانی بگذرد و درد نقرس از جمله بیمارهاست که از پدران بمیراث بفرزندان آید و بسیار باشد که نقرس را بدردهای سرد از اشربه و غذا علاج نمایند و افراط در سردی کنند ماده مزاج بود ضعف در مفاصل می آید باز گردد با عضای رئیسه که دل و دماغ است متوجه میگردد و هلاک میکند و ماده این علت از خون و بعضی بار صفرا و بلغم و این بیشتر بود بعضی را بلغم خام و بعضی را سودا و این کمتر بود و تولد این ماده بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم ثالث که در عروق بود میشود و از ضعف قوت هاضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذاها بغیر ترتیب و امتلا و شرب شراب و جماع بر امتلا علاج اگر خون غالب بود فصد باسلیق یا اکحل نماید و اسهال بمطبوخ هلیله زرد نماید بدین موجب پوست هلیله زرد و کابلی از هر یک هفت مثقال افسنتین سه مثقال شاهتره دو مثقال تمر هندی بیست مثقال انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی نیمکوفته مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب تا نصفی بماند و صاف نموده مغز فلوس شسته مثقال شیرخشت دوازده مثقال حل ساخته با یک درم روغن بادام میل نمایند اگر حرارت بود دو درم پوست هلیله زیر هم ملایکنند و بیش بمالند و صاف نموده اختیار نمایند چون تب زائل شود علت دو مثقال تخم کاسنی نیمکوفته دو درم تخم کرفس درم بجوشانند در آب مثقالی ایارج فیقرا ترسازند یک شبانه روز بیش صاف نموده بدهند آنکه مزاج سلامت بود اسهال بمطبوخ سورنجان یا بوزیدان حب سورنجان نمایند **صفت مطبوخ** سورنجان که خداوند بلغم و صفرا و سودا دارد سنا مکی پنج مثقال پوست هلیله هشت مثقال بسفایج نیمکوفته و شاهتره از هر یکی ده مثقال تخم کاسنی و بادیان نیمکوفته و تخم کرفس از هر یک مثقال گلسرخ ده مثقال نیمکوفته دو درم وبه در یک کاسه آب بجوشانند تا هشتاد درم باقی ماند شیرخشت یا ترنجبین بیست مثقال اختیار نمایند صفت حب سورنجان هر درم زنجبیل بادرنگ محمودی دو دانگی و نیم گلسرخ و مصطگی از هر یک یک دانگی جمله یک شربت بود صفت حب دیگر پوست هلیله دو درم سورنجان چهار دانگ زهره بوزیدان از هر یک دانگ محموده دانگ مجموع شربتی بود [illegible]

بوش در بندی شیاف ماشیا و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر بآب عنب الثعلب طلا نمایند ضماد دیگر که درد را تسکین دهد بگیرند سفیده و آنرا بشیر تازه بسایند و طلا کنند ضماد دیگر که آماس را تحلیل دهد و حرارت بکند بگیرند لوبیا پخته ساخته بکوبند و طلا نمایند ضماد دیگر که درآخر فائده دارد بگیرند برگ کرنب در آب سرد بکوبند و یک ثلث ده تخم مرغ و اندک در وی سرکه و مقداری آرد جو با آن آمیزند و بروغن گل چند قطره آمیخته و طلا نمایند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم حلبه در دیگ سنگین سفالین بسرکه و آب پزند تا مهرا شود بعد از ان بعسل آمیخته نمایند و طلا سازند و دو روز بگذارند و هر روز که خشک میگردد بروغن گل یاسوسن تازه سازند ضمادی که بعد از خوردن ادرگذارند استخوان سوخته و جوز سرو و ابهل از هر یک جزوی شب یمانی و راتج از هر یک سدس جزو همه را کوفته بیخته با سریشم ماهی بسرشند و بر جانگاه درد بندند طلائیکه نقرس گرم را سود دارد اسبغول هفت مثقال گل خیرو نرم کوفته پنج مثقال زرده تخم مرغ سه عدد آرد جو پانزده مثقال بدردی سرکه و روغن گل آمیخته گذارند طلا دیگر نقرس گرم را سود دارد اسبغول صندل سفید گل سرخ شیاف ماشیا و پوست در بندی و فوفل از هر یک یکجو و افیون ربع جزو بیامیزند طلا کنند ضماد دیگر نقرس بلغمی را نافع ست بگیرند مویز دانه بیرون کرده و آرد باقلی و اندک آب آمیخته و باتش نرم پخته طلا سازند و طبیخ گفتار دردها را فائده دارد صفت طبیخ گفتار ماده و براضیع عرجا و گویند و بدین طریق بگیرند گفتار پیر را بکشند و پوست باز نکرده و شکم ناشگافته قدری شبت و نمک در افگنند و بجوشانند تا مهرا شود بیاندر اسه روز در ان آب صاف نموده بنشانند هر روزی دو بار یکی بامداد و هم شبانگاه و هر بار دو ساعت در ان صبر کنند و چون از ان آب بیرون آیند و را بآب گرم بشویند و اگر این علاج اول ماه کرده باشند در میان ماه این طبیخ را تازه کنند و روز دیگر همین ترتیب بکار برند و اگر گفتار بدست نیاید روباه کوهی و خر وحشی بجای آن بود و خداوندان نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را شراب نباید خورد تا علت بتمام زائل نشود تا چهار فصل نگذرد هم نشاید خورد و کسانیکه عادت کرده باشند بتدریج آنرا باز باید داشت در انواع نقرس مثل انواع اوجاع مفاصل و علامات نقرس مثل علامات مفاصل ست اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده بود و این معجون درد مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق النسا را فائده عظیم دارد صفت آن پوست هلیله هشت مثقال فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست هلیله از هر یک پنج مثقال آمله ده مثقال شیطرج زراوند مدحرج هر یک چهار مثقال خصیة الثعلب پانزده مثقال سورنجان هفت مثقال قاقله سه مثقال مغز چلغوزه و مغز فندق از هر یک شش مثقال بلادران پنج مثقال بادام دو مثقال مویز دانه بیرون کرده چهل مثقال ادویه را نرم کوفته بیخته و سه صد مثقال عسل یا قند بسازند و مقدار یک مثقال یا دو مثقال گاه گاهی میل نمایند

فصل پنجم در وجع الورک و عرق النسا

درد ورک یعنی درد سر ران الم ثابت که از انجا تجاوز نکند مگر وقتیکه منتقل شود بعرق النسا اما عرق النسا دردیست که بنیاد میشود از نشستگاه و ورک نازل میشود از جانب وحشی ران گاهی تا زانو و گاهی تا انگشت خورد میرسد و النسا نام آن رگ ست هر چند دیر علاج نمایند ماده او زیاده میگردد و پای و ران او بسبب الم او لنگ میشود و گاهی پای زانو تر میگردد و اگر عرق النسا را علاج نمایند ماده او بزودی عود میکند بخلاف سایر اوجاع مفاصل که ماده آنها بزودی عود نمیکند و اسباب وجع الورک و عرق النسا اسباب درد مفاصل و نقرس ست و ماده عرق النسا همان ماده الیست

مگر تفرقه آنست که در درد رگ عرق النسا از مواد خام بود و گاهی میباشد از مواد حار که مختلط بود و فرق آنست که بر از صاحب وجع النسا
تعالی نیست از رطوبت مخاطی و تقویت تواند قامت خود راست ساخت و بسبب خاصی درد رگ آنست که بر چیزهای صلب نشسته باشد
و بسبب ادمان سواری میشود علاج این انواع عرق النسا درد رگ علاج انواع درد مفاصل ست بغیر آنکه رادع در این هر دو ضرر دارد
چراکه ماده در عمق مفاصل بود و رادع ماده را محتبس سازد و بعسرت تحلیل میابد و مرخیات در ابتدا موافق ست جهت تسکین وجع عرق النسا
و وجع الورک علاج انتها و ریاده هر دو زمان سرد مشکل بود و کسان تازه و فربه را خصوصاً اگر ماده بلغم خام بود و درد در جانب چپ بود
در نوع دموی فصد باسلیق انفع اشیاست از دستی که محاذی علت بود و در روز اگر روزه دار نشود بعد از آن فصد نمایند انفع بود و دیگر
درد از جانب وحشی بود فصد عرق النسا از پا نمایند و اگر درد از جانب انسی نازل بود فصد صافن مناسب بود و لیکن از آن فصد میان خنصر و بنصر
ابتدا از پا مجربات ست در نوع دموی استعمال آب گرم در حمام و غذا مرطب جالینوس عضو بر روغن مرطب مثل روغن پیه مرغ و بط و غیره
هفته بمالند بعد از آن بفصد عرق النسا از میان خنصر و بنصر حل نمایند و بعد از فصد باسلیق و جالینوس گفته فصد باسلیق انفع از فصد عرق النسا
صافن ست و اگر درد قوی بود در روغن شبت و گل کنجد گرم کرده بمالند و در نوع بلغمی اولا تنقیه نمایند بمطبوخ تربد و بیخ سوسن شربت سکنجبین
حقنه حاده در وجع الورک نافع بسیار و حقنه و شیافات و ضماد محلل و صلوق پخته آب روغن فرفیون و جند بیدستر و قسط و اسهال بحب
سورنجان کیا یا ارجات مثل ایارج ترمس تبدیل مزاج بمعاجین اگر بدین علاجات نیکو نشود و دیر مانده گردد و هم بود که درک بیرون
میل نماید بسه طریق علاج نمایند طریق اول شیافات و حقنه حاده طریقه دوم استعمال محجمه بر ورک بشرطیکه تعریف شرط بر بدن یا تشریح
نقش ضمادات که تقرح سازد و آبله کنند مثل تخم تره تیزک و تحیین و غیره طریقه سوم داغ کردنست و آنچه بدو داغ میکنند مثل
ساخت این علاجات عند الضرورت بعد از استفراغات لابد و حقنه و قی و مسهل و سائر علاجات اگر زایل نشود علت
از نفط سفید یکدرم تا یکمثقال هر روز چند روز بدین طریقه مداومت نمایند و گرسنگی و تقلیل غذا فایده دارد و

فصل ششم در دوالی این مرضی ست که رگهای ساق بزرگ تر شود و گره گره پدید آید و بیشتر این علت به پیکان و حمالان و پیاده
کسان را که پیش ملوک بسیار بایستند واقع گردد و حدوث این علت از خون بلغمی یا خون سوداوی شود از تناول غذاها که مولد سودا بود و گاهی
امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد و اگر دیر مانده شود علاج مشکل بود و گاهی جراحت شود از جهت حرارت مزاج عارضی **علاج**
باسلیق و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و قی آمیار و اجتناب غذا غلیظ و حرکات عنیف و در هر هفته شربت از ایارج فیقرا باید کرد
شربت سکنجبین با آب خیر و ترک حرکت نمایند و اگر حرکت ضرورت شود دوای قابض مثل مازو و گلنار و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق قدم
بعصابه از پاشنه تا زانو و بعد از تنقیه این ضماد از خاکستر کرنب روغن زیت بگذارند و سرگین بز و آرد حلبه و تخم ترب تخم کرنب کوفته
زیت طلا سازند و ترمس پخته ضماد سازند یا در آب آن درآیند و گاهی رگ را بکشایند و خون سوداوی غلیظ بگیرند

فصل هفتم در داء الفیل این علتی ست که ظاهر میشود در ساق و قدم و سیگرد و پاشنه بپای فیل میباشد سرخ اول بعد از آن سیاه
داحمر و صلابت علامت تر بود سبب آن کثرت امتلا و ضعف عضو ست این دو نوع ست **نوع اول** که از خون سوداوی غلیظ بود و علامت

او ورم صلب گرمی ملمس ورنگ مایل بکبودی گاهی شقق شود منفجر میگردد **علاج** فصد باسلیق و مسهل سودا و بعد از آن فصد بالیض رکبه و حجامت ساق و منع از غذا که مولد سودا بود و طلا بر ساق گذارند از اقاقیا و لحیة التیس و منع از رفتن بستر دد **نوع دوم** داء الفیل که از اخلاط غلیظ بلغم شود علامت غلظ ساق و قدم و ملمس سرد و ورم **علاج** مداومت بر قی و هر هفته دو بار و ترک نمودن بر رفتن و برخاستن و حب مسهل بلغم مثل حب سورنجان و بعد از اسهال قی نمایند و غذا لطیف و گرسنه بودن نفع دارد و ورم از صوت تا درمی از زنجبیل و نیم درم زنجبیل بسهولت اختیار نمایند و طلا الصبر و مرد اقاقیا و جوز السرو و شراب با آب سرد و آب لحیة التیس بسرکه کهنه بعصابه محکم بندند و بعد از قی به تخم کرنب و ترمس و نطرون و نرگس و سرگین بز و آرد حلبه و خاکستر چوب رز و طلا نموده یکروز یا دو روز بگذارند و داء الفیل قوی الحال او بگذارند اگر ابتدای نرسانند و اگر جراحت گردد و بیم اکله بود هیچ علاج برابر قطع نیست و ممکن است که بمسهل بلغم و سودا و قی و فصد اگر احتیاج بود این علت برطرف شود اگر مبالغه نمایند –

فصل هشتم در عقب و این دو نوع است **نوع اول** که بجهت صدمه یا سقطه یا کوفت موضع شود **علاج** آب بسیار ریزند و طلا از اشیاء و گل ارمنی نمایند **نوع دوم** که از تنزل شدن ماده شود بلقدم **علاج** اگر خون غالب بود فصد نمایند و روغن گل مالند و اگر ماده بارد باشد قی و مسهل بلغم و سودا و روغن بابونه و فرفیون و قسط فایده دارد

فصل نهم در دوحتا ناخن سبب او از آنست که بورق موزه و سرد کوفته طلا نمایند و از رسیده شب تازه تخته ضماد نمایند و شحم یا سرگین شیر و سرگین کاو گذارند و اگر ناخن باشد و درد سیدگی دارد زیره و نمک و مغز جوز نرم کوفته بجته طلا نمایند و اگر خون در زیر ناخن باشد آرد گندم و زفت بهم آمیخته بر ناخن طلا نمایند و انتقاح ناخن و خاریدن او با آب یا بشویند و با آب عدس که با کرسنه جوشانیده باشند بشویند و ضماد از زفت و انجیر جدا یا بهم آمیخته گذارند تمام شد مقاله اول که در امراض خاص بود –

مقاله دوم در امراض غیر معین بعضو و مشتمل است بر هشت باب هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع مذکور میگردد

باب اول در حمیات و اجناس و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن –

تپ حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرایین در جمیع بدن پراگنده شود و مشتعل گردد که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد پس از آن گرمی آن بدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که حرارت غریبه اول در اعضا اصلیه تاثیر کند تخصیص در دل پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که حرارت غریبه اول اخلاط گرم گرداند پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و بعض اخلاط در خارج عروق و داخل عروق میباشد پس اگر گرمی آن بغلیان باشد بی عفونت میباشد و بباید دانست که مایه ترکیب تن مردم سه است یکی بنیاد اندامهای اصلی است که بنیاد تن است چون استخوان و گوشت و غیر آن دوم رطوبت که اندر تجویف ها تن است چون مغز و خون و دیگر اخلاط سوم روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرارت تپ هر سه جنس را گرم میسازد و اقسام تپ در سه فصل مبین میگردد

فصل در انواع حمی یوم اما علامات تقدم اسباب ردیه آنست که در ابتدای این تپ قشعریره تا نفض سردی از ران بتابد
نقل نبود مگر اندکی که بزودی زائل شود و نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیار نمی باشد بلکه متواتر و قوی و عظیم بود و در بول تغیر بسیار نبود
در لون و قوام و نفس از حالت طبیعی تغیر بسیار نداشته باشد و اعراض قوی مثل خشونت زبان و نفس متواتر نباشد و اکثر برطرف شدن
بعرق بارطوبتی شبیه بعرق بود و تسکین او چنانست که اثر او در بدن و در نبض و در بول باقی نماند و انواع این تپ بیست و دو ست نوع
اول حمی یوم که حادث شود از غم و حدوث او بسبب کثرت حرکت روح بداخل بود علامت او سرخی بول و حدت نزدیک
بروح و رنگ مغموم مائل بزردی و نبض صغیر و ضعیف گاهی مائل بصلابت بسبب یبوست علاج شربت از چهار عرق و مفرحات آید
و دو بر سینه طلا از صندل و گلاب لخلخه و خوشبوی و مالیدن بدن فائده دارد و بعد از تسکین تپ بحمام معتدل الهوا و آب شیرین
دو دانه روغن آیند و در بدن روغن بنفشه و امثال آن بمالند و مفرح سرد بخورند و غذا اقلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و اگر او کشک جو
شراب گفته اند اندکی از آن غم میکند و بسیار او ضرر رساند و شراب کهنه اگر ممزوج نمایند شاید که در موضع معتدل بخوابد و ندیم
بسیار میل نمایند تا بحال خود آید نوع دوم حمی یوم که از هم شود و از جهت کثرت اهتمام هستی مطلوب حرکت ضعیف فرق میان
غم و هم آنست که مطلوب صاحب غم بهم و قوت شده و عاجز است از ادراک آن و مطلوب صاحب هم قوت گردد و عاجز نیست از ادراک آن لیکن بجهد حاصل
شود علامت او در چشم غور و نبض منخفض و ضعیف و رنگ وی مائل بزردی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید مشک و گلاب
و زبان غذا اطبخه و از میوه ها انار میل نمایند نوع سوم که از فکر بسیار تپ شود علامت او قریب بعلامات غم و هم بود علاج شربت
صندل و فواکه و چهار عرق نوع چهارم حمی یوم که از افراط غضب شود جهت حرکت روح که میل بخارج نماید علامت او حمرت عین و وی
تر نبض علاج شربت لیمو و نارنج و تسکین غضب بحکایات لائق که موافق غضب بود و ادخال علیل در حمام و آب زدن و آب گلاب بر سینه
بریزند و طلا از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود اندکی کافور مخلوط سازند و آب کشک جو و آب انار شیرین آش جو
لاق بعد از گذشتن تپ نفع دارد و گوشت ماهی صغری یا گوشت مرغ و یا تخم او مناسب است و خواب درین علت فائده دارد و حرکت
ت مثل جماع و غذای گرم و شرب شراب ضرر دارد نوع پنجم حمی یوم که از کثرت بیخوابی و تحلیل روح و جفاف بود علامت او
زردی و صغر نبض و ضعف آن گرد و در بول از جهت علامت هضم علاج آنست که حیله سازند که خواب آید یا آنکه روغن بنفشه و کدو در بینی
و آبیکه در خشخاش جوشانیده باشند بر سر ریزند و مالیدن از اطراف فائده دارد و شربت خشخاش جلاب بنفشه و شراب نارنج
و آنچه در خشخاش جوشانیده باشند چون تپ تسکین یابد که بحمام نفع دارد و بعد از یک ساعت غذای نیک میل نمایند
ششم حمی یوم که از کثرت خواب واقع گردد علامت او امتلا و کثرت خواب و عظم نبض بسبب احتباس بخار علاج عرق در حمام
ن و غسل بآب گرم و ریاضت معتدل و تقلیل غذا و منع از شراب نوع هفتم که از فرح بسیار حمی یوم واقع گردد و از جهت کثرت
علامت او اختلاف در نبض بیشتر از غم علاج شربت سیب و صندل و عرق بید مشک و شراب اندکی گفته اند فرح را
کند نوع هشتم حمی یوم که از کثرت تعب شود علامت او زیادتی گرمی مفاصل که از جهت حرکت و از جهت افراط جفاف و یبس بدن صفرا

دزد دی بول و علاج راحت در خواب بیاید شربت لیمو چهار عرق و آب نارنج چون تپ تسکین یابد حمام و آبزن فائده دارد دیگر گرم
مفاصل بسیار ریزند و روغن بنفشه و خیری بمالند و غذا بعد از تپ گوشت مرغ و بالچه و زرده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر چیزی که
تجفیف حاصل گردد خصوصاً از جماع نوع نهم حمی یوم که حادث گردد از استفراغ بسبب ادویه مسهل که جفاف در بدن حاصل گردد
و روح را گرم سازد و علامت او آنست که اسهال قوی عارض شود علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و گل و اقاقیا و
بگلاب و آب سود گذارند و غذا کرنج فتق زرق و سماق سازند یا حب الرمان یا صوفی بروغن آبی آمیخته بر معده نهند و روز دیگر بحمام و
ماء اللحم و شراب عتیق فائده گفته اند نوع دهم حمی یوم که بسبب [illegible] شود علامت او آنست که درد سر و دندان و گوشت و غیره ظاهر گردد
بعد از آن تپ ظاهر گردد علاج ازاله سبب و تسکین درد و مداوات درد و بعد از آن معالجه تپ اثربه شربت بنفشه [illegible] حمام با
روغنها و غذا لطیف و شراب ممزوج نوع یازدهم حمی یوم که از غشی یا از جهت اضطراب حرکت روح و گرمی او شود علامت او سقوط
قوت هاضمه ضعف نبض و اختلاف او علاج تقویت دل بمفرح یاقوتی و شربت صندل و فواکه و عرق گاوزبان و بید مشک غذا سریع الهضم
گوشت مرغ و تیهو و مطنجن نوع دوازدهم حمی یوم که از جوع مفرط شود که موجب گرمی روح شود علامت او ضعف و صغر نبض و میل [illegible]
علاج در وقت تپ کشک جو و بعد از تسکین تپ غذا لطیف و حمام و مالیدن روغن کدو و بنفشه و بادام نوع سیزدهم که از فرط
حمی یوم حادث شود بسبب گرمی جگر علاج شیره خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب نارنج و شربت سکنجبین و مویز خشک ساخ
آب سرد اندک اندک در محل تپ نمایند تا تپ تسکین یابد و بعد از آن در آب سرد در آیند اگر هوا خوش بود آب هندوانه و مغز بادرنگ خیار
نمایند و غذا آش غوره نوع چهاردهم حمی یوم حادث گردد از سده که در مسام جلد و فوهات عروق یعنی دهن های رگها حادث
سازند از جهت قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث حرارت مفرط جمع شده و حدوث این سده از کثرت اخلاط خون
از سرما بندد شود علامت او حمرت وجه و بر آمدن رگها و نفخ در بدن و رگها و صغر نبض و اگر سده بسیار بود علاج فصد
اسهال و اگر بدن ممتلی بود بعد از آن استعمال بکشودن سده بشربت بزوری و گاهی حادث میگردد و بعد از فصد در در جای
واجب آنست که باز فصد نمایند و اگر درد باقی ماند مسهل میل نمایند و شربت بنیار نیز فائده دارد و گلقند و گلاب و عرق کاسنی و با
و بعد از تپ حمام و آبزن [illegible] البدن بدن [illegible] جو و سبوس گندم و غذا نخود نیم شکسته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو فتق آ
تمر هندی آب انار ترش و غوره نوع پانزدهم حمی یوم که از جهت تخمه و امتلا موجب ابخره بد که روح را گرم سازد علامت او فساد
طعام در معده و چشمای ترش خانی بد بود و غلبه عطش و بیقراری از علامات تپ مطبقه مثل حمره و صداع و غیره علاج اگر اسهال می باشد لین معده
و اگر آنچه باقی دفع نمیشود طعام فاسد بود علاج بایند بهر زمان جرعه برد آنگرم دهند تا معده شسته شود و اگر تنقیه کامل بحمام در آیند
ضعیف شود بعد از بیرون آمدن از حمام معده را قوت بشربت سکنجبین و لیمو دهند و آب آبی و آب سیب یا سه حصه بگیر نمود
حصه در [illegible] بجوشانند تا روغن باقی ماند و موم بدان روغن آلوده شیر گرم بر معده گذارند و نه بندند و اگر اختیاج از اسهال می آید
دیگر بود و حادث میگردد ضعف سفوف حب الرمان و سماق فائده دارد و اگر چیزی از طعام مانده باشد دفع نماید سکنجبین آنگرم و اگر طعا

سهل شکم رفته دفع نمیشود بحقنه و شیاف دفع نمایند و جوع و خواب نفع دارد و بعد از مفارقت تپ غذا خفیف اختیار نمایند **نوع شانزدهم**
حمی یوم حادث گردد بسبب ورم علامت او حمرت وجه و عظم نبض و سرعت و حرارت لاذع و تمدد و بیاض بول **علاج** فصد و اسهال طبیعت
بلعاب و فواکه ضماد سرد رادع در ابتدا و بعد از آن مرکب بعد از آن محلل غذا لطیف **نوع هفتدهم** حمی یوم که بسبب حرکت بخارات دخانی که در بدن
جمع شود علامت او ترک طعام معتاد **علاج** دخول حمام بعد از تپ و از آب گرم بدن بشویند و بوی خنک فائده دارد و دلک و بوره مالیدن
بدن باعتدال و سبوس گندم بدن را بشویند **نوع هیزدهم** در حمی یوم از حرارت مفرط بود علامت کثرت توقف در حمام و آفتاب و گرمی در سر
گرانی او و شدت عطش و صفره و سرعت **علاج** نطول از صندل و گلاب و سیب و آبی و کشنیز در پیش بینی دارند و روغن کدو و بنفشه با آب سرد آمیخته
بر سینه و سر مالند و شکم با آب تمر هندی نرم سازند و شربت از شیره خرفه و خیارین و شربت نارنج و لیمو فائده دارد و بعد از تسکین تپ
بحمام در آیند و آش سماق و غوره میل نمایند **نوع نوزدهم** که از برودت شدید که بخارات دخانی در جلد محتبس گردد علامت او سرعت
نبض و عدم حمرت وجه و چشم **علاج** در خانه گرم مالیدن بدن تا تپ تسکین یابد بعد از آن بحمام روند و در گرم خانه توقف نمایند و مائی نیک
که در و بنفشه و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را بگشاید مثل روغن شبت و
فرفیون و غیره بمالند و پس از آن امر فرمایند بخواب و نیک بپوشند و چون بیدار شود مزورات دهند و اگر میل تمام باشد غذا از گوشت مرغ یا گوسفند
ان یا نخود آب سازند **نوع بستم** در حمی یوم که از شرب شراب ادویه گرم شود علامت او حمرت وجه **علاج** شربت سکنجبین و شیره خرفه و
خیارین لیمو و سایر مبردات و نمک شود و موضع معتدل مالیدن اطراف تا تپ تسکین یابد فصد یا حجامت و قی فائده دارد و آب تمر هندی
آلو بخارا و جبار شربت اگر حرارت قوی بود **نوع بست و یکم** در حمی یوم که از ادویه و اغذیه گرم شود **علاج** خیار و شربت از شیره تخم کاسنی
سکنجبین و اصلاح جگر با آب انارین و ضماد از صندل و گلاب جگر گذارند چرا که این تپ از گرمی جگر می شود و در روح طبیعی و آنچه از گرمی آفتاب
دماغی میباشد و در روح نفسانی می شود و اندک تپ از گرمی حمام عارض میگردد در دل میشود و در روح حیوانی و بعد از تسکین تپ
آش غوره و لیمو و نارنج سازند **نوع بست و دوم** در حمی یوم که از نزله و زکام شود علامت او ضعف دماغ و زکام **علاج** فصد
حجامت و تلیین طبیعت به مسهل خفیف و تسکین سرفه و سعال بشربت بنفشه و شربت عناب و سپستان و نیلوفر و خوردن آب شعیر و
اجتناب از گوشت و شراب بعد از تسکین تپ بحمام در آیند و اهمال نمایند در علاج که منجر میگردد به برسام

فصل دوم در حمی خلطیه و این تپ که از خلط بود حمی عفن نامند که از عفونت شود و انواع اسباب و علامات و مداوات آن این
است **نوع اول** در حمی مطبقه این تپی بود که از خون شود و این دو صنف است یکی آنست که از عفونت خون شود دیگر آنکه از گرمی خون
فونت و این تپ مطبقه را سونوخس میگویند و سبب این تپ امتلا و سده باشد و اکثر این تپ عارض میگردد کسی را که معتاد به ریاضت
بوده باشد و ترک ریاضت کرده خصوصاً معتاد با استفراغ بوده و ترک آن داده و آنچه موجب عفونت خون است کثرت آنست که از میوها متولد گردد
تپ منتقل میگردد و بسیاری به برسام و محرقه و حصبه و جدری از جهت رقت خون و غلیان او علامت او لزوم تپ و عروض بغیر نافض و قشعریره
ت وجه و چشم و خاریدن بینی و ابرو و سوضع خصه عارض میشود و پیش از تپ ثقل و تمدد در بدن و کسل و حالتی مشبه باعیاء

خواب گران و ثقل در سر و پیشانی و گرمی این تب بسیار نبود مثل حرارت حمی محرقه و نبض عظیم و لین قوی و ممتلی کثیر الاختلاف و بول احمر غلیظ کدر و
عارض میشود و بسیار مردم جوان را در وقت بهار و از چیزها که از و خون متولد گردد و در و عرق نبود مگر در بحران و از عفونت خون حرارت این تب
عارض گردد و اعراض قوی با قلق و کرب و اندوه و ضیق نفس و بدشواری سخن گفتن و اورام حلق و لهاة و سیلان دموع در این تب بدست و این تب
شبیه بود بجرقه و سوناخس و در حمی مثل حمی یوم بود اما حرارت این تب اندک باشد و حادث میشود در این تب طبیب در ابتدای علاج فصد نمایند
و خون بردارند تا نزدیک غشی شود و اگر قوت قوی بود در سن و وقت مناسب بود و اگر مانع باشد از فصد حجامت نمایند یا رگ بر پیشانی
گشایند و در روز بحران فصد نمایند و التفات بدانچه در ایام گذشته نکنند و در وهم اگر قوت قوی بود و امتلاء خون ظاهر فصد مناسب
است و بعد از فصد شربت عناب نظر کنند بخون اگر رقیق بود مائی بود و یا صفراوی تبرید و تغلیظ آن لازم دارند و اگر غلیظ بود نضج دهند و بعد از
فصد قوت را ملاحظه نمایند اگر قوی بود ماش مقشر و اندکی اگر و اسفاناخ و کدو و در اقلیم سوم و چهارم کشک جو و شیرهٔ بادام رقیق سازند و یا با آب
نارنج و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعیف بود شوربای مرغ با آب انار و بعد از فصد راحت نمایند و آب انارین و شیرخشت یا چهار شربت اختیار
نمایند و شکم را بشیافه که از بوره و بنفشه و خیره و شکر ساخته باشند بیارند یا حقنه نرم نمایند و اگر مرض حاد بود از چهارم تجاوز نماید شربت عناب
و نیلوفر دهند و اگر قوت ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز نکند در اول بهار آب انار ریخجوش بقند آمیخته میل نمایند و بعد از دو ساعت مقدار
چهل درم آب جو بده درم قند و بعد از چهار ساعت پانزده درم سکنجبین با آب سرد و لعاب اسبغول ممزوج نمایند یا تخم ریحان و اگر علیل معتاد بود
بخوردن بسیار در اول بهار آب کشنیز چند بقند دو نوبت دهند و اگر بدین مقدار تسکین نیابد در آخر روز اندکی نان کعک یا نان از خمیر ساخته
بشربت و آب سرد و امثال آن دهند و اگر تا چهاردهم تب بود و یا به بستم کشد بعد از آن شربت سکنجبین بزوری لیمو و نارنج و آب غوره و ریواج
و امثال این نوع ترشیها میل نمایند تا حدت و عفونت خون را تسکین دهد و آش غوره و سماق بعد از هشتم فائده دارد و اگر خون رقیق و صفراوی
بود مزوره از عدس سرکه سازند و اگر غلیظ بود مناسب نیست اگر بعد از نضج احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیارشنبر دهند
اما تب مطبقه که سبب آن عفونت صفرا بود فصد نمایند و خون اندک بردارند و مبالغه در تبرید نمایند مثل شیرهٔ خرفه و آب کدو و ترشوی و یا
سکنجبین و آب هندوانه و آب کشنیز و آب انارین و شیرهٔ تخم خیارین اگر ضرورت شود قرص کافور دهند و معده و جگر را سرد سازند بخرقه کتان که
آلوده ساخته باشند بآب کاسنی و عنب الثعلب و اندک کافور و صندل و نزول به برگ بید و حار و اگر تابستان بود سرد سازند و در غیر
تابستان باعتدال دارند و غذا او از عدس با آب انارین اگر قبض شود مثل شیرخشت و آب تمر هندی و امثال آن نرم سازند و از آنچه زیادتی اخلاط
مرض نفع دارد و پاک میسازد و لطیف عروق را در آب کاسنی مصفی مقدار هشت درم بخیسانند و کف آن گرفته با پانزده درم سکنجبین سه روز
یا پنج روز میل نمایند و چون مرض نیک شود غذا مرغ و تیهو سازند و از غذا اشربه گرم و غلیظ منع نمایند و از تعب نا موجب آنکه تب
باز اعاده نکند نوع دوم در غب خالص تب حاده صفراوی که متعفن شود ماده در خارج عروق یکروز بود و یکروز نبود دیگر آنکه بر کشیده از دو غب که
آن زمان هر روز میگردد و این تب اگر خطائی واقع نشود در علاج آن از هفت نوبت زیاده نبود زمان گرفتن او تا زمان گذشتن تب چهار ساعت
اگر کم نبود نهایت آن دوازده ساعت بود و برطرف شدن او بقی و اسهال یا عرق باشد علامات آنکه ابتدا لرزه کند چنانکه گمان برد که سوزن در

تیز شود و قلت نان نازقی بود و گرم شدن تشنگی و خشکی دهان و بیخوابی و عرق بسیار در محل تسکین تب و گرانی سر و درد سر و غضب و نقص ظلام و نوعی گرم سریع
غیر مستوی و بول احمر ناری متعفن بدبو و در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک بود و در سن شباب باشند و هوای گرم و تناول اطعمه
و اشربه گرم و خشک و تعب شدید و زمان طویل روزه داشتن باشد و وقتیکه باید این قسم را معلوم باد که تب غب خالص است علاج
اگر طبیعت نرم بود در ابتدا هر روز دو سه نوبت زائد مسهل ندهند و آب کشک جو پیش از گرفتن تب بنوبت دهند و بعد از آن سکنجبین با آب سرد
ضماد سر بر سینه و صندل و آرد جو و آب کشنیز و امثال آن کار اندو وقت ناقص اگر تشنگی غالب بود سکنجبین با آب و دو شیرهٔ خرفه به سکنجبین برد ساخته
تسکین عطش میدهد درین حالت در آخر نوبت سکنجبین فایده دارد و خوردن آب کشک جو و پاها را در آب گرم گذاشتن و مالیدن میکشد بقیه حرارت را
روز که نوبت بود شربت سکنجبین با آب سرد و با شیرهٔ تخم خیارین شربت بزوری بعد از رفتن تب دو ساعت آب کشک جو بقند و بعد از چهار ساعت
سکنجبین قندی [illegible] بعد از یک ساعت مزوره که از ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و اندک اگر اساز نداب غوره و آب نارنج و آب لیموی هندی و لیمو هر کدام که
صلاح دانند با شیرهٔ بادام و در ابتدا غذا مائل بغلیظ مثل کشک جو و نزدیک آخر مرض غذای لطیف فایده دارد اگر طبیعت قبض بود و یبوست غالب گردد
[illegible] صواب آنست که با [illegible] ملائم سازند و افق اشیاء [illegible] این احوال مقدار ده درم اسپغول بشربت آلو بخارا یا تمر هندی یا قند میل نمایند یا آب
تمر هندی با چهار مثقال مغز فلوس حل ساخته با شربت گل مکرر ده مثقال به یخ آمیخته با هفت مثقال شربت سکنجبین در آب انارین [illegible] شربت بنفشه
[illegible] انتها حرارت غریبه را تسکین میدهد و مزاج را باعتدال می آرد و طبع را نرم دارد و ماده را گرم میسازد و اگر صداع نبود حقنه لین بسازند [illegible] اولی آنست که
روز نوبت مریض را مسهل ندهند و تحریک چیزی ننمایند و اقتصار بر مبردات مثل سکنجبین نموده رعایت نمایند و اگر دهان مائل بخشکی بود پیش از کشک جو
[illegible] شربت سرد مثل جلاب ورد یا آب آلو بخارا و اگر دهان رطب بود لعاب بیرفته باشد پیش از کشک جو غذا شربت سکنجبین دیگر اگر دهان تلخی دارد قی فرماید
سکنجبین و آب گرم و بعد از آن شربت لیمو خورده بازاله نمایند و تبرید خصوصاً ابتدا اگر التهاب بلند [illegible] شدید بود و اگر نضج ظاهر میشود نضج و حقنه و علاج همان
[illegible] مسهل صفرا دهند و اگر طبع قبض بود مائل به یبس بگیرند بیست درم هلیله پوست او را گرفته در یک پیاله آب یکشبانه روز تر سازند و بعد از آن
[illegible] صاف نموده بیست درم شیر خشت یکدانگ محموده در روز راحت سحر اختیار نمایند و اگر غثیان عارض گردد محموده با آب انار میخوش یا
[illegible] سیب نفع دارد و اگر مریض ضعیف بود دیگر بیست مثقال تمر هندی و بیست عدد آلو بخارا در آب آغشته نمایند و بجوشانند و صاف نموده
[illegible] مثقال قند در وقت نوبت میل نمایند و باده درم مغز فلوس در آب کشک جو با یکدرم روغن بادام [illegible] و بعضی از حکیمان مثل شیخ بوعلی [illegible] ذکر کرده
[illegible] اند که در ابتدای مرض اگر احتیاج به تلیین شود مقدار پانزده مثقال ترنجبین در آب حل نمایند و رغبت فرمایند اگر طبع ملائم نشود سی مثقال تمر هندی
[illegible] کاسه آب بجوشانند و صاف نموده با ده درم قند اختیار نمایند و صواب آنست که ترنجبین مقدار بیست درم با آب تمر هندی و آلو بخارا اختیار
[illegible] نوبت آنکه قند در معده که تب دارد مستحیل بصفرا میشود و در روز نوبت سزاوار آنست که هیچ دارو نکنند الا شربت سکنجبین که با آب میل نمایند مصلحت آنکه
[illegible] سکنجبین بشیرهٔ بزوری در آخر نوبت نفع دارد و اگر حرارت مفرط و اندوه عظیم بود استفراغ فرمایند علیل را مسکنات حرارت دهند مثل قرص کافور
[illegible] حمام بعد از استفراغ در غیر روز نوبت روند و غذا در آخر مزوره زیرباج بعدس و نخود و برگ چقندر و اگر بعد از بحران چیزی از حرارت مانده باشد
سکنجبین بشیرهٔ کاسنی یا خیارین دهند و وقتیکه تب مفارقت نماید سه روز ملاحظه نمایند بهمان دستور در روز چهارم گوشت مرغ با آب غوره

یا نارنج و اگر قبض بود آب تمر هندی رقیق سازند و بتدریج غذا القبا دهند نوع سوم در غب غیر خالص این تپ غب غیر خالص حادث
میشود از صفرا که مخلوط باشد برطوبات اختلاط محکم و این تپ گاهی ششماهی باقی ماند و عظم طحال و قی و تهبج و سستی ظاهر میشود علامت او آنست که
زیاده بود مقدار نوبت او بر دوازده ساعت و گاهی میکشد نوبت او تا بست و چهار ساعت و نوبت لرزه او درازتر میباشد و حرارت او
در غایت حدت نبود و ادوار او زیاده بر هفت نوبت بود و گرانی بسیار در سر بود و خالی نبود از کرب و کاهلی و بیخوابی و ضعف فم معده و
بمزگی دهان و بر طرف شدن او بعرق بسیار رود و در بشره ضعف کمتر بود و اعراض بسیار نبود و بول غلیظ و رنگین گاهی سفید بسبب بخارات حرارت
که متوجه سر بود علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفرا غالب بود علامت او آنست که مدت نوبت کمتر میباشد و ناقص و شدید و بسیاری عرق
و زردی بول و براز و شدت عطش و تلخی و خشکی دهان شربت لیمو و نارنج و سکنجبین و علاج نزدیک بغب خالص نمایند و اگر جانب بلغم بسیار بود علامت
خلاف آنچه مذکور شد شربت سکنجبین عسلی بزوری که در وی بزور گرم بود و استفراغ بلغم و استعمال نه کند در دوای مسهل ما دام که نضج خلط ندهند مگر آنکه
خلط منتقل بود از موضعی بموضعی و قلق و اضطراب مریض را دران محل مسهل میتوان داد و اگر طبیعت قبض بود و یا لب بحر فلوس و ترنگبین تلیین
نمایند یا بحقنه نرم و اگر قاروره غلیظ و سرخ بود فصد فائده دارد و اگر تلیین بود و نبض سریع آب کشک جو بقند و بعد از چهار ساعت سکنجبین
بآب سرد و غذا در روز یکه نوبت بود شوربای مرغ بآب غوره یا آب تمر هندی و اگر قبض بود در روز نوبت ماش مقشر بشیره بادام و اگر نوبت
ده بار بگذرد گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن و اگر ابخره دنیکوفته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو و نخود نیم کوفته در
شوربای مرغ و اگر تپ حاد نبود و بول بسیار رنگین نباشد اندک بادیان جهت نضج و سکنجبین که از عسل ساخته باشند و در وقت لرزه آب
گرم در زیر جامه نهند و دست و پا را در و گرها رندوقی در ابتدا او نوبت و غیر نوبت خصوصا اگر دهان تلخ بود و غثیان و اشته باشد نفع کلی دارد
در سکون این تپ فائده دارد و حمام بعد از نضج مناسبست و پیش از نضج ضرر دارد و شراب گفته اند که سفید رقیق باشد نفع دارد و اگر
کهنه و نارسیده بود ضرر دارد و چون علامت نضج پدید گردد مسهل قرص بنفشه بموجب بنفشه دو درم تربد سفید درم محموده دانگی رب سوس
نیم درم قند نیم درم همه را مخلوط نمایند بآب گرم میل نمایند دوای دیگر تربد نیم درم غاریقون نیم درم محموده دانگی بشربت سکنجبین غیر سازند با گلاب
و سزاوار آنست که مسهل در روز نوبت میل نمایند مگر قی که در وقت لرزه فرمایند و مسهل قوی تا چهاردهم نگذارد نخورند و شربت سکنجبین درین
تپ و سائر حمیات کهنه نفع دارد و قرص ورد نیز فائده دارد صفت آن گلسرخ هفت درم بیخ سوسن چهار درم سنبل درم طباشیر دو درم کوفته
بیخته قرص سازند شربتی مثقالی بعد از استفراغ و انکسار حرارت و اگر ماده بالای جگر که محدب میگویند باشد علامت او آنست که مریض
بیاید در سر استخوان پهلو از جانب راست ثقلی درینوقت شربت مدر که بسیار قوی نباشد و گرم نبود مثل تخم کرفس و بادیان و خیارین و تخم خربزه مقدار
دو درم بشربت سکنجبین اختیار نمایند و غذا در روز یکه نوبت بود شوربای مرغ دهند و اندکی از گوشت او و در روز نوبت اقتصار بر شربت که تسکین
دهد مثل آب انارین و قند یا آب شعیر و قند و ترک غذا اگر قوت بود در روز نوبت نمایند و اگر صبر نتوانند کرد شیره سبوس گندم بقند و اندکی روغن
بادام میل نمایند بوراز تسکین حرارت و انحطاط نوبت غذا و شربت نفع دارد و اجتناب از غذای غلیظ نمایند و اهتمام به تقویت معده فائده دارد
نوع چهارم در تپ محرقه و این دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا که داخل عروق بود و بروجی که بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر

ند دوم آنکه این تپ محرقه از بلغم عفن در نواحی سینه و دل متولد گردد از بلغم مائی و صفراوی حاد اندک و این حمی محرقه اگر عارض شود مشایخ را
میسازد و بیشتر مردم جوان و صبیان را عارض میگردد علامت او لازم تپ حرارت او زیاده از تپ غب بود و خشونت زبان اسلم بود و صفرت
متوسط و سیاهی زبان بد بود و عرق کم بود دیگر روز بحران افراط عطش و سرفه و اندک حرارت باطن بیشتر از ظاهر بود و لذت یافتن از هوا سرد
سریره در بدن و اگر صفرا محض بود اعراض شدید روی دهد مثل سهر و اختلاط عقل و قلق و درد سر و خون بینی و غور چشمها و کرب و بثر خشونت
و سقوط شهوت و حرارت در نواحی سینه بسیار بود و فرق میان تپ محرقه و تپ مطبقه آنست که شدت غب در محرقه زیاده است و حمرت
کمتر از مطبقه بود و تمدد در بدن نبود و ضیق نفس در بو نبود و حرارت حاد و خشک ظاهر نباشد علاج آنست که نظر کنند در حرارت
ه و اگر حرارت راجح باشد بر ماده تسکین حرارت بشیره خرفه و شربت نارنج و مانند اینها نمایند بعد از ان منضج دهند پس از ان مسهل و اگر
ت ماده راجح باشد بر حرارت منضج ماده اول دهند بعد از ان مسهلی اختیار نمایند و در آخر تسکین حرارت نمایند و سزاوار آنست که مسهل
در ابتداء این تپ ندهند و اگر حاجت تلیین باشد آب هفت میوه با آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت گل مکرر و سکنجبین با شربت بنفشه
سه نرم اختیار نمایند و آب تمر هندی و قند هر روز فائده دارد و اگر پیشاب غلیظ و رنگین بود فصد نمایند و آب هندوانه و جمیع مبردات بالفعل و تبرید مرض
دارد و اگر در شکم ورمی نبود و در معده و جگر ضعف نباشد و حرارت غریزی ضعیف نبود خصوصا بعد از نضج و آب سرد میل نمایند تا حرارت غریبه
تلیین دهد و غذا دهند علیل را و هنگامیکه بیم سقوط قوت بود هر چند میل نداشته باشد و خرفه و صندل و گلاب اندک کافور سرد ساخته بر سینه گذارند
ربت و هر گاه حرارت قوی بود قرص کافور با سکنجبین که از برف سرد ساخته باشند سحر دهند و بعد از دو سه ساعت آب کشک جو یا آب انار
تش و در روز هر ساعت آب هندوانه یا بادرنگ یا آب کدو با اندک قند یا با شربه ترش اندک اندک اختیار نمایند سکنجبین بشیره تخم کاسنی و
ین نفع داده علیل را در وقتیکه حرارت تسکین یابد ماش مقشر و کدو و کشک جو بشیره بادام دهند تتق لب غوره و امثال آن سازند تا وقت تحلیل
رانه خود لقمه نمایند مریض را با اندک روغن بادام در دهان گیرد تا آنچه از سواد و از روی خشونت باشد چون بشویند زائل گردد و اگر در خرقه کتان منفعل
ند و بدان روی و زبان را پاک سازند انسب بود و اگر دانه آلو که در دهانی باز گوشت بود در دهان گیرند فائده دارد و اگر گرانی در
د بابونه و بنفشه بجوشانند و سر به بخار آن دارند یا بارلور و گذارند و اگر تشنگی مفرط بود و مانعی از نزله و زکام و سعال نباشد گرانی
و یا بخاری که متصاعد شود از اشربه و اغذیه ترش فائده دارد دیگر تپ محرقه که حادث از بلغم شور شود علاج سکنجبین بزوری
د و در آب کشک جو نخود دمیکوفته و اندک بادیان و اگر ماده در حوالی معده بود علامت او کرب و غثیان بغیر قذف پس قی نمایند
نجبین و آب گرم و اگر ماده غلیظ بود ایارج فیقرا که صبر در و شسته باشند و تدارک حرارت صبر بآب انار مخوش نمایند و در انتها مریض را
لطیف دهند و در وقت انحطاط تدبیر نافع و معالجه بهمان طریق بسازند و حمام که آب او مائل بسردی باشد در ینوقت نفع کلی دارد
ر تپ دائم از بلغم شور بود نوع پنجم در غب دائم و حدوث این تپ از صفرای متعفن که در تمامی عروق بدن فراهم آمده میشود بسیار است
یک هفته بر طرف میشود علامت او قوی در از علامت غب خالص بود در ینوقت ناقض متواتر نبود مگر بر سبیل بحران و در تپ غب غیر
ی هر روز ناقض و لرزه بود و هر بار عرق مثل تپ غب دائم عرق نباشد مگر در آخر یا در بحران و فرق میان حمی غب دائم و محرقه

از وجوه است اول آنکه حرارت در این نوع در محرقه اشد بود از آنکه در غب دائمه دوم حرارت در غب دائمه ظاهر بود سوم آنکه حمی محرقه با از کرب و غثیان و اختلاط
ذهن و خفقان و غشی نبود چهارم عطش و خشکی دهان و سوزش بینی در محرقه بیشتر بود پنجم زبان در محرقه سیاه بود و در غب دائم نبود و بدن در غب دائم
لاغرتر بود علاج شربت لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و عرق بید مشک و کاسنی و گاوزبان تنقیه و بی فصد اختیار نمایند و مسهل قوی در ابتدا از
این مرض مناسب نیست بلکه اقتصار بر حقنه خفیف و شربت از آب تمر هندی و آلو بخارا و آنچه اندک تلیین داشته باشد نمایند و مبالغه
در تبرید بسیار نمایند علاج قوی تر از غب خالص نمایند نوع ششم در حمی غشی حدوث این تپ که غشی ظاهر میگردد از کیموسات صفراوی
سمی که در غایت رقت باشد میشود و علامت او آنست که حادث میگردد در این تپ به نهایتی که مزاج ایشان در غایت حرارت و یبوست
بود و ساقط میگردد نبض و قوت در نوبت واحد یا هر دو نوبت و این از علامات تلف بود خصوصاً وقتیکه در معده و جگر ورم بود و اگر این
بسبب هم و غم یا بیخوابی یا استفراغ بسیار غشی واقع شود این اسلم بود علاج تبرید و تسکین و بوی پیراهن خوش بصندل و طلا از صندل
و گلاب و عرق بید مشک و اندک کافور سازند و بر سینه گذارند و برگ بید بر گلاب پاشیده در خانه فرش اندازند و ریاحین و خوشبوی فواکه
مثل آبی و تفاح در نواحی او گذارند و غذا هر ساعت اندکی نان در آب انار آمیخته مثل آب لیمون یا ریواج در نزدیک نوبت میل نمایند دفع
غشی مینماید و از جهت ترشی به تقویت معده میشود و دور میکند صفرا بدو نمیرسد و مرغ پخته بآب غوره و پیش از نوبت آب شعیر با آب انار
میخوش یا شربت سیب و صندل و شربت غوره که فائده دارد و اگر غشی شدید بود کشک با نان بآب سرد یا شراب رقیق میل نمایند و حقنه
بآب شعیر و آب کدو سرد ساخته میل نمایند و اجتناب از چیزهای گرم و لعاب و سر در دوغ گاو یا قرص کافور و عسل با آب سرد اگر تابستان
بود آنچه تناول نماید علیل اگر هوا خوش بود و حرارت داشته باشد بر یخ یا برف سرد ساخته اختیار نمایند نوع هفتم در حمی مواظبه این
تپ بنوبت بود هر روز و حدوث او از بلغم عفن که در خارج عروق باشد و زمان گرفتن او هیژده ساعت بود و وقت گذاشتن او
شش ساعت علامت او آنست که در ابتدا لرزه و سردی اطراف و پشت و بدن زود گرم نشود و نافض در تپی که از بلغم زجاجی حامض
بود شدیدتر است و ظاهر میشود برودت او اندک اندک و نفخه پس انسان مثل سردی برف سرد میگردد و بعد از آن بتدریج گرم میشود و باز عود
میکند لرزه از جهت غلظ خلط و گاهی با این سردی قشعریره میباشد و از علامات او غشی و سقوط قوت و شهوت و طعام هضم ناشدن
و حرارت او قوی شود و تپی که از بلغم شور حادث شود بیشتر از قشعریره بود و سردی قوی نباشد و تپی که از بلغم شیرین بود اندک
قشعریره بود و نافض و پر نبود و کرب و اندوه کمتر بود و میل بهوای سرد و آب بسیار داشته باشد و از خواص این مرض است قلت
عطش و عرق مگر وقتیکه از بلغم شور که بسیار متعفن بود و عطش غالب و بسیار بود و انتفاخ و زردی و رنگ صاحب این تپ مائل بخضرت
و زردی و گاهی میل برنگ رصاص بود و نبض او ضعیف منخفض و صغیر و متفاوت و بول او رقیق در اول از جهت سده و برودت بود بعد
از آن سرخ بسبب عفونت و براز او نرم رقیق طبعی باشد و او بلغم و بدن در خواب نگردد مگر در نوبت دوم و این بواسطه غلظ ماده و لزوجت
او در این تپ عارض میشود اکثر صبیان را و عورات و خصیان را و کسانیکه رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و مردی را که بچیزی
سرد بسیار میل نمایند و کثرت استفراغ کنند و در بلد و زمان سرد که رطوبت و برودت غالب بود و زمان نوبت او اکثر در چاشت بود

ازان بمیان روز رسد علاج در ابتدا تلیین طبیعت اعتدال فی سکنجبین آبگرم که در و تخم ترب جوشانیده باشند و تکلف نمایند بسیار ضعف و استعمال ملطف و چیزیکه قطع بلغم کند و موافق آنست که در ابتدا شربت سکنجبین و گلقند تا روز هفتم اختیار نمایند بعد ازان مصطگی و انیسون نضج تجی و نوبت دیگر مآب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی نفع کلی دارد و روز بیمار بعسل آب نموده میل نمایند و اگر طبع باعتدال و شربت طین که در و گرمی بسیار بود و مثل گل سرخ دو مثقال با دیان نیکوفته انگور شفا از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بست عدد تخم کاسنی نیکوفته دو مثقال تا سی مثقال قند جلاب ساخته بچهار روز اختیار نمایند و اگر قوی تر خواهند هفت مثقال قلدس و نیم مثقال فانیذ یا قند و یکمثقال نزبد اضافه سازند و اگر قوت ضعیف بود حقنه لین نمایند بعد ازان حقنه حاد و قی بآبی که تخم ترب و شبت و بیخ سوسن جوشانیده باشند با سکنجبین عسلی فائده دارد و بعد از قی گلقند بشربت سیب معتدل و غذا نخود نیکوفته سازند و اگر زمان طویل کشد و نیم ضعف بود شوربای مرغ یا تیهو یا اندکی گوشت ازین طیور مطبخه بریان نموده اختیار نمایند طبع قبض بود دوای تربد هر شب دهند صفت آن تربد دو درم زنجبیل و مصطگی از هر یک درم قند برابر مجموع شربتی هر شب الی یا کمتر از مثقال اگر بیشتر سازند بحسب قوت شاید و صباح نیم درم گلقند یا هفت درم شربت بزوری یا سکنجبین عسلی میل نمایند الاحمر و غلیظ بود فصد فائده دارد و اگر احتیاج بلکنک جوشود در و تخم کرفس و بادیان اندازند و اگر احتیاج استفراغ بود سکنجبین با گرم سوده دهند و قی نمایند بے عنف و اگر این تپ از چهل روز تجاوز نماید و در روی و اطراف تهبیج ظاهر گردد و قرص ورد بشربت اصول بشربت بزوری یا قرص افسنتین سکنجبین بزوری و اگر مزاج کبد سرد بود قرص لک بشربت بزوری و اگر ماده از خلط غلیظ بود علامت او دیر کشیدن علت و بیاض قاروره و زمان زمستان و سن پیری و بلاد و مزاج سرد و تریاق کبیر بمقدار روزی دهند و روز دیگر ندهند تا تریاق اربعه یا مثرودیطوس و اگر این تپ حادث از بلغم شور شده استعمال نکنند که بسیار گرم اند اگر تپ شدید و قوی و با حرارت بود و بول رنگین و نبض مائل بسرعت علاج غب غیر خالص نمایند ده نقصان بحسب حرارت و برودت ملاحظه باید کرد و غذا لطیف نخود نیم کوفته و ماش مقشر زیره و گندنا و خصوصاً اگر بلغم حامض ترش لزج بود و اگر غذا قوی تر خواهند گوشت تیهو و مرغ و کبک و امثال اینها و سزاوار که در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید مثل تحجین و آبکامه و سرکه باشد و وقت غذا بعد از فتور نوبت و برطرف شدن نوبت نوبت بچهار ساعت و اجتناب از غذا که از و بلغم حاصل شود مثل شیر و خضرات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره و آب سرد و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از و فائده مندست نوع هشتم در تپ بلغمی دائم حدوث این از بلغم عفن عروق بود علامت این تپ لازم و در ابتدا نافض و برودت و قشعریره نباشد و گاهی قشعریره در سرما بود و ما لرزه ندارد نیا باشد مگر در وقت مفارقت کلی بود این تپ مشابهت اندکی بدق دارد و حرارت آن تپ زیاده بود و نبض مختلف و زمان این تپ هیژده ساعت است بعد ازان تخفیف یابد و بسیار است که حادث میشود ازین تپ تشنج و قتیکه بسیار باشد کثافت اینرا استفراغ ماده میل بقی و تسکین حرارت بشربت سکنجبین و گلقند و جلاب از عسل و آب بادیان و تقویت معده بقرص ورد

ومصطگی وانیسون وگلقند واگر امتلاء خون بود فصد نمایند واگر علامت نضج ظاهر بود استفراغ ماده بمسهل کنند دو بار و سه بار و مزاج ر
بماء الاصول وگلقند بصلاح آورند وقرص ورد بدین موجب گلسرخ ده درم سنبل و بیخ سوسن از هر یک پنج درم بمثلث قرصها سازند
شربتی دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری اختیار نمایند واگر در سینه خشونت بود بجلاب بنفشه وسپستان پرسیاوشان [illegible] دارد نوع
نهم در تپ غشیه خلطیه حدوث این تپ از بلغم خام بسیار که بدل ریخته چیزی از و غشی عارض گردد وعلامت او آنست که دوار او مثل دور تپ
بلغمی یا تپیج وجه لاغری بدن ورنگ صاحب او رصاصی بود اکثر اوقات ولب وشل لب کسیکه شاهتوت خورده باشد وچشم او در وقت هیجان کبود رنگ
بسته رفته و در زیر قرعه که شراسیف میگویند نفخ بود واگر قی آید ترش وگاهی عارض میگردد این تپ در بعضی اوقات از صفرای غلیظ مخلوط
ببلغم و یا او سوزش در احشا بود و ادوار مثل بلغمی باشد علاج این مرض صعوبتی دارد بسبب آنکه اگر مسهل دهند غشی بود واگر غذا
نمایند ماده تپ زیاده میگردد واگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف شود واگر ورم در احشا ظاهر گردد مشکل نیک گردد
صواب آنست در علاج که ابتدا بحقنه لین نمایند وبتدریج حقنه قوی کنند خصوصاً اگر طبیعت قبض بود اول بآب چقندر و بوره وعسل
حقنه سازند وبعد از آن ادویه اضافه ساخته عمل نمایند ومالیدن بدین طریق که ابتدا از ساق نمایند از سر زانو تا اسفل قدم بمالند
وبعد از آن رانها از بالا بزیر پس از آن دستها را بمرتبه که سرخ گردد جلد بعد از آن پشت وسینه را در رجوع باز پایها نمایند وبعد از آن
مالیدن روغنی که در قبض نبود وسرد نباشد مثل روغن زیت وکنجد وخیرو وگل وقسط در بدن مالند وشربت سکنجبین عسلی با دو درم تخم کرفس
وهمچنان آب عسل با یکدرم زوفا واگر آب خیر و لقند یا عسل با دیان که در جلاب آمیخته باشند دفع غشی کند واگر ضعف ظاهر گردد نان
با مثلث یا شراب گفته اند ممزوج نموده اگر ورم احشا نبود قی اگر با مسهل بوجود آید نفع کلی دارد نوع دهم در تپها که اندرون سرد باشد وبیرون
گرم یا بر عکس واین تپ بر سه قسم بود اول تپی که اندرون گرم بود وبیرون سرد واین حمی وقتیکه حرارت وحدت قوی بود دیا شد سواد زبان
وشدت عطش وعظم نبض ونفس واندوه وظاهر بدن بسیار سرد واین علامت بدست واگر نباشد تپ بدین مرتبه وحرارت در
باطن قوی نباشد وسرعت نبض ونفس کمتر بود در اکثر این تپ بلغمی بود علامت او آنکه تپ صفراوی بود ولزوم او بر طریقه غب علامت
آنکه از بلغم تپ عارض شود ماهیت بول وخام نبض بطی ومتفاوت وقسم دوم تپی که اندرون سرد بود وبیرون گرم وحدوث او از بلغم زجاجی
که در باطن عارض بود وعفونت وپراگنده شده از و بخاری گرم در ظاهر بدن ودر هر وقت احساس میکند ببرودی اندرون جهت آنکه
این خلط بغایت کیفیت گرفته بود وبدان عضو ساکن بود حالا برودت او معلوم میکند علامت او آنست که خارج بدن گرم بود
وباطن او سرد ونبض سریع نبود ونفس عظیم وتشنگی نباشد دنی باشد این حال اگر در آخر امراض که قوت ساقط شده قسم سوم تپی که حرارت وسردی
در ظاهر و باطن او معا بود وحدوث این تپ از بلغم عفن که از بخار او ظاهر وباطن گرم شده علامت او نبض بطی ومتفاوت وبول خام وشدت ظاهر وی
قوی تر باشد وگاهی از جهت غلظ ماده مستحیل بغب در بیع گردد وآن زمان خارج نشود واز تپ بلغمی وحدت نوبت او از چهار ساعت تا بیست وچهار
ساعت بود علاج سکنجبین عسلی هر روز هفت درم با آب گرم وبعد از دو ساعت شربت سکنجبین وشربت ماء الاصول شربت بزوری حب صبر بدین موجب
صبر دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطگی سه درم گلسرخ وانیسون وزعفران وکتیرا با مقل از هر یکدرم شربتی دو درم وحب غاریقون

یارج فائده دارد و قرص ورد تنقیح صبر قی به تخم ترب شبت و عسل و مسهل از پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و تربد و حقنه که مائل بحدت
و صفت مسهل که نافع است در حمیات بلغمی تربد درم صبر نیم درم غاریقون درم بشربت سکنجبین در سحر میل نمایند یا آب گرم و منزادارا رینت
معده را قوی وا ندیگلقند که در و مصطگی و انیسون باشد و تپی که از صفرا و غلیظه بود علاج مرکب از بلغم و صفرا نمایند از جنس حمیات تپ بلغمی نهاری
لیلی بود اما تپ نهاری آنست که نوبت او عارض میشود در روز و فتور او در شب و تپ لیلی بر عکس این تپ بود و هر دو بد است نهاری طول و
بود جهت آنکه او عارض میگردد در وقتی که مسام گشاده است تحلیل یافته بخارات و این دلیل بود بر کثرت ماده و بسیار است که منجر میشود به دق از جهت
الی و سقوط قوت و گرمی هوا در روز و غیره و تپ لیلی لیستنتج الی در هوا سرد شب موجب دق گفته اند علاج تپ بلغمی نمایند و گاهی حادث میگردد
تپ نهاری لیلی از بلغم زجاجی که پراگنده شده در بدن و لرزه ندارد و عفونت او کمتر بود علاج تلطیف تدبیر و منع از آنچه از و بلغم متولد میشود و تقلیل
حبب
و رفتن در وقت ناقص در حمام و استفراغ بلغم وادرار از تخم خیارین شربت بزوری عرق در حمام فائده دارد و اگر دیر مانده شود دوا حلتیت بر نیمرو
ند تپ ربع و خداوند تپ سرد داسود دارد خاصه که مدت دراز باشد و مضرت زهر بیتلا و کثر دم باز دارد و اخلاط آن حلتیت و فلفل و مرصافی و
فلفل و برگ سداب از هر یک برابر بگیرند و بر سه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی مثقالی یا دو درم از جهت مضرت زهر با شراب گرم یا
اصول اختیار نمایند پیش از لرزه بجا به پوشند و در جامه او را نگاه دارند تا بخواب رود و دوای حلتیت نفع دارد و در روغن قسط بمانند و بر بیخ آن
تب
دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید بدین تدبیرات امید است که لرزه تسکین یابد نوع یازدهم اندر تپ ربع دائره این تپ
وث گرد دا ز سودا عفن خارج و نوبت او اکثر اوقات بست و چهار ساعت بود و مدت را گذاشتن او چهل و هشت ساعت و در بول
بند
و اگر خطائی از طبیب واقع نشود و مخلوط نسازند مریض از چیزهائی مناسب امید است که در یکسال خلاصی یابد و وقتی که علاج چنانچه باید نما
دوازده سال میکشد و منتقل شود با ستسقاء و حمیات مرکب در تابستان بجهت آنکه ماده رقیق تحلیل یابد بعرق و استفراغات
ماده غلیظه بواسطه عفونت منتقل میگردد بربع و علامت او آنست که لسردی اندک ظاهر شود و پس از ان زیاده گردد و در محل انتها کم بود در
چنانچه در بلغمی میباشد یا زده او لرزه شدید تا غایتی که دندانها بر یکدیگر میخورد و در استخوان و مهرهای پشت و در وقت ابتدا حرارت
التهاب گرمی میشود از حرارت بلغمی زیاده شود و قوی بود و بیشتر از تپهای مزمن یا امراض سوداوی منبعث مائل بصلابت نه
در ابتدا سفید و بعد از ابتدا مسفون و در آخر سیاه رنگ از آنچه دلالت دارد برین حال عادت دارد و سن مزاج علیل ست و اکثر
بیشتر کسی را که مزاج او سرد و خشک بود در سن کهولت و در فصل خزان و در هوا سرد و خشک و اکثر از تناول غذا که از و سودا متولد
گرد گوشت اسپ و آهو و غیره و بسیار است که در تابستان تپ غب بود و چون خزان شود منجر بربع گردد و علامت نضج ماده
آنست که سرما و لرزه کمتر بود و اصناف طبیعی ربع پنج است صنف اول که حادث میگردد از عفونت سودا طبیعی علامت او
که مذکور شد صنف دوم که از احتراق خون بود علامت او غلبه دم و شیرینی دهان و سرخی بول و گرانی در تن صنف سوم تپ
از احتراق صفرا حادث میگردد علامت او قصر نوبت و بسیاری عطش و سرخی دهان و کثرت عرق و میل یابد شیار ترش و بعض
و تواتر و ابتدا القشعریره و سردی گوش میباشد یا التهاب و غضب و در اکثر حدوث این تپ عقب حمی صفراوی بود صنف چهارم

که از احتراق بلغم بود علامت او سفیدی بول و غلظت و سردی لمس گاهی بطوء نبض و بول سیاه که بسفیدی زند و قلت عطش و کثرت خواب
و بسیاری آب دهان و ضعف نبض حادث گردد و از سودای محترق علامت او بودن افکار ردی و خواب پریشان و وسواس و سرخی بول
مائل بسواد و کبودی و لاغری بدن و کمودت بول و کثرت شهوت علاج مشترک میان جمیع اصناف فصد بود مگر وقتیکه خون سرخ
شود و صاف که آن زمان گرفتن آن ضرر دارد و البته بگیرند و استفراغ ماده که تپ از و حادث شده شربت و جلاب و حقنه نرم و منع از
غذا و شرب آب سرد در روز نوبت و تکلیف تا نوبت و در غیر روز نوبت شوربا و گوشت خفیف یا اندک از گوشت تا سه روز در آب گرم نشستن
پیش از غذا هر روز نفع دارد و حمام که عرق نشود و بسیار گرم نبود فائده دارد باید که اندک زمانی توقف کند و راحت و آسایش
و غذای گرم و باعتدال که رطوبت او زیاده بود در وقتی پیش از نوبت و تپ ربع که حادث شود در تابستان بزودی زائل میگردد و آنچه
در خریف و زمستان عارض گردد مدت او دراز بود تدبیر لطیف نمایند دیگر تپ ربع که حادث از سودا و موی شود صواب آنست که در علاج
او فصد تا دو سوم فائده مند بود و بعد از فصد غذا گوشت مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در شوربا آن ماش مقشر و اگر او نخود نیم کوفته قنق و
آبکامه آب تمر هندی و آب انارین و مسهل بمطبوخ هلیله که در و بسفایج و افتیمون و غاریقون و پوست بادیان و کاسنی و عناب بود و شاهتره
بود لازم دارند در سائر ایام آب کاسنی یا شیره تخم او بشربت سکنجبین و اگر حرارت و التهاب بسیار بود آب هندوانه و از مبردات آنچه مناسب داند
و اگر ماده تپ غلیظ بود و زمان طویل شده در غیر روز نوبت پنجمثقال گلقند بشربت سکنجبین با آب گرم دهند و اگر علامات نضج ظاهر شود
اسهال بدین مطبوخ نمایند پوست هلیله پنجمثقال شاهتره سه مثقال عناب و آلو و سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی و کشوث و
پوست بیخ بادیان از هر یک دو درم بجوشانند صاف نموده در و مغز فلوس و ترنجبین از هر یک پانزده درم حل ساخته و بدین حب ایارج فیقرا
درم پوست هلیله و افسنتین از هر یک نیم درم محموده دانگی اصل این حب اختیار نمایند بعد از آن دارو را و سکنجبین افتیمونی اخراج سودا میکند
بی عنف دیگر تپ ربع از صفرای سوخته حادث میگردد مبالغه در تبرید و ترطیب نمایند و آب کشک جو و شیره خرفه و شیره تخم خیارین
و سکنجبین اختیار نمایند و در ابتدا طبع را بشربت بنفشه و بسفایج با آب جبین و شربت گل مکرر و خیار شنبر و امثال اینها نرم سازند و بعد
از گذشتن بیست روز چون وقت نضج ماده شده بمطبوخ هلیله که در و افتیمون و سنا مکی و تمر هندی شاهتره و بنفشه باشد مسهل نمایند
و غذا آب غوره سازند و در روز راحت اگر قوت ضعیف بود گوشت و حمام بعد از نضج فائده دارد دیگر تپ ربع دائره که از سودا و
بلغمی حادث شود هر روز ده درم جلنجبین عسل با آب کرفس یا آب بادیان و سکنجبین بزوری عسلی با آب گرم و طبیخ را با آب لبلاب یا بخیل مغز فلوس
و ترنجبین کوفته و ده درم قند با آب هلیله کابلی یا بوزیدان یا گلقند نرم سازند و بتدریج از تربد و بسفایج و زنجبیل اضافه نمایند تا در آخر غاریقون
آمیخته ادویه را قوی سازند و در روز نوبت میل نمایند به تخم ترب و شبت و نمک و عسل در ابتدا او ناقص و بعد از آن گلقند و در غذا
چقندر و اسفاناخ جهت تلیین بشوربای مرغ و کبک و آب بکار برند و اگر طبیعت نرم نبود در خمیر آش بود دهند یا نخود نیم کوفته و اگر بروغن جوز ده در
انتها در غذای لطیف بتدریج و طبیعت مریض هم بگذارند و چون نضج بکمال رسد مطبوخ یا حب افتیمون دهند و در روز دوم نوبت مسهل
اختیار نمایند و بعد از اسهال قرص گل زرشک و از جهت قوت جگر و قرص غافث از برای تقویت سپرز و اگر سرما قوی بود در وقت ابتدا

...نوبت زیره‌ دهن مریض آب گرم کرده بنفشه و بابونه و خیری و گل سرخ جوشانیده باشند گذارند و غذا نخود آب بگوشت کوفته و ماش مقشر و اگر اندک بود
...باید و اگر ضعف بود در روز راحت مرغ و تیهو و دارچینی و اگر مریض بدیر کشد و اثر نضج ظاهر بود معجون حلتیت که ورق سداب و فلفل و حلتیت
...را از هر یک ایارسیره زن عسل لباذند شربتی نیم مثقال تا درم بود در هر سه روز یکبار میل نمایند و جالینوس گفته که خلق بسیار دیدم که
...مسهل از ربع خلاص شدند و بعد از افسنتین و تریاق خورده و شیخ ابو علی فرموده که حلتیت و فلفل نافع اند و شراب ابیض رقیق که بود کهنه نباشد

...دیگر ربع دائره از سودا که از دردی خون حادث شده باشد علاج در ابتدا از تقلیل ماده بآب لبلاب فانیذ و گلقند و تلیین طبیعت
...مطبوخ هلیله زرد و سیاه بعد از نضج فصد باسلیق و تتی بر طعام نفع دارد و استفراغ بادویه قوی مثل افتیمون و بسفائج و غاریقون و
...سطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد نمایند و حقنه قوی فائده دارد و سزاوار آنست که در عقب یکدیگر اسهال نمایند چرا که خلط سوداوی
...ایک مسهل و دو مسهل دفع نمیشود لیس دفع او بمرات تواند و بعد از تسکین قشعریره و لرزه ادرار عرق مناسب آنست که اهتمام نمایند
...این تپ بتقویت کبد و سپرز در ابتدا از سکنجبین و در وسط علت بقرص از شک و غافث و اگر قوت ضعیف بود مرغ و تیهو و زرده
...تخم نیم بخت و ماهی رضراضی و اگر از علت بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت گوسفند و نیز غاله که دو ادویه گرم بود

...نوع دوازدهم در ربع دائم حدوث این تپ از سودا عفن که در داخل عروق بود علامت آن لزوم تپ با اشتداد ربعی و صعوبت
...اعراض در روز نوبت و اشتداد حرارت و انبوه و عدم نافض علاج فصد باسلیق و نضج بگلقند و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
...و حب افتیمون میل باعتدال در گرمی و سردی و سکنجبین آب کاسنی و آب بادیان و شربت سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت زائد بود
...باید بود و تشنگی غالب کشک جو و جلاب و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انار میخوش غذا انچه مذکور شده و اگر خلط نضج یافته مسهل قوی
...بقته در ابتدا لین و در آخر قوی علاج دائره نمایند و مبالغه در تسخین نمایند و تدبیر جلد در تپ ربع وقتیکه بحرارت و در تابستان بود و
...سزاوار آنست که ادویه گرم ندهند و اقتصار بر آب جبن که در و قند حل نموده باشند نمایند و مسهل از هلیله زرد و سیاه و افتیمون و غاریقون
...مثال این اختیار نمایند و ترطیب بدن از حمام که آب شیرین داشته باشد و غذا قلیه که در و اسفاناخ در آخر مرض و قی در روز نوبت
...سکنجبین و آب گرم و بعد از قی تقویت معده بگلقند لبشیر عود و شربت سیب معتدل نوع سیزدهم در تپهای خمس و سدس حدوث
...و این تپها از جنس ماده تپ ربع باشد اما کمتر غلیظ بود و مقدار او کمتر و اگر از سودای بلغمی حاصل شود علاج تپ بلغمی نمایند و چیزهای
...سهم دلیری کمتر باید نمود و مسهل نیز کمتر باید خورد دیگر آنکه نضج پدید آید مناسب حال مسهل دهند و شربت سکنجبین و اگر حرارت بسیار
...شیره تخم خرفه و گاهی گلقند فائده دارد و غذا نخود نیم کوفته از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان و شبت و بیخ از روز
...نوبت بید روز نخود آب و این حب لبباذند تربد درم غاریقون نیم مثقال محموده دانگی لاجورد نیم درم کتیرا نیم درم کوفته بیخته
...اختیار نمایند در صباح و بعد از آن آب گرم با جلاب از مطبوخ افتیمون میل نمایند و اهتمام بدفع سودا نمایند

...نوع چهاردهم در تپهای مختلف باید دانست که تپهای دو را آن معلوم نباشد و درهم آمیخته بود آنرا مرکب گویند و گاه
...باشد که دو تپ از پس دیگر آیند هنوز یک تپ برطرف نشده تپ دیگر آید طبیب را باید که نشان تپهای نیک ملاحظه نماید

تا بر حقیقت هر یک واقف گردد و اگر تپ بسبب ورم بعضی اعضا شده علاج ورم باید کرد و اگر از جهت بی ترتیبی علیل در خوردن و آشامیدن واقع گشته علاج اصلاح تدبیر و اگر کفایت نبود مسهل در روز یکه نوبت نبود و وقتیکه نوبت بود سکنجبین گلقند و منع از غذای در روز نوبت و اگر تپ از جهت احتراق اخلاط بود علاج استفراغ نمایند گاهی و بعضی اوقات سکنجبین و گلقند دهند و غذا و اشربه لطیف اختیار نمایند تا خلط محترق نگردد و چون زمان مرض طویل شود مسهل سودا و تدبیر تپ ربع نمایند و قرص غافث که بیماریهای سپرز و جگر و تپهای کهن را سود دارد بسازند صفت آن عصارهٔ غافث و افسنتین و صبر از هر یک پنج درم و شبت و هلیله سه درم زعفران و مصطکی و رب سوس از هر یک دو درم با آب کاسنی بسازند و قرصها کنند شربتی یکدرم با سکنجبین اختیار نمایند و در تپهای مرکب چون خمس و سدس و غیره اولی آن بود که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت با ندامهای اصلی نیاویزد و بدق نکشد و تا قوت بر جا بود و از درازی مدت بیمار نباید اندیشید و اگر حرارت قوی بود قرص کافور و لعاب تخم آبی و اسپغول و تخم خشخاش فائده دارد نوع پانزدهم در تپ وبائی یعنی فاسد شدن هوا باشد بفساد همچنانکه آب در ظرفی بماند و بر طبیعت او بگردد و عفونت پذیرد حال هوا بسبب آنکه در میان درختان و مغاکها دیر بماند بسبب بخارهای زمانی و خانهای بد متعفن شود علامات حدوث وبا بسیاری ستارها که دنبال کشیده باشد و در کانون اول و در کانون آخر باد صبا و جنوب بسیار آید هوا نمناک شود چنانچه مردم پندارند که باران شده و نباشد و بسیاری حشرات و ضفدع در زمین و قلت باران و کدورت هوا اگر روزی غبار بود و روزی بی غبار بود و دوام ابرهای روزهای گرم و شبها خنک و هوای روز تیره و دیگر گریختن موش و حیوانات که در زیر زمین پنهان باشند بر ظاهر زمین آیند و گذاشتن لقلق آشیان خود پیش از آنکه عادت غیبت اوست غائب شود و اکثر فساد هوا در تابستان و خزان شود و علامات وبا آنست که ظاهر بدن بسیار گرم نباشد و در باطن اندوه و سوزش عظیم و حرارت قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق نفس و بوی بد از دهان و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غثیان و سقوط شهوت و درد در سر معده و عظم طحال و سرفه و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تمدد در زیر شراسیف و بیخوابی و سستی بدن و صغر نبض و اشتداد در شب زیاده بود و براز بد بوی کفناک و مراری و صفراوی و سوداوی و عرق بوی ناک و بثرها در لب باقی اعضا مائل بسرخی یا اصفر و اگر علیل را شعور نباشد و قوت ساقط گردد و بجیزی میل نکند و غشی متواتر گردد دلیل موت بود علاج فصد نمایند اگر ضعف غالب نبود و اگر اخلاط بسیار بود اسهال آن خلط بدوای مناسب و شربتهای خنک مثل نارنج و لیمو و آب نارین غوره با قرص کافور و آب کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین تا عفونت را رقیق سازد و وا در ابول شود و آب سرد بسیار یکبار میل نمایند و بعد از آن اندک اندک هر زمان و مبالغه در تقویت دل و تخلخه و بویهای خوش و استنشاق گلاب هر لحظه فائده دارد و طلا بر سینه از صندل و کافور اندکی نمایند و موضع علیل باعتدال و در حوالی او ریاحین و برگ بید گذارند و در خانه و غیره گلاب و سرکه بپاشند و بخور از صندل و کافور و پوست انار و مورد و امثال اینها سازند و گاهی نمد در سرکه سیب و سردی اطراف و بیخوابی و اختلاط عقل و سینه مرتفع بیند باید که بپوشند بجامهٔ مناسب تا حرارت میل بخارج نماید و غذا عدس و اگر اندک بود شاید با غوره و چغندر و شیر بادام و یا مزوره سماق اگر طبیعت نرم بود و اگر قبض بود آب تمرهندی و آلو بخارا ترش سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ ترش سماق

یا آب غوره یا گوشت بریان کرده یا زردهٔ تخم مرغ یا شراب ابیض ممزوج بعرق کاسنی و بید مشک و گلاب و گاوزبان آنچه طبیب مصلحت
داند مناسب دل اند بدهد و وقتی که قوت علیل کم شود و میل بغذا باشد مبالغه بدو چیزی باید داد تا بسبب اکل بسیار خلاصی یابد و حرارت
یا بادیه تأثیر نکند و از غذاء غلیظ و کثیر المقدار و گرم و ماهی و شیر و شیرینی منع باید نمود و واجب است که بحمام در نیاید اما اگر هیچ بود مناسب
آنست که در بلدیکه در دو با بود در نیاید و احتراز از بوهای بد نماید و هوای خانه مبو بهای خوش طیب سازد و منع عفونت نماید بعود و عنبر و
مشک و کهدر و گلاب و ثبت و آبی در گلاب و سرکه و حلتیت حل نموده در خانه بپاشند و رطوبات غذا یا دوائی را بالقی و مسهل و فصد از بدن دفع
نمایند و تقلیل غذا و تدبیر مائل تخفیف از هر وجه و احتراز از ریاضت ها و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب و بیخ خنک ساخته و اگر از خون
بود که حرکتی باید فصد نمایند در حال و منزل را سرد دارند و از گوشت غلیظ از طیور و چهارپا احتراز نمایند و اقتصار بر گوشت مرغ و بزغاله
و تیهو و کبک و ترشیها نمایند و آنچه از و باخلاصی رسید بهتر تریاق کبیر و شرودلیطوس و تریاق اربعه پیش از زمان او مداومت نمایند و خوردن
... زینی بسیار که نفع کلی دارد و از یکی قدما حکایت کرده که از صبر دو جزو مر و زعفران از هر یک جزو در زمان وبا هر روز بمقدار دوازده جو با یک پیاله
شراب ممزوج ساخته اختیار نمودیم و از آن زحمت خلاص یافتم و بعضی از اطبا گفته اند که از صبر و زعفران مر اجزا برابر هر روز بمقدار یک درم مداومت
نمودیم فائده کلی دارد و اگر هوا در آخر تابستان بسیار گرم شود و خزان غایت خشکی و غبار و باران و سردی دیر تر بود سزاوار آنست که غذا مرطب
... ال کنند و خصوصاً اصحاب مزاج خشک اختیار نمایند و از تعب و روزه و گرسنگی و تشنگی حذر نمایند تا باران نازل گردد و هوا سرد گردد
... بیع شانزدهم در تب جدری که آبله و نغزکان میگویند و شورۀ صغار که بظاهر بدن در جمیع اعضا یا بعض پدید آید یا تب لازم و سبب
... حمی غلیان خون بود بر سبیل عفونت بجوشد بجوشیدن شیرۀ انگور و آنچه کف کند لطیف و لبسر آرد و آنچه ثقیل بود به ته نشیند و آنچه صاف رسیده باشد
میانه بماند و خون در تن مردم همچنین بجوشد و اخلاط بد که از خون حیض تولد کرده و بخارهای بد که از پس ولادت یا خون آمیخته
... شود و بسبب فصول خصوصاً در ربیع خون در بدن غلیان کند و مثل هوای متعفن و نشستن در منازل که کسی آنجا نغزکان
... برده یا هوا که بخار حرارت مجدد در بدن رسیده از تناول غذا اگرم تر و غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت و خرما و غیر آنها و بدترین اصناف
آنست که سیاه و کبود و بنفش صغار صلب سرخ در غایت تیرگی و تمام بدن گرفته و در میان او مثل نقطه سیاه رنگ بود و آنچه دیر بیرون آید
... زود در بدن و نحی متصل بود و بعضی دیگر بهترین اصناف آنکه نغزکان میگویند که زبور او صغیر و اندک سرخی داشته باشد و بمقدار
... کلان شود و گرد بود و دیر برآید و پوست او جدا شود و سفید او اندک و آسانی و بی کرب و اندک تب ظاهر گردد و از علامات نیک
آنست که تب در روز سوم تسکین یابد و علامت جدری تب مطبقه و امتلای عروق و درد پشت و بندها و خاریدن بینی و سرخی روی و
... گرانی بدن و اضطراب جستن و ضیق نفس و بحة الصوت و خشونت در حلق و شیرینی دهان و غلظ آب و می ترسیدن در خواب
... در سر و کرب در سینه و حلق و لرزیدن پایها علاج فصد نمایند و در وقت ظهور او تا سه روز اگر از دوازده سال گذشته
... بالغ نبود که حامله یا ضعیف بود و اگر صبی بود از یک سال باید که کم نبود و تخصیص تازه بود حجامت کنند و فصد حجامت
از بروز فائده دارد و اگر بروز نموده یا نشانه کرده فصد نکنند و شربت برنجوجب هند عناب ست عدد سپستان چهل عدد

گل نیلوفر مثقالی با تخم خیرو که بدل نیلوفر است دو مثقال بادیان نیم درم قند سی مثقال اگر تابستان بود با آب سرد اگر زمستان بود بیک قاشق شربت با هفت قاشق آب شیر گرم اختیار نمایند و بعد از فصد اگرچه غلیان خون را تسکین میدهد مثل عدس و کشک جو اگر اقلیم سوم و چهارم باشد والا اگر عدس میل نمایند و در عناب و سپستان از هر یک هفت عدد و اندازند چهار بادام شیرهٔ کشیده قوتق سازند و بعد از برآمدن که روی بخشکی نهد شربت سکنجبین دمانی و اگر قبض بود آب تمرهندی آلو بخارا لعبد دوازدهم و یازدهم قوتق سازند و در ابتدا آب تمرهندی و گلاب و شیرخشت دهند تا ماده کم شود و اگر تنقیه بدن اتفاق نشود مبالغه در تبرید نمایند و اگر نغزکان ظاهر گردد و دیر بر شود بجامه بپوشند و هوای خانه باعتدال آرند و آبگرم احیاناً دهند یا آب بادیان و آب کرفس یا آب عنب الثعلب دهند و غذا اختیار نمایند تا بزودی بروز کنند و اندکی زعفران با آب انجیر دهند ماده را بظاهر بدن می آرد و بروز میکند و انجیر نفع کلی دارد لک مغسول چهار درم عدس مقشر بمقدار کتیرا سه درم بیک کاسه آب گلاب بجوشانند و از آن آب صاف نموده بدهند و اگر هفت درم انجیر بود درم بادیان اضافه سازند بدین لک وغیره شاید و آبگرم در زیر مریض دارند بروز را نفع دارد و استعمال این تدابیر وقتی نمایند که ماده غلیظ و دیر بیرون می آید و نبض و نفس متغیر نباشد و غشی و حرارت بسیار و زبان سیاه نبود و آب سرد جرعه جرعه اگر دهند نغزکان و حصبه بروز میکند و عرق می آرد خصوصاً در وقت کرب اند و هوا را سرد سازند باستنشاق و سینهٔ مریض را کشانید و از صندل و گلاب اندک کافور و سرکه دو سه قطره لخلخه سازند و بر سینهٔ مریض چیزیکه سرد باشد طلا سازند و در آخر اگر شکم نرم بود شربت حب الآس و لعوق صمغ عربی و گل ارمنی فائده دارد و قرص طباشیر رب آبی و اگر سرفه بود شربت حب الآس و قرص طباشیر با سفوف طین غذا کرنج با قوتق سماق یا جاورس مقشر و سزاوار آنست که حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری چشم را با آب گشنیز تر یا آب کاسه و سماق که بگلاب بدو حل کرده یا کافور بگلاب با آب گشنیز تر با سرمه خصوصاً در روز اول اگر چکانند منع نغزکان از چشم میکند شیاف ابیض اگر بثور در چشم ظاهر شد شیر عورت سوده فائده دارد و حفظ بینی بگلاب و سرکه هر لحظه در و چکانند یا صندل شیاف مامیثا یا شیر عورت در بینی بمالند در داخل منخرین و حفظ حلق یا آنکه انار را با دانه بخایند و اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب بجوشانند بدان غرغره سازند و غرغره با آب انار و رب شاه توت فائده دارد و از آب سرد غرغره نیز فائده دارد و حفظ شش که آلت نفس است و ضیق نفس و سل و بثور وقتی که خشونتی بود عارض میشود بلعاب اسپغول و لعاب تخم آبی و قند و اندک روغن بادام یا بادام کوفته در دهان گیرند اگر نغزکان بیرون آید و آواز درشت و حرارت قوی نبود اندک مسکه دهند شاید و این لعوق فائده دارد مغز بادام سفید کرده یک جزو و مغز کدو دو جزو و قند یا نبات سه جزو و صمغ و کتیرا یک جزو با لعاب اسپغول لعوق سازند اگر طبع نرم بود و خون آید و پیچ قوی بود شربت انجبار و شربت حب الآس بصمغ عربی و گل ارمنی دهند و حفظ امعا آنست که قرص طباشیر و شربت حب الآس در رب آبی بر وقت دهند که نفع دارد و تدبیر مفاصل آنست که صندل و خیارین یا میثا و گل ارمنی اندک کافور و گل سرخ بگلاب و اندک سرکه آمیخته بر بندها مالند و اگر بر بندگاه خراجی بزرگ بر آید زود بشگافند تا ریم بیرون آید و بعد از آن تدبیر جراحت نمایند و اگر جدری تمام بیرون آید و پخته شود قوتق نمایند انچه بزرگ بود بسوزن طلا یا بسوزن سیمی بشگافند و آب آنرا به پنبه بگیرند و در تابستان گلسرخ

صندل و آتش لبوزند و در زمستان برگ سوسن و چوب گز و اگر دیر خشک میگردد نمک آب که در و اندک زعفران بود اگر گلاب و گل عدس
چوب گز و نمک بجوشانند و آب آن را بر و پاشند شاید که دود نمودن چوب گز نفع تمام دارد و آتش از چوب گز در مجلس دود
نمودن اولی بود و اگر موضع ریش بود گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و خون سیاوشان نرم کوفته بر آن موضع پاشند
اگر نغزکان بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ تازه و برنج و آرد جو بر و پاشند و اگر بر ریگ گرم خوابانند منفعت آن زود پدید
آید و گل سرشوی و برگ گل سرخ و سفیده و مردارسنگ و عدس نیم کوفته بر جراحت پاشند نفع تمام دارد و اگر اثر نغزکان باقی
ماند بیخ نی خشک و آرد باقلی و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو از هر یک مقدارے نرم کوفته بسفیده
تخم مرغ طلا سازند و هرگاه حرارت تب زائل گردد و بتمام بثور بر طرف شود شوربای مرغ دهند و پیش از ان البته گوشت
ندهند نوع هفتم هم در تب حصبه شیرهٔ سرخ رنگ و پراگنده در ابتدا مثل دانهٔ جاورس سر او در اندرون بود رنگ گزیدن کیک
دارد و ریم و چرک نگیرد و بخلاف نغزکان که آواز جلد بلند بوده شود و ریم گیرد و مادهٔ نغزکان خون که بسیار پر شده و گرم گشته و ماده
حصبه خون صفراوی که میل بخشکی دارد و تمرهای وی کوچک از پوست برداشته نشود و لیکن حصبه کشنده تر است جهت آنکه خون سیاه تر
لد کند و هر دو از جمله بیماریهای وبائی اند یعنی هرگاه در ولایتی افتد خلق بسیار بدان بیماری گرفتار گردند علامت او تهوع و کرب
تشنگی دهان و تشنگی و اضطراب اندوه و درد پشت و زانو و سر و گاهی حادث میگردد در میان حصبه و جدری چیزی و او را حیقا
نامند و او اسلم از هر دو بود در رنگ او سفید بود آنرا غسارک و خواسک گویند و حصبه که رنگ او سفید یا زرد و سرخ و متفرق و کم و
دور از یکدیگر است و سائر علامات نیک که نفس آرمیده و شعور بحال خود و میل بعد او ترا به نیست دلیل سلامت از مرض بود و بدترین
اصناف حصبه و نغزکان آنست که رنگ او سیاه و صلب و کبود و منقش باشد و اگر دیر بر دن آید و بدشواری نضج یابد و متواتر غشی و
بوده بود و قاتل باشند و آنچه دفعةً غائب شود بعد از غشی حادث گردد ردی بود علاج پیش از بروز تا سوم فصد اگر مانعی بود حجامت
کنند و شربت نارنج تا سوم نفع کلی دارد و اگر صفرا غالب بود چهار شربت از تمر هندی لبست و پنج مثقال و آلو بخارا سی عدد با آب آغشته
کنند و سیزده مثقال شیرخشت پنج قاشق گلاب حل نموده اول گلاب و شیرخشت اختیار نمایند و بعد از ان آب تمر هندی و آلو و آب
...ین و شیرخشت تا سوم روز فائده دارد و بعد سوم شربت عناب و نیلوفر بر نیمو حب عناب لبست عدد تخم خیر و دو درم گل نیلوفر
...الی تخم کاسنی نیمکوفته ده مثقال بادیان نیم درم و اگر حصبه دیر ظاهر میگردد و عرق نمی آید دو عدد انجیر سی عدد سپستان
با اجزا بجوشانند و سی مثقال تند چهار روز یک پیاله میل نمایند و چون تمام شود باز لبسازند تا دو از دهم و یا نزدهم بعد از ان
شربت لیمو و نارنج و شیرهٔ تخم کاسنی چهار عرق و انار رفائده دارد و اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش و اگر سرفه بسیار
شربت از عناب و سپستان و تخم خیرو و تخم ابی و اگر بلغم غالب بود بیخ سوسن و پر سیاوشان و انجیر اضافه نمایند و به نبات شیرین
کنند و اگر ماده حصبه صفرا صرف بود مبالغه در تبرید نکنند و قرص کافور ندهند بلکه طبیعت را یاری دهند که ماده را بظاهر
بر داند با شربه که مذکور شد و قتیکه تمام برون نماید شربتهاے سرد دهند بحسب حاجت رب و غذا آش عدس و اگر در اقلیم

سوم چهارم کشنیز در آب آن باشد مقشر کرده و اسفاناخ در همه وقت فائده دارد و اسهال در آخر حصبه خطر عظیم دارد و
اگر خون ظاهر گردد با عناب انجبار بجوشانند و اگر خون نبود شربت حب الآس چهار مثقال عناب بست عدد تخم خیرو مثقالی و بادیان
درم و قند چهل مثقال و غذا کرنج نخود یا اگر از آرد لیف داده و در آخر مرض فتق از زرک یا سماق و انار با دانه کوفته سازند اگر حرارت بسیار
بوده شیره خرفه و چهار تخم در شربت نفع دارد و اگر خون بینی روان شود تا خون صاف نشود نه بندند و هرگاه سبب ضعیف شود
باید بست که افراط موجب خطر است اندکی کافور با آب تخم کشنیز با آب برگ بید حل نموده در بینی چکانند امار و زانیم سوخته نرم کوفته
فتیله از پنبه بسرکه تر ساخته اندکی از و برده یا شیره در بینی گذارند و اگر فتیله در سیاهی آغشته بگرد آسیا آمیخته در بینی نهند خون را می بندد
و اگر اندک افیون بگلاب حل کرده در پیشانی مالند بعد از آن نشاسته بسرکه آمیخته بمالند خون را امید است که به بندد و گچ بسرکه
حل نموده آب برگ بید و آب کاهو و نشاسته بسرکه در پیشانی مالند و اگر قوت بود فصد باریک نمایند و اندک خون بر آرند تا خون
بجانب دیگر میل کند و حجامت فائده دارد و بستن پایها و دستها و سینه مایه در رفتن خون بینی را نفع دارد و آب یخ زیر زبان در دهان
گیرند و نیلوفر تراشیده در بینی گذارند و در شربت اطفال اگر آواز گرفته باشد لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول اگر ضم نمایند شاید و چون
تب سه روز مفارقت نماید اگر شوربای مرغ و اندکی از گوشت او میل نمایند و بعد از آن بحمام روند و چون اثر قوت ظاهر گردد
ملاحظه نمایند که نکس واقع نشود یعنی نکس باز آمدن بیماری بود و نکس از اصل بیماری بدتر بود جهت آنکه قوت ندارد که بیمار دوم بکشند
بدین سبب طبیب در علاج آن شتاب نکند تا حال قوت بیمار را بخوبی تحقیق نماید و علامت نکس خالی باشد که نشان دهد که اگر احتیاط نه کنند
مرض باز آید و آن دوازده حال است اول ضعیفی قوت دوم میل الطعام نابودن سوم گشتن در وقت برخاستن چهارم طعام ناگوار آیدن
در معده و تباه گشتن و سر و ندانه بپهلو باد گرفتن پنجم حوالی جگر و سپرز آماس گرفتن و تهیج در روی و پشت چشم پدید آمدن ششم
بیخوابی و خوش خفتن هفتم تشنگی با فراط هشتم آنکه تن قبول غذا نکند و بروی پدید نیاید نهم آنکه بحران بخراجی و ماند آن کرده باشند
و باز باندرون گردیده دهم اعراض در وقت نوبتهای بیماری گذشته قوی تر گردد یازدهم نبض هنوز سریع و متواتر باشد
دوازدهم بول از حال خود تغیر نکرده باشد و بسیاری بیماری ها بود که نکس نکند چون تبهای زمی و صرع و درد سر و تیم سر و درد
جگر و سپرز و گرده و نزله و ضیق نفس و درد چشم اما از نکس حصبه و جدری ملاحظه نماید که هلاک کننده باشد در بیشتر اوقات نوع ما سیجد هم
در تب مرکب و این تب بسیار بود و اکثر وقوع او از صفرا و بلغم بود و ترکیب او بر سه ضرب بود مرکب از غب دائره بلغمی دائم یا مرکب از غب نائبه بلغمی
دائره یا مرکب از غب دائم و بلغمی دائم و این تب متوسط بود میان مزمن و حاد و میکشد مدت طویل یا به ماه و بیشتر نمیگذارد علیل را که راحت
نماید و منجر میشود بدق علامت او آنست که مرکب از علامات تب صفراوی و بلغمی و اخص علامات آن بود روزی تب در غایت گرمی
بود و مدت او کوتاه بود و روز حرارت ساکن باشد و مدت او طویل و قشعریره مکرر واقع شود و گاهی بعضی از اعضا گرم گردد و قشعریره
باقی ماند و اطراف سرد باشد و وقتیکه معلوم نمایند تب مطبقه که در و نافض بود و عرق بود یا آنکه نافض بسیار بکثرت عرق آید دلالت میکند
در ترکیب همچنین هرگاه که در تب لرزه قوی باشد و مدت سرمای سخت دراز گردد و پایها و دستها سرد گردد دلیل تب مرکب بود و از نبض

علاج نمایند اگر عظیم و متواتر بود علامت او صفرا و اگر ابطی و نرم بود علامت او بلغم و از قی اگر بلغم بسیار آید علامت او و صفرا زیاده
دلیل او و علامت غلبه صفرا است که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و تشنگی بسیار رود قی تلخ و عرق زیاد یا لرزه و بول
ین بود و اگر ترکیب از بلغمی دائم و غب دائره بود علامت او دوام تب و خفت او در روز دیگر و عدم لرزه و حرارت اعضا
لم با سردی اطراف و اگر ترکیب از بلغم دائره و غب دائم بود لرزه او شدید نبود اندک قشعریره داند و اندک باشد و اگر ترکیب از
بت مواظبه و نائب بود و لرزه و دو هر روز باشد یک روزی قوی و روزی ضعیف یا قشعریره بود و شدید در اطراف و اگر ترکیب
غب دائم و مواظبه دائم باشد لرزه و قشعریره برابر نباشد علاج آنست که طبیب ملاحظه نماید علامت کدام تب قوی تر است
اج آن مشغول شود که قوی بود علاج آن نماید و اگر هر دو مساوی باشند اشربه مناسب آن هر دو سزاوار آنست که اهتمام نماید
مسهل اختیار نماید و قی فرمایند و شربت بزوری که ادرار آورد و عرق کند در آبی که در او بنفشه و گلسرخ و خیرو و بابونه جوشانده سر بخار آن
نهند یا آب گرم در زیر جامه گیرند تا عرق آید و مسهل قوی در ابتدا نه دهند بلکه بعد از نضج که بیم بود که منتقل شود به سرسام و در ابتدا مسهل خفیف
آب تمر هندی و آلو بخارا و ترنجبین و مغز فلوس و گلقند و گلاب با آب انار و شیر خشت حل ساخته در آب بادیان بعد از نضج مسهل قوی
دهد و قی در روز نوبت فائده دارد و در ابتدا حقنه لین نمایند و در روز نوبت ماش مقشر و نخود نیم کوفته و اسفاناخ آب انار اگر مدت او
طویل گردد اهتمام نمایند که قوت قوی گردد و بعد از اشربه لطیف و در روزی که نوبت از پانزدهم گذرد شوربای مرغ و گوشت او دهند
بادیان و مصطکی و سیب و آب کاسنی فتق سازند و از ادویه مفرد افسنتین فائده کلی دارد و اگر کوفته شربت بزوری اختیار نمایند شاید در
از هفتم ظهور نضج مسهل که هر دو خلط دفع نماید بر موجب ایارج فیقرا درم تخم حنظل نیم درم محموده ربع درم این یک شربت بود از
ت نفع دارد و قرص افسنتین و قرص غافث و قرص ورد ست خصوصاً اگر زمان مرض دراز کشد و تهیج ورم شود و صفت قرص
افسنتین رومی که سردی جگر و معده و سده آنها را و تب بلغمی و سده و سپرز و عسر البول را فائده دارد افسنتین رومی تخم کرفس و انیسون
اسارون مغز بادام از هر یک برابر نرم کوفته با آب قرص سازند هر یک مقدار درم تا مثقال یکی را بوقت حاجت میل نمایند سزاوار آنست
در این تب تقویت احشا نمایند چرا که بطول زمان مرض مریض ضعیف شده و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از وی فائده
در اوائل علت تا پانزدهم بر مزوره که از ماش مقشر و نخود و لبشیر که با دام پخته باشد اختصار نمایند و اگر اندک زعفران
نه نمایند در غذا اگر حرارت نبود و بعد از آن در روزی که نوبت بود گوشت مرغ تیهو در آب آن اگر او ماش مقشر یا نخود
ته فتق آب سکباج و آب انار یا گوشت مرغ بریان سازند و مریض را القرار نماید که براحت و آسایش باشد پس تقیکه تب زائل گردد
در حمام آید و گوشت مرغ و گوشت گوسفند بتدریج که غذا افساد نگردد و تب باز معاودت نماید و در علاج جانب مساوی
نمایند و چیزیکه گرم بود یا سرد میل نه کنند و سکنجبین یا دو شربت بزوری و شربت لیمو خوردن نفع دارد در غذا باید که
اسفاناخ و کدو اندازند و فتق ترش سازند اگرچه سرد و نازک اند اما چون در وی ترشی بود از عفونت دور بود و طبیب حاذق باید
مناسبت تب ملاحظه نماید و علاج بسائط یا مرکب نظر کند و بحسب تساوی هر مرض آنچه مناسب آن باشد از شربت غذا و مسهل

واقراص سفوف وحب ترتیب نموده دهد

فصل سوم در تب دق واین دو قسم است قسم اول تب دق حقیقی و آن چنان بود که حرارت غریبه اعضا اصلی خصوصاً دل چسپیده تا فانی سازد رطوبات بدن را و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات در رگها و همه تن پراگنده است و بر سان شبنم در عروق همه اعضا بمنزله روغن که در چراغدان بود مرتبهٔ دوم رطوبتی که باندامها آمیخته و سرشته شده بمنزله روغنی که در جرم فتیله باشد و مرتبهٔ سوم رطوبتی که که اندامهای اصلی بدان پیوستگی دارد و هرگاه این رطوبت نماند پیوستگی اندامها باطل شود و این رطوبت بمنزله روغنی که در جرم فتیله بود هرگاه رطوبت نخستین در تن کم شود خاصه از نواحی دل و همچنان باشد که روغن در چراغ کم شود بدین سبب تب دق تولد کند اگر مرتبهٔ اول بود علاج پذیرد و اگر در مرتبهٔ دوم بود قابل علاج نبود و این را ذبول گویند و در ابتدا و در وسط علاج می باید اما مرتبهٔ سوم را نیز ذبول گویند امکان علاج ندارد الا ماشاء الله الحی الذی لا یموت و اسباب سابقه و بادیه می باشد سابقه مثل تبهای محرق هرگاه مدتی برد حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضا جمله تاثیر کند و مثل ورم گرم که در سینه حادث میگردد در دل تاثیر کند مثل ترشطر الغب و قند دائم بود تب ورم و مثل حرارت معده و جگر و شش و گاهی بسبب اضطرار طبیب سقوط قوت و غشی بسیار ماء اللحم و دوا المسک و شراب مینهد و بسبب حرارت دل میشود و اسبابهای بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی بسیار و جوع خاصه در وقت شباب کسی مزاج او گرم بود و یبوست او غالب باشد و احوال این مرض در درجهٔ اول شناختن او صعب و علاج سهل بود و در درجهٔ دوم معرفت او سهل و علاج صعب علامات او تب لازم و حرارت و اندک قوی نباشد و در بیشتر اعراض نبود مثل تبها دیگر از عظم نفس و اندوه و خشکی دهان و لمس گرم نبود و مثل گرمی که در حمی عفن بود و در تب دق بلمس گرم نبود و چون دست بر وی گذارند بعد از ساعتی گرمی او ظاهر گردد و موضع عروق و شرائین در رگ گرمتر بود و این تب دائم بیک حال بود و چون غذا میل نمایند قوی تر گردد و این حال از دلائل قوی او بود و طبیب جاهل نه غذا نماید و نگذارد و بفراغت غذا خورد و بزودی هلاک گردد و علامت او از سه چیز باید جست از نبض که صلب و ضعیف و دقیق متواتر بر یک حال باشد و از بول که در و روغنی پدید آید هرگاه بحد ذبول رسد روغن بیشتر ظاهر بود در سوبی مثل صفائح سبوس پدید آید و از کیفیت حرارت که بیمار از تب خویش خبر ندارد و تب او همچون مزاج گشته باشد و هرگاه از مرتبهٔ اول درگذرد و بحد ذبول رسد چشمها غور شود و در نبض خشک پدید آید و صدغها در ته نشیند و پوست پیشانی کشیده گردد و رونق پوست برود و غبار بر روی ظاهر گردد و چشمها بچشم خواب آلوده ماند و ابروها میل بگرانی دارد و سر بینی سرد شود و گردن او باریک و حنجرهٔ او بر آید و بلند بود آواز او ضعیف و باریک ناخنهای برگشته و موی باشیدن گیرد و پوست و استخوان ماند و طبیعت او نرم گردد و موت نزدیک بود و بدین حال که رسد نیک شدن او محال بود مادام که بقیه از گوشت و خون نازکی و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده بود امید به شدن صلاح پذیر بود و علاج مرتبهٔ اول او تبرید و ترطیب باشد باشربه و اغذیه بارده مرطب مثل آب تخم جو و شربت عناب نیلوفر و شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین و کدو و ترهندوانه و شفتالو و زردآلو و قرص کافور و قرص طباشیر و اگر احتیاج بچیزی مرطب مسخن شود مثل شراب ماء اللحم که ترطیب قوی گفته اند و سر دار آن ست که چیزی سمن

بخته دهند و ترطیب و علاج این مرض آنست که چیزی سرد آمیخته نمایند که مناسب آنست که در سحر شیره تخم خرفه به عرق گاوزبان یکی با شربت مثل
یج یا سکنجبین قند یا نبات حل ساخته بقرص کافور یا آنچه قائم مقام او بود اختیار نمایند و در وقت طلوع آفتاب ماء الشعیر یا سرطان اگر مکروه
ید یا بگلاب یا با آب انار یا آب غوره سی مثقال و قند نیم درم سازند گرم یا سرد و هر کدام که میل داشته باشد و نیم چاشت لعاب اسبغول یا
ب تخم آبی بگلاب اگر ضعف معده نبود و از غضب و اندوه و جوع و تشنگی و از حرارت قوی و جمیع آنچه گرم و خشک بود اجتناب نمایند
به راحت و آسایش و سازهای دلفریب و نغمهای خوش الحان و جمیع آنچه بدن را تازه سازند و آب که در و خشخاش و عناب و روغن بادام
روغن گاو و بادرنگ و تره ها و بقول سرد فائده دارد و شیر نفع دارد و اگر از تبهای عفن چیزی همراه بود و از خوردن باقی گرمی و تری
بیع نشود بهترین چیزها شیر آدمی بود و پس شیر خر پس شیر بز که فی الحال به وشند بدهند و در شیر خر که شرط نگاهدارند آدلی
آن خر جوان بود از وقت زادن او چهار ماه گذشته باشد و علف از جو و کاه و برگ خرفه و لسان الحمل و کاسنی و خیار
رنگ و دو هر بامداد که دوشیده نزدیک بیمار آرند اگر در بو متغیر بود در قدحی پاکیزه اندر ظرفی نهند که پر از آب گرم و شیر در آن
دوشند و بدهند و شرط دادن آنست که در روز اول پانزده مثقال دهند و هر روز پانزده مثقال اضافه نمایند تا روز هفتم بعد
ت هر روز از آن پانزده مثقال کم سازند تا آخر پانزده مثقال بماند و در روزی که شیر داده باشند بعد از یک ساعت
ل او را ببینند اگر قوی تر شده و بطعام میل کرده شیر فاسد نشده و اگر ضعیف و صفیر شد شیر فاسد گشته دیگر نباید داد و هرگاه
اده باشند یا خواهند داد و در آن روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و اگر در بدن خلطی بود که مستعد عفونت بود برفق مسهل دهند
جب بنفشه و شربت بنفشه و آب تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت و یا مغز فلوس با آب آلو و آب انار و شیر خشت نفع دارد و
لید یکدرم کتیرا نرم کوفته بسی مثقال شیر آمیخته میل نمایند و اگر از شیر طبع نرم شود بدل شیر دوغ گاو که با آهن تف داده باشند
یا طباشیر و موضع اضطجاع را برگ یاسمین و فواکه خوشبوی معطر گردانند و لباسهای کتان بگلاب و صندل مطیب ساخته در
آب روان اختیار نمایند و در تابستان در غایت گرمی هر روز خرقه از کتان و گلاب و صندل و آب کشنیز تر و برگ خرفه تر گردانیده
ینه و کتف اندازند و چون خشک گردد تازه میکنند سه یا چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در زمستان هوای خانه
دل دارند و اگر خواب نرود شربت خشخاش کاهو اقند دهند و در بینی روغن بنفشه و بادام و نیلوفر و کدو و در آبزن نشانند که در آنجا
تر و جو نیم کوفته و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و خیر و جو جوشانیده باشند باید که آب نهایت معتدل و ملایم بود چنانچه عرق نیاید
دات حرارت نکند و گرنه آن بودی که بدن ضعیف را نشاید و آب سرد نشاندن نیکو علاجی بود آبزن زمستان گرم تر باید و
با اتمام بجای آید و از آن کام مجتز باشد و بعد از لحظه بیرون آورد و در روغن بادام و روغن کدو در اعضا بمالند و بعد از او
ستی غذا خورد مرغ و جوجه فربه یا ماهی که در آب جوش ما داشته باشد و بزغاله و بره جوشانیده و آب او ماش مقشر و ا
سفاناخ و قلیه کدو و قلیه خیار فائده دارد و از فواکه انار و سیب و خربزه دهند انار دانه و شفتالو و خیار و بادرنگ میل نمایند
یدار آنست که بزودی غذا دهند آنمقدار که سیر شوند دهند تا معده او ثقیل نگردد و موجب قوت تب نشود سرا او را

از هوا نگاهدارند تا زکام و نزله نشود و اگر طبیعت نرم شود در آب کشنک جو یا اگر او غیره چند قطعه آبی یا دانه چند حب الآس یا جاورس که در صمغ لغت داده تقی آب انار که با دام کوفته باشند نمایند و لعاب سبوس گوارش حب الرمان که در وی کرنا زرد طباشیر و حب الآس و اگر سرفه بود صمغ عربی و گل ارمنی و شاه بلوط بشربت حب الآس و اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج بترطیب و تبرید بسیار نیست وقتی که مرتبه ذبول و جفاف و زیادتی حرارت بود محتاج میشود از مشروبات سرد مثل آب جو لبلاب و مطبوخی که در وی خشخاش سیاه بود و آب کدو بشربت خشخاش و روغن مرطب مثل بنفشه و کدو و دیگر روز در آبزن نشانند و شیره بدن شسته و خوردن شیر تازه و شیره جو کوفته باشند پخته بروغن کدو و بادام و استنشاق کافور و صندل که در گلاب حل کرده باشند و خواب بر فرش که نزدیک آب بود و حفظ نمایند قوت او را چند روز بمانند یا آنکه طعام دهند از گوشت مرغ و کبک و تیهو بریان کرده یا کوفته و بره و شراب یا آب سیب آبی پاشیده نمایند و در شوربای این گوشت کبک یا از نان میده سازند و منع از طعام تا اشتها دارد نمایند و چند مرتبه طعام دهند آن مقدار که معده کوفت نیابد و این تدابیر وقتی نمایند که در مرتبه سوم رسیده باشد تا در موت او تاخیر شود قسم دوم دق شیخوخت و دق هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت برآن است که در ذیل دق جریان یافته مردم الصورت مدقوقان نمایند در روزگار پیری نارسیده حالهای پیری پدید آید استیلاء یبوست بود بر مزاج بی تب و حرارت و سبق یا زیادتی برودت یا ضعف بدن بود چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و از شرب آب سرد در غیر وقت یا در ضعف بدن تیج وقتیکه ریاضت کشیده و تردد کرده بدتر واقع شود و بسبب بخارات سرد که بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده و منجمد شده حرارت غریزی یا افراط استفراغات یا افراط در تبرید حمیات نموده و این علت وقتی که مستحکم شود ممکن نیست جبر او علامت او علامات ذبول و برودت لمس و صغر نبض و فتور قوت و تغیر البول در وقت و عدم اندوه و لاغری مثل حال مشایخ علاج ترطیب و تسمین بحمام و آبزن و حقنه نرم و تخم مرغ نیم پخته هر روز بعد از آن اندک شراب کهنه اند فائده دارد و ساعتی مکث نمایند پس از آن بحمام در آیند و چون بیرون آیند بعد یکساعت غذا اسفیداج که در و دارچینی و زنجبیل و خولنجان بگوشت کبوتر و بره و مرغ فربه پخته باشند و عسل نفع تمام دارد و اکثر اوقات اندکی اختیار نمایند در مربیات مثل اترج و آبی و سیب معاجین کبار مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک و لوقی شراز بیل نمایند و بخور از عود و عنبر سازند و در بدن روغن نرجس و قسط و امثال آن بمالند و اجتناب از جماع و آنچه جمیع رطوبت را تحلیل باید نمایند و این حقنه فائده دارد بگیرند سر بره و دست و پای او پاک کنند و بکوبند و یک مشت زمشک ده درم جو خشک هفت درم بابونه کوفته ده انجیر در کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده ده درم روغن گاو و هفت درم روغن کنجد سه روز هر بار هفت تا شیر گرم عمل کنند و بعد از حقنه اندامها بروغن لطیف چرب نمایند مثل روغن خیری و سوسن

باب دوم در اورام ظاهره و بثور و آنچه از جنس او بود مشتمل بر چند فصل ست

فصل اول در اورام و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این هفده نوع است نوع اول ورم فلغمونی و دم و غلظ او اجمان که حادث گردد از خون علامت انتفاخ و شدت حرارت و سرخی یا کدورت و تمدد و شدت درد و ضربان و عظم

تبعض حمرت بول علاج فصد کردن و در ابتدا الصندل سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی و ماميثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی جهت تقویت
عضو طلا کنند و اگر از این طلا درد زیاده شود در حال بردارند و این طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو و کشنیز و
خبازی طلا کنند و اگر به بینند آنچه که هست زیاده نمیشود طلا از آرد جو و آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون به بینند که کمتر
نمیشود از بابونه و اکلیل و کتان و تخم حلبه طلا سازند و در همه اوقات از احوال ادویه غافل نباید بود و در ابتدا ادویه مبرد و در انتها مرخی
محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر دانند که تحلیل نکرده و ماده جمع شده بگشوده و انجیر و بنفشه و امثال آن پخته نمایند و تدبیر
شکافتن مثل سرگین کبوتر و اشق و بابونه نمایند و مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه بعد از فصد اختیار نمایند نوع دوم دسقاقلوس
یونانی این را قروح خبیثه گویند ورم عظیم بود از خون غلیظ تا غایتی که میشود در عروق و شرائین و منع میکند از حرکت و منع حرارت
غریزی را و عضو را سیاه و فاسد میسازد و نواحی آن ملتهب بود و از جلد و علاج آن شگافتن است و قطع در رو بق جلد و فصادات
برابر بر و علاج استفراغ خون لشتر واسع بعد از آن آرد کرسنه و گل ارمنی و مازو و شب یمانی طلا سازند و شربت سکنجبین
امثال این ضماد که از آرد جو که بسیار نرم باشد و آب کشنیز تر گذارند و دوای عظیم بود و در منفعت منع کبودی و سیاهی میکند باید که استعمال
در ابتدا علت نکنند و هرگاه بنگرند ورم که کبود گردد و نباشد درد و حرارت و التهاب کم او بآب گرم سازند پس از آن طلا
[illegible] که مطبوخ نموده ورم گوشت مخلوط العسل حل ساخته باشند و اگر باکل نضج مده بود او را پخته سازند چنانچه شگافتند بر هم با غبیر
کرده و ورم او صلب بود نیک عمدن او مشکل بود و علاج آنست که گاهی طین بر و گذارند و گاهی محلل و اگر بینند که محلل صلبت میشود
بیند وقت طین نهند پس از آن اعاده محلل نمایند تا تمام برطرف شود نوع سوم حمره در باشرا آماسی بود سرخ زرد روی بپیشانی
و ثبت گردد و گاهی بود که بسیار بر آید و در اعضاء خارج و داخل اثر کنند و سبب او غلیان و گرمی خون بود و نبض عروق که بالا رود
اری علامت او سرخی شدید و درد و انتفاخ سر و ضربان علاج فصد قیفال و گرفتن خون آنقدر که بغشی رسد و اگر
[illegible] فصد حجامت بر پشت نمایند و آب انار یا نجیخ تش و شیر تخم خرفه و قرص طباشیر و غذا عدس مقشر یا ماش و کدو و اسفاناخ
روز دوم نگاه کنند اگر مرض در زیادتی و قوت بود از دست دیگر خون بگیرند و طبیعت را بآب فواکه و چهار شربت تلخیص بنفشه یرقان
سینه ضماد گذارند و در وقت اسهال صندلین و آب کشنیز تر یا آب کاهو یا آب عنب الثعلب اگر ضرورت بود و اندکی کافور بدهند آنچه
بند و گشادت جو با آگرد و ماش مقشر یا عدس و کشنیز خشک غذا سازند و عناب بی عدد بجوشانند و آب او با سکنجبین اختیار نمایند
و سبوس و روغن بادام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حمرت لسرخ بود میان عامه مشهور است که علامت سرخی
باشد اگر انگشت بر وی نهند زائل شود و بزودی باز سرخ گردد و در پوست بود و زیاده زرد نه باشد و از موضعی بموضع
بجای دیگر رود و ثقل و سوزش و التهاب و اندکی درد و نبض سریع و متواتر و بول احمر ناصع یا نارنجی این صنف بود
که حمرت خالص از صفرا محض بود علامت صفرت لون سریع بود با علامات که مذکور شده و صنف دوم غیر خالص بود
که با صفرا خون آمیخته باشد علامت او آنست که نبض سریع و عظیم و بول احمر کدر علاج آن استفراغ خون بسهل صفرا از چهار شربت

وآب انار ترش مطبوخ هلیله ومطبوخ مغز خلوش شربت بنفشه وعناب نارنج ولیمو وشربت آلو وآب کشکاب جو وآب کدو وبا سکنجبین یا با آب هندوانه
وشیره خرفه با سکنجبین ضماد از تراشه کدو وآب کاهو وخرفه وآب لسان الحمل وآب عنب الثعلب صندلین وفوفل وکشنیز تر وهرکه دراین ضعف
از حمرت محتاج محلل نبود وغذا آش مقشر وکدو واسفاناخ وروغن بادام وغیر خالص فصد اول ولبعد ازان مسهل صفرا واستعمال طلاء
رادع ومحلل بحسب حاجت نوع پنجم طاعون اصل او درلغت یونانیه طیعون بود بعربی طاعون نام گذاشته شیخ بوعلی میگوید که لفظی که ترجمه
او بعربی طاعون بود اطلاق میکنند نزد یونانیه بر هر ورم که حادث گردد در گوشت غددی که حس داشته باشد مثل سینه واصل
زبان وخصیه وانچه غیر حساس بود مثل پس گوشها وزیر بغل وکش رانها بعد ازان اطلاق میکنند بر هر ورم که قتال بود بثره صغیر مثل باقلی یا ورم
بزرگ سفید بقدار جوزی یا بزرگتر ازان حادث میشود باندو وبسیار بمرتبه که علیل گمان ببرد که پاره آتش است وگرداو سیاه
وکبود یا بنفش گمد بود واگر سرخ باشد بسلامت بود وحادث میگردد او را قی وخفقان وغشی وحدوث او از ماده سمی که فاسد
میسازد عضو او تغیر می دهد رنگ نواحی او را از کیفیت بد بدل میرسد از طریق شرائین وحادث میگردد قی وخفقان وغشی که در اکثر
امر کشنده بود واکثر در اعضای ضعیفه که عاجز از دفع او بود مثل کش ران وزیر بغل وپس گوش وبدترین وآنست که پس گوش وزیر بغل
بود وسزاوار آنست که فصد نکنند درین علت چنانچه بالسریع رفصد میکنند جهت آنکه زهر او در جمیع بدن پراگنده میگردد بلکه اهتمام تبرید دل و
تقویت بدفع کیفیت سمی فاسد واز طلاها که از نیلوفر وصندل وگلاب وکافور بر سینه گذارند واشربه از انار ترش وسیب آبی واترج وطبوب از
بنفشه ونیلوفر وگل وصندل وسیب آبی بنمایند وغذا ماسر ومغلظ خون مثل عدس مقشر وتیهو که با آب غوره ساخته بعد ازان در سرکه گذارند وسزاوار
آنست که بر موضع طلاء بارد گذارند ومناسب شگافتن آن بود وغسل نمایند با بگرم تا بسهولت خون بیرون آید هرگاه علیل در خانه
خواب درآید حوالی از یخ وبرف گذارند وبر موضع ورم انچه مانع برودت بود گذارند از طلا که پرسیاوشان وخطمی وبابونه وکلاه انگلک
طبیخ بابونه وشبت ساخته باشند وموضع تشرط را بدهان گرفته خون آن بر آلاند اندک گیرند نوع ششم در اورام مغابن وگاهی حادث میشود
اورام در مغابن مثل الطین ولیس این از جنس طاعون بلکه از جهت دفع اعضاء رئیسه قبول میکند این گوشت رخو غددی از جهت ضعف
ونحافت خود مواد را وگاهی بسبب قروح دیگر که بر اطراف بود دفع آید مواد بدین گوشت غددی حادث میگردد وبفارسی نام گذاشته اند
باغره علاج تنقیه بدن بفصد واسهال وضماد مرخی در ابتدا ورادع مناسب نیست وتقلیل غذا وتدبیر لطیف نوع هفتم در دمامیل وبثور بزرگ
صنوبری شکل سرخ رنگ اول ودر ابتدا درد عظیم دارد وبسبب او خون گرم نیز مخلوط برطوبت غلیظ فاسد که متولد شده از بدی هضم و
بسیاری غذا که مولد خون بود وعلاج فصد وقی واسهال اگر حدوث او در اطراف باشد از مسهل اولی بود وتقلیل غذا واگر ضرورت شود گوشت
بزغاله وتیهو با آب غوره وانار ومنع از گوشت وشیرینی وشرب شراب وخوردن سبزیات خصوصاً اگر ترش بود وگذاشتن از
چیزهای سرد ورادع مثل صندل وفوفل وبرگ خرفه وکاسنی واسپغول بگلاب از ابتدا تا سه روز اگر خواهند ماده او جمع نمایند وتسکین حدت
خون بهند اسپغول بسفیده تخم مرغ آمیخته بر وی گذارند هرگاه جمع گردد منضج از انجیر وعلک کوفته با تخم مرو بشیر وعسل یا خمیر آرد گندم باندک بوره
روغن کتان با تخم او مرهم سازند داروی دیگر موم روغن گاو وشیره انجیر تخم حلبه تخم کتان همه را بشیر جوشانیده مرهم سازند واگر رمل

سخت بود و دیر پخته میشود اول رگی که بدان پیوسته باشد خون آنرا بگیرند یا حجامت نمایند محجمه را بر دنبل گذارند و خون غلیظ بیرون
آورند و اگر دیر سر میدهد خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر بزرده تخم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در پختن دنبل احتیاج بگذاشتن ادویهٔ تند
میشود بجهت آنکه بزودی او را شکافند و گاهی که منفجر گشت مرهم که گوشت برویاند یا خشک دارد از کندر و انزروت و خون سیاوشان
و مردار سنگ برابر گیرند و بر وی پاشند و حمام فائده کلی دارد نوع هشتم در دبیله ورمی بود بزرگتر از دمل زنگ او شکل رنگ جلد بود و درد ندارد
بسبب عفونت یا چیزی که حدت داشته باشد بر وی گذارند سر بر آرد شکل او در اکثر اوقات بجهت آنکه از خلط غلیظ سرد حاصل شده
و قلت حرارت و سوء هضم و غذای بد بغیر ترتیب و ضعف حرارت غریزی علامت او آنست که چون دست و انگشت بر وی گذارند چون
ورمی که حرکت او را در بالای او بنظر گردد و خون او صلب بود علاج بعد از تنقیه بدن و تلطیف تدبیر ضماد از روغن گل و زیت و چربی بط و چربی گاو
نمایند و لعاب تخم کتان و تخم حلبه و لعاب خیرو و داخلیون نیز فائده دارد پس از آن بشگافند و بچند دفعه ریم آنرا بگیرند به پنبه کهنه تا پاک
شود بعد از آن مرهم نهند تا جراحت نیک گردد و اگر بعد از غذا از علاج تجدید در شکم نرمی ظاهر گردد در رب آبی و گل ارمنی و صمغ عربی
دهند و غذا آش سماق با دانه انار کوفته آنرا تتق سازند و بعضی از دبیلات شناخته میشود دبیله منکوسه که در عمق او جمع شده بعید
از جلد در اکثر اوقات قاتل بود و نضج نمیدارد و اگر بشگافند از وی چیزی بیرون نمی آید غیر خون مگر آنکه نشتر را باستخوان رسانند شاید
مده و ریم بیرون آید علاج مبالغه در نضج و تسکین و ضماد محلل و داخلیون دیگر گاهی عارض میگردد دبیله در باطن خاصه احشا علاج
تحلیل و تلطیف آنچه بادر النفع دارد مثل تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس و اقراص خفیف که الم او را کم سازد تخم مرو خبازی کتیرا
از هر یک جزء نرم کوفته بروغن بادام آمیخته شربتی صباح دو مثقال و شام نیز دو مثقال با آب طبخ شقاقل یا شیر خر بمقدار دو قاشق و اگر تب نبود
خواسته باشند که بزودی شکافته نمایند هر روز از صبر دو دانگ و زعفران دانگی با گلاب یا شراب میل نمایند بعد از آن که منفجر گشت این دوا را دهند
اسبغول پنج درم تخم مرو هفت درم تخم خیرو خبازی از هر یک چهار درم صمغ کتیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل ارمنی
دو درم همه را نرم کوفته بغیر اسبغول شربتی تا سه درم با آب سرد و اندک روغن گل یا روغن بادام اختیار نمایند در صباح و شام و
اگر دبیله در اسافل بود حقنه با لعاب کتیرا و یا صمغ عربی و زرده تخم مرغ و روغن گل نمایند و غذا بعد از انفجار شیره که از آرد برنج کشیده باشند
آرد برنج دو جزو نشاسته و آرد جو یک جزو و اندک سبوس نیز شیره کشیده پخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری صمغ عربی مخلوط نمایند شاید
نوع نهم در خراج از اورام حاره کثیر الحجم که در وی چرک و ریم جمع گردد و حدوث این خراج از ماده غلیظ که دفع نموده طبیعت بعضو منفذی
ندارد و در اجلد و گوشت و از آنچه در نواحی اوست فاسد و متعفن ساخته و در گرمی که در وست تا غایتی که چرک و مده را جمع میسازد
پس از آن نضج میدهد بعد از آن منفجر میشود علامت او اشتداد و تمدد و علامت نضج ماده سکون درد و در زیر انگشت لیست شدن
بقراط فرموده که هرگاه خراج صنوبری بود سر او باریک بود او مدور را و بصلاح نزدیکتر است زانکه منبسط باشد و بسیاری از بدن را
گیرد علاج در ابتدا فصد و اسهال و اگر در اطراف بود دلک بهتر از اسهال و مرهم از گل خیرو و بنفشه و تخم کتان و خمیر مایه و ملک یا انجیر گذارند و اگر
سر ندهد بشگافند و نشتر در زیر موضع او نازک و تنگتر شده زنند و چرک را بچند دفعه بگیرند و بعد از پاک شدن مرهم که جراحت

را اینکه باید گذارند نوع سوم دهم ورم به خون نام گذاشته اند او زیاده ورم سفید است که در وی درد و حرارت نبود از سیلان رطوبت رقیق حاصل
شود علامت او سفیدی رنگ و سستی مرتبه که اثر انگشت در وی ظاهر گردد و بسردی او و درد و تمدد ندارد و گرانی و ثقل آن ورم و بول
غلیظ و سفید و نبض انتشاری علاج اگر سبب فساد مزاج باشد اصلاح او و بعد از آن عضو را بروغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند
سبب ماده بلغم بود مسهل بلغم بعد از نضج ایارج یا صبر دهند بعد از آن شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و آب کاسنی و بادیان و شربت سکنجبین
بزوری و قرص لیمونیه و افسنتین و قرص لک و صفت قرص افسنتین تخم کشوث و تخم ترب از هر یک جزو افسنتین سه جزو و عصاره غافث
نیم جزو و لک مغسول جزو و نیم کوفته بعسل که با آب بادیان تر ساخته باشند قرص سازند شربتی دو درم با بست درم شربت سکنجبین
بزوری میل نمایند و دواء الکرکم را خاصیتی عجب است درین علت و برگ ترب یا سکنجبین و ماء الاصول فائده دارد و غذا نخود آب یا زیرباج
و طبخینه و گوشت کبک و عصافیر و گوشت صید بری سازند و اجتناب از لبنیات و چیزهای ترش نمایند و عضو را آبی که در وی برگ بابونه
و شبت و بابونه جوشانیده باشند با قدری سرکه پاره پشم بدو تر ساخته بر وی گذارند و به بندند محکم و آب که خاکستر گیرند با اندک از سرکه گذارند
و به بندند و نمک و زیت مالیدن فائده دارد و ضماد که از برگ خیار و برگ آس فائده دارد و صفت طلای دیگر صبر و مرداسنگ و اقاقیا و سعد
و شیاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر گیرند و کوفته بسرکه و آب کرنب قرص سازند وقت حاجت بگلاب یا آب کاسنی و اندک
سرکه حل نموده و اگر ورم در دست باشد و نسبت بپشم بود گلاب بمالند و اگر ورم در قضیب و خصیه بود ضماد برگ کرنب کنند و اضمده سازند در ختین آب سرد
نفع دارد کندر و سفیده و [illegible] بروغن بندند گاه فائده دارد نوع یازدهم ورم ریحی بعضی از وی آنست که بخاری شود مشابه تهیج و بعضی
از بخار ریحی حاصل گردد نام گذاشته اند نفخه علامت او آنست که باشد خفیف مثل مشکی که پر باد کرده باشند و چون انگشت برو
گذارند اندکی [illegible] رجوع کند و باقی نماند اثر او علاج از چیزهای بادناک اجتناب نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از آرد جو یا جاورس
و ارزن و خاکستر چوب رز که به آب سرد یا چوب گز با آب گرم ساخته باشند نمایند و آب گوشت غلیظ ضرر دارد و گلقند و گلاب شربت بزوری
فائده دارد نوع دوازدهم ورمی که حادث از صفرا و بلغم شود علامت او سرخی رنگ با سپیدی و اعتدال نبض در سرعت و بطو و اگر
صفرا غلبه شود نبض سریع گردد و اگر بلغم غالب بود نبض ساکن تر باشد علاج مسهل صفرا و بلغم مثل حب صبر و نقیع صبر و آب کاسنی و بعد از آن
شربت سکنجبین بزوری معتدل و غذا نخود آب یا زیرباج و از میوه های انار بخورند گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان و شربت
دینار نوع سیزدهم سلعه ورمی بود غلیظ از گوشت بلندتر بود و بگوشت نچسپیده و حرکت بجانب نماید در محل حرکت و در کلان
بودن از نخود تا مقدار خربزه گفته اند و مراد از کیسه بود که در گرد او در آمده و تولد او از بلغم غلیظ بود و اصناف او چهار است شحمیه و عسلیه
و آرد هالیه و شیرازیه یعنی بر شکل انواع این بود و شحمیه اصلب ترین اقسام است و احساس میکند صاحب او بالم اندکی در وقت مساس آن و آن سه
دیگر حس الم در دو چون دست بر آنها نهند نرم تر بود و علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بحب قوقایا و غاریقون و گذاشتن ضماد مقل و داخلیون
و اشقال آن [illegible] که خاص است بدین علت اشق را بسرکه حل ساخته ضماد نمایند یا خاکستر بیخ کرنب کوفته خمیر نموده بزیت آمیخته طلا
سازند و قدری مرهم اربعه که باسلیقون گویند [illegible] زفت [illegible] اجزا برابر گیرند و نرم کوفته مرهم گذارند و در ابتدا

اگر ورم عظیم گردد و یکی از دو کار باید کرد یا دوا گذارند که او را متعفن ساخته سر دهد مثل آنچه در دمل گذشت یا شق نمایند و بیرون آن در نمد برده که کیسه
ند و نوعی که او را تحمیه نیز نامند و به محلل متعفن کند او را آنچه بسازند فائده دارد علاج او آنست که او را بشکافند و بیرون آورند نوع چهارم
غدد و عقد غدد غیر طبیعی جسمی بود صلب که متولد شده از فضله غلیظه که منعقد شده بسبب برودت و فرق میان غدد و سلعه آنست
غدد زیاده شود و غلاف ندارد و صلب بود علاج ضماد بر اخلیون نمایند و قطعه از سرب بالای او محکم به بندند و بسیارست که تحلیل
یابد و میرود و یا نرم گشته نیک می گردد و علاج سلعه علاج نمایند و از اورام غدد نوعی است که نام گذاشته اند جبلا و او خاص
ن ابهام دست و در پس گوش میباشد علاج او مثل علاج سائر غدد نمایند و از آنچه مخصوص است بدو خاکستر حلزون است که با چربی
یک اشته باشد یا از خاکستر اسقو که بموم روغن که از روغن سوسن ساخته باشند طلا نمایند گاهی عارض شود بثور غددی خرد علاج او آن ست
بمالند یا قطع سرب بر بالای او به بندند یا بشگافند و آنچه فساد او بود بیرون نمایند و اما عقد میباشد ریخته و ظاهر میشود در
اضع که خالی بود از گوشت مثل پشت یا در پیشانی بر مثال بندق و جوز و خرما و غائب میشود هر گاه انگشت بر وی میگذارند و
رجوع میکند با الم میباشد اگر از ماده شور بورقی بود و بی الم میباشد اگر از بلغم خام حاصل شده و اگر بی الم بود علاج سهل است که
ند و بچوب بکوبند تا پهن گردد و بعد از آن ضماد از صبر و حضض و اقاقیا در پشم ها یی نمایند و بر بالای قطعه از سرب گذارند و محکم به بندند و اگر با
بود بموم روغن که از قلم گاو و روغن گل و موم ساخته باشند بمالند و آنچه در روغن بیخ سوسن بود و بیخ خیرو و اکلیل و بابونه و تخم کتان و کاجره
پخته و بغشته جوشانیده باشند بشویند و اگر این غدد عقد لحمی بود یعنی در تجاویف گوشت حادث شده در جمیع اعضا صلب
بود و وقتیکه دست بر وی گذارند تمام میگذارند تالیل نشد قیمه یعنی در صلابت محکم بود علاج آنست که او را بیرون آورند اگر در گوشت
اگر در غیر گوشت بود نرم سازند بضماد چه اگر از بریدن او از سه جهت وهم عظیم ست بعصب یا با ورده یا رگ شریان را آفت
رسد و گاهی منعقد میشود در اعصاب بجهت زحمت و الم که بدو میرسد و عقده مثل سلعه ظاهر گردد و فرق آنست که بجمیع جهات زائل
شود بلکه بجانب چپ و راست زائل میشود و علاج آنست که روغنها محلل چند روز بمالند و بعد از آن بحمام در آیند و او را بمالند تا
او تحلیل یابد و گاهی حادث میشود بجهت شق شدن عصب صلابت در اعضا علاج بر روغنها و شحمها و مغز قلم گاو بمالند و تالیل را
ست استفراغ سودا باید نمود و مازو و شب یمانی با تخم حنظل ضماد نمایند و خرنوب تر و برگ کرنب تر بالیدن سود دارد و هر روز بسبب گ
مالیدن فائده دارد و ضماد نیکی زنبخ سوده یا گوشت بکوبند و سه روز بسته گذارند پس بگشایند و اگر چیزی ماند باز ضماد گذارند
یازدهم در خنازیر این علت را بپارسی خوک غده خوانند از جهت کثرت عروض او خنازیر یا از آنکه در خوک بیشتر از سوء هضم و تخمه شود این
بود کوچک صلب بجای خود نجنبد و لیس و پیش نرود و هم رنگ تن بود و سلعه نیز همچنین بود اما سلعه از جای بجنبد و لیس رود و آنرا بدست تو انگر
نیز و اما خنازیر بود که بسیار باشد و گاهی یکی بود پس بسیار گردد و بیشتر این بر گردن و زیر بغل پدید آید و مردم کوتاه گردن بر آرند
را سخت و بزرگ بود و این بد بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ نمایند بقی و اسهال و تقلیل غذا و از ترشیها و در طعام خوردن
پرهیز کنند و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و از بسیار گفتن و آواز بلند کردن و از خشم و بالین بلند باید داشت و جهاکه اخراج

بلغم و سودا نماید حب خیزران و حب اصلی سو هند است صفت حب اصلی سنبل سلیخه و حب بلسان و اسارون و دارچینی و زعفران و قرنفل
و مصطکی از هر یک درم و صبر شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر یک پنج درم تربد هفت درم محموده چهار درم نمک هندی دو درم
حب سازند و شربتی دو درم تا سه درم صفت حب خیزران ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل درم و نیم انزروت
چهار درم تربد هشت درم جاوشیر مثقالی نوشادر درم محموده مثقال حب سازند بآب گندنا شربتی مثقالی تا یک مثقال و نیم چند نوبت
اختیار نمایند و ضماد محلل و مرهم داخلیون را خاصیت کلی ست در تحلیل او صفت آن بگیرند مردار سنگ سی مثقال نرم سوده
روغن زیت شش مثقال همه را بایله کنند و بآتش نرم بجوشانند و مردار سنگ بکفچه در میان روغن بجنبانند تا بگدازد و روغن سیاه گردد
پس شصت مثقال لعاب تخم کتان و حلبه مثقال لعاب اسپغول و سی مثقال لعاب تخم خطمی بیامیزند و بکفچه بزنند تا مخلوط شود و اگر بیخ سوسن
کبود و زفت برابر کوفته اضافه نمایند بر تحلیل قوی گردد و مرهم رسل نفع کلی دارد و اطریفل صغیر فائده دارد صفت آن
هلیله سیاه پانزده درم بلیله و آمله و تربد از هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج و اسطوخودوس و سنا و مکی از هر یک پنج درم و شیطرج
و زرنباد و غاریقون از هر یک سه درم انیسون و مصطکی و جوز بوا و قرنفل از هر یک درم نوشادر دو درم غدد گردن گوسفند خشک نموده پنج درم
بسرشند آن را حب سازند شربتی دو مثقالی تا سه مثقال و نیم بود و اگر هر روز پنج درم این غدد و نیم درم دارچینی با قند یا نبات انتخاب اختیار
نمایند نفع دارد و اگر از این داروها فائده نرسد ضمادهای منضج گذارند دارد که خنازیر را نرم کند بگیرند آرد باقلی و آرد جو و سیر بط
بروغن زیت بگدازند و داروها آهن آمیخته نمایند صفت ضماد منضج تخم کتان و تخم مرو بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب
بجوشانند و سرگین کبوتر بمقدار حاجت آمیخته طلا نمایند و بعضی از حکما گفته اند که از شاخ بز که ماش میگویند بگیرند و بسوزند
و یک هفته هر صباح دو درم بدهند این علت بر دو نوعی از خنازیر منبسط میباشد که از جلد بسیار بلند میشود و جراحت میگردد بصورت
انجیر خام هرگاه لنگا نند و این بدترین اقسام خنازیر ست علاج او آنست که لنگا نند و احتیاط باید کرد تا رگها و عصبها
که نزدیک اوست بریده نشود و بعد از آن مرهم را غ نمایند و ماده او را بیرون آورند در کتب آورده اند که یکی خنازیر را
لنگانید و شاخی از عصب برید و آواز صاحب علت باطل گشت و صواب آنست که هرگاه لنگا نند از جانب سلیمتر را لنگا نند و باقی
را بداروها پاک سازند و مرهم زنگار فائده دارد صفت آن زنگار دو درم علک و موم از هر یک پنج درم روغن زیت بست مثقال
مرهم سازند چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین مرهم پنج درم راتیانج زیاده کنند و بعضی خنازیر میباشد که ماده سرطان بود
داروهای گرم در علاج او بکار برند یا روغن گل بیامیزند و اگر در وی حرارتی بود ضماد از آرد گندم و آب کشنیز باید ساخت و هر یک جزو
حضض جزو نرم کوفته بآب کشنیز تر طلا سازند نوع شانزدهم در درم صلب که نام نهاده اند سقیروس میباشد عدیم الحس
آن نیک میشود و قلیل الحس بود و اکثر بدشواری نیک میشود و منقسم میشود بچند صنف صنف اول که از مره سودا بود علامت او آنست
که صلب بود و چون دست بر وگذارند سرد حس در و نبود و گاهی با درد و حس و گاهی رخوه رقیق و کبود بود علاج اسهال سودا
بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و پرهیز از آنچه سودا از و متولد شود مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و نمک شور و کرنب

مثل انیسون و ملینات محلل گذارند مثل داخلیون و اشق بمقل و چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و غیره و روغنها و لعابها و ضماد محلل جهت ورم
صلب مقل یا زرد و اشق اجزا برابر بکوبند با روغن سوسن یا روغن بابونه و مثل او و بلعاب حلبه و تخم کتان یا انجیر زرد کوفته طلا سازند صنف
دوم ورم که از بلغم حادث میگردد علامت او بیاض لون و سردی ملمس و صلابت اندکی و اکثر بعقب او رام گرم که طلاهای قابض برو گذارند عارض
میشود علاج استفراغ بلغم بقی و اسهال بعد از آن طلاهای گرم محلل نرم کنند صنف سوم که از سودا و بلغم ورم ظاهر گردد علامت او ترکیب
... علاج هر دو قسم نمایند از مسهل و حسب طلا نوع هفتم ورم در دی که معروف بود بسرطان نام گذاشته اند بدین اسم جهت آنکه ماده او
سودا باشد که در عضو ریخته بعضی موجب ورم گشته و بعضی نفخ در رگها مثل پای سرطان حادث گشته و تولد او از سودای سوخته و لون اول
یک حال ظاهر گردد بعد از آن قوی گردد علامت او آنست که در ابتدا ورم او مثل بادام یا خرد تر بود بعد از آن زیاده شود یا صلابت
شدید گیرد و کبود اندک حرارتی محسوس شود و چون بگیرند رگها و کبود و سرخ شبیه پای سرطانی حدوث او در عورات در سینه و رحم بود
و در مردان بپای و روده و حلیل و روی و بعضی از و درد شدید پیدا شود بعضی ساکن و بعضی جراحت و بعضی غیر جراحت و آنچه بجراحت بود
ماده او سودا و صفرا بود و آنچه جراحت نشود ماده او بلغم و سودا باشد علامت جراحت او آنست که سیاه بود قرحه او و لب جراحت غلیظ
سرخ یا کبود گشته یا بیرون زرد آب به بوی ازو میرود و دریدست که هیچ زیرکی او نباید داشت مقصود از معالجه او سه غرض بود یکی آنکه زیاده نشود
... جراحت مداوات قروح این اعراض استفراغ سودا از فصد اکحل باسلیق و اسهال بمطبوخ افتیمون یا آب پنیر خام میشود و چند نوبت تکرار نماید
مسهل تا بدن پاک شود و آنچه تسکین جراحت کند و منع تولد سودا نماید مثل کشک جو و شیره خرفه و آب خیارین و گوشت مرغ و بزغاله جهت آنکه
... تحقیق پیدا شود فائده دارد و دوا جزای علاج بدانچه ماده را بر گرداند مثل عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو کنج نمایند و استعمال نکنند ادویه
... در وحدت بود چرا که ورم را بحرکت می آرد واجب است که معالجه بمرهم مرکب کنند صفت آن اسفیداج رصاص و توتیای مغسول و سنگ
... سی از یک سه جزو و شادنج مغسول و آب لسان الحمل از هر یکی دو جزو نشاسته صمغ عربی از هر یک سه جزو همه را کوفته بیخته بموم
روغن گل مرهم سازند و طلا نمایند حوالی ورم را بگل ارمنی کوفته با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر بمالند و این ورم را اگر در ابتدای علاج نمایند
امکان دارد و اگر دیر مانده شود عظیم گردد و نیک شدن او مشکل است و حفظ نمایند تا جراحت نشود و اگر جراحت گردد علاج قبول
... طلا نافع از جهت حرارت و غیر جراحت سفیداج سرب با تخم خرفه یا آب کاهو یا لعاب اسبغول در روغن گل طلا نمایند و توتیا و اسفیداج
سرب از هر یک ... گل مختوم و اقاقیا صبر از هر یکی درم و نیم درم نرم کوفته بروغن گل طلا سازند و اگر جراحت نبود و اگر جراحت بود خشک پاشند و حوالی
... ابدین ادویه در روغن گل طلا نمایند و شقاق رحم و مقعد که با حرارت بود اسفیداج سرب با تخم خرفه و آب کاهو و لعاب اسبغول یا روغن گل
طلا نمایند اما سرطان که در باطن بود علاج نکنند مگر باصلاح غذا با آب کشک جو و شیره خرفه و امثال اینها

... دوم در عرق مدنی و حکه و جرب و بثور و غیره مشتمل بر بیست و چهار نوع است نوع اول در عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود
... بدن بثره و نفخ میگردد و آبله میشود و نون و سوراخ میشود و از و بیرون می آید چیزی شبیه برگ رنگ او سرخ مائل بسودا بباریکی سوزن
... طول بمقدار شبر یا بیشتر تمام بیرون آید و بسیار است که حرکت او مثل حرکت کرم در زیر جلد بود و سبب او فضول ردی که از خون گرم سودا

یا بلغم سوخته حاصل شده در عروق و گوشت و حرارت مفرط بران سوخته و خشک نموده منعقد گشته در صورت رگی در اندرون عروق بود و اکثر این
علت در پا و زیر ناف تا قدم شود و در بلاد گرم و خشک از کثرت تعب خصوصاً کسانی را که معتاد نبوده باشند و بیشتر از خوردن شیرینی مثل حلوا
و غذا که نیک هضم نشده حاصل میگردد و منسوب بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از جهت کثرت حدوث او در آن منع علاج تنقیه بدن
از فضول ردی بفصد باسلیق و صافن و از جانب مخالف و اسهال بحب قوقایا و طبیخ افتیمون و طبیخ هلیله و اطریفل صغیر که در و سنا مکی آمیخته باشد
شاهتره و ترطیب بدن باغذیه رطب و حمام و مالیدن روغن گل و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و نوالکونمک شور لیس چون تنکه ظاهر شود نقشه طلا ئین طبیعت
دکشکی جو فائده دارد و مداومت نمایند طلا نمایند بموضع او را بآب گشنیز و خرفه و غیره با صندلین و کافور و اسبغول و گلاب و نیز ضمادی نیکو
فائده کلی دارد خصوصاً اگر از تخم مرو چیزی آمیخته نمایند و آنچه تجربه شده آنست که اسپغول را لعاب کرده گلاب بجوشانند یا تخم مرو را د
موضع برد عنکل چرب سازند بعد از آن بر آن موضع گذارند و اگر التهاب در موضعی که بیرون آمده رشته مسهل از نقیع صبر تا بکاسنی چند روز
اختیار نمایند تا نفع ظاهر گردد و موضع را بآب کاسنی و صبر بمالند و چون ظاهر شود روز اول نیم درم صبر بآب کاسنی و قند و روز
دوم یکدرم و سیوم روز یکدرم و نیم اگر بر نگردد و اجرا کنند بیرون آمدن سزاوار آنست که بپیچند او را بپاره و سرب بمقدار یکدم تا بگرانی
ثقل خود رشته را بکشد و ملاحظه نمایند که پاره نشود که اگر منقطع گردد ورم بدر و متعفن و قروح با درد و الم میشود و اگر رشته دراز گردد پاره از
قطع نمایند و باقی را بر قطع سرب بپیچند و حوالی آن را باسپغول و روغن بادام ضماد نمایند و در ابتدا بعد از فصد علق حینی زلو بر موضع الم گذارند
تا ماده را کم سازد و از آنچه بخاصیت در منع تولد او فائده دارد این معجون است هلیله کابلی و آمله و تربد و زنجبیل و فلفل از هر یک برابر
بگیرند نرم کوفته بیخته به روغن گاو بیالایند و با قند معجون سازند شربتی دو درم اختیار نمایند و بست روز گفته اند باد و این علت را استاصل
و برطرف سازد نوع دوم در جرب و حکه و این بثوری بود صغیر در ابتدا سرخ و خارش بشدید اکثر در دستها عارض گردد و در سائر جسد میشود
و سبب حدوث او فساد خون بود بمخالطه صفرا و سودا سوخته یا بلغم شور که آمیخته باشد بخون و سبب فساد خون احتراق او و بسیار خوردن ادویه گرم و
چیزهای شور و شیرین و شراب کهنه فاسد بسیار زده خون اندر عروق باریک قبول میکند جلد از جهت ضعف بتخصیص میان انگشتان لیس حارش
میگردد و جرب دو نوع است تر و خشک تر آنست که از و زرد آب و چرک بر آید و گاهی از و خون سیاه میرود و گاهی حیوانی مثل صئبان متولد میشود
و بثور او مختلف میباشد اگر صفرا غالب بود در رنگ او زرد و حکه و درد میدارد و اگر سودا غالب باشد در رنگ او سیاه باشد و گرده و دیر نیک
شود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ میباشد و سیلان رطوبت از و ظاهر میگردد و سبب جرب خشک غلظ ماده بود و سبب جرب تر ضد آن باشد
علاج اگر قریب فصد و اگر صفرا غالب بود مسهل مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیار شنبر و اگر بدان کفایت نکند حب صبر اختیار
نمایند و چهار شربت فائده دارد و سفوف هلیله و حب بنفشه و نقیع صبر و حب صبر یکدرم تا یکمثقال در آب کشنیز یکشبانه روز بنهاد لا
بجوزند و سه روز دیگر آسایش نمایند یا نه درم تا نه مثقال خورده شود حکه کهن را استاصل کند و غذا کشک جو و قلیه اسفاناخ و شوربای مرغ
فربه و اسفیدباج که در و دارو ی گرم نباشد و وقت آب تمر هندی و آب غوره و آب سیب و نقوع دارد و اجتناب از غذای شور و ادویه گرم نمایند و در
و کرنب باد نجان و نمک شور و گوشت و جماع نیز مضر دارد و بعد تنقیه بدن طلا یکین که در و جلا بود مثل آب چقندر و آب خبازی و

و آب لیمو و سبوس گندم بسرکه تر ساخته و آرد باقلی و میان خربزه و آب انار میخوش در حمام بعد از عرق مالیدن و اگر قوی تر خواهند آب
کرفس بسرکه و روغن گل بمالند و اگر سودا غالب بود فصد نمایند و بعد از تنقیه مطبوخ افتیمون با هلیله مطبوخ شاهتره و پوست هلیله و حب
صبر کهنه و افتیمون و هلیله و اسطوخودوس و تربد و بسفایج اضافه نموده میل نمایند و صبر و غاریقون هر چند روز حب نموده باندک شاهتره
و پوست هلیله اختیار نمایند تا رو بخشکی آرد و آب جبن و صبر جرب کهنه را فائده دارد و آب کاسنی و آب بادیان نفع تمام دارد و طلاء نافع کندش دو درم
زراوند طویل و مرداسنج چهار درم خبث نقره هفت درم زرد چوب سه درم سیماب کشته دو درم ادویه را کوفته بسرکه و روغن آمیخته نموده در آفتاب یا
نزدیک آتش بمالند که استفراغ بسیار نماید و تسکین می یابد آخر روز شیرهٔ سبوس گندم با آب بسیار بجوشانند و بقند شیرین نموده اختیار نمایند
و غذا آش سماق و آش غوره و لیمو و درپواج و انار بیت قلیه ساز نمود و دفع ترش نفع کلی دارد و روغن نارنج و روغن بوره و روغن گوگرد
فارسی روغن گندم در مالیدن فائده تمام دارد و علک الانباط با آب جبن و سرکه حل ساخته بمالند و اگر غالب بلغم بود مسهل از تربد و شحم حنظل اضافه سازند
و ادویه مجففه محلل بلغم انیست تخم حلبه و تخم حنظل در آب بجوشانند و آب آن طلا نمایند و آرد عدس و گلسرخ بسرکه و روغن گل طلا سازند دیگر جرب خشک
علاج او مشکل تر بود علاج او آنست که اول غذاها اشربه و اغذیه که در رطوبت بود و حمام آب شیرین نمایند شوربای کهنه و روغن بادام گاهی
جهت تر کنند یک پیاله کدو و چهار تا شش روغن کنجد یا مقدار آن سکنجبین بیمه روز اختیار نمایند تا جرب خشک ظاهر گردد بعد از آن فصد نمایند مسهل فائده مند
است و هرگاه علامات جرب ظاهر گردد فصد اکحل یا باسلیق نمایند و خون سوخته دفع نمایند بعد از یک هفته شربت شاهتره و هلیله چهار قیراط فائده دارد
و بعد از آن باین طلا جرب خشک مجرب است عروق و بوره و نمک و گندنا و قسط از کندش از هر یک درم و سائله مقدار مجموع نرم کوفته بروغن گل آمیخته
نموده در بدن بمالند بعد از آن بآب گرم بشویند و روغن گل کافور در بدن بمالند دیگر حکه در جلد بدن بغیر جرب پیدا شد سبب بخارات تیز با اخلاط حاد
است اندکی که موجب حکه میگردد علاج فصد و اسهال خلط سوخته بآب جبن و مداومت حمام بآب عذب و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه با اندک
آب کرفس و حمام و از برای حکه شدید خشخاش نرم کوفته بسرکه مخلوط نموده در بدن بمالند و از جماع منع نمایند چرا که بسبب حرکت جماع مواد بسطح
جلد می آید و موجب حکه می شود و از بدن بیرون میگردد و از آن جهت مبالغه در مالیدن بدن و غسل جنابت نمایند دیگر حکه گاهی عارض میگردد مشایخ
را جهت ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور و سبب سوء هضم و ضعف قوی بود و از تحلیل بخارات که در زیر جلد محتبس شده و دیر
دفع شود علاج اصلاح غذا و مداومت حمام و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه و اگر خارش در خصیه عارض گردد طلا از اقاقیا و مامیثا از
هر یک جزو صبر نصف جزو و نوشادر ربع جزو و نشاسته برابر مجموع بروغن گل و سرکه آمیخته بمالند دیگر حکه در انگشتان عارض میگردد و بروغن گل و
لیمو و آب گرم فرفیون طلا نمایند و در آب چغندر پخته گذارند اگر در بدن بود غیر از طلا نمایند بعده تخم حنظل در آب پخته درم صندل سرخ دو درم سنگ ... درم
درم کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بمالند دیگر حکه که در دبر و قبل یعنی پیش و پس میشود و شبها ... داده و قطران از زیر یک مقدار دو درم
زرخرفه با نیم درم با عسل آمیخته دارند و بمالند و حلبه و تخم کتان با عسل بجوشانند لزوجه و آب آن را بمالند دیگر حکه و جرب بثور که
حادث گردد باطفال علاج آنست که اگر صبی شیر خوار باشد تحلیل نمایند و بابونه و گلسرخ و بنفشه و نیلوفر و حبه مقشر کوفته جوشانیده
شده و روغن نزدیک سازند و شیر دهنده را مطبوخ هلیله و شاهتره دهند و شربت سکنجبین بلیمو افزایند و از جماع منع نمایند و از غذاهای بادی زود ...

واگر دوازده ساله شود فصد کنند و مسهل هلیله و خیار شنبر با آب بادیان و شیرهٔ خرفه فائده دارد نوع سوم در شری یعنی سرخی و آنرا بپارسی دیری کی
لیکن گویند بثرها باشند بعضی خرد و بعضی بزرگ سرخ بیرون مراورا پدید شود مایل بسبزی با خارش و کرب و حدت میگردد دفعةً در اکثر اوقات گاهی از رطوبت ظاهر
میشود از خون میباشد علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با حرارت و زود ظاهر گردد و در روز بیشتر بود و حکه و انتفاخ او در وقت
ارتفاع آفتاب علاج فصد کنند در وقت مهلتی که در میان او میباشد و تلیین طبیعت بآب تمرهندی و آلو بخارا و کشته و زرد آلو در
وقت ظهور آن آب گرم بر بدن ریزند و سرکه با آب غوره بروغن گل در رو مالند و گلاب آب کرفس و روغن گل طلا سازند و اگر ساکن نگردد باز فصد
کنند بقدر قوت و بعد از آن مسهل هلیله زرد و حب صبر و حب ایارج و اگر حرارت عظیم بود آب انار میخوش با دوغ ترش بقرص کافور یا شیره خرفه
و شربت سکنجبین یا اسبغول و طلا از آب عنب الثعلب و کشنیز و آرد جو اندکی نمایند و بزر البوس و خربزه و تخم او نرم کوفته بمالند و غذا ماش
مقشر و عدس اندک اگر آب تمر هندی و از میوه‌های هندوانه و آب انار میخوش دیگر از بلغم میباشد علامت او آنست که میل بسفیدی
دارد و هیجان او بشب بیشتر بود علاج مطبوخ هلیله که مقوی و تبرید بود و اخراج اندک خون بفصد و اسهال بحب ایارج فیقرا که در و
غاریقون و افتیمون و شحم حنظل و نمک هندی باشد و اگر بدین نیک نشود تنقیه صبر بآب کاسنی و آب بادیان هر روز صباح بمثقال
گلقند با ده درم شربت سکنجبین یا اندک انیسون آمیخته نمایند یا از کبابه جزو از قند دو جزو سه درم سفوف سازند چند روز حمام نفع
دارد و آرد جو و آب کرفس مع سکنجبین بر بدن مالند و غذا قلیه و مطبخه سازند نوع چهارم در خفیف و این بثور صغیر بود مثل ذره با حکه
بسیار در جلد ظاهر گردد و اکثر در بلاد گرم معهود است که عرق بسیار کنند و کمتر شویند وقتیکه هوای گرم یا سرد به بروز رسد میشود و سبب او
رطوبات رقیق و بخارات گرم غلیظ است که حادث میگردد و از و بثره با خشونت در جلد با خارش و درد اندک علاج فصد و مسهل و حمام
بآبیکه در وی بابونه و اکلیل و شیح و سبوس جوشانیده باشند بدن را بآب گرم بشویند و بعد از آن روغن گل و سرکه در بدن مالند و غسل بآب سرد
منع تولد او میکند و نمک و سرکه و خیار در بدن مالند و طلا از آرد جو و روغن در حمام فائده دارد و دوای نافع از دو زردچوبه در روغن گل و
گلاب و سرکه بهم آمیخته در حمام طلا نمایند و یکساعت صبر نمایند بعد از آن بآب سرد و سبوس بشویند و موضعی که درو بثره بیرون می آید
بگلاب و سرکه و کتیره که در آب حل کرده باشند و روغن گل طلا نمایند نوع پنجم در نمله و این بثره‌های بیکدیگر نزدیک و باهم پیوسته
میگردد و پهن زیاده میشود با خارش و سوزش و ملمس گرم و سوزش او مثل گزیدن مورچه بود و بسیار بود که نمله یک بثر بوده باشد که
پراگنده گردد و نمله متآکله چادرسیه و ساذج میباشد و سبب نمله صفراوی تیز بود که در زیر جلد با خون آمیخته در رگهای باریک
پوست روان گشته نمله ساذج آنست که از جلد تجاوز نکند علامت او سرخی رنگ موضع و ضربان و اندود علاج اسهال صفرا و
تمر هندی و فلوس خیار شنبر و طلای مخفف از مامیثا و حضض و اقاقیا بآب کاسنی نفع دارد و غذا مرغ فتق آب غوره دیگر نمله متآکله
آنست که تا گوشت رسیده علامت او آنست که زود بقرحه گردد علاج اسهال بمطبوخ فواکه که بآب تمرهندی هلیله زرد و بعد از آن حب الی
اوراق الصندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و اسفیداج رصاص گل ارمنی برابر بگیرند و بآب قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب و سرکه حل ساخته
بمالند و مرهم اسفیداج بر جرب گنج ارزند و اگر قوی تر خواهند مازو و مردار سنگ زردچوبه از هر یک و گلنار و آهن و آب لسان الحمل از هر یک و جود را

جمع نموده مرهم موم و روغن کنجد حل نمایند و در غلبهٔ ورم که مبالغه در تخفیف باید نمود دیگر نمله جاورسیه آنکه بثره خورد شبیه بجاورس باشد و سر او سفید و
بیخ او سرخ باشد لذع شدید و ورم و سیلان صدید سبب او صفرای گرم مخلوط بود به بلغم علاج فصد و اسهال بلغم بمطبوخ هلیله کند و تبرید باشد
طلا از مازو و پوست انار و صندل و گزمازو و گلسرخ بگلاب و سرکه نوع ششم در جمره بمعنی بثره بود سخت گرم و با خارش و سوزش بعد پوست را بسوزد و بخورد
و بگوشت فرو رود و خشکی وی سیاه بود همچو موضعی که داغ کرده باشند و تری کمتر دارد و مادهٔ او بیشتر امائل بود و گاهی باشد که بثره پدید نیاید و آن
موضع بخارد بعد بسوزد و سرخی ظاهر گردد و رنگ او رماحی یا رمادی شود گاه باشد که تب صعب بگیرد و هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب باشد یا نزدیک
بغشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را باید شگافت و خون فاسد او را بیرون آورد و طلا خطمی کافور اضافه نمایند و مخصوص بجمره است
این طلا از روی سرکه گل ارمنی یا گل سرشوی اندک کافور و نوعی دیگر انار ترش را بشگافته در سرکه بجوشانند تا نرم شود و ببندند بر لته
نهند و بر آن موضع گذارند و در ابتدا و انتها در روز نوبت و در شب یک نوبت اگر صفرا غالب بود مسهل صفرا مطبوخ فواکه و اشربه سرد و آب
تمر هندی نفع دارد و طلای گل ارمنی و آب لسان الحمل و آب کشنیز تر و گلاب نمایند نوع هفتم در شوره صغار تولد او از رطوبات ردی که بعفانت
جلد مندفع گشته حادث میگردد علاج اگر ماده گرم بود فصد یا حجامت و اسهال بمطبوخ هلیله و اگر ماده غلیظ بود اسهال بحب ایارج یا
بمطبوخ هلیله کنند و تبرید باشد و حمام بآب گرم فائده دارد وجهت آنکه حدوث او بیشتر بسبب کثافت و صلابت جلد میشود طلا بآب
کشنیز تر و سرکه و روغن گل نمایند و اجتناب از غذای گرم و مزوره زیرباج سازند نوع هشتم در نار فارسی آتش فارسی بثره باشد پر آب
رقیق با خارش و سوزش صعب دارد و آب رقیق ظاهر گردد و علامت او آنست که حادث میشود دفعةً و تعب بسیار که طاقت نماند بعد از ان شبیه
با آنکه آبله زده و سوخته معلوم شود علاج فصد و شربت عناب و آب تمر هندی آب نارنج آب کشکاب جو و آب کدو و لعاب اسپغول و مطبوخ هلیله
و طلا از سفیده و مردار سنگ و صندل سفید و کافور و اندکی بگلاب و اگر بعضی از وی آبله‌ها سوراخ نمایند و زرد آب بگیرند و بعد از ان
بحمام مرهم اسفیداج گذارند و گرد او را گل ارمنی و سرکه و گلاب بمالند و اگر زرد آب بسیار ترشح میکند طلا از عفص و زرد چوبه و کافور
با آب کاسنی یا آب حی العالم گذارند و غذا مرغ با آب غوره نوع نهم در شبور لبنیه گاهی بر بینی و گاهی بر پیشانی بثره سفید گویا نقطها از شیر
است هرگاه بفشرند ازو چیزی شبیه روغن مسکه بیرون آید و سبب او ماده صدیدی بود که بسطح جلد بطریق بخارات مندفع گشته علاج
استفراغ بدن و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و شستن روی بجلابات مثل آرد کرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته و آرد باقلی و اگر بدینها
به نشود ضماد از خربق سفید و اگر او تخم کتان یا گلسرخ و سیاه دانه با سرکه نمایند و اگر کفایت نبود از خاکستر چوب رز بسرکه حل ساخته باشند
نوع دهم در نبات اللیل و خاریدن و درشتی و بثره خرد که عارض میشود در برو در شب سبب او احتباس انجره در زیر جلد است و تنگی مسام و
حادث میگردد و این علت در شب ازینجهت نام گذاشته اند نبات اللیل علامت او شدت حکه در شب و نفع یافتن از خاریدن و پس آن مندی
ببدر شود و بیشتر عوارض او در شب بود علاج تنقیهٔ بدن بفصد و مسهل و توسیع مسام بحمام و مالیدن آب گرم و روغن و سرکه و باقی علاج حکه فائده دارد
نوع یازدهم در بطم بثره بزرگ که در ساق ظاهر گردد بمقدار دانهٔ بطم بزرگ ازینجهت بدین نام گذاشته اند جراحت گردد از و صدید سیاه
روان شود بسبب آنکه ماده او سوداوی سوخته بود و بدشواری نیک گردد زیرا که از تمام بدن بساقین می آید علاج فصد باسلیق و تنقیهٔ سودا بعد از ان

علق بر ساقین گذارند تا بشگافند و زرد آب و خون فاسد بیرون آرند و طلا برهم خاکستر قیصوم و خاکستر چوب گز و زراوند طویل و پوست
بیخ کبر و خا سوخته و سرکه و اندک روغن زیت و مثل سایر قروح علاج نمایند نوع دوازدهم در توثه بثره متقرحه که در عمق جلد و
رخسار بلکه بیشتر اوقات میباشد و گاهی این بثره در مقعد و فرج حادث گردد و سبب او خلط غلیظ که در وحدتی بود علاج بمرهم زنگار روند وای حاد
قلعی سازند و مستاصل بحک بعد ازان بمراهم ... سود نوع سیزدهم داخس و آن ورمی گرم که عارض میگردد در بیخ ناخن با درد شدید و تمدد و
ضربان قوی اگر ورم عام بود تمام ناخن را فرا گیرد بیاید ناخن می افتد و بسیار است که تب میگردد و سبب او ماده دموی علاج فصد نمایند و اسهال
بتعدیل مزاج بآب جو و طلا در ابتدا بمازو و سرکه یا بآب عنب الثعلب و سرکه یا در برگ گشنیز تر تا که رخ شود یا به بنگ و افیون که بسرکه حل نموده باشند طلا نمایند و اگر ساکن
نشود در روغن گرم نهند و اگر تحلیل نیابد ضماد منضج مثل تخم مرو و تخم کتان و خطمی و تمر هندی و بنفشه اگر سر نهد بشگافند و فساد و چرک را بیرون آرند
بعد ازان مرهم که گوشت برویاند گذارند نوع چهاردهم در ثالیل و این بثره خرد شدید با صلابت بود بر چند ضرب بود بعضی منکوس و بعضی در گوشت
در رفته بود و بعضی مسقف بزرگ و مستدیر و بعضی مساری که بصورت میخ سر او بزرگ و تنه او باریک و بعضی دراز و کج بعضی منشق که از و بدره
و چرک بود و سبب جمیع اینها خلط غلیظ خشک بلغمی که در عروق صغار تحلیل یافته و خشک گردیده و با خلط سوداوی مرکب از سودا و بلغمی که طبیعت
بظاهر پوست انداخته علاج اگر بسیار بود و خون غالب بود فصد نمایند و مطبوخ افتیمون و حب ایارج که در وی تربد باشد و بعد ازان ثالیل را بطلای روغن
بلادر و ترطیب مزاج بغذای مرطب و انچه ساقط سازد ثالیل را بوره را و روغن مالند یا بورق خرنوب بورق کرنب یا سیاه دانه یا سرگین بز مالند
و دائم روغنها و شحوم مثل چربی مرغ و بط و غیره چرب سازند و گاهی قطع و قطع او بعد از حاد شدن زرنیخ و بوره و زراوند و شیر بنوعات نمایند و بعضی
از و مثل عدس و گندم بود و حادث میگردد در پیشانی و روی و عدسه زرد و بعضی حنطیه بشکل گندم دراز بود مائل بسرخی و بعضی برعکس این گفته اند
علاج تنقیه بدن و طلا از قیروطی و صمغ بطم و صمغ آلو و مویزج و شیطرج و صمغ بطم را با موم و روغن بگدازند و باقی را باید مخلوط نموده
مرهم سازند و کندش و گوگرد و بوره بسرکه طلا فائده دارد و اگر مازو نرم کوفته بپخته بسرکه بر وی بندند چند نوبت تا او را از بیخ بر کند
نوع پانزدهم در بثور سماوی بود که حادث گردد از خون مایل و حدوث او آنکه هرگاه ضربان شریان رسد اندر جلد خون و ریم بعضا
که میان او سیاه جلد منفذی نیابد با جراحتی که بموضع شریان واقع شود و گوشت برآرد و جلد او اثر جراحت شریان نماند و نیک
التحام نیابد تمام گذاشته اندام الورم علامت این ورم آنست که موضع او بود سفید و هرگاه دست برو گذارند اکثر ورم بود و لون ورم
مثل بادنجان بنفش بود علاج آنست که ضماد از اشیاء قابض مثل شاه بلوط و مازو و اقاقیا و غیره سازند یا موضع را محکم سازند و دهانهای او
گشاده نماید و خون بکثرت برود ریزد نوع شانزدهم در بثور غریبه که مشهور است بآبله فرنگ حکمای سابق در کتب خود بیان نفرموده اند آنچه این فقیر
تجربه و از کتب معتبره معلوم نموده نوع جوشش آن را علاج بر چهار قسم مذکور میشود قسم اول آبله فرنگ که از غلبه خون بود علامت او آنست
که در سر گرانی تمام بود و امتلاء عروق و برآمدن رگها و حرکت عروق و شیرینی دهان و گرانی کاسه سر و سرخی بدن و گرانی اعضا و تبدیلی رنگ
و دانه مائل بسرخی و تر او او سرخ رنگ بود و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظ آن علاج آنست که رگ قیفال بگشایند و مبالغه
نمایند در برداشتن خون بچند دفعه رگ صافن فائده دارد و اگر صبی یا حامله بود حجامت میان دو شانه و ساق هر دو پای و اگر جوشش سر و بعد یک پیشانی

نفع دارد و بعد از فصد آسایش نمایند چند روز مداومت آب انار و آب تمر هندی و شربت لیمو و ریباج و شربت زرشک نمایند و این مطبوخ فائده کلی دارد
سنا مکی پنج مثقال شاهتره چهار مثقال تمر هندی بیست مثقال پوست هلیله سه مثقال پوست بیخ کبر مثقالی عناب سپستان از هر یک بیست عدد
انگور شفا و تخم کاسنی نیم کوفته و گل سرخ و تخم خیره از هر یک مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب بالای او سیزده مثقال خیر خشت صاف نموده شیر
گرم اختیار نمایند تا امکان بود دارو نگذارند اگر جراحت در وجود شود و بخصیه سرایت کند از شادنج عدسی کند و از زروت از هر یک مثقالی گرفته و
بروغن گل دوازده مثقال و موم دو درم مرهم سازند و اگر از زروت و شادنج و اقاقیا و گلنار و کندر و خون سیاوشان زراوند از هر یک برابر بگیرند
در غایت گرمی کوفته برو باشند فائده دارد و معجون شاهتره مجربست صفت آن شاهتره سه مثقال سنا مکی سه مثقال پوست هلیله
پنج مثقال آمله مقشر هشت مثقال ریوند چینی دو درم گلسرخ چهار مثقال همه نرم کوفته به کشمش یا مویز دانه بیرون کرده مقدار صد مثقال آمیخته
نمایند اگر بقند سازند بهتر بود شربتی سه مثقال با آب عناب که جوشانیده باشند اختیار نمایند و در بیست روز ماده او را خشک ساخته بصحت
مبدل گرداند انشاء الله تعالی اگر مرهم و پاشیدن داروها خشک گردد این طلا سازند زراوند طویل دو مثقال کندش مثقالی مغز زردآلو
تلخ ده مثقال سیماب کشته دو درم همه را لیسانید و لیسر تر کنند و بروغن گل حل نموده در حمام بمالند قسم دوم آبله فرنگ که از خلط صفراوی شود علامت
او آنست که رنگ روی زرد و لاغر باشد و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب
و سرعت غضب و حمرت قاروره و رنگ جوشش مایل بزردی و با سوزش و زرد آب از و بسیار رود و علاج آنست که شربت لیمو و نارنج و آب انار
و آب تمر هندی و شربت سکنجبین بدهند و بعد از آن فصد نمایند اگر مانعی نباشد و الا حجامت فائده دارد و مسهل صفرا بر موجب دستور بدهند پوست هلیله
زرد و سنا مکی و شاهتره از هر یک پنج مثقال تمر هندی و آلو از هر یک پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انگور شفا و تخم خیره و ریوند نیم کوفته
گل سرخ از هر یک مثقال عناب سپستان از هر یک بیست عدد خیر خشت بیست مثقال یا ترنجبین سی مثقال حل کرده شیر گرم میل نمایند و
آب تمر هندی بشکر ساخته با یک دانگ محموده جهت صفرای سوخته فائده دارد و از چیزهای که از صفرا متولد شود از عوارض نفسانی و غم و اندوه و
غضب و بیداری خوابی و گرسنگی مفرط و تاخیر طعام از وقت معتاد و اجتناب از غذای گرم و شربهای گرم و از چیزها که بخار بسر رساند مثل خردل
و سیر و پیاز و گندنا و نخود و امثال اینها ملاحظه نمایند و نقیع صبر رفع جوشش نماید بگیرند صبر یکدرم و در آب کشنیز تر و آلو و تمر هندی شب
تر سازند و صباح میل نمایند سه روز پیوسته و سه روز آسایش نمایند تا نه درم خورده شود آبله بکلی استیصال یابد و اگر جوشش او در
روی بر علاوه کرده گل ارمنی دو درم گل مختوم درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال نرم کوفته بگلاب و سرکه طلا نمایند و این
دارو جراحتهای تازه را برویاند و گوشت برآرد کندر و انزروت و خون سیاوشان برابر بگیرند نرم کوفته بر جراحت پاشند و بیشتر بحمام
روند و جراحت را نیکو بشویند و این دارو بر وی بریزند نافع گردد انشاء الله تعالی حب شاهتره بسازند هلیله زرد و سیاه از هر یک پنج درم صبر
هشت درم محموده نیم درم شاهتره ... درم با آب شاهتره حب بسازند و شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و اگر ضرورت شود این طلا بسازند
... حنا پنج مثقال سیماب کشته سه مثقال کندر مصطکی از هر یک چهار مثقال زنگار سه مثقال انزروت دو مثقال نرم کوفته بگیرند پیه بز پانزده
مثقال و روغن گل ده مثقال مرهم سازند و سه روز بمالند و آب نخورند و عوض آب عرق کاسنی اختیار نمایند و تخم ریباج هفت مثقال مغز دانه زردآلو

دوازده مثقال سیماب کشته دو درم نمک خیر ده مثقال همه را نرم بکوبند و بسرکه تر کنند و با جوزات و زرده تخم مرغ در حمام بمالند بعد از آن در
برن آب لیمو و رزنگل فایده دارد قسم سوم آبله فرنگ که از ماده بلغم عفن عارض گردد علامت آن درد بندها و سردی جلد و کاهلی و بسیاری خواب و آب
رفتن از دهان و بینی و گرانی در سر و چشم و ابتدا یافتن آن از هوای سرد و چیزهای بارد و سفیدی بول و غلظ آن و عظم نبض و رنگ جوشش مائل بسرخی
انگوری و دیگر جراحت سفید سوزاک بود و زرد آب روان بود علاج آنست که تنقیه بدن از بلغم بحب سطوخودوس بر بن موجب نمایند ایارج
فیقرا درم و پوست هلیله صبر و حب النیل از هر یک درم تربد دو درم شاهتره و مثقالی محموده شحم حنظل از هر یک دو دانگ مقل درم با آب
انیسون حب نموده بدو نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فیقرا چند نوبت اگر مداومت نمایند نفع عظیم دارد و حب قوقایا بسازند
صفت آن صبر پنج درم تربد چهار مثقال شاهتره سه مثقال شحم حنظل درم محموده درم حب النیل مثقالی مقل درم بچهار نوبت
میل نمایند این مطبوخ مناسب است سنا رکی شاهتره از هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک سه مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال
بیخ سوسن سه مثقال شیرخشت و نبات پنج مثقال اختیار نمایند و غرغره سکنجبین و آب کامه که در وعاقرقرحا سوده آمیخته باشند فایده دارد
و اینها فایده دارد عدس و گلسرخ و تخم هلیله و شحم حنظل در آب بپزند و آب گرفته آمیخته نموده در حمام طلا نمایند و روغن بابونه و گل
و روغن مغز قلم گاو و پیه بط از هر یک برابر کوفته و موم در زنگار اخته عاقرقرحا و قسط از هر یکدو مثقال مثل غبار سائیده از این روغن در
... باشند اگر جراحت بود کنند و از روی ته مردارسنگ دم خون سیاوشان صبر از هر یک برابر کوفته بر دو پاشند و در هفته یکبار تنقیه فایده
دارد و از چیزهای که از آن بلغم حاصل گردد ملاحظه نمایند بتخصیص گوشت گاو طلای دیگر کندش ده درم زراوند مدحرج دو مثقال
زرد چوبه سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج مثقالی بسایند و بسرکه و روغن که و در حمام بمالند قسم چهارم آبله فرنگ که از ماده
غلیظه سودا شود علامت او گرانی و خشکی وجه و بیخوابی و تیرگی و روی رنگ بدن و باریکی نبض و بطوء آن و سفیدی پیشاب چشمها
بینی و خیالات فکرهای فاسده و وسواس و رنگ جوشش مائل بسیاهی و خشکی غالب بود بر بدن و جراحت او دیر نیک شود علاج آنست
که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون بر بن موجب افتیمون دو مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال برگ گاوزبان مثقالی و دیارن درم
هلیله زرد چهار مثقال سنا رکی پنج مثقال بنفشه دانگه و شفا مثقالی و گلسرخ از هر یک مثقالی شیرخشت لبست مثقال در یک کاسه
آب بجوشانند و با شیرخشت صاف نموده گرم نمایند و این حب مناسب افتیمون و شاهتره دو درم غاریقون درم هر دو درم تخم حنظل
دانگی مصطکی درم انیسون نیم درم محموده دانگی نرم کوفته وقت سحر اختیار نمایند و غرغره سکنجبین عسلی که در و پوست بیخ کبر با ایارج که بعسل آمیخته
حل کرده باشند بسیار مفید باشند و معجون شاهتره و هلیله پرورده و آمله پرورده فایده دارد و مطبوخ شاهتره بسازند بر بن موجب افتیمون
دو درم شاهتره هفت درم سنا رکی پنج درم مامیران مثقالی پوست هلیله زرد پنج مثقال افسنتین گلسرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یکدو مثقال
مغز فلوس ده درم شیرخشت سیزده مثقال و حب شاهتره بر بن موجب پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و محموده از هر یکدو درم صبر
پنج درم با آب شاهتره حب سازند شربتی دو درم با دوای مثقال بود دوای دیگر کندش اقلیمیا نقره مردارسنگ از هر یک د و
مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال گوگرد درم زردچوبه درم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم کوفته بسرکه و روغن گل در

حمام طلا نمایند و مردار سنگ و کندر و گل سرشوی و گل سرخ و از روغن نرم کوفته بر جراحت پاشیدن فایده دارد تا امکان بود داروی قوی نمایند
و در تنقیه بدن کوشند و اگر صبی بود یا حامله نتواند که دارو خورد برین معجون مداومت نمایند و در مدت بیست روز ماده که از آن تسکین یابد تجربه
کرده شده صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله آمله و تربد و زنجبیل و شاهتره از هر یک پنج مثقال قرنفل چهار مثقال افتیمون سه مثقال همه
کوفته صد و بیست مثقال فانید یا کشمش دو چندان یک نیسازند شربتی دو درم بود تا دو مثقال اعتبار نمایند اگر آبله فرنگ از اخلاط مرکب بود از
علامات او معلوم میشود علاج آنست که جانب اخلاط مسهل حبوب و اشربه و اغذیه ملاحظه نمایند نوع هفتم هم از بثور غریبه دیگر بثور شتیه
بود سفید رنگ تا از صلب و حجم دو سر او نرم و از وی اندکی زرد آب رود سبب او خلط سوداوی اگر از احتراق بلغم متولد شده علاج فصد و اسهال
بمطبوخ افتیمون و ضماد از اسپغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی و چقندر پخته بروغن بنفشه و گاهی این بثور غریبه از بخارات خون می شود
و سرخ گردد و باقی ماند زمانی طویل علاج او مثل علاج شری نمایند نوع هشتم هم در سلیم و این بثوری بود که در پیشانی و روی ظاهر
میشود و علت حوالی او مقدار ورمی سرخ و خون فاسد نیز میشود علاج فصد و اسهال و ترک نمودن به تیز آب و اصلاح آن مرهم اسفیداج و
مرهم رصاص و مرهم خل نوع نوزدهم بثور اصابع و از این سبب که در اصابع میشود بدین نام مذکور میگردد و بثره بزرگ شبیه بدل خورد و سرخ
رنگ نضج نیابد و هرگاه بسوزانند غیر خون چیزی دیگر بیرون نیاید و سبب او خلط رطوبی که مخلوط بخون غالب شده علاج فصد قیفال و تنقیه
سر و ضماد از شعیر و آرد باقلی و خشک معجون سازند لیکن که آب او بیان بالیدن تمام روغن گل نوع بیستم در بثور نفاطات که در لیس بسر گردن
عارض میگردد و شبیه بدل بالم شدید بود و سبب او خون بد بود در مجاری نخاع در آمده علاج فصد و اسهال و ضماد بورق و اسپغول و
لسان الحمل نوع بیست و یکم در ملخیه و این بثوری بود که در بلده ملخ بسیار شود و از زرد آب بدر و جراحتی بود با خشکی نبات از جنس
سعفه و قروح ساعیه بسیار است که سبب او گزیدن پشه بود و گاهی با خفقان و غشی بود و حدوث او از سودا سوخته بود و علامت
او آنست که گرد او خورده شود و شبیه به سعفه بود علاج فصد و مسهل سودا و اصلاح مزاج بشربت از نارنج و فواکه و آب انار ترش و تقلیل غذا و
طلا از صندل سوده بگلاب اندک کافور بر سینه گذارند و بر جراحت مرهم کافوری مرهم اسفیداج و گل ارمنی و سرکه دائم مالند تا جراحت
خشک شود و طلا از زرد مرجح و زنگار و اشق و خردل و مقل و زاج و سرکه و دود و گل گندم و اندک عسل سازند و گاهی حک نمایند تا
گوشت فاسد او زائل گردد و گوشت صحیح رسد و بعد از آن بمرهم از خون سیاوشان و کندر و مردار سنگ و سفیداب ساخته باشد
نوع بیست و دوم در سعفه این جراحتی بود که حادث میگردد در روی و سر و نیز بظاهر تن برآید غائر نباشد و قروح او خشک شده
مائل بحمرت و این دو صنف بود اول سعفه رطب که از وی زرد آب رود و این را شیرینه گویند و سبب او فضلات عفن و رطوبات فاسده
بود و اکثر حادث میگردد و این سعفه شیرینه صبیان را از جهت رطوبت و کثرت بخارات و ضعف اعصاب الیتان علاج فصد قیفال
فصد رگ پس گوش ترم خون آن ببرند و فصد صافن و اگر مانعی بود که صبی بود ضعیف حجامت نمایند و بعد از آن اسهال بمطبوخ
هلیله و حب قوقایا نمایند و غذا قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ سازند علاج طلا برین طریقه سازند اول روغن گند و ورق و سفیداب
سفید کوفته طلا نمایند دوم آنکه جالینوس گفته این علت را کاغذ سوخته و سرکه طلا نموده اند نیک شده سوم بیخ سوسن

کبود یا عود بلسان کوفته بر دیا شد چهارم عدس و اقاقیا کوفته لیبرکه در روغن گل گذارند پنجم بادام تلخ و بازرد نرم کوفته لیبرکه طلا نمایند
ششم طلا مرهم احمر نمایند صفت آن مردار سنگ و خون سیاوشان انزروت زرد چوبه نرم کوفته لیبرکه در روغن زیت موم لیبازند
هفتم زرد چوبه و پوست انار و مردار سنگ و حنا در روغن گل و سرکه طلا نمایند خصوصاً در بدن صبیان و از آنچه سعفه را بر طرف
میسازد آنست که لیبرکه و نمک و اشنان کبود و چند کرت بمالند سعفه رطبه زائل میسازد دیگر نمک جزو انار ترش کهنه دو جزو نرم
کوفته لیبرکه طلا سازند و هرگاه این علت باطفال عارض گردد پشت گوش او چاک نمایند و سر او را بدان خون بمالند و مرهم صنعه را
سفوف از هلیله و افتیمون و شکر سازند و اگر بدن ممتلی باشد فصد نمایند و حب ایارج دهند و جماع ضرر دارد و گاهی در جراحت رطبه رد
حارت میشود سوای شیر سینه علاج مردار سنگ جزو صبر نصف جزو لیبرکه در روغن گل طلا نمایند و گل ارمنی و اندک زعفران و کافور با گلاب
سرکه آمیخته بمالند صنف دوم سعفه خشک ظاهر که شبیه بشوره بود پوست او سفید بود و سبب او خلط سوداوی که آمیخته برطوبت شور بود
کرمند فع بجلد شده و هرگاه احتراق بسیار باشد سعفه خشک ظاهر میگردد و اگر احتراق کمتر شود و عفونت غلبه سعفه رطبه بود علاج مطبوخ
افتیمون و هلیله و شاهتره و شربت غذای مرطب و آب گرم فائده دارد و موم در روغن چربی مرغ و بط در روغن کدو با دام زرد و برگدازند دوای
سعفه خشک اینست که ... هر یک ... گوگرد و سیماب کشته و مازو و چوبه زرد اوند مردار سنگ از هر یک برابر لیبرکه در روغن گل طلا نمایند نوع
بیست و سیوم در سوختن از آتش و آب جوش ... آنست که بجزرات یا شیر طلا نمایند تا آبله نزند یا روغن گل و سفیده تخم مرغ بهم آمیخته پنبه بروی
گذارند یا گل و اندک سرکه منع نماید از آنکه جراحت شود و بدین دوا عدس مقشر گلسرخ بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن به آرد جو و سفیده
تخم مرغ و در روغن گل طلا نمایند همان زمان که سوخته گردد و بالای خرقه کر آب یخ یا برف سرد ساخته باشند نهند و چون گرم گردد باز سرد
سازند چند نوبت دوای دیگر ورق خطمی و خبازی بآب بجوشانند و در هاون با سفیده و آب کشنیز تر بکوبند و مرهم سازند و بر روی
خرقه مندرا ابتدا طلا نمایند تا منع ورم و آبله شود و سوزش ... و حرارت را تسکین دهد و اگر سوختگی بسیار بود و بدن ممتلی و قوت قوی
بود فصد نمایند و جراحت را مرهم اسفیداج علاج نمایند صفت آن مرهم سفید جزو در روغن گل یا کنجد بیخ خیر و سفیده دو مثقال و اگر درد
قوی بود سفیده تخم مرغ اضافه نمایند و اگر سوزش و التهاب بسیار بود اندک کافور مخلوط سازند و اگر درد و الم تسکین نیابد مرهم نوره علاج
نمایند صفت آن نوره سفیده در خرقه تنگ بندند و در آب حرکت دهند چند نوبت تا ثقل او بنه نشیند و بعد از آن خشک نموده بروغن مورد
و روغن گل و موم گداخته باشند بدین روغن همه بهم جمع نمایند و بر روی پنبه طلا سازند و اگر این جراحت کهنه گردد و باشه ریزد جراحت عماد
نکنند با نگوفته نمایند نوع بیست و چهارم در جذام و اسباب و علامات و علاجات آن جذام علتی بود در غایت بدی و حرارت او
حادث میگردد از مره سودا در تمامی بدن و فاسد میسازد مزاج و اعضا و هیئت و شکل او را و اعضا در آخر او خورده میشود و ساقط گردد و گاهی جراحت میشود
و سبب او حرارت و یبوست ست که خون را سوخته و سودا نموده و تولد فرزند در ایام حیض از اسباب او بود و مصاحبت مجذوم
و سودا اگر بسیار بود و رقیق از و اکله حادث میگردد و اگر غیر رقیق بود بظاهر بدن دفع گردد از و بهق سیاه و برص اسود و قوبا و نمش و سرطان و خنازیر
و ورم سوداوی حاصل میشود اگر ممکن نبود دفع او باعضا از جهت رداءت کیفیت منبسط میگردد در تمام بدن جذام حادث میگردد و سوداوی که

ین مرض از دو حادث میگردد بر دو نوع است نوع اول سودائی که از دردی خون متعفن حادث میگردد و این نوع با تساقط اعضا نمی
شود بلکه حس اعضا زائل میشود و غلیظ میگردد و ضیق النفس و بحة صوت و حدقه گرد گشته و موی پاشیدن میگردد از ین جهت داء الاسد
میگویند و در ابتدا علاج می یابد نوع دوم سودائی که از مرهٔ صفرا متولد گردیده و این نوع با تآکل اعضا و تساقط او میباشد و
بشکل نیک میشود و بعضی گفته که این قسم زودتر علاج قبول میکند از قسمی که از سودا حادث گشته از جهت آنکه صفرا لطیف تر از سودا است
این قسم وقتی مسلم بود که در ابتدا او بیش از جراحت بود اما بعد از جراحت قبول علاج نمیکند علامات ابتدای جذام حمرت رنگ روی و چشم مائل
بسواد و ضیق نفس و خشونت صوت و کدورت بیاض چشم و بسیاری عطسه و بوی از بینی و عرق سینه و سر و بوی آب چشم و خلق بد و عجیب و
سدر و خواب پریشان و بحة صوت و باریکی موی و پاشیدن موی و شق شدن ناخنها و زنگ لها مائل بکبود و غلظ لبها و قبح صورت و در اعضا غدد
بیرات صلب و اگر حدوث جذام از سودای سوخته که از صفرا متولد شده مفاصل او جراحت گردد و بینی او متآکل و خورد شود در ین
صورت طمع نیک شدن نباید داشت علاج در ابتدا فصد قیفال از دست راست چند روز واجب نمایند بعد از آن رگ اکحل از دست
چپ بگشایند و اگر احتیاج شود از پایها و پیشانی و لب و گوشها و اگر در حلق بجوحه ظاهر گردد رگ ودجان که در گردن است نفع دارد و مقدار
خون بردارند که نزدیک بغشی گردد و در میان فصد با حجامت در آیند تا خون رقیق گردد و در بدن روغن بادام و روغن مسکه که از گاو باشد
و شیر عورت آمیخته بمالند و در بینی چکانند و بر بدن آبی که در و بنفشه و بابونه و گل خیرو و نیلوفر جوشانیده باشند ریزند و از فصد و
مسهلات قوی مثل حب قوقایا و آنچه در مالیخولیا مذکور شده مداومت نمایند و اگر قی بآب سبانی آید نفع کلی دارد و تخم ترب و
بیخ و امثال آن در تخم شبت و بیخ سوسن جوز القی و بعد از فصد و مسهل روغن بادام یا کنجد با شراب آمیخته یا عصیر انگور اگر از اهل شراب
بود و الا بجای عرق اندکی روغن بادام ممزوج نموده اختیار نمایند و روغن دو مثقال شراب یا عرق تا چهل مثقال باشد و خاکستر چوب
انجیر و بوره در آب شبت تر سازند و بدان بدن را بشویند هر روز بار دیگر باقلی و آرد حلبه و بوره و اشنان برابر بگیرند و بدن بدان طلا
کنند و در حمام طبیخ حلبه که در وی اندکی صابون بود نفع دارد و در آبیکه معتدل بود هر روز در آمدن بعد از آن بنشستن و غذا نان جو
و نخود آب از گوشت مرغ و گوسفند جوان بود و دیط و زردهٔ تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضراضی و اقتصار بر شیر گوسفند تنها بهترین چیزها در ین
مرض و نان گندم بیر میل نمایند و از غذائیکه از و سودا حاصل گردد مثل گوشت گاو و نمک شور و عدس و کرنب و از هوای سرد و خشک اجتناب نمایند
و حمیت پیش از غذا فایده دارد و بعد از استفراغ اگر از اغذیه تحویل ملاحظه نمایند شاید و نوعی از جذام که از صفرای سوخته حاصل گردد اکثر
علاج او تطفیه و تسکین صفرا ماء الجبن یا سفوف مسهل سودا و دیگر نوعی از امراض که مشابه ابتدای جذام است آنرا با و سام نام گذاشته اند علامت
او سرخی روی و اطراف حمرت منکره مشابه بجذام علاج فصد و اسهال سودا و تدبیر ابتدای جذام گذاشتن زلو و تراشیدن تا خون بسیار بیرون
آید بعد از نمک بمالند و مرهم احمر و مرهم خل فائده دارد و صابون طلا سازند بعد از آن بآب گرم بشویند چند نوبت مکرر سازند

باب سوم در امراضی که بر ظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل بر هفده فصل است

فصل اول در کلف و نمش و برش کلف تغیر رنگ روی بود و بسیاه و نمش نقطه سیاه مائل بحمرت مستدیر حاصل میگردد در جلد و گاهی در از

میشود مثل کلف و حدوث او اکثر در ری بود و برش نقطه خرد سیاه و اکثر در روی حادث شود بسیار است که مائل بسرخی و کدورت بو
و خیلان مثل این آثار بد رنگ بود اما او بلند تر از سطح جلد بود و این گاهی مولود با طفل بود و گاهی بعد از ولادت ظاهر گردد و کلف دو قسم بو
قسم اول از بخارات خون سوخته که از سوداست که در معده است حاصل شود علامت او فساد معده و لون کلف مائل بخضرت و زرد
علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا آنچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف که از بخارات خون سوداوی و غلیظ او که در میان جلد و گوشت بسه
و اکثر این علت عارض میگردد کسانی را که تب ربع دیر مانده باشد بد ایشان و زنان حوامل را از جهت فضله خون حیض ایشان آ
و رنگ کلف سرخ مائل بسودا علاج فصد باسلیق از جانب راست عورات را و رگ اسیلم مردان را و اسهال بمطبوخ افتیمون و هلیله و حب
غاریقون ایارج فیقرا یا آب جبن یا سفوف مسهل سودا و شربت از تمر هندی و آلو و شربت عناب تا خون را صاف نمایند صفت سفو
افتیمون ترید مثقالی افتیمون هفت مثقالی غاریقون مثقالی بدو نوبت بشربت سکنجبین اختیار نمایند پنج نوبت عمل کنند و بعد از تنقیه
طلا از بوره و فلفل و مغز تخم خربزه و تخم تره تیزک باقلی و تخم ترب کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ترب سیاه و بیخ سوسن کبـ
و قیجن و تیسره (?) و انجیر و سر ادا را آنست که در اوائل بعضی از قوابض مخلوط سازند مثل مورد و گلاب و آرد عدس جهت آنکه ادویه ملین د
رگها را می گشایند و علت زیاده میگردد طلا دیگر ریوند چینی بعسل آمیخته گذارند دیگر تخم ترب با آب باقلی یا بخون خرگوش بمالند طلا
دیگر زرنیخ زرد با آب گشنیز تر یا مغز تخم خربزه و تخم ترب بزرد آب معصفر با شیر طلا نمایند یا زرد آب معصفر را بجوشانند تا غلیظ شود
از آن دارچینی و قسط نرم سوده بید طلا سازند و این طلاها بعد از آن که از حمام بیرون آمده باشند یا بسر بر بخارات گرم داشته باشند
و ملاحظه نمایند که جراحت نشود دیگر نمش و برش سبب هر دو بیرون آمدن خون سوداوی باشد که از دهان عروق باریک زیر پوست
محتبس شود و رنگ او از آن بود و فرق میان او و بهق اسود آنست که او یکسان بود و بهق با خشونت باشد و سبب حال نیز خلط سوداو
یا خون محترق که از رگ بیرون آمده و در موضع او محتبس شده مثل صمغ که از درخت بیرون می آید و بموضع او میچسبد علاج فصد و اسهال دوا
قوی تر مثل بادام تلخ و تخم کرنب بلبشیره درخت انجیر یا طلا الصابون نمایند و اگر سوزش پیدا کند روغن گل بمالند دیگر اشق بسرکه حل نموده طلا
زرنیخ زرد دو جزو کندش یک جزو بلبشیر یا روغن طلا نمایند طلا دیگر قیجن و لسان العصافیر و قسط و مر از هر یک برابر با آب انجیر بمالند دیگر علاج خیلا
آنست که بسبوس بود را بکاوند و بسرکه بشویند و بموم روغن طلا نمایند و خیلان که برنگ شاهتوت بود و متعرض نمایند منفعل (?) نخود و آب آنچه غلیظ باشـ
فائده دارد فصل دوم در قوبا و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن قوبا خشونتی بود که بر ظاهر جلد عارض گردد و آنرا گر لون خوانند
و سبب آن خلط ردی بود در بدن طبیعت منع خلط ردی نماید از اعضای شریف و دفع به بشره نماید علامت او سرخی یا کدورت و این نوع ا
نوع اول که از خون رقیق قوبا حاصل گردد بجهت مرة سودا علامت او لذع در رفتن زرد آب نوع دوم که از بلغم شود که مخلوط با خون شده
حادث گردد علامت او آنست که در قعر جلد بود و پوست را از جلد جدا سازد و پوست مدور مثل پوست ماهی خشک بود و بغیر خلیدن
مشابه بسعفه مزمن و زیاده میشود خبث حدید در مزمن گفته اند علاج هر سه مرتبه بود اول آنست که بزودی پیدا شده و در گوشت
سرایت نکرده علاج بچند وجه نمایند اول بروغن گندم دوم بچربی مرغ و بط سوم بموم روغن که در کتیرا یا صبر حل کرده باشند چهارم

نغ آلو وغیره در سرکه حل نموده بمالند پنجم هلیله زرد بسرکه طلا نمایند ششم حضض بسرکه حل کرده مرتبه دوم آنست که تاثیری در گوشت
ر با شدت اندک علاج آنست که برو علق یعنی زلو گذارند وطلا قوی تر از اول سازند اول اشق بسرکه حل کرده دوم کندش با اشق
وجوز بحیام کوفته بآب طلا سازند سوم قردمانا را نرم کوفته بسرکه و روغن گل چهارم مازوی سوخته بسرکه طلا نمایند مرتبه سوم آنست
بغایت شدت بود و در گوشت تاثیر کرده علامت او خاریدن بسیار شدت و خشونت و پوستی غلیظ از و جدا شدن علاج فصد و مسهل
سون بآب جبن چند نوبت و حمام نفع کلی دارد و آب نارین آب هندی بجلاب غذا مرغ تتق آب نخوده وطلا با دویه جرب یا با اشق نمایند
موضع را دوای حاد برد باشند تا گوشت زیادتی او را برطرف سازد و گوشت سرخ برسد بعد ازان بمرهم اسفیداج علاج نماید تا
ست او نیکو شود و آنچه بر خصیه واقع شود بدین دوا علاج نمایند سفیده هشت درم گوگرد دو درم مویزج درم نرم کوفته برو پاشند و آنچه در
ن صبیان واقع گردد بآب مهن صائم طلا نمایند یا بصمغ عربی و سرکه و وقتیکه علاج نمایند و نیک نشود طلا و زراریع گذارند .
فصل سوم در برص سفید و بهق سفید و اسباب علامات و علاجات آن فرق میان بهق و برص آنست که برص ابیض در ظاهر
بود در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سائر اعضا میشود تا غایتی که رنگ بدن تمام سفید میسازد و بهق ابیض در جلد اندک
ی دارد و برص سفید در جلد غور دارد و در لحم و استخوان فرق دیگر آنست که شکل بهق در اکثر مستدیر بود و بسیار سفید نبود و موی
رو سیاه و سفید نبود چرا که حدوث او در سطح جلد بود نه در قعر جلد و سبب برص سفید خلط بلغمی بود که غالب گشته بر خون از جهت ضعف
ت مغیره و هر غذا او غلبه برودت بر مزاج و گاهی سبب مرض سوء مزاج عضو او است که مائل برطوبت و برودت گشته تا غایتی که
ست او شکل گوشت صادر بود و خون در وی سرایت نه کند و بلغم متشکل گشته سفید گردد و دیگر برص در موضع حجامت ظاهر شود
به سبب کشیدن خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد میآید و موجب بیاض میگردد و علامت برص آنست که او سفید براق
رفته در جلد تا استخوان و موی که بروسته سفید و اگر سوزن فرو برند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و بمالیدن سرخ نگردد
تی است که بمشکل علاج پذیرد خاصه اگر کهنه یا خر سده و آنچه او را بمالند سرخ گردد و با او خشونتی بود و موی که بروسته بسیار سفید
اثر جلد او را با انگشت ابهام و سبابه از گوشت بردارند و سوزن در و خلانند خون با رطوبت آمیخته ظاهر گردد و امکان دارد که زود
بهنا شود علاج آنست که قی فرمایند بکرات بتخصیص اگر تابستان بود و از استعمال حبوب مثل حب صبر حب سکبینج و حب یارج
ابت کبار و اگر زمان معتدل بود و واجب آنست که در استعمال این حبوب مسهلات قوی همراه آب گرم بیارند و اخراج خلط برفق نمایند و اگر خلط
ار بیکبار بیرون آرند از خون روح کم میشود و موجب ضرر میگردد و مسهلات اول صبر سقوطری تربد ابیض هر دو درم غاریقون سکبینج و بانتیر
سکبینج و تخم حنظل از هر یک نیم درم کوفته بیخته حب نموده شربتی دو درم تا سه درم دوم اطریفل و تربد و ایارج فیقرا از هر یک درم تخم حنظل
باشند حب هلیله نیم درم بدل آن بعد این یک شربت بود در ماهی چهار نوبت میل نمایند و در سائر ایام اطریفل فائده دارد و تربت
تبعین عسلی و هلیله مربی و معاجین کبار و این معجون فائده دارد هلیله و بلیله و آمله و افتیمون و تعواز هر یک نیم درم قرنفل و دار فلفل
ب چهار درم جوز بوا و عاقرقرحا و شیطرج هندی از هر یک دو درم بسته عسل بسازند شربتی دو درم بود دوائی دیگر

انگزه و دار فلفل و هلیله سیاه و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب الغار اجزا برابر بگیرند و بسه وزن قند آمیخته نمایند شربتی دو درم بود و در
بعد از تنقیه بدن اسهال نفع دارد و شربت بزوری که در وی تخم خیارین بود و گوشت افعی و قرص افاعی و تریاق کبیر و مثرودیطوس فائده
دارد و ریاضت شدید که عرق نماید و حمام معرق فائده مندست و گوشت مرغ و کبک و گوسفند و طیهو مطبخه با دویه گرم پخته و شراب کهنه
گفته اند نفع دارد ممزوج بعسل قصاد اجتناب از ملینات و ماهی و بقول بارده و فواکه و جمیع آنچه مولد بلغم بود نمایند و جماع ضرر دارد
و طلا عسل بلادر یا ذراریح بسرکه نمایند دوای دیگر خربق اسود در روی سوخته و ذراریح که آنرا لولک گویند و زرنیخ سرخ از هر یک برابر
بقطران یا بسرکه طلا نمایند و بشویند در حمام یا در آفتاب یا نزدیک آتش طلا دیگر شیطرج و کندش و تخم ترب و فوه و انجبین همه را نرم کوفته
بسرکه بمالند در حمام یا در آفتاب یا نزدیک آتش دوای دیگر خون مار سیاه طلا نمایند نفع دارد بخاصیت عسل بلادر طلا نمایند تا
جراحت شود و گوشت برص را بخورد و بعد از ان بمرهم علاج نمایند طلائی که برص را ببرد شیطرج و عاقرقرحا و حضض و خردل و سیاه دانه
و زرنیخ و گل شقائق و خون سیاوشان و مر و فوه از هر یک برابر بخون طلا نمایند طلائیکه برص را رنگین نماید شیطرج و مرد [illegible] و فوه
و شب یمانی طلا سازند و چند کرت تا بیست روز رنگ او باقی ماند دیگر برص سفید که در موضع حجامت بود طلا از مردار سنگ
و فوه و سرکه نمایند [illegible] آنست که از بلای هر جلد رقیق باشد و این مقدمه برص سفید بود علامت او آنکه بسیار سفید نبود
بلکه قریب بود برنگ جلد علاج او آنست که خفیف تر از علاج برص نمایند و مسهل تر بدو تخم خطمی در نهار دهر ماهی دو بار و خوردن اطریفل
و گلقند و قرص [illegible] فائده دارد و عاقرقرحا و اطریلال و پوست بیخ کبر و شیطرج از هر یک دو مثقال بسایند بسرکه و عسل سرشته
مثقالی دهند و یکساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند همان روز یا روز دیگر آبله نمود و زرد آب دهد و صحت یابد بکرات تجربه نموده
و موضع را طلا نمایند بخردل [illegible] و اصل کبر و شیطرج و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه در آفتاب یا در حمام بمالند

فصل چهارم در برص اسود و بهق بدانکه بهق اسود تغیر رنگ جلد عضو بود بسواد و سبب او مخالطه مره سودا بود بخون علامت او
آنست که رنگ جلد مائل بسواد بود و هرگاه بمالند از وی چیزی شبیه بسبوس بریزد و موضع سرخ گردد و بیشتر جوانان را عارض میگردد از جهت
احتراق صفرا علاج فصد اکحل و مطبوخ افتیمون چند نوبت و آب پنیر بشربت افتیمون یا مطبوخ هلیله و سفوف افتیمون هر روز دو مثقال
با آب پنیر و قند در هر سه روز یکبار فائده دارد و در [illegible] راحت این معجون دهند صفت آن هلیله کابلی و افتیمون و هلیله سیاه برابر بگیرند و بیز
کوفته بیخته بسازند شربتی سه مثقال و معجون نجاح درین علت فائده دارد اجتناب از غذائیکه مولد سودا باشد نمایند مثل عدس و گوشت گاو
و حلوا و غذا گوشت مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و حمام و شراب رقیق و روغن زیت یا بادام بمالند و طلا از وجوه سازند اول تخم تره تیزک و
کندش [illegible] بسرکه طلا نمایند دوم شیطرج هندی و فوه و جزو آن مرداسنگ و زاج یکجزو آهک چهار جزو بسرکه طلا نمایند سوم تخم ترب ده درم
کندش و قسط از هر یک دو درم بسرکه طلا سازند چهارم خربق سیاه و عاقرقرحا بسرکه بمالند دیگر برص اسود عارض میشود در جلد با حکه و خشونت شدید
و پوست بر آن مثل پوست ماهی و این را بدین نام گذاشته اند قوبا متقشر و سبب او خلط سوداوی بود از مقدمات جذام علاج او مثل علاج
سیاه یا زیاده [illegible] قوت مسهل و حمام بسیار روند و ترطیب غذا نمایند و ذراریح و زاگ و گوگرد و قسط و کندش و تخم ترب و آنچه مذکور شد در بهق

فصل پنجم در فساد لون و این چند نوع است نوع اول در فساد لون که از خلط فاسد در روی حادث گردد علاج استعمال ادویه
که جلا دهد مثل تخم ترب و بیخ سوسن کبود و مغز تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره مجموع یا مفرد آمیخته بشیر نمایند و بمالند نوع دوم
که از غلبهٔ صفرا که غالب میشود بر بدن مثل یرقان زرد و سیاه علاج مسهل صفرا و جالیات مثل آرد باقلی و قسط و کتیرا نوع سوم فساد
رنگ روی که بجهت فساد معده و کبد و سپرز حادث میگردد علاج ازالهٔ الم اینها نمایند و تقویت آن اعضا بشربت غذا موافق نوع چهارم
فساد رنگ روی که بسبب آفتاب یا باد سرد گردد و قلت استحمام که رنگ مایل بسودا گردد علاج عناب و مغز بادام در روی مالند و
حمام فائده دارد سر بر بخارات آب گرم دارند و استعمال ادویه جالیه نمایند بر نحو حب مغز بادام شیرین و آرد نخود و آرد باقلی
و کتیرا با آب جو طلا نمایند بشب و روز بشویند نوع پنجم که از کثرت خوردن مثل جوانی و زیره آب متعفن استاده و از کثرت خوردن
سرکه و گل فساد رنگ روی حادث گردد علاج ترک این اشیا و نخود آب و نخود خوردن و ماء اللحم و تخم مرغ نیم بخت و شراب
ریحانی و انجیر و شیر اطریفل و هلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران غذا اندکی اندازند نوع ششم زردی که در بشره از درازی
امراض و نایافتن غذا و غموم و کثرت جماع و دردها و شدت گرما حاصل شود علاج آنچه در نوع پنجم مذکور شده و شرب شراب
ممزوج و این طلا فائده دارد خردل زرنیخ و زعفران و فوه و کندر و مر و مصطکی بشیره آمیخته در روی بمالند

فصل ششم در کثرت عرق و علت عرق و عرق خون اما کثرت عرق دو نوع است نوع اول از امتلای بدن از طعام کثرت عرق
وقتی چنانچه بقراط در فصول گفته که یا از امتلا مستقاد م از امتلای بدن علامت حدوث او عقب کثرت اکل بود علاج تنقیه بدن
و تقلیل طعام و جوع و ریاضت نوع دوم کثرت عرق که بسبب اتساع مسام و عجز قوت از هضم و استرخا قوت ماسکه بود و علامت او
آنست که ضعف حادث گردد علاج بدانچه حبس او نماید از مشروبات برنج پخته که در و سماق و کشنیز خشک بود و بدفعات میل نمایند و این
روغن حابس عرق و مقوی بدن ضعیف و دافع غشی که در زمان گرم حادث شود صفت آن بگیرند یک کاسه آب سیب یک کاسه آب بهی
و گلاب بیک پیاله و یک کاسه بروغن کنجد یک کاسه و نیم با آتش آهسته بجوشانند تا روغن باقی ماند و اگر از مجففات مثل مازو و یا رصاص یا کندر
یا گل ارمنی یا مورد یا گل سرخ یا گلنار یا مردار سنگ یا اقاقیا یا حضض یا گزمازو و آنچه مسام را تنگ بیسازد مسحوق دست نرم کوفته مفرد
یا مجموع بدین روغن یا بروغن گل یا گلاب استعمال نمایند و در بدن و زیر بغل بمالند نفع دارد لعاب اسبغول یا نشاسته یا سفیدهٔ تخم مرغ
یا روغن بنفشه یا روغن بادام یا غبار آسیا یا موم گداخته در چربی بط یا چربی مرغ یا مغز قلم گاو و هر یک از اینها مالیدن دفع عرق
نماید و مسح بدن باب زرد غوره و صندل و کافور و غذای غلیظ مثل هریسه و گوشت نمک سوده و امثال آن بالند دیگر کثرت عرق
از خارج شود حمام با شیای که منفتح مسام بود مثل آب کرفس و گلاب یا اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته باشند و مثل روغن بابونه
یا بوره ارمنی یا شقاقل یا چربی گاو یا نمک سوده یا روغن غار یا بلسان یا روغن سوسن و یا آب ترب یا زراوند اما از
داخل با شربه مثل سکنجبین ساده یا بزوری یا بگاسنی یا شربت ورد و بنفشه و از غذا نخود آب و قلیه و زیره ک دا آبی که در غایت
سردی بود و تابستان معرق بود دیگر عرق خون از ضعف قوت و حدت خون و رقت او بمخالطت صفرا از عرق بیرون می آید و

مسام علاج فصد و اسهال و خوردن شراب عناب و آلو و زردک و سماق و کشنیز و آب کاسنی و مسح بدن بقوابض مثل شاه بلوط
و آس و پوست انار و جوز سرو و گلنار تا مسام محکم سازد

فصل هفتم در شقوق اطراف و جبهه و لب بسبب شق شدن جمیع پوست بدن جلد بجهت حرارت مجفف یا برد کثیف و غسل بآب شور و قابض
یا بسبب یبوست مزاج یا اخلاط تیز مجفف علاج موم روغن یا روغن بادام و چربی مرغ و بط و شرب شیر یا و روغنها مثل روغن بادام
و دودم وار عصیر جلید رم یکهفته میل نمایند بعد ازان مطبوخ افتیمون و یکهفته دیگر بر روغن عصیر مداومت نمایند بذر ابموم روغن طلا سازند
و غذای لطیف و حمام نفع دارد دیگر شقاق در رو و لب و پشت و دست و پا حادث میشود و این مرهم نفعی عظیم دارد موم بر روغن گل و
نشاسته و چربی بط و کتیرا و لعاب تخم آبی موم را در چربی و روغن بگداز ند و باقی را آمیخته نمایند بعد ازان در حمام در آیند و چون موضع شق
نرم شود کتیرا بر و پاشند و بشویند دیگر شقاق لب و تقتیکه بسیار شود علاج آنست که مازو را کوفته بعسل یا روغن زیت و علک و بطم و چربی
بط یا مازو و علک و مصطگی و زوفا و شاخ ابل سوخته و عسل طلا سازند و هرگاه در لب شقاق موذی بود پرده تخم مرغ یا پرده که در وسنی
است بر و چسپانند و شقاق دستها را کنجد آرد نموده و بنفشه را کوفته با روغن چربی طلا سازند و شقاق قدمها را برخت و بدرد ی
زیت یا بعلک حل کرده باشند در زیت بر شقاق پاشند یا چربی بز بی نمک و اندک مازو را نرم سوده در و چکانند یا مرهم ساخته بر بالای ان
به بندند یا صمغ عربی و مازو نرم سوده بر روغن سندروس برو گذارند و کاغذی بر و چسپانند تا خشک گردد یا مازو و صمغ و چربی مرهم سازند
و مغز زرد آلو و بادام و کتیرا از هر کدام که باشد کوفته در شق و شگاف پاشند و بر بالای آن لته کهنه نیک یا کاغذ تر ساخته گذارند تا خشک
گردد و روغن با پیه گرم ساخته در و کتیرا یا صمغ آمیخته نفع دارد و اگر شقاق اندک بود مرهمی که از برای شقاق بوجه مذکور شده کافی بود
و اگر شقاق در گوشت تاثیر کرده این ضماد برو گذارند مردار سنگ نرم سوده در روغن زیت آمیخته تا غلیظ شود بعد ازان چند قطره در و
چکانند و شقاق را در آب گرم گذارند تا نرم گردد و پاک سازند بعد ازان علاج نمایند و موزه بپوشند و پا را از غبار و خاک نگاهدارند
دیگر شقاق شفتین یعنی درد دو جانب لب سفیدی و رطوبتی بسبب غلط شور میشود علاج فصد و مسهل و غرغره لبن کهر در مازو جوشانیده
باشند و طلا با آب سماق و آب انار میخوش در روغن کدو و بادام و موم بهم آمیخته بمالند دیگر عارض میشود در روی در تحت قدمها خصوص
در پاشنه که قادر نیست صاحب او که بر زمین گذارد بسبب او از خارج ضربه و یا سقطه یا کوفت موزه علاج آب سرد بسیار بر و ریزند و از
ماینا و گل ارمنی با آب حل ساخته بمالند و اگر از داخل بود بسبب ماده تیزی که باو نازل شده علاج قی و مالیدن روغن گل و اگر ورم کند ماده
در و جمع شود اخراج ماده و دهان جراحت بار اکشاده نمایند و حنا و مازو و سرکه بچربی مرغ پرورده و خاکستر بلوط بچربی آمیخته برو گذارند
و اگر چرک بگشادن نیاید و صلابت داشته باشد قطعه پنبه برو بندند

فصل هشتم در سحوج جلد و خراشیدگی و پوست رفتن بار میشود در سطح جلد و سبب او برداشتن چیزی درشت یا رسیدن چیزی
خشن و از رطوبت و تنگی موزه و کشیدن ریسمان و از نعل میباشد علاج فصد اگر شی عظیم بود و تبرید موضع بخرقه که سرد ساخته باشند اگر بر
اطراف مفصل نباشد بعد ازان مردار سنگ سوده بگلاب و گلاب ساده نیز فائده دارد و گل آس نرم سوده بر و پاشند یا مرهمی از

مردارسنگ و اسفیداج و زرد چوبه و موم و روغن گل و سفیده و تخم مرغ دیگر اگر خراشیدن بسبب موزه یا نعل کفش واقع شده در روغن گل و گوشت
شش گوسفند و بز و مازو سوده با اقاقیا بسرکه و کدوی سوخته فائده دارد و آبله که از موزه واقع شده عفص یا مازو یا گل ارمنی و اقاقیا
با آب سوده طلا سازند و اگر ورم کرده باشد شش تازه بندند و این مرهم نفع دارد داشتن پا در شراب حل کرده اسفیداج بدو آمیخته بموم روغن گل یا
آس طلا سازند دیگر خراشیدن از جهت کشیدن ریسمان بود لعاب به بیخ سرد ساخته بروغن بادام و اندک کافور بر موضع الم باشند و نمک
بر موضع او یا شیره پوست گوسفند تازه بر وی گذارند تا خشک گردد بر دارند شربت از ریوند چینی و زنجبیل کوفته یکدرم تا دو درم و نیم و غذا
نخود آب در تابستان آش که در و کدو باشد دیگر سحج و خراشیدن که بسبب رکوب بود صاحب او را آسایش از رکوب فرمایند و بر سینه
سازند و هوای سرد بدو رسانند یا خرقه کتان بگلاب تر ساخته و مردارسنگ بگلاب سوده و مرهم اسفیداج فائده دارد دیگر عارض میشود
سحج و خراشش در عانه و کش ران بسبب عرق سر لیس از ان میرسد بدو هوای بارد و شق میگردد مثل منخرین که از سیلان رطوبت حادثه در
زکام علاج تنقیه بدن از ماده حاد و مالیدن موضع بموم روغن که از حنا سوخته و قنبیل یا با اسفیداج و مردارسنگ از هر یک قدری
آمیخته نموده بمالند و خشک ارد از مرد و کندر و خون سیاوشان و مردارسنگ برابر نرم کوفته بر موضع سحج پاشند

فصل نهم در تشنج جلد سر گاهی حادث میشود تشنج مر جلد سر را از جهت بسیاری پوست بعرق تشنج آن تما ظاهر میگردد علاج روغنهای
مرطب سعوطات و سر بر بخار آب گرم و شیر دائم بر سر ریزند و در زیر دستار عصابه محکم به بندند دیگر تشنج جلد پیشانی با حمرت و صفرت بیشتر میشود
عارض میگردد بسبب امتلای مقدم دماغ از خلط رقیق علاج تنقیه دماغ و ضماد از زوفا و سفیده تخم مرغ و موم از روغن کدو و بادام فصل
دهم در تعظیم سرگاهی رطوبت و ریاح غلیظه در زیر کاسه سر جمع میشود موجب تفرق و کلانی سر میگردد علاج ضماد موضع بجهت ارشاد
بآب یا عرق صابغین بروغن بادام و سعوطات از مغز کندش و زعفران بآب مرزنجوش دیگر گاهی جمع میشود در جلد سر و صفاق که بر کاسه
سر است در مکان او رطوبتی بموجب ورم نرم میشود و رنگ او شبیه بلون جلد بی درد و زود منفجر میشود این ورم علاج
ضماد از پوست انار و جوز سرو بسرکه و اگر نیک نشود شق نمایند و انچه در دست بیرون آرند

فصل یازدهم در علل اظافیر علتی که در ناخنها میشود اول داخس است و آن کورشدن او است دیگر ظلفیه گویند براق که بادنی سببی بشکنند
و سبب او قلت خون بود و رطوبات نشف میکند و متحجر میگردد علاج ماء الاصول گلقند و سکنجبین دیگر روغن بادام بعد از آن استعمال مطبوخ
افتیمون و ضماد بزرقطونا و حب محلب بادام شیرین و حبه الخضراء دیگر برص ناخن آنچنان بود که سفیدی شش بیرون در ناخن ظاهر گردد سبب آن رطوبتی غلیظ
فاسد بود که در زیر ناخن آمده علاج استفراغ بدن تخم حلبه و تخم کتان کوفته بعسل طلا سازند و کبریت و خس زرنیخ ابر که طلا نمایند و زرنیخ
زرد یا زفت و مغز بادام یا شب بعسل یا جوز سرو و ترمس و زرنیخ مدبر وی سرکه در روغن گل طلا نمایند دیگر جذام اظفار و تقشر او چنان بود که مثل
استخوان گشته و تنگ حک نمایند و تراشند بچون سیم ریزه ریزه باشند و سبب او غلط سوداوی بود علاج استفراغ سوداء الفصد ضماد بروغنها
و مغز بادام روغن اخلیون بسیار رست که ناخن بدو سیر شود بعد از انکه افتاد اگر هیچ فقط است او نمایند لشکل بد بیرون می آید بر همه حال می ماند
علاج آنست که بروغنها و پیه بط و مرغ او را نرم سازند دیگر شق شدن ناخن آنرا انسان الفار نام گذاشته اند سبب آن یبوستی غالب بود

بر بدن و اجتماع خلط سوداوی علاج ترطیب تنقیه بدن آب جبن ضماد از چربی و لعاب حلبه و تخم کتان با سریش سرکه با مصطگی و نمک
کوفته طلا سازند و دائم نمک بشویند دیگر حرف و نمک نرم کوفته بسرکه طلا سازند عنصل در روغن کنجد و سریشم و نمک فائده دارد دیگر قلع
اظفار یعنی کنده شدن ناخن بسبب او سستی سر انگشت بود از جهت افراط رطوبت علاج تنقیه بدن از بلغم و بسبب جلبت خون علاج رگ
صافن و حجامت ساق و تسکین خون بشربت عناب دیگر سرخت خون در زیر ناخن میشود و سبب او گشادن شعبه گی بود در زیر ناخن بسبب ضربه
و غیره علاج تخم جرجیر در سرکه طلا کنند و بار دوم زفت بسرطان هندی که پخته باشند و زرنیخ سرخ مثلث هر روز چند دفعه بشویند دیگر برص
اظفار ضماد بورق آش و ورق انار یا آرد گندم با چربی بروانز کی کرنب دیگر اگر جراحت درمیان انگشت یا عارض گردد مرد کنند و از روت
بره باشند یا بر بالای او بول کنند و بخرقه ببندند و نیل در مالیدن فائده دارد دیگر اگر ناخن فاسد شود و اراده نمایند قلع او را با اخلیون
نمایند تا گرم گردد بعد از آن بزرنیخ و جاوشیر بر روغن بادام تلخ ضماد باید کرد و زفت و زرنیخ و زیت طلا نمایند تا ناخن برکنده شود
فصل دوازدهم در انتفاخ اصابع گاهی حکه و انتفاخ عارض گردد در انگشتها و تیره و رشها بار روزها از جهت بسته شدن فضول او
علاج آب گرم و سبوس و طبیخ چقندر و آبیکه در وانجیر جوشانیده باشند بکرنب بعدس مقشر و کرسنه و ترمس آبی که در و شلغم پخته باشند
و ضماد بانجیر که در شراب پخته باشند و آب نیک که مسکن لذع و حدت و حکه بود

فصل سیزدهم در اطراف فساد به برودت و سرما سیردن اطراف توجه حرارت و خون و بخارات گرم بسوی او و محتبس شدن در زیر جلد پس
بسوزد اعضا و بمیراند و متعفن میسازد او را علاج اگر فاسد نشده ورم نکرده در ابتدای روی بکبودی آورده بروغنها گرم مثل روغن زیت
و زنبق و غیره بمالند و اگر ورم دار از مناسب آنست که آبیکه در و بابونه و اکلیل و شبت و قیسوم جوشانیده باشند گذارند و گاه گندم و شلغم و کرنب
و تخم زعیرو حلبه و کرسنه و ترمس بجوشانند و باب آن انشبه نهند در روغنها بعد از آن بمالند و عدس نرم کوفته بشراب بجوشانند و بر وی گذارند
و اگر سیاه یا کبود گشته شق نمایند شگافتنی عمیق و در آب گرم نهند بعد از آن بگل ارمنی و اندک سرکه و عسل طلا بسازند بسرکه و آب گرم با فراط چند
نوبت بشویند و اگر متعفن میشود برگ چقندر و کرنب پخته بر روغن زیت از زرد گاو و مسکه بر وطلا نمایند تا آنچه از و سیاه و کبود شده ساقط شود
فصل چهاردهم در صنان سبب تغیر بوی بد جلد زیر ابط و بین فخذ و براز و عرق عفونت اخلاط بدن تنج و آنچه معین برآنست حرکات مشوش
خصوصاً حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول سیر و حلتیت و حلبه و انجدان و تجبن علاج فصد و مسهل و اشربه و اغذیه لطیف و لو شدار و
و زرد آلو و از بقول کرفس فائده دارد و بعد از و غسل بدن شب یمانی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند بآب سیب و زنجوش و مردار سنگ و آب مورد
قرص سازند و بمحل حاجت سوده بمالند یا مردار سنگ و طوطیا با اندک کافور بگلاب بسازند صفت دوای مرکب آس شق و صندل سفید سعد
پوست اترج مرزنجوش و شاه سپرغم داشته گلسرخ سک سنبل شب یمانی اجزا برابر نرم کوفته بخته استعمال نمایند و بر بعض گاهی متعفن میگردد
و بر زیر ابط و میان انگشت یا در زیر سینه بسبب عرق شور یا بجهت عفونت اخلاط گنده شده باشد و فصد و اسهال و اجتناب از حرکت
و هوای گرم و غسل آب گرم و نشستن در آب سرد اگر هوای معتدل بود و استعمال بذرور صفت آن توتیا برگ مورد و مردار سنگ و گلنار و گلسرخ
و گل ارمنی و حنا سوخته و پوست انار و اندک کافور اجزا برابر نرم کوفته بسرکه بسازند خشک ساخته بوقت حاجت سوده بمالند و اگر جراحت گردد

مرهم فوفل و سفیداج نفع دارد و گاهی نشتن عفونت در جلد سر حادث میگردد و بیشتر مشائخ و اطفال را بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت میشود علاج استفراغ موافق و بعد از آن طلا از ورق سوسن و مردار سنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوز سرو سوخته و کندر کوفته بشراب

واجتناب از غذا که درو سیر و پیاز بود

فصل پانزدهم در جراحت قطاط گاهی عارض میشود در نشستگاه جراحت یا سرخ میگردد بسبب کثرت بر نشستن یا تکیه دادن خصوصاً در مرض از مدت ضعف قوت سزاوار آنست که هر وقت که سرخ گردد ترک نمایند یا استلقا تا ممکن بود و رادع برده باشند مثل حضض و اقاقیا و گل ارمنی با زو و گلنار و گلاب سرکه در برده باشند و در زیر او برگ بید و جاورس گذارند و اگر جراحت گردد و آبله زند مرهم اسفیداج علاج نمایند

فصل شانزدهم در قمل که بر بشره بود طبیعت وقتی که دفع نماید باذن الله تعالی رطوبت را به بشره اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد عرق و اگر غلیظ بود متولد شود ریخ و اگر غلیظ تر باشد متولد گردد حصف و اگر رطوبات بظاهر بشره مندفع نگردد و در زیر جلد بماند متولد گردد و ثولیل و اگر مختلط گردد با رطوبت صدیدیه متولد شود ازو قوبا و سعفه و اگر مختلط نگردد و مستعد گردد قبول صورت حیوانیه متولد گردد ازو قمل و آنچه یاری دهنده است بر تولد او تاخیر غسل جنابت و حیض و خوردن انجیر ماده را بظاهر بشره دفع میکند علاج فصد و اسهال و مداومت حمام هر روز و در دو روز جامه پاک بپوشند و پوشیدن حریر و کتان فائده دارد و چغندر و پودینه کوهی و برگ سرو و تره مسن بجوشانند و آب آن بر بدن بمالند و در حمام صبر و گل و زهره گاو و زهره بز بمالند یا روغن زیت سماق کوفته طلا نمایند صفت دوای خفیف قمل کهنه تخم و انکی سیماب کشته طلا نمایند

فصل هفدهم در تسمین بدن لاغر و لاغر ساختن فربه بدنهای لاغر را سزاوار آنست که اهتمام نمایند به تسمین آن جهت آنکه عارض میگردد آفات و امراض از جهت ضعف بدن و سبب هزال قلت غذا یا رداءت غذا یا قلت جذب اعضا یا آنکه در احشا علتی بود مثل سده یا عظم طحال یا ان یا کثرت تحلیل از غم و هم و کثرت ریاضت و علامت هر یک ظاهر است علاج سبب موجب خوردن غذای نیک که طبع و قوی غلیظ مثل هریسه و گوشت بره مثل بط و مرغ و کبک و گوسفند جوان بریان و کباب بهتر از جوشانیده است و سکون و راحت و مداومت بطعام آنمقدار که معده کوفت بعد بعد از طعام حمام نفع دارد و از جوع و تعب و از چیزهای تلخ و شور و آب معادن اجتناب نمایند ترکیبات نافع اول باقلی مقشر و مغز گندم هر دو نرم کوفته بروغن بادام و آب کشک و آب انار شیرین پخته میل نمایند دوم عناب مویز هر دو را در آب بجوشانند نیک و صاف نموده مغز بادام و خشخاش و مغز کدو و صمغ عربی همه را تف داده نرم کوفته اضافه نموده باز بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن مرغ آمیخته نمایند و در محل تن گلاب و باشند سوم مغز بادام مقشر و خشخاش و مغز فندق و حب صنوبر و حب السمنه و حب الخضرا و روغن گاو و شکر نرم کوفته لبوبای که از آرد و باقلی و نخود و گندم و شیر و قند پخته باشند هر روز قدری اختیار نمایند و از چیز ترش و تعب ملاحظه نمایند و در حمام در آیند و بسیار توقف نکنند چهارم نخود سفید در شیر گذارند تا شیر را جذب کند بعد از آن خشک سازند و بگیرند نخود و برنج و کشک شعیر و گندم نصف جزو نان و خشک جزو و قند ثلث جزو و صنوبر با سازند و همه را بجوشانند بعد از آن با شیر و قند مخلوط سازند چند روز مداومت نمایند و شربت بنفشه و ت تمام سمن گفته و شراب و گوشت مرغ و مغز سر را زیاده میسازد و خشخاش نیک و چشم بست و ماهی که در آب جاری و پیه خرس مقدارش دو درم تا ثلث گفته اند خوردن مغز بادام تر و جوز و خربزه و خیارین با قند و مغز نان خشک جوارشی بر بدن مالیدن فائده دارد اندکی کشنیز خشک

گشنیز مقشر سفوف سازند و در محل خواب اندک آب سرد بعد از دمیل نمایند و بعد از حمام روغنهای طیبه بدن مالیدن فایده دارد و اندک بالن
که بسیار او ضرر دارد و پوشیدن لباس نرم و اشتغال بساز ها و لهو و سرور و نظر بر روی خوبان و دوستان دیگر سمن مفرط صاحب ا
بر خطر عظیم بود چرا که هر روز طبیعت خون را بر رگها میفرستد اگر در رگها اتساعی نبود حادث میگردد شق شدن عروق یا ضیق نفس
سیر زیره جبیر تعضای دل و موجب هلاک بود پس لاغر ساختن بدنهای فربه بهر حیله که باشد مناسب بود باسهال و ادرار عرق و تقلیل غذا و کثرت
تعب و حمام بر نهار که عرق بسیار آید و آب کمتر ریزند و مالیدن روغنهای گرم مثل روغن شبت و قسط و تقلیل خواب و مداومت بر اطریفل
و ادویه گرم و خشک و معجون لکونی و انقردیا و سنجرنیا و دوای لک و از مفردات سندروس و شب یمانی و لک و زراوند دحرج و جنطیانا و مرزنجوش مقدار
نیم درم و آنچه قوی بود در این باب نمک از گوشت افعی بگیرند و مسهل نمایند

باب چهارم در داء الحیه و داء الثعلب و غیره مشتمل بر چند فصل است

فصل اول در داء الحیه و داء الثعلب این دو علت موی را ساقط میسازند و بدین نام مذکور اند داء الثعلب از جهت عروض وی بسیار مر ثعالب را دسا
میگردانند موی سر و لحیه را بسبب خلطی ردی و داء الحیه آنست که موی را بریزد و پوست رقیق مثل پوست مار گردد اگر دو ماده داء الثعلب کمتر عفونت دارد
اما ماده داء الحیه عفونت او زیاده است از داء الثعلب علاج او سهل بود بخلاف داء الحیه او مشکل علاج باید و انواع او چهار است **نوع اول**
داء الثعلب که از بلغم سوخته عارض گردد علامت او آنست که موضع او ابیض و نرم بود علاج تنقیه بدن بدین مسهل ایارج فیقرا مثقال شحم حنظل دانگ
بکرفس حب سازند و زیادت و نقصان بحسب قوت بود حب و صبر و قوقایا زیادتی فائده دارد صفت داروی قی تخم شبت و تخم ترب از هر یک
چهار مثقال جوز القی نیم کوفته یکعدد بیخ سوسن سه مثقال در دو کاسه آب بجوشانند تا بنصف بماند و ده درم عسل بدو آمیخته بیاشامند
بعد از ان قی کنند و بعد از ان غرغره نمایند صفت آن پوست بیخ کبر و تجبین بجوشانند و در وی ایارج با سکنجبین آمیخته غرغره سازند و شربت
ماء الاصول و گلقند نفع دارد و موضع را بخرقه در شب بمالند یا بالبصل سیر گردد بعد از ان طلا بصبغ سداب و تجبین با کبر کوفته بعد از ان شگاف
باشند اگر علت قوی گردد علامت قوت آنست که موضع را بمالند تا آن سرخ گردد و آنچه بعلاج نزدیک است آنست که بمالیدن سرخ
نشود و آنکه بمالیدن مطلقاً سرخ نمیشود سزاوار نیست که طلا نمایند فرفیون عاقر قرحا بزر هرکاره آمیخته بمالند و سزاوار آنست که ادویه قوی
که بسیار گرم گردد و سوزنده بود طلا نه کنند از جهت آنکه جلد را بسوزد و موی نروید و اگر داء الثعلب بمرتبه بود که بمالیدن بسیار سرخ نبود پس
موضع را بجره نوره یا بورق انجیر یا بمالیدن تاثیر کنند و پوست او خراشیده گردد و برگ چقندر پخته بشراب یا انجیر خشک سوخته و شراب حل کرده
طلا سازند و اگر از کثرت ادویه جراحتی بود مرهم که از روغن و موم و شاه بلوط و آب برگ سوسن و زرده تخم مرغ ساخته باشند فائده دارد و چر
مرغ بکرات بمالند و سرگاه تسکین یابد باز اعاده کنند تا موی بر آید و بمراتب بتراشند تا قوی گردد **نوع دوم** که از ماده صفرا حادث گر
علامت او زردی رنگ موضع و نحافت بدن **علاج** اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا بدین حب هلیله زرد نیم درم محموده ربع درم یک
شربت بود و بعد از ان سرکه گرم بر موضع گذارند و برگ غنگل حرب سازند پس از ان بمالند و طلا از گبریت و زیت و بندق سوخته با پوست در
کهنه حل ساخته گذارند یا بیخ نی سوخته یا بادام سوخته مع پوست پسته که طلا سازند اگر موی بر آید و الا تشرط نمایند موضع را و طلا از لادن

ه بر روغن کنجد حل کرده باشند یا نسج سوخته و کف دریا و حضض بر روغن بید انجیر یا روغن آس نمایند و گل خیرو و سبوس و آب برگ بید بشویند
از گرم منع نمایند و اشربه ترش مثل لیمو و آب انار رش شربت سیب و آبی دهند و غذا گوسفند جوان در آب آن ماش مقشر و اگر او کدو و
سفیداج نوع سوم دار الثعلب حیه که از ماده سودا حادث گردد علامت او کمودت لون موضع یا سواد و شدت یبس علاج
مسهل سودا المطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک درم محموده دانگی حب ایارج و معجون نجاح فائده دارد و از گوشت گاو و عدس
نچه مولد سودا بود منع نمایند و غذا گوشت مرغ فربه و مطنجه و زرده تخم مرغ سازند و موضع را به ثوم و پیاز عنصل بمالند و بحر لی شیر و خردل لط
نیره جرب سازند و طلا از گوگرد و صمغ سداب عاقرقرحا و قجبین و آب ترب و زیت و عقیق یا مرزنجوش بعد از تراشیدن موضع نمایند و شرط موضع و غسل او
ب حلبه و تخم کتان و لادن و نار دین جرب سازند نوع چهارم که حادث از خون غلیظ دار الثعلب حیه شود علامت او سرخی رنگ موضع علاج
سد و مالیدن موضع بخرقه درشت و زوفاء تر و پیاز عنصل و قجبین و طلا الصمغ و فرفیون و سایر تدابیر که در نوع صفراوی مذکور شد
فصل دوهم در پاشیدن موی و تساقط آن و صلع اما پاشیدن موی انواع ست نوع اول پاشیدن موی که حادث گردد از نقصان
ه او قلت بخار که موجب روئیدن موی و مدد او ست علامت او یبس و هزال بدن و امراض محلل و قلت غذا علاج کثرت غذا از گوشت
رغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و شراب خواب حمام و استنشاق و بنفشه و نیلوفر و آبی و مشک و شستن سر بخطمی سفید و اسپغول و برگ بید و روغن
من نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر پاشیدن موی بسبب اتساع مسام میباشد علامت او باریکی و سرعت و پاشیدن بی نرمی جلد
لاج روغن آمله بمالند و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا بر روغن مورد یا پرسیاوشان بمالند و قوی تر آنست که سه درم لادن در شراب و روغن
ر دحل نموده در موی سر مالند دیگر پاشیدن موی از تنگی مسام بسبب هیج ست میشود علامت او جعودت و غلظ و شدت مواد و قتیکه موی
شکنند زود بیرون نیاید علاج ترطیب مزاج و حمام دائم و چرب نمودن بر روغن بابونه و گل و مالیدن جلد بشحم ارنبی و قیسوم و بادام تلخ
فته بر روغن زیت نوع دوم در پاشیدن موی که از ضیق مسام متولد گردد و از رطوبت غلیظ علامت او آنست که موی رقیق بود علاج حمام
سیار نوبت نمایند و مالیدن سر بشیح و قیسوم و بادام تلخ و خستن بنوره و زهره گاو و غذا گوشت بفلفل و دارچینی و روغن از سرو و در دار نی نوع
سوم پاشیدن موی که بسبب امراض حاد حادث گردد علاج غذا لطیف که از گوشت مرغ و گوسفند و راحت حمام و تراشیدن موی سر
نته دو بار و مالیدن بخرقه درشت و بر روغن سوسن و غیره که در وبابونه و پرسیاوشان پخته باشند و خطمی و خبازی و لعابات آب و غنها
ره دارد دیگر گاهی حادث میشود این موی پاشیدن بعلت ثعلبه و میگردد جلد سر مثل طائری که پر او کنده باشند و موی او نرم
حریر و رنگ بشره او زرد این علت بسیار حادث میگردد ثعلبه را از جهت اضافت بدو کرده اند و بعقب امراض حاد نیز واقع میشود
لاج تراشیدن سر دائم و استعمال روغن مورد و لادن و آمله و حب الغار نوع چهارم گاهی حادث میشود صلع از جهت برداشتن
بهای گران علاج ترک آن نمایند اگر بواسطه کبر سن بود یا بسبب نقصان ماده موی و قصور استیلای جفاف و یبس
در بنوقت بر جمیع اعضا و این قسم که گفته اند علاج کمتر پاید اما تنقیه بدن و روغن مالیدن نفع دارد
صل سوم در خراس و این اجسام صغار باریک مثل سبوس از جلد سر میباشد بجز احت و گاهی بسبب بدی ماده بجز است منجر میشود

وحدوث او از بخارات بلغم شود از خون مخلوط بمرهٔ سودا و گاهی بسبب یبوست مزاج سر که در سائر بدن نباشد اگر خفیف بود
روغن بنفشه کدو و غسل بحالیات مثل چقندر و آرد باقلی و نخود و بوره و خطمی بسرکه و آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسبغول و مغز خربزه و آرد
باقلی و سبوس و اگر مزمن باشد علاج مسهل بلغم و سودا و تراشیدن سر تا اثر دوا زودتر رسد در روغن مالیدن در حمام و غسل با دویه که جلا دهد مثل
حلبه و بوره و آرد نخود و خردل و مویزج و سرکه بدانچه از وجبت داشته باشد مثل روغن بنفشه و کتیرا و تخم خیرو و عصیر انگور با روغن بادام و لد
خون علاج گفته اند و حقنه و فصد قیفال و در قسم دموی مطبوخ فواکه و در قسم سوداوی مطبوخ افتیمون و بلغمی صبر و حب ایارج و غذای لطیف

فصل چهارم در قمل و قمقام و صئبان حدوث او از مادهٔ غلیظ گرم تر که دفع کرده است طبیعت بظاهر جلد و باقیمانده و متعفن شده و متولد
شده قمل از دیار قرابت بر دو اکثر حدوث او در کسانی شود که بدن خود را پاک نسازند از چرک و بحمام کم روند علاج در هر گاه بسیار شود در
تمام بدن بود فصد اکحل و مسهل و اگر در سر ظاهر بود فصد قیفال و حمام بآب شلغم و سیر و مرد و بوره در حمام طلا نمایند بعد از یکساعت باتسبے که
در دو گل و مورد و برگ صنوبر جوشانیده باشند بشویند و مویزج و خبث فضه و بادام تلخ و قسط و زراوند نرم کوفته بسرکه و زهرهٔ گاو طلا
نمایند و خربق ابیض و ترمس و اندک سیماب کشته نیز فائده دارد و کندش و گوگرد فارسی از هر یک ربع مثقال نرم کوفته در بدن مالند در حمام
و از غذای غلیظ ملاحظه نمایند دیگر قمقام نوعی از قمل است که چسپیده بمسام و منفذ میشود که بیخ موست که اندک ورم کرده پس وقتی است
که اگر گرم بدو میرسد بیرون می آید و علاج مثل اول شستن بطبیخ اشنه و قلی و میویزج و فلفل سفید و پوست انار و دیگر صئبان چیزی بود
سفید که در موی او بچسپد علاج او گرفتن سرگین آهو و نوشادر حل ساخته بسرکه بمالند

فصل پنجم در سبب شیب و علاج سبب شیب نزد جالینوس حکیم آنکه از بخار بلغم بظاهر بدن می آید و بواسطه برودت منجمد میگردد و حرارت
غریزی ضعیف گشته موجب بیاض میگردد در خون اگر چربی دارد و حرارت و از وجبت موی سیاه بود و اگر خون مائیت دارد و برودت غالب
است موی سفید میشود و حدوث او از کثرت رطوبات و یبوست رطوبات را تحلیل میدهد چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میگردد و چون
آب یافت زیاده میشود علاج شیب که در غیر وقت بود چند چیز نمایند اول تنقیه بدن و دماغ با ایارج فیقرا که مقوی است و شحم حنظل و غاریقون ربع درم
قی فرمایند در هفته یکبار سوم غرغره چهارم معجون گرم مثل مادة الحیوة و مثرودیطوس و اطریفل کبیر و صغیر و هلیله مربی و تریاق صفت معجون که
دیر موی سفید گردد هلیله سیاه ده درم هلیله پنجدرم فلفل دو درم و نیم زنجبیل و گلسرخ و اگر از هر یک سه درم نرم کوفته کندر و ملبا شیر هر یک پنجدرم
صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک سه درم نرم کوفته لسبه زن آب عسل بسازند شربتی سه درم بود و تخم ترید مجوف با اعتدال مثل قلیه و شلغم
و کباب و سلیخه بدارچینی و زیره و کردیا و آبکامه و اجتناب از لبنیات و ترشیها و فواکه از شراب متواتر و استعمال گلاب و کافور و کثرت حمام ششم
غسل آبیکه در سیاه دانه یا حنظل جوشانیده باشند هفتم مسح موی بروغن کیکج در داد دیه گرم قابض مثل سنبل و سلیخه و قرنفل و عود پخته باشند

فصل ششم در انچه تعلق بتربیت دارد از احوال موی و این چند قسم است قسم اول در حفظ موی که بر حالت طبیعی باند بروغنهای گرم قابض
مثل روغن مورد و لادن و پرسیاوشان و شقائق و سنبل و مصطگی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس اقاقیا و مازو و بالنگو صفت روغن مورد
آنست که مورد را قریب ده روز در شراب تر بسازند بعد از ان روغن کنجد بجوشانند تا روغن باقیماند صفت روغن لادن که

بهترین چیزها است جهت حفظ موی لادن دو مثقال نیکو کوفته در یک پیاله روغن گل زرد و یک شبانه روز آغشته نمایند و در دیگ آب گذارند و ظرف
روغن در اندرون دیگ گذارند تا بحرارت آب لادن گداخته گردد صفت روغن آمله مورد و پوست درخت صنوبر و آمله از هر یک برابر
مقدار هفت مثقال بگیرند و بجوشانند تا قوت آن بیرون شود مقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از جوشانیدن باقی ماند و از
غسولات که موها را بدان بشویند هلیله سیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد نخود و صبر کوفته با آب مورد و شراب حل نموده در حمام بمالند
و بعد از یکساعت که طلا نمایند بشویند قسم دوم دراز نمودن موی با آب چقندر و آرد نخود و صبر کوفته و آب مورد و مداومت بر شستن موی به آمله و
هلیله سیاه چرب نمودن بروغن هائیکه مذکور شده بعد از آن که سر را با آب چقندر و جبن شسته باشند و در موی عرق آمله و مورد و پرسیاوشان
کوفته موی را در میان او گذارند موجب درازی او گردد قسم سوم رویانیدن موی وقتیکه در بر آید و جمیع ادویه دار الثعلب مالیدن بر روغن زیت یا
خاکستر و سرکه و قیصوم و کندر یا در روغن خوک ذراریح کوفته باشند و مالیدن موی بحب الغار یا روغن ترب بعد انجیر و چربی خرس
یا کفتار بسرکه و آنچه قوی گفته اند در این باب سیاه دانه را کوفته طلا نمایند و بعد از آن روغن لادن بمالند قسم چهارم زائل ساختن موی از دست
و سائر بدن و این سه جنس میشود اول بنوره البنج و آهک آب و روغن که از آنها سازند دوم آنچه موی را رقیق سازد و متقلل گرداند مثل آرد جو و آرد باقلی و کرسنه
و کف دریا و بوره سوم آنچه موی را باطل کند مثل تخم انجیر که بر روغن بمالند و اسفیغول کوفته و امثال آن قسم پنجم آنست که منع نمودن موی و انبات
موی نماید بعد از آنکه برکنند با بوره و ادویه مخدره مثل بنگ و افیون و شوکران بسرکه یا آنچه مسام را به بندد مثل اسفیداج و رصاص و
قیمولیا و شب یمانی با آب بنگ و خون ضفدع جامیه یا خفاش که سنگ پشت سبت و نیمدرم نوشادر بزهره بز طلا نمایند یا به بیضه نمل که آنها
منع روئیدن موی میکنند قسم ششم جعودت موی را ادویه قابض مثل مازو و سعد و روس مرزنگوش آید طبیخ آمله و برگ سرو و کزمازج و کندر یا مورد
تا جعودت شدید میسر شود دیگر ترقیق موی که به تریاق نمایند که در کوزه خاکستر چوب بابونه یا آرد باقلی یا آرد نخود یا تخم خربزه در روغن شبت
ترقیق موی نماید قسم هفتم تساقط موی آنست که دائم بر روغن آلبجم آمیخته باشند در و مالند و روغن شبت فائده دارد قسم هشتم تسوید موی بخضاب
و روغن مسود چنانچه مذکور میگردد اول شگوفه درخت جوز نرم کوفته و بعد در آمیخته استعمال نمایند دوم مازو را در زیت بجوشانند و کتیرا و شب یمانی
در فتیج از هر یکی نوزده درم نمک هفت درم نرم کوفته با آب گرم خمیر سازند و بعد از آن در موی بندند سه ساعت بگذارند سوم مرداسنگ و نوره از
هر یکجزو و طلق سه جزو خضاب نمایند یکساعت بگذارند چهارم جوز سرو در شراب بجوشانند و بدو خضاب سازند پنجم شقائق خرد آمله و پوست بالنگ
از هر یک نیم جزو بسرکه خمیر نمایند و در آفتاب بست روز بگذارند هفتم کبر آمیخته نمایند و استعمال نموده خضاب سازند قسم نهم در تشقیر و تحمیر و تبییض تشعیر
بر موی مثل حنا و ورس و قنبیل زرد آب اتنج مثل شب و زعفران یا تخم مثل بیض سعد و کندش اما تبییض موی مثل خرء خطاطیف و پوست خشخاش و
تفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم کوفته بزهره گاو و سرکه خضاب کنند و بگوگرد بخور نمایند و مازو کوفته بسرکه در موی بندند قسم دهم تشقق موی
که بسبب یبوست عارض شود بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو آب غسل و لعاب اسفیغول و لعاب خطمی و برگ کنجد و خیره و امثال اینها بمالند و فصد
و اسهال فائده دارد قسم یازدهم علتی معروف بنمویت و آن حیوان است که ظاهر شود در سر که گویا روغن مالیده و آنچه در وی مالند چرب گردد
و بد بوی بود و سبب او رطوبت غذا بر موی و بروز آن بدن بخارات علاج تنقیه معده و بشرب ایارج و اطریفل و شستن بدر و آنچه جلا دهد

مثل نشادر در آب مورد و بلوط و جوز سرو و عسل بمانیدار و روغن رب غوره آمیخته چرب سازند

باب پنجم در جراحات مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول در حد جراحت و اقسام او و جراحت تفرق اتصال بود که عارض میشود وقتیکه ریم و جرک آرد آنرا قرحه گویند و در و
تقسیمات ست اول جراحت صغیر بود یا کبیر دوم جراحت بسیط که بدو عوارض دیگر نبود یا مرکب باشد سوم جراحت که دهان او مساوی بود
چهارم آنکه غور داشته باشد پنجم جراحتی که از وی پاره گوشت جدا گردد ششم جراحتی که نفوذ در باطن دارد یا نفوذ ندارد هفتم جراحت مجوفه و
غیر مجوفه بیان آن کرده میشود از اعضا که احتمال جراحت ندارد اول قلب ست که اگر جراحت گردد مهلت نمی دهد علامت جراحت او
موت است بس از آن دماغ علامت او اختلاط عقل و گرده و مثانه و امعا حکم جراحت دماغ دارند علامت وصول جراحت بمثانه بیرون
آمدن بول و امعا و فواق خروج زبل و جرح کند مخوف بود لیکن در و امید سلامت ست و جراحت بر عصب و طرف عضله از تنگ
تغییر یابد و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تشنج و جراحت رکبه از بیشتر انواع مخوف ست و خلاصی کم یابند و جراحت بر شکم که نفوذ
بباطن دارد عارض میگردد از و تهوع با فواق یا اسهال و جراحت که بر سینه و فضای صدر باشد مخوف است علامت خروج هوا
و جراحت حجاب مخوف ست و علامت او ضیق النفس و جراحت معده لازم او و بیرون آمدن طعام

فصل دوم در معالجه بسیط جراحت وقتیکه صغیر بود و بدو از عوارض چیزی دیگر نباشد بسیط باشد و دهان او را برابر و غور ندارد و
ضم نمایند جراحت را و از خون خود تازه بود و اگر جراحت تازه نباشد و بر و دو یا روز گذشته باشد در یم ندارد سزاوار آنست که اول ابتدا خشک
روی او را بخون سیرین آید بعد از آن او را برفاده خوب بندند تا جراحت بهم چسپد اگر جراحت عظیم بود بطوری که گوشت بر وی نباشد
صفت در در خون سیاوشان نیم جزو و نیم صبر و کندر یک جزو و از زردچوبه نیم جزو نرم کوفته بپاشند صفت صندلین با کشنیز با کاسنی ضماد
نمایند یا منع مواد از جراحت و برفاده صندل سوده خشک بپاشند و چنان سازند که از جراحت خون برود و مقدار اعتدال حبس
نکنند یا فصد نمایند و هرگاه سیلان خون بسیار نباشد و اگر بمرتبه غشی و سقوط قوت خون روانه مناسب است که خون را به بندند و فصد نمایند
گوشت و حلوا و شراب نخورند و اگر قبض بود طبیخ را از م نموده و حقنه لین یا به مسهل خفیف و غذا شوربای مرغ و بار الحم و منع از امتلا و اگر
جراحت ورم کرده انار ترش را در شراب بجوشانند و بکوبند و بر وضماد گذارند تا دفع ورم کند و درد را تسکین دهد و اگر جراحت عظیم بود بحز بها
لبهای او بهم نرسد پس دوختن بر وزند که خیاط او ابریشم بود هر چند کوبی از نشد و در از یکدیگر دوری یا بیشکم مذکور شده بر وی باشد و اگر پاره
گوشت ساقط شده و غور دارد بر و کندر و صبر و ابرسا و اقلیمیا فضه و لو بیا نرم کوفته بپاشند بعد ازان این جراحت از جانب غور نمایند و محکم
به بندند و دهان جراحت را راست نمایند تا صدید او بسهولت بیرون آید محتبس نشود و پنبه کهنه بروغن آلوده تا پاک شود بعد ازان مرهمات
مرهم که گوشت برویاند علاج کنند صفت مرهم که گوشت برویاند مرداسنگ پنج درم نرم کوفته بسرکه حل ساخته بروغن گل آمیخته چند دفعه
بسرکه صلایه نمایند بعد ازان پنج درم سفیده رصاص بخلوط سازند و اندک کافور و اگر جراحت بود شاید صفت مرهم اسود که گوشت
برویاند و در زمستان استعمال کنند روغن زیت مردار سنگ گرم کنند و روغن بجوشانند تا سیاه شود بعد ازان خون سیاوشان و مرد صبر و کندر

وانزروت بالا برابر گیرند و علک یا زردچوبه کوفته مخلوط نمایند و اگر درد قوی بود اندک افیون جهت تخدیر اضافه کنند و ذروری که جراحت را
نیک سازد صبر و گلنار و اقلیمیا و زرنیخ مرم کوفته باشند صفت ذرور قوی صبر گلنار زردچوبه مر و مازو از هر یک برابر بگیرند
و بعد از آن ذرور دیانیدن باد و یه مدمله مثل مرداسنگ و شب سوخته و هلیله و مازو و جهت تخفیف فائده دارد

فصل سوم در جراحت مرکب آنست که با او اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و بریدن عروق و عصب یا اعراض دیگر مثل شدت
درد و فساد گوشت آنچه از امتلا بود دفع آن نمایند بمسهل و گلقند و گلاب و بر ورم چیزها نهند علاج کسر عظام علاج آن مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و جهت تسکین درد ضماد عدس که از بیخ بنگ و تفاح و بزر البنج و از انجره و جهت تسکین بهید یک انار شیرین را در شراب بجوشانند
و ضماد سازند دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را علاج باطراف کاسنی و عنب الثعلب و خطمی و روغن بنفشه و مسکه و مرهم زنگار
علاج نمایند صفت مرهم جهت بواسیر و گوشت که پوست مرده آنرا بخورد زنگار درم انزروت آهک از هر یک درم کوفته … بسازند

فصل چهارم در جراحت سر اعضا آنچه واقع گردد بر سر نام آن شجاج بود و اگر استخوان شکسته نشده این ذرور بر وی پاشند صبر درد
کندر و خون سیاوشان و اقاقیا و اگر استخوان شکسته واجب آنست که استخوان را بیرون آرند بعد از آن علاج نمایند بمرهم و اگر جراحت
بر شکم واقع شود و روده و ثرب بیرون آید سزاوار آنست که روده را بجای او برند و اگر باد گرفته در اندرون نرود بشراب گرم او را
بشویند تا ورم و نفخ او برود و به آب گشنیز و صندل حوالی او را سرد سازند لیکن چون نفخ روده تسکین یابد و به آسانی در جای او در آرند
و پایها و دستهای او را بردارند تا پشت او خم یافته روده در اندرون او در آید و اگر روده در نیاید دهان جراحت را گشاده …
اندکی بجای او برند و بدوزند و ثرب را نیز زودی پیش از آنکه سیاه یا کبود گردد بجای او برند و اگر سیاه گشته قطع نمایند سیاه را و از او …
او را بدوزند بریسمان باریک ابریشم و از آنکه ثرب را بجای او گذارند و بدوزند دیگر جراحت عصب اعراض شدید پیدا شود مثل تشنج و اختلاط عقل
و همچنین جراحتی که بر عضله واقع شود و وقتیکه ورم کند بهم آنست که تشنج و آفت دماغ واقع گردد از آب سرد نگاه دارند که موجب کزاز
بود و از آب گرم تیز نگاه دارند که موجب رخاوت و تعفن بود و از هوای سرد و روغن سرد و روغن که بسیار گرم بود اما روغن گرم جهت تسکین درد
ضرورت میشود و گاهی بروغن زیت خرقه آلوده ساخته یا بغیر زیت آمیخته نموده شیر گرم بر بالای جراحت گذارند و موم و روغن
زیت یا از روغن … و گل با اندک فرفیون یا علک زیت بر وی پاشند و عصب اگر مکشوف گشته احتمال چیزی گرم … دوا را
بر سر گذارند در … حال و اگر ورم کرده ضماد از آرد باقلی و کرسنه و نخود و ترمس بعسل یا مرهم که از کندر و توبال نحاس و زیت و قدری موم و سرکه ساخته
باشند گذارند و بر بالای آن صوفی بزیت و سرکه آمیخته نهند و از عفونت نگاه دارند چرا که عفونت عضو را فاسد میسازد و اگر سر جراحت تنگ بود
دهان آنرا گشاده سازند تا چرک دور نماید و موجب تعفن نگردد و در شب و روز در هر کدام دو نوبت جراحت را بگشایند خصوصا اگر …
و اگر تشنج عارض شود سزاوار آنست که عصبی که کشیده شده ببرند که او بروغن نماید بعد از آن مهره های پشت را …
سازند بروغن بنفشه و چربی مرغ و زنبق و اگر جراحت بزرگ واقع شود خون بسیار آید … نمایند و اگر بر شریان عظیم مثل شریان گردن …
دستها و پایها و گاهی که باشد از شریان صغیر مثل رگ سر انسان بود و علامت عدم شریانی آنست که عروق … علاج …

بجانب مخالف و حجامت بستن آن و دوا بر جراحت و بستن عصابه نرم و استعمال آن اگر در عضوی باشد جراحت که ممکن نبود بستن او صوف آب بست
که خرقه آلوده ساخته ببرگ نمایند و گلاب این هر دو بر جراحت پاشیده ساخته و قبض نموده که قائم مقام داغ گفته اند و خون را غلیظ میسازد
این ذرور بر وی پاشند کندر و صبر و مازو که سوخته باشند و در سرکه کف داده و غبار آسیا و خون سیاوشان به آب خمیر نموده و سموم خرگوش
آلوده بر جراحت گذارند و بخرقه محکم بندند و صمغ عربی و صبر و خون سیاوشان اجزا مساوی و کندر با آب صمغ طلا نمایند تا گوشت برویاند و اگر
خون میرود از جراحت به نوره یا زاگ گذارند تا خون رفتن باز دارد اگر خون تسکین نیابد بر داغ نمایند بمضرب که بآتش گرم کرده باشند
تا اثر داغ بعمق جراحت رسد اگر رگی ضعیف بود خشکریشه ضعیف ساقط میشود و باز خون عود میکند بلکه زیاده از آنچه بود

فصل پنجم در گرفتن نصل شوک و غیره گرفتن پیکان با منقار یا ریک مناسب برد و بر مروه کندر یا شند و اگر در انبور در نیاید بجهت
تنگی دهان جراحت پس گشاده تر سازند و بکشند و اگر پیکان در استخوان در آمده او را سست سازند بقوت بکشند و اگر کشیده
نشود سنگ مقناطیس بر وی گذارند تا بسبب او کشیده شود دیگر شوک یعنی خار و آبگینه و غیره سزاوار آنست که ضماد نمایند موضع را
بمثل اشق و پیاز دشتی و بیخ نی نرم کوفته و بسرکه آمیخته گذارند یا بچیزی که جذب کند مثل قنه و ملک و اشنج و زراوند مدحرج

باب ششم در قروح و قرحه و دو نوع است

نوع اول در قرحه بسیط یعنی بی عوارض دیگر که منع اندمال کند نباشد علاج تخفیف او از شدید و جلای او از وسخ که متولد میشود
و از غیر بجهت ضعف عضو از هضم و دفع فضلات پس بگیرد و رقیق او صدید و غلیظ او وسخ و این شیء سفید مثل درد بود علاج او
آنست که او از خشک سازند و جلا دهند و بشویند بسرکه و شراب و آب عسل بر وی پنبه کهنه بر روغن گل آمیخته باشند گذارند و هر روز بسیر کهنه ز زیت گاهی
بجهت مثل از دو گلنار و شب و اقلیمیا و برگ سوسن اندکی زنگار اضافه نمایند و ابدا از مرهم مرداسنگ و گاهی از صبر و مر و کندر و دم الاخوین سیاوشان قائم مقام
دارد و این مرهم نیز مرداسنگ را در سه چند او روغن زیت بجوشانند از دم الاخوین سیاوشان و کندر و زفت برود آمیخته نمایند اگر دهان
جراحت نیک در مرهم باسلیقون گذارند و حفظ نمایند که دهان جراحت را گوشت نگیرد و غور باقی ماند بر جراحت پنبه بر روغن چرب ساخته گذارند

فصل اول در قروح که دیر مندمل شود آنچنان ست که در غایت فساد و ابل بود از اندمال و عسرت اندمال از جهت قلت خون بر
بدن میباشد علامت او آنست که حوالی قرح اندک سرخی داشته باشد و سالم بود از ورم علاج آنست که اگر ورم بود ریزند مرهم سود که
مذکور شده در باب سابق بدان اصلاح نمایند دیگر سبب دیر نیک شدن قرحه بجهت ردائت خون بدن باشد علامت او زردی
بوی آن رنگ مائل بر صاحب ملایل ببوا و اگر سبب فساد مزاج کبد بود علاج اخراج خون و مسهل جهت خلط فاسد و اصلاح غذا دیگر بد شواری
نیک شدن قرحه از گرمی مزاج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع و اندوه و درد شدید علاج فصد و شربت و غذای سرد و در ابتدا
مسکه و روغن زرد گاو و مرهم اسفیداج و مرهم خل از مرداسنگ زرد چوبه و بر حوالی جراحت طلا از صندل سوده و اگر گوشت زیادتی بود
مرهم زنگار و اگر سطح قرح مساوی بود مرهم که گوشت برویاند مثل مرهمها شود و باسلیقون دیگر سبب دیر نیک شدن قرحه از برودت و رطوبت میشود
علامت او آنست که از قرحه صدید و رطوبت بسیار رود علاج تنقیه بدن بحب ایارج و مطبوخ هلیله که در وی تربد بود غذای لطیف و اندک ...

که خشک کنند مثل مازو و گلنار و زرد چوبه و مس سوخته و مردار سنگ بسبب که در زیت مرهم ساخته بر قرحه گذارند و اگر بسبب خشکی مزاج بود
علاج آنست که مرهم بروغن بنفشه یا مسکه یا روغن زرد و غیره داده که بسیار تجفیف نداشته باشد مثل آرد کرسنه و آرد جو و چربی مرغ و بط و غیره
بر قرحه گذارند و اغذیه و اشربه مائل برطوبت دهند و زرده تخم مرغ نیم بخته فائده دارد و اگر بسبب گوشت صلب بر دهان قرحه بود و دیر نیک نشود
علاج آنست که حک نمایند یا بدواء تیز مثل مرهم اخضر قطع نمایند صفت آن اشق را در سرکه حل سازند و از زنگار بسبب که اندکی بر دل عسل
و موم بسازند و بر دندر یا قلی و اشنان گوشت قرح را افنا نمایند دیگر بسبب آنکه در قعر قرحه استخوان فاسد بود علامت آنست که گاهی قرحه نیک
شود و بعد از چند روز معاودت نماید و رنج پیدا کنند و از و صدید روان گردد علاج آنست که او را بشگافند یا دوای حاد بر وی گذارند تا گوشت
بعد اسقاط گردد و استخوان ظاهر گردد پس استخوان را بیرون آرند و ذرور که گوشت برویاند بر وی پاشند اگر قرحه خبیثه و عفن بود علامت
او آنست که گشاده بود علاج از برگ کاسنی و ورق خیره و عنب الثعلب بپزند یا از روغن مسکه و روغن بنفشه و تنقیه بدن از خلط فاسد
مرهم زنگار بعد از آن مرهم که گوشت برویاند دیگر بسبب عدم موافقت مرهم و ادویه که علاج نمایند قرحه از چند وجه پیدا شود اول آنکه ورم
گرمی زیاده حاصل گردد علامت او آنکه حمرت و ورم زیاده شود مرهم بارد مناسب بود دوم آنکه بسبب سردی هوا فصل علامت او
کمودت و سیاهی صلابت در وی قت مرهم گذارند سوم آنکه قرحه بی اندازه علامت او آنست که چرک و گوشت فاسد قرحه بیشتر شود
و بمرهم اخضر علاج نمایند صفت آن اشق چهار درم زنگار دو درم و از زروت و زراوند از هر یک درم اشق را بسرکه حل سازند و باقی را
در ادویه نرم کوفته بسبب که در زیت چند نوبت مکرر سازند و این را مرهم مصری گویند و اشق و سرکه و عسل هم سازند دیگر بعضی چنان بود
که دیر خشک نشود علامت او آنست که از وی بسیار صدید در دو رطوبت و علاج مرهم که قابض بود و بر دو گوشت برویاند از گلنار و مازو و کندر و دم
خون سیاوشان نمایند دیگر اگر قرحه از سبب تشنج بود گوشت او فانی شود علامت او آنست که ورم و حرارت زیاده و قرحه هر روز کلان تر
گردد علاج مرهم لین که در وی حدت نبود دیگر فضول بسبب امتلای بدن میریزد بقرحه و موجب سیلان صدید میگردد علامت این قرحه نام
ذخیره گذاشته اند کثرت رطوبت علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و غذا لطیف و مرهم که مر احیاء خشک کند و گوشت برویاند

فصل دوم در ناسور از جمله قروح ست که دیر نیک شود چون از وقت انفجار یک سال بگذرد قروح متقادمه گویند دهان تنگ و ته
و کشاده دور و گوشت سفید صلب در دو او شته نیز و از و رطوبت دائم رود و گاهی منقطع میگردد و بسبب استخوان و اعضا غضروفی سرایت
کند و فاسد سازد و ناسور لخ او گاهی راست و گاهی کج بود و در بعضی اوقات دهان او بسیار بود علاج بشویند بگلاب و ... و خاکستر
چوب انگور آمیخته باشند یا بآب دریا و آب صابون که بید و از زرنیخ و نوشادر محلول کرده باشند یا پنبه کهنه را بشراب ساخته بزرد و احقنه که
از انزروت و صبر و خون سیاوشان و کندر و افیون و زعفران نرم کوفته بر وی گذارند یا بدواء قرطاس سوخته زرنیخ پاشند و علک البطم
علاج نمایند و اگر بدینها نیک نشود و بشگافند و گوشت مرا او را افنا سازند و از جوانب آهن یا بدواء تیز

فصل سوم در قروح ساعیه که دائم از و رطوبت و صدید حاد ترشح نماید بجلد صحیح که برسد متعفن سازد بسبب عفونت تپ پیدا شود
و گاهی بسبب خفقان میشود و قروح بلخیه از جمله آنست علاج فصد و مسهل صفرا و آب انار و آب تمر هندی ... چند بار ...

توتیا و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیا و عفص و تراب نحاس و خاکستر بوته مس و مامیران نرم کوفته بسرکه یا شراب گذارند و غذا آش غوره
سماق و زرشک و اسفاناخ بگوشت مرغ و بزغاله سازند

فصل چهارم در قروح متاکله علاج فصد نمایند و مسهل صفرا و شربت سکنجبین ساده یا آب انار ترش لوبرو گذارند و عضو را در آب سرد یا نوره یا آب مورد یا گلاب تیره ساخته بر روی نهند و قتیکه بیرون سرد ساخته باشند و شراب انجبار آمیخته فائده دارد و ضماد از عدس مقشر و پوست انار ترش و تخم گل و برگ آس و مورد و برگ حماض و گل ارمنی و سرکه نفع دارد و ضماد دیگر برگ لسان الحمل و آرد جو و برگ زیتون نرم کوفته بگلاب گذارند یا برگ حماض با شراب پخته اگر بدینها نشود پدید یا بدوای حاد و قطع عضو که جراحت دارد بپالند تا اثر فساد او بعضو دیگر نرسد و لیکن سر

فصل پنجم در قروح که از خون سوداوی که طبیعت بظاهر بدن دفع نموده حادث گردد علامت او آنست که اول بثور کبار حادث شود و بعد از آن سر بثور خشک گردد و ریشه شود و اکثر دردی عارض شود علاج تنقیه بدن بطبیخ افتیمون و غاریقون نموده زنگار [illegible] ناخن سوخته را اکتفند بعد از آن بمرهم احمر که از مرداسنگ و عروق و سرکه و زیت ساخته باشند طلا نمایند و یکم در جلد سر جراحت یا ملم که قرار ندارد و در ابتدا بجوشش سرخ بود و سبب او بخارات دموی که در زیر حجاب که بر کاسه سر است و وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته موجب الم سر گشته علاج اطراف کاسنی را نرم کوفته بروغن گل بجوشانند و بعد از دو جو گل خیرو آمیخته طلا نمایند و بعد از آن مرهم کافوری گذارند و توتیا و مرداسنگ و برگ حنا و قیمولیا بروغن گل و مرهم سازند و حمام فائده دارد

باب هفتم در سقطه و ضربه و کسر و خلع و دق و زهق و این چند نوع است

نوع اول در ضربه و سقطه علاج بر دو است که فصد نمایند اگر مانعی نباشد حجامت نمایند و اگر خون گرفتن مصلحت نباشد حجر بر جراحت مقابل موضع الم نهند تا جذب ماده کند و لشگا نمایند و اگر طبیخ قیصوم بعد حقنه و مطبوخ خیارشنبر فائده دارد و اگر التهاب و حرارت بود آب کاسنی و آب خرفه و آب عنب الثعلب و کاکنج با نیم درم مغز فلوس و نیم درم صبر و اندکی زعفران اگر حرارت شدید بود با آب عنب الثعلب خیارشنبر [illegible] نمایند و غذا آش کرنج مقشر نخود و بید و اسفاناخ و چغندر کرده بروغن بادام و اقتصاص از شراب گوشت و حلوا نمایند و نیم درم مومیائی خالص در روغن زرد یا بادام یا در اندک شراب یا آب نخود اختیار نمایند صفت دوا جهت سقطه و ضربه شدید ریوند چینی جز گل مختوم دو قوه دانگ [illegible] نیم جزو شربتی دو درم تا چهار درم با آب نخود فائده دارد و این ضماد عضو را نفع دارد و ضماد گل ارمنی اقاقیا ورق آس و صبر و آس مقشر نرم کوفته با آب مورد بسازند و اگر ورم حار و تپ باشد از گشنیز و عدس مقشر و گل ارمنی و صندل و اقاقیا و فوفل طلا نفع عظیم دارد و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع شود بعد از فصد قیفال تنقیه لین نمایند و بر سر طلا از گلاب و زعفران اندک سرکه نمایند و اگر دو در نگل شیر گرم و برگ مورد و گلنار و پوست انار با آب اندک سرکه بجوشانند یا اندک عود طلا سازند و مغز سر مرغ بعد از روز سوم ضربه و سقطه فائده شدت و اگر بر سینه واقع گردد گل ارمنی و خون سیاوشان که اجزا برابر شربتی دو درم با آب خرفه بالقیع سماق و الرضرورت شود با اندک افیون مقدار نیم نخود مسیل نمایند در حالی خون قطع نماید و اگر بر معده واقع گردد تنقیه بدن به گلقند مناسب است یا بسکنجبین یا دسیت رانجت بر بادره درم گل اقاقیا مصطکی و آس و سنبل از هر یک پنج درم زعفران از هر یک درم با آب لسان الحمل طلا سازند و اگر ضربه و سقطه بر جگر واقع گردد این دوا

نهند و نیز دوا از هر یک پنج مثقال لک مغسول طباشیر از هر یک سه مثقال با گلاب یا عرق کاسنی یا سکنجبین ضماد از صندل سفید و گل سرخ
و بنفشه از هر یک پنج درم آرد جو هفت درم و زعفران درم کافور نیم درم با گلاب یا عصارهٔ خطمی اگر جراحت نبود گل سرخ پنج درم سنبل مصطکی دارچینی از هر
یک دو درم آس سه درم لادن دو درم لادن را با روغن گل یا خیری حل ساخته ضماد نمایند و ریوند چینی را منفعت عظیم است و گلاب اختیار نمایند و [illegible]
و ضماد از سماق و گل ارمنی و مورد و اجزا را برابر آمیخته نمایند دیگر اگر به عضله واقع گردد ضماد از آرد جو و زرده و بیضه نمایند و اگر به عصب رض
شود ضماد مسکن از دقاق خطمی و بنفشه و اکلیل و روغن نرگس طلا کنند و این طلا فایده دارد [illegible] است مرهم گل ارمنی هفت درم صبر و زعفران از هر یک
از هر یک سه درم با آب باران و گلاب اندک و خطمی یا سوسن طلا نمایند و اگر به مفصل واقع گردد و درد و سستی شود آس را با زرم کوفته با خطمی
آمیخته محکم ببندند یا آنکه دنبه و خرما بپزند و اگر التوا به عصب شود ضماد به اخلیون یا مقل و خیری و یا تخم مرو اشق و قند و فربیون بیرون
بیت نمایند نوع دوم در آنکه چوب یا تازیانه زده باشند سزاوار آن است که اگر گوشت از جای خود بسبب ضربه جدا شده بدست بجای او
نیاید [illegible] پوست گوسفند گرم درآرند و یک شب نگاه دارند تا خشک گردد و بر بدن او [illegible] ورم زایل [illegible] مرهم [illegible] طلا نمایند
زراوند و زنجبیل از هر یک درم اختیار نمایند و اگر خون در زیر جلد بسته شده ضماد از مغز نان که او را با مرهم بسایند و ترکیب جلا و تحلیل دارد نمایند
[illegible] نخود آب [illegible] ماش [illegible] اگر [illegible] فایده دارد نوع سوم در کسر آن شکستن استخوان است و تفرق
اتصال عظم شناخته میشود به چند وجه اول بدیدن که بعضی اجزا میل بداخل بود و بعضی بیرون آمده در عضو کجی ظاهر شده دوم بجاسه
[illegible] دست که برگذارند مواضع او را مختلف یابند بسیار است که در وقت دست گذاشتن او از استخوان شکسته معلوم میشود علاج
اول عضو را راست گذاشتن و استخوان را بر وفق مساوی گردانند بجای او ببندند و احتراز از نفس کسر نمایند و گاهی میباشد که بعضی از پاره های
استخوان که صلاح پذیر نباشد بیرون باید کرد و عضو را باید بست بر پارچه و رفاده و معتدل در سستی و تنگی و ابتدای بستن از موضع شکسته باید کرد و بتوجه
جانب بالای آن موضع و موضع شکستن را محکم به پیچید پس بر فاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار بار بتوجه زیر آن شود
هر دو پیچیدن در ابتدا محکم بپیچند و چندانکه می پیچند اندک اندک سستی میل بکنند و باید که بعضی ملیند و سست نباشد [illegible] طلا کنند و
بندند و بعد از آن فصد نمایند و مسهل خفیف و تا سه روز نگشایند مگر آنکه دردی قوی حادث شود و گرد آنچه بسته باشند سرخ گردد پس
بگشایند و سست [illegible] و اگر [illegible] قوی [illegible] گردد [illegible] بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا بریزند تا [illegible] ساکن گردد.
[illegible] استراحت نموده باز ببندند و [illegible] با گلاب و خطمی [illegible] سرکه [illegible] سازند و اگر چند روز بگذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو
نبود [illegible] محکم تر [illegible] که اول بسته باشند [illegible] و ضماد [illegible] از عدس [illegible] و گل ارمنی و مورد
[illegible] اگر [illegible] مرو خطمی سفید [illegible] اقاقیا و گل ارمنی از هر یک پنج درم اضافه نمایند و سفیدهٔ تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج به زیادتی [illegible]
مرزنجوش و اکلیل [illegible] نمایند و غذا غلیظ [illegible] هریسه [illegible] و آنچه امثال اینها بدهند و در آخر [illegible] راست نموده اندکی
[illegible] عضو [illegible] محکم و صلب شود و قوت بحال اصلی رسد و اگر با کسر جراحتی بود ابتدا از بستن یک عصابه [illegible] بالای آن کنند و دیگری از
[illegible] آن را گشاده بگذارند و قدری [illegible] بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از ورم ایمن گردند مرهم [illegible] گذارند

واگر خون بسیر رود و لهی الیستد از صبر کند و مرو و خون سیاه و شیاف ذروری سازند و بر آنجا ریزند تا خون تسکین یابد نوع چهارم در خلع
بیرون آمدن یادی یک استخوان تمام از مغاکی که در وی استخوان دیگر نباشد که میان دو اتصال مفصل بدان بود علامت او کج شدن
عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم علاج آنست که برفق بکشند و بموضع برند و ضماد از سناث و گل خیرو و زرده تخم مرغ کنند و ببندند
باعتدال ببندند دیگر آنکه سینه از جای خود بیرون آید علامت او آنست که دهان گشاده ماند و دندانها بر یکدیگر نباشد علاج آنست
که یکی را بفرمایند که سر او را بگیرد و اگر چه دهان باز است بیشتر بگشاید و سینه را بدست راست و چپ و طبیب سینه را بگیرد و باهستگی بجنباند و بسوی راست
و چپ برد و بجای او برد و اگر از پس پشت بیمار نشیند و سینه او را بسوی خویش کشد و ببالا برآرد و بجای باز برد صواب بود و اگر آبگرم و روغن
بنفشه یا پیه در حمام بمالند تا نرم گردد و بجای برند اولی بود دیگر بیرون آمدن ترقوه یعنی چنبر گردن علامت او آنست که دست
بسر بر نرسد و مغاک بود علاج آنست که او را بدست راست نمود و بجای او برند و ببندند دیگر بیرون آمدن سر سفت از جای خویش سر سفت
را تازی منکب و دوش گویند و این بندگاهی بود که از جای آسان بیرون می آید و آسان بجای خود رود علامت بیرون آمدن استخوان
بازو از جای خویش آنست که دوش او بخلاف دوش دیگر و سوده شود کج بود و بر هیچ حال دست به پهلو نرسد و حرکت دشوار تواند کرد علاج
آنست که دست و بازوی او بگیرند و انگشت بمیان دیگر دست در بغل افگنند و سر استخوان را بزنند و بدان بردارند و قوت کنند و بجای باز برند
و اگر بهمین کیش بحال قوت کنند دست در بغل خویش در آید و آن مهره را بجای باز برد و اگر بروزگاری برآمده و صلب گشته در حمام باید برد
و روغن و آبگرم ریخت تا نرم شود پس باید فرمود که بر پشت بخسپد گرد مه از پوست یا از پشم یا از پنبه که صلب نبود در بغل او نهند و پاشنه
خویش بر وی گرد و بر وی نهند و دست او را بجولشیق کشند یا بدین تدبیر بجای رود و دیگر بیرون آمدن مرفق یا آسیبی بدو رسد از جای بیرون
رود و چون بیرون رود دشوار بجای رود علامت بیرون آمدن مرفق همچنین و هم بلمس معلوم بود علاج آن بفرمایند تا کف دست کشند و
دارد و یکی را بفرمایند تا ساعد او بگیرد و نگاه دارد بخلاف کشیدن او میکشند تا بسیار کشیده شود و چون بینند که بجای باز آید دست بسر رود و خم
میرسد ببندند باعتدال دیگر بیرون آمدن بندگاه ساعد و انگشتان دست طریقه آنست که کشیدن برفق یا بشغل بندگاه انگشتان
گردد و استخوان بجای باز آید پس باید بست دیگر بیرون آمدن مهرهای پشت و مهرهای گردن و هلاک کند از بهر آنکه نخاع فشارده شود
طریقه علاج آنست که او را بر روی و زانو بردارند و برفق دست بر وی بمالند یا چوبی که نان بدان باز بندند و پشت او را بدان بمالند یا تدبیر
که بقراط حکیم فرموده دو تخته بگیرند باندازه بالا و پهنای مرد باندازه کنند باندازه درازی و پهنا و بستری نرم بر روی آن اندازند مردم را
بحمام برند تا اندامهای او نرم شود پس بیرون آرند و بر شکم تکیه نمایند و دستاری با فوطه و پاره بر سینه او پیچیده و کناره آن زیر بغل او
بیرون آرند و بر میان کتف او بند کنند و دستار دیگر بیارند و بهر دو پای مرد از بالای زانو بندند تا آنجا که بن رانها بود بند کنند و کنار
استخوانی بچوبی که گشتن ستها بود و هر دو کنار را بدین چوبها محکم سازند و بفرمایند تا بقوت بسوی خویش بکشند و هر که
دست بر آن مهره نهند و قوت کنند تا بجای رود و دیگر طریقه باز بجای بیرون مهره گردن آنست که بیمار را بر قفا خواباند و سر او
بکشند و مهرها را بمالند تا بجای رود و ضماد قوی از ماش و قشور گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران بگلاب و زرده تخم مرغ بسازند

دیگر بیرون آمدن مهره استخوان ران انحوه سرین گاه باشد که بیرون آمدن آن بسوی اندرون افتد و گاه بسوی بیرون و گاه باشد که راست افتد
علامت او آنست که پای دراز تر گردد و بیخوله آن آماسیده بود و گاهی بسوی پس افتاده بود و پای کوتاه شود طریقه بجای باز
بردن آنست که ران را بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان بجای خویش آید نگاه دارند و ضماد نمایند و بر بندند پس نواری
بگیرند و یک سر نوار رکیی سازند و پای او در ان بکنند و آن نوار بر ساق و ران او به بندند و سر دیگر بر دوش او نهند بسوی پشت
و زیر بغل او در آرند و بند کنند تا پای نتواند کشید و مهره ران از جای بیرون نشود دیگر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش علاج
آنست که بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاهدارد دیگر دست در بغلهای او افگنده نگاهدارد دیگر استخوان ساق او بگیرد
و به کشند و آن دو مرد او را نگاهدارند و بر بالای کشند و استاده دست به بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آمده خود بجای
باز شود در حال به بندند و ضماد گذارند دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ علاج بکنند تا بجای رود و اگر تمام از جای بیرون آمده و پهلو
طریقه آنست که چوبی بزمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و بخوابانند چنانکه این چوب در میان هر دو ران او باشد و کرباسی بدین
چوب به پیچند تا چون پای او را بکشند بن ران او خسته نشود و پس قدم او بگیرند بقوت تمام بکشند و یک مرد دیگر پای دیگر را کشیده
میدارد تا چون بدینگونه کشیده شود بندگاه بجای باز شود و ضماد بر نهند و به بندند و بند چنان باید کرد که بکف پای فرود آید و بر بالای
اشتالنگ بند کنند و بندگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشند بجای باز شود همچون بندهای انگشتان دست و هر گاه
بندهای بجای باز برند و راست کنند اگر آنرا سختی و ناهمواری بماند آنرا بدار وهای گرم کننده که در علاج آماسهای صلب یاد کرده شده
معالجه نمایند **نوع پنجم** در وثی و وهن وثی اندکی بیرون آمدن نه تمام و وهن در کوفتگی بود که با استخوان و آنچه بگرد آن در آمده
است رسد علامت وثی آن بود که در مفاصل اندک تغیر و شوری از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و وهن حرکات
همه جهت ممکن بود **علاج** وثی و وهن آنست که موضع را بروغن بمالند و برگ مورد نرم کوفته بر پاشند و باعتدال به بندند
طلا از سماق و گل خیرو و بازرده تخم مرغ سازند و اگر قوی تر خواهند از برگ مورد و برگ بید و سیر و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی
باشرو اکلیل و صندل سرخ ضماد سازند و اگر ورم بود از ماش و سماق و اقاقیا و گلنار و فوفل و سفیده تخم مرغ طلا نمایند دیگر عارض میگردد
مر مفصلی را حالتی که دراز تر و زیاده از طول طبیعی میگردد و سبب آن رطوبتی زیادتی و استرخای عصبها و رباطها بود علامت او آنست
که غوره در مفصل حادث گردد که انگشت در و در آید و هر گاه که آن عضو را میل دهند بقدر طبیعی بی تکلف رجوع نماید و چون ترک
نمایند عود کند علاج آنست که عضو مسترخی را بموضع او بر بندند و ضماد قابض قوی که در قوت گرمی بود مثل مازو و گلنار و اقاقیا و قسط
واشنه سازند یا اقتصار بر مثل جوز سرو و ابهل و کندر نمایند و سایر آنچه در ضماد فتق مذکور شده فائده دارد

باب هشتم در سموم یعنی زهرها و مشتمل است بر سه فصل است

فصل اول در زهرها و علامات خوردن آن و علاج کلی آن یا اگر زهری و هندا تر نکند کسانی را که از بیکاران اندیشه باشد و بعید نیست که از
دشمنی که تردد داشته باشد احتراز نمایند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه نمایند از بهر آنکه کسانی که خواهند

اگر کسی را چیزی تلخ یا ناگوار دهند همچنین دواها دهند تا مزه آنرا بپوشند و آنجا که تهمت این باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان جائی گرسنه و تشنه حاضر نباید شد از بهر آنکه از حال گرسنگی و تشنگی داروی زیانکار پوشیده بود دیگر آنکه در گرسنگی و تشنگی زهر زود راه یابد و در رگها بگذرد و بدل رسد بخلاف آنکه اگر معده و عروق از طعام ممتلی بود زهر راه نیابد که بدل رسد و قوت آن نخست بر طعام آید و بهتر است که ادویه که دفع مضرت سم نماید اختیار نمایند تا عمل زهر را تضعیف سازد مثل مثرودیطوس و تریاق گل مختوم صفت آن گل مختوم و حب الغار از هر یک بگیرند و نرم کوفته ببیزند بعسل آمیخته بروغن گاو چرب ساخته و دوای دیگر جوز و انجیر بر موجب جوز مقشر جزو نمک کوفته و سداب از هر یک سدس جزو و انجیر سفید آن مقدار که بدو خمیر سازند یا شربت سداب میل نمایند مقاومت سموم مینماید و انجیر و بندق یا نمک بود و ینفع لب جوی برگ سداب با شراب یا بغیر شراب فائده دارد و اگر کسی زهر خورده و غشی گردد و حدقه او منقلب شده و سیاهی چشم او رفته امید خلاصی او نیست و همچنین وقتیکه سرخ گردد چشمها یا لب و زبان بیرون آید و نبض او ساقط شود و عرق سرد کند دلالت بر بدی دارد و در این احوال تا رسیده و تغیری در احوال و ظاهر شده و اضطراب از آب گرم بسیار دهند و روغن کنجد و مسکه و قی فرمایند آنقدر که ممکن بود مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر بدینها قی آسان نباید آبیکه در و شبت و بوره و جوز القی و نمک حل شده باشند بدان قی سکنند باید که بسیار باشد اگر سه قی هم نیاید قوت زهرهای خشکند و آنمقدار که تواند شیر خورد که قوت زهر را برطرف سازد و روغن مسکه از شیر گرفته اند بهتر است و تریاق همین مختوم در محل مربند که معده را پاک میسازد از زهر و بعضی گفته اند که از تریاق اگر در حال میل نمایند زهر را برطرف ساخته اما باید که نگذارند که بخوابد که اثر تریاق باطل میگردد و سزاوار آنست که ملاحظه نمایند که کدام عوارض از سموم عارض شده پس علاج آنچه مخصوص بر آنست بکنند اگر معلوم نباشد که کدام قسم زهر داده اند بعلاج آن اشتغال نمایند و سموم یا کثرت آنچه معلوم نموده اند چهار نوع است **نوع اول** که حاد و جراحت کننده و اکال بود مثل زرنیخ و غیره علامات او مغص و تقطیع و لذع شدید و جراحت کننده در بعضی مواضع اندرون **علاج** شیر و روغن مسکه یا لوده بروغن بادام **نوع دوم** که گرم و خشک بود مثل فرفیون و امثال آن علامات او التهاب و تشنگی و حمرت روی و بوی دهان و زردی چشم و کرب و عرق **علاج** آب برف و یخ و گلاب سرد نموده به برف و شیره سبوس بروغن بادام یا روغن گل که بگلاب زده باشند بر برف سرد ساخته و قرص کافور بروغن بادام یا کنجد با تخم اسبغول یا دوغ گاو و آب میوه های سرد مثل زرد گشته شفتالو و زردآلو و نظر کنند که در کدام موضع اندوه و سوزش بیشتر است آنرا بطلب و صندل سرد سازند و اگر علامات امتلای دم ظاهر بود فصد نمایند و اگر طبع قبض بود شیاف نهند **نوع سوم** سرد خشک مخدر مثل افیون و بنگ و مثل این بود علامات او سبات و خدر و ثقل در بدن و پایها و دستها و زبان **علاج** تریاق دهند یا مثرودیطوس و جوز دوای حلتیت یا شراب کهنه اندکی صفت آن مر و سداب قسط و دیودینه و فلفل و عاقرقرحا و فرد مانا از هر یک برابر حلتیت مربع مجموع بعسل سازند و اگر نباشد غاریقون مر و گل ارمنی بعسل میل نمایند و سیر و سداب و نمک شوربای مرغ فربه در سموم نفع کلی دارد و شوربای او فربه و اطراف بره و کشک گندم هر جوشیده شوربا آن را اختیار نمایند و پایها و بدن او را خشک بمالند و سر سینه او را بچادر پس و نان گندم و نمک طلا سازند و عطسه فائده دارد **نوع چهارم** سموم کشنده که ضد مزاج انسان بود و بجوهر خود علامات او قوت سقوط و غشی هر لحظه و ذبول سقوط نفس و عرق سرد و توالی نفس

علاج مبادرت بخوردن تریاق و فاد زهر و مثرودیطوس و دار المسک تقویت قوت باء اللحم و شراب ببویهای خوش و موضع خوب که هوای معتدل بود و لباس خوب که بگلاب و صندل آمیخته باشند و اگر غشی و ضعف مستولی گردد و عرق سرد کند دلیل هلاک بود دیگر آنکه هر یکی ازین سموم را نکایت در عضوی از اعضا شود ضرر او آنست که ملاحظه نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند مثلاً اگر اضطراب در اسفل البطن بود بشیافه یا حقنه نرم سازند و اگر در معده حادث گردد بدوای لین مناسب است و اگر یرقان ظاهر شود ادویه یا اغذیه که مخصوص کبد است اختیار نمایند و اگر خفقان و غشی حادث گردد معلوم میشود که ضرر او بدل رسید و اهتمام تقویت دل نمایند و اگر تشنج حادث شود ضرر او بدماغ ظاهر گشته علاج او نمایند و اگر در موضع از بدن بسبب حمرت حادث گردد بطلب صندل سرد نموده بدان موضع گذارند تا ضرر اگردد و اگر برودت ظاهر شود آن عضو را گرم سازند۔

فصل دوم در خوردن از هر یک سموم از ادویه سمیه و علامات و علاجات آن سموم و ادویه سمیه بعضی از معدنیات بود و بعضی حیوانات بود و ایچند نوع است **نوع اول** در دارو های معدنی که مردم را زیان دارند که زیبق و زیبق که سیماب میگویند اگر زنده بخورند اکثر آنست که ضرر نکند جهت آنکه در حال بیرون می آید و اگر زنده در گوش ریزند اعراض بد ظاهر میگردد مثل تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل قوی در آن جانب بسیار است که منجر بسکته میشود بسبب الم که از وجع بدماغ میرسد **علاج** آنست که او را بیرون آورند بدین طریق که میلی از رصاص در گوش او کنند تا زیبق برو چسپیده بیرون آورند و آنچه مصعد مقتول بود از خوردن او اعراض میشود مثل درد امعا و دردن و ورم بدن و نفس شدید و گرانی زبان و ثقل معده و احتباس بول **علاج** تنقیه معده بقی باب عسل و بوره و حقنه بدینها و سه درم مر باب عسل چند کرت دهند و بعد ازان شیر و لعاب تخمها و شراب مر گفته اند که فائده دارد و تقویت دل نمایند بادویه و اغذیه مناسب مردار سنگ و براده رصاص کسی را که مردار سنگ و براده رصاص دهند اندامهای او آماس گیرد و قولنج و خشکی دهان و گرانی زبان و ثقل معده و درد و ورم در بدن مثل معده محکم ظاهر شود گاهی اطلاق با قراقر واقع گردد که منجر بسحج و جراحت امعا شود **علاج** قی بطبیخ انجیر و شبت و بوره چند مرتبه اسهال بجوارش مسهل و حقنه قوی و شراب را گفته اند فائده دارد و سه درم از مر و دو درم سنبل بچهار نوبت بعسل یا شراب نفع دارد و زنجبیل مربی و عروق در حمام و یکدرم فرفیون و نیم درم فلفل بشراب گفته اند موجب عرق میشود و تخم کرفس و افسنتین و مرا جرا و ابر شربتی دو مثقال آب کرفس یا شراب ادرار بول میکند و غذا نخود آب بگوشت مرغ سازند اسفیداج از خوردن او عارض میگردد سفیدی زبان و سرفه و فواق و خشونت و خشکی در حلق و زبان و درد معده و اختلاط عقل **علاج** قی باب عسل و انجیر ربع درم محموده به آب عسل حقنها و شربت افسنتین از جهت ادرار و نفع از خواب روغن و مسکه و شرب شراب برگ موش از خوردن او قولنج و خناق و خشکی دهان عارض میگردد **علاج** اسفیداج و شرب شراب کهنه و ماء العسل با اشیاء لعابیه و آب خطمی تر و شیر و سبوس و ربع درمی از محموده در جلاب که از عسل بود و اگر سحج عارض شود علاج آن نمایند سنگ شنجرف اعراض این هم مثل اعراض زیبق مقتول است اما اینها با اسهال بود علاج زیبق نمایند و شوربای چرب فائده دارد و زنگار خوردن او تب و سوزش حلق و جراحت در معده بسیار است که قی عارض میشود **علاج** زرنیخ که خواهد آمد نمایند نخاله آهن و خبث از خوردن آن درد سر و خشکی دهان و درد شکم پدید آید

علاج شیر تازه دهند تا اسهال کند پس روغن گاو و مسکه دهند پیوسته روغن گل و روغن بنفشه و روغن بید یا سرکه بر سر نهند و مقناطیس دهند تا
انچه پراگنده بود جمع شود بعد از آن تدبیر اسهال نمایند و باشد که بدان حاجت آید که هر روز یکدرم مقناطیس باید داد و از پس آن شوربای
چرب دهند و روغن اضافه نمایند تا اسهال کند و اگر هنوز در معده بود قی فائده دارد و زرنیخ از خوردن این هر دو سحج و جراحت روده و درد شدید
در شکم و خشکی دهان و درد معده و اسهال دموی و دشواری بول و سردی اطراف و سرفه و اعراض آنکه زیبق مقتول و آب صابون و زنگار یا در
حلق غبار نوره رفته باشد علاج همه آنست که آب گرم و جلاب یا روغن بادام و مسکه و روغن گاو چند کرت میل نمایند تا قی آید پس از آن کشک
گندم و کشک جو و برنج اندکی از تخم کتان با عسل و آب خبازی و عسل و بعد از آن شیر تازه و مسکه و لعابات و شوربای چرب با کک و شب یمانی از
خوردن هر دو سرفه شدید که منجر بسل شود عارض میشود علاج شیر و مسکه و لقند و شربت بنفشه در آب کشک جو یا روغن بادام و غذا زرده تخم مرغ
نیم بخت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ و خوردن آب سرد بر نهار و بعد از حمام و جماع حادث میگردد فساد مزاج کبد و استسقاء علاج
دوار الکرکم و دوار المسک و شراب کهنه قدری و شربت دینار نوع دوم نباتات انچه حاد بود و کشنده بیش است از خوردن او ورم لب و زبان و ضیق النفس
بیتابی و غشی و دوار و صرع و سقوط قوت و اگر خلاص شود او منجر بدق و سل میگردد علاج قی به تخم شلغم و شراب و روغن بسیار میل نمایند و بکرات قی نمایند
دوا و طبیخ شاه بلوط یا دوا المسک با مشک تنها از دوا المسک یکدرم و از مشک نیم دانق و تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر حیوانی مجرب است
و از جمله تریاق که نفع تمام دارد پوست بیخ کبر و روغن زرد گاو و حیوانی که نام بیش موش گویند نفع عظیم دارد و قردن سنبل از خوردن او سواد
زبان و بول و خون چکیدن خون از احلیل و اعراض برسام علاج قی با آب شعیر یا روغن گل بنفشه و بعد از تنقیه کافور بگلاب بقرص کافور یا دوغ
گاو و آب خیار و لعاب تخم آبی و اسپغول و آب انار و شیره خرفه و روغن بادام و گل و آب هندوانه و آب انگور و شفا همه را سرد میل نمایند و ضماد بر سینه
و جگر از صندل و گلاب گذارند و فربیون از کرب شدید و لذع در شکم و سوزش احشاء و نواق و اسهال مفرط علاج قی از مسکه و روغن گاو و غیره
اسهال و خوردن حریره سبوس به برف و آب سرد در آمدن و جرعه جرعه گلاب آب انار و سیب خوردن و باقی علاج قردن سنبل نمایند نوع مثل
شبرم و لاغیه عسر بول عارض میگردد و هرگاه از مقدار شربت او زیاده خورند آنروده و لذع و اسهال مفرط علاج شیر تازه و مسکه و روغن گاو و
تلخان سیب بهای قابض و قرصهای قابض که دفع اسهال نمایند و حمام با آب عذب معتدل سقمونیا محموده است اگر زیاده از شربت او خورند
اسهال مفرط و عطش و ضعف جگر شود علاج دوغ در آملی و ریواج و شربت فواکه و فادزهر و تلخان سیب تماد در عارض میشود
از خوردن آن آبله در دهان و حلق و اندوه و امراض حاده و وسواس و فساد اعضا و مقدار دو مثقال از او پوشیده بود اگر خلاص شوند
واقع میشود وسواس علاج خوردن اشیای سرد و تر و روغن بادام و کدو و شوربای چرب خوردن فادزهر آن نافع بود بخاصیت
مزاج اعراض او مثل اعراض زرنیخ بود علاج او مثل علاج آن باشد سداب از خوردن او سوزش و لذع و تپاق حاصل گردد علاج بعد
از قی حقنه تریاق فائده دارد آقونیا و فلفل از خوردن اینها سوزش در حلق و معده و سرخی و زردی و احتباس بول و براز و ورم لسان
و قراقر او در شکم و سرد و ضیق النفس و غشی حاصل گردد علاج بعد از قی غرغره بشیر تازه و کشک جو با روغن گل و جند بیدستر با سرکه با عسل
بخاصیت نفع دارد فربیون از خوردن او اسهال و خناق و خفقان و مغص و سوزش بول و یا درد شکم ظاهر شود علاج شیر و مسکه و روغن بیدستر

یا عسل و دفع اسهال ترقاب بعضی شراب ممزوج بر شکم ازان گرم گذارند چند بیدستر از خوردن او سرسام شود خصوصاً اگر سیاه بود علاج
قی لسبیت سپستان یا شراب شربت لیمو و دوغ ترش و شیر آش و آب سیب و آبی و فادزهر فصل عارض میشود از تب درد دندان اسهال خون و درد
سینه علاج شیرهٔ خرفه آب قابض شیر تف داده به آهن و تخم مرغ نیم بخت و جمیع انچه منع اسهال خون نماید لعاب تخم آبی قشر ترنج از خوردن او
ورم زبان و قی درد معده ورود و میشود علاج مثل آنکه در ذراریح خواهد آمد انشاء الله تعالی ریوند چینی عارض میگردد از خوردن او اسهال مفرط
علاج او قی و خوردن شیر تازه و مسکه و تریاق کبیر و فادزهر روغنها و مغز بادام انچه عارض میگردد و اگر از دشتی بسیل نماید غثیان و غشی و کرب
علاج شیر تازه و قی و شربت لیمو و خرفه شراب برنهار خوردن او درد سر و اندوه و خناق و اختلاط عقل و تشنج گاهی عارض میگردد علاج
فصد و قی و تلیین طبیعت و تبرید مزاج بقرص کافور و دوغ ترش و آب فواکه و هفت میوه و کندش قثا سکار و غاریقون سیاه و تربد
وازینها همه اگر افراط نماید و استعمال و خوردن عارض میگردد غثیان و قی شدید که قوت را ساقط نماید و خناق و غشی و عرق سرد علاج
حقنه حاد و قی اگر بسهولت آید و انچه در هیضه مذکور شده نفع دارد و تریاق فادزهر و خوردن انگرم و شیر افیون از خوردن عارض میشود
سبات و از دهان بوی افیون آید و گرفتن زبان و خدر و غور چشم و لو خاریدن جلد و عرق سرد و فواق و ضیق نفس و تاریکی در چشم مقدار دو درم
ازو کشنده بود علاج قی به شبت و تربد و عسل و نمک و حقنه حاد و تریاق و مثرودیطوس اگر نباشد حلتیت در آب عسل حل نموده با شراب کهنه
که در و دارچینی کوفته و عاقرقرحا و جند بیدستر یا تریاق اربعه یا مقدار بندقی از جند بیدستر و فلفل و حلتیت و ابهل نرم کوفته و بوی جند بیدستر
نفع دارد و روغن قسط بر سر و بدن بمالند جوز ماثل از و اعراض حاصل میشود اول دوار و حمرت چشم و سبات و تیرگی چشم و وزن دو مثقالی ازو
کشنده بود علاج او مثل علاج افیون بود و شوربای چرب فائده کلی دارد و بیروج اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و سرسام بارد دارد و
گرمی و حکه و سبات شدید علاج قی و حقنه و طلا از گلاب و روغن گل با اندک سرکه بر سر گذارند و فستق و صعتر بجوشانند و آب آنرا شربت نمایند و
تریاق و شیر فائده دارد و نمک از و استرخای زبان و کف دهان و ضیق نفس و رفتن عقل و هذیان و حکه در بدن عارض گردد علاج قی و خوردن شیر و طبیخ
انجیر و روغن بادام و مسکه و شراب و دوغ خشک و تریاق و سنجرنیا و معاجین کبار کشنیز تر از و بسیار خوردن او و دوار و سدر و بحة الصوت و سبات
عارض گردد علاج قی لشبت و بوره و روغن زیت یا روغن سوسن و زرده تخم مرغ و فلفل و گوشت مرغ فربه و شراب شلف را فائده دارد
دارچینی و فلفل سیاه و سندست بزرقطونا که اسپغول است از خوردن کوفته او غم و کرب و ضیق نفس و سقوط قوت و نبض سرخی جمیع بدن و خدر و تمدد
و غشی شود علاج آب گرم و عسل و شبت و بوره و شربت شراب و تریاق و زرده تخم مرغ و نافرعین فائده دارد و شیرهٔ خرفه با چهار تخم عنب الثعلب نوعی
از و بیداست که گل او سیاه برگ او مثل برگ حیرجیر بود از خوردن او خشکی زبان و فواق و قی و اسهال مخاطی که منجر بسحج شود علاج قی و خوردن شیره و عسل
یا انیسون و مرغ فربه بادام تلخ فائده دارد و کفر و کماة از خوردن بسیار او خناق و قولنج ظاهر گردد و انواع بد کشنده دارد سیاه و کبود
طاوسی انچه در نواحی سوراخ هوام بود یا نزدیک اشجار که کیفیت قوی دارند از شر او ضیق نفس و عرق سرد و نفخ در معده و شکم و مغص و فواق و غشی
عارض گردد علاج قی با آب ترب و تخم ترب و بوره و بنک و سکنجبین و شراب صرف گفته اند فائده دارد یا آب لیکا مه یا خاکستر چوب و یا انجیر با نگرم
و نمک و اندک سرکه و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و کموتی لشراب با آب سداب و ضماد معده بصندلین و گلاب بافین و حقنه حاد فائده

دارد نوع سوم در سموم حیوانات زراریح گرم و تر بود از خوردن او سوزش دهان و مثانه و مغص شدید و سوزش بول و
ورم قضیب و تپ و اختلاط عقل و غشی عارض گردد علاج قی با آب گرم و روغن کنجد و طبیخ انجیر و شبت و بوره و چند نوبت حقنه با سلیق
بجهت مثانه خوردن و شیر تازه و لعابها و حقنه از آب جو و حلبه و کرنج و چربی مرغ و بط و غذا شوربای چرب روغن آبی گفته اند
فادزهر او به خوردن و مالیدن و حب صنوبر و کبار و صغار یا مثلث نفع دارد و انجیر و بنفشه و روغن مسکه و غیره از زرده تخم مرغ
فائده مند است و در احلیل روغن گل و سفیده تخم مرغ چکانند و ضماد از آرد جو و عسل نمایند وزغه و حربا گوشت وزغه کشنده است
اگر در شراب افتد و از هم بدر رود از خوردن او قی و زرد شدید در معده واقع گردد و از حربا نیز و از تنقیه او موجب قتل گردد خوردن
اینها علاج وزغه مثل زراریح نمایند و علاج حربا کنجد و خرنوب و قند از هر یک برابر بگیرند و بروغن گاو دهند و شیر تازه و مالیدن
روغن در حمام روند علاج بیضه حربائی و مالیدن بدن بروغن و بر سر نمک گرم گذارند و مسکه و حنظیانا خوردن فائده دارد بسام
سندرا بعضی گفته اند گزنده السیت چهل پا دارد و ذنب او کوتاه گمان برده اند که سوخته نشود اگر در آتش او را اندازند آتش را بنشاند
و از خوردن او درد شدید در معده و ورم شکم مثل استسقا و احتباس بول و ورم دهان و زوال عقل و دریدن بعضی مواضع سیاه
و متعفن گردد علاج قی و حقنه حاد و خوردن تریاقات مثل تریاق افاعی و مثرودیطوس و علک البطم و انجدان یا میعه و عسل و حب
صنوبر و برگ سرو و روغن زیت نفع دارد ضفادع از خوردن او ورم بدن و کمودت و زردی رنگ و غشی و موی و دندانها باشند
و میل الطعام ساقط شود علاج به آب گرم و اسهال و شرب شراب بسیار و ریاضت و عرق در حمام و در آبزن در آیند و روغن
بران مالند و دوا المسک و کرکم و سعد و بیخ نی مقدار دو مثقال بشراب نافع گفته اند زهره سگ آبی مقدار عدسی از و بعد از
یک هفته گفته اند کشنده است علاج روغن و شیر تازه یا حنظیانا و دارچینی و پنیر مایه خرگوش و روغن بادام در بدن مالند و تدبیر لطیف
نمایند زهره نوره از خوردن او قی زرد و کبود و تلخی دهان و زردی چشمها عارض گردد علاج بروغن و آب گرم و این تریاق فائده کند
گل مختوم و حب الغار و بزر سداب از هر یک برابر نصف جزو زرم کوفته بعسل آمیخته شربتی مثقالی بود قی نمایند و اعاده نمایند
علاج سفیه کنند زهره افعی از خوردن او غشی متواتر شود و خلاصی از و بدشواری میسر گردد علاج بروغن گرم نموده از مسکه و روغن
کنجد اختیار نمایند و بعد از ان آب گرم بخورند و قی نمایند و فادزهر و تریاق و دوا المسک و مثرودیطوس غذا ماء اللحم عرق دواب
عارض میگردد از و کرب شدید و زردی روی و ورم و خناق و سیلان عرق منتن علاج قی و تریاق طین مختوم و خوردن
زراوند و نمک اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم میل نمایند شیر فاسد و ترش گشته غشی و سر گشتن و پیچش فم معده و باشد که هیضه
کند و بکشند علاج به آب عسل و شراب صرف خوردن با فلافلی و در معده روغن ناردین و بادام و مصطکی بمالیدن و گلقند
و گلاب سود مند است شیر جامد شیر که در معده بسته شود و غشی و عرق سرد و نافض عارض گردد علاج پنیر مایه نیم مثقال
بسرکه کهنه یا مقدار باقلی حلتیت با آب پودینه و سکنجبین یا تخم کرفس طبیخ به آب عسل قی نمایند خون جامد صرف از جمود او
در سینه و معده و روده و مثانه خناق و غشی و سقوط قوت و سستی اعضا و سردی اطراف و ضعف نبض عارض

گردد علاج حقنه و آرد قرطم با آب گرم صفت دوای نافع خاکستر چوب انجیر مغز سر خرگوش یا پنیر مایه بمقدار درمی با شراب
حل کرده جمود خون در مثانه بعلاج حصاة ملاحظه نمایند ماهی سرد بتازی سمک اللیل گویند یعنی شب بر گذشته باشد اعراض آنست که
هیضه آرد و باشد که بکشد علاج قی و حقنه و شراب با عصاره آبی و گل مختوم فائده دارد گوشت بریان که گرم بپیچند خشک
نسازند بخار آن محتبس ماند حکم زهر دارد از خوردن آن غشی و تمدد و ثقل و هیضه عارض گردد علاج آنست که معده را پاک
سازند بقی بعد از آن بپیه شراب با آب آبی و سیب و گل مختوم بعد از قی نفع دارد دار المسک و آنچه در علاج هیضه مذکور
شده مداومت نمایند و از خواب و حمام منع نمایند

فصل سوم در تدبیر دور کردن حشرات و نوش هوام و گزیدن ماران و جانوران طیور و هوام را سزاوار آنست که در
مسکن و منزل نفائق و طاؤس و لبلاب و خارپشت و گوزن و راسو نگاه دارند و در حوالی و نواحی منزل شیح و حلتیت و غاره و سیسنبر
و خربق و پودینه و درمنه بپاشند یا مندیلی از خاکستر چوب صنوبر یا ریسمانی بقطران آلوده گذارند و شمع … شمعدانی در شب از
نزدیک خود دور گذارند تا هوام آنجا متوجه نشود و دود از چوب انار و بیخ سوسن و سبز و سرد موی اطلاف جانوران و مقل و زفت
و انگزه و برگ غار همه حشرات بگریزند خاصة از دود افیون و سیاهدانه و قندد شاخ بز کوهی و گوگرد و در گریزاندن ماران از دود
سم و اظلاف ترو شاخ بز کوهی و عقرقرحا و گوگرد موی سر آدمی و زفت ماران بگریزند قنجبین ماران را بکشد و اگر بر گذر او نهند
از وی دور شوند و نوشادر در آب حل کرده در خانه بپاشند و آب دهن روزه دار که مزاج او گرم بود کژدم را بکشد و اگر ترب را
پوست نمایند و در خانه گذارند کژدم بگریزد و آب ترب و برگ و بروی اندازند بمیرد دور کردن کیک بتازی کیک را برغوث
گویند اگر حنظل در آب کنند و آب آن را در خانه بپاشند کیکان بمیرند و بگریزند و طبیخ خرنوب عتیق این چنین بود که اگر خون بز
گشتن در زمین کنند کیکان آنجا جمع شوند و اگر پیه خارپشت بر چوبی طلا کنند کیکان بر آن چوب جمع شوند و آب سداب
و خسک و خرنوب اگر بپاشند بگریزند دور کردن پشه سبوس چوب صنوبر و تراشه آن دود کنند پشه بگریزد و اگر اشق و قلقدیس
نیز دود کنند همچنین بود از دود برگ مورد و برگ سوا … دود مقل و گوگرد بگریزند و اگر روی را و بدن را روغن بالنگ … نرسد
دور کردن چوب خواره که بتازی ارضه گویند اندر خانه که هدهد باشد ارضه نباشد و اگر هدهد را بسوزند بخانه که ارضه
باشند همه بمیرند و اگر ورق خبازی سوزند از دود آن بگریزند دور کردن مگس از طبیخ خربق سیاه و بوی زرنیخ زرد
و کندش بمیرد و اگر زرنیخ در شیر یا در آب در ظرفی کنند مگس آنجا جمع گردد و هلاک شود دور کردن موش و آن
مردارسنگ و خربق و مسک و خبث الحدید و بزر البنج و زعفران اگر بمیرند و معجون سازند تخمیر در خانه بپاشند و موشان از خوردن
او بمیرند از بوی زاگ بگریزند و بمیرند و اگر موش را پوست کنند و یا خصی نمایند و یا دنبال ببرند و رها کنند موشان بگریزند
دور کردن مور بر سوراخ مور مقناطیس نهند بگریزند و از دود کردن گوگرد و قطران و حلتیت همچنین بود و اگر زهره گاو
در خانه او ریزند با زفت بگریزند اگر مور را دود کنند دیگر موران بگریزند دور کردن زنبوران از دود

گردن گوگرد و سرد و ثوم بگریزند و اگر عصارهٔ خطمی یا آب خبازی و زیت در خود مالند زنبور گرد آن کس نگردد و در گردن دیوچه
که بتازی سوسن گویند افسنتین و شونیز و پودینه جویباری و پوست ترنج جامه را از دیوچه نگاه دارند بفرمان خدای تعالی
دیگر یاد کردن بعضی داروها که جانوران بکشند خربق سگ و گرگ را بکشد خانق النمر پلنگ را بکشد خانق الذئب گرگ
شغالی را بکشد بادام تلخ روباه را بکشد خرزهره و برگ آزاد درخت بهائم را بکشد گزیدن و نهش هوام هرگاه از حشرات
چیزی بگزد سزاوار آنست که بالای آن موضع را ببندند یا در ساعت و مص شدید بعد از شستن دهان و دهن را بروغن گل و غیره
چرب سازند و باید که دندان متآکل نباشد و درد زه دار نبود در حینیکه او را بدهان گرفته زرد آب و را بمکیشد و بعد آن محجمه با آتش
گذارند بشق یا بغیر شق پس اندان مرغ را بشگافند و گرم بر آن موضع نهند و بعضی ادویه کشنده مثل زبل الحمام و پودینه و گوگرد
نعل و خاکستر چوب زرد و درخت انجیر لیسبر که پایه پیاز موش و اسبر بری دیار بهی که از سکبینج و حلتیت و گوگرد و زبل کبوتر و
پودینه و کانونی اجزا برابر بزیت و زفت طلا نمایند و جراحت را بگذارند که برو بر آرد و تریاق اربعه بسیل نمایند و نظر کنند که اعراض
کدام یک از حیوان گزنده است تریاق و ادویه و علاج آن نمایند از هوام سمیه افعی و حیات چند نوع ست گزیدن ملک
ماران این ماریست که بر سر او تاجی بود درازی او ده دست یا سه دست باشد سر او سطبر بود دو چشمهای او سرخ و در نواحی سوراخ او گیاه
نروید و هر مرغی و جانوری که برابر سوراخ او شود بیفتد و دیده اند که سواری سر نیزه بدو رسانید هم سوار مرد و هم اسب و دیده اند که
بر لب اسپی گزیده و هم سوار و هم اسب مرده و این مار بزمین ترکستان بود و هر که را بگزد و برآماسد و ریم آید و در حال بمیرد و هر که نزدیک آنها
مرده شود او هم بمیرد علاج ندارد گزیدن مقرنه ماری است و درازی او یک گز یا دو گز و شاخها دارد و حالی او بیشتر اوقات در
ریگها بود و رنگ او مثل ریگ باشد علامت گزیدن او گرانی در تمام بدن و لیست و چشم برآماسد و سر گشتن و چشم تاریک شود و عقل
زائل گردد علاج قی تخم ترب و شراب کنجبه و جندبیدستر و پودینه دشتی یا شراب سود دارد و لیکن منفعت تخم ترب عجیب است و آهک
و روغن زیت ضماد کردن و پودینه کوهی و پوست بلوط جدا جدا بهم آمیخته با آرد جو ضماد کردن سود دارد گزیدن خطاف
فواق پدید آید در وی و رنگ بگردد و حذر شود و اندامها سرد شود و سبات پدید آید و چشمها بر هم نهاده و خفقان و وجع عظیم
بود گزیدن زراقه از لسع او خون از مسام و منافذ روان گردد و رنگ او مثل ریگ بود و بر بدن او نقطه سیاه باشد و در موضع
گزیدن او ورم سیاه و زرد آب روان گردد و اسهال و ضیق و عسر بول و انقطاع صوت و سقوط اسنان شود گزیدن
خلفاره در مثانه درد شدید و ورم در جمیع بدن عارض گردد و مارهای کوتاه باریک بود هر کس بدو گزد خود را البوی
او اندازد و شیخ بوعلی گفته که در نواحی هندوستان بسیار باشد نوعی دیگر هم از جنس این مار جهیده هم سوی پیش و هم
پس جهد لون او مائل بسرخی بود و بدماری بود علاج افعی نمایند از گزیدن او کراز درد شدید و اضطراب و بطلان حس شود
و حرکت ساقط گردد زیاده از سه ساعت مهلت ندهد رسماسمه ماریکه در رنگ سنزل دارد و آواز او مثل آواز ماهی که در آب
بود علاج او تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق افاعی و غیره دهند گزیدن افعی بانواع بود بعضی گردن او دراز و

و باریک سر و میان او سطبر نقطه سیاه دارد و زهر او زیاده از ماده بود بفصول سنه و عمر زهر او اقوی باشد زهر جوان در تیرماه بسیار
بود بلوطیه افعی هر کرا بگزد پوست بگذارد و هر کاو را نهد کند علاج نماید پوست باز گردد و بوی ناخوش دارد معطشه درازی او یک شبر
بود بر بدن او آثار سیاهی بسیار بود سر او صغیر و گردن او غلیظ و ذنب او باریک و از گزیدن او حرقت بول و صبر و اندوه و تشنگی
شدید که بخوردن آب زائل نشود و بول و عرق نیاید و شکم او ورم کند و افعی و حیات انواع بسیار دارند که در حیز حساب نمی آید
سزاوار آنست که از و بگریزند و در نواحی او در نیایند و علامت گزیدن افعی آنست که از موضع لسع او حول دل بیرون آید
بعد از ان زرد آب غسالی و خدر گردد و عقل زائل شود و ورم گرم و بثور و آبله مثال آنکه سوخته باشد کبود رنگ و زرد آب
و بوی ناک و التهاب در احشا و تب و عرق سرد و فساد رنگ مائل بکبودی و نفس متواتر و قی صفراوی تلخ و در سه روز هلاک میکند
و گاهی هفتم میکشد و بدترین افعی انثی بود و ماده او اسلم بود علاج آنست که بالا موضع گزیدن را محکم به بندند و اگر از
جنس علامات بلوطیه و معطشه بود قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی لدغ نمایند و گوشت آن را تمام بگیرند تا به استخوان برسد پس از ان داغ نمایند
با تشنج با زیت و ضماد بزرفت و نمک یا پیاز کوفته یا نمک با سرکه نمایند و اگر قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی او نمایند بشگافند موضع را و محاجم برو گذارند
و بکشند بقوت چند مرتبه متواتر تا تمامی زهر او کشیده شود و بر او ادویه که زهر را بکشند بسوزند مثل زفت و فرفیون و جاوشیر و قنه و پیاز
و سائر آنچه در نهش هوام مذکور شده بعد از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص کرسنه و تریاق افعی دهند صفت قرص کرسنه
سه دانگ آب کرسنه زراوند مدحرج تخم خندقیقون از هر یک برابر سرکه بسایند شربتی مثقالی بشراب میل نمایند تا دو مثقال حلتیت یک
اوقیه بشراب سیر بسیار و شراب گندنا پیاز و شراب جوزه سرطان نهری مشوی و بعضی گفته اند قضیب شیر بریان کرده اگر بر حالی بخورند
مقدار دو مثقال نفع دارد و حب اترج و شرابی که در وی افعی مرده باشد تریاق زهر حیوانی است جوز بندوق و اصل بخوران و انجره نفع
دارد و روغن بسیار خصوصاً اگر کهنه بود در حمام که عرق بسیار آید و پنیرمایه خرگوش بعد از ان شراب ممزوج و جمیع پنیرمایه نفع دارد
و برگ زراوند مدحرج و غارلیقون یکدرم بشراب فائده دارد و اگر بعد از گزیدن غشی و سقوط قوت عارض گردد تریاقات و ادویه
حار اختیار نمایند و بر موضع گذارند و فصد نافع است بعد از انتشار سم در بدن و پیش از انتشار ضرر کلی دارد و مرغ را شق نموده
و ضفدع بر موضع نهش گذارند و ضماد ابهل و حب الغار و بابونه و آرد کرسنه مجموع یا مفرد بشراب و قی تخم ترب نفع دارد و بعد از ان
ضماد القطرات و نمک نموده باشند علاج ماری که در آب و بیرون آب گردد آب جوز سرو دو درم با آب عسل یا شراب و درم زراوند
بشراب کهنه و اندک سرکه آمیخته ضماد نوره و زیت و علاج معطشه بو بیند علاج مشترک خوردن روغن بسیار و قی و حقنه خوردن ثمرات مثل
بطیخ کرفس سنبل هندی و دارچینی و اسارون و فطراسالیون ضماد از خارج نوره نمک زیت علاج حیات بارقه مثل تدبیر افعی
نمایند و شراب بسیار و ماهی و کباب ماهی ضماد به لقلة الحمقاء آرد و برگ زریا برگ زوفا و مازو سازند علاج بلوطیه زراوند
طویل و شراب ضماد لسان الحمل بلوط علاج جاورسیه که رنگ او مثل جاورس زرد بود مثل علاج افعی نمایند حیه رفتار ماری مختلف
بر تنها درد شدید و زهر و مکند و جگر بخورد و درد بدرد علاج او مثل علاج افعی نمایند و صنف دیگر از مار تنین دریایی بود

وزغ و پنج وزغ کلان او سی یا ذرع یا بیشتر گفته اند مراورا چشمهای کلان و نیشهای او بزرگ و دهان او کشاده و ابروهای
دراز بمرتبه که چشم او پوشیده و بر گردن او فلوس بود و پوست او درشت و آزار او بجراحت باشد نه بسم و از گزیدن او درد
اندکی ظاهر شود و بعد از ان التهاب و سوزش پیدا گردد علاج رتیلا تریاق و سرکه نیم گرم باید کرد و روغن قسط و روغن
عقرقرحا در طبیخ سداب و برگ غار یا سرکه و فلفل و سداب برابر شربتی دو درم بشراب میل نمایند گزیدن عقرب عارض میشود
از گزیدن او ورم موضع و سرخی و صلابت و احساس ملذوع گاهی حرارت و گاهی سردی اندوه و عرق سرد علاج آنست
که بالای موضع را محکم به بندند و محجمه برو گذارند و زهر او را بکشند و ضماد او از گوگرد و تخم کتان و نمک علک البطم یا جند بیدستر کوفته و شیر
بر روغن زیت گذارند و روغن فرفیون بمالند و آب بران ریزند سیر و حلتیت و عاقرقرحا بشراب هند یا مثقالی حلتیت بیک
اوقیه شراب تریاق اربعه و سکنجبینا با مقدار آن رب جوز با اندک شراب و عرق فائده دارد و بحمام روند با نوعی سازند که آن
موضع عرق کند و بعد از حمام شراب را نفع گفته اند و از مجربات است نمک طعام اندکی بخورند و بعضی گفته اند ترب و بادروج
را اگر میل نمایند گزیدن عقرب را ضرر رسانند سزاوار آنست که اجتناب نمایند البته در موضعی که عقرب بسیار بود و از اشیار
مفتح سده مثل تخم کرفس نوع دیگر از کژدم جراره گویند خرد بود و زهر او گرم بعد از دو روز یا سه روز جراحت گردد و اعراض
بد ظاهر گردد و گاهی هلاک کند و ورم زبان و کرب شدید و غشی و خفقان و یرقان و حبس طبیعت و بول خون گردد علاج
محجمه بگذارند و بسوزند و داغ کنند و بعد از ان فصد رب سیب آبی و کاهو و آب طلحشقوق و تلخان سیب با آب سرد و آبکاسنی و
خیار و کدو و آب جو و قرص کافور و اگر درد قوی بود با آب نواکه سرد نموده و بشربت سیب و دوغ ترش و این تریاق بسازند
صفت آن طلحشقوق و برگ سیب ترش کشنیز خشک اجزا برابر نرم کوفته سه کف در دهان اندازند و آب میوها بارد و گل سرد
کرده تا سه روز بنشانند اگر لشکم باد گیرد حقنه نمایند و اگر زبان بیاماسد رگ زیر زبان بزنند و با آب کشته و سکنجبین
غرغره سازند و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا نمایند و اگر جراحت شود علاج قرحه باید کرد و انواع زنبور از زخم او آماس سرخ
و دردی صعب تولد کند و نوعی از زنبور است که سر او بزرگ و سیاه و در تن او دایرها از گزیدن الم شدید ظاهر گردد و بکشد
انواع دیگر کوچک تر باشد از زخم ایشان رنجی صعب رسد و بثرها برآید علاج در حال سه کف کشنیز خشک بخورد و درد
بنشاند و شافه از نیج بردارند و آب خبازی و آب خطمی و بقله نمایند و عنب الثعلب و کاکنج طلا نمایند و خرقه بسرکه آلوده و برف
و غیره سرد ساخته بر بالای او گذارند و طلا از گل خیری بسرکه و محلب بسرکه و آرد جو بسرکه با کنجد کوفته و آب کشنیز تر با سرکه
و اندک کافور فائده دارد و رب سیب و شربت سکنجبین و آب انار ترش و آب خیارین و آبکاسنی سازند و کشنیز و قند با آب سرد
و قصر اگر زنبور کلان بود نفع دارد و اگر زنبور عسل قریب بود نیش او چون بگزد آنجا باقی ماند علاج او مثل علاج سایر زنبور
سازند و اگر مگس در آن موضع مالند درد نشاند و همچنین علاج مورچه بدانچه مذکور شد نمایند گزیدن رتیلا و عنکبوت انواع او
بسیار است و بدترین اقسام او مصری بود که مشابه حیوانی که در نواحی شمع می پرداز گزیدن جمیع اینها ورم اندک حمرت و کمودت

حضرت در اکثر اوقات ظاهر گردد و از گزیدن هر یک از این انواع را اعراض خاص معلوم گردد از حمرای او درد اندک و حکه عارض شود
و از گزیدن سیاه وی درد شدید و سردی بدن و رعشه و از سفید او اختلاف لطن و درد اندک و حکه و از کوکبه که بر پشت او خطوط
براق بود عارض میشود خدر و سستی بدن و از گزیدن زرد که موی ناکست عارض میگردد درد شدید و رعشه و عرق و انتفاخ
بطن گاهی هلاک می کند **علاج** همه آنست که اول موضع لسع او را به دهان با محجمه زهر او را بکشند بعد از ان در آبگرم گذارند و حک آب طلا
نهند و در حمام در آیند در تسکین درد فائده عظیم دارد و سزاوار آنست که هر لحظه در آبگرم گذارند و یا نجاکستر چوب انجیر و نوره و آبگرم
طلا سازند و مرد و نمک ضماد نمایند و تریاق اربعه و سنجر نبیا و سفوف از سیاهدانه و تخم کرفس با حلتیت با آب حل کرده و تریاق رتیلا که تنین و
اجناس مار را نیز سود دارد این ست زراوند مدحرج یا ذراریح و بیخ سوسن کوهی و نارد ین عاقرقرحا و وقود خربق سیاه و کمون و
دانه انار و انفحه خرگوش و دارچینی و سرطان نهری و سعیر و عصاره خشخاش و حب بلسان از هر یک برابر بگیرند و همه را بکوبند
و با آب قرصها سازند هر یک درم شربتی درمی بود و قسم دیگر عنکبوت است که از گزیدن او سردی اطراف و قشعریره بدن
و انتشار قضیب و تمدد و امتلای شکم از باد **علاج** سداب و سعد و سیاهدانه بشراب و حمام معرق و تریاق و قسم دیگر از
عنکبوت سیاه بود و پایها کوتاه از گزیدن او تپ مطبقه و حکه و موضع او سیاه گردد و سم او گرم بود بخلاف سائر عنکبوت
علاج فصد بحسب دفعه و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و گوشت فاسد آنرا بگیرند و معالجه قروح رویه نمایند و قسم دیگر از عنکبوت معروف
بفصد یعنی مثل یوز بود و بر تاب می جهد و آنرا صید میکند همچنانکه یوز و این عنکبوت را پایهای خرد و سفید بود و نقطه او مائل
بسواد بود و از گزیدن او حکاک و عرق سرد شود **علاج** طلا به حضض و روغن گل و سرکه که در و بیخ کرفس جوشانیده باشند و عنکبوت
جهنده که دست و پایهای او دراز بود و از گزیدن او درد معده و قی و دشواری بول و براز و این بدست و کشیده بود **علاج**
او مثل علاج رتیلا نمایند **گزیدن کرپاسه** و سام ابرص در موضع گزیدن او دندانها باند از جهت درد دائمی بود و
بیرون آوردن او چنان بود که بروغن و خاکستر با لندر یا ابریشم برد ما لند یا قرین بر و گشند پس از ان خاکستر بروغن خمیر نموده بر و
گذارند و اگر درد دائمی بود دهان بکشند کشیدنی نیک و آبگرم که در و سبوس جو جوشانیده باشند بر و ریزند و تریاق رتیلا دهند
جانوری دیگر هست که بکبر پاسه ماند چهار پا دارد و دنبال او کوتاه است این جانور را رتیلا نامند چنین میگویند اگر این جانور را در
آتش گذارند سوخته نشود و آتش را بکشد مضرت زهر او آنست که در دسخت کند و حرارت عظیم همچون آتش در درون او پدید آید
و آماس گرم تولد کند و زبان بسته شود یا سنگین گردد و لرزه بر اندامها افتد و مضر شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه
گردد و باشد که عفن گردد و بفتد **علاج** او همچون علاج زراریح ست خاصه خایه سنگ پشت صحرائی و دریائی خوردن
او سود دارد و طبیخ ضفدع خوردن و ضماد کردن فائده دارد و دیگر سام ابرص از گزیدن او بسبب ضعف بیخ دندان او
در آنجا باند و از و اعراض ظاهر گردد مثل قلق و تپ دائم مفرد و سیلان رطوبت متعفن فاسد **علاج** آنست که دندانهای او
بیرون آرند بر طریق که قدری کاری بچینند و بر موضع گزیدگی از راست و چپ و پیش و پس بکشند تا دندانها بیرون آید

یا صوف را ریزه ساخته با سپغول آمیخته در آبیکه در وصمغ عربی حل کرده باشند بر آن موضع ضماد نمایند و زمانی بگذارند و بعد از آن
برفق بردارند و بدان نوع بیرون آید و علامت بیرون آوردن او و مفارقت تب و کبودی موضع و انقطاع سیلان صدید بعد
از آن **علاج** گزیدن ماران و تریاق اربعه فائده دارد و گزیدن مردم بباید و انست که بدترین گزندها آنست که گرسنه باشد
و از گزیدن مردم روزه دار حالتی بد تولد کند علاج آنست که آن موضع را بزیت که در موم گداخته باشند ضماد نمایند یا به خاکستر
چوب رز و سرکه یا ایرسا که بیخ سوسن کبود است و سرکه یا پوست بیخ بادیان و عسل مرهم اسود که از قند و زیت و موم و چربی ساخته
باشند یا به آرد باقلی و آب سرکه و روغن گل یا به پیاز و نمک غسل اگر ورمی ظاهر گردد طلا مرداسنگ فائده دارد و تخم شبت بسوزند
و زرم کوفته با خاکستر کرنب و سرکه و اندک روغن کنجد طلا نمایند **گزیدن سگ خانگی** که دیوانه نباشد هر چیز که اندر گزیدن
مردم یاد کرده آمده است سود دارد و پیاز و نمک و عسل و نطرون و سرکه طلا فائده دارد یا نمک سداب پیاز و باقلی و بادام
تلخ و عسل بر موضع گزیدن گذارند و صوفی را بریزه قدری بسرکه آمیخته گذارند یا آنکه سرکه بر آن موضع باشند و اگر اندک
روغن گل بسرکه آمیخته بنمایند اولی بود و قدری نطرون بسرکه آمیخته گذارند و بربندند و هر سه روز تازه کنند خاصه اگر ترسند که سگ
دیوانه باشد اندر بیشتر این کفایت بود **دگر گزیدن پلنگ** شیر و یوز جراحت چنگال و سنان اینها از زهر خالی نیست پس صواب
آنست که نخست جراحت را محجمه گذارند و ماده زهرناکی او بیرون آورند پس جراحت را از زراوند و ایرسا غسل نمایند بعد از آن
جراحت را بسرکه بشویند و مرهم از پوست کاسنی و ایرسا و خبث فضه و موم و روغن زیت سازند و باقی **علاج** قروح نمایند **گزیدن
سگ آبی** و نهنگ و ماهی که معروف بکوسج است خالی از سمیت نبود بنر اوار آنست که زهر آنرا بکشند و جالیات و نمک به بینه یا نطرون
و عسل آمیخته بر موضع جراحت گذارند و چربی بز و مرغ و بط و مطلق شحوم و سکه و روغنگل فائده دارد **گزیدن راسو** میگویند در گزیدن او درد
زودتر در تن پراگنده شود پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد کرسنه سود دارد و گوشت او بر گزیدگی گذارند در حال درد
بنشانند و فائده عظیم دهد **گزیدن گربه** بسیار است که از گزیدن او دردهای صعب تولد کند و آن موضع سبز بخت شود
علاج عام باید کرد و زهرناکی او باید کشید و ضماد پیاز و پودینه بیک جا شده و پودینه خوردن سود دارد و ضمادی که از سپاهانیا از کنجد باید
کنند فائده دارد **گزیدن فرس** اولین **علاج** قروح ردیه نمایند و قدما ذکر کرده اند که حیوانات گزنده بسیار اند که در بر و بحر میباشند
و از گزیدن اینها اعراض بظاهر میشود **علاج** همه آنست که جذب زهر آنها نمایند و تریاق که تدارک اعراض و منع اندمال جراحت تا وقت
خلاص شدن علیل از زهر آن **گزیدن فا** و زهر یا دتن و انچه تسکین زهر شود مداومت نمایند و در اغذیه و اشربه ملاحظه نمایند
گزیدن کلب یعنی سگ دیوانه از گزیدن او حالها که پدید آید آنست که مزاج او بگردد و سودا و زهرناک غالب شود
و سبب غلبه این سودا دو چیز باشد یکی آنکه در تابستان بجهت هوای گرم خواطر را بسوزد و سودائی کند و در خریف دیوانه
شود و یا در زمستان بسبب صعوبت سرما خون او فسرده و سوداوی گردد و در فصل بهار دیوانه شود دوم انچه از جهت خوردنی
باشد خون جانوران که قصابان ریخته باشند یا جیفه و مردار و آبهای عفن و گوشتهای مردار بسیار خورده و نشان وی

بی آنست که همه احوال او بگردد و چیزی کم خورد و چون تشنه شود آب بخورد و از آب بترسد و هرگاه باشد که آب ببیند بلرزد و لرزه در پوست وروی او پدید آید و چشم سرخ گردد و زبان از دهان آویخته و لعاب کفناک بریزد و از بینی وی تری آید و گوش آویخته و سر در پیش افگنده چون کسی اندوه مند و دنباله او در میان پایها آورده و پشت بر آورده و رفتن او بمثل مستان بود و هر چند گاهی که برود بسر در آید و بر دیوار و درخت و غیر آن حمله آورد مثل حمله سگان و آواز او مثل آواز کسیکه گلوی گرفته بود و سگان از وی بگریزند و گاهی غیر او دیگر از حیوانات مثل گرگ و کفتار و شغال و روباه از سگ بدتر شوند و دیوانه گردند و در کتب آورده اند که مردی روباهی داشت آن روباه دیوانه شد مردی را بگزید مردی نیز دیوانه شد دیگر یاد کردن حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید نخست که بگزد و چند روز بگذرد اندیشهای بد و اندوه و خشمناکی و اختلاط عقل و خشکی دهان و تشنگی پدید آید و خوابهای آشفته بیند و از روشنائی بگریزد و تنهائی را دوست دارد و اندامها سرخ شود و خاصه روی که ریش گردد و بآخر گریستن آغاز کند و هرگاه آب بیند خیال سگ در و توهم کند و از آن بترسد و بگریزد و عرق سرد و غشی افتد که از و هلاک شود و باشد که پیش از آن که این همه احوال پدید آید هلاک گردد و باشد که چون آب خواهد و چون آب بیند فریاد کند و آب در دهان او بحیله دهند و گاهی بانگ سگ کند و باشد که آواز منقطع شود و از بول او حیوانی یا سگ کوچک بیرون آید و بول او رقیق و گاهی سیاه بود و در بعضی محل حبس گردد و نتواند بول کردن و طبع خوش و بر گزیدن مردم حریص گردد و هر کرا بگزد او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از و بماند هر که بخورد دیوانه شود و هرگاه روی خود را در آئینه ببیند نشناسد و در آئینه صورت سگ بیند و هر کرا از جراحت آن خون بسیار رود کار او سلیم بود و هر کرا دارو دهند بول او خون گردد و بعضی بعد از یکهفته از آب بترسد و بعضی پس از شش ماه و یا چهل روز و قومی گفته اند که بعد از هفت سال از آب بترسد و این درست نیست دیگر فرق میان گزیدگی سگ دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جراحت او نهند یکساعت بعد از ان پیش مرغ اندازند اگر مرغ از ان باز گردد و نخورد یا بخورد و بمیرد بباید دانست که سگ دیوانه بود علاج سگ دیوانه چون معلوم شد که سگ دیوانه گزیده جراحت را نباید گذاشت که درست شود و اگر جراحت بزرگ نشود باز باید کرد و محجمه باید نهاد و مص باید کرد چنانچه معلوم است و مدت چهل روز جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام ببالا آید و اگر در اول غلط افتاده بود و درست گشته دیگر باز باید شگافت و داروی ریش کننده باید گذاشت صفت مرهم ریش کننده بگیرند زفت یک جزو و جاوشیر سه جزو جاوشیر در سرکه حل سازند و زفت و نمک و نوشادر در سه جزو بادی بیامیزند و بکار برند و سیر را کوفته با سرکه با پیاز و چقندر و قنجبین با سداب پخته بر روغن زرد گاو و غیره یا سیر و پیاز و نمک و کوفته با خاکستر چوب زرد طلا نمایند اینها در ابتدا سازند وقتیکه از جراحت خون بسیار رفته باشد و الا در کلان ساختن سر جراحت فائده نیست مگر آنکه مندمل نشود باید که چندگاه جراحت باشد تا مدت چهل روز و بعضی زیاده گفته اند و داروی مسهل سودا مطبوخ افتیمون و بلیله و تریاق بزرگ و تریاق اربعه و داروی سرطان نفع عظیم دارد صفت آن سرطان نهری بریان کرده پنج جزو جنطیانا گندرا از هر یک سه جزو و زرم سوده

با آب و روغن گاو یک مثقال در روز اول و در روز دوم زیاده تا بچهار مثقال سازند و گفته اند که هیچ دارو چون جنطیانا نیست و گفته اند جگر آن سگ بریان کرده سود دارد و اگر آهو دانه و جندبیدستر بهم بشیان کنند فایده دارد صفت معجون ذراریح که نافع است بگیرند ذراریح دست و پایش سر او پاک کرده یک جزو عدس مقشر یک جزو زعفران و سنبل و قرنفل و فلفل و دارچینی از هر یک سدس جزو همه را نرم کوفته با آب قرصها سازند هر یکی دانگ شربتی هر بامداد یک قرص دهند و در گرمابه برند و در آب آبزن نشانند تا هم در آن بول کند و نخود آب از گوشت مرغ فربه و شراب شیرین گفته اند و اگر پس این دوا پیچشی در مثانه یابد طبیخ عدس یا روغن بادام و مسکه و روغن گاو صفت دوائی دیگر بگیرند سرطان نهری و جنطیانا از هر یک پنج درم کندر و پودینه از هر یک سه درم گل مختوم دو درم بکوبند و سفوف کنند شربتی دو درم و گفته اند که اگر مشربه سازند از پوست کفتار و آب در وی نهند با قدحی که از پوست کفتار گرفته باشند یا کوزه و اگر قدح از چوب بود بهتر باشد و اگر مشربه از پوست سگ دیوانه سازند و آن را بپوست کفتار بپوشند بهتر بود و دیگر از آنست که ناژه سازند و یک سر ناژه در حلق او بود و یک سر ناژه در مشربه باشد تا از آنجا آب بحلق آورد و آب را نه بیند گزیدن نملة النسر این جانوری ست مثل مورچه بزرگتر از گزیدن او خون از جمیع مجاری روان گردد حتی که از چشم و بیخ دندانها علاج آنست که آن موضع را که گزیده لعاد زهر و آب کاهو و صندل سرخ و خرفه و طحلب طلا نمایند و ملینیت و شیر گاو یا شیر بز و طین مختوم و اسبغول با آب خیار و آب کدو و سائر آنچه زهر را تسکین دهد از تریاقات و غیره گزیدن ضفدع دریائی که سرخ رنگ بود جانوری پلید است و زهر او بدست هر جانوری که بیند قصد کند و بدو جهد از دور و اگر تواند گزید سوی او رود و دمیدن او زیان دارد و مضرت آنست که آماسی کند عظیم و درد بکشد علاج او تریاق بزرگ و آنچه در علاج رتیلا یاد کرده شد و از گزیدن ضفدع بری نهری ورم رخ نشود علاج او مثل علاج سموم بارد کنند گزیدن ذوالاربعة والاربعین حیوانی است معروف به گوش خره گویند و آنچه بزرگ بود یک وجب بود و بیشتری یک انگشت بود و چهل چهار پای دارد و از هر سو بست و دو هم از پیش تواند رفت و هم از پس گزیدن او دردی شدید و حالتی شبیه بوسواس و ترس و ضیق نفس و میل بشیئی شیرین بود علاج آنست که اوراق کوفته بران موضع گذارند و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آردکرسنه اجزا برابر بشراب یا بماء العسل اختیار نمایند و تریاق اربعه و سنجرنیا و دواء المسک فائده دهد و نمک و سرکه برگزیدگی او طلا سازند کفایت بود والله اعلم

تمت

خاتمة الطبع از جانب کاربردازان مطبع

الحمد لله والمنة که کتاب مفید طلاب نافع هر شیخ و شاب یعنی دستور العلاج در فن طب عجیب نسخه که فوائدان بیشمارست در مطبع منشی نول کشور مقام لکھنؤ بار ششم بعلو همت عالیجناب رای بهادر منشی پراگ نراین صاحب دام اقبالکم مالک مطبع موصوف بماه مارچ سنه ۱۹۱۴ء زیور طبع پوشید

Presented the Library of McGill
University by Dr. Casey Wood